بابا جان غفوروف

تاجیکان

تاریخ قدیم، قرون وسطیٰ
ودورهء نوین

جلد دوم

شرکت کتاب شاه محمد

مرکز نشر، پخش، چاپ و فروش کتاب

پست بکس: ۱۳۲۸، کابل، افغانستان

تیلیفون: ۰۰۹۳۲۰۲۱۰۱۵۶۹

موبائیل: ۰۰۹۳۷۰۲۷۶۹۰۹

حق چاپ محفوظ است

۱۳۸۲

تاجیکان

بابا جان غفوروف

۱۸ | ۱
۵۴ | ۱۰

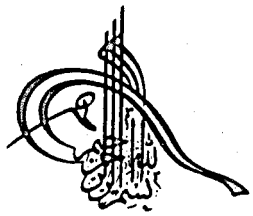

تاجیکان

جلد دوم

تاریخ قدیم و قرون وسطی

۸۲۶۷۴

بابا‌جان غفوروف

تاجیکان

جلد دوم

تاریخ قدیم و قرون وسطی

حق چاپ محفوظ است
۱۳۸۲

شرکت کتاب شاه محمد
مرکز نشر، پخش، چاپ و فروش کتاب
پست بکس: ۱۳۲۸، کابل، افغانستان
تیلیفون: ۰۰۹۳۲۰۲۱۰۱۵۶۹
موبائیل: ۰۰۹۳۷۰۲۷۶۹۰۹

به افتخار بزرگداشت نودمین سالگرد زادروز آکادمیسین باباجان غفوروف

و

هزار و صدمین سالگرد دولت سامانیان

فهرست مطالب

جلد دوم: تاریخ دورهٔ نوین

باب سوم: خلق تاجیک در قرن نهم تا ابتدای قرن سیزدهم میلادی

دولت‌های غزنویان، قراخانیان، غوریان و خوارزم‌شاهیان

۱. تاریخ سیاسی ۶۱۱

مبارزهٔ بی‌ثمر ابوابراهیم منتصر برای از نو برقرار نمودن حاکمیت سامانیان / ۶۱۱ □ خلق تاجیک در دورهٔ سلطنت غزنویان / ۶۱۴ سلجوقی‌ها و سقوط دولت غزنویان / ۶۱۸ □ دولت غوریان/ ۶۲۲ سلجوقیان و نظام‌الملک / ۶۲۵ □ نهضت اسماعیلیه / ۶۲۸ قراخانیان / ۶۳۰ □ قراخانیان و قراختاییان / ۶۳۷ □ خوارزم و دولت سلجوقی /۶۳۹ □ قیام سنجر. استیلای دولت قراخانی از جانب محمد خوارزم‌شاه /۶۴۵

۲. اقتصاد و مناسبت‌های اجتماعی و اقتصادی ۶۵۰
اقطاع و زمین‌داری مشروط در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی/ ۶۵۰ □ مالکیت زمین و کشاورزان / ۶۵۵ □ شهرهای آسیای وسطی در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی / ۶۵۷ پیشه‌وری و حرفه در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی / ۶۵۸ معاملات پول / ۶۶۳
۳. تمدن قرن یازدهم تا ابتدای قرن سیزدهم میلادی ۶۶۵
ساختمان، معماری و هنر عملی / ۶۶۵ □ علم و ادب تاجیک در قرن یازدهم و اول قرن سیزدهم میلادی / ۶۷۰ □ گسترش تصوف و راه یافتن آن به ادبیات فارسی و تاجیک / ۶۸۱
یادداشت‌ها ۶۹۱

باب چهارم: خلق تاجیک در دولت چنگیزیان
۱. استیلای مغول. اقتصاد آسیای وسطی در زمان حکمرانی مغول‌ها ۶۹۹
هجوم اردوی چنگیزخان به آسیای وسطی / ۶۹۹ □ دفاع قهرمانانهٔ شهر خجند. تیمور ملک / ۷۰۴ □ فتوحات بعدی چنگیز در آسیای وسطی /۷۰۶ □ وضعیت اقتصادی پس از استیلای مغول / ۷۰۹ شورش محمود تارابی / ۷۱۲ □ سیاست داخلی منگوقاآن و حاکم تاجر مسعود بیک / ۷۱۴ □ آسیای وسطی در نیمهٔ اول قرن چهاردهم میلادی / ۷۱۹
۲. مناسبات اجتماعی و اقتصادی آسیای وسطی در زمان مغول‌ها ۷۲۳
انواع مالکیت زمین. سیورغال / ۷۲۳ □ تصنیف دهقانان (کشاورزان). مسألهٔ نظام سرواژ. نظام بردگی / ۷۲۷ □ وضع پیشه‌وران/ ۷۲۹
۳. تمدن مردمان آسیای وسطی در زمان مغول‌ها..... ۷۳۱
معماری. صنایع دستی. هنر / ۷۳۱ □ علم و ادبیات تاجیک در قرن سیزدهم و اواسط قرن چهاردهم میلادی / ۷۳۴

یادداشت‌ها ۷۳۹

باب پنجم: مردم تاجیک در دولت تیمور و تیموریان
۱. تاریخ سیاسی. جنبش‌های مردمی ۷۴۱
تیمور و نخستین اقدامات او در راه به‌دست آوردن حاکمیت / ۷۴۱
جنبش سربداران / ۷۴۳ □ حاکم ماوراءالنهر گردیدن تیمور و
فتوحات بعدی او / ۷۴۸ □ مبارزهٔ سلاله‌ای تیموریان / ۷۵۳
حکمرانی الغ‌بیک / ۷۵۵ □ قتل الغ‌بیک. منازعات فئودالی / ۷۵۸
۲. اقتصاد. مناسبات اجتماعی و اقتصادی ۷۶۰
وضع عمومی اقتصاد و استثمار کشاورزان / ۷۶۰ □ انواع مالکیت
فئودالی به زمین. سیورغال در قرن پانزدهم میلادی / ۷۶۵
تجارت / ۷۶۸ □ شهر و پیشه و هنر / ۷۷۱
۳. فرهنگ ۷۷۵
ساختمان و معماری / ۷۷۵ □ هنر نقاشی و مینیاتور / ۷۷۹ □ علم و
ادبیات در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم و قرن پانزدهم میلادی / ۷۸۴
یادداشت‌ها ۷۹۵

فصل پنجم: تاجیکان در اواخر قرون وسطی
باب اول: خلق تاجیک در دولت شیبانیان (قرن شانزدهم میلادی)
۱. تاریخ سیاسی ۸۰۳
استیلای دولت تیموریان. سیاست داخلی شیبانی‌خان / ۸۰۳
مبارزه بین شیبانیان و بابر / ۸۱۱ □ آسیای وسطی در نیمهٔ اول قرن
شانزدهم میلادی / ۸۱۴ □ منازعات فئودال‌ها. عبدالله‌خان دوم و
«جمع کردن ملک‌های خاصه» / ۸۱۸
۲. مناسبات اجتماعی و اقتصادی ۸۲۲
مالکیت و استفادهٔ زمین / ۸۲۲ □ حرفه و پیشه‌وری، تجارت داخلی

و معاملات پولی / ۸۲۸ □ تجارت خارجی. روابط دیپلماتیک/۸۳۲
۳. مسألهٔ پیدایش نژادی (اتنوژنز) خلق ازبک ۸۳۵
۴. فرهنگ مادی و معنوی. ۸۴۶
ساختمان و معماری / ۸۴۶ □ ادبیات بدیعی و تاریخ‌نگاری تاجیک
در قرن شانزدهم میلادی / ۸۵۳
یادداشت‌ها ۸۵۹

باب دوم: خلق تاجیک در دولت جانیان (قرن هفدهم تا نیمهٔ اول قرن
هجدهم میلادی)
۱. تاریخ سیاسی ۸۶۵
منازعات بینابینی فئودال‌ها در قرن هفدهم میلادی / ۸۶۵ □ افزودن
پراکندگی فئودالی. سیاست داخلی عبیدالله‌خان / ۸۷۰
۲. مناسبات اجتماعی و اقتصادی ۸۷۶
وضعیت اقتصاد. درآمد از زمین. مالیات شهر / ۸۷۶ □ متمرکز شدن
مالکیت زمین به دست فئودال‌ها / ۸۷۸ □ جنبش‌های مردمی / ۸۸۱
پیشه‌وری، تجارت، معاملات پولی / ۸۸۳
۳. فرهنگ مادی و معنوی ۸۸۷
معماری و هنر / ۸۸۷ □ ادبیات بدیعی تاجیک و سال‌نامه‌های
تاریخی قرن هفدهم ـ ابتدای قرن هجدهم میلادی /۸۹۰
یادداشت‌ها ۸۹۵

باب سوم: تاجیکان در امارت بخارا و دولت خانی خوقند (اواسط قرن
هجدهم تا اواسط قرن نوزدهم میلادی)
۱. تاریخ سیاسی امارت بخارا و دولت خانی خوقند. توسعه‌طلبی
بریتانیا در آسیای وسطی. ۸۹۹
هجوم نادرشاه به بخارا و خیوه / ۸۹۹ □ آغاز حکمرانی منغیتیه /۹۰۲
۲. مبارزه در راه تحکیم امارت بخارا ۹۰۴

امارت بخارا در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی / ۹۰۷ □ دولت خانی خوقند در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی / ۹۱۲ □ امحای امالی و خرابی اقتصاد در نتیجهٔ جنگ‌های دولت‌های فئودالی / ۹۱۴
۳. مناسبات اجتماعی و اقتصادی ۹۱۷
نیروهای مولده / ۹۱۷ □ تجارت / ۹۲۹ □ زمین‌داری فئودالی، احوال توده‌های مردم / ۹۳۳ □ مبارزهٔ طبقاتی / ۹۴۱ □ مناسبات اقتصادی بین آسیای وسطی و روسیه. پژوهش آسیای وسطی از جانب دانشمندان روس / ۹۴۵ □ توسعه‌طلبی بریتانیا در آسیای وسطی و رقابت انگلستان و روسیه / ۹۵۲ □ پژوهش علمی دولت‌های آسیای وسطی / ۹۵۹
۴. فرهنگ مادی و معنوی ۹۶۴
ساختمان و معماری / ۹۶۵ □ حیات علمی و ادبی / ۹۶۸
یادداشت‌ها ۹۷۳

فصل ششم: تاجیکان در دورهٔ ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه و رشد مناسبات سرمایه‌داری در این سرزمین

باب اول: مردم تاجیک در دورهٔ ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه
۱. آغاز ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه ۹۸۷
انکشاف من‌بعدهٔ روابط تجارتی و سیاسی روسیه با دولت‌های آسیای وسطی /۹۸۷ □ هجوم قشون روسیهٔ تزاری به آسیای وسطی/۹۹۰ □ تأسیس استانداری کل ترکستان و پیشرون من‌بعدهٔ قشون‌های روسیهٔ تزاری / ۹۹۳ □ مبارزهٔ انگلستان و روسیه بر سر دایرهٔ نفوذ. وسعت تصرفات روسیه در آسیای وسطی / ۹۹۶
هجوم روسیهٔ تزاری به ترکمنستان / ۱۰۰۶ □ مسألهٔ پامیر و حل و فصل آن/ ۱۰۰۸
۲. اهمیت مترقیانه و تاریخی ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه ۱۰۱۴
یادداشت‌ها ۱۰۱۹

باب دوم: احوال مردم تاجیک و مبارزهٔ آن بر ضد امارت بخارا و
حکومت تزاری (نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی)
۱. سیاست استعماری حکومت تزاری ۱۰۲۱
دو مرحلهٔ سیاست اقتصادی حکومت استبدادی روسیه در آسیای
وسطی. راه یافتن مناسبات سرمایه‌داری / ۱۰۲۱ □ وضعیت
پیشه‌وران /۱۰۲۸
۲. وضعیت توده‌های مردم درکشور ترکستان
و امارت بخارا ۱۰۳۲
۳. نهضت‌های مردمی در آسیای وسطی و شرکت تاجیکان در آنها ۱۰۴۱
آشوب‌های مردمی در بلجوان / ۱۰۴۴ □ آشوب در محل‌های دیگر
آسیای وسطی / ۱۰۴۵
یادداشت‌ها ۱۰۵۷

باب سوم: مردم تاجیک در آستانهٔ انقلاب و دورهٔ انقلاب
سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی
۱. وضع کشور ترکستان در آستانهٔ انقلاب ۱۰۶۱
رشد صنایع کشور ترکستان ـ سرمایهٔ بانکی / ۱۰۶۱ □ وضع
زحمتکشان /۱۰۶۴
۲. اوضاع امارت بخارا در آستانهٔ انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی ۱۰۶۷
رونق معاملات تجاری / ۱۰۶۸ □ وضع زحمتکشان / ۱۰۷۰
آشوب‌های خلقی / ۱۰۷۴
۳. انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی و شرکت زحمتکشان
تاجیک در آن ۱۰۷۵
گسترش بعدی حوادث انقلابی /۱۰۸۹
یادداشت‌ها ۱۰۹۵
باب چهارم: مردم تاجیک از ۱۹۰۸-۱۹۱۷ میلادی
۱. انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ میلادی ۱۰۹۷

وضع کشور ترکستان و امارت بخارا بعد از انقلاب، سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی تا آغاز جنگ جهانی اول / ۱۰۹۷ □ تقویت ملی‌گرایان بورژوا / ۱۱۰۴
۲. شورش سال ۱۹۱۶ میلادی و اهمیت آن ۱۱۰۷
تأثیر ویران‌کنندهٔ جنگ سال ۱۹۱۴ میلادی بر اقتصاد روسیه / ۱۱۰۷
آغاز و جریان شورش / ۱۱۰۹
۳. انقلاب بورژوازی ـ دموکراتیک فوریهٔ ۱۹۱۷ میلادی و اهمیت آن در حیات مردم تاجیک ۱۱۱۷
۴. معارف‌پروری و ادبیات تاجیک (نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی و اوایل قرن بیستم) ۱۱۲۷
۵. ادبیات تاجیک در اوایل قرن بیستم ۱۱۳۰
فعالیت ادیبان پیشقدم تاجیک / ۱۱۳۰
یادداشت‌ها ۱۱۳۵

فهرست منابع

توصیف منابع ۱۱۳۹
منابع و آثار مورد استفاده ۱۱۵۱

باب سوم

خلق تاجیک در قرن نهم تا ابتدای قرن سیزدهم میلادی

دولت‌های غزنویان، قراخانیان، غوریان و خوارزم‌شاهیان

۱. تاریخ سیاسی

مبارزهٔ بی‌ثمر ابوابراهیم منتصر برای از نو برقرار نمودن حاکمیت سامانیان

در سال‌های اول قرن یازدهم میلادی بعد ضبط کردن ماوراءالنهر، به دست قراخانیان لازم آمد به مقابل عملیات برادر عبدالملک، ابو ابراهیم اسماعیل بن نوح که در نبردهای ضد قراخانیان با نام منتصر (فاتح) معروف گردیده بود، مبارزه برند. منتصر از اوزگین که در آن‌جا محبوس قراخانیان بود، به خوارزم فرار کرد و از طرف‌داران خاندان سامانی لشکری فراهم آورده، سوی بخارا حرکت کرد و حاکم قراخانیان را رانده، شهر را صاحب گردید. باقی‌ماندهٔ ارتش شکست خوردهٔ قراخانیان به سمرقند پناه برد.

جعفرتکین نام، برادر خان قراخانی که در این مدت حکومت سمرقند را در دست خویش نگاه می‌داشت، نزدیک رسیدن ارتش منتصر را شنیده با نیروی متحدهٔ سمرقند و بخارا به مقابل او روان گردید، ولی در محاربه به شکست مواجه شد و خود با سپهسالارهای متعددش به دست دشمن اسیر افتاد. منتصر بعد از این پیروزی به بخارا برگشته، در سر حکومت قرار گرفت.

ولی زمانی که خان قراخانی، نصر ایلک خان، نیروهای اساسی خود را برضد او روانه نمود، منتصر به آنها مقابلت کرده نتوانست، و بی‌هیچ محاربه بخارا را به دست دشمن گذاشته، به طرف خراسان حرکت کرد. در آن‌جا ابوالقاسم سیمجوری به وی همراه شد و هر دو بر ضد محمود غزنوی مبارزه آغاز نمودند، ولی صرف‌نظر از بعضی کامکاری‌های جزیی، این مبارزه به ناکامی انجام یافت.

در سال ۱۰۰۳ میلادی منتصر به ماوراءالنهر برگشته، با مدد غوزها دوباره بر ضد قراخانیان سر برداشت.

غوزها قبایل ترک‌زبانِ اکثراً بدوی در آسیای وسطی بودند. در قرن دهم میلادی منزل غوزها در دشت و صحرای پهن دامن، از محل‌های جنوبی نزد بلخاش تا ساحل سفلای ولگا پریشان گردیده و فقط در حوالی خزر، سیردریا و اطراف آرال اقامت‌گاه‌های پرنفوس آنها به‌وجود آمدند.[1] آنها به کارهای زراعت مشغول گردیدند. در آخر قرن نهم و اول قرن دهم میلادی در نزدیکی دریای آرال دولت غوزها تأسیس یافت.

مرکز و قرارگاه زمستانی آنها شهر ینگیکنت (واقع در سفلای رودخانهٔ سیر) بود. اشراف فئودال، غوزها، کوچیان و زراعت‌کاران عادی را بیشتر استثمار می‌کردند. اوج گرفتن تضاد طبقاتی در محیط غوزها در حدود قرن‌های دهم و یازدهم میلادی سبب از پا افتادن دولت سیردریایی غوزها گردید.

جنگ‌های متواتر با مردم تخت‌نشین همسایه منبع دایمی افزودن ثروت اشراف قوم و قبیلوی غوزها بود. برای رفع هجوم آنها در اطراف واحه‌ها استحکامات زیاد اعمار می‌شد. از طرف دیگر احتیاج به غله و مبادلهٔ مواد خوراکی در میان خانواده‌های تخت‌نشین و کوچی، غوزها را وادار ساخت که با مردم زراعت‌کار واحه‌ها رابطه برقرار کنند.

در ابتدا عملیات منتصر با موفقیت‌هایی توأم بود. وی نیروهای نظامی نصر ایلک خان را تارومار کرده، ۱۸ نفر سپهسالارهای قراخانی را اسیر گرفت. لیکن به‌زودی در بین منتصر و سرداران نظامی او بر سر تقسیم غنیمت‌های حربی مناقشه آغاز گردید. منتصر که در بین مردم ماوراءالنهر تکیه‌گاهی نداشت، از بیم آن‌که روزی سپهسالارهایش با قراخانیان سازش نموده و به او خیانت کنند، به جستجوی متفقین

دگر افتاد. او در اواخر پاییز سال ۱۰۰۳ میلادی با ۷۰۰ نفر عساکر سواره و پیاده رود آمو را عبور کرده، خواست موقع خود را در ابیورد و نسا (در حوالی عشق‌آباد) مستحکم کند، لیکن در این‌جا به دستهٔ سربازان خوارزم‌شاه دچار آمده، سخت شکست خورد و بعد از این با عساکر باقی‌ماندهٔ خویش دوباره به ماوراءالنهر رو آورد.

در محاربات من‌بعدهٔ ضد قراخانیان، منتصر نیروهای نظامیِ در بخارا گذاشتهٔ نصر را شکست داد. در نتیجهٔ این موفقیت منتصر، در چندین محلات ماوراءالنهر نهضت برقراری مجدد حاکمیت سامانیان آغاز گردید. سرور دستهٔ غازی‌های سمرقند، حارث که با لقب ابن علمدار مشهور گردیده بود، با نیروی سه هزار نفری خود به منتصر پیوست. غیر از این، شیخ‌های شهر صدها غلام را مسلح نمودند.

نهایت دوباره آمده، به منتصر همراه شدند. به همین ترتیب منتصر اردوی خود را نیرومند کرد و در محاربهٔ نزدیک بورنمد به پیروزی رسید و لشکر اساسی نصر ایلک‌خان را تارومار نمود.

با وجود این دست‌آوردهای نظامی، منتصر موقع خود را در ماوراءالنهر نتوانست مستحکم نماید، زیرا ایلک‌خان فوراً نیروهای تازه جمع آورده، در دشت بین جزخ و خواس به او هجوم آورد. که در جنگ نزد بورنمد غنیمت فراوان به‌دست آورده بودند، از شرکت در این محاربه امتناع ورزیده، به محل بادیه‌نشینی خود عقب نشستند. علاوه بر این، در حساس‌ترین لحظات محاربه یکی از سپهسالارهای اساسی منتصر به او خیانت کرده، با ۴ هزار عسکر به طرف ایلک‌خان گذشت. این بود که منتصر نتوانست فشار قراخانیان را برطرف نماید و مجبور شد به سوی خراسان فرار نماید.

لیکن حتی بعد از این هم منتصر از فکر دیگرباره تأسیس دادن دولت سامانی دست نکشید. او به اولین فرصت عسکر جمع نموده، بار چهارم به ماوراءالنهر حرکت کرد. ولی این بار هم در نتیجهٔ خیانت سرلشکرانش مغلوب گردید و نهایت در اوایل سال ۱۰۰۵ میلادی به دست یکی از راهبران قبایل بادیه‌نشین کشته شد.

منتصر یگانه نمایندهٔ خاندان سامانیان بود که برای دوباره برقرار نمودن حاکمیت این خاندان شدیداً مبارزه برد، ولی از بس که سامانیان از اساس‌های سیاسی و

اقتصادی خود محروم گردیده، از طرف گروه‌های اساسی مردم پشتیبانی نمی‌دیدند، کوشش و فعالیت شخص منتصر نتیجه نداد.

بعد مرگ منتصر، مبارزه برای تقسیم میراث دولت سامانی فقط در بین محمود غزنوی و قراخانیان ادامه پیدا کرد.

خلق تاجیک در دورهٔ سلطنت غزنویان

دورهٔ قد علم کردن غزنین چون مرکز سیاسی هنوز از ابتدای نیمهٔ دوم قرن دهم میلادی آغاز می‌شود.[۲]

در منابع تاریخی سبک‌تکین همچون بنیادگذار سلالهٔ غزنویان در قرن دهم میلادی اعتراف گردیده است.[۳] زیرا سبک‌تکین نه فقط استقلال غزنین را تأمین نمود، بلکه زمین‌های حوضهٔ رودخانهٔ کابل را به آن ملحق نموده، خاک دولت خود را توسعه داد. علاوه بر این، به عوض مددی که به امیر سامانی نوح دوم رسانیده بود، حاکمیت خراسان نیز به اختیار او گذشت. سبک‌تکین در سال ۹۹۷ میلادی وفات کرد.

محمود غزنوی که پسر ارشد او بود، وارث قانونی حساب می‌شد. لیکن سبک‌تکین در وقت مریضی خویش، پسر کوچک خود اسماعیل را ولیعهد اعلان نمود. به این طریق پس از وفات او، اسماعیل به تخت نشست. اما حکمرانی او دیر دوام نکرد. در مملکت سرکشی و عصیان فئودال‌های محلی بر ضد حاکمیت مرکزی نیرو گرفت. محمود از این وضعیت استفاده نموده، با نیروی لشکر به غزنین روان شد و اسماعیل را شکست داده، سلطنت را به‌دست خویش گرفت. وقتی که در سال ۹۹۹ میلادی دولت سامانی از طرف شمال به هجوم قراخانیان دچار گردید، محمود هم از طرف جنوب به مقابل سامانیان برخاسته، تمام خراسان را به‌تصرف خود درآورد. از طرف خلیفهٔ بغداد اعتراف شدن سلطنت محمود و به او اهدا شدن لقب‌های افتخاری، اساس حکمرانی محمود را خیلی مستحکم نمود. در سال ۱۰۰۲ میلادی محمود سیستان را به‌تصرف خود درآورد.

در ابتدا رود آمو چون سرحد بین غزنویان و قراخانیان مقرر گردیده بود. در سال ۱۰۰۸ میلادی در ناحیهٔ بلخ محاربهٔ شدیدی بین ارتش غزنویان و قراخانیان به‌عمل

آمده، با پیروزی کامل محمود انجام یافت. این امر موقع محمود را در تمام خراسان مستحکم نمود.

در ایام حکومت‌داری محمود (۹۹۸-۱۰۳۰م) دولت غزنوی به اقتدار بزرگی صاحب گردید.[۴]

سلطان محمود غزنوی از سال ۱۰۰۲ تا سال ۱۰۲۶ میلادی بیش از پانزده دفعه به هندوستان لشکر کشید. اصل مقصد از جنگ‌هایی که تحت شعار «غزوات» به‌وقوع می‌آمدند، فقط غارت کردن هندوستان و به‌دست آوردن ثروت‌های این سرزمین بود.

همهٔ این لشکرکشی‌های محمود برای‌مردمان هندوستان خرابی و بدبختی‌های فراوانی آورد. سربازان او مردم را تاراج می‌کردند و آثار گران‌بهای تاریخی را نابود می‌ساختند. محمود نه تنها شهرها را ویران می‌کرد و ثروت مردم را به یغما می‌برد، بلکه نسبت به مردم نیز از هیچ‌گونه وحشی‌گری خودداری نمی‌کرد. مثلاً او در سال ۱۰۱۹ میلادی بعد از تصرف نمودن قلعهٔ مهاون (مهابان)، به سبب آنکه حاکم قلعه قبل از آمدن وی فرار کرده بود، تمام سکنه آن را قتل‌عام کرد.

سلطان محمود در لشکرکشی سال ۱۰۱۹ میلادی علاوه بر جواهرات و دیگر ثروت فراوان، ۳۵۰ فیل و ۵۷ هزار غلام به غزنین آورد. چنانکه منابع تاریخی ذکر می‌کنند، تعداد اسرای آوردهٔ محمود تا درجه‌ای بسیار بود که بناهای موجودهٔ شهر کفایت نکرد و برای اسکان دادن آنها به ساختمان بناهای مخصوص شروع نمودند.

در سال‌های ۱۰۱۰-۱۰۱۱ میلادی، سلطان محمود به سرزمین غور (ولایتی در افغانستان کنونی) هجوم آورده، به عوض قربانی‌های زیاد یک قسمت آن را تصرف نمود. او در سال ۱۰۱۷ میلادی از کشته شدن مأمون خوارزم‌شاه استفاده نموده، خوارزم را استیلا کرد و آن را نیز به دولت خود ملحق کرد. این‌چنین در سال ۱۰۲۴ میلادی با لشکر متعدد به بلخ آمد و با بهانهٔ آنکه می‌خواهد ظلم علی‌تکین قراخانی را از سر مردم ماوراءالنهر رفع کند، از رود آمو عبور کرده، چغانیان، قبادیان، ختلان و بعضی مناطق دگر را به‌دست آورد. علاوه بر این در سال ۱۰۲۹ میلادی ری را اشغال نموده، حاکم آن را به‌حبس گرفت و غنیمت‌های فراوانی را به غزنین فرستاد. به‌همین ترتیب از قسمت‌های شمالی و شمال‌غربی هندوستان تا چغانیان و خوارزم و در

حدود ایران کنونی تا اصفهان و ری، ولایت‌های متعددی به دولت محمود غزنوی شامل گردیدند.

لشکرکشی‌های استیلاگرانهٔ محمود غزنوی، مخصوصاً جنگ‌های او در هندوستان که منبع اساسی ثروتمندی سلطان، گارد وی و سپاهش را تشکیل می‌دادند، در عین حال مردم را به مفلسی و محرومیت گرفتار می‌کردند.

قبل از هر یک لشکرکشی از مردم محلی اندازهای (مالیات) بسیاری ستانیده می‌شد. این طریقهٔ مالیات تا درجه‌ای بسیار بود که خلق اذیت کشیده، بعد پرداخت آن حتی از وسایل امرار معیشت خود نیز به‌کلی محروم می‌گردیدند. از این سبب اقتصاد مملکت رو به خرابی نهاده، واحه‌های زراعتی و نهرهای آبیاری در اکثر محل‌ها از کار افتادند.

در نتیجهٔ پس رفتن اقتصاد دهات در سال ۱۰۱۱ میلادی در خراسان قحطی رخ داد. نابه‌هنگام آمدن سرمای زمستان و قلت بارشات ایام بهاران باعث به‌نهایت درجه پست و کم شدن حاصل زمین گردید. این پدیده وضعیت دشوار اهالی را بازهم سنگین‌تر نمود. طبق اخبار واقعه‌نامه‌های تاریخی، تنها در نیشابور هزاران نفر از گرسنگی به‌هلاکت رسیده‌اند. با وجود آنکه بعضاً در نیشابور تا ۴۰۰ من غله به‌فروش نرفته، در بازار می‌ماند، لیکن اهالی تا حدی مفلس شده بودند که برای خرید آن امکانات نداشتند. در سال قحطی، مردم سگ و گربه‌ها را می‌کشتند و می‌خوردند و در بعضی جای‌ها حتی گوشت‌آدم‌خوری هم به‌عمل آمده بود.

محمود غزنوی برای از گرسنگی و مرگ رهانیدن اهالی خراسان تمام وسیله و امکانات را در اختیار داشت، ولی هیچ اقدامی به‌خرج نداد، فقط برای تظاهر کردن به حاکم خراسان امر داد که به بینوایان مبلغ ناچیزی کمک نقدی برساند.

سلطان محمود گاهی بعد از لشکرکشی نوبتی خود، به عمران و آباد نمودن پایتخت مشغول می‌گردید که مسجد و مدرسهٔ مشهور غزنین از جمله ساختمان اوست.

ولی احداث هر عمارت به سر اهالی محرومیت و مصیبت‌های زیادی می‌آورد. تخته‌سنگ مرمر و دیگر سنگ‌های پرقیمتی که در طاق‌ها و صحن مسجد جامع غزنین به‌کار رفته‌اند، طوری که منابع خبر می‌دهند، همه از مناطق دوردست با نیروی

مردم منتقل شده بودند. حتی مصارف هرسالهٔ باغ دلگشای محمود که در بلخ واقع بود، کاملاً از طرف اهالی این شهر پرداخته می‌شد.

محمود تمام اهالی کشور را به دو گروه نیروهای مسلح و مردم عادی تقسیم می‌کرد. او به عساکر ماهانه دستمزد می‌داد و به‌عوض از آنها طلب می‌کرد که همه‌گونه اوامر او را با صدق اجرا کنند. وی گویا برای این‌که اتباع مملکت را با نیروی عساکر خود از هجوم دشمنان خارجی محافظت کند، از اهالی عادی زحمتکش هم طلب می‌کرد که هریک فرمان او را بی‌چون‌وچرا اجرا کنند و علاوه بر این مالیات دولتی را بپردازند.

سلطان محمود مرد خیلی خسیس و در جمع آوردن مال و ثروت به‌غایت حریص بود. او همهٔ آن ثروتی که از هندوستان و دگر گوشه و کنار مملکت با شیوه‌های گوناگون جمع کرده بود، در خزانه نگاه می‌داشت. مورخ قرن پانزدهم میلادی، میرخواند در دلیل خسیسی و حرص و آز محمود غزنوی حکایت عجیبی آورده است: «گویند که سلطان دو روز قبل از وفات خود فرمان داد تا از خزانه درم و دینارهای سرخ و انواع جواهر نفیس و غیره را که در ایام سلطنت جمع آورده بود، حاضر کردند و در صحن بر صفحهٔ عریض همه را بگستردند و آن صحن در نظر بینندگان بستانی می‌نمود که با گل‌های ملون و سرخ و زرد و بنفش و غیره آراسته باشند. سلطان به چشم حسرت در آنها می‌نگریست و زار زار می‌گریست و بعد از گریهٔ زیاد بفرمود تا همه را به خزانه ببردند و فلسی از آن همه جنس و نقد به مستحقی نداد، با آن که می‌دانست که در آن دو روز جان شیرین به صد تلخی خواهد داد.»[۵]

محمود غزنوی در لشکرکشی و جنگ‌های غارت‌گرانه مقصد اساسی خود را به شعار غزوات، جنگ مقدس اسلام، می‌پوشانید. بنابراین از طرف خلیفه حمایت می‌دید و خیلی مسلمانان متعصب «غزاطلب» را به ارتش خود گرد می‌آورد. علاوه بر این او خود را پیرو مذهب سنی (که در آن وقت مذهب حکمران اسلام بود) اعلان نموده، به مقابل همه‌گونه اعتراض و حرکات ضد ترتیب و نظام فئودالی که بیش از همه در صورت عقاید بدعت‌آمیز قرمطی‌ها، اسماعیلی‌ها، شیعه‌ها و اهل دیگر مکاتب و مسالک ظاهر می‌گردید، مبارزه می‌برد. وی مال و ملک طرف‌داران این

رویه‌ها را مصادره نموده، با این راه نیز ثروت بسیاری را جمع می‌کرد. به تضمین ترتیب اعتقاد و طرف‌داری صداقت‌مندانهٔ محمود نسبت به مذهب سنی فقط وسیله‌ای بود که با این راه او موقع حاکمیت خود را مستحکم می‌کرد و ثروتش را می‌افزود.

محمود غزنوی به کارهای تجسس دولتی بی‌اندازه توجه داشت. غیر از جاسوسان مخفی‌ای که در حضور هر یک حاکم گمارده می‌شدند، در پیش او مأمور مخصوص نیز به‌عنوان مشرف ایفای وظیفه می‌کرد، که از وضعیت داخلی، کارگزاری و احوال روحیهٔ حاکمان خبر می‌داد. سلطان محمود حتی از پس فرزندان خود و من‌جمله مسعود که ولیعهد سلطنت بود، جاسوسان خود را داشت.

سلطان محمود غزنوی به ارتش متعدد منظم و خوب مسلح شده تکیه می‌کرد. در اختیار او چندین فیل‌های جنگی، منجنیق برای اشغال قلعه‌ها و پل‌های شناور برای عبور از رود موجود بودند. تعداد زیاد ارتش سلطان را غلامان زرخرید و تعلیم جنگی گرفته تشکیل می‌دادند. دسته‌های سربازان غلام از ترک‌ها و جنگ‌آوران دیگر خلق‌ها فراهم می‌آمد که در بین آنها تاجیکان نیز کم نبودند.[۶]

سلطان محمود واقعاً یک سرلشکر بزرگ و حاکم غیور و صاحب اراده بود. او دربارهٔ حشمت و شوکت ظاهری دولت خود توجه ویژه مبذول کرده، بناهای زیبا و مجلل اعمار می‌کرد. به شعرا و علمای دربار سرپرستی می‌کرد. اما در راه ترقی اقتصاد دهات هیچ کاری نکرد. در عهد او زراعت به خرابی رو آورده، روابط اقتصادی بین ولایات علی‌حدهٔ مملکت ضعیف گردید. بی‌ثباتی دولت برپا کردهٔ سلطان محمود، خصوصاً بعد فوت او (۱۰۳۰ م) باز هم روشن‌تر ظاهر شد.

سلجوقی‌ها و سقوط دولت غزنویان

یک عده صاحب‌منصبان عالی‌مقام دربار غزنوی با سروری حاجب به وصیت سلطان محمود عمل کرده، پسر کوچک او محمد را به تخت سلطنت نشاندند؛ ولی پسر ارشد وی مسعود از این حال مطلع گردیده، به چشمان محمد میل کشیده، او را با فرزندانش در قلعه‌ای زندانی کرد و سلطنت را به‌دست خود گرفت.

در دوره سلطنت مسعود (۱۰۳۰-۱۰۴۱ م) که در حریصی و بخسیسی از پدر

خود کمی نداشت، تاراج گردیدن اهالی از حد گذشت. حاکمان ولایات علی‌حده توسط رشوه و مالیات غیرقانونی مردم را تماماً خانه‌خراب می‌کردند. از بس‌که یک قسمت ثروت با این راه جمع شده به‌طریق تحفه و پیش‌کش به سلطان متعلق می‌شد، او نه این که علیه چنین بی‌عدالتی‌ها مبارزه نمی‌کرد، بلکه آن را به هر وسیله پشتیبانی می‌کرد.

مسعود نسبت به قراخانیان همان سیاست پدر خویش را ادامه می‌داد و کوشش می‌کرد که همیشه با آنها مناسبت حسن هم‌جواری داشته باشد، زیرا در چنین شرایطی که شورش‌های مردم و زد وخوردهای داخل مملکت نیرو می‌گرفت، مناسبت دشمنانه داشتن قراخانیان برای دولت غزنوی خیلی خوف‌آور بود. مکتوب ذیل آلتون‌تاش خوارزم‌شاه که در سال ۱۰۳۰ میلادی به مسعود نوشته است، ماهیت این مناسبت را به‌روشنی نشان می‌دهد: «آشکار است که امیر مرحوم (محمود غزنوی) برای به تخت خانی نشستن قادرخان قراخانی کوشش زیادی نموده، ثروت فراوانی هم در این راه مصرف کرد. حال ضرور است که او را حمایه کنیم تا دوستی بین ما و او مستحکم گردد. آنها (قراخانیان) دوستان حقیقی ما نخواهند شد، ولی در هر صورت در ظاهر مناسبت دوستی خود را با ما نگاه داشته، دیگران را ضد دولت غزنوی نخواهند شورانید».[۷]

خوارزم هر چند ظاهراً در تابعیت غزنوی‌ها بود، ولی عملاً دولت مستقلی بوده، در امر تعیین سرنوشت دولت غزنوی نقش به غایت بزرگی را ایفا کرد. گرچند مسعود بعد مرگ آلتون‌تاش برای محدود کردن حقوق حاکم خوارزم اقدام کرد، ولی مملکت را باز به دست وارثان او باقی گذاشت. مسعود عنوان خوارزم‌شاهی را به پسر خود داده، پسر آلتون‌تاش، هارون را همچون نائب‌السلطنه به حکم‌رانی خوارزم منصوب کرد. البته این رفتار مسعود به فرزندان آلتون‌تاش تأثیر بد رسانید. قضیه چنین بود که هارون با علی‌تکین قراخانی و سلجوقی‌ها مناسبت دوستی برقرار نموده، در سال ۱۰۳۴ میلادی خوارزم را مستقل اعلام کرد و نام سلطان غزنوی را از خطبه برداشت. در بهار سال ۱۰۳۵ میلادی هارون به خراسان لشکر کشید. فرزندان علی‌تکین (خود علی‌تکین در سال ۱۰۳۴ میلادی فوت کرده بود) حرکت هارون را حمایه کرده، از طرف دیگر به سرزمین غزنویان هجوم نمودند. لیکن وقتی که هارون در روزهای اول

لشکرکشی به دست غلامان خود که گماشتهٔ مسعود بودند، مقتول گردید، فرزندان علی‌تکین به سمرقند برگشتند. مسعود به مذاکرهٔ آشتی با قراخانیان شروع نمود که در نتیجهٔ مذاکرات مذکور بین آنها روابط دوستی و خویشی برقرار گردید. به‌همین طریق خوف هجومی که از طرف خوارزم و قراخانیان به دولت غزنوی تهدید می‌کرد، از راه سیاسی برطرف گردید.

در همان سال ۱۰۳۵ میلادی مسعود می‌بایست به مقابل ترکان سلجوقی که نیت هجوم به خراسان را داشتند، لشکر می‌کشید. سلطان محمود در دورهٔ مبارزه بر ضد قراخانیان برای حفظ ماوراءالنهر، به یک گروه سلجوقیان رخصت داده بود که در شمال خراسان مسکن گزینند. کوشش برای آزاد شدن از جبر مالیات گران و به‌دست آوردن زمین و چراگاه نو، بارها باعث عصیان سلجوقیان گردید.

در ابتدا مبارزات به‌نفع سلجوقیان خراسان و گاه به‌نفع حکومت غزنوی دوام می‌کرد. در سال ۱۰۳۵ میلادی، هجوم نوبتی سلجوقیان آغاز گردید. مسعود از نیشابور نیروی نظامی بسیار را بر ضد سلجوقیان به نسا اعزام نمود. در این محاربه هرچند اول عساکر غزنوی پیروزی به‌دست آوردند، ولی سلجوقیان به قرارگاه آنان شبیخون زده، به لشکر مسعود ضربه‌ای سخت وارد کردند.

بعدتر سلجوقیان چندین بار به غزنویان ضربه‌های سخت زده، قسمت زیاد خراسان، من‌جمله نیشابور را اشغال کردند. سلطان مسعود تمام نیروی خویش را جمع کرده، سوی اقامت‌گاه سلجوقیان حرکت نمود. در بهاران سال ۱۰۴۰ میلادی در نزدیکی دندانکان (تاش‌رباط معاصر) محاربهٔ سرنوشت‌ساز به‌وقوع پیوست.

در نتیجهٔ این محاربه (طبق اطلاعات منابع ممکن است آن را یکی از خونین‌ترین جنگ‌ها در تاریخ مردم آسیای وسطی دانست) سلطنت غزنویان در خراسان برای همیشه خاتمه یافت. در برابر تمام شدن حرب و ضرب، سرور سلجوقیان، طغرل در میدان جنگ تختی آراسته، بر آن نشست و خود را حاکم کل خراسان اعلام نمود.[۸]

باید ذکر کرد که اعیان و اشراف شهرهای مرو و نیشابور، که منافع آنان از طرف غزنویان محدود شده بودند، به سلجوقیان مدد بسیاری رسانیدند.

سلطان مسعود از مروورود عبور نموده، به غزنین آمد. با وجود این دگر باره برای جمع‌آوردن نیروی حربی بر ضد سلجوقیان جرأت نکرد، زیرا مطمئن بود که در بین

عامهٔ مردم حمایت نخواهد دید. نه اعیان و اشراف به مقابل مرکزیت قد علم نموده، نه اهالی از خراج و مالیات بی‌شمار مفلس گردیدهٔ خراسان و تخارستان، نه مردم حوالی غزنین، سیستان و مملکت کوهستان غور، نیت حمایت دولت غزنویان را نداشتند. در محاربهٔ نزد دندانکان فرار گروه گروه عساکر از میدان جنگ که مسعود به چشمان خود دیده بود، به این حال به روشنی گواهی می‌داد. از این سبب مسعود به‌خلاصه‌ای آمد که باید هر چه زودتر به هندوستان رفته، در آن‌جا لشکر نیرومند جمع نماید تا بدین وسیله بازداشتن حرکت سلجوقیان امکان‌پذیر گردد.

طوری‌که بیهقی می‌نویسد، مسعود قبل از سفر کردن به هندوستان به ارسلان‌خان مکتوبی نوشته، در مبارزهٔ ضد سلجوقیان از او مدد خواست. سپس امر داد تا برادرش محمد را که همراه او به هندوستان رهسپار بود، از زندان آزاد نمایند. طرف‌داران محمد توطئه کرده، به مسعود هجوم نمودند و او را محبوس کرده، محمد را سلطان اعلام کردند. مسعود چند روز بعد به دست عمال محمد کشته شد (سال ۱۰۴۱ م).

مودود، پسر سلطان مسعود، هم‌زمان با شنیدن خبر قتل پدرش در ماه آوریل همان سال به غزنین آمده، خود را سلطان اعلام کرد. سپس در جنگ نزد دینور (فتح‌آباد) نیروی نظامی محمد را شکست داده، او را تقریباً با همهٔ فرزندانش به قتل رساند.

مودود نه فقط موفق شد مقابلهٔ برادران تاج و تخت‌طلب خود را رفع نماید، در عین حال به نگاه داشتن غزنین، ترمذ و بلخ در دست خود موفق گردید. بعد به‌سرعت در هندوستان ارتش نیرومندی فراهم آورده، به مقابل سلجوقیان روانه نمود. ولی سلجوقیان این سپاه غزنوی را هم تارومار نمودند. نهایت مودود با پادشاهان هندوستان، ترکستان و دیگر کشورهای همسایه اتفاق بسته، در سال‌های ۱۰۴۹-۱۰۵۰ میلادی با نیروی متعدد به خراسان حرکت نمود، اما در راه مریض شده، به غزنین برگشت و در آن‌جا وفات کرد.

در سال ۱۰۵۹ میلادی سلجوقیان بلخ را ضبط نموده، ارتباط میان ماوراءالنهر و دولت غزنوی را قطع نمودند. بعد از این دولت غزنویان به‌تدریج اقتدار خود را از دست می‌داد. آخر قرن دوازدهم میلادی آخرین سلطان غزنوی به دست لشکر غور

یعنی‌دولت جدید در سرزمین افغانستان که در انتهای قرن یازدهم و ابتدای قرن دوازدهم میلادی به‌وجود آمده بود، اسیر افتاد.

دولت غوریان

در قرون وسطی، کشور کوهستانی‌ای را که درمنطقهٔ علیای هریرود واقع گردیده، از هرات تا بامیان و حدود کابل و غزنه وسعت داشت، مملکت غور می‌نامیدند. این مملکت از سمت غرب، شمال و شرق با سرزمین‌هایی می‌پیوست که از قدیم‌الایام تاجیکان در آن زندگی می‌کردند. قسمت عمدهٔ اهالی غور از قبایل کوهستانی تاجیک عبارت بود.

اقلیم مساعد و آب‌های فراوان این مملکت برای خیلی ترقی کردن زراعت و دام‌داری امکانیت می‌دادند.

مؤلفان قرن‌های دهم تا سیزدهم میلادی هنگام تصویر مملکت غور از مزرعه‌های اطراف قصبه‌های اهالی‌نشین، باغات انگور و درختان میوه، گلّه و رمه‌های متعدد که در دامنهٔ کوه‌ها می‌چریدند، حکایت کرده‌اند.

در مملکت غور استخراج معدن و تهیهٔ آلات فلزی نسبت به آن زمان به درجهٔ خیلی بلند رسیده بود. سلاح و لباس جنگی این مملکت به‌غایت شهرت پیدا کرده بود و از اشیای صادراتی حساب می‌شد.

مؤلف قرن سیزدهم میلادی، جوزجانی که اصلاً از غور است در وقایع‌نامهٔ تاریخی خود در قرن‌های نهم ودهم میلادی به قبایل تقسیم شدن اهالی غور و با هم جنگیدن آنها را ذکر نموده است و می‌نویسد کوشکی با کوشک دیگر در حالت حرب بوده، آدمان همیشه با حس عداوت نسبت به یکدیگر زندگی می‌کردند.[۹]

در مملکت غور مناسبت‌های برده‌داری موجود بود. اخبار مؤلف قرن دهم میلادی راجع به بردن غلامان از غور در این بابت ضمناً گواهی می‌دهد.[۱۰]

در ممالک غور بقایای دموکراسی نظامی مدت خیلی طولانی ادامه داشتند.

در انتهای قرن دهم میلادی ولایات علی‌حدهٔ مستقل مملکت غور را مَلک‌ها اداره می‌کردند. این مَلک‌ها بیشتر چون پیشوای قبیله و طایفه‌ها بوده، فقط احیاناً یک‌چند قبیله را تحت فرمان خود درمی‌آوردند.

غوریان، در عین حال عنعنات کهنه را رعایت می‌کردند. در سر هر ولایت دو پیشوا، یعنی حاکم و سپهسالار می‌ایستادند و حکومت را بین خود برابر تقسیم می‌کردند.[۱۱]

مناسبات فئودالی نسبت به ماوراءالنهر و خراسان قدری دیرتر به این‌جا راه یافتند. در طی قرن‌های دهم و یازدهم میلادی در این مملکت مناسبات نیم پدرسالاری و نیم فئودالی حکم‌فرمایی می‌کردند. حاکمان ولایات علی‌حده تدریجاً به فئودال تبدیل یافته، در هر ولایت عنوان مخصوص به‌خود می‌گرفتند. آنها را در ولایت‌مندیش «ملک» یا خود «مهتر» (بعدها غورشاه)، در ولایت تمران و تمزان «ورنده» و در ورمیشان «ورمیشپت» می‌نامیدند.

دین اسلام در مملکت غور هم مانند دگر ولایت‌های کوهستان تاجیک خیلی به تأخیر جاری گردید. به خلفای اعراب میسر نشد که آیین مملکت را تحت تصرف خویش درآورند. اهالی آزادمنش آن مدت دور و درازی عقاید مذهبی خود را نگاه داشته، حتی تا اواسط قرن یازدهم میلادی بعضی قبایل دین اسلام را کاملاً قبول نکرده بودند.

استقرار نظام فئودالی در مملکت غور، همان طورکه در تمام آسیای وسطی رخ می‌داد، در برابر مبارزه‌های شدید طبقاتی انجام می‌شد.

در سال ۹۰۷ میلادی در ناحیهٔ هرات و غور آشوب خلقی قرمطی‌ها و مزدکیان آغاز گردید. نظام‌الملک (قرن یازدهم میلادی) در خصوص این عصیان چنین می‌نویسد: «در دامنه‌های کوهستان غور و گرجستان مردی با نام ابوبلال پیدا شده، مردم از هر طبقه گرد او جمع می‌آمدند... از ولایت هرات و نواحی اطراف آدمان متعدد به حضور او رسیده، سوگند یاد می‌کردند؛ نفر آنها از ده‌هزار متجاوز بود... یاغی‌ها در دمنهٔ کوه هرات پدید آمده، آشکارا عقاید کافران و قرمطی‌ها را اعلان کردند، آنها اکثراً چوپان و زارع بودند».[۱۲] این آشوب را اردوی اسماعیل سامانی با بی‌رحمی فرو نشاند. طوری‌که منابع خبر می‌دهند، این قبیل شورش‌ها و آشوب‌ها در محلات مختلف کشور غور بارها به‌وقوع آمده‌اند.

اواخر قرن یازدهم میلادی در غور ایام برقراری مناسبات فئودالی بود و در نیمهٔ دوم قرن یازدهم و نیمه اول قرن دوازدهم میلادی دایرهٔ حاکمیت مَلک‌های

ولایت مندیش خیلی وسعت پیدا نموده، به تمام غور منتشر گردید. در اواسط قرن سیزدهم میلادی دولت فئودالی غوریان تأسیس یافت.[۱۳]

هرچند حاکمان غور بعضی اوقات اسماً به شناختن حاکمیت عالی غزنویان مجبور می‌شدند، ولی طی چند ده سال بر ضد این خاندان مبارزه کرده‌اند. آنها سرانجام ضعیف شدن دولت غزنوی را فرصت مساعد دریافته، استقلال خود را از نو به‌دست آوردند و در عهد حکمرانی قطب‌الدین محمود غوری به نیروی بزرگی صاحب گردیدند.

از این رو بود که بهرام‌شاه (یکی از آخرین سلاطین غزنوی) از افزودن اقتدار غوریان و شهرت یافتن قطب‌الدین محمود ترسیده، وی را با فریب به غزنه آورد و به زندان انداخت و پس از چندی مسموم نمود.

با وجود این، تصرف دوبارهٔ دولت غور به بهرام‌شاه میسر نگردید. بهرام‌شاه غزنوی در چند محاربهٔ شدید که بین او و برادران قطب‌الدین به عمل آمد، همیشه شکست می‌خورد. سلطان علاءالدین غوری در آخرین محاربه قشون بهرام‌شاه را تارومار کرده، خود او را به گریختن مجبور نمود. شهر غزنه از طرف علاءالدین (۱۱۵۰-۱۱۵۱ م) خراب شد.

مبارزه غزنوی‌ها و غوریان با این همه به اتمام نرسید. در سال ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ میلادی، برادرزادهٔ علاءالدین، غیاث‌الدین محمد غوری در یکی از جنگ‌ها آخرین نمایندهٔ خاندان غزنوی، حاکم لاهور، خسروملک را اسیر کرده، به پایتخت دولت غور، فیروزکوه فرستاد. با همین سلطنت غزنویان کاملاً از میان برداشته شد. غوریان حاکمیت غزنویان را برهم زده حکمران دولت بزرگی گردیدند که دیری نگذشته حدود آن در نتیجهٔ فتوحات من‌بعدهٔ آنها خیلی وسعت پیدا نمود. مرکز این دولت غور بود.

سلاطین غور نیروی فراوان داشتند. ارتش مقتدری در اختیار آنها بود که دسته‌های نظامی قبیله‌ها را نیز دربر می‌گرفت. غیر از این اشراف فئودالی تاجیک در کوهستان بدخشان و حوضهٔ رود آمو آنها را پشتیبانی می‌کردند. در آخر قرن دوازدهم میلادی نواحی جنوبی تاجیکستان و ازبکستان کنونی، از جمله ناحیهٔ وخش، چغانیان، شغنان و وخان به هیأت دولت غور داخل شدند.

سال‌های ۱۱۵۲-۱۲۰۶ میلادی درخشان‌ترین دورهٔ تاریخ مملکت غوریان محسوب می‌شود. پیشرفت بزرگ اقتصادی و فرهنگی دولت غور نیز به‌همین دوره مرتبط می‌باشد. لیکن از بس که مملکت غوریان نسبت به دگر محل‌های آسیای وسطی خیلی عقب‌مانده بود، این پیشروی چندان ادامه پیدا نکرد.

سلجوقیان و نظام‌الملک

جنگ دندانکان که در سال ۱۰۴۰ میلادی صورت گرفت و سرنوشت دولت غزنوی را حل و فصل کرد، باعث تسلط کامل سلجوقیان به خراسان گردید.[۱۴]

طغرل‌بک سلجوقی (۱۰۴۰-۱۰۶۳ م) پس از این فتح خود را سلطان خواند و برادر خویش را بر خراسان گماشته، جانب گرگان لشکر کشید. او در مدت کوتاهی نه تنها گرگان، طبرستان، خوارزم و آذربایجان را متصرف گردید، بلکه قسمتی از ولایت‌های غرب ایران کنونی را نیز اشغال نموده، سال ۱۰۵۵ میلادی شهر بغداد، پایتخت خلافت عباسی را تسخیر و رسماً سلطنت دولت سلجوقی را اعلام کرد. سلطان طغرل کرمان و فارس را اشغال نموده، در قفقاز به لشکر دولت رومیه شکست سنگینی وارد ساخت.

پس از فوت طغرل، الپ‌ارسلان (۱۰۶۳-۱۰۷۲ م) برادرزادهٔ او به تخت نشسته، حدود دولت سلجوقی را خیلی وسعت بخشید. الپ‌ارسلان بعضی نواحی ماوراءالنهر را نیز به دولت خویش الحاق کرد. وی همچنین رومان چهام دئوژن، امپراتور روم را مغلوب نمود.

در ایام حکم‌روایی جلال‌الدین ملک‌شاه (۱۰۷۲-۱۰۹۲) حدود دولت سلجوقی به اندازه‌ای توسعه پیدا کرد که از سواحل مدیترانه تا مرز امپراتوری چین ــ تقریباً تمام کشورهای اسلامی آسیا ــ تحت تصرف آن قرار گرفتند. اما پس از فوت ملک‌شاه دولت پهناور سلجوقی از هم پاشیده و به چندین مُلک و دولت کوچک تجزیه گردید.

شهر مرو در قرن دوازدهم میلادی، پایتخت دولت سلجوقیِ عهد سنجر (۱۱۱۸-۱۱۵۷ م) بود. شهر نام‌برده خیلی توسعه یافته، مساحت وسیعی را اشغال می‌نمود و کانال‌های فراوان آبیاری و محله‌های بزرگ پیشه‌وری داشت. مرو

همچنین یکی از مرکزهای فرهنگی آن دوران محسوب می‌گردید. یاقوت چنین می‌نویسد: «وقتی که من آن را (یعنی مرو را ــ ب.غ.) ترک کردم، در آن‌جا ده باب کتابخانهٔ وقف موجود بود که از حیث فراوانی و برتری کتاب‌های محفوظه نظیر چنین گنجینهٔ کتابی را در عالم ندیده بودم».[۱۵]

سطح تمدن سلجوقیان چادرنشین در مقایسه به مردمان تحت سلطهٔ ماوراءالنهر و خراسان خیلی پایین بود. کارمندان درجهٔ دوم و سوم دولت سلجوقیان، خود «سلجوقیان بزرگ» نیز از دانش تهی بودند. مثلاً طغرل و الپ‌ارسلان حتی از نعمت سواد برخوردار نبودند.

همین وضع باعث گردید که در امور اداری حکومت سلجوقیان مردان سیاسی متمدن‌ترین خلق‌های این سرزمین (فارس، تاجیک و ترکان مقیمی) نقش بارزی ایفا نمایند. فاتحان همیشه در چنین مواردی تحت تأثیر مردمان مطیع و خیلی متمدن قرار می‌گیرند.

ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق، بزرگ‌ترین ارباب دولتی عهد سلجوقی بود که در خراسان متولد شد و تقریباً سی سال (۱۰۶۳-۱۰۹۲ م) در دوران حکمرانی الپ‌ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی زمام وزارت را برعهده داشت. او در دربار این پادشاهان، به‌خصوص ملک‌شاه صاحب آبرو و نفوذ بی‌اندازه گردیده، لقب افتخاری «نظام‌الملک» را سزاوار گردید. نظام‌الملک مردی عاقل و فاضل بود. او در امور کشورداری کاملاً به تجارب دوران سامانیان اتکا می‌ورزید و جهت احیای عنعنه‌های فرهنگی آن ایام کوشش فراوان به‌خرج می‌داد.

بر اثر ابتکار و فعالیت‌های نظام‌الملک بیشتر اصول ادارهٔ دولت سلجوقی مرتب و به نظم درآورده شد. چنانکه تمام سرچشمه‌های تاریخی تأیید می‌کنند، ایام حکمرانی سلجوقیان تا اندازه‌ای دورهٔ ترقی و رفاه و رونق تجارت و اقتصاد فئودالی بود. شهرها آباد گردیده، شمارهٔ پیشه‌ورانی که به‌طور گروهی و متشکل کار می‌کردند، افزایش یافت.

ولی وضع توده‌ها در دوران نظام‌الملک هم سنگین بود. نظام‌الملک به منظور جلوگیری از تاراج‌گری‌های فئودال‌ها نسبت به برزگران که باعث تقلیل عایدات دولت می‌گردید، مجبور شد اجرای یک عده تدابیر را به حاکمان سلجوقی پیشنهاد نماید.

این تدبیرها خودسری سروران نظامی و اقطاع‌داران را محدود می‌نمود تا مردم کاملاً مفلس نگردند و در عین حال حکم‌رانی فئودال‌ها را آسیبی تهدید ننماید.

نظام‌الملک جهت متمرکز گردیدن ادارهٔ دولت هم تدابیر خاصی انجام داد. ولی هیچ‌یک از این تدبیرها بدون تشکیل دستگاه مأموری، و اشخاص دانشمند و باسواد عملی نمی‌گردید.

نظام‌الملک در تأسیس مکتب‌های عالی دینیه، یعنی مدارس کوشش فراوان به‌خرج داد. در اکثر شهرها از جمله در بغداد، نیشابور، هرات، بلخ، مرو و غیره چنین مکتب‌هایی تأسیس گردیده، به افتخار سازمانده خود عنوان «نظامیه» گرفتند. برنامهٔ تعلیمی مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد هم‌زمان با تعلیم قرآن و احادیث و دیگر رشته‌های علوم دینی، علم حقوق، زبان و ادبیات عرب، ریاضیات و امثال اینها را نیز شامل بود. مدرسه می‌بایست نمایندگان قشر صاحب‌منصب را براساس اعتقاد به دین اسلام تربیت می‌نمود. بدین‌وسیله صاحب‌منصبان را به روحانیان نزدیک و با آنها هماهنگ می‌ساخت. علاوه بر این فارغ‌التحصلین مدرسه هم‌زمان بر اجرای اوامر دینی از جانب مردم نظارت می‌کردند و ایشان را از نفوذ اندیشه‌های مکتب اسماعیلیه به‌دور نگه می‌داشتند.[۱۶]

نظام‌الملک همچنین در مورد توسعهٔ تجارت خارجی تدابیر ضروری اندیشید. از جمله به لغو تعرفه‌های گمرکی‌ای که از رشد تجارت ممانعت می‌کردند، موفق شد.

مورخانی نظام‌الملک را بیرون از اندازه ستایش نموده، همچون مبارز منافع اقشار مردم توصیف کرده‌اند، اما طبیعی است که او از این‌گونه اشخاص نبود. اگر او با بعضی تدابیر خود جلوی راه خودسری‌های نظامیان و فئودال‌ها را گرفت و باعث رشد مدارس شد، تنها به‌خاطر تحکیم بخشیدن اقتدار سلجوقی‌ها، و افزودن هر چه بیشتر خزانهٔ دولت بود.

در اصول اقطاع و اقطاع‌داری دولت سلجوقی، پیش از همه منافع اعیان و اشراف ترک‌های سلجوقی مد نظر بود. توسط اقطاع، مداخل عمدهٔ کشور به‌دست اعضای خانوادهٔ سلطنتی سلجوقیان می‌رسید. هر یکی از اعضای این خاندان به شهرها و ولایات جداگانهٔ کشاورزی مسلط گردیده، درآمد آن را به مصرف منافع شخصی خود می‌رساند. قوم و خویش شاهان سلجوقی و سروران نظامی آنها توسط اقطاع،

صاحب تام‌الاختیار ده و یا حتی ناحیه‌ای می‌گردیدند. البته این همه در بین فئودال‌های محلی که پس از بر سر قدرت آمدن سلجوقیان از قسمت عمدهٔ عایدات خویش محروم شده بودند، اعتراض و نارضایتی به‌وجود آورد.

نهضت اسماعیلیه

نهضت اسماعیلی‌ها[۱۷] تقریباً چهارصد سال در تاریخ آسیای وسطی و ایران نقش فعال داشت. ف. انگلس. نوشته بود: «مخالفت انقلابی در برابر فئودالیسم در تمام دورهٔ قرون وسطی وجود داشت. این مخالفت طبق شرایط زمان گاه در صورت تصوف، گاه در صورت بدعت آشکارا و گاهی به‌صورت قیام مسلحانه ظاهر می‌شد».[۱۸] همهٔ این شیوه‌های مخالفت را در مرحله‌های گوناگون نهضت اسماعیلیه می‌توان مشاهده نمود.

اسماعیلی‌ها در قرن هشتم میلادی، جانبداران اسماعیل، هفتمین اولاد علی و فاطمه بودند که از جانب پدرش جعفر صادق مردود گردیده است، و یکی از فرقه‌های خرد صوفیهٔ شیعه بود.

در پایان قرن نهم میلادی، هنگام قیام قرمطی[۱۹] به اسماعیلیان میسر گردید که در مغرب حاکمیت سیاسی را غصب کنند و رهبری فرقهٔ اسماعیلیه تقریباً دویست سال در رأس دولت مقتدر فئودالی فاطمیان که پایتخت آن در مصر بود (از ۹۷۴ م) قرار گرفت.

اسماعیلیه در قرن‌های دهم و یازدهم میلادی همچون جریان بدعت‌آمیز مخالف با مذهب سنی اسلام در پهنهٔ شرق وسطی، به‌خصوص آسیای وسطی و ایران گسترش یافت. اسماعیلیان با استفاده از فلسفهٔ یونان، سیستم تام تعلیمات عقلانی را رونق می‌بخشیدند و بدین‌وسیله ضیاییان، متفکران و ارباب معروف دولتی را به‌جانب خویش متمایل می‌ساختند. در خراسان و ماوراءالنهر که از مصر در مسافهٔ راه کاروانی یک‌ماهه قرار داشت، خلفای فاطمی را حاکمان «جاری‌کنندهٔ عدل و انصاف در روی زمین» نامیده، اکثر مردم به این مکرِ واعظان اسماعیلی اعتماد می‌کردند.

در پایان قرن یازدهم میلادی، اسماعیلیانِ آسیای وسطی و ایران از خلافت رو به

تنزل فاطمیان قطع ارتباط نموده، حسن بن صباح را سرور خویش انتخاب کردند. در اصفهان، نواحی قزوین و دیگر ولایات قیام مردمی رخ داد. اسماعیلیان در ناحیهٔ قزوین دولت کوچک خویش را تأسیس نموده، قلعهٔ الموت را پایتخت قرار دادند. آنها یک عده قلعه‌های فتح نمودهٔ خود را به تکیه‌گاه محکم تبدیل داده، سازمان مخفی دهشت‌افکنی را علیه حاکمان سلجوقی بنیاد نهادند. فداییان این سازمان در چابکی و جسارت معروف گردیده بودند. افراد منسوب به اعیان و اشراف به اندازه‌ای از تیغ انتقام فدائی اسماعیلی می‌ترسیدند که همیشه زیر جامه زره بر تن می‌نمودند.

در ماه اکتبر سال ۱۰۹۲ میلادی نظام‌الملک به دست تروریست اسماعیلی کشته شد. اسماعیلی‌ها بعداً سلطان سنجر را هم به‌حدی ترساندند که از اندیشهٔ حمله به قلعهٔ اسماعیلی منصرف گردید.[۲۰]

طبیعی است که نهضت اسماعیلیهٔ جریان گرفته در وضع جامعهٔ مختلف الاقشار فئودالی قرون دهم تا سیزدهم میلادی از نگاه طبقاتی یک‌رنگ نبود. نیروی اساسی نبرد «زنجی‌ها» و بعداً قیام قرمطی‌ها نخست غلامان زنگی، بعداً کشاورزان فاقد زمین و طوایف کوچی بدوی بودند. اما فتوحات این دوره طبقات اشراف، مثلاً اشراف پرده‌دار را در دولت قرمطیهٔ بحرین و اشراف فئودالی را در دولت فاطمیان مصر نیز مورد استفاده قرار داد. در تمام نهضت اسماعیلیهٔ قرن‌های نهم و دهم میلادی باید پدیدهٔ اعتراض طبقهٔ زحمت، اعتراض اقشار پایین شهر را از فتنه‌های طبقات اشراف که همیشه مردم را فریب می‌دادند، متمایز ساخت.

در نهضت اسماعیلیه جریان‌های گوناگون وجود داشتند. در قیام‌هایی که طبقات وسیع دهقانی و بینوایان شهر در آن شرکت می‌ورزیدند، شعارهای مزدکی تساوی بر مالکیت و عدل و انصاف، اعتراض‌های ضد ظلم واستبداد بروز می‌نمودند. هنگامی که سازمان اسماعیلی چون انجمن مخفی موجودیت خویش را پنهان نگه می‌داشت، یک‌چند درجهٔ آگاهیِ از نظریهٔ اسماعیلیه فلسفهٔ عقلانی به آن نفوذ کرد.

تعلیمات اسماعیلیان به‌طور عموم علیه حنفیهٔ اسلام بود که در عهد حکم‌روایی سلجوقیان نه‌تنها شرح و تفسیر آزاد قرآن و مسایل الهیات، بلکه همه‌گونه تحقیق علمی، حتی تدقیق ریاضیات، هیأت، طب و امثال آنها را منع کرده بود، از این رو

نوعی اعتراض محسوب می‌گردید.

جنبه‌های مترقی و پیشرفتهٔ ایدئولوژی اسماعیلی قرن‌های دهم و یازدهم میلادی را باید بر اساس واقعیت تاریخی زمان معین کرد. شهامت واعظان اسماعیلی شایستهٔ ستایش است. آنان «دانش»های خویش را، از جمله علم‌های عقلی و نقلی را قطع‌نظر از تعقیب‌های وحشت‌انگیز، تبلیغ و انتشار می‌نمودند.

نقش اسماعیلیهٔ قرن‌های نهم و یازدهم میلادی در مورد عنعنهٔ حفظ افکار آزادمنشانه خیلی بزرگ است. بیهوده نیست که اکثر مؤلفان معتقد مسلمان قرون وسطی از قبیل الندیم، عبدالقاهر بغدادی، ابن خضم و نظام‌الملک، اسماعیلیان را مخوف‌ترین دشمنان دین اسلام و محوکنندگان آن نامیده‌اند. با وجود این اسماعیلیان عادی ساده‌لوحانه گمان می‌کردند که «به‌خاطر پاکی دین اسلام مجاهدت می‌کنند». بدین نحو، یعنی «بهر پاکی دین» جاری ساختن غایه‌های تعادل به بدعت‌های زیاد مردمی قرون وسطی خاص بوده است.

قراخانیان

تاریخ آسیای وسطای عهد قراخانیان هنوز به اندازهٔ کافی آموخته نشده است. منابع خطی راجع‌به جریان وقایع سیاسی و نظام داخلی دولت قراخانی تنها معلومات جزئی می‌دهند. مورخان همیشه به امید تحقیق سکه‌های قراخانی بودند، ولی سکه‌های قراخانی همچون منبع تاریخی خیلی پیچیده، و برای آموزش بی‌نهایت سنگین می‌باشند و از محقق احتیاط و توجه جدی را مطالبه می‌نمایند. طی ده‌ساله‌های اخیر علم سکه‌شناسی راجع‌به تحقیق عهد قراخانی کامیابی‌های مهم به‌دست آورده است، به‌خصوص حل یک سلسله مسایل قابل بحث و حتی کاملاً آموخته نشدهٔ تاریخ آسیای وسطای قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی میسر گردید. ولی باز هم همهٔ خلاصه‌ها و تخمین‌های مورخان و سکه‌شناسان تا اندازه‌ای قناعت‌بخش است و کاملاً ثابت شده محسوب نمی‌گردد. در این مورد هم‌اکنون کارهای عمده، کشفیات تازهٔ زیاد و تجدیدنظر دربارهٔ بعضی از اندیشه‌ها پیش رو قرار دارند.

در میان تاریخ سیاسی قراخانیان ما به‌آثار مشهور و. و. بارتولد که بهترین نمونهٔ

تحلیل انتقادی اخبار و معلومات نامنظم و متناقض منابع خطی می‌باشند، استناد نمودیم. همچنین بعضی خلاصه‌های معتمد سکه‌شناسان که به تصحیح و تکمیل مدارک منابع خطی امکان می‌داد، در دسترس ما قرار داشت.

ظهور خود سلاله معلوم نیست. نام در علم پذیرفته‌شدهٔ آن (قراخانیان و گاه ایلاک‌ها) کاملاً شرطی بوده، مورخان قرن یازدهم میلادی آن را از دو عنوان معروف قراخان و ایلاک گرفته‌اند. ظاهراً هستهٔ اساسی دولت قراخانیان قبایل ترکی یغما و چگل بودند که در نام و القاب دوران ظهور قراخانی بیشتر به آن برمی‌خوریم. ابتدا لقب عالی ارسلان خان (شیر ـ نشان قبیله‌ای چگل) و بغراخان (اشتر ـ نشان قبیله‌ای یغما) محسوب می‌شد.[۲۱] تخمیناً از اواسط قرن دهم میلادی، اسلام دین دولتی قراخانیان گردید. به هنگام استیلای آسیای وسطی در میان قراخانیان مقام اساسی به علی و حسن بغراخان تعلق می‌گرفت. همان طوری که در بالا ذکرش رفت، حسن بغراخان در سال ۹۹۲ میلادی در حمله به ماوراءالنهر سروری کرده، سپس نصر بن علی این کشور را کاملاً متصرف شده بود. این دو خاندان، یکی اولاد علی (علویان) و دیگری اولاد حسن (حسنیان) هنوز در پایان قرن دهم میلادی نفوذ و اقتدار زیادی کسب کرده، ملک‌های بزرگی را تصاحب کردند.

در این دوران دولت قراخانیان عموماً به چندین ملک تقسیم گردیده، حدود آنها همیشه در تغییر بود. ملاکین حقوق و امتیازهای کلانی داشتند؛ آنها می‌توانستند حتی به نام خود سکه ضرب زنند. ملاکان کوچک هم می‌توانستند املاک و هم مالک را عوض نمایند. رابطهٔ تبعیت هم دارای سلسله مراتب بود. تاریخ سیاسی این دوران پر از حوادث جنگ و مناقشات بین خودی می‌باشد.[۲۲]

در ابتدا امتیاز سیاسی به‌جانب اولاد علی (علویان) بود. پس از استیلای ماوراءالنهر آنها صاحب سرزمین بزرگی شدند که در جنوب و غرب به امتداد رود آمو، هم‌مرز دولت غزنوی طول می‌کشید. در مشرق توگنخان، برادر نصر، کاشغر را اشغال کرد. در این آوان پیشوای سلاله گاه از میان نمایندگان مختلف خانوادهٔ علویان هم خواسته شده‌اند.[۲۳]

ولی چندی نگذشته کار خاندان دیگر، یعنی حسنیان نیز بالا گرفت. آنان از مشرق به علویان فشار آوردند. طبق معلومات سکه‌ها، یوسف قدرخان پسر حسن بغراخان

در سال ۱۰۰۵ میلادی توگنخان را از کاشغر رانده، به آن‌جا مسلط شد.[۲۴]

به‌تدریج خاندان حسنیان چندان مقتدر شد که پس از فوت پسران علی عناوین افتخاری و القاب عالی سردار سلاله نصیب آنان گردید. از سال ۱۰۲۶/۲۷ میلادی یوسف قدرخان، پیشوای قراخانیان بود و در روابط دیپلماتیک با دیگر کشورها نیز با همین صفات شرکت می‌ورزید. پس از مرگ او (۱۰۳۲ م) پسرش سلیمان لقب ارسلان‌خان را صاحب شد. او بر سر قدرت آمد و پیشوای قراخانیان گردید. مرکز املاک خصوصی او شهرهای بلاساغون و کاشغر بودند. محمد، برادر او با نام بغراخان که دومین لقب مهم بود، حاکمیت خویش را در اسفیجاب و طراز برقرار نمود.[۲۵] بعداً کامیابی‌های این خاندان تنها در اعتراف ظاهری سلسلهٔ آنان افاده نمی‌گردید. آنها به‌تدریج علویان را هرچه بیشتر محدود کرده، ولایت‌های جدیدی را مسلط می‌شدند. حتی فرغانه که ملک اصلی علویان بود و شهر اوزگند آن پایتخت نصر بن علی، فاتح ماوراءالنهر بود، به تصرف یوسف قدرخان و به‌خصوص سلیمان ارسلان و محمد بغراخان، دو فرزند او افتاد.[۲۶]

ماوراءالنهر مفتوحهٔ نصر بن علی، هم به‌اختیار حسنیان گذشت. بخارا و عموماً تمام مرکز ماوراءالنهر را هنوز در سال ۱۰۲۵ میلادی علی‌تکین، برادر یوسف قدرخان متصرف شده بود.[۲۷] هر دو برادر با هم مدارا نمی‌کردند. قدرخان ظاهراً از افزایش نفوذ علی‌تگین می‌ترسید. سلطان محمود، پادشاه غزنوی هم از او بیم داشت. بنابراین، این دو با هم توافق کرده، در سال ۱۰۲۵ میلادی متفقانه به ماوراءالنهر هجوم آوردند.[۲۸] ملاقات دو پادشاه معروف آن زمان با نشست‌های پرشکوه و انعام‌های گران‌بها صورت می‌یافت. با توافق به‌سود قدرخان از علی‌تکین به‌زور غصب کردن ماوراءالنهر و پیوستن رشتهٔ خویش و تباری انجام پذیرفت. ولی این توافق‌ها عملی نشدند. سلطان محمود اقتدار افزون قدرخان را هم نمی‌خواست. علی‌تکین باز سال‌های درازی در ماوراءالنهر حکومت نموده عنوان با دبدبهٔ تمغاج بغراخان را کسب کرد[۲۹] و نسبت به خویشان خود از استقلال برخوردار گردید. عجیب این است که غزنویان در دوره‌های بعدی هم از علی‌تکین خیلی هراس داشتند. در دایره‌های دربار غزنویان او را دشمن مخوف، مکار و فریب‌کار می‌دانستند و ضرورت هشیارانه حفظ کردن ولایات مرزی دولت را از او تأکید می‌نمودند. در

چنین وضع بود که به‌خاطر رهایی یافتن از شر علی‌تکین، مسعود غزنوی در سال ۱۰۳۳ میلادی آلتون‌تاش خوارزم‌شاه را بر علیه او روانهٔ ماوراءالنهر کرد. علی‌تکین با ملاحظات تاکتیکی بخارا را ترک نمود. اگرچه آلتون‌تاش شهر را اشغال کرد، نبرد اساسی در محل دیگری اتفاق افتاد. به آلتون‌تاش زخم مرگ‌آور رسید و آنها مجبور گردیدند با علی‌تکین معاهده بسته، لشکر خوارزم را از ماوراءالنهر بیرون کشند.

علی‌تگین همیشه آرزوی پس گرفتن بعضی از ملک‌های کنار رود آمو را از غزنویان در سر می‌پرورید. او در سیمای هارون خوارزم‌شاه که کینه‌ای بر غزنویان داشت، متفق خویش را پیدا کرد، ولی عملی ساختن این آرزو به علی‌تکین میسر نگردید. او اندکی بعد، در سال ۱۰۳۴ میلادی فوت کرد و حملهٔ متفقانه را پسران او عملی ساختند. آنان ولایت چغانیان را ضبط نموده، ترمذ را به محاصره گرفتند. اما بر اثر کشته شدن هارون از جانب لشکر خوارزمی پشتیبانی نیافته، عقب نشستند. پس از این مناسبتِ میان فرزندان علی‌تکین و مسعود غزنوی ظاهراً بهبود یافت.

در تمام دوران طولانی پیروزی‌های بزرگ سیاسی حسنیان که از مشرق تا مغرب همهٔ سرزمین‌های دولت قراخانی را تحت فرمان خود درآورده بودند، در منابع خطی راجع به علویان تقریباً چیزی مشاهده نمی‌شود. چنان که از سکه‌ها معلوم می‌گردد، محمد و ابراهیم، دو فرزند نصر، فاتح ماوراءالنهر تنها مالکان ناحیه‌های کوچکی بوده، در عین حال به کدام یک عضو عالی‌رتبهٔ سلاله رشتهٔ تبعیت هم داشتند. در ابتدا وضع محمد بن نصر که در منابع خطی با نام عین‌الدوله مشهور است، خیلی بهتر بود. او چندی از شهرها و نواحی فرغانه، بیشتر اوزگند (پایتخت سابق پدرش)، بعضاً اخسیکت، خجند و بعداً قوبا را در اختیار داشت. ولی تقریباً همیشه نام حکم‌دار دولت خویش را در سکه ضرب می‌کرد.[۳۰]

در سال‌های چهلم قرن یازدهم میلادی، ابراهیم بن نصر مقام بارزی را در عرصهٔ سیاست اشغال می‌نماید. او در ایام جوانی با لقب بوری‌تکین مالک ملک کوچکی بود و حتی زمانی به دست فرزندان علی‌تکین به اسارت هم افتاده بود. او از اسارت فرار کرده، به اوزگند نزد برادر خود رفت. ولی نتوانست با وی مراسا و سازش نماید. نهایت در سال ۱۰۳۸ میلادی لشکری جمع آورده، به ولایت‌های ختلان، وخش و بعداً به چغانیان حمله‌ور گردید. هرچند این ولایات در محدودهٔ نفوذ مسعود غزنوی

قرار داشتند، او به سبب گرفتاری در مبارزه بر علیه سلجوقیان مجبور به تحمل حمله‌های بوری‌تکین در ولایات خویش گردید. جز این او این مطلب را هم در نظر داشت که عداوت میان بوری‌تکین و قراخانیان ماوراءالنهر (پسران علی‌تکین) از یک جانب او را آسوده نموده، ضرورت جدال در دو جبهه را از بین می‌برد.

ولی ولایات کنار رود آمو برای بوری‌تکین همچون تنها نقاط موافق جهت عملیات آینده خدمت می‌کردند. او استیلای ماوراءالنهر را از همین‌جا شروع کرده، با سرعت تمام به حصول مقصد موفق می‌شد. بی‌سبب نبود که او پس از پیروزی نخستین در مبارزه علیه پسران علی‌تکین، لقب خویش را عوض کرده، به عوض بوری‌تکین، عنوان باشکوه تمغاچ بغراخان را صاحب شد[۳۱] که آن را در سابق علی‌تکین در ماوراءالنهر به خود اختصاص داده بود. به‌جز این او عنوان افتخاری مؤیدالعدل را هم که پدر و برادرش داشتند، مالک گردید. تا سال ۱۰۴۱ میلادی تمام ماوراءالنهر تحت تصرف او قرار گرفت. با این که مسعود غزنوی در محاربهٔ دندانکان (۱۰۴۰ م) از سلجوقیان ضربهٔ سنگینی را متحمل گردیده بود، به ترفیع مقام ابراهیم بن نصر راضی گردیده، حتی به مقصد تشویق نمودن او و پیدا کردن متفق در شخصیت او برایش تحفه و انعام ارسال می‌داشت.

ابراهیم تمغاچ‌خان سیاست مستقل خارجی خویش را پیاده نمود و حکومت قراخانیان مشرق را اعتراف نکرد. در عهد او دولت کاملاً مستقل قراخانیان در ماوراءالنهر تشکل یافت که سمرقند مرکز آن بود.[۳۲] چندی سپری نشد که در آغاز نیمهٔ دوم قرن یازدهم میلادی ابراهیم بن نصر، فرغانه را هم که در تصرف قراخانیان مشرقی بود، اشغال نمود.

سیاست داخلی ابراهیم تمغاچ‌خان نیز شایان توجه است. اگر به روایات موجود در منابع اعتماد نماییم، ابراهیم تمغاچ‌خان تا اندازه‌ای مواظب امنیت، آرامش و نیازهای رعایای خویش بود و از این نگاه در میان مردم معروفیت داشت. خصوصاً اشخاص به مالکیت دیگران تجاوز نموده را مجازات می‌کرد. منابع در این مورد یک سلسله حکایاتی دارند، روزی راهزنان روی دروازه‌های قلعهٔ سمرقند نوشتند «ما مثل پیازیم، هر قدر که بدروند، به همان اندازه نمو می‌کنیم». ابراهیم تمغاچ‌خان امر کرده است که در جواب چنین بنویسند: «من این‌جا مثل باغبان هستم، چه قدری که نمو

کنید، به همان اندازه می‌دروم!» گویا او موفق به از بین بردن دزدی در قلمرو خود شده بود. او قیمت بازار را نیز تحت نظارت داشته، به گران‌فروشی اجازت نمی‌داد. چنین حکایتی عجیب نیز آورده شده است؛ روزی قصاب‌ها افزودن قیمت گوشت را خواسته، وعده داده بودند که به خزانه هزاردینار تقدیم نمایند. خان راضی شده، پول را پذیرفت، ولی خریدن گوشت را به اهالی منع فرمود. قصاب‌ها ناعلاج شده، باز به همان اندازه پول پرداخته، قیمت قبلی را برقرار ساختند.[۳۳]

بر مبنای مدارک سکه‌شناسی معلوم گردید[۳۴] که او دیگر تدابیر بهبود بخشیدن به وضع تجارت و بازرگانی را اندیشیده است. چنان که در فرغانه تا عهد او اساس معاملهٔ پولی را درهم تشکیل می‌داد، ولی آن از سرب و مس بوده، هیچ نقره‌ای در ترکیب خود نداشت. اضافه بر این حجم و وزن این قبیل سکه‌ها گوناگون بوده، در معاملهٔ تجاری توسط میزان برکشیده می‌شد. ولی تک شمارهٔ آن ارزشی نداشت و این کار تجارت را دشوار می‌ساخت. ابراهیم این سکه‌ها را منسوخ کرده، در فرغانه درهم‌های مدور نقره‌ای و مسی را جاری نمود. این پول‌ها به‌طور جداگانه و تک شماره وارد معامله شده، بهر پیشرفت تجارت پولی وضع مساعد فراهم آوردند.

این‌گونه تدابیر اگرچه ظلم فئودالی را اندکی نکاست، ولی باز هم جلوی تشدید آن راگرفت. همین‌طور در شرایط دولت فئودالی این هم یک حادثهٔ مترقی محسوب می‌شود.

چنین سیاست ابراهیم تمغاچ‌خان را دو پسر و نبیره‌اش شمس‌الملک نصر، خضر و احمد تا اندازه‌ای ادامه دادند.

روابط میان این شاهان قراخانی و روحانیان صفحهٔ خیلی جالب و هنوز کم تحقیق شدهٔ تاریخ آسیای وسطی را تشکیل می‌دهد. این مسأله را باید همچون بخشی از سیاست داخلی آنها بررسی نمود. منابع هم ابراهیم تمغاچ‌خان و هم پادشاهان دیگر را مسلمانان کامل و مردان پارسا نامیده، نسبت به روحانیان و خصوصاً بعضی نمایندگان آنها با احترام مناسبت داشتن آنان را خاطرنشان نموده‌اند. همزمان با این در عهد حکمرانی هر یکی از این پادشاهان محض با روحانیان مناقشات شدیدی صورت گرفته، کار به قتل و کشتار می‌انجامید.

او. گ. بولشاکوف دریافت که اتباع از جانب احمد تعقیب گردیده و به مصادرهٔ

مال و ملک محکوم شده، از جمله اقشار والامقام جامعهٔ فئودالی بودند. این نکته نیز مهم است که قشر اشرافیهٔ فئودالِ طوایف بادیه‌نشین هم متفق روحانیان بودند.[۳۵]

راجع به شهرت زیاد بعضی از این خان‌ها در میان مردم و معروفیت پیدا کردن آنان همچون پادشاه عادل هیچ اساسی برای ایده‌آلیزه مقرری محسوب کردن ادعای منابع نیست.

در عقب این همه دلیل و مدرک‌های پراکنده، سیاست داخلی ثابت‌قدمانه‌ای دیده می‌شود. ظاهراً این خان‌های قراخانی می‌کوشیدند که دولت قراخانیان آسیای وسطی را تمرکز دهند. طبیعی است که در این کار فئودال‌های بادیه‌نشین و روحانیان از تقویت حاکمیت خانی نارضا، بودند. مصادرهٔ مال و ملک در شرایط این‌گونه مبارزه از نگاه اقتصادی یکی از راه‌های ضعیف ساختن دشمن سیاسی محسوب می‌شد.

اگر ابراهیم تمغاچ‌خان از طریق استیلای بعضی ولایات حدود دولت خود را وسعت بخشید، وارثانش در مسایل سیاست خارجی و هنر نظامی به چیزی موفق نگردیدند. هنوز در عهد شمس‌الملک نصر آنها به فشار قراخانیان شرقی رو به رو شدند. فرغانه از کف رفت. مرز میان دو دولت قراخانی در ناحیهٔ خجند مقرر شد. از جانب دیگر سلجوقیان محض در زمان حکمرانی پادشاهان نام‌بردهٔ قراخانی ابتدا به نواحی جداگانهٔ کناره‌های دولت قراخانیان و بعداً به مرکز ماوراءالنهر حملهٔ خویش را آغاز کردند.[۳۶] بالاخره در سال ۱۰۸۹ میلادی ملک‌شاه سلجوقی بخارا و اندکی دیرتر سمرقند، پایتخت قراخانیان را فتح نمود. گذشته از این سلجوقیان نتوانستند سلالهٔ قراخانی را از بین ببرند؛ آنان تنها با این قناعت کردند که می‌توانند در امور داخلی ایشان مداخله نمایند، و انتصاب خان‌ها را از میان اعضای خاندان سلالهٔ قراخانی برعهده دارند. تنها منازعهٔ جدی در سال ۱۱۳۰ میلادی میان ارسلان‌خان قراخانی و سلطان سنجر سلجوقی رخ داد. تقریباً سی‌سال قبل از آن، در سال ۱۱۰۲ میلادی یکی از قراخانیان مشرقی ماوراءالنهر را اشغال نموده، حتی تا مرزهای ملک سلجوقیان پیش آمد، اما در نبرد علیه سلطان سنجر کشته شد. پس از آن سلطان سنجر محمد ثانی ارسلان‌خان، نبیرهٔ ابراهیم تمغاچ‌خان را به تخت نشاند. محمد تقریباً سی سال حکومت کرد و با فعالیت اعمار ساختمان‌ها کسب شهرت نمود.

مثل اسلافش به او لازم آمد تا با روحانیان ستیزه کند. پس از آن که بر اثر توطئهٔ روحانیان فرزند ولیعهدش به قتل رسید، او با درخواست کمک به سلطان سنجر روی آورد. سلطان سنجر با نیروی عظیم نظامی به سمرقند مواصلت نمود، ولی ارسلان‌خان که در این مدت خود دشمنان را مغلوب کرده بود، دیگر ضرورتی به کمک نداشت. طبق شهادت بعضی منابع، وی حتی برای قتل سلطان سنجر قاتلی هم اعزام کرد. به‌هر صورت سلطان سنجر سمرقند را متصرف گشت و ارسلان‌خان را معزول ساخت و من‌بعد نیز تنها در امور داخلی اشخاص صاحب اختیاری راکه به او با صداقت اطاعت می‌نمودند، بر تخت خانی می‌نشاند.

قراخانیان و قراختاییان

در ابتدای ربع دوم قرن دوازدهم میلادی، مردم متعدد کِدانی هفت‌رود را با شهر بلساغون اشغال نموده، امپراتوری بزرگ خویش راکه تا شمال و شرقی رود اینه‌سی امتداد یافته بود، تأسیس نمود. سپس آنان بقیه قلمرو قراخانیان شرقی را متصرف گردیده، به قراخانیان مغربی، یعنی ماوراءالنهر تهدید می‌کردند. در آثار مؤلفان اسلامی که وقایع آن ایام و کامیابی‌های سیاسی کدانیان را توصیف کرده‌اند، این مردم را قراختاییان نام برده‌اند.[۳۷]

در سال ۱۱۳۷ میلادی قراختاییان محمود قراخانی را در حوالی خجند شکست دادند. محمود دست‌نشاندهٔ صادق سلطان سنجر بود و حتی در سکه‌های خود نام او را ضرب می‌کرد. اما در این نوبت سلطان سنجر نتوانست کمکی به محمود برساند، زیرا مشغول جنگ با خوارزم بود. درست است که در همچو مواردی قراختاییان نتوانستند بهر پیروزی از فرصت مناسب استفاده کنند، ولی چند سالی سپری نشده، قراختاییان در نبرد شدیدی به لشکر متحدهٔ محمود قراخانی و سلطان سنجر سلجوقی آن چنان ضربهٔ مهلکی وارد ساختند که در تاریخ این سه سلاله اعتبار مرحله‌ای راکسب کرد. این حادثه در نهم سپتامبر سال ۱۱۴۱ میلادی در دشت قطوان در حوالی سمرقند واقع شد. لشکر سلجوقی و قراخانی کاملاً تارومار گردیدند، سلطان سنجر و محمود عقب نشستند. قراختاییان بخارا و تمام ماوراءالنهر مرکزی را متصرف گردیدند.

تناسب نیروهای سیاسی آسیای وسطی عوض شد. اما قراختاییان هم مثل سلجوقیان حکومت قراخانیان را بر نچیدند، بلکه به خراج‌گزار خویش مبدل ساختند. قراخانیان می‌بایست به گورخان، پیشوای دولت قراختاییان، خراج می‌پرداختند. سلطان سنجر به نبرد علیه آتسز خوارزم‌شاه که پس از محاربهٔ قطوان و شکست سنجر خیلی فعال گردیده بود، سرگرم شده، حتی ادامهٔ مبارزه علیه قراختاییان، و استقرار نفوذ قبلی خویش را در ماوراءالنهر به دست فراموشی سپرده بود.

قراختاییان به امور داخلی قراخانیان مداخله می‌نمودند. بلساغون پایتخت ایشان محسوب می‌گردید. در دولت قراخانیان وضعی چنین حکم‌فرما شد؛ پس از نبرد دشت قطوانِ سمرقند، چند مدت کشور را برادر محمود قراخانی فراری اداره نمود. لذا فرغانه در اختیار خاندان حسنیان، یعنی قراخانیان شرقی بود ولی در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم میلادی (۱۱۵۶ م) خاندان فرغانی قراخانیان سمرقند را هم تحت اطاعت خویش درآوردند. پس از این ایام ماوراءالنهر بار دیگر برای مدت مدیدی به اختیار شاخهٔ شرقی قراخانیان افتاد که دو ولایت ثروت‌مند، ماوراءالنهر مرکزی و فرغانه را تحت حاکمیت خویش متحد نموده بودند. اما باید متذکر شد که ماوراءالنهر مرکزی و فرغانه در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم و ابتدای قرن سیزدهم میلادی عملاً همچون دو ملک بزرگ مستقل در قبضهٔ قدرت نمایندگان گوناگون یک خاندان باقی ماندند. مرکز یکی سمرقند و مرکز دیگری اوزگند بود و به اختیار خود به‌طور متصل پول فراوان ضرب می‌زدند. هر شهر به‌نام حاکم خود با تمام عنوان و القابش سکه ضرب می‌کرد. به‌هر صورت سمرقند پایتخت کل کشور محسوب می‌شد و حاکم آن اسماً پیشوای سلاله دانسته می‌شد. این امر انعکاس خود را در آن پیدا می‌کرد که عنوان و القاب حاکمان سمرقند بالاتر از القاب حاکمان فرغانه بود.[۳۸]

علاوه بر اینها در همان ایام املاک‌داران باج‌گزار کوچک نیز وجود داشتند، ولی آنان دیگر وزن سیاسی قرن یازدهم خویش را از دست داده بودند. راجع به این امر خیلی کم شدن ضرب سکه در قرن دوازدهم و ابتدای قرن سیزدهم میلادی نسبت به قرن یازدهم که به نام خرده‌مالکان به معامله گذارده می‌شد، شهادت می‌دهد. تنها صدرهای بخارا مقام خاصه داشتند. آنان به نوعی خاندان نمایندگان عالی‌تبار

روحانیان محسوب می‌گردیدند. لقب آنان هم صدرجهان بود و در ابتدا وظیفهٔ عالی روحانی شهر را برعهده داشتند، ولی بعداً به امور اداره نیز بیشتر دخالت کردند. بانفوذترین آنان در اصل نه تنها بخارا را اداره می‌کرد، بلکه ظاهراً مقام حکومت شهر را هم به دوش خود گرفته بود. مناسبت آنان با قراخانیان سمرقند خیلی پیچیده بود. صدرها حاکمیت عالی ایشان را اعتراف نموده، ضرب سکه‌ها را به‌نام آنان انجام می‌دادند. گاه حاکمیت بخارا کاملاً به دست قراخانیان می‌افتاد، گاه برعکس، صدرها تام‌الاختیار گردیده، خود برای قراختاییان خراج جمع می‌آوردند. آنان که غیر از این هم جهت افزودن ثروت خویش از وسایل مختلف به‌طور فراوان استفاده می‌کردند، به بهانهٔ جمع‌آوری خراج غنیمت بیشتری به‌دست می‌آوردند.

خوارزم و دولت سلجوقی

سلجوقیان را پیروزی سال ۱۱۴۱ میلادی قراختاییان خیلی تضعیف نمود. یکی از عواملی که باعث رو به سقوط نهادن دولت سلجوقی گردید و از حوادث قابل‌توجه این دوران بود، قد علم کردن خوارزم همچون مرکز سیاسی بود.

انوش‌تکین، بنیانگذار سلالهٔ خاندان خوارزم‌شاهی، هنوز در زمان ملک‌شاه سلجوقی در سایهٔ خدمت و لیاقتی که از خود نشان داده بود، به حکومت خوارزم منتصب گردید. پس از فوت انوش‌تکین، حکومت خوارزم به‌طور موروثی به پسر او، قطب‌الدین محمد (۱۰۹۷-۱۱۲۷ م) رسید. قطب‌الدین محمد لقب خوارزم‌شاه را صاحب شده، در تمام زمان زمام‌داری خویش از فرمانبردارترین حاکمان سلطان سنجر بود. بعد از مرگ او حکومت خوارزم به فرزندش آتسز (۱۱۲۷-۱۱۵۶ م) انتقال یافت. این شخصیت را می‌توان بنیانگذار واقعی دولت بزرگ خوارزم‌شاهی دانست. آتسز و وارثان او با استفاده از هر موقع مناسب تمام سعی و اهتمام خویش را در مقابله با دولت سلجوقی بهر تأمین استقلالیت خوارزم به‌خرج دادند. آتسز در نخستین سال‌های سلطنت خویش سر اطاعت به درگاه سلطان سنجر فرود آورده، در لشکرکشی‌های او شرکت ورزید، اما در عین حال با به اطاعت درآوردن قبایل همسایه بیش از پیش اقتدار پیدا می‌کرد. به او میسر شد حتی آن نقاطی را که در حیات بادیه‌نشینی دارای اهمیت بودند، از جمله زمین‌های سفلای رود سیر و

شبه‌جزیرهٔ مانقشلاق را اشغال سازد.

آتسز پس از تحکیم بخشیدن موقع خویش بدین طریق سه دفعه (در ۱۱۳۸، ۱۱۴۱ـ ۱۱۴۲، ۱۱۴۷-۱۱۴۸ م) علیه سلطان سنجر قیام کرد، اما کامیاب نگشت. نهایت در ماه ژوئیهٔ سال ۱۱۴۸ میلادی آتسز به‌حضور سلطان سنجر حاضر شد و کاملاً تحت فرمان دولت سلجوقیان بودن خویش را شخصاً عرض نمود. پس از این آتسز اگرچندی تا آخر عمر خویش از اطاعت سلجوقیان سر باز نزد، ولی به‌هر صورت توانست برای استقلال خوارزم و تأسیس دولت بزرگ بعدی خوارزم‌شاهیان زمینهٔ مساعد را فراهم بیاورد (از آن ایام، یعنی از اواسط قرن دوازدهم میلادی حاکمیت سلجوقیان در خوارزم اسماً موجودیت خود را حفظ کرده بود).[۳۹]

در اوایل نیمهٔ دوم قرن دوازدهم میلادی در ماوراءالنهر و نواحی شمالی افغانستان کنونی واقعهٔ دیگری رخ داد که باعث از میان رفتن دولت سلجوقی گردید. در سال ۱۱۵۳ میلادی ترکان غوز (آغوزها) که در نواحی بلخ کوچ‌نشینی می‌نمودند، علیه سلطان سنجر شوریدند. مسبب قیام اعمال ظالمانهٔ تحصیل‌داران خراج بود. پس از این غوزهای بادیه‌نشین به نواحی آباد کشاورزی هجوم آوردند. سلطان سنجر جهت سرکوبی غوزها لشکر کشید ولی شکست خورده، به دست ایشان اسیر افتاد. پس از این بادیه‌نشینان در واحه‌های معمورهٔ خراسان و قسمت شرقی و جنوبی ماوراءالنهر به غارت و تاراج پرداختند.

پس از سه سال (۱۱۵۶ م)، سلطان سنجر از اسارت رهیده به مرو، پایتخت خود بازگشت. ولی پس از یک سال فوت کرد و بدین نحو صورت ظاهری دولت متمرکز سلجوقی نیز منهدم گشت. آسیای صغیر و کرمان هنوز در زمان سلطان سنجر به استقلال رسیده بودند. پس از فوت او در فارس و آذربایجان نیز ملک‌های جداگانهٔ مستقل ظهور کردند. خراسان از زیر سلطهٔ سلجوقیان رهایی یافت. خلیفه نیز در بغداد، مرکز خلافت، مقام پیشین خویش را برقرار ساخت.

وضعیت موجود برای تحکیم بخشیدن به استقلال خوارزم کمک مؤثر نمود. ایل‌ارسلان، پسر و وارث آتسز (۱۱۵۶-۱۱۷۲ م) با استفاده از این موقع در مناقشهٔ میان لشکر قبایل ترک قُرلوق و خان‌های قراخانی ماوراءالنهر که به اطاعت قراختاییان درآمده بود، مداخله نمود.

ایل‌ارسلان در مناقشه قرلوق‌ها را حمایت کرد. او در سال ۱۱۵۸ میلادی با لشکر خوارزم به خاک ماوراءالنهر داخل شده، در محاربه‌ای که قرلوق‌ها برای تصرف سمرقند و بخارا پیش می‌بردند، شرکت ورزید. بعداً او علیه غوزهای خراسان حملاتی انجام داده، کامیابی‌هایی به‌دست آورد. او در سال ۱۱۶۵ میلادی به نیشابور لشکر کشیده، خواست این شهر را فتح نماید، اما به مقصد خویش نرسیده، به خوارزم بازپس گشت.

البته در یک چنین وضع تضاد متصل داخلی، در مورد از ماوراءالنهر راندن قراختاییان حتی حاجت اندیشهٔ راندن هم نبود. غیر از این به ایل‌ارسلان لازم آمد که برای حفظ قلمرو اصلی خویش تدابیر ضروری اندیشد. در حقیقت قراختاییان به بهانهٔ این‌که ایل‌ارسلان خراج کشور را به موعدش نمی‌فرستد، در سال ۱۱۷۱-۱۱۷۲ میلادی به خوارزم لشکر کشیدند. ایل‌ارسلان تنها با خراب کردن سد رود سیر (سیحون) توانست پایتخت خویش را از حملهٔ قراختاییان برهاند.

در سال ۱۱۷۲ میلادی ایل‌ارسلان فوت کرد و سلطان‌شاه، پسر کوچک او با پشتیبانی مادر خویش بر تخت سلطنت خوارزم جلوس کرد. علاءالدین تِکِش، پسر بزرگ ایل‌ارسلان که حاکم یکی از ولایات خوارزم بود، از این امر مطلع گردیده، برای احراز کرسی حاکمیت کمر بست و در این کار از قراختاییان مدد جست و در عوض پرداختن خراج همه سالهٔ کشور خوارزم را متعهد شد. همان سال تکش با کمک قراختاییان خوارزم را اشغال نمود. سلطان‌شاه با فرار خویشتن را نجات داد.

علاءالدین تکش (۱۱۷۲-۱۲۰۰م) پس از آن که حکومت خوارزم را به دست گرفته، اندکی موقع خویش را تحکیم بخشید، فوراً علیه قراختاییان قیام کرده، سفیر آنان را که برای دریافت خراج به خوارزم آمده بود، به قتل رساند. وقتی سلطان‌شاه از این عمل برادر واقف گردید، فوراً به نزد قراختاییان رفته، خواهش نمود که در پیکار علیه تکش او را کمک رسانند.

قراختاییان که چندین سال قبل از این با سلطان شاه مناسبت درستی نداشتند، در طمع دریافت خراج خوارزم خواهش او را پذیرفتند و علیه تکش لشکر کشیدند. ولی عملیات نظامی آنان در این مورد ناکام ماند. از یک سو راه‌ها زیر آب مانده، حرکت لشکر قراختایی را کند و دشوار ساخت؛ از جانب دیگر تدبیرهای سلطان شاه و

قـراخـتاییان بـرای اهـالی خـوارزم بـر عـلیه تکش نـتیجه نـبخشید. پس از ایـن ناکامی‌قراختاییان مجبور شدند به پایتخت خود بازگردند. هـنگامی‌که سـلطان‌شاه وضعیت را این‌چنین دریافت، از قراختاییان خواهش نمود که دستهٔ نظامی در اختیار او واگذارند. این خواهش او نیز پذیرفته شد. او با این دستهٔ نظامی به جانب خراسان حرکت نمود و نیروهای نظامی غوزهای بادیه‌نشین را منهدم ساخته، مرو را اشغال کرد و بعد از چندی سرخس و طوس را نیز فتح کرد.

تکش به تعاقب هجوم بی‌ثمر قراختاییان حاکمیت خـویش را خـیلی تـحکیم بخشید. او چندین دفعه پیروزمندانه به ماوراءالنهر و خراسان لشکر کشیده، شهر و دهات زیادی را متصرف شد. در ماه ژوئن سال ۱۱۸۷ میلادی نیشابور را اشغال کرد و در سال ۱۱۹۳ میلادی، پس از مرگ سلطان‌شاه مرو را هم فتح نمود.

تقریباً در دوران مذکور تکش امکان مداخله کردن به حیات سیاسی بـعضی از نواحی ایران را نیز پیدا نمود. طغرل ثانی، سلطان سلجوقی می‌خواست که امور ادارهٔ دولت راکاملاً به‌دست خود گرفته، امور دینی را به خلیفه واگذارد. البته ناصر، خلیفهٔ عباسی (۱۱۸۰-۱۲۲۵ م) به این امر راضی نبود. این بود که در میان سلطان و خلیفه مناقشهٔ شدیدی رخ داد و خلیفه از تکش کـمک خـواست. تکش مـوقع را مـغتنم شمرده، برعلیه طغرل سلجوقی لشکر کشید و در ماه مارس سال ۱۱۹۴ میلادی به نیروهای نظامی او ضربهٔ مهلکی وارد ساخته، همدان را اشغال کـرد. عـباسیان بـه زودی آگاه شدند که خوارزم‌شاه برای خلافت عرب خطرآفرین است. بـدین سـبب خلیفه ناصر توسط وزیر خود به اطلاع تکش رساند که رسم تشریفات درباری مرکز خلافت را به‌جا آورد. این اطلاعیه این معنی را داشت که تکش باید چه در امور ادارهٔ دولت و چه در امور دینی از امر خلیفهٔ عباسی متابعت نماید. تکش از ایـن حـال خیلی در غضب شده، وزیر خلیفه را با الفاظ درشت از حضور خود راند.

در ماه ژوئن سال ۱۱۹۶ میلادی، میان سربازان خوارزم‌شاه و نیروهای نـظامی خلیفه برخوردی شدید رخ داده، با پیروزی خـوارزمـیان انـجام یـافت. امـا خـلیفه صرف‌نظر از مغلوبیت خود، از تکش بیرون بردن لشکر را از نواحی غرب ایـران و عقب نشستن به خوارزم را مطالبه نمود. تکش در جواب تقاضای خلیفه اظهارکرد که خراج کشورهای مفتوحه برای تأمین هزینهٔ نیروی بـزرگ نـظامی او کـافی نـیست.

بنابراین خلیفه باید اضافه بر این کشورها حکومت بعضی از ولایات را نیز به اختیار او واگذارد. تکش بر این همه قناعت نکرده، از خلیفه به آسم او خواندن خطبه را طلب کرد. مناقشهٔ میان خلیفه و خوارزم‌شاه خیلی طول کشید.

آری، درست است که در زمان حکومت تکش دولت خوارزم‌شاهیان از اقتدار بسیار برخوردار گردید، ولی در عین حال مخالفت با خلافت پایه‌های این دولت را بیش از پیش ضعیف کرد. خلیفهٔ عباسی در جریان این مناقشات توانست از نفوذ و اعتبار روحانیان اسلام در محلات به‌نفع خویش استفاده نماید. تکش نیز در نوبهٔ خود کوشش کرد به لشکر تکیه نماید. او جهت موفقیت‌آمیز انجام گردیدن اقدامات نظامی خود سپهسالاران لشکر را به رتبه‌هایی تقسیم نموده، یک گروه نیرومند اشراف نظامی را به‌وجود آورد. ولی این همه سعی و کوشش‌های تکش نتیجه‌ای به‌بار نیاوردند، و او نتوانست متکای محکمی در داخل کشور پیدا کند.

بحرالدین محمد بغدادی، منشی تکش، در *التوصل علی الترسل* نام اثر خود که تا زمان ما رسیده است، منظرهٔ اجتماعی و ترکیب ملی نفوس ولایت رود سیر را تا اوایل قرن سیزدهم میلادی تصویر می‌نماید. در میان بعضی اسناد رسمی که در این اثر مرقوم است، یک دستور تکش به قائم‌مقام جند نیز موجود می‌باشد. خوارزم‌شاه دراین دستور خویش به قائم‌مقام می‌فرماید تا با اقشار مختلف مردم، که او به‌طور مرتب ذکر کرده است، روابط درست برقرار سازد:

۱) سیدها (اشخاص منسوب به اولاد محمد پیغمبر [ص]) ــ «او (قائم‌مقام) تنظیم منافع آنان را طبق عدالت و درجهٔ قدسیت ایشان باید همچون دولت زیاده اعتراف نماید... و بگذار او کاری کند که آنان از روی نیاز به چیزی رو نیارند».

۲) ائمه و علما ــ «بگذار او به ایشان بخشش‌ها دهد و خیر و احسان نماید تا شاد و ممنون باشند» و در امور دولت تکیه و فتوی سازند.

۳) قاضی‌ها و حاکمان ــ «از آنها باید حکم عادلانه طلب کرد، ولی مسلم است که نباید آنها تابش شأن قاضی را خیره گردانند».

۴) صوفیان و پیروان آنها ــ باید به ایشان بخشش‌ها دارد، «تا بتوانند با خاطر جمع بهر سلطنت ظفرمند ما مشغول عبادت باشند».

۵) آق‌ساقال‌های بانفوذ ــ آنها را باید حمایت کرد.

۶) صاحب‌منصبان و نظامیان مطیع قائم‌مقام ــ بدون مداخله «به بحث و مناظره و جنگ و نزاع‌های بین خودی ایشان، بر آنها باید حکم‌روایی نمود و برای در وقت خود رسیدن مزدشان نظارت کرد تا که آنها به ستانیدن از اهالی احتیاج پیدا نکنند».

۷) غازیان ــ نظارت اهالی را به آنها واگذاشته، آنان را از هر جهت باید پشتیبانی نمود.

این تأکید خاص بر عناوین تمایل به کدام گروه تکیه کردن خوارزم‌شاهیان را نشان می‌دهد.

در این اثر راجع به برزگران و زمین‌داران و هم در خصوص پیشه‌وران و «اهل بازار» دستور داده، از بس که «با زحمت آنها وسایل مادی لشکر تأمین می‌گردد»، به آنان توجه لازمه نمودن توصیه می‌شود. سپس لزوم حمایه نمودن تاجران که «قاصد مجانی و واصف شهریار» می‌باشند، ذکر گردیده است. غیر از این ضرورت متساوی کردن مناسبت با ترکان و تاجیکان به‌طور مخصوص تأکید شده است.

در خاتمه از اهالی دعوت می‌شود که قائم‌مقام نو را با شادمانی پیشواز بگیرند: «بگذار آنها به او مالیات سال آینده را به اندازهٔ یک سوم مالیات جمع‌شده کاملاً بپردازند، بگذار از شکایت بی‌پایه نسبت به او که گویا معارضان از او ظلم می‌دیده‌اند، خودداری نمایند و بگذار به امر ما و فرمان او، یعنی قائم‌مقام اطاعت کنند».

این سند گواهی می‌دهد که در قرن سیزدهم میلادی، قسمت عمدهٔ اهالی حوالی خوارزم (در صورت برتری داشتن عنصر ترک زبان) از تاجیکان عبارت بوده‌اند. قیمت اساسی اثر نام‌برده در این است که سلسله‌مراتب فئودالی آن ایام خیلی مشخص تصویر شده است.[۴۰]

پس از مرگ تکش، پسر او محمد (۱۲۰۰-۱۲۲۰ م) به‌تخت خوارزم‌شاهی نشست. در سال ۱۲۰۳ میلادی سلطان محمد با پشتیبانی قراختاییان خراسان را کاملاً به تصرف خود درآورد. وی هرات و مضافات آن را نیز به خاک خویش الحاق نموده، در سال ۱۲۰۷ میلادی به پایتخت برگشت. محمد خوارزم‌شاه پس از آن که از کار خراسان فارغ شد، به فکر فتح ماوراءالنهر و تارومار کردن حکومت قراختاییان افتاد. او در سال ۱۲۰۷ میلادی با بهانهٔ فرونشاندن شورش ساکنان شهر بخارا که علیه

صدرها بود، با لشکر متعددی حرکت کرده، بدین ترتیب شروع به اشغال ماوراءالنهر کرد.

قیام سنجر. استیلای دولت قراخانی از جانب محمد خوارزم‌شاه

چنان که ذکرش رفت، هنوز در نیمهٔ اول قرن دوازدهم میلادی در بخارا خانوادهٔ عالی‌نسب، نمایندگان روحانیان عالی‌مقام اسلام که عنوان «صدر جهان» را داشتند، نفوذ بارزی پیدا نمودند. به علاوه، مقدار زیاد زمین‌های اوقاف، به دست روحانیان افتادن سود مؤسسات تجارتی، بازار، مالیات زمین‌های مزروع حومهٔ شهر، همچنین مالیات پیشه‌وران، تاجران به ثروت صدرها فزونی بخشید. تا چه اندازه ثروتمند گردیدن صدرهای بخارا را از این‌جا هم می‌توان دانست که محمد بن احمد، یکی از صدرها با عایدات خویش می‌توانست ششصد فقیر را روزی بدهد. هنگامی که او به مکه سفر نمود، برای تأمین معیشت راه بیش از صد اشتر بار با خود حمل نمود. ولی او بر اثر حرص و آز و رفتار نالایقی که داشت، ملقب به «صدر جهنم» شد.

ثروت صدرهای بخارا منبع دیگری نیز داشت. آنان با بهانهٔ پرداختن خراج سالیانهٔ کشور به گورخان‌های قراختایی، توده‌های زحمت‌کش را استثمار می‌نمودند و به‌هر وسیله غارت می‌کردند. ضمناً قسمت عمدهٔ ثروتی که بدین منوال جمع‌آوری می‌شد، نصیب صدرها می‌گردید.

البته این همه بی‌عدالتی و غارت نمی‌توانست احساس نفرت و عداوت توده‌های مردم را نسبت به صدرها بیدار نسازد. در سال ۱۲۰۶ میلادی، ساکنان بخارا تحت رهبری استاد سپرسازی با نام سنجر علیه حکومت صدرها قیام کردند.

اهل کسبه نیروی اساسی قیام سنجر را تشکیل می‌داد. منابع تاریخی در مورد چگونه آغاز یافتن قیام و وسعت من‌بعدهٔ آن معلوماتی خیلی ناچیز می‌دهند. ما در خصوص آن که قیام‌کنندگان چند وقت پس از پیروزی شهر را در تصرف خود داشتند و کار سازمانی آنان چگونه گذارده شده بود، چیزی نمی‌دانیم. تنها همین‌قدر معلوم است که سنجر پس از اشغال شهر، چنان که وقایع‌نگاران درباری می‌نویسند، اشخاص نام‌دار، یعنی اشراف فئودالی را خیلی «تحقیر» کردند. صدرها در یک وضع ننگین از شهر رانده شده، دارایی ایشان به‌دست شورش‌گران درمی‌آید.

صدرهای مردود از قراختاییان مدد می‌جویند در چنین وضعی محمد خوارزم‌شاه که فرصت ربودن ماوراءالنهر را از قراختاییان می‌جست، واقعهٔ بخارا را فال نیکی در اجرای نقشه‌های خود دانسته، با نیروی بزرگ نظامی به‌جانب بخارا حرکت نمود. شورش‌گران که هیچ تدبیری بهر دفاع شهر ندیده بودند و حتی با برزگران آبادی‌های حوالی شهر متحد نگردیده بودند، نتوانستند حملهٔ نیروهای نظامی خوارزم‌شاه را عقب زنند. در سال ۱۲۰۷ میلادی سلطان محمد قبل از آن که قراختایی‌ها خود را به بخارا رسانند، شهر را فتح نمود. صدرهای بخارا مجدداً حاکمیت خویش را برقرار کرده، تابعیت محمد خوارزم‌شاه را پذیرفتند. تصرف شهر بخارا تنها مقدمهٔ مقصد مطروحهٔ سلطان محمد بود. او را ضرور بود که جهت تسلط کامل بر ماوراءالنهر از میان حاکمان این سرزمین متفق پیدا نماید.

در منابع خطی راجع‌به وقایع این دوران معلومات زیادی موجود است، ولی اندیشه‌های اغلب مخالف هم دیده می‌شود.[۴۱] برای مشخص کردن مسایل، اوضاع و تاریخ وقایع محض مدارک سکه‌شناسی کمک می‌رسانند.[۴۲]

عثمان بن ابراهیم، حاکم سمرقند و بنیان‌گذار سلسلهٔ اسمی قراخانی بوده، برادر او قادرخان در فرغانه حکومت می‌کرد. عثمان در حدود قرن‌های دوازدهم تا سیزدهم میلادی به‌تخت پدر نشسته، پس از چندی عنوان محتشم «سلطان بزرگ سلطانان» را انتخاب نمود. وضع او میان محمد خوارزم‌شاه و قراختاییان چنان بود که گویا «مابین آب و آتش» قرار دارد. ولی او در مدت کوتاهی خیلی ماهرانه از این وضع خود را بیرون آورد. چنین به‌نظر می‌رسد که محمد خوارزم‌شاه در ابتدا در فکر برهم دادن سلالهٔ قراخانیان بود، و تنها در جریان برخوردهایی با قراختاییان سیاست خویش را در این مورد عوض کرد. مناسبات قراخانیان و محمد خوارزم‌شاه را می‌توان به سه مرحله قسمت کرد؛ نخست مناسبات متفقانه، بعد مناسبت متابعت و نهایت تعقیب و نابود کردن حاکمان قراخانی.

پس از فتح بخارا محمد خوارزم‌شاه با عثمان سمرقندی بی‌آن که ادعایی بر سرزمین او داشته باشد، متحد شد. عثمان همانند سابق با همان عناوین و القاب پرطمطراق و حتی محتشم از محمد خوارزم‌شاه به نام خود سکه ضرب می‌کرد.

در همین ایام متفقین، یعنی محمد خوارزم‌شاه و عثمان از قراختاییان شکست خوردند. محمد خوارزم‌شاه ناچار شد به کشور خود عقب نشیند، اما عثمان مجدداً با

قراختاییان قربت جسته، دختر گورخان را به همسری خواست. اما پس از دریافت جواب رد، باز به جانب محمد خوارزم‌شاه تمایل کرد. ولی در این نوبت نه به حیث متفق، بلکه همچون مطیع پذیرفته شد. بدین‌گونه بود که عثمان در سال ۱۲۰۹/۱۰ میلادی سکه را به دو نام ضرب کرد: در یک رو نام و عنوان خود را و در روی دیگر نام و عنوان محمد خوارزم‌شاه را ثبت نمود.

خیانت عثمان گورخان را به خشم آورده، باعث به سمرقند حمله‌ور گردیدن او شد. قراختاییان سمرقند را فتح نموده، با دریافت مقداری باج بر اثر ناآرامی‌های جدی در شرق کشور خود مجبور به ترک شهر گردیدند.

یکی از عواملی که باعث توفیق محمد خوارزم‌شاه گردید، مورد هجوم قبایل نیمن مغول قرار گرفتن دولت قراختاییان بود. نیمن‌ها حتی خزانهٔ گورخان را تاراج کردند، عثمان که این ناکامی و نابراری کار قراختاییان را دید، مجدداً به محمد خوارزم‌شاه روی نیاز آورد و باز به ضرب زدن سکه‌های مشترک‌العنوان پرداخت و بدین وسیله تبعیت خویش را تأکید نمود. محمد خوارزم‌شاه تحکیم بخشیدن سد دفاعی سمرقند را فرموده و گماشتهٔ خویش را در حضور عثمان گذاشته، خود با نیروی نظامی به جانب مشرق روانه شد و در محاربهٔ وادی تالاس بر اردوی قراختاییان پیروز گردیده، سپهسالار ایشان را به اسارت درآورد.

اگرچندی محاربهٔ مذکور سرنوشت قراختاییان را به‌طور کلی حل و فصل ننمود، ولی در عین حال آبرو و حیثیت محمد خوارزم‌شاه را خیلی بالا برد. پس از این نام او را در اسناد رسمی «اسکندر دوم»، یا «سلطان سنجر»[۴۳] یاد کرده‌اند.

محمد خوارزم‌شاه بدین‌سبب ماوراءالنهر را به‌سهولت فتح نمود که ساکنان این سرزمین‌ها امیدوار بودند پس از رانده شدن قراختاییان «بت‌پرست» و استقرار حاکمیت خوارزم‌شاهیان هم‌دین وضعشان بهتر خواهد شد. سلطان محمد این آرزوی مردم را در راه رسیدن به هدف‌های خویش خیلی خوب استفاده کرد. هنگامی که او در سال ۱۲۰۷ میلادی بخارا را اشغال نمود، ظاهراً به سربازان خود فرمود که به اهالی کدام جبر و ظلمی را روا نبینند. حتی سرور شورشیان ملک سنجر که علیه صدرها و گورخان قراخانی قیام نموده بود نیز در ابتدا از مجازات در امان مانده، پس از چندی در رود آمو غرق گردید.

ولی ساکنان ماوراءالنهر به‌زودی همه سنگینی‌های حاکمیت خوارزم‌شا

مسلمان را احساس نمودند. عثمان پس از پیروزی بر قراختاییان به دختر خوارزم‌شاه ازدواج نموده، یک سال تمام در خوارزم ماند. سپس به سمرقند بازگشته، از اطاعت به خوارزمیان و بی‌نصیبی از استقلال به توطئه‌چینی با قراختاییان پرداخت. بدین ترتیب او از سیاست تمایل به‌جانب مقتدران دست برداشت. در این مورد منافع قراختاییان به‌منفعت مردم مطابقت نمود. ظلم و استبداد خوارزمی‌ها در مبارزهٔ مشترک، آنان را به هم متحد ساخت.

جبر و ظلم گماشتهٔ محمد خوارزم‌شاه در سمرقند به اندازه‌ای شدید بود که مردم شهر دیگر نتوانستند تحمل نمایند. در سال ۱۲۱۲ میلادی علیه این ستم‌گرهای جدید قیام کردند. آنان می‌دانستند که بهر مبارزه با محمد خوارزم‌شاه نیروی کافی ندارند، بنابراین قراختاییان را به کمک خواستند. ولی محمد خوارزم‌شاه از قضیه مطلع شده، فوراً خود را به سمرقند رساند و قیام را به‌طور فجیعی فرونشاند. قتل و تاراج شهر سه روز ادامه داشت. بر اثر این وحشی‌گری هزاران نفر به قتل رسیده و عثمان هم کشته گردید.

سلطان محمد پس از اعمال فوق، علی‌رغم ارادهٔ مردم سربلند سمرقند، این شهر را به مقر خویش تبدیل داده، به اعمار مسجد و کاخ پادشاهی پرداخت. وی جهت تحکیم موقع خود در ماوراءالنهر امر نمود که حاکمان قراخانیِ ولایات جداگانهٔ آسیای وسطی را به قتل رسانند.

او فرغانه را که قادرخان، برادر عثمان حکومت می‌کرد، نیز اشغال نمود. پس از این هم در سال ۱۲۱۳ میلادی در اوزگند، بزرگ‌ترین پایتخت ملک قراخانیان و در سمرقند، پایتخت دولت قراخانی، سکه به نام محمد خوارزم‌شاه زده شد که همانا به معنی کاملاً از بین رفتن سلالهٔ قراخانیان بود.

به موجودیت سلالهٔ قراختاییان کوچلوک، سردار نیمن‌های بادیه‌نشین خاتمه گذاشت. کوچلوک نیمن دشمن مقتدری بود، ولی نظر خوارزم‌شاه جاه‌طلب و شهرت‌پرست متوجه ملک‌های هم‌جوار جنوب و غرب خود بود. او آرزو داشت سرزمین‌های افغانستان و ایران کنونی را فتح نموده، با خود خلیفه ستیزد. چون وی در خویشتن اقتدار جنگیدن در دو جبهه را درنمی‌یافت، از ترس آن که کوچلوک نیمن به استیلای ولایت‌های شمال و شرق دولتش سعی خواهد کرد، اهالی چاچ، اسفیجاب و قسمتی از فرغانه را به نقاط دیگر منتقل داده، امر کرد که این نواحی را

تخلیه سازند.

هم‌زمان محمد خوارزم‌شاه ایران و افغانستان را متصرف گردیده، از خلیفه به اختیار او واگذاردن امور ادارهٔ بغداد را مطالبه کرد. ولی او به این هم قانع نشده، عموماً از تخت خلافت معزول گردیدن خلیفه را اعلان نموده، در عوض او سید علاءالملک ترمذی را خلیفه خواند و در سال ۱۲۱۷ میلادی به جانب بغداد لشکر کشید. ولی از مأموریت چیزی عایدش نشد. معلومات و اخبار منابع در مورد مناسبت میان خلیفه و سلطان اختلاف زیادی دارند. بعضی منابع اطلاع می‌دهند که سلطان محمود خلیفه را فوت شده اعلام کرده، تقریباً در تمام شهرهای کشور خویش نام او را از خطبه حذف نمود. عدهٔ دیگر منابع، برعکس، راه مراسا و مدارا جستن خوارزم‌شاه را با خلیفه تأکید کرده‌اند.

مورخان اغلب جانب‌دار اندیشهٔ دوم هستند[۴۴]، اما مدارک سکه‌شناسی نشان می‌دهند که خلاصهٔ نخست قرین به حقیقت است؛ هم قبل از لشکر کشیدن محمد خوارزم‌شاه به بغداد و هم پس از آن نام خلیفه در سکه‌های بعضی از شهرها یاد شده و در سکهٔ بعضی دیگر از شهرها یاد نشده است[۴۵]. از این نگاه سکه‌های ترمذ، محل ولادت علاءالملک خیلی جالب‌توجه هستند. در این‌جا پس از خلیفه اعلان شدن علاءالملک و پس از لشکرکشی بغداد، نام خلیفهٔ «معزول» در سکه‌ها دیده‌نمی‌شود (حال آن که قبلاً وجود داشت)، ولی نام علاءالملک ترمذی هم در هیچ سکه‌ای ضرب نشده است. آبرو و حیثیت خلیفهٔ بغداد در میان مسلمانان بی‌اندازه بلند بود. بنابر این سلطان محمد در سیاست خویش ثابت‌قدم نبود و تا آخر نتوانست در راه عزل خلیفه استوار بماند. وی از این تلاش خود به چیزی موفق نگردید، بلکه امکانات زیادی را باخت. و. و. بارتولد درست ذکر می‌کند که در اجتماع هیچ قشری نبود که متکای محمد باشد. فئودال، روحانی و مردم همه با سبب‌های مختلف از او ناراضی بودند. حتی سربازان اجیر که تمام پیروزی‌های او را تأمین نموده بودند، در پایان از اطاعت او سر باز زدند. دولت بزرگ محمد خوارزم‌شاه از داخل محکم و استوار نبود و به‌همین دلیل بر اثر نخستین ضربه‌های استیلاگران مغول از پای درآمد.

۲. اقتصاد و مناسبت‌های اجتماعی و اقتصادی

اقطاع و زمین‌داری مشروط در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی

در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی اقطاع و اقطاع‌داری، یعنی به‌طریق انعام خدمت شدن زمین‌های مزروع خیلی رونق یافت، ولی این اصول برای دولت‌های غزنوی، قراخانی، سلجوقی و خوارزم‌شاهی یکسان نبود. از نقطه‌نظر معین تاریخی، هنگام تحقیق نمودن موقع اقطاع در زندگی اجتماعی و اقتصادی هریکی از این چهار دولت این را هم باید در نظر داشت که حکمرانان و دولت‌مردان هوشمند و عاقبت‌اندیش آن دوران منجر شدن رونق اقطاع به تنزل اقتصادی و سیاسی حکومت مرکزی را به‌خوبی درک می‌نمودند. در این مورد حکایت آلتون‌تاش، قائم‌مقام خوارزم در عهد محمود غزنوی جالب توجه است. خراج خوارزم از مبلغ خدمتانه‌ای که آلتون‌تاش همچون قائم‌مقام دریافت می‌نمود، دو برابر کم بود. آلتون‌تاش به وزیر سلطان محمود چنین پیشنهاد کرد که او خراج خوارزم را به‌سود خویش نگاه دارد و بقیهٔ سهمیهٔ خویش را از خزانه سلطان دریافت کند. وزیر پیشنهاد آلتون‌تاش را نه‌تنها رد نمود، بلکه سخنان تندی نثار او کرد: «بگذار به امیر آلتون‌تاش معلوم بود که وی محمود نمی‌تواند بود. خراجی که او در جمع‌آوری آن مسؤول است، هرگز به او واگذارده نخواهد شد. خراج را بستان و به خزانهٔ سلطان تحویل بده، سپس مواجب بطلب... چه خوف بزرگی است برای غلامی که در صدد شرکت به حکمرانی پادشاه خود بیافتد».[۴۶] حقوق به‌سود خویش جمع آوردن خراج، نخستین شکل اقطاع‌داری بود. اقطاع نه این که برای «غلام»، بلکه برای پادشاه «خوف بزرگی» داشت. بنابر این اگر حکومت نیروی کافی و امکانات اقتصادی اداکردن خدمتانه بدون انعام زمین را داشت، همیشه می‌کوشید که در عوض خدمت نقدینه پردازد.

طبق شهادت نظام‌الملک، سامانیان و غزنویان «... اقطاع نمی‌بخشیدند، بلکه به هریکی سالیانه چهار دفعه از خزانه به‌صورت نقدینه حق خدمتانه می‌پرداختند. و آنان همیشه از این عمل قانع و خوشنود بودند. عاملین خراج را جمع آورده، به خزانه تحویل می‌دادند و از خزانه بدین طریق هر سه ماه یک دفعه حق‌الزحمه دریافت می‌نمودند».[۴۷] نظام‌الملک در این‌جا تنها راجع‌به لشکر سخن می‌راند. این گفته‌های

نظام‌الملک را با بعضی تذکر و تفاسیر می‌توان اساساً درست دانست. در عهد سامانیان اگرچه اقطاع خیلی رونق داشت، باز هم به سبب‌های معلوم آن را تنها اهل سلاله و یا درباریان عالی‌رتبه صاحب می‌گردیدند، و به لشکر حق خدمت پرداخته می‌شد. درست است که در عهد غزنویان لشکر هم در ابتدا اقطاع می‌گرفت، ولی سبک‌تکین (۹۷۷-۹۹۷م) این را منع کرده، به لشکر از حساب خزانه حق‌الزحمهٔ منتظم تعیین نمود. این وضع بعد نیز در عهد حکمرانی دو سه نسل وارثان او نیز ادامه داشت.[۴۸] لذا در عهد غزنویان حوادث جداگانهٔ انعام ملک‌های بزرگ رخ می‌داد، ولی این نوع پاداش در حیات اقتصادی و اجتماعی آنان مانند عهد سامانیان قابل‌توجه نبود.

بدین‌طریق در عهد غزنویان بخشش‌هایِ فئودالی، حتی در اوج اقتدار این سلطنت کمتر از عهد سامانیان بود؛ حکومت مرکزی خودداری کردن از توزیع اقطاع را هدف عمدهٔ خویش قرار داده، در راه اجرای این آرمان به امکانات اقتصادی خود تکیه می‌نمود.

اما اوضاع در عهد سلجوقیان کاملاً دگرگونه بود. اگرچندی اشخاصی پیش‌قدم همانند نظام‌الملک عواقب زیان‌آور گسترش اقطاع و اقطاع‌داری را خیلی صحیح ادراک کرده بودند، و جهت پیشگیری از آن تدابیری می‌اندیشیدند، این روش در حال رونق و رواج بود. حکمرانان سلجوقی به اعیان و اشراف و صاحب‌منصبان هدایای کلان و به نیروی نظامی بخشش‌های فراوان اعطا می‌کردند.[۴۹]

اقطاع سربازان تمام کشور را فراگرفته بود. اقطاع‌دار حق داشت یک حصه از درآمد زمین مزروع را به‌سود خود استفاده نماید، ولی در عمل به توسعهٔ حقوق خود سعی می‌ورزید. نظام‌الملک چندین دفعه با هر بهانه‌ای اظهار می‌نماید که مقطع (دارندهٔ اقطاع) نباید از دایرهٔ حقوقی که به او واگذاشته شده است، تجاوز نماید و حکومت مرکزی را ضرور است که آن را تحت نظر خویش بگیرد:

«مقطعانی که دارای اقطاع‌اند باید بدانند که ایشان را به رعایا جز آن فرمان نیست که مال حق که به ایشان سپرده شده است، از آنان بستانند به وجهی نیکو و چون آن را ستانیدند، رعایا به تن، مال، فرزندان، آلات خویش و غیره از آنها ایمن بمانند».[۵۰]

اگرچه وضع برزگران در زمین‌های اقطاع شده یکسان نبود، ولی به‌طور عموم

سنگین بود. کشاورزان نمی‌توانستند به اختیار خود از یک محل به محل دیگری روند. بعضی منابع در مورد زحمت اجباری ایشان معلومات می‌دهند. تمام ناحیه‌هایی که در جنوب ترکمنستان واقع‌اند، در زمان خود به‌طریق اقطاع به اشخاص جداگانه اعطا گردیده بودند.[۵۱] مسألهٔ اقطاع و اقطاع‌داری[۵۲] در دولت قراخانیان چندان مشخص نیست. و. و. بارتولد و ا. یو. یکوبوفسکی چنین می‌شمرند که در دولت قراخانیان اصول املاک‌داری رونق پذیرفته، اقطاع به‌حدی گسترش یافته بود که آن را می‌توان شکل حکم‌رانی مالک آن ایام دانست.[۵۳] این دو محقق معروف بنا به مقایسه با دولت سلجوقی به چنین نتیجه رسیده‌اند.

او. گ. بولشاکوف[۵۴] به شیوهٔ عمومی رشد مناسبت‌های فئودالی شرق نزدیک و وسطی کاملاً مطابق بودن این خلاصه را تأئید نموده، در عین حال درستی چنین طرز محاکمه را که تنها به شباهت اساس یافته، به خودی خود امکان تفاوت را از میان برمی‌دارد، به شبهه گرفته است. او در مورد اصول املاک‌داری در دولت قراخانیان چنین ملاحظه را ارائه می‌دارد: بنا به دلایل إ. ا. داویدویچ حتی در ایام شکوفایی دولت سامانی به‌جز ملک‌های خراج‌گزار از قبیل خوارزم، چغانیان و ختلان، ملک‌های بزرگ اهداییه نیز وجود داشتند. در نخستین دهه‌های حکم‌روایی قراخانیان ماوراءالنهر به ملک و املاکیه‌های کوچک تقسیم گردیده بود. ولی پس از تأسیس دولت مستقل در این‌جا تقریباً همان وضعی که در عهد سامانیان موجود بود، مجدداً حکم‌فرما گردید. پس هیچ یک اساسی نیست که اصول املاک‌داری دولتی قراخانیان و دولت سامانیان را (با وجود بعضی تفاوت‌ها) مقابل هم قرار دهیم.

عموماً درستی این طرز تحقیق و نتیجه‌های آن را اعتراف نکردن ممکن نیست. لذا بعضی تصحیح و علاوه کردن لازم می‌آید. اگر بخشش و انعام‌هایی را که در عوض خدمت پرداخته می‌شدند، بنا بر علایم اجتماعی به دو گروه: «تغذیهٔ» اردو و بخشش‌های بزرگ به اعضای خاندان سلطنتی و صاحب‌منصبان تقسیم نماییم، برای بحث راجع‌به بخشش گروه اول در عهد قراخانیان، حالا در حقیقت هم دلایل دقیق تاریخی وجود ندارد. به‌دست آوردن بعضی معلومات راجع‌به گروه دوم از سکه‌های قراخانی ممکن است. در ابتدای قرن یازدهم میلادی قراخانیان واقعاً هم به ملک‌های خرد و بزرگ زیادی تقسیم شده، مناسبت‌های تابعیت و سلسله‌مراتب معمول

فئودالی خیلی روشن به‌ظهور آمده بود. نه‌تنها اهل خاندان سلطنتی، بلکه دیگر نمایندگان قشر حکم‌ران نیز به موقع خراج‌گزار بزرگ مالکان رسیده بودند. بعداً ذکر صاحبان خراج‌گزار درسکه‌ها هم‌زمان تقلیل یافته، ولی کاملاً از بین نرفت. در دوران بنیان‌گذار واقعی دولت خاقانی قراخانیان مغربی که مرکزش سمرقند بود، ابراهیم تمغاج‌خان هم در چندی از سکه‌ها نام و عنوان مالکان ملک‌های کوچک و خراج‌گزاران او تذکر یافته‌اند.[۵۵] حتی در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم میلادی، زمانی که دولت قراخانیان آسیای وسطی به دست خاندان فرغانی قرار گرفت، نه‌تنها سروران سلاله که در سمرقند می‌نشستند، و نه‌تنها سروران ملک فرغانه که در اوزگند سکونت داشتند[۵۶]، بلکه گاه مالکان ملک‌های کوچک، مثلاً در مرغیان و بناکت هم به اختیار خود پول سکه ضرب می‌زدند.[۵۷]

تصوراتی به‌وجود می‌آید که اوج گرفتن تمایل تمرکزطلبی پس از تأسیس دولت مستقل قراخانی که پایتختش سمرقند بود، اصول املاک‌داری را که در ابتدای قرن یازدهم میلادی مقرر گردیده بود، از میان برنداشته، تنها حقوق صاحبان املاک را محدود گردانید و ظاهراً تعداد چنین املاک راکاهش داد. این است که صاحبان املاک کوچک از همین ایام احیاناً تنها نام خود را در سکه ضرب می‌زدند. اضافه بر این، اگر سامانیان بر علیه کوشش‌های تبدیل دادن املاک اعطایی به ملک موروثی مبارزه کرده و گاه به کامیابی دست می‌یافتند، در عهد قراخانیان چنان که از سکه‌ها معلوم می‌شود، به میراث گذاشتن چنین ملک‌هایی یک حادثهٔ معمول می‌گردد. حق به‌جانب او. گ. بولشاکوف است که برای سخن راندن در مورد مقابل هم قراردادن دولت‌های سامانیان و قراخانیان حالا کدام دلیل و اساسی موجود نیست. ولی راجع‌به رشد «توسعه‌طلبانهٔ» بعدی اقطاع و اصول املاک با چنین یک تأکید که این هم یک جریان متصل بلاانحراف نبود، می‌توان سخن راند.

بیان وضع دولت خوارزم‌شاهیان بسی آسان‌تر است. در اثر متذکرهٔ محمد بغدادی، منشی خصوصی خوارزم‌شاه تکش (۱۱۷۲-۱۲۰۰م) چند سند مربوط به ولایت نسا موجود است. آن ایام در حیات سیاسی کناره‌های جنوب دولت خوارزم‌شاهیان فئودال‌های غوز موقع مهم داشتند. تکش به تغان‌شاه، یکی از فئودال‌های نامور غوز، ناحیهٔ وسیعی را در این ولایت به‌طور اقطاع انعام نمود. از

یارلق (یرلق) معلوم می‌شود که به تغان‌شاه حقوق کامل مصونیت داده شده است. روحانیان، قاضی‌ها، علما، دولت‌مردان، «حکما»، «سرکرده‌ها»، زمین‌داران و دیگر طبقهٔ مردم به او اطاعت می‌کردند. شحنه یعنی حاکمان ده و مضافات، متصرفان یعنی مأموران مالیاتی و خراج (در دستگاه حکومت مرکزی و محلی)، همچنین مأموران آبیاری و عاملان یعنی تحصیل‌داران خراج، همه تحت اطاعت صاحب اقطاع بودند. در یرلق به اقطاع‌دار چنین دستورالعملی ذکر یافته بود: «بگذار او جزایش را دهد تا که مستوفی خراج و متصرفان به زیور انصاف و اعتماد آراسته گردند؛ تا که آنها از فساد و فارغ‌بالی عاری باشد، تا که حتماً و حقاً (منافع اهالی را) حمایه کنند، تا به‌جز مالیات معین و خراج معلوم دیگر مالیاتی (مالیات جدیدی) از برزگران نستانند، تا (به دوش آنها) کدام مجبوریت بیرون از عادت ننهند و (آنچه تعیین می‌شود) همچون نوی آشکارا و نامقبولی است که نه خالق راضی است و نه خلق».

در این پند رنگین همچنین ضرورت حفظ ناموس زن، مال و ملک و هستی اهالی، تأمین امنیت مسکن و غیره تأکید شده است. از این همه چنین برمی‌آید که صاحبان وکالت‌دار اقطاع در واقع همچون ستم‌پیشگان و غارت‌گران آشکار بوده، چنان که در سند گفته می‌شود، «مسلمان را مجبور به فرار می‌نمودند».

قسمتی از ولایت نسا که از اقطاع تغان‌شاه بیرون مانده بود، به ملک خود خوارزم‌شاه تکش شامل می‌گردید. تکش آن را توسط قائم‌مقام اداره می‌کرد. به این قائم‌مقام مواجب تعیین گردیده، اضافه بر این بعضی محل‌ها به‌طرز اقطاع انعام شده بود. در یرلق به قائم‌مقام تقدیم شده، خاطرنشان می‌گردد که در زمین‌های اقطاع خود می‌تواند خراج جمع آورد، به او «کلید حل و فصل و بند و بست، امر اجرا و منع» داده شده است، «بگذار او به نائبان خود بگوید که آنها در وقت طلبیدن مالیات زمین به دوش کشاورزان مالیات (از حدّ) قرار بیرون و سنگین باز نکنند، در حالی که آنها اقتدار تحمل مشکلات محاسبه و اختلال (آن را) ندارند...» از کشاورزان و شهرنشینان طلب می‌کردند که ناداری خود را بهانه نیاورده، تمام مالیات و خراج را بپردازند. اشخاص سرکش را مجازات سنگین در انتظار بود.[۵۸]

بدین طریق از این اسناد واقعی منظرهٔ مدهش ظلم و جبر عامهٔ مردم در پیش نظر عیان می‌گردد.

مالکیت زمین و کشاورزان

یکی از روندهای خاص اجتماعی دورهٔ مورد تحقیق، تغییر یافتن هیأت مالکان بزرگ و حتی مالکان متوسط می‌باشد. تا زمان استیلای اعراب، مالکان اساسی زمین کشاورزان بودند. ولی پس از استیلای اعراب کشاورزان به مفلسی رو نهادند. در نوبهٔ اول، البته کشاورزان کم‌بضاعت و متوسط‌الحال که بر اثر مالیات از حد زیاد و سوءاستفادهٔ مأمورین خانه‌خراب می‌شدند، به این وضع گرفتار آمدند. بعضی خرده‌مالکان سپردن زمین‌های خویش به بزرگ مالکان را افضل‌تر می‌دانستند. استیلاگران و اعیان و اشراف نزدیک آنها این‌گونه زمین‌ها را با میل تمام می‌خریدند. کشاورزان از ظلم و فشار مجبور می‌شدند که زمین موروثی‌شان را هم بفروشند. مصادره و زوراً غصب کردن ملک دهقانان نیز واقع می‌گردید.

روند مذکور در زمان سامانیان هم ادامه داشت. اهل سلاله، مأمورین و سپهسالارهای صاحب‌منصب و ثروتمندان زمین‌های ملکی را می‌خریدند. رواج یافتن بخشش‌های فئودالی در قرن‌های نهم و دهم میلادی از جانبی ثروتِ دریافتگان بخشش را افزون‌تر می‌نمود از جانب دیگر، جهت خریدن زمین‌های موروثی دهقانان امکانات فراوان را به آنان مهیا می‌ساخت. زیرا بخشش‌های آن ایام خیلی بزرگ بوده، هم‌زمان به منصب قائم‌مقام، حاکم شهر، ناحیه و ولایت نیز اعطا می‌گردید. بدین‌گونه بود که در قرن یازدهم میلادی مالکیت خصوصی نسبت به زمین تنها به دهقانان محدود نشده، دیگر دایره‌های فوق جامعه را نیز فرا می‌گرفت.

لذا در قرن یازدهم میلادی کشاورزان هنوز قشر مقتدری را تشکیل می‌دادند. کشاورزان بزرگ، نواحی و ولایات بزرگی را کاملاً در اختیار داشتند. بعضی از چنین کشاورزان با میل تمام به‌جانب استیلاگران قراخانی گذشتند[۵۹] و درابتدا نه‌تنها ملک، بلکه تا اندازه‌ای موقع سیاسی خود را حفظ هم نمودند. نام آنها به‌عنوان «دهقان»، حتی در سکه‌های مسی (ضرب سال‌های ۹۹۷، ۹۹۸، ۱۰۰۴/۵ و ۱۰۰۸/۹ میلادی در ایلاک) به صفت خراج‌گزار خان قراخانیان یاد شده است.[۶۰] چنین تأثرات حاصل می‌شود که در عهد قراخانیان در آخر قرن دهم و ابتدای قرن یازدهم میلادی دهقانان ایلاک حتی به منصب‌های بالاتری منتصب گردیده، استقلال بیشتر به‌دست آوردند و مقامشان از آنچه که در قرن دهم میلادی در زمان سامانیان بود، ترفیع یافت.[۶۱]

تا ابتدای قرن یازدهم میلادی مقام اشراف قدیمی زمین‌دار یعنی حاکمان ولایت‌های گوناگون مرزی، استوار بود. مثلاً در زمان سامانیان چنان که ذکرش رفت، بعضی ملک‌ها به بخشش و پیشکش اکثراً رمزی محدود گردیده، از پرداخت خراج معاف بودند. زمین در آن‌جا مالکیت فئودال‌های محلی محسوب می‌گردید. سلطان محمود غزنوی بهر تصرف این ولایت‌ها تلاش زیادی به‌خرج داد. او گرجستان را اشغال نموده، کوشک‌های اشراف محلی را منهدم و با خاک یکسان نمود. وی کشور غور را نیز بدین‌گونه متصرف گشت.[۶۲] ولایات کناره‌های رود آمو یکی پس از دیگری به تصرف سلطان محمود درآمدند. تنها چغانیان تا سال‌های ۱۰۳۸/۳۹ میلادی استقلال سیاسی خویش را حفظ نمود. بنابر قول بیهقی در این‌جا مالکان موروثی حکومت می‌کردند. در سکه‌های آنان غزنویان حتی به‌حیث سلطان هم یاد نشده‌اند.[۶۳]

در ولایات متصرفه، چنین سیستم خراج به اجرا گذارده شد که برای مالکان محلی از نگاه اقتصادی خیلی نامساعد بود و این وضع باعث به‌تدریج خانه بدوش گردیدن مالکان کوچک و کم‌بضاعت می‌شد. در این مناطق ظاهراً همان روندی که قبلاً در ولایات مرکزی آغاز گردیده و تا قرن یازدهم میلادی تقویت می‌گردید، «با کمی تأخیر» تکرار می‌یافت.

طی قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی در دولت‌های قراخانیان، غزنویان و سلجوقیان روند خریدن زمین‌های موروثی از جانب آن خاندان‌ها، اشراف و اعیان و سپهسالاران نظامی با سرعت تمام ادامه یافت. در منابع بزرگ مالکانی را که از میان اعیان و اشراف تازه ظهور نموده‌اند، ذکر شده‌اند. آنان صاحب امتیازات زیاد گردیده، اکثراً از ملک خویش مالیات نمی‌پرداختند.

بدین ترتیب زمین‌های موروثی دهقانان بعضی ولایات از طرق گوناگون به‌دست سلاله‌های نو و فئودال‌های جدید منتقل می‌گردید. در آستانهٔ استیلای مغول، دهقانان ولایات نام‌برده موجودیت خود را همچون قشر عمدهٔ زمین‌داران خاتمه دادند. ولی بنابر تحقیقات ا. مختاراف، دهقانان تا قرن شانزدهم میلادی در کوهستان تاجیک (مستچاه و فلفر) همچون مالک ده و زمین باقی ماندند.[۶۴]

باز باید به ظهورات رشد اقتصاد فئودالی، از قبیل تجارت زمین و ملک

خصوصی توجه کرد. ظهور ازرش (قیم) زمین، و خرید و فروش زمین‌های موروثی بی‌شبهه نتیجهٔ استیلای اعراب بر آسیای وسطی و خراسان، سپس سلطهٔ خاندان قراخانیان و سلجوقیان، تأسیس دولت‌های نو، تغییر هیأت قشر والامقام فئودال و دیگر حوادثی می‌باشند که مرور کردیم. محض خرید و فروش زمین‌های موروثی مسبب اصلی همچون طبقهٔ مستقل و اساسی مالک از بین رفتن قسمتی از کشاورزان و به‌وجود آمدن قشر نو ملاکین گردید و این تحولات را سرعت بخشید.

شهرهای آسیای وسطی در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی

رشد سریع شهرها، تولیدات کالا و تجارت پولی از علایم مهم‌ترین دوره‌ای است که ما به تحقیق آن پرداخته‌ایم.

شهرهای آسیای وسطی توسعه یافته و تعداد سکنهٔ آنها می‌افزود. مثلاً مرکز حیاتی شهر سمرقند حوالی آن شمرده می‌شد که در آن‌جا محلات متعدد تاجران و پیشه‌وران قرار داشت. اعیان و اشراف، روحانیان، تاجران و دیگر اقشار ثروتمند نیز در همین‌جا سکونت می‌ورزیدند.[۶۵]

استحکامات بخارا نیز مجدداً اعمارشده، محدودهٔ شهر گسترش می‌یافت. بسیار بناهای جدید محتشم بنیاد گردیدند.[۶۶] ترمذ در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی نسبت به زمان سامانیان خیلی گسترش یافت. در قرن یازدهم میلادی استحکامات شهر قوی‌تر گردیده، قلعهٔ آن با آجر روکش شد. «کاخ حاکمان ترمذ» هم در همین قرن قامت افراخت. بخش تجارتی و پیشه‌وری شهر که در حوالی آن بازارها، کارگاه‌های زیاد اهل کسبه ظهور می‌کرد، از اهمیت ویژه برخوردار بود.[۶۷] هلبک، پایتخت ختلان، یکی از بزرگ‌ترین شهرهای جنوب تاجیکستان کنونی بود. تنها قسمت مرکزی آن تقریباً هفتاد هکتار بود. در این‌جا قلعه‌ای موجود بوده است که به‌هنگام حفریات از آن بازمانده‌های کاخ مزین مجلل حاکمان ختلان کشف گردید. در شهر کارگاه‌های مختلف پیشه‌وری از قبیل کلالی، فلزکاری و غیره وجود داشت.

رشد سریع شهر بیشتر در همین دوران به‌وقوع پیوست. در محل‌هایی که قبلاً زباله‌دان شهر و یا زمین مزروع بود، بناهای مسکونی قامت افراختند.[۶۸] بنا بر مشاهدهٔ زمین‌شناسی و توپوگرافی در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی، شهرهای

خرد و بزرگ جنوب ترکمنستان از جمله مرو، دندانکان، آمل، زمّ، سرخس، میخانه، ابیورد، نسا، یزیر، دهستان و غیره خیلی رونق پیدا می‌کردند.[۶۹]

محض در طول قرن‌های دهم و دوازدهم میلادی، در واحهٔ چو بعضی دهات به مراکز بزرگ شهری تبدیل گردیدند.[۷۰] حتی نواحی کوهستان (مثلاً ناحیهٔ واقع در واحهٔ آب‌ناو، شاخهٔ رود پنج یا ناحیهٔ اسفره) هرچه بیشتر به معاملات مالی و پولی جذب می‌شدند.

رشد نیروهای مولده و تدریجاً تجزیه شدن پیشه‌وری و هنر از اقتصاد دهات باعث رونق سریع و در بعضی موارد خیلی پراوج حیات شهرها می‌گردند. عامل دیگر ترویج شهرها شدت یافتن تابعیت کشاورزان به فئودال‌ها می‌باشد که باعث فرار توده‌های کشاورز به شهر گردید (این روند در بعضی اشکال فرهنگ مادی شهر نقش خویش را گذاشته است).[۷۱] بدین‌ترتیب نظریهٔ کارل مارکس و فریدریش انگلس را در مورد اهمیت فرار کشاورزان در تأسیس شهرهای قرون وسطایی اروپا[۷۲] نسبت به شهرهای قرون وسطایی آسیای وسطی نیز می‌توان تطبیق کرد.

پیشه‌وری و حرفه در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی

شهر همیشه مرکز اساسی پیشه‌وری و حرفه و تجارت بود. پیشه‌وری و حرفهٔ شهری آن زمان اکثراً توسط اخبار و مدارک باستان‌شناسی آموخته شده است. باستان‌شناسان بیشتر از همه راجع‌به تولید مصنوعات کلالی و شیشه‌ای معلومات به‌دست آورده‌اند.

به قرون یازدهم و دوازدهم میلادی قبل از همه، افزایش زیاد حجم تولید مصنوعات کلالی و در عین حال قالبی شدن اشکال آنها خاص است. در تولید ظروف «غذاخوری» موقع اساسی را کاسه و بشقاب‌های بی‌مینا، ولی پرنقش و نگار اشغال می‌نمودند که این هم جهت خاص پیشهٔ کلالی آن دوره می‌باشد. ظرف‌های لعاب‌دار هم در قرون یازدهم و دوازدهم میلادی به‌طور وسیع معمول بودند. آنها را در چنین گوشهٔ دوردست کوهستان آسیای وسطی، که در قرن‌های نهم و دهم میلادی در آن از این قبیل ظروف اثری هم نبود و یا خیلی نادر بود، دچار آمدن ممکن است. دگر مغایرتی که آلات کلالی قرن‌های یازدهم و دوازدهم و ابتدای قرن سیزدهم

میلادی را از دوره‌های پیشین متفاوت می‌سازد، به‌عمل آمدند.

تولیدات کلالی قرون یازدهم و دوازدهم میلادی هم از نقطه‌نظر تکنیک و تکنولوژی، هم از نقطه‌نظر شکل و آرایش خیلی خوب آموخته شده است[۷۳]، زیرا باستان‌شناسان ظرف‌های منسوب به این دوره را در خرابه‌های تمام شهرستان‌های قرون وسطی به تعداد فراوان پیدا کرده‌اند. در یک سلسله محل‌ها آثار تولیدات مشاهده گردیده، کوره‌های سفال‌پزی، قالب‌های نقش‌پردازی و آلات مخصوص کوره (آویزه و جایگاه ظرف؛ سه‌پایه برای از هم جدا کردن ظروف و غیره) یافت شده‌اند.

ظروف میناکاری شده در تولیدات موقع اساسی داشتند. بیشتر لعاب سیاه‌رنگ شفاف و مثل زمان‌های قبل تیره‌رنگ به‌کار می‌رفت. در بین میناهای غیرشفاف خصوصاً لعاب فیروزه‌فام زیبا که اندکی بعد پیدا شده بود، بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت.

هم‌زمان با اشکال کهنهٔ ظروف میناکاری شده، اشکال جدید تکمیل یافته نیز به‌وجود می‌آمدند. اگر در قرن‌های نهم و دهم میلادی چراغ‌ها روغن‌دان مدوّر با نوک کوتاه داشتند، در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی، چراغ‌هایی پیدا شدند که روغن‌دان آنان رخ‌دار و نوک آن تراشیده و بلند بود.

در وقت میناکاری، ظروف مثل سابق با خطوط هندسی، نقش‌های نباتی، تصویر موجودات زنده (خصوصاً مرغان) آرا می‌یافتند. رنگ تصاویر خیلی گوناگون بود، سیاه و سفید، قهوه‌ای و سرخ، سبز و زرد و کبود و نیلوفری. زمینهٔ نقاشی ظروف اکثراً صاف و بی‌رنگ بوده، رنگ‌های نارنجی و سیاه نیز بسیار استفاده می‌شد. در آرایش ظروف تمام دست‌آوردهای زمان گذشته استفاده شده، در عین حال تغییر و تکمیل هم یافتند.

نوشته‌جات زیاد خیرخواهانه و پندآمیز از بین رفته، جای آن را نوشته‌های مختصر می‌گیرد که حتی از یک کلمه عبارت بوده و این کلمه مکرراً ثبت می‌گردد؛ نقش‌های کتیبه‌ای به‌وجود می‌آیند که از اشکال زیبای حروفی فراهم آمده، کدام معنی را افاده نمی‌کنند و خوانده نمی‌شوند. در تصویر موجودات زنده نیز علامت‌های رمزی به‌نظر می‌رسند. مثلاً تصویر مرغان که از قدیم در آرایش ظروف استفاده می‌شدند، خیلی سطحی می‌باشد. اکثر وقت، حتی تصویر مرغ پُره آورده

نشده، فقط بال آن مکرر تصویر می‌شود.

نقش‌های هندسی و نباتی نیز گوناگون می‌باشند. دو نوع این نقوش به‌نظر می‌رسد؛ اولی نقشی است که فقط یک قسم روی ظرف را فراگرفته، در زمینهٔ فراخ پهن می‌گردد و عادتاً زمینهٔ آن سبز یا زرد می‌شود؛ دومی نقشی است که تمام روی ظرف را فراگرفته، در زمینهٔ آن یکان جای خالی گذاشته نمی‌شود. نقوش تازه و رنگ‌های جدید پیدا می‌شوند. مثلاً نقوشی که با خطوط نفیس سفید، سیاه و نارنجی در زمینهٔ قهوه‌ای کشیده شده‌اند، بسی دل‌ربا و زیبا می‌باشند.

در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی سفال کاشی تولید می‌شد. سفال آن سفید و یا اندکی گلی‌رنگ و زودشکن بود. روی آن با لعاب آبی‌رنگ و یا نیلی روکش می‌گردید. در جدارهای تنگ آن سوراخ‌های مدور سه و یا چهار گوشه می‌شکافتند که بعد از میناکاری مانند همان نقوش زیبا جالب توجه می‌گردید.

ظروف سفالی نفیس بی‌لعاب و پرنقش و نگار قرون یازدهم و دوازدهم میلادی خیلی بامهارت ساخته شده‌اند. اکثر این ظروف از کوزه‌های تنگ‌دهان گوناگون شکل مختلف‌الحجم عبارت‌اند که تنهٔ آن گاه مدور یا گلابی‌شکل و گاه مثل فلز دارای پیچ و خم می‌باشند. برای نقش و نگار کوزه از وسایل تکنیکی نیز استفاده برده‌اند. چنان‌که، قطعات بالا و پایین کوزه و بعضاً دهان آن را هم در اندرون قالب‌های نفیس ساخته، سپس همهٔ این قطعات را به‌هم وصل می‌کردند. همچنین با قالب‌های مخصوص در روی ظروف هرگونه عکس نفیس ترسیم می‌شد. در آرایش آلات سفالی باز دیگر وسایل به‌کار می‌رفتند.

نقوش هندسی و نباتی، کتیبه، عکس حیوانات، مرغ، ماهی، آدم و دیگر مخلوقات خیالی ظروف ظریف تزیینی آن دوره را مزین می‌کردند. یکی از سبک‌های معمول، خط‌های تسمه‌شکلی است که در داخل یکی کتیبه، داخل دیگری نقش‌های پیچیده نباتی و داخل سومی عکس حیوان جای گرفته است. آفتابهٔ مسی کتیبه‌دار با نقش‌های پرنده و حیوانات بال‌دار افسانه‌ای آرایش یافته محصول کار استادان، هنرمند قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی می‌باشد. تا به حال در حدود اتحاد شوروی ده عدد آن پیدا شده است که شش عدد آن از مضافات اوراتپه

می‌باشد. قیمت ظروف مسی و برنجی نه‌تنها در آرایش آنها و هنر استادکار، این‌چنین در آن است که در روی بعضی از آنها نام استادکارها ثبت گردیده است.[۷۴]

تمثال درخشان ترقی پیشه‌وری و حرفه در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی مصنوعات شیشه‌ای می‌باشند.[۷۵] در این دوره مخصوصاً شیشهٔ پنجره خیلی معمول بود. در بسیاری محل‌ها، از جمله در خرابه‌های شهرستان قدیم مرو، چندین موضع در خوارزم و فرغانه، در شهرستان قرون وسطایی طراز و غیره آثار این نوع شیشه‌آلات به‌دست آمده‌اند. شیشه‌های آن زمان اکثراً بی‌رنگ بوده، قبل از همه به مقصدهای عملی در پنجره استفاده می‌گردیدند. گاهی شیشه‌های هموار رنگین نیز دچار می‌آیند که یقیناً برای آرایش به‌کار می‌رفتند. از این بابت کوشک حاکمان ترمذ جالب توجه است. در پنجره‌های این کاخ پاره‌های ظروف شیشه‌ای رنگین چیده شده‌اند که روشنی را کمتر عبور می‌دهند، اما با نقوش رنگارنگ بنا را خوش زیب می‌دهند.

طوری که از مشاهده‌های باستان‌شناسان برمی‌آید، در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی تولید شیشه‌آلات نسبت به دوره‌های گذشته خیلی افزوده، مصنوعات شیشه‌ای به روزگار مردم بیشتر وارد گردیده است. آثار کارگاه‌های شیشه‌گری منسوب به این دوره در خرابهٔ بسیار شهرستان‌های قرون وسطی یافت شده است. ولی نمونه‌های خود شیشه‌آلات قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی در تمام محل‌های آسیای وسطی پیدا گردیده‌اند.

تولیدات ظروف مانند زمان پیشین موقع اساسی داشت. در ساختن ظروف شیشه‌ای، هم‌زمان با شیشه‌های بی‌رنگ و یا کمی زردفام، شیشه‌های رنگین سبز، آبی، نیلی و قهوه‌ای هم زیادتر گردید. در تولید ظروف هم مثل کلالی شاید خصوصیات هر محل نقش خود را گذاشته باشد، اما در این بابت حالا به یقین حرفی گفتن دشوار است. لیکن یک تمایل روشن به‌نظر می‌رسد که بعضی شکل و انواع ظروف شیشه‌ای از قبیل قاب و کاسه، جام و قدح، کوزه و سبو و ظروفِ عطریات و ادویه‌جات بسیار بوده، در همه جا به‌نظر می‌رسند. اکثر ظروف بی‌نقش‌اند و ظروف زیوری هم کم نیستند. ظروف را با دم کردن شیشه در لوله‌های مخصوص و به

قالب‌های نقشین ریختن آن آرایش می‌دادند. در آرایش ظروف همچنین از تکنیک‌های پیچیده‌تر، مثلاً کنده‌کاری نیز استفاده می‌گردید. خصوصاً ظروف شیشه‌ای منقش هلبک (تاجیکستان جنوبی) و قوه (فرغانه) بامهارت تمام ساخته شده‌اند. مدالیون‌های شیشه‌ای ترمذی که در آنها عکس پرندگان، حیوانات و سواره‌ها ترسیم شده و کتیبه‌هایی به خط کوفی ثبت گردیده‌اند، نیز جالب توجه می‌باشند.

مصنوعات شیشه‌ای به مقاصد گوناگون استفاده می‌شدند. قسمت بیشتر آنها را ظروف طعام، دارو و عطریات، وسایل روزگار (دوات، گلدان و غیره)، آلات مختلف زینتی (خصوصاً شدّهٔ مهره، شیشهٔ پنجره و امثال اینها تشکیل می‌کردند. احتمالاً ظروف کیمیاگری هم بسیار می‌باشند، ولی متأسفانه اکثراً سنهٔ آنها ذکر نشده‌است.[۷۶]

عمومی و همه جایی بودن تولید ظروف شیشه‌ای و حتی شیشهٔ پنجره، گوناگونی انواع ظروف، و در عین حال یک‌رنگی اشکال اکثر آنها، استفادهٔ ثمربخش و در عین حال کم‌زحمت و کم‌خرج زیوربندی، این همه دلیل آن است که شیشه‌سازان قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی نظر به قرون نهم و دهم میلادی به دایرهٔ وسیع‌تر مشتریان خدمت می‌کرده‌اند.

در پیشه‌وری و حرفهٔ شهر موقع نمایان را تولیدآلات فلزی اشغال می‌نمود، مثلاً «محلهٔ آهنگران» در ترمذ بیش از پنج هکتار مساحت داشت. در برابر ساختن وسایل روزگار، آلات تولیدی و اسلحه، مقدار فراوان مصنوعات نفیس هنری ــ دیگ، قلم‌دان، چراغ و غیره ــ که با کتیبه‌ها و تصویرات گوناگون آرایش یافته‌اند، نیز تولید می‌شدند. چنانکه قلم‌دان مسی در آسیای وسطی پیدا گردیده از همین قبیل مصنوعات به‌شمار می‌رود که با نقره خاتم‌کاری شده، روی آن راکتیبهٔ نقش و نگار و عکس مرغ زینت می‌دهد. در یکی از کتیبه‌های به تاریخ ۱۲ آوریل سال ۱۱۴۸ میلادی از طرف استادکار عمر بن فضل ساخته شدن آن ذکر گردیده است.[۷۷] در بخارا دیگ کوچک خیلی زیبای برنجی با مس و نقره خاتم‌کاری شده که در ماه دسامبر سال ۱۱۶۳ میلادی با دست استادکار مصور مسعود بن احمد و کنده‌کار محمد بن عبدالواحد هراتی ساخته شده است، پیدا گردید. در روی این دیگ کوچک پادشاه در تخت نشسته، شکار، بازی، رقص و صحنه‌های دیگر عکس یافته‌اند.[۷۸] در لقمان

(وادی وخش) گنجینهٔ مصنوعات خیلی خوب برنجی که منسوب به همان قرن‌ها است، کشف شد.

در این دوره استخراج معدن ادامه یافته، کان‌های (معادن) متعدد مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند.

معاملات پول

ترقیات نیروهای مولده بیش از پیش تجزیه شدن پیشه‌وری و حرفه از اقتصاد دهات، رونق من‌بعدهٔ تولیدات مالی و روابط تنگاتنگ با قبایل بادیه‌نشین باعث رواج داد وستد در داخل ممالک آسیای وسطی و باکشورهای هم‌جوار گردید. در این خصوص هم مدارک باستان‌شناسی (خصوصاً در قسمت چین و ایران) و منابع خطی گواهی می‌دهند.

مدارک فراوان سکه‌شناسی از موجودیت مبادلهٔ پولی دلالت می‌کنند. از قرن یازدهم تا ابتدای قرن سیزدهم میلادی، در سرزمین آسیای وسطی سکه‌های ضرب دولت‌های کوچک گوناگون (وابسته به شامل شدن آنها به هیأت ناحیه و ولایات جداگانهٔ آسیای وسطی) رایج بود. سکه‌های غزنوی و سلجوقی معمولاً در نواحی جنوبی آسیای وسطی، اوّلی در تاجیکستان و دوّمی در ترکمنستان جنوبی، بیشتر دچار می‌آیند. اکثراً در حدود قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان شمالی سکه‌های قراخانی به‌دست آمده‌اند. سکه‌های خوارزم‌شاهی محمد بن تکش را در سراسر آسیای وسطی می‌توان پیدا کرد.

معاملات پولی آن دوره را[۷۹] می‌توان با دو خصوصیت اساسی توصیف نمود؛ یکی این که اهمیت پول طلا در این دوره نسبت به زمان گذشته افزود. درست است که این پول را مثل سابق با میزان وزنش قبول می‌کنند، ولی نقش آن به عنوان واسطهٔ معاملات افزون‌تر می‌گردد.

پول طلا در اکثر شهرهای آسیای وسطی وارد معاملات می‌شود و به بازار راه می‌یابد که در سابق این‌طور نبود. دگر خصوصیات سکه‌های آن دورهٔ آسیای وسطی با حادثه‌ای که بحران پول نقره نام گرفت، مرتبط می‌باشد. از قرن یازدهم میلادی در دولت‌های شرق عیار پول نقره تنزل نموده و در بعضی موارد وزن آن کم می‌شود.

درهم‌های کم‌عیاردیگر به اروپای شرقی منتقل نمی‌شود. حدود گردش آنها محدود شده همچون پول کم‌ارزش فقط در داخل دولتی که آنها را به معاملات برآورده،گردش می‌کنند.

جریان تنزل پول نقره در هر دولت به‌طور گوناگون صورت گرفت. مثلاً، در دولت غزنویان این حالت نسبتاً سست شکل گرفت. سلطان محمود غزنوی و پسر او مسعود از هندوستان چنان ثروتی به‌غارت برده بودند که چند مدت توانست قُرب پول نقره را نگاه دارد.

در سکهٔ آنها ۷۰-۷۶ در صد نقرهٔ خالص موجود بوده، درهم‌های پرعیاری که ۹۵ در صد نقره داشتند، هنوز رایج بودند. اما در خود همین وقت درهم‌های قراخانیِ ضرب نواحی جنوب آسیای وسطی همگی تقریباً ۲۰ در صد نقره داشتند و بس.

در فرغانهٔ اواسط قرن یازدهم میلادی که تحت نفوذ قراخانیان شرقی واقع گردیده بود، درهم‌های کاملاً بدون نقره ضرب می‌شدند. این قبیل درهم‌ها از آمیختهٔ مس و سرب ساخته شده، حتی از معاملات عددی محروم بودند. درست است که بعدتر سردار دولت قراخانیان غربی، ابراهیم تمغاچ‌خان، فرغانه را ضبط نموده، پول‌هایی برآورد که در ترکیب خود به حساب میانه ۲۰ در صد نقره داشتند. ولی این هم دیر دوام نکرد.

در قرن دوازدهم میلادی، قراخانیان درهم‌های مسی روکش شده با ورقه‌های نازک نقره را به معاملات برآوردند. علاوه بر این در آسیای وسطی درهم‌های مسیِ از دورهٔ گذشته میراث مانده نیز موجودیت خود را در معامله دوام می‌دادند. همهٔ این سکه‌ها در دایرهٔ گردش پول نقره عمل نموده، ظاهراً در تجارت، پول نقرهٔ حقیقی را تعوض می‌کردند. بنابراین قرب خرید و نرخ مقرری آنها از ارزش آنها بالاتر بود.

بعضی محققان در دوره‌های قبلی به اروپا منتقل شدن سکه‌های نقره و کاهش یافتن این فلز گران‌بها را مسبب بحران پول نقره دانسته‌اند. این البته عامل خیلی مهمی است ولی به تنهایی نمی‌تواند باعث شکستن پول شود. در دیگر دوره‌ها هم در صورت موجود بودن چنین ذخیرهٔ نقره، سکه‌های پرعیار را وارد معاملات می‌کردند و فقط مناسبت آنها با طلا و قرب آنها تغییر می‌یافت. در این مورد محض ترقیات پراوج شهرها، تولیدات مالی و تجارت پولی چنان مقدار پول، یعنی واسطهٔ

معاملات را ایجاب می‌کرد که نمی‌شد آن را با ضرب سکه‌های کامل عیار امکان‌پذیر ساخت. تقاضای روزافزون بازار، از یک طرف گردش طلا را زیادتر می‌کرد و از طرف دیگر، به برآوردن پول‌های کم‌عیار وادار می‌کرد. به‌هر صورت برآوردن پول بیشتر لازم بود.

از این توصیفِ معاملات پولی قرون یازدهم و دوازدهم وابتدای قرن سیزدهم میلادی مناسبات خیلی با رونق مالی و پولی آن دوره روشن می‌گردد. اگر در این مورد به مناسبات پولی و مالی کشیده شدن گوشه‌های دوردست، از آن جمله نواحی کوهستان درنظر گرفته شود، در تاریخ انکشاف مناسبت‌های مالی و پولی آسیای وسطای قرون وسطی، موقعیت ویژهٔ دورهٔ تحقیق ما عیان می‌گردد.

۳. تمدن قرن یازدهم تا ابتدای قرن سیزدهم میلادی

ساختمان، معماری و هنر عملی

از قرون یازدهم و دوازدهم و ابتدای قرن سیزدهم میلادی مقدار فراوان آثار معماری محتشم تا زمان ما رسیده است. این البته بی‌سبب نیست. اگر تعداد این بناهای تاریخی با اخبار راجع‌به ساختمان کاخ‌ها، مساجد حمام و غیره مقایسه شود، وقت اوج ساختمان بودن دورهٔ مورد تحقیق ما معلوم می‌گردد. ضمناً این یکی از تظاهرات و دلایل رشد و ترقی شهرها، تولیدات مالی، تجارت، ترقیات نیروهای مولده، پیشرفت عمومی اقتصادیات می‌باشد. ولی این دوره نه‌فقط با مقدار عمارات، بلکه و با رونق من‌بعدهٔ افکار معماری، اصول جدید نقشه‌کشی و طرح‌ریزی و دست‌آوردهای رشتهٔ آرایش بناها قابل‌توجه است.

در ساختمان باشکوه این دوره آجر نسبت به زمان‌های پیشین موقع بزرگ را اشغال می‌نماید. در عین حال، مصالح ساختمان قبلی چون گل و خشت خام، علی‌الخصوص، در عمارت قلعه، کوشک و کاخ‌ها به‌طور وسیع استفاده می‌شود. بعضاً در ساختمان هم خشت خام و هم آجر در یک وقت مورد استفاده قرار می‌گیرد. مثلاً دیوار بنا را از خشت خام و گنبد آن را از آجر می‌سازند و یا دیوار از خشت خام ساخته شده را با آجر روکش می‌کنند.

نمونهٔ خیلی جالب چنین ساختمان قلعهٔ بالا در ناحیهٔ اسفرهٔ تاجیکستان می‌باشد.[۸۰] این کوشک قلعه که در قرن‌های ششم تا هشتم میلادی اعمار گردیده و در قرن دهم میلادی خراب گردیده بود، در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی دوباره ترمیم و مستحکم شد. هنگام ترمیم خشت خام و گل را استفاده نموده، با آجر در محلول گچ اندوده شده روکش کرده‌اند. سیستم دفاعی اولی (قرن‌های ششم و هشتم میلادی) با ساختن دو برج راست‌گوشه در طرف مدخل شرقی قلعه باز هم قوی‌تر شد. در قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی آن از یک خانهٔ بزرگ رسمی با حویلی کوچک و دو ردیف خانه‌های متصل با دالان مشترک عبارت بود. خانه‌ها از گنبدهای خشت خام پوشش داشتند. این را می‌توان انکشاف ایجادی طرح معماری زمان گذشته نامید؛ دالان عمارت همچون حویلی کوچک چراغان روشنایی خانه‌ها را تأمین و هر خانه از پنجرهٔ در یا خود از روزنه روشن می‌شد. باید ذکر کرد که از قلعه شیشهٔ مسطح پنجرهٔ منسوب به آن دور پیدا شده است. آن اوقات دیگر وسیله و ضرورات زیست نیز وجود داشتند. در صحن صفه چاه‌های عمیقی برای خاکروبه حفر گردیده، روی آن را با خشت خام مستحکم می‌کردند و روی آن را با روپوش چوبی گل‌اندود می‌پوشیدند.

در این دوره ساختمان کاخ‌ها خیلی وسعت یافت. کاخ های حاکمان ختلان، ترمذ و امیران غزنوی که از طرف باستان‌شناسان در هلبک (جنوب تاجیکستان)، ترمذ، حوالی غزنه و لشکر بازار کشف شده‌اند، در این باره گواهی می‌دهند.

کاخ هلبک[۸۱] در اندرون ارک‌شهر واقع گردیده است، این موقع بسیار خصوصیات آن را معین می‌نماید.

کاخ در روی صفهٔ بلندی ساخته شده، از مجموعهٔ بناهای رسمی، اقامتی و کمکی عبارت است. کاخ اساساً از گل و خشت خام ساخته شده در بعضی نقاط، در روکش طاق و دیوارها آجر به کار برده شده است. از وسایل زیست می‌توان از چاه‌های فاضلاب و گنبد کوچک (مانند قلعهٔ بالا) و سیستم حرارت مرکزی منزل را، که از زیر عمارت گذرانیده شده است، نام برد. کاخ آرایشات فراوانی دارد. خصوصاً جای‌های حکاکی آن که از نقش و نگار هندسی و نباتی و کتیبه‌های عجیبی فراهم آمده است، خیلی جالب توجه می‌باشند. در بسیاری قسمت‌های این نگارشات رنگ

و بار محفوظ مانده است. به نقاط حکاکی شده رنگ‌های آبی و سرخ مالیده‌اند که خیلی نظرربا بوده، از ذوق بلند هنرمندان آن زمان گواهی می‌دهد. استادکارهای بامهارت در وقت فرش نمودن کف خانه با آجر نیز خیلی هنرنمایی کرده‌اند. این کاخ موجودیت خود را در دوام قرن‌ها نگاه داشته، بارها ترمیم یافته است. در قرن یازدهم میلادی، بخش جنوبی نسبتاً مشرف آن از مجموع عمارت‌هایی عبارت بود که به‌وسیلهٔ دو دالان وسیع طاق‌دار چهار قسمت می‌گردید. گروه عمارات شمالی کاخ قدری پایین‌تر واقع گردیده، آن را راهرویی که به یکی از دالان‌های طاق‌دار قسم جنوبی می‌برد، قطع می‌کرد.

سیستم دفاعی کاخ هلبک محفوظ نمانده است. معلوم است که هم قلعهٔ بالا و هم کاخ هلبک هم‌زمان دو وظیفه را اجرا می‌کردند یعنی هم کاخ و هم قلعه بودند و این مساحت و نمود آنها را معین کرده است.

سه کاخ دیگری که قبلاً نام بردیم، از این کاخ‌ها متفاوت می‌باشند. آنها در میدان وسیعی جای گرفته، کدام وظیفهٔ دفاعی را اجرا نمی‌کردند. کاخی در نزدیکی غزنه واقع گردیده[۸۲] که قرارگاه مسعود سوم غزنوی (۱۰۹۹-۱۱۱۵ م) بوده، ساختمان آن طبق یکی از کتیبه‌ها در سال ۱۱۱۲ میلادی انجام یافته است، خیلی باشکوه و عالی است. میدان کاخ به‌شکل ذوزنقه بوده، با دیوارهایی احاطه شده است. در وسط کاخ حویلی بزرگی واقع گردیده است که طول آن ۵۰/۶ متر و عرض آن ۳۱/۹ متر می‌باشد. قسمت مرکزی آن را به مساحت ۲۳/۵×۴۰/۴ متر با مرمر فرش نموده، در گرد آن نیز از تخته‌سنگ‌های مرمر راهروی وسیع ساخته‌اند. در چهار طرف حولی چهار ایوان ساخته شده است. یکی از این ایوان‌ها دراز رویه بوده، چون دهلیز ورودی خدمت می‌کرد و ایوان مقابل آن به تالار سلطنتی می‌برد. در این ایوان‌ها ۳۲ طاق ورودی موجود است که به اتاق منازل گوناگون کاخ راه می‌گشاید. نقش و نگارهای طرف بیرونی طاق‌های کاخ زیبا و نظرربا است. قسم پایین‌تر آنها مرمرکاری شده، با نقش‌های حکاکی شدهٔ هندسی و نباتی و کتیبه‌های کوفی آرا یافته است.

نوشته‌جات خیلی جلی و نفیس خطاطی‌شده مضموناً قصاید تاجیکی و فارسی‌اند که در مدح سلاطین غزنوی سروده شده‌اند. این یکی از قدیم‌ترین آثار کتیبهٔ فارسی به‌شمار می‌رود. قسم فوقانی دیوار و گنبد طاق‌ها باگِل گُل و سفال‌های

کنده‌کاری‌شدهٔ زرد و قرمزی و آبی‌رنگ زینت یافته است.

کاخ خارج از شهر دیگری در شهرستان قدیمهٔ ترمذ کشف گردید.[۸۳] این‌جا در وسط حویلی روبه‌روی ایوانی که وظیفهٔ محل ورودی تالار پذیرایی را اجرا می‌کرد، حوض وجود داشت.

تالار پذیرایی از بنای بزرگ مستطیل شکلی عبارت بود که دو ردیف ستون‌های عظیم قائم‌الزاویه آن را به سه قسمت جدا می‌نمود. دیوار و ستون‌ها با آجرهای نقشین و کنده‌کاری شده چنان روکش گردیده بودند که در پیش نظر نقش و نگار برجسته و خیلی زیبا را نمایان می‌کردند. در قرن دوازدهم میلادی تمام این آرایشات خشتی با گل گچ پوشیده شد. نقش و نگار روی گچ لوحه‌های وسیع مستطیل شکلی تقسیم گردیده، هر یک لوحه با شکل‌های گوناگون هندسی و نباتی، تصویرهای حیوانات اساطیری و کتیبه‌هایی زیب و زینت پیدا می‌نمود.

ما در خصوص طرح مجموعهٔ آثار معماری لشکر بازار[۸۴] توقف نکرده، فقط فراوانی و گوناگونی آرایشات آن را خاطرنشان می‌سازیم. در این‌جا خصوصاً نمونه‌های هنر نقاشی و صورت‌گری جالب توجه است. در دیوار تالار پذیرایی تقریباً ۵۰ عکس از سربازان مسلح گارد پادشاهان غزنوی باقی مانده است. عکس و نقش و نگارهای دیواری در تالارهای دیگر هم که ظاهراً بزمگاه بوده است، محفوظ مانده‌اند. در لوح‌های این‌جا درباریان با صولت منعکس شده‌اند و در یکی از ستون‌ها سر خمیدهٔ جوانی نقاشی شده است. نقش‌ها همه هموارند. طبق اخبار منابع در عهد غزنویان این سبک هنر نقاشی خیلی معمول و انتشار یافته بوده است.

یکی از بهترین آثار معماری قرن یازدهم میلادی رباط ملک می‌باشد. داخل حویلی را منازل کم‌عرض یکسان احاطه کرده‌اند، دیوار اطراف آن از کلوخ، ولی روکش آن، این چنین سردری و بالای مناره‌های کنجی از آجر ساخته شده است. دیوار محل ورودی اساسی، به تقلید قلعه، اندکی شیب‌دار بوده، با نقش‌های رخ‌دار که نیم‌ستون‌ها را پیش نظر می‌آورند، آرایش یافته است. در آرا دادن سردری هر نوع نقش‌های برجسته از خشت، گِل گُل، سفال‌های حکاکی شده و کتیبه‌های فارسی قدیم‌تر از کاخ غزنه استفاده شده است. در رباط ملک عنعنه و پدیده‌های نوین چنان متناسباً به‌هم آمیزش یافته‌اند که از عناصر گوناگون مخلوط بودن نقوش دیوار و

آرایشات سردری هیچ احساس نمی‌شود.

آثار دینی و عبادتی از قبیل مسجد، مناره، خصوصاً مقبره‌ها نسبتاً بیشتر باقی مانده‌اند. مسجد دیگ‌گرانِ ده هزاره (در حومهٔ بخارا) بنای مکعب شکلی است با گنبدی در وسط که بر چهار پایهٔ مدور استوار است و درهای پهلویی آن قبّه‌های کوچک دارد. مسجد ترمذ، در ابتدا به‌شکل ایوان گشاد سه گنبدی بود، بعدتر مقدار ستون‌ها و گنبدهای آن افزوده شده، به بنای پوشیده مبدل گردید. مسجد مغاک عطاری بخارا (قرن دوازدهم میلادی) شش ستون‌پایه، دوازده گنبد و طاق ورود دارد. گنبد مرکزی لشکر بازار روی چهار ستون قرار گرفته، پهلودری‌های آن با یک چند گنبدهای کوچک پوشیده شده‌اند.

مناره‌های آن زمان از جهت شکل و تناسب خیلی گوناگون‌اند: منارهٔ بخارا مدور، بزرگ و محتشم است، منارهٔ وابکند در حوالی بخارا تناسب بسیار موزون و منظم دارد. سر منارهٔ جرقرغان (واقع در ولایت سرخان‌دریای ازبکستان) با رخ‌های چین‌دار زینت یافته است. منارهٔ مسعود سوم در نزدیکی غزنه به‌شکل ستاره ساخته شده است. منارهٔ جام در اساس خود هشت‌رویه است و سه قسمت مدور آن به‌تدریج باریک شده، تا بالا می‌رسد.

مقبره‌های آن زمان اشخاص دینی و عامی یا تماماً از آجر و یا از آمیختهٔ خشت خام و آجر اعمار شده‌اند. مقبره‌ها گنبددار بوده، درب داشتند و بعضاً بدون درب هم ساخته می‌شدند. یکی به دیگری مانند نبود؛ هر کدام شکل ظاهری خویش را داشت، همان یک مرام و مقصد در هر یکی به‌طور مشخص تجسم می‌یافت. مقبره‌های سلطان سنجر در مرو و ابوسعید در میخانه (ترکمنستان)، مقبرهٔ قراخانیان در اوزگند (قرقیزستان)، مقبره‌های دهات صیاد و خواجه نقشران در حوالی شهر ترسون‌زاده، معماری‌های چارکوه اسفره (تاجیکستان) و غیره صفحه‌های مخصوص و درخشان تاریخ هنر معماری آسیای وسطی است که معماران و بنایان قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی مزین نموده‌اند.

در این دوره هنر عملی هم به درجهٔ بلند ترقی و رشد رسید. نمونهٔ حکاکی روی گچ، چوب و مرمر این‌چنین سفال‌های کنده‌کاری شدهٔ خیلی پرشکوه می‌باشند. استادکارهای هنرمند در ساختن نقوش هندسی و نباتی و تصویر حیوانات اساطیری

هنرنمایی حیرت‌انگیزی کرده‌اند. خصوصاً کتیبه‌های خط کوفی و نسخ خیلی جالب و نظرربا می‌باشند. نقش و نگار جالب با چیدن خشت‌ها به شکل‌های گوناگون و استفاده کردن خشت ریزه در نقش‌ها به‌وجود آورده می‌شدند. در سبک و طریق آرایشات ساختمان‌های باشکوه این زمان عنعنه دوره‌های پیشین دوام و رشد یافته، در عین حال نوآوری استادکارهای ساختمانی نیز به نظرمی‌رسد. آمیزش عنعنه و نوپردازی در زیب و زینت و آرایش یادگاری‌های معماری قرن‌های یازدهم و دوازدهم و ابتدای قرن سیزدهم میلادی جهت‌های به خود خاص و منحصر به فرد دارد.

علم و ادب تاجیک در قرن یازدهم و اول قرن سیزدهم میلادی

تغییرات سیاسی اواخر قرن دهم یعنی از بین رفتن دولت سامانیان، به ماوراءالنهر صاحب شدن قراخانیان و به‌دست غزنوی‌ها گذشتن خراسان به حیات علمی و ادبی مردم تاجیک بی‌تأثیر نماند. رشد و ترقی علم و تمدن مردمان آسیای وسطی، پیشرفت زبان دری و ادبیات تاجیک در نتیجهٔ جنگ‌های پی‌درپی و مبارزه‌های داخلی تا اندازه‌ای متوقف شدند.

به‌وجود آمدن دولت بزرگ محمود غزنوی و به یک مرکز متحد گردیدن تمام خاک خراسان، چغانیان، ختلان، تخارستان، قسمت اساسی ایران و شمال هندوستان برای رونق علم و ادبیات مجدداً شرایط و امکاناتی فراهم آورد.

در این دوره مناسبت آسیای وسطی، مخصوصاً خراسان و تخارستان با بغداد تقویت یافته، نفوذ بغداد در دولت غزنوی، در ماوراءالنهر و خراسان خیلی افزایش یافت. این مناسبت در نوبت خود باعث آن شد که در ایام غزنویان زبان عربی خیلی گسترش یابد. اگر در ابتدا کارهای دیوان (ادارهٔ مربوط به مکاتبات دولتی) با زبان دری انجام می‌یافت، اکنون کاملاً به زبان عربی گذشت. در دیوان اکثراً اشخاص عربی‌دان به‌کار گمارده می‌شدند. ابتدا از دورهٔ غزنوی‌ها است که کلمات و تعبیرات عربی به زبان تاجیکی نفوذ نمودند.

در آن زمان ادبیات تاجیک اساساً در پایتخت دولت غزنویان مرکزیت پیدا نمود. طوری که منابع ادبی ذکر نموده‌اند، در دربار سلطان محمود چندین شاعران گرد آمده

بودند. سلطان محمود محض برای شهرت یافتن و مورد مدح و ستایش قرار دادن کارنمایی خود حامی ادبیات گردید. از همین سبب نوع (ژانر) قصیدهٔ مدحیه در این دوره خیلی رواج گرفت.

یکی از شعرای بزرگ قصیده‌سرا که در دربار سلطان محمود به‌عنوان ملک‌الشعرا مشرف گردیده بود، **ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی** می‌باشد که در سال‌های شصت قرن دهم میلادی تولد یافته، سال ۱۰۳۹ میلادی وفات کرده است. او بعد از تحصیل علوم توسط برادر سلطان محمود، امیرنصر، به دربار غزنویان راه یافت. عنصری در اکثر لشکرکشی‌های سلطان محمود شرکت نموده، قسمت اساسی قصاید خویش را به وصف پیروزی‌های سلطان محمود بخشیده است. معاصرانش او را چون استاد زبردست سخن وصف و تحسین کرده‌اند. چند مثنوی عاشقانه که پاره‌های پراکندهٔ آنها تا زمان ما رسیده‌اند، از جمله، مثنوی «وامق و عذرا» به قلم او تعلق دارند. عنصری سبک بیان مرکب و پراستعارهٔ قصیدهٔ مدحیه را به ادبیات فارسی و تاجیک تطبیق نمود.

ابوالحسن علی فرخی (وفات ۱۰۳۸ م) و **ابونجم احمد منوچهری** (وفات ۱۰۴۱ م) نیز از شعرای مشهور دربار غزنوی بودند.

عموماً موضوع‌های مدیحه‌ای و عیشی به نظم دایرهٔ غزنه خاص است. شعرای این دوره انواع ادبی عهد سامانی را رونق می‌دادند. آنها مخزن واسطه‌های تصویر بدیعی ادبیات فارسی و تاجیک را غنی‌تر گردانیده، سبک و صنایع نوین شعری را نیز به‌وجود می‌آوردند.

رونق علم در قرن دهم میلادی که در شرایط استقلال ملی و دولتی به‌عمل می‌آمد، در قرن یازدهم میلادی نیز دوام نمود. نمایندهٔ برجستهٔ علم و دانشمند بزرگ این دوره **ابوعلی ابن سینا** بود که توصیف او در فصل قبلی آورده شد.

دیگر از علمای معروف این دوره **ابوریحان محمد بن احمد بیرونی** (۹۷۳-۱۰۵۱ م) می‌باشد. بیرونی در یکی از دهات اطراف شهر خوارزم تولد یافت. مطابق نقل و روایات او تمام عمر خویش را برای اندوختن دانش صرف نموده، غیر از جشن نوروز (عید سال نو، ۲۱ ماه مارس) و مهرگان (عید برداشت محصول، ۲۱ سپتامبر) همیشه مشغول تحقیقات علمی بوده است.

بیرونی‌به سیاحت شوق بسیار داشت و اساساً با مقصدهای علمی مسافرت می‌کرد. یکی از محل‌هایی که او تا یک اندازه بیشتر اقامت کرده است جرجان (گرگان) نام ولایت کنار دریای خزر می‌باشد. در وقت به جرجان آمدن او قابوس بن وشمگیر (۹۷۶-۱۰۱۲ م) حکم‌ران آنجا بود. قابوس از افراد با فضیلت، ادیب و حامی علم محسوب می‌گردید. خود او نیز چند اثر تألیف کرده است. بیرونی در سال‌های ۹۹۹-۱۰۰۰ میلادی *الآثار الباقیه عن‌القرون الخالیه* را به اتمام رسانید. او در این اثر تقویم و سنه‌ها، این‌چنین جشن‌های سغدیان، خوارزمیان قدیم، فارس‌ها، یونانیان، یهودیان، عیسوی‌ها و مسلمانان را تصویر نموده است. این اثر مهم‌ترین منبع تاریخ خلق‌های آسیای وسطی و تمام شرق می‌باشد.

بیرونی در سال ۱۰۱۰ میلادی از سیاحت برگشته به خوارزم آمد. در این‌جا با بسیاری از دانشمندان که در نتیجهٔ تبدلات سیاسی آخرهای قرن دهم میلادی از بخارا و سایر شهرهای ماوراءالنهر و خراسان به خوارزم پناه برده بودند، ملاقات نمود. منابع خاطرنشان می‌کنند که خوارزم‌شاه مأمون ثانی، اهل علم از جمله بیرونی را تحت حمایت خود گرفت. ولی در سال ۱۰۱۷ میلادی سلطان محمود غزنوی بعد از تصرف کردن خوارزم بیرونی را همراه خود به غزنین برد. به این طریق فعالیت علمی من‌بعدهٔ بیرونی در غزنین دوام کرد.

بیرونی در لشکرکشی سلطان محمود شرکت نموده، هنگام اقامت در هندوستان زبان سنسکریت، عادات و عنعنات و خلق و اطوار مردمان این مملکت را آموخته، بعد از بازگشت از مسافرت اثری به نام *تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة فی‌العقل او مزدولة* اثری تألیف نمود که یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ هندوستان به‌شمار می‌رود. بیرونی در مورد مسایل علم هیأت، هندسه و نجوم دو اثر مشهور دارد. یکی از این اثرها در سال ۱۰۲۴ میلادی در غزنین به زبان عربی تألیف یافته، به ریحانه نام دختری الحسن (از خاندان خوارزم‌شاهی) بخشیده شده است. دیگری *القانون المسعودی فی‌الهیئة والنجوم* می‌باشد که مؤلف آن را بین سال‌های ۱۰۳۰-۱۰۳۶ میلادی به نام سلطان مسعود نوشته است. این اثر در عالم شرق راجع‌به این رشته اولین اثر علمی بود که برای ترتیب دادن نقشهٔ جغرافی همچون دستوری خدمت نمود.

غیر از این تألیفات، بیرونی باز چندین اثر علمی به‌وجود آورده است، ولی متأسفانه اکثریت آنها تا دورهٔ ما نرسیده‌اند. دانشمند سیاح قرون وسطای عرب، یاقوت، می‌نویسد که او در یکی از مساجد مرو در بین وقف‌نامه‌ها، فهرستی از ۶۰ صحیفه فراهم آمدهٔ آثار بیرونی را پیدا نموده است. *نامهٔ دانشوران* که در اواسط قرن نوزدهم میلادی در ایران مرتب گردیده است، شمارهٔ آثار باقی‌ماندهٔ او را ۲۷ عدد نشان می‌دهد اما سال‌های آخر از بعضی کتابخانه‌های جهان آثار هنوز نامعلوم بیرونی پیدا شده‌اند.

اهمیت آثار بیرونی به‌غایت بزرگ می‌باشد. او با تحقیقات بی‌شمار خویش نه‌فقط به پیشرفت علم زمانهٔ خود مساعدت کرد، در عین حال از سویهٔ دانش آن دوره چنان پیشی گرفت که اکثر وقت در آثار خود به بعضی دلیل و مدرک‌های علم معاصر نزدیک می‌شود. چنانچه، نظریه او راجع‌به تاریخ نمای سطح زمین پستی شمال هندوستان و در مورد سیر تغییرات مجرای رود آمو به این ادعا شهادت می‌دهد.[۸۴]

بیرونی از تعصب دینی و مناسبت دشمنانه نسبت به فرهنگ مردم غیرمسلمان تماماً دور بود. مثلاً، همه آثار به هندوستان بخشیدهٔ او از روح و احساسات عالی احترام به تمدن هند سرشارند. به همین سبب بیرونی در هندوستان و پاکستان شهرت و محبوبیت پیداکرده است.

در نیمهٔ اول قرن یازدهم میلادی تاریخ‌نویسی هم ترقی کرد. **ابومنصور عتبی** (یکی از درباریان محمود غزنوی) به نام سلطان *تاریخ یمینی*[۸۵] نام اثری به زبان عربی تألیف نمود که آن راجع به دورهٔ حکمرانی سبک‌تکین و محمود معلومات متعدد مهمی را در بر گرفته است.

یکی از مورخان مشهور دورهٔ غزنویان **ابوسعید گردیزی**[۸۶] بود. او در بین سال‌های ۱۰۴۸-۱۰۵۲ میلادی کتابی با عنوان *زین‌الاخبار* به زبان تاجیکی نوشته است.

نهایت بزرگ‌ترین مورخ دورهٔ غزنویان **ابوالفضل بیهقی** (۹۹۵-۱۰۷۷ م) می‌باشد. ابوالفضل مدت نوزده سال در دیوان رسایل غزنویان وظیفهٔ منشی را ادا نموده، تقریباً کل وقایع مهم آن دوره را با چشم خود دیده و سپس کتابی مشتمل بر ۳ جلد به زبان تاجیکی تألیف نمود.[۸۷] ولی از این کتاب مهم تاریخی فقط یکچند

جلد ناقص و پراکنده‌ای باقی‌مانده که در شرح احوالات، سلطنت و وقایع دوره سلطان مسعود بوده، با نام *تاریخ مسعودی* یا خود *تاریخ بیهقی*[۸۸] مشهور است. این جلدها تنها کمترین قسمتی از آن اثر بزرگ تاریخی این مؤلف محسوب می‌شود.

در دولت قراخانیان علم و فن و ادبیات خیلی عقب رفت. چه نوعی که محمد عوفی در تذکرهٔ قرن سیزدهم میلادی می‌نویسد از خان‌های‌قراخانی فقط یک قلیچ تمغاچ‌خان به ترقیات علم و ادبیات اندکی اهمیت داده است. با وجود این، یک‌چند آثاری را که در قرن یازدهم میلادی در ماوراءالنهر به میدان آمدند نام بردن ممکن است. چنان‌که *تاریخ ملک ترکستان* **مجدالدین محمد بن ادنان** و غیره که از آنها به‌جز بعضی پارچه‌های جداگانه تا دورهٔ ما چیزی نرسیده است.

به هرحال در این دورهٔ ادبیات تاجیک در ماوراءالنهر هم بعضی شعرای بااستعداد مانند **عمعق بخارایی** (وفات سال ۱۱۴۹ م)، **سوزنی سمرقندی** (وفات ۱۱۷۳ م)، **رشیدی سمرقندی** و غیره را به کمال رسانید. ولی این شعرا از جهت اهمیت آثار خود با گذشتگانشان برابر شده نمی‌توانستند.

عمعق و سوزنی در سبک و تفکر بدیعی از یکدیگر خیلی تفاوت دارند. آثار عمعق که شاعر دربار بود پر از ظرافت بوده، شکل شعری را به اوج تکامل رسانیده است. بی‌سبب نیست که دانشمندان ادب اشعار او را در دستورنامه‌های علم بیان همچون نمونهٔ تقلید و پیروی ذکر کرده‌اند. سوزنی، برعکس، شاعر بیرون از دربار، نمایندهٔ نظم دایرهٔ هنرمندان شهر است. البته گاه به او هم لازم می‌آمد که برای دریافت معاش قصاید مدحیه بگوید. ولی بیش از همه با هجویه‌های خود که با زبان سادهٔ نزدیک به محاوره نوشته شده است، مشهور است. مرام و آهنگ‌های دموکراتیکی آثار او را شعرای دوره‌های بعد دوام داده‌اند.

نیمهٔ دوم قرن یازدهم و ابتدای قرن سیزدهمُ میلادی در تاریخ تمدن مردمان آسیای وسطی موقع بزرگی را اشغال می‌نماید. به اطراف یک مرکز متحد گردیدن ماوراءالنهر، خراسان و تخارستان که در زمان سلجوقیان به‌عمل آمد، در شهرهای نیشابور، مرو، بلخ و قسماً هرات فعالیت فکری را احیا نموده، برای جمع شدن اهل علم و ادب در این مراکز نوفرهنگی امکانیت‌های فراوان مهیا ساخت.

حیات و فعالیت ادبی چنین نمایندگان معروف ادبیات تاجیک مانند اسدی

طوسی، ناصرخسرو، عمرخیام، فخرالدین گرگانی، اوحدالدین انوری، مسعود سعد سلمان، معزی، صابر ترمذی و غیره در همین دوره جریان یافته است. البته آثار این ادیبان از جهت مضمون به یک درجه نبوده، دارای تفاوت‌های کلی می‌باشند. در بین شعرای نام‌برده خصوصاً ناصرخسرو، عمر خیام و فخرالدین گرگانی که در آثار آنها تمایل مردمی و ترقی‌خواهی برتری پیدا کرده است، مقام برجسته‌ای دارند.

ناصرخسرو (۱۰۰۴-۱۰۸۰ م) برگزیده‌ترین شعرای این دوره می‌باشد. او در ناحیهٔ قبادیان واقع در تاجیکستان کنونی تولد یافته، بعد از گذرانیدن دورهٔ کودکی به تحصیل علم خصوصاً به آموختن ادبیات و مسایل دینی و فلسفی شغل ورزید.

ناصرخسرو در ایام جوانی دربار سلطان محمود و مسعود غزنوی را دید و چند وقت در دربار سلجوقیان به صفت دبیر خدمت نموده، سپس به مسافرت اقدام نمود. او هنوز هنگام جوانی هندوستان، نواحی ترکستان و افغانستان کنونی‌را سیاحت نمود. ناصرخسرو با همین نیت مسافرت می‌کرد که احوال و عقاید مذهبی خلق‌های گوناگون را تحقیق نماید. وی در ظرف هفت سال مسافرت خود حجاز، آسیای صغیر، سوریه و مصر را دیده، با زندگانی مردمان آن‌جا و سنن و عنعنات آنها آشنایی پیدا کرد. نهایت در مصر با جانب‌داران خلفای فاطمی، سروران طریقت اسماعیلی، ملاقات نموده خودش نیز پیرو با غیرت عقیدهٔ اسماعیلی گردید.[۸۹]

ناصرخسرو پس از بازگشتن به خراسان و توقف در بلخ آشکارا تعلیمات اسماعیلی را تبلیغ و مردم را به این مذهب دعوت نمود. در نتیجهٔ چنین فعالیت خود او به تعقیب علمای اسلامی و امرای سلجوقی دچار گردید. وی غیر از پنهانی زندگانی کردن و به حالت فراری گشتن چارهٔ دیگر نیافت، از شهری به شهری رفته، در غربت عمر به‌سر برد.[۹۰]

چه نوعی که خود ناصرخسرو خاطرنشان می‌کند، این دوره برای او خیلی به سختی می‌گذشت:

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا
گویی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا

در حال خویشتن چو همی ژرف بنگرم
صفرا همی برآید ز اندوه به سر مرا
گویم چرا نشانهٔ تیر زمانه کرد
چرخ بلند جاهل بی‌دادگر مرا
گر بر قیاس فضل بگشتی مدار دهر
جز بر مقر ماه نبودی مقر مرا
دانش به از ضیاء و به از جان و مال و ملک
این خاطر خطیر چنین گفت مر مرا
با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر
دین و خرد بس است سپاه و سپر مرا

ناصرخسرو پس از مسافرت اثر مشهور تاریخی و جغرافی خود *سفرنامه* را تألیف نمود[۹۱] و هم راجع به مسایل عقیدهٔ اسماعیلی رسایل فلسفی *زادالمسافرین*، *وجه دین*، *جامع الحکمتین* و آثار دیگری را تألیف نمود. علی‌الخصوص دیوان اشعار و مثنوی‌های *روشنایی‌نامه*، *سعادت‌نامه* و غیره ارزش بزرگی دارد.[۹۲] او در اشعار خود غیر از مسایل دینی و فلسفی به افکار متعدد پیش‌قدم تربیتی و اخلاقی جای داده است.

شاعر در خصوص مردم زحمت‌کش با حرارت و صمیمیت تمام سخن رانده، پادشاهان، صاحب‌منصبان، شیخان ریاکار و خصوصاً شعرای مداح حریص را سخت ملامت کرده است.

ناصرخسرو تا آخر عمر خود از تعقیب خلاص نشد. پس از آن که چندی مخفیانه در خراسان، طبرستان و مازندران اقامت کرد، به بدخشان عزیمت نموده در یومگان نام، دیههٔ کوهستانی آن‌جا پناه برد و بقیهٔ حیات خود را در گوشه‌نشینی گذرانید.

عمرخیام (۱۰۴۸-۱۱۳۱ م) در نیشابور تولد یافته، در همان‌جا تحصیل خود را به اتمام رسانید و یکی از بزرگ‌ترین عالمان قرن یازدهم میلادی گردید. او در اکثر علوم زمان خود مخصوصاً در هیأت، ریاضیات و فلسفه مهارت زیاد کسب کرد و راجع به این شاخه‌ها یک سلسله آثار علمی از خود باقی گذاشت. وی در عهد

ملک‌شاه سلجوقی همراه منجمان وقت به کار اصلاحات تقویم سروری نمود.

شاعر برجستهٔ شرق، عمرخیام، علی‌الخصوص با رباعیات خود شهرت پیدا کرده است. تعداد رباعی‌های او زیاد نیست اما اهمیت آنها چه از نقطه‌نظر ادبی و چه از جهت مضمون فلسفی خیلی بزرگ است. مهارت ادبی، محاکمهٔ فیلسوفانه و دید مادی‌گرایانه به حقیقت حیات به خیام نتیجه‌ای داد که رباعیات او تاکنون از گران‌بهاترین دردانه‌های ادبیات جهانی محسوب می‌شوند.

این است یکی از رباعیاتی که زادهٔ طبع این شاعر ذکاوت‌مند می‌باشد:

گر بر فلکم دست بودی چون یزدان
برداشتمی من این فلک را ز میان
و از نو فلکی دگر چنان ساختمی
کآزاده به کام دل رسیدی آسان[۹۴]

در رباعیات عمرخیام آدم سربلندِ آزادمنشی تصویر یافته که نه از اعتبار حکم‌داران زمان و نه از هرزه‌های دینیِ راجع به آخرت اندیشه ندارد.

در بین شعرای قرن یازدهم میلادی **فخرالدین گرگانی** از جهت استعداد بیان کیفیت محافل شهر و انتقاد از فئودالان جایگاه ویژه دارد. در داستان رمانتیک (خیال‌پردازانه) *ویس و رامین* که تقریباً در سال ۱۰۵۵ میلادی تألیف یافته، روایت باستانی عاشقانهٔ پهلوی پارت‌ها را نقل می‌نماید که در آن هجو و تمسخر تند و تیز خلق و اطوار پادشاهان و درباریان آنها نهفته است.[۹۵] در انتهای داستان منظرهٔ رمانتیک اجتماعی از لحاظ تصورات شهریان آن زمان تصویر می‌شود.[۹۶]

ابونصر اسدی طوسی (وفات ۱۰۷۰ م) به نظیرهٔ *شاهنامهٔ* فردوسی، *گرشاسپ نامه* را تألیف کرد. *گرشاسپ‌نامه* یکی از داستان‌های قدیمی مردمان ایرانی‌نژاد است.

اسدی نخستین شاعری است که شکل مناظره را در ادبیات تاجیک و فارسی ایجاد کرده است. او در این موضوع پنج اثر تألیف نموده، در آنها مناظرهٔ زمین و آسمان، شب و روز، تیر و کمان، مغ و مسلمان، عرب و عجم را توصیف نموده است. علاوه بر این اسدی لغت‌نامه‌ای هم ترتیب داده و از آثار تقریباً هشتاد شاعر آن

زمان نمونه‌هایی آورده شده است. حالا اهمیت تاریخی لغت مذکور خیلی بزرگ است: این اثر نمونهٔ بسیاری از آثار از بین‌رفتهٔ شعرای آن زمان و گذشته، از جمله پارچه‌های *کلیله* و *دمنهٔ* منظوم رودکی را در بر دارد.

مسعود سعد سلمان (۱۰۴۶-۱۱۲۱ م) شاعر دربار غزنویان آخر بود. او قسمت زیاد عمر خود را در لاهور، شمال هندوستان، سپری نمود. به این طریق وی یکی از اولین نمایندگان ادبیات فارسی و تاجیک در هندوستان محسوب می‌شود که بعدتر نظم به زبان فارسی در آن‌جا خیلی رواج یافت. او در نتیجهٔ بهتان دشمنان خود چندین مرتبه به زندان سلاطین افتاده، عموماً بیشتر از ۱۸ سال از عمرش در قید اسارت گذشته است.

مسعود سعد سلمان در آثار خود به احیای عنعنهٔ مدح و ستایش اقتدار غزنویان سعی نموده، حتی در اشعار خود از عنصری ــ ملک‌الشعرای سلطان محمود ــ اقتباس‌هایی می‌آورد. ولی او مدحیه‌های خود را به زبان ساده و فصیح آفریده، آنها را با پند و حکمت، اندیشه‌های فلسفی و تصویر لوحه‌های زیبای زندگی آرا می‌دهد.

شاعر در سال‌های محبوسی مرثیه‌های پرسوز و گداز حبسیه را ایجاد نموده، احوال طاقت‌شکن خود را بیان می‌نماید و از بی‌عدالتی‌های زمانه زبان شکایت می‌گشاید. سرنوشت این شاعر با استعداد خیلی فاجعه‌آمیز است. هم حیات و هم آثارش تحت فشار شکنجه‌های استبداد فئودالی قرار گرفته است.

امیرمحمد معزی (وفات تقریباً ۱۱۴۰ م) اصلاً از نیشابور می‌باشد. اکثر آثار او را قصاید مدحیه تشکیل می‌کنند که به ملک‌شاه و سلطان سنجر سلجوقی بخشیده شده‌اند. او در وقت حکمرانی سلطان سنجر به مرتبهٔ بلند شاعر دربار رسیده، به عنوان «ملک‌الشعرا» سرفراز گردید.

ادیب صابر ترمذی شاعر غزل‌سرای خوش‌طبعی بود. وی اجباراً به خدمت سلطان سنجر سلجوقی کشیده شده، هرگونه سفارشات او را ادا می‌کرد. روزی سلطان سنجر با کاری او را به خوارزم فرستاد. در آن‌جا با فرمان آتسز خوارزم‌شاه اورا دستگیر و به جاسوسی سلجوقیان متهم نمودند و در سال ۱۱۵۱ میلادی او را به رود آمو غرق نمودند. ادیب صابر ترمذی دیوان قصاید و غزلیات دارد.

اوحدالدین انوری (۱۱۲۶-۱۱۹۰ م) در دیههٔ بَدَنَه، در حوالی می‌خانه، واقع در

شمال خراسان تولد یافته است. او هم مانند بسیاری از شعرای پیشین در آوان جوانی کل علوم زمان را فرا می‌گیرد و در شاعری نام برآورده، به دربار سلطان سنجر سلجوقی دعوت می‌شود. انوری قصاید زیادی آفریده که تقریباً کل آنها به سلطان سنجر سلجوقی بخشیده شده‌اند. طبق عقیدهٔ اکثر ادبیات‌شناسان، نوع قصیده با آثار انوری به درجهٔ بلند کمالات می‌رسد. قصاید او که با مهارت فوق‌العاده سروده شده است، از تغزلات عشقی، تفکرات فلسفی، توصیفات عالی ودر برابر این از مدح و ثنای سلطان سنجر فراهم آمده‌اند. یکی از قصاید مشهور او که خراب گردیدن خوارزم را توسط غزها تصویر می‌کند، از احساسات صمیمانهٔ وطن‌پرستی آکنده است. غزل‌های انوری به تغزلات مردمی هماهنگ است.

انوری در سال‌های آخر حیات خود بی‌بنیادی و فساد نظم درباری را ادراک نموده، خود راکنار از این محیط می‌کشید و اشعاری می‌آفرید که در مقابل مدحیه‌سرای نگرانیده شده‌اند.

در برابر پیشرفت نظم در ادبیات کلاسیک فارسی و تاجیک، بهترین نمونه‌های آثار نثر نیز به‌وجود می‌آیند. چنان‌که *سیاست‌نامهٔ* نظام‌الملوک، *چهار مقالهٔ* نظامی عروضی سمرقندی، *حدائق السحر* رشیدالدین وطواط، *سندباد نامهٔ* ظهیری سمرقندی و *مقامات حمیدی* حمیدالدین بلخی از جملهٔ این آثار محسوب می‌شود.

سیاست‌نامه منبع خیلی مهم تاریخی است که مؤلف آن ترتیب ادارهٔ دورهٔ سلجوقیان را از موقع تمرکزطلبی دولت فئودالی مورد انتقاد قرار داده است. پس از فوت نظام‌الملوک، *سیاست‌نامه* مجدداً تحریر یافته به متن آن علاوه‌ها داخل شده بود. با وجود این اثر مذکور در همان شکلی که تا زمان ما رسیده، نثر خیلی پرارزش آخر قرن یازدهم میلادی محسوب می‌شود. زبان آن ساده و روان است.

چهار مقالهٔ نظامی عروضی در تحقیق حیات فرهنگی و ادبی قرن مؤلف و دوره‌های پیش از آن سرچشمهٔ گران‌بهایی است. فصل‌های اساسی *مصاحبات* آن به توصیف پیشه‌های طبیب، منجم، شاعر و منشی دربار بخشیده شده‌اند. در هر فصل یکی از این پیشه‌ها را توصیف نموده، راجع به نمایندگان برگزیدهٔ این پیشه ده حکایت به طریق مثال نقل کرده است. این کتاب بیشتر از هرگونه منابع دیگر راجع به شرایط زندگی ارباب فرهنگ آن زمان معلومات می‌دهد. خصوصاً همان فصلی که به

شاعران و احوال بد آنها در دولت فئودالی بخشیده شده است، ارزش زیادی دارد.

حدائق‌السحر **رشیدالدین وطواط** اثری است که اَشکال شعر آن زمان علی‌الخصوص تمثال‌ها و صنایع شعری را به‌دقت تحقیق و توضیح نموده، تفکر و ملاحظات خیلی مهم زیباپرستی را در بر گرفته است.

سندبادنامهٔ[۹۷] **ظهیری سمرقندی** دربارهٔ یکی از موضوعات معمول قصه‌های اخلاقی ادبیات شرق که از مکر زن بحث می‌کند، نوشته شده است. سبک قصه در قصه به مؤلف امکانیت داده است که حکایات متعدد تمثیلی را به موضوع (سوژهٔ) اثر داخل نماید. در این حکایات به شکل جالبی ماهیت «علم ادارهٔ مملکت» بیان شده است. در اکثر آنها سرزنش حاکمان و استهزای نیشدار خلق و اطوار آنان به طریق پرده‌پوش بیان شده است.

کتاب *مقامات* حمیدی به شکل نثر مسجع نوشته شده، از ۲۴ مقام شوق‌انگیز عبارت می‌باشد که این مقام‌ها از مجموع مثل، معما، حکم و حکایات عبرت‌آموز فراهم آمده است.

در این دوره در ردیف ادیبان بزرگ، خیلی نمایندگان برجستهٔ علم و فن هم به کمال رسیده، هر یکی در ترقیات فکری خدمت‌های معینی به‌جا آوردند.

امام فخرالدین محمدبن عمر رازی (۱۱۴۸-۱۲۱۰ م) در هرات اقامت نموده، به فعالیت مدرسی و واعظی مشغول بوده است. او راجع‌به طب، هیأت و ریاضیات آثار متعددی تألیف نموده است.

ابوالقاسم محمود زمخشری خوارزمی (۱۰۷۴-۱۱۴۳ م) یکی از محققان معروف شاخهٔ لغت و صرف و نحو عربی بوده، فرهنگ عربی ـ فارسی به قلم او تعلق دارد.

ابوبکر عبدالقاهربن عبدالرحمان جرجانی (وفات ۱۱۰۸ م) از دانشمندان صرف و نحو بوده، در این شاخه کتاب *عوامل* را تألیف کرده است.

زین‌الدین اسماعیل جرجانی (وفات بین ۱۱۳۵ و ۱۱۳۷ م) با دعوت قطب‌الدین محمد بن انوش‌تکین به خوارزم آمد و در سال ۱۱۱۰ میلادی در آن‌جا به زبان تاجیکی اثری به نام ذخیرهٔ *خوارزمشاهی* نوشت. این اثر بر مبنای *قانون* ابن سینا تألیف گردیده، از ده کتاب عبارت است که راجع‌به تطبیق طب، علم تشریح،

سبب و علامات بیماری، حفظ الصحه، تشخیص بیماری و پیش‌بینی جریان آن، اصول معالجه، زهر و پادزهر و داروشناسی می‌باشد. *ذخیرهٔ خوارزمشاهی* به زبان‌های یهودی باستان، ترکی و اردو ترجمه شده است.

گسترش تصوف و راه یافتن آن به ادبیات فارسی و تاجیک

یکی از مهم‌ترین خصوصیت‌های این دوره راه یافتن غایه‌های تصوف به ادبیات می‌باشد. «تصوف» که در ادبیات علمی اروپا با نام «صوفیزم» معلوم است، جریان و نظریه‌های عقیدتی طبقاتی مختلف موجود در تمام محدودهٔ انتشار دین اسلام را در برمی‌گیرد.

تصوف در زمینهٔ دین اسلام نمو کرده، از قرآن، حدیث و دیگر عناصر آن بهره برد. با وجود این بسیار اشکال تصوف خصوصاً در مرحله‌های اول ترقی آن به‌سبب دیگرگونه توضیح دادن احکام اسلام یک اندازه افاده کنندهٔ افکار مخالف این اصول دینی گردید. بنابراین حاکمان فئودالی و روحانیان متعصب بسیاری از اهل تصوف را تحت تعقیب بی‌رحمانه قرار می‌دادند (این بود که در سال ۹۲۲ میلادی حسین بن منصور حلاج به صورت وحشیانه کشته شد و سال ۱۱۹۱ میلادی شهاب‌الدین سهروردی در زندان به قتل رسید).

تصوف اولین بار در قرن‌های ششم تا نهم میلادی در عراق به‌وجود آمد و در قدم‌های نخستین همچون مسلک مخالف ظهور نموده، به مقابل تجمل و ریاکاری اعیان و اشراف روانه گردیده بود. آن‌وقت‌ها در تبلیغات صوفیانهٔ دست کشیدن از سرور و نشاط زندگی، و رونهادن به ریاضت چون اعتراض فزایندهٔ اهل کسبه و طبقات پایین شهر و دهات بر ضد ظلم و تعدی فئودلان، بر ضد تقسیمات غیرمنصفانهٔ نعمت‌ها[۹۸] افاده می‌یافت. در تعلیمات صوفیانِ اولیه تأکید می‌شد که مالکیت خصوصی، ثروت، جاه و جلال، تن‌آسایی و نازپروری را نیروهای اهریمنی به میان آورده‌اند. اهل این طریقت گوشه‌نشینی اختیار کرده، به تن لباس عادی از پشم گوسفند می‌پوشیدند که آن را «خرقه» یا خود «صوف» می‌نامیدند. تخمین می‌کنند که نام صوفی را گرفتن آنها نیز شاید از همین‌جا باشد.

در قرن یازدهم میلادی تصوف به سراسر خراسان و ماوراءالنهر منتشر گردید.

شیخ ابوسعید (وفات ۱۰۴۹ م) به مقصد در بین مردم جاری کردن تصوف در نیشابور خانقاه ساخت، از منبر وعظ گفت، و با علمای دینی و اهل حکمت مباحثه‌ها تشکیل کرد. شیخ ابوالقاسم قشیری (وفات ۱۰۷۳ م) راجع به اصول تصوف رسالهٔ مخصوص تألیف نمود.

با تأثیر روحانیان و فئودالان یک شکل جدید تصوف پیدا می‌شود که اهل آن مردم را فقط به زهد و تقوا، اطاعت کاری و رعایت شریعت دعوت می‌کردند. در راه آمیختن تصوف با مذهب اسلام و به‌وجود آوردن سلک نو آن موافق منافع فئودالان مخصوصاً فقیه و فیلسوف معروف، **محمد غزالی** (۱۰۵۸-۱۱۱۱ م) نقش مهمی را ایفا نموده است.

طبق تعلیمات پانته‌ئیستی (آیین وحدت وجود) تصوف، کل طبیعت زنده و مرده، ظهور خدا و یا به اصطلاح صوفیان تجلی حق می‌باشد. کل موجودات دنیای مادی گویا انعکاس دنیای اخروی‌اند. انسان که آخرین آفریدهٔ حقیقت مطلق است، باید در راه لحاق به حق سعی نماید. بهر این باید کس از کل نعمت‌های زندگی دست کشیده، در نفس خود غیر از کوشش اتصال به حق هرگونه آرزو و هدفی را فرو نشاند. برای آن که انسان با راه طریقت به حق ملحق شود، لازم است که به خود رهنمایی پیدا کرده، در هر کار به آن رهنما سر اطاعت فرود آورد و هر یک امر و فرمان وی را بدون شک و تردید اجرا نماید. چنان‌که در کتب صوفیان خاطرنشان گردیده، هر یک مرید در نزد شیخ باید مثل مرده‌ایی در دست مرده‌شوی باشد.

شیخان صوفیه، پیران طریقت، تدریجاً اعتبار خیلی زیاد و قوهٔ بزرگ سیاسی پیدا کرده، صدها مرید فرمان‌بردار را به خدمت خود جلب کردند. طبقات حاکمه اهمیت نهایت کلان به‌طرف خود کشیدن این مشایخ را زود فهمیده، راجع‌به آن چاره‌ها می‌اندیشیدند. به همین طریق بسیاری از مشایخ به ندیمان حاکمان مبدل می‌شوند. با وجود این دربین مشایخ کسانی هم یافت می‌شدند که هنوز هم با طبقهٔ پیشه‌وران علاقهٔ خیلی نزدیک داشتند. آنها با نیروی پیشه‌وران به تمثال تشکیلات تصوفی با نام «فتوت» اتحادیه‌هایی به‌وجود آورده بودند. در زمینهٔ این اتحادیه‌ها طریقت‌های مخصوص جوان‌مردی پیدا شده، بر ضد «کافران» جهاد می‌نمایند (در گرجستان، قفقاز شمالی، هندوستان). پس از قرن یازدهم میلادی اکثر مشایخ با حاکمان

علاقه‌مند خود به زمین‌داران کلان تبدیل می‌یابند. چنان‌که خواجه احرار که در قرن پانزدهم میلادی عمر به‌سر برده و در سمرقند دفن شده است، همچون صاحب ملک و ثروت از حد زیاد اشتهار داشت.

اما بعضی مشایخ، برعکس، با قوهٔ تشکیلاتی و حربی خود مردم بر ضد فئودالان سر برداشته را جانب‌داری می‌کردند. آنها برابری مال و ملک را با اصرار طلب نموده گاه تا اندازه‌ای و در یک مدت معین به مقصد خود نایل هم می‌شدند، همان طوری که حسن جوری در قرن چهاردهم میلادی هنگام شورش سربداران به این کار موفق گردید.

بدین ترتیب تصوف طی قرون وسطی دارای دو مکتب متضاد فئودالی و مردمی بود. مکتب مردمی تصوف با دوایر پیشه‌وران شهر مرتبط گردیده، اعتراض توده‌ها را علیه ظلم وستم فئودالان بیان می‌نمود. اهل تصوف در برابر ترک دنیا و دست کشیدن از ناز و نعمت که شرط اساسی اکثر طریقت‌های مسلک تخیلیِ غیرفعال و از لزومات دورهٔ اولِ از شیخ سبق گرفتن مرید محسوب می‌شد، غایهٔ محبت به انسان را تبلیغ نموده، در راه حصول مقصد خود از مبارزهٔ مسلحانه نیز خودداری نمی‌کردند. البته این نه بدان معنی است که صوفیان سلاح در دست به مقابل فئودالان و استیلاگران اجنبی سر برداشته، از تصوف ریاضتی «اصلی» کلاً قطع علاقه کرده باشند.

در شاخهٔ عقیدتی اعتراض صوفیان، صرف‌نظر از بسیار جهت‌های پرارزش آن، تحت تأثیر اشکال دینی و نامفهوم تصوف که مناسب‌های واقعی اجتماعی را خراب و خیالی بازتاب می‌داد، خیلی محدود گردیده بود. صرف‌نظر از آن در بسیاری دوره‌های تاریخ، بعضی جریان‌های تصوف که ارتباط خود را از دایرهٔ پیشه‌وران و طبقه‌های پایین جامعه شهر نگسسته بودند، با وجود محدودیت‌های تاریخی خود مکاتب نسبتاً پیشرو حیات اجتماعی دوره‌های معین تاریخی را تشکیل می‌دادند. این بود که فعالیت اکثر ادیبان و متفکران گذشته از قبیل باباکوهی، انصاری هراتی، سنایی، فریدالدین عطار، نظامی گنجوی، جلال‌الدین رومی، امیرخسرو دهلوی و عبدالرحمان جامی با تصوف رابطهٔ قوی پیدا نموده است. بعضی از آنها مثل عبدالله انصاری اگرچه با جریان فئودالی تصوف علاقه‌مند بودند، ولی از تأثیر عنعنهٔ عمومی ادبیات تصوفی بی‌بهره نمانده بودند و در آثار خود بیشتر سبک ساده و

فصیح، تعبیرات و ترکیبات و تمثیلات و ضرب‌المثل‌های عامیانه را به‌کار برده، به غایه‌های جوان‌مردی و بشردوستی پیروی می‌کردند. این جهت‌ها ارزش اساسی نظم صوفیانه را فراهم آورده‌اند.

چنین عقیده‌ای که شعرای بزرگ قرون وسطی گویا همیشه فقط از ترس تعصب و با مقصد پنهان داشتن آزادفکری خود اصطلاحات و تعبیرات صوفیه را استفاده می‌کرده‌اند، نادرست است (ما این گونه اصطلاحات و تعبیرات را در آفریده‌های ابن‌سینا هم دچار می‌شویم). و. ی. لنین در خصوص فیلسوفان باستان سخن رانده، به جانب‌داری از آن برآمد که «تاریخ فلسفه» باید با دلایل تاریخی قطعاً موافق باشد تا به فیلسوفان باستان «تکمیل» غایه‌هایشان چنان نسبت داده‌نشود که به ما مفهوم است، ولی در اصل هنوز در زمان فلسفهٔ باستان موجود نبود».[۹۹] متفکران گذشته را به‌طور کلی از جنبش‌های اجتماعی زمان آنها جداکردن عمل غیرتاریخی است. نباید محدودیت‌های تاریخی هر یک متفکر قرون وسطی را که پایبند تصورات دینی حکم‌ران وقت بودند، فراموش کرده سپس باید خصوصیت‌های مترقی آثار او را معین نمود.

مفکورهٔ صوفیه در حیات اجتماعی آسیای وسطی چنان گسترش یافته بود که جریان ارتجاعی فئودالی تصوف تدریجاً، علی‌الخصوص در اواخر قرون وسطی، در ردیف مکتب حنفیه دین اسلام، در مقام دومین مکتب اساسی بود.

از گفته‌های بالا چنین برمی‌آید که تعلیمات تصوف از اولین مرحله‌های انتشار خود جهت‌هایی را که به رونق علم دنیوی و فلسفهٔ عقلانی ممانعت می‌کردند، در خود نهفته بود. سپس در عهد تیموریان و خانی بخارا، تصوف فئودالی در رأس مبارزهٔ بر ضد همه‌گونه افکار آزاد قرار گرفت. در عین حال در نظم تصوفی دوره‌های گوناگون، تظاهر غایه‌های مخالفت‌کارانه و انسان‌پروری را مشاهده نکردن ممکن نیست. پرستش انسان کامل و خدا شمردن آن در نظم صوفیانه اکثر اوقات به درجهٔ عالی ادراک نمودن برازندگی و قدر وقیمت انسان را در شکل معما بیان می‌نمود.

در این دوره چنین نظریه‌پردازان بزرگ تصوف از قبیل محمد غزالی و برادر او احمد غزالی که نظریهٔ مخصوص تصوفی عشق عرفانی را مطرح نموده، این‌چنین شعرای برگزیدهٔ متصوف از جمله عبدالله انصاری (۱۰۰۶-۱۰۷۷ م)، ابوالمجد

سنایی (۱۰۵۶-۱۱۳۱ م)، فریدالدین عطار (۱۱۴۲-۱۲۲۰ م) به میدان آمدند.

ابوحامد محمد غزالی (۱۰۵۶-۱۱۱۱ م) در شهر توس تولد یافته، از آوان جوانی با تعلیمات اهل تصوف آشنایی پیدا نمود. سپس در نیشابور به تحصیل علم شغل ورزیده، مخصوصاً در شاخهٔ فقه دانش مکمل حاصل کرد و از این جهت در بین روحانیان اعتبار کلانی یافت. دیری نگذشته شهرت او تا به دربار سلطان ملک‌شاه سلجوقی رسید و در سال ۱۰۹۱ میلادی با دعوت وزیر نظام‌الملک به بغداد رفته، در مدرسهٔ نظامیه به تدریس مشغول شد. در این‌جا به غزالی سفارش دادند که با اسماعیلیان ــ دشمنان سرسخت سلجوقیان ــ مناظره نموده ناسازگاری تعلیمات آنها رابا مذهب حنفیهٔ اسلام ثابت نماید. ولی غزالی فقط به این کار محدود نشده، جداً به آموزش فلسفه علی‌الخصوص آثار فارابی و ابن‌سینا کمر بست. او در شرایط مخالفت‌های تند و تیز طبقاتی و سیاسی که در مبارزهٔ فرقه‌های مختلف دینی بازتاب مفکوره‌ای خود را یافته بودند (و این عموماً خاص قرون وسطی است) زندگانی کرده، همچون جانب‌دار سیاست مرکزیت‌بخش نظام‌الملک در راه آشتی دادن الهیات و فلسفهٔ عقلانی که اهمیت والای آن را به‌خوبی می‌دانست، سعی و کوشش زیادی به‌خرج داد. اما در این راه به چیزی موفق نگردید و طبیعی است که نمی‌توانست موفق شود. پس از این غزالی بحران شدید معنوی را از سر گذرانید و در سال ۱۰۹۵ میلادی از تدریس در مدرسه دست کشیده، به اهل تصوف پیوست.

غزالی از حیات کناره جسته، تصور کرد که در ریاضت و ترک دنیا به قول خودش «اطمینان و آسایش» خواهد یافت. در سال‌های بعد او بسیار سیاحت کرده، به سوریه و مکه نیز سفر نمود. این مسافرت کیفیت صوفیانهٔ او را باز هم تقویت داد. اثر مهم وی *احیاءالعلوم‌الدین* که به زبان عربی تألیف شده و احساس صوفیانهٔ عرفانی را اساس معرفت و عشق الهی را اساس دین و مذهب دانسته است، محصول این مسافرت می‌باشد.

غزالی بعد از برگشتن از سفر سوریه در سال‌های آخر حیاتش یک‌چند مدت در مدرسهٔ نیشابور تدریس نمود. پس از آن به توس رفته، خانقاه را مسکن نمود و بقیهٔ عمر خود را در حلقهٔ شاگردان به‌سر برد.

چنان که از تحقیقات موجود معلوم می‌گردد، غزالی در تألیفات خود با غایه‌های

صوفیانه «فلسفهٔ عقلانی را در کشورهای متصرف اسلام خراب نموده»، مبدع‌های تصوفی و فقهی دین اسلام را به‌هم پیوست و با این طریقه الهیات را از کم‌رونقی و کوچهٔ سربستهٔ فلسفی رها نمود. در حقیقت هم غزالی از نقطه‌نظر اسلام محاکمه‌های صاف فلسفی را محکوم نموده، تعلیمات پیروان فلسفهٔ مشائیه از جمله فارابی و ابن سینا را که انکشاف‌دهندهٔ غایه‌های ارسطو محسوب می‌شدند مخالف دین اعلان کرد، و به معنی‌های تصوف لباس زهد و تقوا پوشانیده، با همین صورت در تاریخ افکار اجتماعی اکثر خلق‌های شرق نزدیک نقش ارتجاعی ایفا نمود. این است که کتب او در طول سایر قرن‌ها پس از وفاتش در بین اهل تصوفِ رویهٔ فئودالی و قسماً حاکمان به تعصب صوفیانه میل داشته شهرت زیاد پیدا کرده بود.

چون غزالی شخص باقریحه و صاحب استعدادی بود، بر فلسفه معرفت کامل داشت. آثار وی در بعضی موارد نقش مثبت نیز داشته‌اند. چنانچه او در کتاب *تهافت‌الفلاسفه*، به نیت مردود کردن تعلیمات پیروان فلسفهٔ مشائیه، نکات اساسی این تعلیمات را چنان صحیح و دقیق بیان نمود که آن برخلاف خواهش مؤلف مدت‌های طولانی به حیث بهترین رسالهٔ آموزش اساس‌های این فلسفه استفاده گردید و خالصانه به انتشار عقلانیت کمک کرد. این کتاب به لاتین ترجمه گردیده، زمانی در اروپای قرون وسطی به‌مثابهٔ بهترین نقل مختصر غایه‌های فلسفهٔ مشائیه دانسته می‌شد.

غزالی در اثر بعدی خود *المنقذ من الضلال* ظاهراً خوف تعصب دینی و عموماً منع کل علوم را درک نموده، عقاید نهایت مخالفی را بیان می‌کند. مثلاً او ارسطو، فارابی و ابن‌سینا را از نقطه‌نظر اسلام «کافر» اعلان کرده، در عین حال خدمت بزرگ آنها را در مورد انکشاف منطق عقلانی خاطرنشان می‌نماید؛ این‌چنین از موقع بی‌خدایی رد کردن دین را همچون یک امر مبالغهٔ نقش علوم دقیق نکوهش نموده است. او حقوق علما را برای یقین حساب کردن و پیش‌گویی کردن وقت خسوف و کسوف، حقوق انکشاف ریاضیات، تطبیق منطق و استفادهٔ طب عملی را از حملات نیروهای ارتجاعی حمایه می‌کند. غزالی اظهار می‌نمود که دین اسلام را نباید به جهالت مبتنی پنداشت، زیرا جهالت بر ضد خود دین جنایت است. او به‌واسطهٔ چنین روشی ظاهراً می‌خواست شاخه‌های به خود نزدیک علم را از حمله‌های اهل

تعصب نجات بدهد. ولی در آخر کتاب خود را به آغوش تعصب انداخته، تأکید می‌کند که طبیعت نه خودبه‌خود بلکه فقط به ارادهٔ خدا عمل می‌نماید.

تمام مسیر فعالیت ایجادی غزالی فاجعهٔ متفکر بااستعدادی را پیش نظر می‌آورد که در حالت ضعف و ناتوانی، موقع افکار عقلانی را با تأثیر فشار تدریجاً افزایندهٔ ارتجاع از دست داده است.

در آثار **انصاری** می‌توان حتی در نثر شکل مناظره را برای اولین بار مشاهده نمود. این شکل با حکایت‌های تمثیلی عامیانه آمیزش یافته، بعداً در تکمیل بند و بست داستان‌های اخلاقی (آفریده‌های اعطار، نظامی، جامی وشعرای‌دیگر) نقش کلان داشته است. رباعیات او که بعضاً آثار مردمی را به خاطر می‌آورند، نیز خیلی جالب توجه‌اند.

سنایی هر چند تا آخر چون شاعر متصوف باقی ماند، ولی در بعضی موارد از دایرهٔ موضوعات معمولی و محدودیت دینی آثار خود بیرون می‌رفت و آنگاه در نظم متناقض او کیفیت حال توده‌های مردم نیز به طرز مخصوصی منعکس می‌گردید. به‌طریق از داستان *حدیقةالحقیقة* سخنان غضب‌آلود پیرزن گدا را که به سلطان محمود خطاب می‌کند، مثال آوردن ممکن است. پیرزن به سؤال سلطان که از او چه می‌خواهد، چنین جواب می‌دهد:

آب حسرت ز دیده کرده روان
گفت زالی ضعیف و درویش‌ام
کس نیازارد از کم و بیشم
پسری دارم و دو دختر خرد
پدر هر سه شد دو سال که مرد
از غم نان و جامهٔ ایشان
می‌دوم بر طریق درویشان
خوشه چینم به وقت کشت و درو
ارزن و باقیله و گندم و جو
سال تا سال از آن بود نانم

تـــا نگـــویی کـــه مـــن تـــن‌آسانم
بـــر مـــن از چـیست جـور تـو پـیدا
آخـــر ایـــن روز را بـــود فـــردا
چـــند ظـــلم و رعـــیت آزردن
مـــال و مـــلک یـــتیمگان خـــوردن
بـــودم انـــدر دهـــی مـــهی مـــزدور
از بـــرای یکـــی ســـبد انگـــور
دی ســـر مـــاه بـود و مـن ز نشـاط
بســتیدم مــزد تــا روم بــه ربــاط
پـــنج تـــرک آمـــد از قـــهر پـــیشم
خواند از ایشـان یکـی بـر خـویشم
بگـــرفت آن ســـبد ز گـــردن مـــن
مـــن بـــرآوردم از عـــنا شـــیون
دیگـــری آمـــد و زدم چـــوبی
تـــا ز مـــن بـــرنخیزد آشـــوبی
گفت این کیست و این که شاید بود
کـــو بـــرآورد از تـــن مـــن دود
گـفت جـاندار شـاه مـحمود است
زین جزع مـر تـرا چـه مـقصودست
بر خود و جان خود مـخور زیـنهار
راه را پـــیش گـیر و بـــانگ مـــدار
مـــن زگـــفتار وی بـــترسیدم
راه شکـــــار تـــو بـــپرسیدم
مـن تـرا حـال خـویش کـردم درس
از دعـــای مـــن ضـعیف بـترس
گـــر نـــیابم ز نـــزد تـــو مـــن داد

در سحر نزد او کنم فریاد
آه مظلوم در سحر به یقین
بتر از تیر و ناوک و زوبین
در سحرگاه دعای مظلومان
نالهٔ زار و آه محرومان
بشکند شیر شرزه را گردن
درکش از ظلم، خسروا، دامن![۱۰۰]

این قبیل معنی‌ها را در آثار عطار هم که اصلاحات در تصوف به‌عمل آوردهٔ غزالی را قبول نداشت، می‌توان مشاهده نمود. در یکی از اولین داستان‌های او، *خسرو و گل* که قصهٔ عاشقانهٔ باستانی یونانی نقل گردیده است، فقط بعضی پدیده‌های تصوف به‌نظر می‌رسد. *منطق‌الطیر* او صرف‌نظر از آن که در طریق حکایه‌بندی آثار صوفیانه نوشته شده است، از بهترین داستان‌های تمثیلی اخلاقی محسوب می‌شود. در این داستان شکل قصه در قصه با آمیزش مثل‌های شوق‌انگیز به‌کار برده شده، مضمون بعضی از آنها را تنقید خلق و اطوار فئودالی تشکیل نموده است. مهارت داستان‌سرایی عطار، چنان‌که از دیگر آفریده‌های او نیز هویداست، از مهارت سنایی هم بلندتر است. از آن‌جا که عطار داروفروشی را پیشه نموده شعرگویی را مایهٔ معاش قرار نداده بود، دیوان اشعار او از قصاید مدحیه کلاً خالی است. او را در شرح حال اهل تصوف با نام *تذکرة الاولیا* اثری است که با نثر عالی تألیف یافته است.

در انکشاف غایه‌های انسان‌پرورانهٔ این دوره، شاعر بزرگ پارسی‌گوی آذربایجان **نظامی گنجوی** (وفات ۱۲۰۹ م) نقش به‌غایت بارز داشته است. او آفرینندهٔ اثر بی‌زوال خمسه است که ده‌ها شاعر به زبان‌های فارسی، ازبکی، ترکی، آذری و غیره آن را پیروی کرده‌اند.

در این مسابقهٔ خمسه‌نویسی که قرن‌های زیاد دوام نمود، چنین شعرای معروف از قبیل امیرخسرو دهلوی، علیشیر نوایی و عبدالرحمان جامی شرکت ورزیده، هریکی آثار برجسته‌ای به‌وجود آوردند و در تقویت این مکتب سهم پرارزش خود را

گذاشتند.

در همین دوره به جای «سبک خراسانی» اسلوب ادبی نوینی که با نام «سبک عراقی» مشهور است، به‌ظهور می‌آید. اگر بیان ساده و نزدیک به محاوره خصوصیت سبک خراسانی یا خود «ترکستانی» باشد، برای سبک عراقی سخن‌بازی‌های پیچ در پیچ و تشبیه و استعاره‌های مرکب خاص است. این خصوصیت که جهت اساسی نظم دورهٔ ترقیات فئودالیزم می‌باشد، علی‌الخصوص در اشعار مدیحه‌ای درباری تظاهرات خود را پیدا نموده است.

یادداشت‌ها

۱. در مورد بررسی مفصل تمام مدارک گسترش غوزها، نگر: آغاجانوف، س. گ.، ۱۹۶۹، ص ۴۹-۸۵.

۲. تاریخ سیاسی غزنویان در این آثار مفصلاً بیان شده است: بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ ب، ص ۳۲۲ و مابعد؛

Bosworth. C.E., 1963, p. 35-47, 227-268

رسالهٔ مختصر نگر. ماسون، و. م.؛ رومودین، و. ا.، ۱۹۶۴، ص ۲۴۲ و مابعد؛

Spuler, B., 1952. s, 111-124.

۳. معلومات راجع‌به اصل و نسب و دوران اول زندگی سبک‌تکین، که در کتاب *پندنامه* آمده است، توسط برخی از منابع قرون وسطی، از جمله اثر محمد شبانکرایی (قرن چهاردهم)، *مجمع‌الانساب* (به طریق اقتباس) تا زمان ما رسیده است. در اثر مذکور گفته می‌شود، که سبک‌تکین اصلاً از طایفه برسخان ترکستان می‌باشد. او در ایام جوانی به دست قبیلهٔ ترکمن تُخسی اسیر افتاده، چهار سال چوپانی کرده، پس به تاجران ماوراءالنهر فروخته می‌شود (شعبه لنین‌گرادی ای. و. ا. ن. اتحاد شوروی، ص ۳۷۲، ورق ۱۴۴-۱۴۵). راجع به *پندنامه* چون منبع مراحل اول تاریخ غزنویان؛ نگر:

Bosworth, C.E., 1965

۴. مفصلاً نگر: یکوبوفسکی، ا. یو.، ۱۹۳۴؛

Nazim, M., 1931

۵. *روضة‌الصفا*، ص ۲۸.

۶. در مورد اسلحه، ترکیب و ساختار لشکر محمود غزنوی و وارثان نزدیک او؛ نگر:

Bosworth, C.E., 1960; 1963, p. 98-128.

۷. بیهقی، ۱۹۶۲، ص ۱۰۸.

۸. در مورد این محاربه مقالهٔ مخصوص موجود است؛ زاخودیر، ب. ن.، ۱۹۴۳.

۹. جزجانی، ترجمهٔ راورتی، ص ۳۱۸.

۱۰. *حدودالعالم*، ۱۹۳۰ و ۲۱ ب.

۱۱. نگر. انگلس، ف. در مورد دو پیشوا داشتن ایروکیزها در شرایط دموکراسی نظامی (مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۲۱، ص ۹۶، ۱۲۹).

۱۲. نظام‌الملک، ۱۹۴۹، ص ۲۱۸-۲۱۹.

13. Bosworth, C.E.. 1961; 1968 a, p 159-166

ماسون، و. م.؛ رومودین، و. ا.، ۱۹۶۴، ص ۲۵۵-۲۶۵.

۱۴. بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ و، ص. ۵۵۹-۵۸۳؛ زاخودیر، ب. ن.، ۱۹۴۵؛ تاریخ من‌بعدی سلجوقیان در این قرن مفصلاً توضیح یافته است

Bosworth, C.E., 1968 a.

۱۵. یاقوت، جلد چهارم، ص ۵۰۹.

16. Tritton, A.S., 1957, p 102 et sq;

Makdisi, G., 1961;

Tibawi, A.L., 1962.

۱۷. در مورد اسماعیلیه، نگر. بیلیایف، ی. ا.، ۱۹۵۷؛ برتلس، ا. ی.، ۱۹۵۹؛ پتروشیفسکی، ای. پ.، ۱۹۶۶.

۱۸. مارکس، ک. و انگلس، ف. *آثار*، جلد ۷، ص ۳۶۱.

۱۹. راجع‌به اسماعیلی‌ها و قرمطی‌ها، نگر:

Stern, S.M., 1961-1962

۲۰. فتوحات مغول برای دولت اسماعیلی ضربهٔ هلاکت‌آوری وارد ساخت. سال ۱۲۵۶ قلعهٔ الموت از پا در افتاد و پیشوای اسماعیلی‌ها خورشاه به قتل رسید. پس از این اسماعیلی‌ها دیگر در هیچ محل سر حکومت نتوانستند بیایند. در هندوستان و کشورهای دیگر فرقهٔ مذهبی از جماعت دور اسماعیلیه تا امروز باقی مانده‌اند. (راجع‌به تاریخ نهضت قرون وسطی اسماعیلی و دولت آنها تحقیقات زیادی موجود است؛ از جمله:

Hodgson, M.G.S., 1955,

Lewis, B., 1966;

Hodgson, M.G.S., 1968.

۲۱. توصیف فرضیه‌ها در مورد پیدایش این سلاله، نگر:

Pritsak, O., 1963, p. 21-22

۲۲. موضوع نام و لقب و سلسلهٔ مراتب فئودالی، همچنین تمام مدارک دیگر سکه‌شناسی

مرحلهٔ اول تاریخ قراخانیان مفصلاً در این آثار مورد بررسی قرار گرفته‌اند:

Vasmer, R; 1930;

Pritsak, O., 1950;

Pritsak, O., 1953;

فیدوروف، م. ن.، ۱۹۶۵.

۲۳. اما میان دانشمندان عقیدهٔ واحد نیست که کدام یک از پسران علی و کدام وقت سرور سلاله و دارندهٔ عنوان عالی گردیده است. مشکلات حل این مسأله، بی‌شک باز آن است که مقام ظاهری در سلسلهٔ مراتب فئودالی اکثراً با حاکمیت و نفوذ عملی مطابقت ندارد که برخی از محققان این را فراموش می‌کنند.

24. asmer, R., 1930, p. 93-94;

داویدوویچ، ی. ا.، ۱۹۶۸ الف، ص ۷۰، ۷۱؛ بارتولد، و.و.، ۱۹۶۳ ب، ص ۳۴۳ از این سکه‌ها باخبر نبود، بنابراین این سنه‌های او دیگر، یعنی نسبتاً مابعد است.

۲۵. بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ ب، ص ۳۵۷.

۲۶. مارکوف، ا. ک.، ۱۸۹۶، ص ۲۴۶، ۲۵۶، شمارهٔ ۳۴۸، ۴۰۱:

Vasmer, R., 1930, p. 95

داویدوویچ، ای. ا.، ۱۹۶۸ ب، ص ۶۹-۷۴ و جدول اول و دوم

۲۷. به خاندان «حسنیان» نسبت داشتن علی‌تکین را پریتسک، آ. مقرر نموده؛ نگر:

Pritsak, O., 1950, p. 216-224

۲۸. جهت دریافتن تفصیل این یورش و عواقب سیاسی آن، نگر. بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ ب، ص ۳۴۴ و مابعد.

۲۹. نسبت به علی‌تکین داشتن این عنوان را (نه به خواجهٔ او، چنان که بارتولد، و. و. گمان داشت) فاسمیر، ر. مطمئناً ثابت نمود (نگر:

Vasmer, R., 1939, p. 96-97

۳۰. داویدوویچ، ی. ا.، ۱۹۶۸ ب، ص ۶۷-۷۴.

۳۱. موضوع به این ایام متعلق بودن عنوان تمغاج بفراخان نه اهمیت ظاهری، بلکه خیلی مهم دارد، این موضوعی است راجع‌به زمان و راه‌های استقرار دولت مختار قرخانی در ماوراءالنهر. بارتولد، و. و. (۱۹۶۳ ب، ص ۳۶۷) و فاسمیر، ر. (۱۹۳۰، ص ۹۷-۹۸) گمان داشتند که این عنوان برای صاحب‌دولتان بوری‌تگین متعلق است (آنها به صفت صاحب دولت دو شخص کاملاً مختلف را نام می‌برند). پریتساک، آ. (۱۹۵۰، ص ۲۲۲ و ۲۲۴) تخمین می‌کرد و داویدوویچ، ای. ا.، (۱۹۷۰ ب) ثابت نمود که این عنوان مشخصاً متعلق به بوری‌تگین است (او

خود را هیچ‌گاه مطیع قرخانیان شرقی اعتراف نکرده است) و آن را بعداً از سال ۱۰۴۰، یعنی تا استیلای کامل ماوراءالنهر پذیرفته است.

۳۲. فکر و عقیدهٔ ظاهراً مرتب پریتسک، آ. (۱۹۵۰، ص ۲۲۷-۲۲۸) راجع‌به فرغانهٔ مختار با سروری محمد بن نصر، زمان و طریق تأثیر دو دولت قراخانی ـ یکی غربی با مرکز اوزگند و دیگری شرقی با مرکز بلساغون کاملاً مخالف امر واقع و دلایل است (نگر: داویدویچ، ای. ا.، ۱۹۶۸ ب، ص ۶۷-۷۵).

۳۳. بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ ب، ص ۳۷۴-۳۷۶.

۳۴. داویدویچ، ای. ا.، ۱۹۶۸ ب، ص ۷۵.

۳۵. ای. ت. ن.، دوم، اول، ص ۲۳۹.

۳۶. در مورد تفصیل این وقایع؛ نگر: بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ ب، ص ۳۷۹ و مابعد.

۳۷. راجع‌به قراختاییها و مناسبت آنها با قراخانیان؛ نگر: بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ الف، ص ۴۸ و مابعد؛ ۱۹۶۳ ب، ص. ۳۸۶ و مابعد.

۳۸. در مورد فرغانه و ماوراءالنهر نیمهٔ دوم قرن دوازده، تسلسل و شجرهٔ سران سلاله (حکمای سمرقند) و مالکان فرغانه؛ نگر: داویدویچ، ای. ا.، ۱۹۵۷ ب، ص ۱۰۸-۱۱۹.

۳۹. تحقیق مفصل تاریخ دولت خوارزمشاهیان را بارتولد، و.و. انجام داد. (۱۹۶۳ ب)؛ این‌چنین نگر:

Kafesoğlu. I., 1956

۴۰. توصیف مفصل این اثر (با بیان جزئی مضمون آن) نگر: سیمیونوف، ا. ا.، ۱۹۵۲، ص ۱۷.

۴۱. بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ الف، ص ۴۲۰ و مابعد.

۴۲. داویدویچ، ای. ا.، ۱۹۵۷ ب، ص ۹۳-۱۰۸.

۴۳. اسکندر مقدونی و آخرین نمایندهٔ معروف سلسلهٔ سلجوقی سلطان‌سنجر مد نظر است.

۴۴. بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ ب، ص ۴۳۷-۴۴۰.

۴۵. داویدویچ، ای. ا.، ۱۹۵۳ ب، ص ۵۱-۵۳.

۴۶. نظام‌الملک، ۱۹۴۹، ص ۲۳۰-۲۳۱.

۴۷. همان اثر، ص ۱۰۶.

48. Bosworth, C. E., 1963, p. 124-125.

۴۹. برتلس، ا. ی.؛ ۱۹۵۹، ص ۳۱-۳۳؛

Bosworth, C.E., 1968 a, p. 230-244

Lambton, A.K.S. 1969, p. 53-76

(در این‌جا راجع‌به تناسب اصول اقطاع عهد سلجوقی و دولت بوییان معلومات داده می‌شود).

۵۰. نظام‌الملک، ص ۳۴.

51. Lambton, A.K.S., 1969, p. 66-69.

۵۲. بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ ب، ص ۳۳۰؛ ۳۶۷ و مابعد؛ ۱۹۶۳ ای، ص ۲۴۸؛ یکوبوفسکی، ا. یو.، ۱۹۴۹، ص ۳۹-۴۰.

۵۳. ای. ت. ن، دوم، اول، ص ۲۴۸-۲۵۰.

۵۴. مارکوف، ا. ک.، ۱۸۹۶، ص ۲۶۵-۲۶۷، شمارهٔ ۴۵۱-۴۵۲، ۴۵۷-۴۶۰ و مابعد.

۵۵. داویدویچ، ای. ا.، ۱۹۵۷ ب، ص ۱۰۸-۱۱۹.

۵۶. داویدویچ، ای. ا.، ۱۹۶۱، ص ۱۸۹-۱۹۰.

۵۷. سیمیونوف، ا. ا.، ۱۹۵۵.

۵۸. از جمله دهقانان بغراخان قرخانی را خود دعوت کرده بودند (بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ ب، ص ۳۱۸).

۵۹. مارکوف، ا. ک.، ۱۸۹۶، ص ۲۱۸-۲۱۹. شمارهٔ ۱۹۲-۱۹۳؛ ماسون، م. ا.، ۱۹۵۳، ص ۸۱.

۶۰. قس: بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ ب، ص ۲۹۲.

۶۱. برتلس، ا. ی.، ۱۹۵۹، ص ۲۵-۲۶.

۶۲. داویدویچ، ای. ا.، ۱۹۷۰ ب.

۶۳. در مورد تحول کلمهٔ «دهقان»، نگر: بارتولد، و. و.، ۱۹۲۳، ۱۹۶۳ ب، ص ۲۳۸-۲۳۹؛ برتلس، ا. ی.، ۱۹۵۹، ص ۱۶-۲۵؛ مختاراف ا.، ۱۹۶۷ و غیره.

۶۴. ماسون، م. ی.، ۱۹۵۰، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۶۵. سوخاربوا، آ. ا.، ۱۹۵۸، ص ۳۱ و مابعد.

۶۶. ماسون، م. ی.، ۱۹۳۸، ص ۷-۸.

۶۷. لیتوینسکی، ب. ا.، و داویدویچ، ای. ا.، ۱۹۵۴، ص ۴۱ و مابعد.

۶۸. پوگاچنکوا، گ. ا.، ۱۹۵۸، ص ۱۹۰-۱۹۹.

۶۹. کوژیمیاکو، پ. ن.، ۱۹۵۹، ص ۱۸۳.

۷۰. مفصلاً نگر: لیتوینسکی، ب. ا.، ۱۹۵۳ ب، ص ۵۵ و مابعد.

۷۱. مارکس، ک. و انگلس، ف. *آثار*، جلد ۳، ص ۱۴-۱۵؛ ۵۰-۵۱؛ جلد ۴، ص ۴۲۵.

۷۲. آثار احراراف، ای.؛ بولشاکوف، آ. گ.؛ واکتورسکایا، ن. ن.؛ غلام‌اوا، ی.؛ داویدویچ، ای. ا.؛ لیتوینسکی، ب. ا. لونینا، س. ب.؛ سایکو، ی. و.؛ تاشخواجه‌یف، ش. س.؛ شیشکین، گ. و. و دیگران.

۷۳. مختاراف، ا.، ۱۹۶۵، ص ۵۲.

۷۴. عبدالرزاق‌اف، ا. ا. بیزبورودوف، م. ا.؛ زادنیپروفسکی، یو. ا.؛ ۱۹۵۳. متأسفانه در باب

پنجم جهت تعیین خصوصیات نوین شیشه‌سازی قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی هیچ‌گونه کوشش نشده است؛ مؤلفان این رشتهٔ کسب و هنر را مجموعاً در حدود بیش از چهار قرن (قرن نهم تا ابتدای سیزدهم) مورد تحقیق قرار داده‌اند، در حالی‌که بازیافت‌های باستان‌شناسی برای توصیف دقیق آن در سنه‌های معین تاریخ امکان می‌دهند. تعداد خیلی زیاد آثار آلات شیشه‌ای قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی به‌دست آمده، در نشریه‌های زیاد باستان‌شناسی توصیف خود را پیدا کرده است.

۷۵. نگر: مثلاً، ژوکوف، و. د.، ۱۹۴۰، ۱۹۴۵؛ داویدویچ، ای. ا.، ۱۹۵۳؛ ترودنوفسکایا، س. ا.، ۱۹۵۸؛ میربژین، ل.، ۱۹۵۶؛ احرارافِ، ی.، ۱۹۶۰؛ امین‌جان‌اوا، م.، ۱۹۶۰؛ غلام‌اوا، ی.، ۱۹۶۱ و دیگران.

۷۶. گیوزالیان، ل.، ۱۹۳۸، ص ۲۱۷ و مابعد.

۷۷. ویسیلوفسکی، ن. ای.، ۱۹۱۰.

۷۸. داویدویچ، ی. ا.، ۱۹۶۰ الف، ص ۹۲-۱۱۷.

۷۹. داویدویچ، ای. ا.، ۱۹۵۸، ص ۸۳-۹۰؛ ۱۰۰-۱۰۳، تصویر ۷۰ ص ۹۴.

۸۰. داویدویچ، ی. ا.؛ لیتوینسکی، ب. ا.، ۱۹۵۴؛ غلام‌اوا، ی.، ۱۹۶۱، ۱۹۶۲، ۱۹۶۴، ۱۹۶۸.

81. Scerrato, U., 1959;

Bombaci, A., 1966.

۸۲. ژوکوف، و. د.، ۱۹۴۵؛ پوگاچنکوا، گ. ا.؛ ریمپیل، ل. س.، ۱۹۶۵، ص ۱۹۰-۱۹۲ (در ص ۴۰۶-۴۰۷ فهرست منابع ثبت شده است).

۸۳. اورنوا، م. ر.، ۱۹۵۹، ص ۹۱-۹۳؛ پوگاچنکوا، گ. ا.، ۱۹۶۳، ص ۱۱۴-۱۲۱.

۸۴. نگر: بیرونی، ۱۹۵۰؛ بیرونی، ۱۹۵۷؛ ۱۹۶۳.

۸۵. معنی لغوی کلمهٔ «یمین» دست راست است. یکی از نام‌های مستعار سلطان محمود «یمین‌الدوله» بود. معنی یمین‌الدوله قدرت و توانایی دولت یا خود «دست راست دولت» می‌شود.

۸۶. گردیز، نام محلی است در فاصلهٔ یک روزه راه از غزنه در مسیر هندوستان واقع شده است.

۸۷. در منابع با نام‌های مختلف ذکر می‌شود.

۸۸. ترجمهٔ روسی آن: ابوالفضل بیهقی، ۱۹۶۲؛ ۱۹۶۹.

۸۹. پنداری هست که گویی ناصر تا به مصر عزیمت کرد و مخفیانه پیروی اسماعیلی‌ها راپذیرفته است.

۹. راجع‌به زندگی ناصرخسرو، نگر: برتلس، ا. ی.، ۱۹۵۹؛ این چنین نگر: ناصرخسرو، ۱۹۵۴؛ ناصرخسرو، ۱۹۵۷؛ ناصرخسرو، ۱۹۳۵؛ ناصرخسرو، *سفرنامه*؛ عشوراف، غ.، ۱۹۶۵.

۹۱. نگر: ناصرخسرو *سفرنامه* (روسی).
۹۲. تخمین می‌کنند که *سعادت‌نامه* به قلم او متعلق نیست، بلکه مال مؤلف دیگر است که او هم ناصرخسرو نام داشته و در قرن چهارده در اصفهان عمر به‌سر برده است.
۹۳. خسرو، ن.، ۱۹۵۷، ص ۴۰-۴۵.
۹۴. عمرخیام، ۱۹۶۳.
۹۵. برتلس، ی. إ.، ۱۹۶۰، ص ۲۸۴-۲۸۵.
۹۶. فخرالدین گرگانی، ۱۹۶۳، پیش‌گفتار.
۹۷. ظهیری سمرقندی، ۱۹۶۰.
۹۸. مارکس، ک. و انگلس، ف. *آثار*، جلد ۷، ص ۳۷۸.
۹۹. لنین، و. ای.، *آثار*، جلد ۳۸، ص ۲۵۶.
۱۰۰. سنایی، تهران، ۱۳۲۹، ص ۵۵۷-۵۶۰.

باب چهارم

خلق تاجیک در دولت چنگیزیان

۱. استیلای مغول. اقتصاد آسیای وسطی در زمان حکم‌رانی مغول‌ها

هجوم اردوی چنگیزخان به آسیای وسطی

دولت خوارزم‌شاهیان در سال‌های بیستم قرن سیزدهم میلادی رشد و توسعه بیشتری یافته و به علاوه خوارزم، ماوراءالنهر، افغانستان کنونی و قسمت بزرگی از ایران را نیز در برمی‌گرفت. ولی این دولت از لحاظ تمرکز خیلی ضعیف بود. عده‌ای از حاکمان محلی فقط به ظاهر تابعیت خود را به خوارزم‌شاهیان اعتراف نموده، ولی در عمل ولایات زیردست خود را تقریباً به صورت مستقل اداره می‌کردند.

حکومت محمد خوارزمشاه استوار نبود: دولت او را نه فقط توده‌های زحمت‌کش و اقوام مطیع که هم از طرف حاکمان محلی و هم از طرف خوارزمشاه جبر و ظلم میدیدند، پشتیبانی نمی‌کردند بلکه اشراف فئودال نظامی و روحانیون متنفذ نیز نسبت به آن برخوردی کاملاً خصمانه داشتند. علاوه بر این در داخل خاندان محمد خوارزمشاه نزاع و نفاق آغاز شده و وضع را پیچیده‌تر ساخت) ترکان خاتون، مادر محمد خوارزمشاه که زنی پردل و آمر بود، نیز با او مخالفت می‌ورزید. وی گروهی از سرلشکران درباری قپچاق را که نیروی بزرگ نظامی داشتند، بر ضد او برانگیخت.[۱]

دولت خوارزمشاهی در چنین وضع دشوار ناشی از مخالفت‌های داخلی با هجوم اردوهای چنگیزخان روبه‌رو شد.

شغل اساسی بادیه‌نشینان مغول دامداری بود. آنها علاوه بر پرورش چارپایان، به

شکار هم مشغول می‌شدند. میان آنها و قبایلِ از نگاه نژادی باهم نزدیکِ همسایه دادوستد صورت می‌گرفت.

طبق گواهی مورخ جوینی، قشون مغول به ده‌ها، صدها، هزارها و ده‌ها هزار تقسیم شده و خیلی با انضباط و چالاک بودند. همهٔ قبایل مغول موظف بودند که در هر لحظه آمادهٔ عملیات رزمی باشند. در اوایل قرن سیزدهم میلادی، در نظام اجتماعی مغول‌ها جنین‌های مناسبات فئودالی پیدا می‌شود. کارل مارکس این روند را چنین توصیف نموده است: «در یاسا (مجموعه قوانینِ مغول‌های قدیم ــ ب.غ.) دربارهٔ طبقه بلندمقام تَرخن‌ها ذکر شده است که آنها از پرداخت هر نوع مالیات معاف بودند، غنایم خود را نباید با دیگران تقسیم می‌کردند، بلامانع به نزد خان کبیر بارمی‌یافتند، از مجازات تا نُه بار معاف بودند. (این نوع حقوق فئودالی در بین همهٔ اقوام نیمه‌مدنی در نتیجهٔ طرز زندگی جنگاورانهٔ آنها به میان می‌آید)».[۲]

لشکرکشی‌های استیلاگرانهٔ چنگیزخان تسلط فئودال‌های بادیه‌نشین را نه تنها بر مردمان وابسته بلکه بر هم قبیله‌های آنان نیز می‌افزود. خان بزرگ و اشراف فئودالی به حدّ افسانه‌ای ثروتمند می‌شدند.

و امّا، آرات‌ها، تودهٔ زحمت‌کش مغول، در نهایت امر به حال فقر و بینوایی افتاده و بیش از پیش مطیع و دست‌نگرِ طبقهٔ حاکم می‌گردیدند.

دسته‌های‌جنگی مغول در رأس جوجی نام، پسر بزرگ چنگیرخان، «خلق‌های جنگل‌نشین» ساحل رودخانهٔ ینی‌سی را به خود تابع نمودند. خلق اویغور با خواست و ارادهٔ خود حکم‌فرمایی چنگیزخان را قبول کرد. یکی از سرلشکران چنگیزخان به نام هوبیلای قسمت شمالی هفت‌رود را تصرف نمود. خود چنگیزخان به چین شمالی لشکر کشیده، شهر چُژُندو (پکن) را که در آن زمان پایتخت دولت تسزین بود، متصرف شد.[۳]

پس از این، در سال‌های ۱۲۱۸-۱۲۱۹ میلادی قشون مغول در رأس یکی از فرماندهان اردوی چنگیز به نام جبیبی می‌توان گفت بدون مقاومت سرزمین قراختایی‌ها، هفت‌رود و ترکستان شرقی، را تصرف نمود و به مرزهای دولت خوارزم‌شاهیان نزدیک شد. در مورد تشنج تدریجی مناسبات دو دولت چنگیزخان و خوارزمشاهی و رنگ دشمنی گرفتن این مناسبات تاجران آسیای وسطی نقش

اندک نداشتند. بسیای تاجران ثرومتند که بازرگانی مغولستان و آسیای وسطی را در دست داشتند، هنوز قبل از آن که این دو دولت هم‌مرز شده باشند، یکجا با اویغورها در امور تشکیلاتی و نحوهٔ ادارهٔ داخلی مغولستان از مشاوران عمدهٔ چنگیزخان به شمار می‌رفتند. چنگیزخان پیوسته معلومات لازم را دربارهٔ وضع داخلی دولت خوارزمشاهی به وسیلهٔ همین تجار به‌دست می‌آورد.

محمد خوارزمشاه که در آن هنگام بیشتر از چنگیزخان نیرو داشت، روش پرخاشگرانه را پیش گرفت. در سال ۱۲۱۸ میلادی، قشون خوارزم با اجازهٔ او در قلعه مرزی اُترار که در کنار رودخانهٔ سیحون موقعیت داشت، یک کاروان فرستادهٔ چنگیزخان را به گمان این که قصد جاسوسی دارد، غارت نمود. بار کاروان از ۵۰۰ شتر طلا، نقره، مصنوعات ابریشمی چینی، پوست‌های گران‌بها و امثال این عبارت بود و ۴۵۰ نفر تاجر، اعیان و اشراف و اشخاص معتمد خان مغول مأمور انتقال محمولهٔ مذکور بودند. گماشتگان خوارزمشاه همهٔ کاروانیان را به قتل رسانده، تمام کالاها را فروخته و مبلغ حاصل را به مرکز دولت خوارزمشاهی فرستادند.

چنگیزخان از واقعهٔ اترار (به اصطلاح «فلاکت اترار») مطلع گردیده، از خوارزمشاه درخواست نمود تا مسبّب این واقعه یعنی حاکم اترار را به او سپارد و خسارات وارده را جبران نماید. سفیر چنگیزخان که برای ابلاغ این درخواست‌ها به پایتخت دولت خوارزمشاهی آمده بود، با امر محمد خوارزمشاه به قتل رسید و همراهان وی با ریش و سبیل بریده بازگردانده شدند (طبق پاره‌ای معلومات آنها را نیز به قتل رساندند). این رفتار جنگ‌طلبانهٔ محمد خوارزمشاه هجوم چنگیزخان به آسیای وسطی را تسریع نمود.

چنگیزخان به مسألهٔ لشکر کشیدن به آسیای وسطی اهمیت زیاد می‌داد و برای این کار مجّدانه آمادگی می‌دید. او هنوز قبل از آغاز عملیات رزمی، دربارهٔ چگونگی آمادگی و تعداد نیروهای رزمی دشمن از تاجران آسیای وسطی اطلاعاتی دریافت نموده بود. از اینجاست که هجوم چنگیزخان به آسیای وسطی، طوری که چندی از مورخین بورژوازی تصویر می‌کنند، حرکت بی‌ترتیب و خودسرانهٔ بادیه‌نشینان مغول نبوده، بلکه هجومی بود که براساس ملاحظه‌های عمیق و نقشه‌های مشخص قرار داشت.[۴] تاجران محلی وظیفهٔ راه بلد اردوهای چنگیز را ادا نمودند.

چنان‌که در بالا ذکرشد، خوارزم در هنگام حملهٔ چنگیزیان آمادهٔ مدافعه نبود. محمد خوارزمشاه با وجود اقتدار ظاهری خود به اندازه زیاد وابستهٔ اشراف نظامی فئودال بود. وی آن‌قدرها هم به سرکردگان نظامی خود و اهالی محلی باور نداشت. به همین جهت، از ترس، قشون خود را در یک‌جا جمع نیاورده، آن را به گروه‌های کوچک تقسیم نمود و در نقاط مختلف مستقر نمود. این پراکندگی نیروهای نظامی دولت خوارزمشاهی زمینه را برای پیروزی لشکر مغول مساعدتر کرد. غیر از این، محمد خوارزمشاه هنگام تدارکات جنگی در ظرف یک سال از مردم سه بار مالیات ستانده و بدین‌وسیله اعتراض و نارضایتی مردم را برانگیخت.

چنگیزخان در ماه سپتامبر سال ۱۲۱۹ میلادی به اترار رسیده، نیروهای خود را به سه قسمت تقسیم کرد. یک قسمت را در اختیار پسرانش اکتای و چغتای قرار داد تا اترار را محاصره کنند؛ قسمت دیگر آن را به فرماندهی جوجی جهت گرفتن شهرهای ساحل سیحون به سوی شهر جند روانه ساخت.

خود او به همراهی پسرش تولی در رأس قوای اساسی به سوی بخارا حرکت کرد.

سربازان مغول به دنبال یک حملهٔ قطعی شهر اترار را گرفتند، لیکن قلعهٔ اترار مدت یک ماه (طبق برخی اسناد، ۶ ماه) مقاومت نمود. مغول‌ها پس از گرفتن شهر اترار، تمامی مدافعان شهر و قلعه را به قتل رساندند.

آن قسمت از اردوی مغول که برای اشغال شهرهای کرانهٔ سیحون راهی جند شده بود، نخست سغناق را غصب نموده، باشندگان آن را از دمِ تیغ گذرانید. سپس مغول‌ها در اندک مدت شهرهای واقع در نواحی سفلای رود سیحون را اشغال نموده، آنها را تخریب و چپاول کردند. دیگر دستهٔ قشون مغول که در امتداد سیحون حرکت می‌کرد، در مصب رود انگرن (آهنگران) شهر بناکت را اشغال و کلیهٔ مدافعین آن را به قتل رساننند.

در سال ۱۲۲۰ میلادی، چنگیزخان با قوای اساسی اردوی خود به بخارا حمله آورد و با مقاومت شدید مدافعین شهر مواجه شد. با آن که نیروی مدافعین خیلی کمتر از مهاجمین مغول بود، باز هم با پایمردی مقاومت می‌کردند. ولی این ایستادگی زیاد با دوام نبود. در روز سوم جنگ، مدافعین بخارا که ارتباطشان از همه

طرف قطع شده بود، به ناچار دست از مقاومت کشیدند. اکثر آنها صفوف محاصره‌کنندگان را رخنه زده و از رود آمو گذشتند. اما با این همه، مقاومت از بین نرفت. چند صد نفر از وطن‌پرستان شجاع که نمی‌خواستند شهرخود را ترک کنند، به درون قلعه پناه برده و تا دم مرگ در مقابل استیلاگران مبارزه کردند. و فقط آنگاه که خندق اطراف قلعه از اجساد آدمان و مرده اسب‌ها پر شد، مغول‌ها به فتح قلعه موفق شدند. غاصبان مغول پس از تصرف بخارا هزاران تن از سکنهٔ بی‌سلاح و بی‌دفاع شهر راکشتند و بقیه را همچون برده و کنیز به اسارت بردند. متعاقباً قشون مغول راه سمرقند را در پیش گرفت.

محمد خوارزمشاه به دفاع از سمرقند اهمیت زیاد داده و در این‌جا نیروی بزرگی جمع آورده بود و استحکامات شهر مجدداً تعمیر شده بود. این‌جا نیروی عظیمی تمرکز یافته بود که به قول رشیدالدین ۱۱۰ هزار و طبق خبر منابع دیگر ۵۰-۶۰ هزار نفر سرباز داشت. تمام مملکت چشم امید به سوی سمرقند دوخته بود. به عقیدهٔ شاهدان، این شهر می‌توانست در برابر محاصرهٔ چندین ساله مقاومت بکند. روز سوم محاصره مدافعین شهر از مواضع خود بیرون آمده، به دشمن حمله بردند. در این هجوم ناگهانی گروه کثیرالعدهٔ سربازان شرکت نمود. آنها تعدادی از سربازان مغول را نابود کردند، ولی خود در محاصرهٔ دشمن افتاده، با ضربهٔ سختی روبه‌رو شدند و اکثر آنها در میدان نبرد به هلاکت رسیدند. این حملهٔ نافرجام تأثیر ناگواری بر روحیهٔ مدافعین گذاشت. اعیان و اشراف و روحانیون ریاکار با استفاده از این وضع قاضی و شیخ‌الاسلام را به نزد چنگیزخان فرستادند تا گفتگویی دربارهٔ تسلیم انجام دهند. بامدادان بود که آنها دروازهٔ شهر را خائنانه به روی دشمن گشادند. قشون چنگیزی وارد شهر شد و دست به قتل‌عام و غارت زد. فقط خائنان و آنهایی که به مغول پناه برده بودند، جان به سلامت بردند. اما مدافعین قلعه همچنان سر تسلیم فرود نیاورده و به مقاومت ادامه دادند. با وجود این همه شجاعت و مردانگی، آنها نیز در مقابل قشون بی‌شمار مغول نتوانستند زیاد مقاومت کنند. پس از سقوط قلعهٔ سمرقند، هزاران تن از مردم شجاع به مسجد جامع پناه بردند و نگذاشتند که دشمن نزدیک شود. مغول‌ها بارها مسجد را آتش زدند. ولی مدافعین بدون ترس و هراس در مسجد ماندند و بسوختن و مردن را برتر از تسلیم شدن به دشمن دانستند. بیش از

نصف سکنهٔ سمرقند از بین رفت. ۳۰ هزار نفر از کاسبان و هنرمندان به خدمت پسران و قوم و خویش چنگیزخان، و باز همین تعداد از مردم زحمت‌کش شهر به خدمت قشون مغول افتادند.

شهر سمرقند به خرابه‌زار تبدیل شد و از سکنه خالی گردید. حتی پس از یک سال و نیم هم که عده‌ای از اهالی آن به خانه و کاشانهٔ خود برگشتند، نفوس شهر فقط یک چهارم شمارهٔ سابق را تشکیل می‌داد.[۵]

هنگام محاصرهٔ سمرقند، محمد خوارزمشاه نگران انجام محاربات ساحل رود آمو (جیحون) بود. وقتی که قشون مغول شهر را اشغال نمود، او به خاک ایران ــ طبرستان ــ فرار کرده و به یکی از جزایر جنوب بحرخزر پناه برد و دیگر چاره‌ای برای سازمان‌دهی مبارزهٔ ضد مغول نیاندیشید.

دفاع قهرمانانهٔ شهر خجند. تیمور ملک

آن قسمت از لشکر مغول که برای گرفتن خجند اعزام شده بود، اگرچه مدت زیادی این شهر باستانی تاجیکان را در محاصره خود داشت، به اشغال آن نایل نشد. از این‌رو پس از مغلوبیت بخارا و سمرقند یک واحد عمدهٔ سربازان مغول به یاری محاصره‌کنندگان خجند آمدند و بدین طریق دهها هزار نفر قوای چنگیزی در اطراف شهر تجمع کردند.

رهبر مدافعین مرد جسور سلحشوری به نام تیمور ملک بود[۶]. مدافعین شهر فقط آن‌گاه به ترک شهر مجبور شدند که دیگر امکان مقاومت در برابر دشمن نمانده بود. آنها به جزیره‌ای واقع در رود سیر (سیحون) (ظاهراً به مسافهٔ یک کیلومتر پایین‌تر از شهر) رفته و سنگر گرفتند و از آن جا مبارزهٔ خود را علیه استیلاگران ادامه دادند.

این جزیره برای دفاع خیلی مناسب بود. زیرا در جایی واقع گردیده بود که دشمن نمی‌توانست آن را هدف قرار دهد. حتی امکان حمله با منجنیق هم وجود نداشت. وقتی که مغول‌ها در مقابل این سنگر مدافعین خجند عاجز ماندند، تصمیم گرفتند که بر روی رودخانهٔ سیحون سدّی بسازند و بدین‌وسیله خود را به جزیره برسانند. بدین منظور اسرای نظامی را به حمل سنگ از کوه و اعمار سد وادار نمودند. سربازان تیمورملک برای بی‌اثر کردن تیر دشمن روی کشتی‌های خود را با نمد پوشانده و با

گِل انداوه کردند. آنها شب‌هنگام و بامدادان با چنین کشتی‌هایی به ساحل نزدیک می‌شدند، و به قوای مغول حمله می‌آوردند و سد آنها را ویران نموده، بازمی‌گشتند.

قهرمانی‌های مدافعین خجند یکی از درخشان‌ترین صفحات تاریخ خلق تاجیک است. آنها به‌رغم نیروی نابرابر خود، مبارزه را در مقابل قشون پرشمار دشمن قطع نکردند. لیکن وقتی که ذخیرهٔ خواربار به آخر رسید، تیمورملک مجبور شد جزیره را ترک کند و باقی سربازان خود را نجات دهد. این بود که سربازانش را سوار کشتی‌ها نموده، شبانگاه با استفاده از روشنایی مشعل به مجرای رودخانه حرکت نمود. استیلاگران مغول مثل لاشخوران گرسنه به دنبال کشتی‌های تیمورملک می‌دویدند و آنها را زیر باران تیر می‌گرفتند. قهرمانان خجند حمله‌های دشمن را دفع نموده، به راه پرخطر خود ادامه می‌دادند. طبق یک روایت دستهٔ سربازان مغول از آنها سبقت گرفته و از این کنار تا کنار دیگر رودخانه زنجیر کشیدند. اما تیمور ملک و سربازانش این زنجیر را گسسته، برای عبور کشتی‌های خود راه را باز کردند. تیمور ملک در نزدیکی شهر خجند با نیروی عمدهٔ غاصبان مغول که از دو طرف ساحل رودخانه را احاطه کرده بودند، روبه‌رو شد. مغول‌ها کشتی‌های منجنیق‌دار را به هم پیوسته و پل متحرکی به‌وجود آوردند و با این کار راه کشتی‌ها را بستند. دلاوران خجندی را لازم آمد که از کشتی پیاده شده، برای بار آخر وارد نبرد شوند. در جنگ این دو نیروی نابرابر، تقریباً همهٔ سربازان تیمورملک هلاک شدند. ولی تیمور ملک موفق شد با عدهٔ کمی از هلاکت رهایی یابد و خود را به خوارزم برساند که بقیهٔ قشون قلع و قمع گردیدهٔ خوارزمشاه در آن‌جا جمع آمده بود.

تیمورملک تمام مردان جنگی را در خوارزم متحد نموده و دوباره علیه استیلاگران مغول به عملیات جنگی دست زدند. وی بر دشمن یک‌چند ضربهٔ شدید وارد آورده و حتی موفق گردید شهر یانیکنت راکه یکی از بزرگ‌ترین شهرهای منطقهٔ سفلای رود سیحون بود، تصرف نماید. ولی از آن‌جا که بین تیمورملک و دیگر سرلشکران خوارزمشاه وحدت و تفاهم موجود نبود، او نتوانست این کامیابی نظامی خود را توسعه بخشد و ناچار شد به خوارزم مراجعت نماید.

سلطان جلال‌الدین، پسر محمد خوارزمشاه، هم در برابر قشون چنگیزخان مقاومت جدی نموده و با هم‌دستی تیمورملک، چندین ضربهٔ شدید به قشون مغول

وارد آورد. ولی سرانجام، او هم در محاربه‌ای که در ساحل رود هند صورت گرفت، شکست خورده، از صحنه مبارزه خارج شد.

امور دفاعی شهرها به وقت تهاجم چنگیزیان سازمان‌دهی درستی نداشت. فقط توده‌های مردم از شهرها و روستاهای خود فداکارانه دفاع می‌کردند و این در حالی بود که اعیان و اشراف، مأمورین دولت و طبقهٔ والامقام روحانیون اسلامی برای حفظ حیات، مال و ملک و جاه و جلال خود با دشمن از در سازش وارد می‌شدند. این بود که چنگیزخان با نیرویی کمتر از قوای خوارزمشاه به پیروزی‌های پی در پی نایل می‌گردید.

فتوحات بعدی چنگیز در آسیای وسطی

استیلاگران مغول اهالی زنده‌ماندهٔ بخارا، سمرقند و خجند را به عذاب و عقوبت‌های دهشت‌انگیزی گرفتار نموده، پس از اندکی توقف به سوی قرشی و ترمذ حرکت کردند. آنها شهر ترمذ را به ویرانه تبدیل کرده، ساکنان آن را به قتل رسانیدند. پس از این خون‌ریزی‌ها، چنگیزخان از رود آمو گذشته، وارد افغانستان شمالی کنونی گردید و در سال ۱۲۲۱ میلادی بلخ را تصرف و سراسر خراب کرد.

در همین هنگام بود که پسران او چغتای، اکتای و جوجی با صدهزار نفر اردوی مغول پایتخت دولت خوارزمشاهی، شهر گرگنج، را محاصره نمودند. مدافعین گرگنج مدت شش ماه با مغول‌ها شجاعانه جنگیدند. محاربهٔ گرگنج به اندازه‌ای سخت بود که غاصبان مغول پس از وارد شدن به شهر نیز هر یک کوچه و محله را با قربانی و با دادن تلفات عظیم به‌دست آوردند. آنها پس از اشغال شهر همه را سربریدند به استثنای پیشه‌وران، کودکان و زنان که آنها را برده و کنیز کردند. علاوه بر این، غاصبان از آن همه تلفاتی که در جنگ گرگنج متحمل شدند، شدیداً خشمگین شدند و تصمیم گرفتند شهر را با خاک یکسان کنند، تا اثری از آن باقی نماند. آنها بدین منظور سدّ ساحل رود آمو را ویران و شهر گرگنج را غرق در آب نمودند.

در اوایل سال بعد، پسر چنگیز تولی خراسان را اشغال نموده و به‌ویژه شهر مرو، یکی از قدیم‌ترین مراکز فرهنگی آسیای وسطی را خراب کرد. از اهالی مرو فقط چندصد نفر پیشه‌وران که به غلامی درآمده بودند، زنده ماندند و باقی همه کشته

شدند. از نواحی تاجیک‌نشین تنها بدخشان و برخی ولایات کوهستانی تاجیکستان شرقی و نیز چندی از محل‌های غور که با قلعه‌های محکم حفاظت شده بودند، از استیلای مغول ایمن ماندند.

از مورخین عرب، ابن‌الاثیر (۱۱۶۰-۱۲۴۴ م) که شاهد منظرهٔ دلخراش استیلای مغول و وحشی‌گری آنهاست، رفتار غیرانسانی غاصبان مغول را چنین تصویر می‌کند: «آنها (اردوهای چنگیز ــ ب.غ.) به کسی رحم نمی‌کردند، زنان، مردان و کودکان را می‌کشتند، شکم زنان حامله را پاره کرده و کودکان را در بطن مادر سرمی‌بریدند... شراره‌های این بلا، به هر طرف پریده و آفت آن نصیب عموم گردید و همچون ابرسیاهی که او را باد سخت می‌راند، از ولایتی به ولایت دیگر سیر نمود. خلقی از کنار مملکت چین برخاست و به ولایت ترکستان، کاشغر و بلساغون حمله آورد و از آن‌جا به نواحی ماوراءالنهر، سمرقند، بخارا و جاهای دیگر تاخت، آن سرزمین‌ها را اشغال کرد، خراب نمود؛ سکنهٔ آنرا به قتل رسانید و دارایی آنها را به یغما برد. شهری نبود که از دست تاتارها سلامت مانده باشد، آنها همه جا را ویران می‌کردند، و از نزدیکی هرچه که می‌گذشتند، تاراج می‌نمودند، هر چیزی که به نظرشان غیرقابل استفاده می‌نمود، آتش می‌زدند، مثلاً کالاهای ابریشمی و اجناس دیگر را لوله لوله طعمهٔ آتش می‌کردند».

استیلای مغول بر سر خلق‌های آسیای وسطی مصائب بی‌حد و حصر آورد. در نتیجهٔ تاراج‌گری و آتش‌سوزی، شهرهای ماوراءالنهر به خرابه مبدل شدند، مردم زحمت‌کش آنها قتل‌عام گردیدند و امور زراعتی از رونق افتاد.

مارکس در بیان ستم مغول چنین تأکید کرده بود که این تعدّی، «نه فقط به روح خلقی که قربانی آن گردیده است، فشار می‌آورد، بلکه وی را تحقیر می‌نمود و می‌خشکانید». به قول مارکس، استیلاگران مغول «آدمان را به حیوان و دهات پرجمعیت را به چراگاه تبدیل می‌کردند»[۷].

در عین حال مبارزهٔ قهرمانانهٔ خلق‌های آسیای وسطی علیه تعرض چنگیزیان که با مقاومت خلق کبیر روس در مقابل اردوهای مغول مصادف افتاده بود، اهمیت بزرگ تاریخی داشت. این مبارزه حملهٔ مغول را تعضیف نموده، راه گسترش بعدی آن را به غرب مسدود نمود.

در این اواخر برخی مورخین جمهوری خلق چین به عنوان ستایشگر جنگ‌های استیلاگرانهٔ چنگیزخان و وارثان او عمل کرده و کردارهای خون‌خوارانهٔ آنها را مدح و ستایش می‌کردند. آنها به تاخت‌وتازهای استیلاگرانهٔ مغول در کشورهای بیگانه اهمیت ترقی‌خواهانه قایل شده‌اند و در صدد بالابردن نقش و مقام آنها هستند. مثلاً خان ژو-لین دربارهٔ چنگیزخان در مقاله‌ای (*لی‌شی‌یان سزیو*، ۱۹۶۲، شمارهٔ ۳، ص ۱-۱۰)، با آن عدّه از تاریخ‌نگاران که «بر قتل و کشتار و خرابی‌های ناشی از جنگ‌های مغول تأکید خاص کرده، وَلی متوجه نقش ترقی‌آوری چنگیز در تاریخ نمی‌شوند»، مناقشه می‌کنند. او نقش ترقی‌آفرین چنگیزخان را فقط در یورش و جنگ‌های غاصبانه می‌بیند: «چنگیزخان مرزها را از سر راه روابط شرق و غرب برداشت؛ استحکامات و قلعه‌هایی راکه مانع از روابط اقتصادی و فرهنگی بودند، با خاک یکسان نمود، در نتیجه روابط متقابل شرق و غرب رونق پیداکرد». به عقیدهٔ خان ژو-لین، استیلای مغول‌ها بر چین و حملهٔ آنها بر آسیای وسطی اهمیت مثبت دارد، زیرا «مغول‌ها در چین وحدت دولت امپراتوری را برقرار نموده و در غرب موانعی راکه حکم‌رانان دولت‌های مختلف در راه روابط اقتصادی و فرهنگی چین با این دولت‌ها به‌وجود می‌آوردند، از میان برداشت».[۸]

در ماه دسامبر سال ۱۹۶۲ میلادی مقالهٔ یان چژی - تسزیو دربارهٔ «مقام چنگیزخان در تاریخ *لی‌شی تسزیائو سیو*، ۱۹۶۲، شماره ۱۲، ص ۶-۱۱) به طبع رسید، که در آن ضمن اعتراف به نقش مثبت چنگیزخان در ایجاد اتحاد طوایف مغول، به او نقش متحدکنندهٔ چین نیز نسبت داده شده است. این مؤلف می‌نویسد: «اگر از نقطه‌نظر دوره‌های طولانی تاریخ بنگریم، آنگاه پایداری و اهمیت نقش متحدکننده و امر موقت و درجهٔ دوم خرابی‌ها عیان می‌گردد. اتحاد به قیمت خرابی به دست می‌آمد»؟

اصل مقصود مورخان چین از ارتقای مقام چنگیز در «تاریخ بشر» این است که ادعاهای ارضی رهبران کنونی چین را نسبت به جمهوری خلق مغولستان، جمهوری‌های آسیای وسطای شوروی و دیگر سرزمین‌هایی که زمانی تحت تصرف استیلاگران مغول قرار داشتند، «علماً» توجیه نمایند. هم‌زمان، این کار بازتاب سیاست عظمت‌طلبانهٔ رهبران مائوییست حزب کمونیست چین است.

وضعیت اقتصادی پس از استیلای مغول

چنگیزخان دولت بزرگ امپراتوری‌اش را بین پسران خود تقسیم کرد. پسرِ بزرگ او، جوجی، در سال ۱۲۰۷ میلادی ادارهٔ «خلق‌های جنگل‌نشین» را که در سرزمینی وسیع از منطقهٔ سفلای رودخانه سالانگاتا، ساحل ارتیش زندگی می‌کردند، عهده‌دار شد. درسال مرگ چنگیزخان (۱۲۲۷ م) قسمت شمالی هفت‌رود، تمامی خاک آن‌روزهٔ قزاق‌ها و قرقیزها، همچنین بخش شمالی خوارزم نیز به ملک جوجی شامل شد. ملک پسر دیگر چنگیر، چغتای، از مملکت اویغورها تا سمرقند و از قسمت جنوبی آلتای تا سواحل رود آمو دامن گسترده بود. اردو ــ نیروی اساسی خان اعظم اکتای‌خان در تربا‌غتای قرار داشت تولی، پسر کوچک چنگیزخان، از روی رسم بادیه‌نشینان صاحب سرزمین‌های عمدهٔ پدرش شد.

اگرچه ماوراءالنهر در جزو سرزمین‌های چغتای بود، عملاً این مملکت را بلاواسطه شخص خان اعظم ـ اکتای (۱۲۲۹-۱۲۴۱ م) در تصرف می‌داشت و فقط یک قسمت از عایدات آن را به چغتای و خانوادهٔ او تعلق می‌گرفت.

مغول نمی‌توانست کشورهای اشغالی را با نیروی خود اداره کند. این بود که اکتای وظیفه ادارهٔ ماوراءالنهر را به بزرگ‌ترین تاجر و رباخوار این مملکت، محمود یلواچ، واگذاشت. محمود از شهر خجند این قلمرو را اداره می‌کرد. تمام نیروهایی که مغول در ماوراءالنهر مستقر کرده بود، نیز در اختیار محمود قرار داشت. سرکردگان این قوهٔ نظامی به نام باسکاک‌ها که نظارت بر اخذ مالیات از اهالی هم جزو وظایف آنها بود، بلاواسطه به محمود یلواچ اطاعت نموده و گوش به فرمان او داشتند.

استیلای مغول نظام اجتماعی آسیای وسطی را تغییر نداد، ولی به وضع طبقات مختلف مملکت به‌طور گوناگون تأثیر رساند.

روحانیون، تاجران و زمین‌داران کلان به‌زودی به تکیه‌گاه غاصبان مغول تبدیل یافتند. چنان‌که رشیدالدین، مورخ قرن‌های سیزدهم و چهاردهم میلادی می‌گوید، در زمان چنگیز و وارثان او، اکتای خان و گیوک خان (۱۲۴۶-۱۲۴۸ م)، خان‌ها و شاهزادگان مغول به تاجران و زمین‌داران کلان یارلیق مخصوص («پایتس زی») می‌دادند که بر اساس آن اهالی می‌بایست هر خدمت و کاری را که دارندهٔ یارلیق بفرماید، اجرا کند. وضع توده‌های زحمت‌کش چه در شهرها و چه در روستاها

روزبه‌روز تباه‌تر می‌شد.

برزگران و پیشه‌وران که سالانه خراج اراضی مزروع را می‌دادند، باز هم مجبور بودند کارهای زیاد دیگری را به عهده بگیرند. مأمورین، تجار، نمایندگان طبقهٔ روحانی و اعضای خانوادهٔ خان هرگاه از محلی می‌گذشتند، با نشان دادن یارلیق‌های مخصوص از اهالی محل مسکن، آذوقه و نقلیه طلب می‌کردند و اهالی هم چاره‌ای جز اداکردن خواست آنها نداشت. افزون بر این، مسؤولیت تأمین خوراک و پوشاک دسته‌های نظامی مستقر در شهرها و دهات نیز به عهدهٔ آنها بود. پیشه‌وران در فهرست مخصوص بودند علاوه بر وظایف مذکور، موظف به تهیهٔ مقدار معینی محصولات هم بودند. آنها می‌بایست در موعد تعیین شده مقدار معینی از مصنوعات خود را برای حاکمان مغول حاضر می‌کردند. به‌ویژه وضع پیشه‌وران اسلحه‌ساز، کفاش و نساج خیلی دشوار بود.

استیلای مغول به حیات اقتصادی آسیای وسطی ضربهٔ سختی وارد آورد. سوءاستفاده‌های حکام محلی که خودسرانه مالیات را به مراتب بیشتر از حدّ تعیین شده می‌ستاندند، احوال مردم را طاقت‌فرسا کرده بود. استبداد و بیدادگری، شوق کار و پیشبرد امور اقتصادی را در وجود اهالی شهر و روستا محو می‌کرد. این بود که وضع اقتصادی مملکت در ده ساله‌های اول استیلای مغول تباه‌تر و خراب‌تر گردید.

در این مورد، مخصوصاً وضع حیات شهر و تجارت داخلی پولی می‌تواند گواه روشن باشد. به گواهی چن‌چون که اندکی دیرتر از قتل و غارت مغول به سمرقند سفر کرده است، در شهر تقریباً یک چهارم اهالی بومی باقی مانده و همه جا پر از گدا و گرسنه بود، با این حال تجارت ادامه می‌یافت و بازار مال فروان داشت. بعدتر به جای این‌که وضع رو به بهبودی نهد، تباه‌تر هم شد. در سکه‌های آن روزهٔ سمرقند علامت‌های افزایش بحران تجارت پولی، شکل بحران و تلاش‌های حکومت جهت جلوگیری آن به وضاحت نقش یافته است.[۹]

در سمرقند پس از استیلای مغول (همانند قرن دوازدهم و ابتدای قرن سیزدهم میلادی) سکه‌های بزرگ مسی ضرب زده و رویش را نقره‌اندود می‌کردند. این دِرم‌های مسی نقره‌اندود در معاملات جایگزین پول‌های نقرهٔ اصیل را می‌شد. آسیای وسطی هنوز هم «بحران پول نقره» را از سر می‌گذراند. این نخستین پول‌هایی بود که

پس از استیلای مغول با نوشته‌جات عربیِ غالباً دینی وارد بازار شدند. این پول‌ها در معاملات دوام چندانی نیاورد. سال ۱۲۲۵ میلادی به جای آنها پول‌های اندکی غیرعادی وارد معامله شدند که نوشته‌جات تاجیکی محلی داشتند و نه عربی. اکنون این ضرورت به میان آمد که مردم پول را نه تنها از شکل ظاهری بلکه از مضمونش نیز بشناسند. این نوشته‌جات به زبان مفهوم سمرقندی‌ها به مردم اعتماد می‌بخشید که این پول محلی است، برای سمرقند و دوایر آن انتشار یافته است و در همین جا رایج است. ولی مردم سمرقند باور نکردند. آنگاه پس از یک سال درم‌های مسی نقره‌اندود انتشار یافت که در آنها نیز سخنان «باوربخش» منتهی این بار با لحن تهدیدآمیز ثبت گردیده بود: به منظور اطمینان دادن در نوشته‌های روی پول سه مرتبه تأکید شده بود که این سکه‌های شخص چنگیزخان است. ولی سمرقندی‌ها از این نترسیدند. از این‌جاست که در سال ۱۲۳۲ میلادی درم‌هایی پیدا شدند که در روی آنها به زبان تاجیکی سخنان کاملاً تهدیدکننده ثبت شده بود: «هر کسی که در سمرقند و ناحیه این شهر این پول را نپذیرد، جنایت‌کار است».

این امر نشان می‌دهد که در آن دوره سمرقند به سخت‌ترین بحران معاملات پولی مواجه بوده است کسی نمی‌خواست جنس و کالای خود را با پول مسی نقره‌اندود بفروشد، ولیکن پول دیگری هم وجود نداشت.

از تقاضا و تهدیدها چیزی حاصل نشد و حکومت مجبور شد در سمرقند پول نقرهٔ اصیل انتشار دهد. ولی این اقدام وضع را بدتر کرد: سکه‌های نقره هرگاه به دست کسی می‌رسید، دیگر بیرون نمی‌آمد، و دیری نگذشت که ذخیرهٔ این پول به پایان رسید. در چنین شرایطی رواج مجدد پول‌های مسی نقره‌اندود و به کلی دور از عقل بود. و اینک سمرقند که زمانی بزرگ‌ترین مرکز بازرگانی و هنر آسیای وسطی بود، به «دورهٔ بی‌پولی» وارد شد، بدین معنی که تجارت پولی کاملاً قطع گردید.

وضع بازرگانی در دیگر ولایات بزرگ که زمانی اقتصادشان خیلی رشد و رونق داشت، باز هم بدتر شد چنان‌که پس از استیلای مغول در فرغانه، چاچ، ترمذ، چغانیان و بسیاری از شهرها و ولایات اصلاً پول انتشار نیافت. اگر هم یک مقدار تجارت داخلی وجود داشت، تا سطح بسیار سادهٔ داد وستد کالا تنزّل کرد.

شورش محمود تارابی

از سال‌های سی‌ام قرن سیزدهم میلادی بین اهالیِ واحه‌های زراعتی و پیشه‌وران شهر جنبش ضد ظالمان اجنبی و داخلی شروع شد. این جنبش به‌ویژه در بخارا تقویت یافت و در سال ۱۲۳۸ میلادی در آن‌جا شورشی رخ داد که به شورش محمود تارابی مشهور است[۱۰].

بخارا را اساساً نمایندگان اعیان و اشراف فئودال محلی (امیران و صدرها) که در ظلم کردن بر خلق چیزی کمتر از خان‌های مغول نداشتند، اداره می‌کردند. بنابراین هیچ جای تعجب نیست که اولین دشمن شورشیان همین حکام محلی بخارا بودند.

رهبر شورش یکی از پیشه‌وران الکباف روستای تاراب به نام محمود بود. او در کوچه‌های تاراب و دهات اطراف آن نطق‌های غضب‌آلودی ایراد کرده، مردم را به مبارزه علیه ظلم استیلاگران و طرفداران آنها دعوت نمود. حکم‌رانان بخارا در صدد دستگیر نمودن او برآمدند. پس از آن که تلاش فرونشاندن شورش بی‌نتیجه ماند، آنها خواستند محمود را از راه فریب از تاراب به بخارا برده و در آن‌جا به قتل برسانند و بدین طریق شورش را بی‌سر و بی‌رهبر کنند. امّا محمود تارابی از قصد دشمن باخبر شد و خطر را برطرف نمود. او تنها به بخارا نرفته و بسیاری از پیروانش را با خود برد.

طرفداران بی‌شمار محمود در یکی از تپه‌های نزدیک شهر بخارا گرد آمدند و محمود در برابر تعداد کثیری از مردم زحمت‌کش سخنرانی کرد و مردم را به مبارزهٔ مسلحانه دعوت نمود. این نطق محمود تارابی خیلی موفقیت پیدا کرد. همه اهالیِ محل‌های اطراف با او همراه شدند. وقتی که محمود نیروی بزرگی فراهم آورد. از روحانیون، صدرها و دیگر نمایندگان طبقات حاکم درخواست نمود که او را خلیفه خوانند. نمایندگان طبقهٔ حاکم در تنگنا قرار گرفتند: از آن‌جا که خلق به کلی طرفدار محمود شده بود، آنها چاره‌ای جز پذیرفتن درخواست محمود نیافتند. محمود قصر پیشوای قیام خلقی، مَلک سنجر، را که در سال ۱۲۰۶ میلادی ساخته شده بود، اقامت‌گاه خود قرار داده و اقدام به اجرای نقشه‌های او نمود. صدرها و سایر نمایندگان طبقات حاکم از شهر رانده شدند.

مورخ جوینی که شورش محمود تارابی را از جایگاه طبقاتی خود با نظر منفی

تصویر کرده است، دربارهٔ تدابیری که محمود در مورد طبقهٔ حاکم اتخاذ نموده بود، چنین می‌نویسد: «او اکثر آدمان نجیب و محترم را تحقیر نمود و قسمت دیگر این گروه گریخته و خود را نجات دادند».

با این حال، جوینی مجبور شده است اعتراف نماید که او (محمود تارابی) مردم عوام و دربه‌دران بی‌خانمان را دستگیری می‌کرد... آدمان را به خانه‌های توانگران می‌فرستاد تا از آن‌جا خیمه و قالی آورده و اردوگاه سازند».

از این سخنان جوینی معلومی می‌شود که محمود برای مرحلهٔ بعدی مبارزه جداً آمادگی می‌دیده است. او نیک می‌دانست که «بزرگان» بخارا از مقاومت دست نمی‌کشند و مسلماً جهت اعادهٔ قدرت از دست رفته تلاش خواهند کرد.

صدرها و دیگر نمایندگان طبقات حاکم در کرمینه قرار گرفته، با همراهی قوای مسلح مغول‌ها به جنگ آماده می‌گردیدند.

در نزدیکی شهر بخارا میان شورشیان و سربازان مغول جنگ سختی درگرفت. نیروی شورشیان خیلی خوب سازمان یافته بود. آنها با شجاعت و مردانگی می‌جنگیدند. محمود تارابی پیوسته در میان کارزار بود. سکنهٔ دهات اطراف با کلند و تبر به کمک شورشیان رسیدند و این امر پیروزی شورشیان را خیلی تسریع کرد. قشون مغول‌ها و فئودال‌های محلی شکست خورده و عقب‌نشینی کردند. شورشیان آنها را تا کرمینه تعقیب و عدهٔ کثیر آنها را از بین بردند. به گواهی جوینی در این محاربه ده هزار تن کشته شدند.

و امّا، جریان مبارزه به زودی تغییر یافته، شورش با شکست روبه‌رو شد. پیشوا و سازمان‌دهندهٔ آن محمود تارابی در نزدیکی کرمینه کشته شد. یکی دیگر از رهبران با استعداد شورشیان، دوست محمود، شمس‌الدین محبوبی نیز به هلاکت رسید. شورشیان که سران خود را از دست داده و کمبود اسلحه را احساس می‌کردند، چند روز پس از این واقعه کاملاً مغلوب گردیدند. اهالی بخارا و سکنهٔ اطراف آن به طرز بی‌رحمانه‌ای قتل‌عام و غارت شدند.

جوینی در واقعه‌نامهٔ خود به هر وسیله کوشیده است تا سیمای محمود تارابی را وارونه جلوه دهد. او محمود را مردی متعصب و نیمه‌دیوانه تصویر نموده و می‌گوید که فقط مردم «عوام و دربه‌در» دنباله‌رو او بودند. این سخنان دشمنِ طبقاتی

شورش بار دیگر ثابت می‌کند که جنبش محمود تارابی واقعاً خصلت مردمی داشته است.

شورش محمود تارابی نه تنها علیه غاصبان مغول و ستم و تعدی آنها بلکه علیه روحانیون، تاجران و فئودال‌های محلی نیز که استیلاگران را پشتیبانی می‌کردند، بود. برزگران و پیشه‌وران بدان جهت به دنبال محمود رفتند که او در برابر جبر و ظلم بی‌حد و حصر توانگران قدعلم کرده و طالب تقسیم مال و دارایی آنها در میان فقیران و بینوایان بود.

محمود تارابی، برخلاف گواهی جوینی که او را «آدمی متعصب و نیمه‌دیوانه» می‌داند، مردی عاقل و خیلی شجاع بود. او در راه منافع خلق از هیچ مشکلی نمی‌هراسید. از این‌جاست که محمود تارابی در تاریخ خلق تاجیک و دیگر خلق‌های آسیای میانه مقامی برجسته دارد.

سیاست داخلی منگوقاآن و حاکم تاجر، مسعود بیک

دیری از استیلای آسیای وسطی و ایران نگذشت که در میان خان‌ها و اشراف مغول دو گرایش نسبت به اهالی بومی ناحیه‌های اشغالی به وضاحت پدیدار شد. اساس‌های اجتماعی این گرایشات توسط ا.یو. یاکوبوفسکی و ای. پ. پتروشیفسکی تحقیق شده است.[11] نمایندهٔ یکی از گرایشات قسمت زیاد اشراف بادیه‌نشین نظامی (چه مغول و چه ترک)، اکثر شاهزادگان و برخی قاآن‌ها، صاحب‌دولتان آل مغول، به‌شمار می‌رفتند. آنها آشکارا مردم را غارت می‌کردند، به آتش می‌انداختند، به اسارت می‌بردند، و هیچ اندیشه نمی‌کردند که بر اثر چنین برخوردی با اهالی بومی خیلی زود خود را از درآمدهای بی‌حد و حساب و عایدات مداوم زمین، پیشه و هنر و تجارت بی‌نصیب می‌کنند. قسمتی از اعیان و اشراف و بازرگانان محلّی که قصد داشتند از راه غارت و یغماگری در اندک مدت ثروت فراوان به‌دست بیاورند، نیز به این گروه همراه شدند.

نمایندهٔ گرایش دوم بعضی قاآن‌ها و تعدادی از اشراف بادیه‌نشین مغول، مأمورین، روحانیون و بیشتر تاجران بودند. این گروه‌های طبقهٔ حاکم را جد و جهد در راه ایجاد حکومت مقتدر متمرکز، مبارزه با تجزیه‌طلبی‌های نمایندگان گرایش

اول و سرانجام، درک روشن لزوم خاتمه دادن به غارت و خانه‌خراب کردن اهالی بومی با هم متحد می‌ساخت. زیر نظر گرفتن شهرها و امور بازرگانی، تعیین میزان خراج و مالیات و رها ساختن روستاییان و شهریان از مالیات بی‌حساب، جلوگیری از پایمال شدن کشتزارها و خرابی آبادی‌ها سیاست آنها بود که بدون آن تثبیت و رشد اقتصاد به کلی خراب شده غیرممکن بود. پیداست که هدف اصلی آنها از سوق دادن اقتصاد در مجرای رشد همانا استثمار بیشتر و نافع‌تر تودهٔ زحمت‌کش بود. نمایندگان روش دوم نیک می‌دانستند که عدم اتخاذ چنین تدابیری به معنای تیشه‌زدن بر ریشه منافع خودشان است، زیرا غارت و تاراج یک‌باره به هیچ وجه نمی‌تواند با درآمدهای فراوانی که همه ساله و پیوسته از زراعت و دامداری، پیشه‌وری و تجارت حاصل می‌گردد، برابری کند.

منگوقاآن که در سال ۱۲۵۱ میلادی به حکومت رسید و حاکم تاجر مسعودبیگ، پسر محمود یلواچ، از جمله نمایندگان برجستهٔ این گرایش به‌شمار می‌رفتند. مورخان دربارهٔ فعالیت منگوقاآن به معلومات منابع خطی موجود به اندازهٔ لازم توجه نکرده و اوامر و فرمان‌های او را صرفاً تلاشی برای محدودسازی خودسری و خودکامگی حکام محلی قلمداد نموده‌اند. حال آن که اگر مضمون فرمان‌های منگوقاآن با مدارک سکه‌شناسی مقایسه شود، نه تدابیر پریشان بلکه سیاست داخلی کاملاً هدفمند او نمودار می‌گردد که عملی شدن برخی از جنبه‌های آن را لااقل در آسیای وسطی می‌توان شاهد بود.

در عهد منگوقاآن مالیات سرانه به نظام درآمد، و در بسیاری از شهرهای آسیای وسطی وخارج از حدود آن ضرب مداوم سکه‌های طلا با عیار یکسان جاری گردید.

به‌طور کلی در شرایط فئودالیسم و به‌ویژه در وضع اقتصاد خسارت دیده از استیلای مغول، اندازهٔ سکه‌های طلای بلندعیار خیلی بزرگ بود وبا حجم تجارت داخلی و ارزش کالاهای اساسی مطابقت نداشت. برای این که دینار طلا وسیلهٔ معاملات سراسری قرارگیرد و با این راه به ثبات و رشد و رونق تجارت پولی مساعدت کند، به آن عیار پایین (تقریباً ۶۰ درصد طلای خالص) مقرر شد. بدین وسیله پول و کالا یک اندازه با هم «نزدیک» گردید.

رشیدالدین دیگر چاره‌اندیشی‌های منگوقاآن را چنین توصیف کرده است: «چون

پس از (فوت) گیوک خان، بسیاری از خان‌زادگان و ملک‌زادگان به افراد یارلیق پیزه‌های (پایتس زی) بی‌شمار دادند و به تمامی گوشه و کنار مملکت گماشته‌هایی فرستاده و خاص و عام را به خاطر سروکار داشتن با آنها در تجارت و بنا بر ملاحظات دیگر پشتیبانی می‌کردند، منگوقاآن با صدور فرمانی به اشخاص مزبور دستور داد تا هر یکی در مضافات خود همهٔ یارلیق و پیزه‌هایی را که افراد از چنگیزخان و اکتای‌خان و گیوک‌خان و دیگر شاهزادگان گرفته‌اند، پس بگیرند».[۱۲]

خراج و مالیات کمرشکن سابق باطل اعلام شد. از جمله منگوقاآن تمامی یارلیق و پیزه‌های انتشاریافتهٔ بعد از مرگ چنگیزخان را از اعتبار ساقط نمود. او هم‌چنین اسب‌گیری از مردم را ممنوع داشت و برای آنها میزان نقلیات پستخانه را مقرر ساخت. برای اشخاص جداگانه و به‌طورکلی استفاده از اسب‌های دولت را منع کرد. منگوقاآن بی‌جهت به شهر و ده رفتن و برای خود از سکنهٔ روستا بی‌هیچ قاعده این و آن چیز طلب کردن را اجازه نمی‌داد. حتی تأکید می‌کرد که از اهالی تهمانده و پس‌مانده جمع‌آوری نکنند. نکتهٔ جالب توجه دیگر این که در عهد منگوقاآن فرمان‌ها به زبان‌های همان خلقهایی که فرمان به آنها ارتباط داشت، صادر می‌گردید.

بدین‌طریق تدابیر انجام شده از طرف منگوقاآن متوجه تعیین مقدار و حجم خراج، حمایت از مردم در برابر خودسری‌ها و هرج و مرج موجود در اخذ مالیات و هموارسازی راه رشد شهرها و تجارت بود. اعتبار قانونی دادن به این قبیل تدابیر در اواسط قرن سیزدهم میلادی امری است که به تنهایی پیروزی قابل‌ملاحظهٔ گرایش دوم در عرصهٔ سیاست را نشان می‌دهد. یکی از اشخاص الهام‌بخش و مجری اساسی این سیاست مسعودبیک بود که در زمان منگوقاآن در سرزمین پهناوری از اویغورستان تا خوارزم حکومت داشت. آیا این همه اوامر و فرمان‌ها در عمل موفقیت پیدا کرده بودند؟

در ایران چنان‌که منابع شهادت می‌دهند، اجرای مالیات سرانه به علت سوءاستفاده‌های بیش از حد مأمورین و مغول‌ها هیچ‌گونه تسهیلی برای مردم به‌بار نیاورد. با این حال، تعیین میزان خراج و ابطال بعضی مالیات‌های خودسرانه در سروسامان بخشیدن به اقتصاد آسیای وسطی نقش مثبت ایفا کرد. و آنچه به حیات شهرها و تجارت پولی مربوط است، این است که در این مورد موفقیت بیشتری

به‌دست آمد. سکه‌های طلا تجارت پولی را رونق داد. اکنون اساس تجارت پولی را قسمت‌ها و پاره‌های وزن شدهٔ سکه تشکیل می‌داد و نه سکهٔ کامل و یک‌پارچه. چنانچه به این پَست کردن (تنزیل) عیار سکهٔ طلا را اضافه نماییم، مساعدت آن به گسترش تجارت و معاملات در سطح کشور هویدا خواهد شد. علاوه بر این‌گونه سکه‌های بااهمیت کشوری، تعدادی از شهرها دوباره به ضرب سکه‌های مسی نقره‌اندود پرداختند. از این جهت، توسعهٔ کار ضراب‌خانه‌های شهرهایی نظیر اترار و خجند راکه بر رشد مجدد چه این شهرها (از قرار معلوم اترار در دورهٔ فتوحات مغول کاملاً خراب گردیده بود) و چه فرغانه و به‌طور کلی قسمت شمال و شرق دولت گواهی می‌دهد، باید به‌طور خاص مورد تأکید قرار گیرد. این ناحیه‌های مملکت مستقیماً پیش رفتند. بعدتر در ربع اخیر قرن سیزدهم میلادی آنها توانستند به اوج ترقی خود برسند، هر چند قسمت اعظم هفت‌رود در اواسط قرن سیزدهم میلادی تبدیل به چراگاه و اکثر شهرهای آن خراب گردیده بود.

از این چنین برمی‌آید، که در این زمان در جلوگیری از خودسری و غارت مغول‌ها ضمانت لازم موجود بوده، برای پیشرفت حیات شهرها و تجارت شرایط معتدل فراهم آمده بوده است.

در سال ۱۲۶۹ میلادی، اندکی پیش از اصلاحات، در ساحل رود طَلَس قورولتای برپا گردیده، در آن خان‌زاده‌های مغول به زیستن در دشت و کوهسار، پایمال نکردن کشتزارها، دخالت نکردن به کار اهالی تخت‌نشین و قناعت نمودن به انداز و مالیات مقرر شده وعده دادند. روشن است، که بعضی از نکته‌های این تعهدنامه اجرا شدند، وگرنه اصلاحات مسعودبیک به این درجه موفقیت پیدا نمی‌کرد. مصوبات قورولتای سال ۱۲۶۹ میلادی و امر عملی ساختن اصلاحات با هم بستگی قوی داشتند: قورولتای آن ضمانت‌هایی را داد که بدون آنها برای تطبیق چنین اصلاحاتی حتی حاجت کوشش کردن هم نبود.

مبارزهٔ دو گرایش همانا ادامه داشت و پیروزی گرایش دوم هیچ‌گاه به‌طور قطعی صورت نگرفته بود. مثال روشن این ادعا سرنوشت بخارا است که محض بعد قورولتای در سال ۱۲۶۹ میلادی و هنگام تطبیق اصلاحات پول در سال‌های ۱۲۷۳ و ۱۲۷۶ میلادی از طرف خان‌زاده‌های هلاکویی و چغتایی به نهایت خرابی رسید و

مدت هفت سال از سکنه خالی بود. در ربع اول قرن چهاردهم میلادی نیز واحهٔ بخارا باز ویرانه‌های زیادی داشته، باغات و تاکستان‌های آن در حال خرابی بودند.[۱۴] در این مورد هم باید تذکر داد که مسعودبیک برای آبادانی بخارا و برقرارکردن نفوس آن تدابیر مؤثری اندیشید و بدین‌وسیله در سال‌های ۱۲۸۲-۱۲۸۳ میلادی حتی در این‌جا ضرب منظم سکّه‌های نقره آغاز گردید که از احیای حیات شهر و تجارت پولی گواهی می‌دهد. این هم قابل توجه است که تؤه‌خان (۱۲۸۲-۱۲۸۳ م) در فرغانه، شهر اندیجان را بنا کرد و این شهر با سرعت تمام رونق پیدا کرد.

بدین ترتیب اصلاحات پولی چنان‌که از معلومات سکّه‌ها برمی‌آید، در اواخر قرن سیزدهم میلادی نسبت به زمان پیشین موفقیت بزرگی را مالک گردید و در این زمینه تولید کالا و عموماً حیات شهرها قسماً برقرار گردیده، رو به ترقی نهاد. ظاهراً، وضع شهرها و تجارت در ولایت‌های شمال و شرق آسیای وسطی، همچنین در یک قسمت از هفت‌رود (خصوصاً سکّه‌های طراز، گنج‌ده، اترار و غیره خیلی فراوان بود)، شهرهای فرغانه، ولایت چاچ نسبتاً بهتر بوده است. برقرار گردیدن شهرهای ماوراءالنهر بسی به تأخیر صورت می‌گرفت، ولی در طول بیست سال آخر قرن سیزدهم و ابتدای قرن چهاردهم میلادی در این‌جا نیز موفقیت‌های قابل توجه به‌دست آمدند.

در مورد وضع کشاورزی آسیای وسطی در ابتدای قرن چهاردهم میلادی باید تذکر داد که ما معلومات بسی کم در دست داریم. یکی از اسنادی که در مورد روشن ساختن بعضی جهت‌های این مسأله اهمیت دارد، وقف‌نامهٔ منسوب به سال ۱۲۹۹ میلادی می‌باشد. در این وقف‌نامه آمده است که تأسیس کنندهٔ وقف از حوالی بخارا (تقریباً ۳۰ کیلومتر دورتر از قسمت شمال آن) دیهه‌ای را با زمین آبیاری شونده‌اش به کلی خریده، باز یک دهکده، دو مسجد، منزل‌های خوب برای خدمتکاران، آسیاب و چند (بیش از سه) کارگاه نساجی بنا کرد[۱۵].

خود روشن است که اگر پیش از این در مدت طولانی صلح و صلاح برقرار نمی‌گردید و به خرج مبلغ برای عمران زمین و ساختمان باوری نمی‌بود، خرید زمین و این همه ساختمان در ناحیهٔ بخارا غیرممکن بود. آن ضمانتی، که در قورولتای سال ۱۲۶۹ میلادی داده شد، تا آخر قرن سیزدهم میلادی چنان‌که ذکر شد، اعتبار

خود را گم نکرد و این امر در جهت قسماً احیا گردیدن نه فقط شهر، بلکه ظاهراً حیات دهات نیز شرایط خوبی مهیا نمود. البته، در ابتدای قرن چهاردهم میلادی و عموماً در طول این قرن عاقبت‌های خرابی‌آور استیلای مغول به کلی برطرف نگردید؛ اقتصاد از سطح پیشین ترقیات خود بسی به عقب افتاده بود، استثمار سخت و مالیات سنگین در برقرار نمودن اقتصاد ممانعت می‌کرد و جریان این عمل را به تأخیر می‌انداخت. یوغ اسارت مغول‌ها برای مردمان آسیای وسطی عاقبت مصیبت‌بار داشت و آن به هیچ کدام بلا و آفت قابل مقایسه نبود.

این همه معلومات و اطلاعات مرحله‌های برقرار گردیدن و پیشرفت نسبی حیات شهر و تجارت را نشان می‌دهند و بر مبنای آنها می‌توان عقیدهٔ اکثر تاریخ‌شناسان را در مورد آن که گویا در ترقی و رشد شهرها و تجارت داخلی فقط اصلاحات کَبَک‌خان (۱۳۱۸-۱۳۲۶ م) امکانیت واقعی فراهم آورده و محض کَبَک‌خان هرج و مرج را در معاملات پولی برهم زده باشد، رد می‌نمایند.

آسیای وسطی در نیمهٔ اول قرن چهاردهم میلادی

کَبَک‌خان نخستین خان مغول است که به کلی به ماوراءالنهر تکیه داشت. او اصلاً بت‌پرست بود، ولی با علمای اسلام در مسایل دینی با میل تمام صحبت می‌آراست. طبق بعضی روایات او در راه بازداشتن ظلم فئودال‌های بادیه‌نشین نسبت به اهالی تخت‌نشین کوشش داشته است و بعضاً این کوشش‌های او باثمر بوده‌اند. کَبَک‌خان در حوالی نسف برای خود کوشک (قرشی) بنا کرد، که بعداً در اطراف آن شهری به وجود آمد و با نام قرشی مشهور گردید.

به کَبَک‌خان تطبیق اصلاحات پولی و اداری را نسبت می‌دهند. اصلاحات پولی او از جانب م. اِ. ماسون به‌طور مفصل تحقیق شده است.[۱۶] این اصلاحات در سال ۱۳۲۱ میلادی با نظرداشت نظام پولی دولتی هُلاکوی و آلتین اردہ جامهٔ عمل پوشیده بود. سکّه بزرگ نقره با وزن ۸ گرم، دینار نام داشت و به ۶ سکهٔ کوچک که درم می‌گفتند، برابر بود. در سال‌های اول این سکه‌های تازه (خصوصاً درم) با نام کَبَک‌خان در ضراب‌خانه‌های بخارا و سمرقند فراوان ضرب می‌شدند. ضرب این دو نوع پول نقره را حاکمان دیگر نیز ادامه دادند. مثلاً تَرْمه شیرین از این پول‌ها بسی

زیاد سکه زد و در زمان او کار ضراب‌خانهٔ اترار هم بسی اوج گرفت. بعداً ضرب این سکه‌ها کاهش یافت.

اکثر تاریخ‌شناسان علناً درا همیت اصلاحات کَبَک‌خان مبالغه کرده‌اند. اصلاً این اصلاحات نتوانست در معاملات پولی و اقتصاد کشور مانند اصلاحات مسعود تغییرات زیادی وارد نماید. ولی برای رشد و توسعهٔ تجارت داخلی و خارجی شرایط خوب فراهم آورد. خود امر واقعی جامهٔ عمل پوشیدن اصلاحات و ضرب کردن سکه‌ها در آن زمان گرچندی از جهت وسعت درکل ولایت‌های آسیای وسطی یکسان نبودند، عموماً از ترقی و رشد شهرها و تجارت پولی گواهی می‌دهند.

در قرن چهاردهم میلادی مبارزهٔ دو گرایشی که قبلاً ذکرش رفت، نسبت به اهالی تخت‌نشین بسی شدت یافت. مثلاً به کبک خان لازم آمد که با یَساوُر، شاهزادهٔ عصیانگر چَغَتایی، جنگ و پرخاشی سخت بکند. این شاهزاده با کمک نیروهای حربی امیران خراسانی، کبک خان را مغلوب نمود و سپس چنان‌که مآخذ اطلاع می‌دهند «از ترمذ تا حدود سمرقند تمام اهالی ولایات و دهات را ازکرانه‌های آمول (آمودریا) کوچ داد، شهرها و محل‌های تابع کَبَک‌خان را به ویرانه تبدیل نمود و سکنهٔ آن محلات را به اسارت گرفت». تنها امیران خراسانی زیاده از ۵۰ هزار اسیر و غنایم فراوان بردند. هنگامی که کَبَک‌خان خواست با نیت ضربهٔ جوابی به ملک‌های خراسانی یساور هجوم کند، شاهزادهٔ چَغَتایی به ساکنان فاراب و مرغاب فرمان داد که به ولایت هرات کوچ نمایند. هنگام این مهاجرت چندین هزار مردم از سرما و گرسنگی به هلاکت رسیدند. جنگ و جدال‌های فئودالی سال‌های ۱۳۱۶-۱۳۱۹ میلادی که در نتیجهٔ عصیان یساور به وقوع پیوستند، به مردم آسیای وسطی ضرر بسی بزرگ رسانیدند.

وارث کبک خان، ترمه شیرین (۱۳۲۶-۱۳۳۴ م)، اساساً سیاست برادر خود را ادامه داد. او به عنعنه و رسوم و عادت‌های تخت‌نشینی بیشتر میل نموده، مسلمان غیرتمندی گردید و دین اسلام را مذهب رسمی دولت چغتاییان اعلام داشت. اعتراض و نارضایی فئودال‌های صحرانشین به شورش و عصیان تبدیل یافته، نهایت با قتل ترمه شیرین انجام پذیرفت.[۱۷]

نزاع‌های بین خودی به حیات شهر و کشاورزی هفت‌رود چنان ضربهٔ سنگینی

وارد نمود که اصلاح آنها از امکان بیرون بود.

این وضعیت در یکی از مآخذ از زبان مرد سیاحی چنین تصویر شده است: «از دور یک دیهه با بناهای زیبا به نظر می‌رسد. نیت ملاقات با ساکنانش تو را به آن‌جا می‌برد، ولی چون نیک نظر می‌کنی آن خانه‌ها خالی است. کل اهالی کشور بادیه‌نشین بوده، به کارهای زراعت هیچ مشغول نمی‌شوند».[۱۸]

اصلاحات اداری که طبق آن آسیای وسطی به واحدهای کوچک مأموری، تومان‌ها، تقسیم شد، می‌بایست بر حیات کشور تأثیر معینی می‌گذاشت. راجع به زمان عملی گردیدن این اصلاحات عقیدهٔ یگانه موجود نیست و این‌چنین به کَبَک خان تعلق داشتن آن دقیقاً معلوم نیست. و. و. بارتلود معتقد بود که اصلاحات بین سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۳۴ میلادی (یعنی در زمان کَبَک خان یا خود ترمه شیرین) عملی شده است.[۱۹] ا. یو. یکوبوفسکی چنین اظهار عقیده کرده بود که این اصلاحات را کَبَک‌خان عملی کرد، زیرا هنگام به سر حاکمیت آمدن تیمور، تومان‌ها وجود داشتند، اما پیش از کَبَک خان از آنها نام و نشانی نبود. پس از کبک خان کسی نمی‌توانست این اصلاحات را عملی نماید.[۲۰] آ.د. چخویچ که اصطلاح «تومان» را در وقف‌نامهٔ سال ۱۲۹۹ میلادی کشف کرده بود (باید تذکر داد، که این کلمه نه در منبع اصلی عربی، بلکه در ترجمهٔ فارسی آن موجود است)، معتقد است که تومان چندی پیش از زمان کَبَک خان چون واحد مأموری وجود داشته است[۲۱].

محققان این اصلاحات را تظاهر میل به یک مرکز متحد کردن کشور دانسته‌اند. ا.یو. یکوبوفسکی خاطرنشان کرده است که «... آن را باید همچون یک اقدام مترقی، که در رشد دولت فئودالی ماوراءالنهر نقش بزرگ داشته است، اعتراف نمود.» در عین حال او چنین می‌شمرد که «اصلاحات اداری کَبَک‌خان ملک‌های فئودالی را با مالکانش از بین نبرد، بلکه به آن مطابق گردید؛ ملک به واحد مأموری تومان و صاحب پیشین آن به حاکم تومان تبدیل یافتند». با وجود این، وقف‌نامهٔ سال ۱۳۲۶ میلادی در مورد باز هم صحیح‌تر ادراک نمودن اهمیت این اصلاحات و دانستن تغییرات عمیق در ادارهٔ مأموری و سیاسی به عمل آوردهٔ آن امکان می‌دهد. در بین شرط‌هایی که بخشندگان وقف مطرح نمودند، بر چنین ضرورتی هم تأکید شده بود که محل‌های وقف را «به حاکمان شهر بخارا و دیگر ولایت‌ها از جمله امیران

تومان‌ها، ملک‌ها، باسقاق‌ها و وزیران دیوان»[۲۲] اجاره دادن ممکن نیست. در این‌جا ذکر ملک‌داران ارثی و حاکمان اصلی پیش از مغول با تومان مرتبط نشده است. تومان‌ها را امیران، یعنی مأمورین و اعیان و اشراف طایفه‌های ترک و مغول اداره می‌کردند. در این مورد معلوم است که مُلکِ مَلِک و تومان یک مفهوم را افاده نمی‌کند. امکان دارد این اصلاحات اداری نظر به آنچه که قبلاً انگاشته می‌شد، در طرز ادارهٔ سابق تغییرات جدی به عمل آورده باشد. از احتمال دور نیست که یکی از وظیفه‌های این اصلاحات برهم زدن مختاریت ملک‌داران ـ حاکمان محلی به‌شمار می‌رفت. از این‌رو، چنین گمان و.و. بارتلود به حقیقت بسی نزدیک است، که به تومان‌ها تقسیم کردن کشور «مانند تقسیمات در ایران تطبیق گردیده صورت می‌گرفت، یعنی بخشیدن املاک خاص به نمایندگان سلاله‌ها، که همراه خان به ماوراءالنهر آمده بودند»![۲۳] اَرْلَت‌ها در قسمت شمالی افغانستان، قووچن‌ها در جنوب تاجیکستان، جلایری‌ها در خجند، برلاس‌ها در وادی قشقه دریا و غیره مسکون شدند. این امر، که اشراف ترک و مغول نه تنها در حدود املاک خود، بلکه در خارج از آن هم موقع اساسی را در ادارهٔ مأموران کشور صاحب گشتند، مهم‌ترین نشانهٔ اصلاحات اداری، همچنین وارد گردیدن اشراف بادیه‌نشین به کل ساحه‌های حیات تخت‌نشینی می‌باشد. با وجود این، عموماً مسألهٔ اهمیت و مقصد این اصلاحات به پژوهش عمیق نیاز دارد؛ از جمله حالا روشن نیست که خود تومان چگونه واحد مأموری بود و هنگام تعیین حدود آن کدام معیاری را به اساس می‌گرفتند.

نزاع‌های فئودالی به جامهٔ عمل پوشیدن تدابیر مترقی ممانعت می‌کردند و آنها را بی‌نتیجه می‌ساختند. در سال‌های ۴۰ قرن چهاردهم میلادی قزان‌خان خط‌مشی سیاسی کَبَک خان و تَرْمه شیرین را پیش گرفته، با مقصد مجدداً برقرار نمودن حاکمیت خانی کوشش‌های زیادی کرد. او با نیت به‌وجود آوردن تکیه‌گاه مستحکمی در مبارزه بر ضد فئودال‌های بادیه‌نشین در مسافهٔ دو منزل دورتر از طرف غربی قرشی کوشک، قلعهٔ زنجیرسرای را بنا کرد. او در سال ۱۳۴۶ میلادی درجنگ هلاک گردید و به جای وی امیر قَزَغَن که جانب‌دار عنعنات و رسوم زندگی بادیه‌نشینی بود، به قدرت رسید. او زمستان وقت خود را در وادی سرای (ناحیه پنج تاجیکستان

کنونی) و تابستان را در شهر مُنْک سپری می‌کرد؛ بیشتر با شکار و تاخت وتازهای غارتگرانه مشغول می‌شد. این حال برای اشراف بادیه‌نشین که از تاخت و تاز غنایم زیادی به‌دست می‌آوردند، عین مُدعا بود. پسر او عبدالله از سال ۱۳۵۸ میلادی سعی و کوشش نمود سیاست مبتنی بر منافع طبقهٔ بالانشین اهالی بومی را پیاده نماید، ولی این امر منجر به اخراج او از کشور گردید.

در آخر سال‌های ۵۰ قرن چهاردهم میلادی دولت چغتایی تقریباً به سی ملک تقسیم گردید. بعضی از این ملک‌ها به فئودال‌های بادیه‌نشین نصیب شدند. مثلاً خجند به حکم بایزید جلایر درآمد. در سروری ملک‌های دیگر فئودال‌های محلی اشرافی و دینی قرار گرفتند. همین‌طور در بخارا صدرها، در ختلان اولاد باستانی کیخسرو، در بدخشان دو شاه برادر از سلالهٔ محلی، و در ترمذ سیدها حکمرانی می‌کردند. به ضم این، دولت چغتایی باز به دو قسمت جدا شده، ولایت‌های شمال و شرقی آن مغولستان نام گرفتند.[۲۴]

۲. مناسبات اجتماعی و اقتصادی آسیای وسطی در زمان مغول‌ها

انواع مالکیت زمین. سیورغال

مناسبات اجتماعی و اقتصادی زمان مغول‌ها، تأثیر استیلا و فرمانفرمایی آنها به سازمان‌های اجتماعی و اقتصادی دولت هلاکوی‌ها همه‌جانبه آموخته شده است.[۲۵] البته مشاهده و خلاصه‌های تاریخ‌شناسان ایران را بلافاصله به شرایط آسیای وسطی تطبیق کردن ممکن نیست، ولی این مواد برای فهمیدن و درک کردن بعضی اطلاعات غیرمستقیم راجع به سلسلهٔ سازمان‌های اجتماعی و اقتصادی آسیای وسطی در آن زمان کمک می‌رسانند. باید تذکر داد که تاریخ‌شناسان با مقصد از همین نقطه‌نظر به‌طور مشخص تحقیق نمودن آسیای وسطی هنوز خیلی کم پژوهش انجام داده‌اند. یکی از سبب‌های این حالت ضعف و محدودیت اساس‌های مأخذشناسی است. قبل از همه، باید به جستجو و پژوهش منابع محلی توجه ویژه مبذول داشت. تحقیق وقف‌نامه‌های سال‌های ۱۲۹۹ و ۱۳۲۶-۱۳۳۳ میلادی همچنین مشاهده‌های آ.د. چخویچ راجع به مفهوم بعضی اصطلاحات تا چه اندازه اهمیت و

آیندهٔ خوب این جهت مسأله را نشان می‌دهند.[۲۶]

از این سندها معلوم می‌گردد که در زمان مغول‌ها زمین‌های وقفی آسیای وسطی نه تنها برهم نخورد، بلکه وزن نسبی آنها ظاهراً زیادتر گردید. خان‌های مغول با بعضی استثناء، به مردم این سرزمین آزادی عقاید مذهبی می‌دادند. آنها اکثراً روحانیان (از جمله روحانیان دین اسلام) را از پرداخت مالیات و خراج آزاد می‌کردند. حتی در زمان استیلا و غارت مال و ملک مردم، دارایی روحانیان ایمن می‌ماند. البته هنگام تاخت و تازهای استیلاگرانه، جنگ‌های داخلی و هجوم‌های غارتگرانهٔ مغول‌ها، زمین‌های وقف هم پایمال و خراب می‌شدند. اما خود این نوع زمین‌ها موجودیت خود را همچنان ادامه می‌داد. اگر این هم در نظر گرفته شود که مغول‌ها تا زمان کَبَک‌خان به ادارهٔ آسیای وسطی دخالت نمی‌کردند و برای کوشش به‌دست آوردن زمین کوشش نمی‌کردند، امکان دارد به خلاصه‌ای آمد که ذخیرهٔ زمین‌های وقف پس از استیلای مغول‌ها کم نشده است. در برابر، به حالت عادی برگشتن حیات اقتصادی این ذخیره باز هم می‌توانست افزایش یابد. در این مورد وقف‌نامه‌های مذکور دلالت می‌کنند. سال ۱۲۹۹ میلادی عبدالرحیم محمد نام، یک شخص متمول اسفیجابی، دیهه‌ای را با زمین‌های آبادش خریده، خوب عمارت کرد. سپس آنها را به وقف تبدیل کرده، ادارهٔ آن را خود و اولاد خود بر عهده گرفت. در سال ۱۳۲۶ میلادی، نبیرهٔ سیف‌الدین باخرزی یک ناحیهٔ تمام را از طرف جنوب و شرق بخارا به نفع مقبره و خانقاه جد خودش وقف کرد. چندی پیشتر از این، خان‌زاده‌خانم مغول، سیورکوکتینی، مبلغ زیادی را به ساختمان مدرسهٔ بخارا (مدرسهٔ خانیه) تخصیص داده، آن را با وقف‌ها تأمین نمود. حاکم تاجر مسعود بیک نیز در بخارا مدرسه‌ای ساخت که با نام مدرسهٔ مسعودیه مشهور است و قبر مسعود بیک هم در آن‌جاست. ملک‌های وقف این مدرسه‌ها ظاهراً زیاد بود چون تعداد طلاب در یکی از آنها گویا از هزار نفر زیادتر بوده است.

از احتمال دور نیست که بعضاً کوشش صاحب شدن به زمین‌های وقف ظاهر گردیده باشد. از این‌رو، یکی از شرط‌های وقف‌دهندگان که به حاکمان و مأمورین اجاره ندادن مِلک وقف را تأکید کرده‌اند و آن در وقف‌نامهٔ سال ۱۳۲۶ میلادی ذکر یافته است، بی‌اساس نمی‌نماید.

در این سند غیر از زمین‌های وقف، هنگام توصیف قطعه‌های به‌وقف شامل نگردیده، باز سه نوع زمین: مِلک (مُلک خاص)، مَمْلَکهٔ اِینجو و مملکهٔ دیوان نام برده شده است. اندازه و معیار انواع زمین در زمان مغول‌ها معلوم نیست. هم زمین کشاورزان عادی و هم زمین فئودال‌ها در سندهای حقوقی مِلک نام برده شده است. در زمان استیلا و حکم‌رانی مغول‌ها این دو نوع مِلک از بین نرفت. در زمان پس از مغول‌ها نیز در منابع تاریخ‌شناسی به آنها اشاره شده است. در دولت هلاکوی‌ها زمین‌هایی که به سردار دولت، اهل خاندان و تیول‌داران او تعلّق داشتند، زمین اینجو نام برده می‌شدند و صاحبان آن حق داشتند این نوع زمین را به پاداش خدمت تقدیم کنند، به وقف دهند، هدیه کنند، بفروشند و غیره. ی.پ. پتروشیفسکی زمین اینجو را با مِلک مقایسه کرده، هر دو را متعلّق به یک نوع می‌داند، با چنین تفاوت که زمین اینجو در اختیار سردار دولت، خاندان او و تابعانش بود و مِلک در دست هر شخص علی‌حده.[۲۷] البته زمین‌های اینجو از مالیات آزاد بودند. اما بعضاً زمین‌های مِلک نیز از مالیات آزاد می‌گردیدند. زمین‌های اینجوی ایران از زمین‌های در زمان استیلا مصادره شده، زمین‌های فئودال‌ها، همچنین از حساب کمینداسیون (زمین خود را «به تحت حمایهٔ» یکی از اعضای سلاله واگذاشتن اشخاص علی‌حده) فراهم آمده، ذخیرهٔ آنها بسی زیاد بود. ظاهراً زمین‌های اینجوی آسیای وسطی از زمین‌های اینجوی ایران فرق زیادی نداشتند. ولی امکان دارد اندازه و معیار و راه‌های به‌وجود آمدن آنها اندکی از هم تفاوت بکند. این را هم باید در نظر گرفت که فقط کبک خان و وارثان او در سرزمین ماوراءالنهر به‌طور استوار جای گرفتند. در این زمان برخورد با اهالی تخت‌نشین و ترتیبات محلی نظر به زمان استیلا و ده‌ساله‌های نخستین آن به کلی دیگرگون گردیده بود. از این رو می‌توان حدس زد که در شرایط آسیای وسطی، مصادره راه اساسی پیدایش و افزایش زمین‌های اینجو نبود و عموماً ذخیرهٔ این قبیل زمین در این‌جا آن‌قدر اهمیت نداشت. هنگام تحقیق دقیق‌تر و مفصل مسألهٔ مذکور، به‌قدری که مأخذ امکان می‌دهند، نباید خرید زمین‌های مِلک را که احتمال وسیلهٔ زیاد کردن ذخیرهٔ زمین‌های اینجو باشد، از نظر دور نمود. در زمان بعدی در آسیای وسطی چنین حادثه‌هایی معلوم‌اند، که پادشاهان محض زمین‌های مِلک را به یک راه مقرری با خط و مهر قاضی خریداری می‌کردند.

زمین دیوان زمین دولتی به‌شمار می‌رفت. بدین ترتیب معلوم می‌گردد که در آسیای وسطی، در زمان مغول‌ها چهار نوع زمین چون ملک خصوصی وجود داشتند: ۱) زمین دولتی، ۲) مِلک فئودالی و اینجو، ۳) زمین وقف، ۴) مِلک دهقان.

شکی نیست که در زمان حکمرانی مغول‌ها در آسیای وسطی مثل ایران، پاداش‌های فئودالی وجود داشته و بیش از پیش ترقی می‌کرد. آن زمان در ایران این پاداش‌ها را به اصطلاح کهنهٔ عربی اقطاع و یا به اصطلاح تازهٔ مغولی سیورغال نام می‌بردند. هم اقطاع و هم سیورغال ممکن بود خرد یا بزرگ باشد. در آغاز کار اقطاع را بیشتر سروران لشکر می‌گرفتند و به سربازان عادی به عوض خدمت پول یا کالا داده می‌شد. در زمان غزنخان ناحیه‌های تمام به طریق اقطاع به سربازان مغول واگذار می‌شد. این نوع اقطاع از قطعه‌های خرد زمین متعلّق به اشخاص علی‌حده عبارت نبود، بلکه از قطعه‌های بزرگ زمین عبارت بود، که به واحدهای کل لشکر می‌بخشیدند. امیر هزاری این زمین اقطاع را بین امیران صدی، و امیران صدی به نوبهٔ خود آن را بین امیران دهی تقسیم می‌کردند. اقطاع نه تنها حقوق نسبت به زمین و کل درآمدهای آن و آب و افراد ساکن آن محل حفاظت می‌کرد، بلکه چون ملک میراثی حساب شده، به اقطاع‌دار امکان خراج ستانیدن با کل صلاحیت از تابعان خود را هم می‌داد. سیورغال شکل روشن و کامل حکمرانی فئودال غاصب (ترک یا مغول) نسبت به کشاورزان محلی تخت‌نشین بود و آن این‌چنین معنی وراثت و مصونیت کامل مالیاتی و اداری و دادستانی را داشت. به سیورغال‌های بزرگ ملک‌هایی شامل می‌گردیدند که هم واحه‌های بزرگ کشاورزی و هم دشت‌های وسیع را در برمی‌گرفتند.

مسألهٔ پاداش‌های فئودالی در آسیای وسطی حالا هم بر اساس مواد مشخص تاریخی مورد تحقیق همه‌جانبه قرار نگرفته است. تنها همین معلوم است که خجند برای جلایری‌ها، ناحیهٔ قشقه‌دریا برای برلاس‌ها، و ناحیهٔ جنوب تاجیکستان برای قَووچین‌ها املاک به طریق پاداش داده شده، اقطاع یا سیورغال‌های آنها به‌شمار می‌رفتند.[۲۸]

تصنیف دهقانان (کشاورزان)

مسألهٔ نظام سرواژ. نظام بردگی

دهقانان در زمان مغول‌ها مثل سابق و زمان‌های بعد ترکیب بودند. گروهی از آنها صاحب امتیاز و مالکیت خصوصی بوده، در مقایسه با دیگران کمتر به دولت مالیات می‌پرداختند (ظاهراً این همان قسمت اساسی اهالی است که در نتیجهٔ خانه‌خراب و نابود شدن، مقدار بسیار کمی مانده بود). عده بسی زیاد دهقانان زمین را اجاره می‌گرفتند یا خود چون برزگرِ کرایه در زمین شخص ثروتمند کار می‌کردند. این قبیل دهقانان در وقف‌نامهٔ سال ۱۳۲۶ میلادی با نام مزارع یاد شده‌اند. طبق معلومات وقف‌نامهٔ مذکور، دهقانان اجاره‌نشینِ زمین‌های زراعتیِ وقف از سه یک حصهٔ محصولات کشاورزی را تولید می‌کردند. اما مخصوص تأکید شده بود، که زمین وقف از دو سال زیادتر به اجاره داده نمی‌شود. از اطلاع مدارک بعدی برمی‌آید که استیلای مغول‌ها باقی‌مانده‌های جامعهٔ دهقانانی را، که نسل به نسل در یک دیهه زندگانی کرده، صاحب حقوق «اجارهٔ دایمی» و بعضی دیگر حقوق و وظیفه‌های عمومی و به هم علاقمندکننده بودند، از بین نبرده است.

در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی چنین بازمانده‌های «جامعهٔ دهقانان» در انواع گوناگون زمین: زمین دولت، زمین مِلک و زمین وقف به‌نظر می‌رسیدند. اما وضعیت مسألهٔ مذکور در قرن‌های سیزدهم و چهاردهم میلادی معلوم نیست.

در وقف‌نامهٔ سال ۱۳۲۶ میلادی باز از یک دسته دهقانان یاد شده است که آن را کَدیور نام برده‌اند. کَدیورها اساساً به پرورش باغات مِلک شغل می‌ورزیدند. ولی از این سند روشن نیست، که وضع آنها از وضع دهقانان اجاره‌نشین چه تفاوت دارد و مناسبت آنها با صاحبان زمین چگونه است. ضمناً خدمت باغات مِلک را نه تنها کدیورها، بلکه باغبان‌ها نیز اجرا می‌کردند. این را هم باید تذکر داد که طبق سند مذکور کشت و زرع زمین‌های وقف را غلامان هم که از طرف وقف‌دهندگان آزاد شده و به کار زمین وابسته گردیده بودند، انجام می‌دادند.

آنها حقوق نداشتند زمین وقف را ترک کنند، از دیگر جهت وضع آنها با دهقانان اجاره‌نشین یکسان بود، چون آنها نیز در همان شرایط پرداخت از سه یک حصهٔ تولیدات خدمت می‌کردند.

به زمین وابسته شدن غلامان اساسی نمی‌دهد که راجع به رایج گردیدن اصول سرواژ در آسیای وسطی سخن بگوییم. در ایران، در زمان مغول‌ها دهقانان را به زمین پایبند نموده، از یک جای به جای دیگر کوچ بستن را به آنان منع می‌کردند، و از اواسط قرن سیزدهم میلادی دهقانان کوچ بسته را به مکان قبلی ایشان بازمی‌گردانیدند. در یَرلیق غزنخان از سال ۱۳۰۳ میلادی این دلیل تصدیق شده است. این حالت نه تنها به دهقانان اجاره‌نشین زمین‌های اقطاع، بلکه به دهقانان در زمین‌های مِلک نشسته نیز تعلق داشت. به عقیدهٔ ی. پ. پتروشیفسکی این حالت به کل دهقانان در هر نوع زمین نشسته تعلق داشت. سبب اساسی به زمین‌ها وابسته کردن دهقانان چنین بود: اگر قبلاً برای نفوس متعدد زمین آبیاری شده کفایت نمی‌کرد، پس از قتل و غارت استیلاگران مغول تعداد اهالی و زمین زراعت خیلی کاهش نمود و بر ضم این در نتیجهٔ استثمار بی‌رحمانهٔ خصوصاً اشراف فئودال دهقانان به هر طرف فرار نموده، اکثر زمین‌ها ناکِشته ماند. این بود که خان‌های مغول به تقاضای منفعت دولت و فئودال‌ها که دهقانان برای آنان پرداخت‌کنندگان مالیات، یعنی منبع درآمد بودند، سیاست به زمین وابسته کردن دهقانان را عملی کردند. این سیاست باز از آن سبب پیش گرفته شد که به نکته‌های اساسی یسای چنگیز که به پیشوایان خود کاملاً مطیع بودن مردم بادیه‌نشین و قطعاً ممنوع بودن حرکت خودسرانهٔ آنها را تلقین می‌کرد، مطابقت داشت.[۲۹]

در آسیای وسطی نیز وضع همچنین بود. در این‌جا هم تعداد اهالی و زمین زراعت کاهش یافت، اقتصاد کشاورزی خراب، و ظلم و استثمار افزون‌تر می‌گردید. در نواحی آسیای وسطی (از قبیل ترکمنستان جنوبی)، که به هیأت دولت هلاکوی‌ها داخل می‌شدند، مثل دیگر ولایت‌های این دولت حادثهٔ به زمین وابسته کردن دهقانان معمول بود. اما اطلاعات دقیقی که به موجودیت اصول سرواژ در دولت چغتایی، خطهٔ ماوراءالنهر و ولایات واقع در مشرق دال بوده باشند، دراختیار نداریم.

بنابراین حالا زمان حل این مسأله فرا نرسیده است. در این مورد بعضی ویژگی‌های سازمانی ادارهٔ ماوراءالنهر را که متفاوت با ایران می‌باشد، نیز باید به اعتبار گرفت. چنان‌که بارها خاطرنشان گردید، خود مغول‌ها در قرن سیزدهم میلادی

به کار ادارهٔ مملکت دخالت نمی‌کردند و خودشان قطعهٔ زمین و اقطاع نداشتند. درآمد کشور را توسط حاکمان تاجر (محمود یَلَواچ، مسعود بیک و پسرانش) جمع می‌کردند و این درآمد برای همهٔ آن مغول‌هایی که درآمد آسیای وسطی به آنها تعلق داشت، عمومی بود. از این‌رو در آن زمان در نزد خان‌زاده‌ها و اعیان و اشراف مغول چگونه به‌دست آوردن درآمد از زمین، درجای خود بودن یا فرار کردن دهقانان هیچ اهمیتی نداشت. ولی در قرن چهاردهم میلادی این وضع دگرگون گردید. اما در این مورد اشارهٔ وقف‌نامهٔ سال ۱۳۲۶ میلادی را نباید از نظر دور داشت که زمین را در صورت آباد و آبیاری شونده بودنش هم از دو سال بیشتر به دهقانان اجاره دادن ممنوع می‌باشد.

علی‌الخصوص این‌جا واحهٔ بخارا در نظر است که در سال‌های ۱۲۷۳ و ۱۲۷۶ میلادی کاملاً خراب گردیده، تا سال ۱۳۲۶ میلادی در حدود آن کوشک‌های ویران و باغات به خرابه‌زارتبدیل یافته به نظر می‌رسید.

وضع پیشه‌وران

سیاستِ به قید اسارت گرفتن اهالی، که مغول‌ها اعمال می‌کردند، مخصوصاً در مناسبت آنها با پیشه‌وران واضح و روشن ظاهر می‌گردد. در این مورد اطلاع یکی از مآخذ قابل توجه است. تقریباً در سال ۱۲۶۲م قاصد قوبیلای خان در بخارا پس از انجام محاسبات لازم، تقسیمات زیر را مقرر نمود: از ۱۶ هزار نفر بخارابیان ۵ هزار نفر به باتو (یعنی جوجیان) و ۳ هزار نفر به سیورکوکتینی بگم (مادر هلاکوخان، منگوقاآن و قوبیلای‌خان) تعلق داشته، بقیهٔ آنها در اختیار قاآن یعنی سرور مغول‌ها قرار داشتند، که او با آنها چون کالای شخصی خود برخورد می‌کرد. در سال ۱۲۶۳ میلادی هلاکوخان، که با جوجیان محاربه داشت، از شهر بیرون بردن و به قتل رسانیدن ۵ هزار نفر رعایای به این خاندان تعلق داشتهٔ بخارا را فرمود و در این زمان نه اندیشهٔ مال و ملک و نه رحمی نسبت به زنان و کودکان آنها در دل او پیدا نشد. محققان درست تصور کرده‌اند که اینها همان پیشه‌ورانی بودند که در اختیار خان‌های مغول قرار داشته، به آنها اطاعت می‌کردند و خدمتگزار آنها بودند.[۳۰] پلانو کارپینی از دو گروه پیشه‌وران یاد می‌کند: «در ملک ساراتسیون‌ها و دیگران که در این میان گویا

آنها (مغول‌ها ــ ب. غ.) حاکمند، بهترین پیشه‌وران را تصاحب نموده، آنها را در همهٔ کارهای خود استفاده می‌کنند... به هر یکی هر روز نان به وزن معین و هفته‌ای سه دفعه گوشت می‌دهند. این را به همان پیشه‌ورانی می‌دهند که در شهر زندگی می‌کنند».[۳۱] از این سخنان برمی‌آید که یک گروه پیشه‌وران شهر به مثل غلام به سر می‌بردند، از محصول زحمت آنها دیگران استفاده می‌کردند، در عوضش به آنها به وزن معین نان می‌دادند؛ گروه دیگر پیشه‌وران شهر که آزاد یا غلام بودنشان معلوم نیست، از درآمد شغل خود مالیات می‌پرداختند.

رشیدالدین هم هنگام نام بردنِ تدابیر بی‌واسطه به آسیای وسطی مرتبط بودهٔ منگوقاآن، ظاهراً راجع‌به همین گروه پیشه‌وران سخن رانده است: «... منگوقاآن فرمود که مردم عوام از (قبیل) تاجران، دکان‌داران و پیشه‌وران به دستیاران خود لطف و مرحمت نمایند و به (آنان) از نعمت خود بخشایند، تا هر یکی مبلغ مطلوب را از این معامله به قدر دریافت خود بپردازد.»[۳۲]

وضع زندگی پیشه‌وران آسیای وسطی یکسان نبود، و در طول دو قرن همواره تغییر می‌یافت. از اطلاع مآخذ برمی‌آید که اکثر پیشه‌وران به مثل بردگان زندگی می‌کردند. در زمان استیلای مغول‌ها بر آسیای وسطی چندی از پیشه‌وران را به مغولستان بردند. بعداً در شهرهای آسیای وسطی و ایران کارگاه‌های صنعت‌وری به‌وجود آمدند که به طبقهٔ حاکم مغول‌ها تعلق داشتند و در آن‌جا پیشه‌وران مثل غلام کار می‌کردند. در برابر این پیشه‌وران مملوک هم به مثل گروه در بالا ذکرشدهٔ بخارا وجود داشتند که به اختیار خود کار کرده، در عین حال به خان‌های مغول وابسته بودند و از مدرک پیشه و تجارت خود به آنها مالیات می‌پرداختند. گروه نسبتاً آزاد پیشه‌وران و تاجرانی نیز بودند که به خزانهٔ مرکز مالیات (تَمْغه) می‌پرداختند. ظاهراً تعداد این‌گونه پیشه‌وران در حال افزایش بود. باید ذکر کرد که مأموران دیوان و یا اجاره‌داران مالیات را از آنها جمع می‌آوردند.

البته، چنین گمان بردن، که مغول‌ها پیشه‌وران را اسیر کرده و به غلامی و بردگی دچار نموده، گویا باعث به کلی از بین رفتن اصناف و پیشه‌وری نیز گردیده باشند، هیچ یک اساسی ندارد. هم‌زمان با بازسازی شهرهای مخروب و احیای تولید کالا می‌بایست این‌چنین کارگاه و دکان‌های صنعت‌وری هم دوباره برقرار گردیده، رو به

ترقی می‌نهادند. توسعهٔ نظام بردگی یکی از پدیده‌های ننگین حکم‌فرمایی استیلاگران مغول محسوب می‌گردد. مغول‌ها نه تنها پیشه‌وران بلکه همهٔ اهالی محلات متصرفه خود را به غلام تبدیل می‌دادند و آنها را در حیات اقتصادی، از جمله در زراعت به‌طور وسیع استفاده می‌نمودند. دربازار غلامان ــ اشخاص هر قوم و ملّت را می‌فروختند. چون کار غلام نسبت به پیشرفت تولیدات بی‌طرف بوده، منفعت منتظره را به‌بار نمی‌آورد، همان طوری که در وقف‌نامهٔ سال ۱۳۲۶ میلادی آمده است، تجربهٔ آزاد کردن غلامان و به شخص وابسته تبدیل دادن آنها مورد استفاده قرارگرفت.

تضاد اساسی نه بین اشراف فئودال و اعیان بادیه‌نشین، بلکه بین طبقهٔ عالی‌رتبهٔ فئودالان، این‌چنین روحانیان، بازرگانان و رباخواران از یک طرف، و دهقانان و مفلسان شهر از طرف دیگر به‌عمل می‌آمد. تضییق و فشار روحانیان اسلام به مردم زبون و مظلوم، خصوصاً تَخدیرکردن مغز مردم از جانب درویشان صوفیه و شیخان متعدد آن رشد شکل‌های بی‌واسطهٔ مبارزهٔ توده‌های مظلوم تاجیک را بر ضد ظالمان محلی (کاملاً عقیم کرده نتوانسته باشند هم) به هر وسیله باز می‌داشتند.

۳. تمدن مردمان آسیای وسطی در زمان مغول‌ها

معماری. صنایع دستی. هنر

وسعت فعالیت ساختمانی در اواسط قرن سیزدهم و علی‌الخصوص قرن چهاردهم میلادی، به حالت مقرری برگشتن و سپس بالارفتن نسبی حیات شهر عموماً اقتصاد کشور را انعکاس می‌نماید. هزینهٔ ساختمان را فئودال‌های روحانی و اشراف، حتی نمایندگان طبقهٔ حکمران مغول‌ها می‌پرداختند. اما بنایان استادکاران محلی بودند، بنابراین در هنر معماری این زمان عنعنه‌های محلی، چون تجسم کامیابی‌های معماران آسیای وسطی و استادکاران گوناگون هنر عملی، ترقیات بعدی و منطقی خود را پیدا نمود.[۳۳]

از این دوره تعداد زیادی آثار معماری باقی مانده است که اکثراً از مقبره‌ها عبارت‌اند. ولی این نه بدان معنی است که ساختمان قرن‌های سیزدهم و چهاردهم

میلادی تنها به همین نوع بناهای محتشم منحصر گردیده‌است. از منابع خطی معلوم می‌شود که مدرسه‌ها و کوشک‌هایی نیز بنا می‌شدند. در اواسط قرن سیزدهم میلادی دو مدرسهٔ بزرگ در بخارا اعمار گردید. پادشاه مغول، کَبَک‌خان در حوالی نسف کوشک (قرشی) بنا کرد. در کهنه ـ اورگنج (خوارزم) منارهٔ باشکوهی که (امروز تقریباً ۶۲ متر ارتفاع دارد) محفوظ مانده است. منارهٔ دیگری در ابتدای قرن بیستم میلادی فرو ریخت. این دو مناره جزء ترکیبی مسجدی بوده‌اند.

مقبرهٔ سیف‌الدین باخرزی قدیم‌ترین ساختمان محفوظ مانده از آن زمان محسوب می‌گردد. سیف‌الدین باخرزی از مشایخ بسی معروف و مشهور بود که حتی در نزد مغلول‌ها اعتبار بسیار داشت. او در سال ۱۲۵۸ میلادی وفات کرد. اولاد او بر سر مدفنش مقبره و خانقاه ساختند. در سال ۱۳۳۳ میلادی ابن‌بطوطه این خانقاه را زیارت کرد و آن را همچون «آرامگاه بسی بزرگ» توصیف نمود. مقبرهٔ تا زمان ما رسیدهٔ شیخ که در حوالی بخارا واقع گردیده است، خانقاه ندارد و در قرن چهاردهم میلادی به کلی بازسازی گردیده است. در پهلوی عمارت قدیمهٔ خود مقبره، در دوره‌های بعدی اتاقی برای زایرین اعمار شده است. قسمت دیرتر از همه ترمیم‌شدهٔ مقبره سردریِ پیش‌طاقدار آن است. این یادگاری قدیم به‌طور عادی اعمار شده ولی در عین حال بسی محتشم می‌باشد. گنبد کوچک‌تر خود مقبره، گنبد بزرگ اتاق زایرین و سردری بلند دارای دو منارهٔ کوچک پرنقش و نگار، تأثرات بیننده را به پایداری و حشمت این ساختمان افزون‌تر می‌گردانند.

مقبره‌های قبل از زمان تیمور اعمار گردیده، بسی زیاد می‌باشند. چند مقبره در مجموعهٔ شاه‌زنده (زیارت‌خانهٔ نزد مقبرهٔ قُثَم بن عباس، مقبرهٔ سال ۱۳۶۰ میلادی، مقبرهٔ خواجه احمد و غیره)، مقبرهٔ بُیان‌قلی‌خان در بخارا، مقبره‌های نجم‌الدین و توره‌بیک خانم در کهنه ـ اورگنج، مقبرهٔ محمد بشارا در پنج‌کنت، مقبرهٔ هم‌اکنون مخروبهٔ طوباخان در خجند و غیره از همین قبیل‌اند. اکثر مقبره‌ها از جهت طرح و معماری به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروه نسبتاً متعدد آنها مقبرهٔ یک اتاقهٔ گنبددار بوده، گروه دیگر مقبره‌هایی‌اند که مثل مقبرهٔ سیف‌الدین باخرزی دو گنبد داشته، از مرقد و اتاق مخصوص زایرین عبارت‌اند. در این زمان بعضی طرح‌های تازهٔ ساختمان مقبره به‌وجود می‌آیند که بر بام گنبد شکل اساس یافته، بیشتر اعمار

نمودن مقبره‌های دوگنبدی و حتی سه‌گنبدی در نظر داشته شده است.

آرایش‌های معماری این دوره بسی مجلل و رنگارنگ بوده، از پیشرفت من‌بعدهٔ هنرهای عملی گواهی می‌دهند. در تزیینات ساختمان‌ها از گُلکاری‌های روی گِل و مینا به‌طور گسترده استفاده می‌شد. بعضاً نقش‌های برجستهٔ بر تختهٔ گِل پخته حکاکی شده را با لُعاب کبود یا آسمانی‌رنگ اندوده، و در موارد دیگر فقط کتیبه و یا تصویر اساسی را مینا می‌کردند و نقش‌های فرعی داخلی را به رنگ گِل‌تخته‌های حکاکی شده می‌گذاشتند.

در آرایش ساختمان‌ها سفال میناانداودهٔ منقش به‌طور وسیع استفاده می‌شد. گاه‌ها زیر مینا یا روی مینا را با تصاویر رنگین یا زرین زینت می‌دادند، دیوارها با خشت‌های میناانداوده که در فاصله‌های مساوی به شکل عمودی گذاشته می‌شدند، ساده ولی نفیس آرایش می‌یافتند. سطح گچ‌کاری شدهٔ دیوارها بعضاً با نقش‌بندی بسیار زیبا پوشیده می‌شد. سبک قدیمهٔ آرایش ساختمان به کلی از بین نرفته بود. مثلاً حکاکی‌های (بدون مینای) قرن‌های یازدهم و دوازدهم میلادی در معماری قرن چهاردهم میلادی نیز به‌نظر می‌رسند.

در نقش‌های روی تختهٔ گِلی، سفال میناانداوده و نقش و نگار دیوارها بیش از همه زیبایی و گوناگونی پیچیده‌ترین تصاویر نباتی و هندسی توجه شخص را جلب می‌نمایند. هنر خلاقهٔ مصوّرین که این همه نمونه‌های عالی را برای استادکاران سفالگر و یا نقش‌بندها تهیه کرده‌اند، نهایت حیرت‌انگیزند.

مخصوصاً کتیبه‌های با خط‌های گوناگون ثبت گردیدهٔ یادگاری‌های باشکوه معماری را که از محفوظ ماندن هنر خطاطی مرغوب پیشین خود گواهی می‌دهند، باید ذکر نمود. لازم به یادآوری است که هنر خطاطی و نقاشی آثار زیاد زیبای خود را نه تنها در ساحهٔ معماری، بلکه در دیگر یادگاری‌های هنر دستی مردم آن زمان نیز باقی گذاشته‌اند.

از این لحاظ دو کوزهٔ گِلی که روی بدنهٔ گلابی‌شکل آنها با خط‌های نقش و نگار بسی زیبای قالبی زینت یافته است، بسی جالب می‌باشد. یکی از این خط‌ها کتیبه‌ای است که در آن نام و سنه ثبت گردیده است: «عمل استاد عبدالرحمن؛ سال هفتصد و بیست و یک» (سال ۱۳۲۱ میلادی). خط کتیبه که بسی جلبی است در هر دو کوزه

یکسان است، اما نقش و نگار آنها با همدیگر متفاوت می‌باشند.

بعضی نمونه‌های سفال‌آلات مینادار که از خوارزم و ترکمنستان جنوبی پیدا گردیده‌اند، اهمیت بسیار بدیعی دارند.[۳۴] از نقش و نگار معبدهای بُودایی مرو فقره‌های زیادی از تصاویر خرگوش، اژدها و غیره محفوظ مانده‌اند.[۳۵]

علم و ادبیات تاجیک در قرن سیزدهم و اواسط قرن چهاردهم میلادی

استیلای اردوهای چنگیزخان در آسیای وسطی به ترقیات علم و ادب ضربهٔ بزرگ وارد نمود. در قرن سیزدهم و آغاز قرن چهاردهم میلادی ادبیات مخصوصاً در آسیای صغیر، جنوب ایران و هندوستان، یعنی در آن مناطقی که تحت تصرف مغول‌ها قرار نگرفته بودند، رشد یافت. تنها در آخر قرن چهاردهم و ابتدای قرن پانزدهم میلادی مرکزهای ادبی مجدداً به ماوراءالنهر و خراسان منتقل گردیدند.

قرن سیزدهم میلادی بزرگ‌ترین چهره‌های نظم فارسی ـ تاجیک، جلال‌الدین رومی، سعدی شیرازی و امیرخسرو دهلوی را به میدان ادبیات آورد. **جلال‌الدین رومی** (۱۲۰۷-۱۲۷۲ م) اصلاً از قدیم‌ترین مرکز تمدن خلق تاجیک، شهر بلخ می‌باشد. او قبل از استیلای مغول، در سن چهارده سالگی همراه پدر خود از وطن هجرت نموده، به نیشاپور، بغداد، حجاز، سوریه و آسیای صغیر رفت و در قونیه (آسیای صغیر) اقامت اختیار کرد. و نخست تحت رهبری پدر خود در قونیه، سپس در حلب و دمشق تحصیل نموده، معلومات نسبت به آن زمان مکملی به‌دست آورد و چند مدت به تدریس مشغول شد. ولی در سال ۱۲۲۴ میلادی تحت تأثیر ملاقات یکی از درویشان تدریس و رهبری امور طریقت صوفیه را به خلیفه‌گان خود واگذار کرده، خود گوشه‌نشینی اختیار کرد.

جلال‌الدین رومی از بزرگ‌ترین علما و شعرای متصوف است. آثار خیلی مشهور و گران‌بهای او یکی دیوان **غزلیات** و دیگری **مثنوی معنوی** می‌باشند که از شش جزء و ۳۶ هزار بیت عبارت بوده، اساس فلسفهٔ تصوف را در بر گرفته است. وی با این اثر خود نوع مثنوی عرفانی را تا به آخرین درجهٔ تکامل آن پیش برد. آثار رومی خصوصاً از آن جهت جالب توجه است که شاعر به مقصد مفهوم همگان گردیدنِ آثار خویش سبک ساده را استفاده نموده، اشکال نظم مردمی تاجیک را همچون

سرودهای تغزلی در غزل و تمثیل را در مثنوی استفاده می‌نماید.[۳۶]

مصلح‌الدین سعدی شیرازی (تقریباً ۱۲۱۹-۱۲۹۲ م) در شیراز به تحصیل علم شروع نموده، بعد به بغداد رفت و در مدرسهٔ نظامیه دورهٔ تحصیل خویش را به آخر رساند. از یک طرف شوق جهانگردی و از طرف دیگر ناآرامی‌هایی که هنگام هجوم اردوی مغول در وطنِ سعدی رخ داده بودند، او را به مسافرت طولانی در کشورهای گوناگون شرق وادار نمودند. سعدی در اَوان این مسافرت‌ها که سی تا چهل سال ادامه داشتند، حجاز، بغداد و افریقای شمالی را سیاحت نمود.

او در سال ۱۲۵۶ میلادی به شیراز برگشته، به جمع کردن و ترتیب دادن آثار خود مشغول گردید.

ایجادیات سعدی به تأثیر نظم قدیمهٔ تاجیک تشکل یافته، به آن عضواً مرتبط گردیده است. بنابراین، با وجود آن که سعدی شاعر شیراز بوده، بیرون از خطهٔ آسیای وسطی آفرینندگی کرده است، و این‌چنین به تاریخ نظم تاجیک داخل می‌شود.

سعدی غیر از *گلستان* و *بوستان* اشعار بسیار هم نوشته است. از جمله چند سلسله غزلیات به قلم او تعلق دارد که به این وسیله شاعر در تاریخ انکشاف این نوع نظم کلاسیکی فارسی و تاجیک مقام شایسته احراز نموده است. سعدی هم‌زمان با آفریدن نمونه‌های مکمل نوع غزل، در نثر بدیعی هم استاد بودن خود را ثابت کرد. از طرف دیگر وی سبک پند و نصیحت را در ادبیات بیشتر متداول کرد و نوع آثار تعلیمی را خیلی تکمیل نمود. شاعر در آثار پندآمیزش عقاید انسان‌پرورانهٔ خویش را منعکس کرده، غایه‌های وطن‌دوستی را تبلیغ نموده است.

سعدی ظلم، تعدی و ستمکاری‌های دولت‌داران را محکوم نموده، حاکمان را دعوت می‌کرد که به مردم عادی با چشم احترام و قدرشناسی نظر کنند. او به کم قناعت کردن را تلقین می‌نمود و مال‌پرستی و تجمّل‌خواهی را مذمت می‌کرد. در عین حال ایجادیات این شاعر بزرگ از محدودیت‌های تاریخی و طبقاتی خالی نیست. چنان‌که ضرورت در پیش زورمندان سر اطاعت فرود آوردن را تلقین نموده، یک نوع خاص مرام به مقابل بدی قد علم نکردن را تبلیغ و تلقین می‌کند.

امیرخسرو دهلوی (۱۲۵۳-۱۳۲۵ میلادی) در یکی از شهرهای شمال هندوستان تولد یافته است. پدر او اصلاً از شهر کیش بوده، در وقت هجوم مغول از

ماوراءالنهر فرار به هندوستان کرده است. امیرخسرو بعد از پایان تحصیل شهر دهلی را اقامتگاه خود قرار داد و در دربار سلطان مشغول فعالیت ایجادی گردید.

او علاوه بر دیوان اشعاری که از پنج قسمت عبارت است، به پیروی از نظامی گنجوی خمسه را ایجاد نمود. امیرخسرو در این اثر خود گرچند موضوع قدیمه را نگاه داشت، لیکن در سبک داستان و توصیف قهرمانان دگرگونی آورد. او نسبت به دیگر شعرا در بابت انتخاب موضوع‌های محلی بیشتر جسارت نمود. از آثار داستانی او *قران السعدین* (دربارهٔ ملاقات شهزادهٔ سعد با پدر خود، بغراخان)، *مفتاح الفتوح* (کلید فتح‌ها) و نه سپهر در موضوع‌های محلی تألیف شده‌اند. این طریقه آثار شاعر علاوه بر قیمت ادبی دارای اهمیت بزرگ تاریخی هم می‌باشند.

داستان عشقی ـ افسانه‌ای او به نام *خضرخان و دولرانی* که دربارهٔ شاهزادهٔ هندی و معشوقهٔ وی حکایت می‌کند، خیلی‌قابل توجه است. امیرخسرو با زبان محلی شیوا که بعداً اساس زبان اردو را فراهم آورد، نیز اثر ایجاد کرده است. او به آموزش و تحقیق علوم گوناگون، علم شعر و موسیقی هم مشغول می‌شد.

نخستین مجموعهٔ به ما رسیدهٔ نظم تاجیک تذکرهٔ *لباب‌الالباب* می‌باشد که در سال‌های ۱۲۲۱-۱۲۲۲ میلادی تألیف یافته است. **محمد اوفی بخارایی**، مؤلف آن، اصلاً زادهٔ مرو بوده، در بخارا تربیه گرفته و در همین جا تحصیل کرده است. او در وقت هجوم مغول‌ها به هندوستان فرار نموده، در آنجا غیر از تذکرهٔ نام‌برده اثر منثوری با عنوان *جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات* نوشت که از حکایات شیرین، افسانه و قصه‌های عجیب فراهم آمده است.

محمدبن قیس رازی یکی دیگر از دانشمندان علم و ادب است که در دربار محمد خوارزمشاه خدمت می‌کرد، وی نیز هنگام تعرض استیلاگران مغول ترک وطن نموده، به نواحی جنوبی ایران کنونی پناه برد و در سال ۱۲۲۳ میلادی *المعجم فی معاییر اشعار العجم* نام اثری راجع به عروض و قافیه را تألیف نمود که مؤلف در آن راجع به شعرای پیشین و معاصر معلومات گران‌بها داده، از اشعار آنان نمونه‌هایی آورده شده‌اند.

در قرن سیزدهم میلادی تاریخ‌نویسی خیلی رواج گرفت. از مهم‌ترین آثار این رشته *طبقات ناصری* را می‌توان نام برد، که در سال ۱۲۶۰ میلادی از طرف **ابوعمر**

منحاج الدین جرجانی نام شخصی از اهل غور تألیف یافته است.

این اثر علاوه بر تاریخ پادشاهان هند، بعضی وقایع دورهٔ سلطنت غزنویان، حکمرانی مغول‌ها و مخصوصاً جریان مبارزهٔ ضد اسماعیلیه را مفصل بیان می‌کند و در مورد تاریخ دورهٔ قرون وسطای غور بهترین منبع محسوب می‌شود.

از آثار تاریخی آن زمان که دربارهٔ تحقیق و آموزش دورهٔ مغول‌ها قیمت بزرگی دارند، علی‌الخصوص اثر در ایران نوشتهٔ **علاءالدین عطا ملک جوینی** (وفات ۱۲۸۳ م) *تاریخ جهانگشا* و اثر **فضل‌الله رشیدالدین** (در سال ۱۳۱۸ م کشته شده است) *جامع‌التواریخ* را نام بردن ممکن است. و.و. بارتولد این اثر آخرین را نخستین اقدام جدی در باب آفریدن *تاریخ عمومی جهان* قرون وسطی می‌شمارد.

یادداشت‌ها

۱. خوارزم‌شاهیان عادتاً با دختر یکی از سرکردگان شناختهٔ نظامی از میان پیشوایان اجداد قپچاق (از قبیلهٔ کنگلی) ازدواج می‌کردند. معمولاً یک فرقهٔ درباری که به هم‌قومان جنگجوی خود اعتماد می‌کرد، در گرد ملکه (خاتون) جمع می‌شد. از این‌جاست که برخی از ملکه‌ها، مثل ترکان خاتون در امور دولت موقع معینی داشته‌اند.

۲. *بایگانی مارکس و انگلس*، جلد پنجم، ص ۲۲۰.

۳. ولادیمیرتسوف، ب.ی.، ۱۹۲۲؛ ۱۹۳۴؛

Grousset R., 1944; d'Ohsson C., 1834.

۴. منابع راجع به مورد استیلای مغول قرارگرفتن آسیای وسطی از جانب و.و. بارتولد با توجه تام آموخته شده، وقایع مربوط به آن با تمام جزییات بیان شده‌اند (بارتولد، و.و.، ۱۹۶۳ ب). راجع‌به این منابع نیز نگر:

Spuler B., 1955, s. 463-502

۵. چن - چون، ۱۹۶۶، ص ۳۱۱.

۶. بارتولد، و.و.، ۱۹۶۳ ب، ص ۴۸۵ و مابعد؛ عینی، ص ۱۹۴۴.

7. Marx, K., *Secret diplomatic history of the eighteenth century*, London, 1899, p. 78.

۸. تیخوینسکی، س. ل.، ۱۹۷۰، ص ۱۷.

۹. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۷۰ الف.

۱۰. بارتولد، و.و.، ۱۹۶۳ ب، ص ۵۴۵-۵۴۷؛ یکوبوفسکی، ا.یو.، ۱۹۳۶، ص ۱۰۱-۱۳۵.

۱۱. یکوبوفسکی، ا.یو.، ۱۹۳۲، ص ۵۲-۵۳؛ پتروشیفسکی، ی.پ.، ۱۹۶۰، ص ۴۸ و مابعد.

۱۲. رشیدالدین، دوم، ۱۹۶۰، ص ۱۴۱.

۱۳. در مورد تفصیل این اصلاحات نگر: داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۷۰ الف.

۱۴. پتروشیفسکی، ی.پ.، ۱۹۴۹؛ چخویچ، آ.د.، ۱۹۶۵ الف، ص ۱۴.

۱۵. چخویچ، آ.د.، ۱۹۶۷، ص ۷۵.

۱۶. ماسون، م.ی.، ۱۹۵۷.
۱۷. بارتولد، و. و.، ۱۹۶۳ الف، ص ۷۴-۷۶؛ استرویوا، ل.و.، ۱۹۵۸، ص ۲۱۰-۲۱۶.
۱۸. بارتولد، و.و.، ۱۹۶۳ ای، ص ۲۶۴.
۱۹. بارتولد. و.و.، ۱۹۶۳ ژ، ص ۱۵۳؛ ۱۹۶۴، ص ۳۳.
۲۰. *تاریخ خلق‌های ازبکستان*، جلد اول، ص ۳۳۸-۳۴۰.
۲۱. چخویچ، آ.د.، ۱۹۶۷، ص ۶۷.
۲۲. چخویچ، آ. د.، ۱۹۶۵ الف، ص ۱۰۷-۱۰۸ (متن)، ۱۸۳ (ترجمه).
۲۳. بارتولد، و.و.، ۱۹۶۴، ص ۳۴.
۲۴. بارتولد، و.و.، ۱۹۶۳ الف، ص ۷۶-۷۸؛ استرویوا، ل.و.، ۱۹۵۸، ص ۲۱۶-۲۱۹.
۲۵. نگر: علی‌زاده، ا.ا.، ۱۹۵۶؛ بارتولد، و.و.، ۱۹۶۶؛ بلینیتسکی، ا.م.، ۱۹۴۸؛
Petrushevsky I.p., 1968
پتروشیفسکی ای. پ.، ۱۹۴۸؛ ۱۹۵۱؛ ۱۹۶۰ (در همین فهرست).
۲۶. چخویچ، ا.د.، ۱۹۵۹؛ ۱۹۶۵ الف؛ ۱۹۶۷.
۲۷. پتروشیفسکی. ای. پ.، ۱۹۶۰، ص ۲۲۴-۲۴۵.
۲۸. بدین نسبت تعبیر «امیران تومان‌ها» که در وقف‌نامهٔ سال ۱۳۲۶ میلادی ذکر شده، بار دیگر به خاطر می‌رسد. آیا این تومان‌ها تنها واحدهای مأموری و مالکان حاکم آن‌ها بوده‌اند؟ یا خود چنان‌که در برخی از ولایات دولت هلاکوی‌ها دیده می‌شد، امراء تومان‌ها مالکان بزرگترین املاک پاداشی (اقطاع یا سیورغال) محسوب می‌شدند؟
۲۹. پتروشیفسکی، ای. پ.، ۱۹۶۰، ص ۳۲۷-۳۳۷.
۳۰. پتروشیفسکی، ای. پ.، ۱۹۴۹، ص ۱۰۳، ۱۱۴-۱۱۵.
۳۱. پلانوکارپینی، ۱۹۱۱، ص ۳۶.
۳۲. رشیدالدین، جلد دوم، ۱۹۶۰، ص ۱۴۱.
۳۳. در مورد هنر معماری نگر: باچینسکی، ن. م.، ۱۹۳۹؛ بلینیتسکی، ا.م.، ۱۹۵۰؛ برینانیتسکی، ل.س.، ۱۹۵۸؛ پوگاچنکوا، گ.ا.، رمپیل، ل.ای.، ۱۹۶۵؛ ۱۹۶۱؛ شیشکین، و.ا.، ۱۹۶۶ و غیره.
۳۴. واکنورسکایا، ن.ن.، ۱۹۵۹؛ ماسون، م.ی.، ۱۹۴۹؛ لیتوینسکی، ب.ا.، ۱۹۵۳ و؛ آتاگاری‌یف، ی.ا.، ۱۹۶۷.
۳۵. پوگاچنکوا، گ.ا.، ۱۹۵۴.
۳۶. عادلوف، ن.، ۱۹۶۴.

باب پنجم

مردم تاجیک در دولت تیمور و تیموریان

۱. تاریخ سیاسی. جنبش‌های مردمی

تیمور و نخستین اقدامات او در راه به‌دست آوردن حاکمیت

خان‌های مغول به‌تدریج دین اسلام را قبول کرده، به اطراف خود نمایندگان علما و تاجران را جمع نموده، سیاست مرکزیت دادن حاکمیت خانی را پیش گرفتند. چنین رفتار آنها اعتراض پیشوایان قبایل مغول و ترک را به‌وجود آورد. این بود که در نیمهٔ اول قرن چهاردهم میلادی در اُلوُس جغتایی، یعنی ماوراءالنهر، مبارزهٔ میان خان‌ها و اعیان اکثر قبایل ترک و ترک شده خیلی شدت گرفت. در نتیجهٔ این مبارزه پیشوایان قبیله خیلی نفوذ پیدا کردند، ولی حاکمیت خانی بسیار ضعیف گردید.

در نیمهٔ اول قرن چهاردهم میلادی در عرصهٔ سیاست ماوراءالنهر تیمور، پسر بکِ قبیلهٔ برلاس ظهور می‌نماید. تیمور اول «در خدمت خان‌های گوناگون مغول همچون سردار کاندوتیرها (عساکر کرایه) سربرمی‌دارد»[1] و سپس مؤسس دولت بزرگی می‌گردد.

تیمور درسال ۱۳۳۶ میلادی در دیهه جواجه‌الغار که در حومهٔ شهر کیش واقع است، تولد یافت. این دیهه در فاصله سیزده کیلومتری از شهر سبز حالا هم وجود دارد. پدر او ترغای از اعیان قبیلهٔ برلاس بود. برلاس‌ها هنوز در ابتدای قرن چهاردهم میلادی به وادی قشقه‌دریا مسکن نموده، هم‌زمان با زندگی بدوی به زندگی

تخت‌نشینی می‌گذشتند و همچون دیگر مغول‌های ساکن ماوراءالنهر زبان و رسوم و عنعنات اصلی خود را گم کرده، با عشایر ترک این سرزمین آمیزش یافتند.

تیمور از سال ۱۳۶۰ میلادی ابتدا مدت ده سال، گاه به طرف یک فئودال حکمران و گاهی به طرف حاکم دگر گذشته، می‌جنگید و در عین حال برلاس‌ها را در اطراف خود متحد می‌کرد.

در سال ۱۳۶۱ میلادی تیمور، خان مغولستان، سمرقند و کیش را اشغال کرد. تیمور در این وقت به طرف استیلاگران گذشته، خدمت تغلوق تیمور را پذیرفت و با مدد او حاکم کیش گردید. اما تیمور در خدمت خان مغول زیاد دوام نکرد. وی با حاکم بلخ امیرحسین، که با تغلوق تیمور مناسبت دشمنانه داشت، سازش کرد و به حامی اول خود خیانت کرد.

امیرحسین و تیمور به مقابل تغلوق تیمور سر برداشتند ولی در جنگ شکست خوردند و مجبور گردیدند آسیای وسطی را ترک نموده، به سیستان گریزند. تیمور در سیستان هنگام یکی از حملات نظامی خود از دست و پای راستش زخمی گردید و تا آخر عمر لنگ شد. بعد از این وی را با عنوان تیمورلنگ نیز یاد کرده‌اند.

در سال ۱۳۶۴ میلادی امیرحسین و تیمور موفق شدند ماوراءالنهر را از تصرف خان مغولستان بیرون آورده، حکمرانی خود را در آن‌جا برقرار نمایند. مردم از هر دو امیر، خصوصاً حسین که به ظالمی نام برآورده بود، سخت متنفر بود. حسین هنگام شنیدن عرض و خواهش مردم سمرقند، در دست شش پر آهنی را نگه می‌داشت و اکثراً به جای جواب به دادخواه درافتاده، او را بی‌رحمانه با ششپر می‌زد.[۲]

بعد از مدتی الیاس خواجه، پسر و وارث تغلوق تیمور، به مقصد دوباره غصب کردن ماوراءالنهر بر ضد حسین و تیمور لشکر کشید.

در سال ۱۳۶۵ امیرحسین و تیمور عسکر جمع نموده، در ساحل رودخانهٔ چرچیق با نیروهای حربی دشمن روبه‌رو شدند. محاربه‌ای که این‌جا روی داد با نام «جنگ گِلی» مشهور است، زیرا در وقت نبرد چنان باران سیل می‌بارید که اسب‌ها در گل و لای لغزیده، می‌افتادند. در این محاربه تیمور و حسین کاملاً تارومار شدند. آنها سمرقند و شهرسبز را به حال خود گذاشته، خویش را به آن سوی (دریای) رود آمو گرفته و به سوی بلخ فرار کردند. ارتش خان مغول، الیاس خواجه، مستقیماً به شهر

سمرقند روان گردید. اهالی شهر همه سراسیمه بودند و نمی‌دانستند چکار کنند، چون نیروی حربی سمرقند نیز همراه امیرحسین و تیمور گریخته بود.

جنبش سربداران

در همین ایام نومیدی و لحظهٔ دشوار، مردم زحمت‌کش ابتکار مدافعه شهر را به دست خویش گرفت.[۳] هنگامی که اهالی سمرقند به مسجد جامع آمدند، مولانازاده نام، یکی از شاگردان مدرسه به منبر برآمده، در حالی که اطراف او را گروهی با شمشیرهای برهنه احاطه کرده بودند، چنین عرض کرد: «فوج بی‌حساب لشگر مغول که برای غارت مال و اشیای مردم به این مملکت فروریخته، به شهر نزدیک می‌شوند. حکومت‌دار ما، که با عنوان باج و خراج از هر یک سر نفوس مبلغ فراوانی را ستانیده موافق میل خود خرج می‌نمود، در برابر پدیدارگشتن دشمن ما مسلمانان را گذاشته، از کافران گریخت و جان خود را به سلامت برد. اکنون مردم سمرقند به عوض جان خویش هر اندازهٔ خونبها دهند هم از دشمن خلاصی نخواهند یافت. حالا کیست که می‌خواهد وظیفهٔ مدافعه نمودن اهالی شهر را بذیرفته، در حضور بزرگان و مردم عوام این مسؤولیت را به عهده بگیرد. ما در پیش چنین شخص سرتعظیم فرود آورده، به اجرانمودن وظایف خویش مشغول خواهیم شد».[۴]

اعیان و اشراف سمرقند در جواب دعوت مولانازاده خاموش ماندند. آنگه مولانازاده با رضای همهٔ حاضرین وظیفهٔ سروری مدافعهٔ شهر را به عهده گرفت. در همین جا ۱۰ هزار نفر جوان مسلح برای حفظ وطن سوگند یاد کردند. در تشکیل مدافعهٔ شهر غیر از مولانازاده باز دو نفر دیگر، مولانا خردک بخارایی و ابوبکر کلوی ندّاف، نیز راهبری نمودند.

سه شبانه‌روز مولانازاده، پیشوای مدافعین بی‌وقفه کار کرد: مدافعه را تشکیل کردن و به این مقصد نیروها را جابه‌جا گذاشتن و شهر را به قلعهٔ مستحکم تبدیل دادن لازم بود. در این عمل تأخیر کردن ممکن نبود، زیرا دشمن به شهر تارفت نزدیک می‌آمد.

مدافعهٔ شهر خیلی ماهرانه تشکیل کرده شد. در نزد دروازه‌های شهر دیدبان‌هایی گذاشتند. شهر را به مناطقی تقسیم کردند و غیر از درآمدگاه اساسی ـ خیابان عام ـ

دیگر همه دروازه‌ها را بستند. در دو طرف این خیابان سنگرهای مستحکم ساخته، آدمانِ با کمان و تفنگ مسلح را گذاشتند. در آخر خیابان عام خود مولانازاده با صدها تیرانداز خوب قرار گرفت. به اهالی شهر امر شد که نخوابند و در منطقهٔ تعیین شده مشغول ایفای وظیفه باشند.

خان مغول که از فرار کردن امیرحسین و تیمور آگاه بود، باور داشت که شهر تماماً بی‌دفاع است. بنابراین دسته‌های پیش‌جنگ او به سمرقند رسیده، بدون هیچ‌گونه احتیاط از خیابان عام وارد شهر شدند. هنگامی که آنها به محل کمین دستهٔ مولانازاده رسیدند، به مدافعین شهر اشارهٔ هجوم داده شد. دستهٔ مدافعین از سه طرف به سربازان مغول حمله نمودند. مدافعین شهر از پیشِ سنگرها مغول‌ها را به باران سنگ گرفتند. آنها با دست و فلخمان دشمن را سنگ باران می‌کردند. مغول‌ها تلفات بسیار داده، مجبور شدند عقب نشینند.

روز دگر اردوی مغول دوباره به سمرقند هجوم آورد. هرچند مغول‌ها اصول تاکتیک حربی بادیه‌نشینی خود (از جمله بر دروغ رو به فرار نهاده، ناگهان حمله نمودن) را به کار برده باشند هم، موفق نشدند. وانگهی مغول‌ها برای محاصرهٔ طولانی در اطراف شهر موقع گرفتند. لیکن این تدبیر نیز نتیجه‌ای نبخشید. بعد چند مدت در اردوگاه بادیه‌نشینان مغول مرض طاعون اسب پیدا شد و به ترتیبی که یکی از مورخین آن دوره خاطرنشان کرده است: «مغول‌ها دندان‌های خود را حریصانه به هم فشرده» مجبور شدند از محاصره دست کشند و فقط به غارت اطراف شهر قناعت نموده بازگردند.

در سمرقند مبارزهٔ فقراء بر ضد توانگران به عمل آمده، توده‌های زحمت‌کش از رباخواران منفور و دیگر ظالمان انتقام گرفتند. این جنبش اهالی سمرقند در ادبیات تاریخی همچون «جنبش سربداران» معروف است. تعبیر «سربدار» مدتی قبل (در سال‌های ۱۳۳۶-۱۳۳۷ م) به مناسبت شورشی که در سبزوار نام محل خراسان به مقابل خان‌های مغول و زمین‌داران محلی سرزده بود، معمول شده است. این اصطلاح از چنین شعار شورشیان برخاسته است: «نظر به آن که از ترس هلاک شویم، بهتر است سر خود را به دار ببینیم». «سربدار» واژه‌ای است که از دو جزء «سر» و «دار» با علاوه کردن پیشوند «به» ترکیب یافته است.

مورخان فئودال دورهٔ تیمور به واژهٔ «سربدار» معنی «دارباب» را داده‌اند و رهبران جنبش سال ۱۳۶۵ میلادی سمرقند را همچون بلواگران، یعنی مخالفین حکومت «قانونی» موجود قلم‌داد نموده، آنها را با همین عنوان یاد کرده‌اند. چنانچه مؤلف *روضة‌الصفا*، میرخواند می‌گوید: «گروهی از آنها (اهالی سمرقند ــ ب.ع.)، که پرزور و توانا و آشوبگر و جنایت‌کار بودند، جرأت گذشتن از حد مجاز نمودند، حاکمیت را گرفتند و به ستم شروع کردند». او قدری پایین‌تر از این نوشته‌های خود علاوه می‌کند: «سربداران مرتکب هر گونه رفتار قبیح گردیدند».

میرخواند راجع به آن که «رفتار قبیح» سربداران سمرقند در چه ظاهر گردیده است، چیزی نمی‌گوید و فقط با حسن نظر ذکر می‌کند که حسین و تیمور «رام کردن و با سر اطاعت آوردن آنان را (سربداران را) امر خیر دانستند».

مورخ خواندمیر، که برادرزاده و ادامه‌دهندهٔ کار میرخواند می‌باشد، هر چند مجبور شده خدمت سربداران را در دفع کردن هجوم مغول اعتراف نماید، ولی مثل میرخواند اعمال آنها را توهین‌آمیز ارزیابی می‌کند: «پس از آن‌که سربداران سمرقند این کار خیلی مهم (دفع هجوم مغول ــ ب.غ.) را با موفقیت انجام دادند، به راه شرارت و فتنه درآمده، دست به غارت مال رعیت زدند».[۵]

مورخ دیگر، شرف‌الدین‌علی یزدی دربارهٔ سربداران سمرقند چنین می‌نویسد: «به سر یک گروه مردم باد غرور و افتخار وزید: آنها به بیرون از حد خود قدم گذاشتن جسارت نموده، دستان خون‌ریز ستم‌آور خود را به هر طرف دراز کردند». مؤلف این ارزیابی خود را نسبت به سربداران با آوردن قطعه شعری تقویت می‌نماید، که مضمونش این است: «*یارب مباد آن‌که گدا معتبر شود*».[۶]

سربداران منافع پیشه‌وران و طبقه‌های پایین اهالی شهر را حمایت می‌کردند. بنابراین تمام اقدامات آنها مخالف منافع اعیان و اشراف سمرقند بود.

وقتی که خبرِ از محاصره دست کشیده عقب‌نشینی کردن مغولان به گوش تیمور رسید، فوراً به پیش امیرحسین قاصد فرستاده، حقیقت واقعه را به وی خبر داد. امیرحسین و تیمور به‌زودی ملاقات نموده، موضوع را بررسی کردند و تصمیم گرفتند که در اشغال سمرقند شتاب نکنند. زیرا آنها ظاهراً از مواجه شدن به مقاومت سخت مدافعین شهر هراس داشتند. این بود که آنها به مبارزهٔ آشکار ضد اهالی

سمرقند جرأت نکرده، تصمیم گرفتند آنان را با مکر و حیله رام نمایند.

آنها برای غافلگیر نمودن مدافعین سمرقند به رهبر مدافعهٔ شهر نامه نوشته، اظهار داشتند که ادارهٔ شهر را به او واگذار کرده‌اند و هیچ‌یک از ساکنان آن نخواهند شد. آنها این وعده‌های خویش را با سوگندهایی تأیید نموده، نامه را با البسهٔ فاخر و هدایا فرستادند و این‌چنین با همراهی قاصدهای خوش‌زبان نمایندگان مخصوص خود را روانه کردند که به شهر داخل شده، برای اشغال نمودن سمرقند زمینه حاضر کنند و در این امر از گوناگونی هیأت سربداران استفاده برند.

تقویت فعالیت جاسوسان امیرحسین و تیمور که گروه‌های مردّد اهالی شهر را به طرف خود می‌کشیدند، این‌چنین به حد کافی ثابت‌قدم نبودن قشر ثروتمند سربداران و آمادهٔ سازش بودن اشخاص بانفوذ آنها در بین اهل این جنبش اختلاف به‌وجود آورد.

در بهار سال ۱۳۳۶ میلادی امیرحسین و تیمور با لشکر خود به سمرقند رسیده، پیش از قرار گرفتن در آن‌جا به سربداران نامه نوشته، ابراز داشتند: «ما به شما اطمینان کامل داریم و با شما بهتر از دیگر حکمرانان رفتار خواهیم کرد.» رهبران سربداران به این سخنان مکارانه باور کرده، به لشکرگاه امیرحسین روان شدند و به مجرد رسیدن به آن‌جا همه کشته شدند، فقط مولانازاده با خواهش تیمور جان به سلامت برد. به همین طریق جنبش سربداران سمرقند بی‌رحمانه فرونشانده شده، امیرحسین و تیمور دوباره حکمران این شهر گردیدند.

جنبش سال‌های ۱۳۶۵-۱۳۶۶ میلادی ظاهراً نه فقط سمرقند، بلکه دهات اطراف را نیز فراگرفته بود.

لیکن منابع تاریخی در این مورد معلومات کمتر داده‌اند. از مورخان آن زمان فقط خواندمیر در این موضوع بعضی معلومات داده، از جمله آورده است: «بعد آن که امیر حسین سمرقند را اشغال نمود، دگر ولایات نیز خودسری و اطاعت‌ناپذیری را ترک کردند.»

اخبار منابع خطی راجع به این جنبش که در تألیفات تاریخ‌نگاران فئودال آورده شده، خیلی ناقص و مغرضانه می‌باشند. دربارهٔ برنامهٔ اجتماعی و سیاست رهبران شورش به‌جز چند إشارهٔ دیگر، معلومات وجود ندارد. بنابراین ما از اکثر تدابیری که

آنها در وقت شورش به‌عمل آورده بودند، چیزی نمی‌دانیم. معمولاً در آثار جامع تاریخی و حتی در پژوهش‌های مخصوص، جنبش سربداران سمرقند همچون عکس‌العمل اهالی شهر نسبت به هجوم مغول‌ها توصیف یافته است. اگر، در واقع همین‌طور باشد، پس گمانی به میان می‌آید که در ظرف چند روز بر ضد دشمن متعدد و خیلی کاردیده و کارآزموده این اندازه مدافعهٔ مستحکمی را تشکیل کردنِ شهریان امر محال است. بنابراین از احتمال دور نیست که در آستانهٔ هجوم مغولان و شاید خیلی پیشتر از این رویداد، در شهر سازمان‌های مقتدر سربداران و نیروهای باشعار و مقصدهای سربداریِ حسن‌توجه داشته موجود بوده‌اند.

طوری که معلوم است در غرب خراسان در سال‌های ۱۳۳۷-۱۳۸۱ میلادی، تقریباً طی نیم قرن، دولت سربداران موجودیت خود را نگاه داشت. در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۹۲ در مازندران و از سال ۱۳۷۰ در گیلان دولت سیدها به‌وجود آمد. جنبش سربداران سمرقند (۱۳۶۵-۱۳۶۶ م) و کرمینه را (۱۳۷۳ م) را نه به‌طور منفرد، بلکه در قرینهٔ همهٔ این جنبش‌ها باید ارزیابی نمود که بعضی غایه‌های معین آنها، البته به شکل مخفی، در اواسط و ربع سوم قرن چهاردهم میلادی به آسیای وسطی نیز نفوذ کرده‌اند.

دولت سربداران هم مثل دگر دولت‌های همسایه بر اصل سلطنتی قرارگرفته بود، اما اساس اجتماعی آن کلاً متفاوت بود. حاکمیت دولت‌های سربداری در دست فئودال‌های کوچک بوده، موجودیت این دول فقط به پشتیبانی دهقانان و پیشه‌وران وابستگی داشت. نیروهای نظامی را سربازانِ از بین زمین‌داران کم بضاعت و دهقانان آزادِ دعوت شده تشکیل می‌دادند. فئودالان و دسته‌های مسلح آنها به این کار جلب نمی‌شدند بنابراین نه فقط ارتش بلکه ادارهٔ آن نیز دموکراتی گردید. هر چند در رأس دولت اشراف سربداری قرار داشتند، اما ظاهر آن کاملاً دگرگونه بود. حاکمان هم جامه‌های عادی می‌پوشیدند، تقسیم برابر غنیمت‌های جنگی جاری گردیده، برای همه غذاخوری عمومی برپا کرده می‌شد.

سالی یک‌بار خانهٔ حاکم «برای غارت» مردم واگذار می‌گردید. این همه نتیجهٔ به تمایل برابری جناح رادیکالِ سربداران مطابق گردیدن اعیان و اشراف بوده، در زیر فشار توده‌های مردم به عمل می‌آمد.

ی. پ. پترشیفسکی درست ذکر می‌کند که «دولت سربداری دموکراسی دهقانی نبود؛ دولت زمین‌داران کوچک بود که تنها به دنبال واگذاری امتیازهای مهم به دهقانان می‌توانست موجودیت خود را نگاه دارد». این امتیازها فقط جهت‌های ظاهری را دربر نمی‌گرفت. کافی است گفت که تمام مالیات و مکلفیت‌های غیرشرعی عموماً منسوخ شدند. زمین‌های فئودال‌های کلان مصادره شد و محض قسمت قابل‌ملاحظهٔ اراضی مذکور به اختیار طبقهٔ اشراف سربداران گذشت. ظاهراً، وضعیت اهالی نیز قدری بهتر گردید. در نتیجهٔ تدابیری که تحت فشار توده‌های مردم جامهٔ‌عمل پوشید، اهالی زحمت‌کش شهر برای خود شرایط نسبتاً مساعد زیست را مهیا کردند. ولایاتی که به هیأت دولت سربداران خراسان شامل می‌شدند، هم شهرها و هم دهات، در واقع به پیشرفت بی‌سابقه نایل شدند.[۷]

حتی از چنین توصیف مختصر سربداران خراسان، نقشه‌ها و سیاست آنها تا کدام اندازه برای مردم ماوراءالنهر نیروی جذب‌کننده داشتن این جنبش روشن می‌شود.

احتمال جنبش سربداران در سمرقند ریشه‌های عمیق داشت. بنابراین تیمور با نجات دادن مولانازاده احساس «بشردوستانه»ای را که اصلاً با آن بیگانه بود، را ظاهر نموده، همچون سیاستمدار مکار و دوراندیش کوشید حسن توجه اهالی شهر را نسبت به شخصیت خود جلب کند. اما این کوشش او بی‌برار درآمد، زیرا درآینده هم توده‌های مردم متصل بر ضد او مبارزه می‌کردند.

دربارهٔ عنعنه‌های نیرومند جنبش سربداران سمرقند چنین دلیل هم گواهی می‌دهد که پس از برقرار گردیدن حاکمیت تیمور نیز هر بار که او به سفرهای دور اقدام می‌کرد، اهالی سمرقند شورش می‌کردند. طی مدت هجده سال (۱۳۷۰-۱۳۸۸ م) نه دفعه از این قبیل شور و آشوب سرزده،[۸] سمرقندی‌ها با وجود آن همه کردار بی‌رحمانهٔ تیمور، مردانه‌وار برای آزادی خویش مبارزه می‌کردند.

حاکم ماوراءالنهر گردیدن تیمور و فتوحات بعدی او

بعد از اشغال سمرقند مناسبت امیرحسین و تیمور متشنج گردید. تیمور در زمان حکم‌رانی امیرحسین حاکم شهر سبز و قرشی بوده، مخفیانه مقابل متفق سابق خود توطئه می‌چید. مبارزهٔ مخفیانه تیمور تا درجه‌ای رسید که در سال ۱۳۷۰ میلادی با

تحریک او در سمرقند تبدلات دولتی به عمل آمده، امیرحسین کشته شد و تیمور امیر تمام ماوراءالنهر گردید.

از بس که تیمور از تبار چنگیزخان نبود، پیش از تصاحب ماوراءالنهر صاحب شدن به عنوان خانی را قبول نکرد. او خود را امیر اعلان نموده، به آن لقب «گورکان» (یعنی «داماد») را همراه کرد، زیرا وی با زن امیرحسین مقتول که دختر قزان‌خان چنگیزی بود، ازدواج کرد. تیمور مملکت را با مدد خان‌های کاذب سیورعاتمیش (۱۳۷۰-۱۳۸۸ م) و پسر او سلطان محمودخان (۱۳۳۸-۱۴۰۲ م) اداره می‌کرد.[۹] وی از قبایل قرین خود چغتای، خصوصاً از برلاس‌ها گارد با اعتمادی تشکیل داد. به برلاس‌ها و عموماً به طایفه‌های چغتای هر گونه امتیاز اعطا نمود. نیروی حربی‌ای که از این طایفه‌ها تشکیل می‌شد، به تکیه‌گاه اساسی حاکمیت تیمور تبدیل می‌یافت.

گونزالس دو کلاویخو، سفیر اسپانیا، که در سال ۱۴۰۴ میلادی به شهر سمرقند، پایتخت دولت تیموری آمده بود، در دفتر خاطرات خود چنین نگاشته است: «چغتایی‌ها از پادشاه امتیازهای مخصوصی را صاحب شده‌اند: آنها زمستان و تابستان در هر محلی که مقبولشان آید، زندگانی می‌کنند: آنان آزادند و به پادشاه مالیات نمی‌دهند، چون که در وقت لشکرکشی‌ها با دعوت او خدمت عسکری را به جای می‌آورند.»[۱۰]

تیمور شورش عامهٔ خلق و از جمله جنبش خیلی مقتدر سربداران را درهم شکسته، سپس به مبارزه ضدفئودال‌های محلی که امیال استقلال‌طلبی داشتند، شروع نمود. گروه بانفوذ اهالی شهر، تاجران وپیشه‌وران ثروتمند، که در ضعیف شدن اقتدار ملک‌داران بزرگ و برهم خوردن جنگ و نزاع‌های داخلی منفعت‌دار بودند، از فعالیت تیمور در امر مرکزیت دادن دولت پشتیبانی می‌کردند. تیمور به روحانیان امتیازهای اقتصادی بسیار داده، آنها را نیز به طرف خود کشید. وی با لشکرکشی‌های غارتگرانه به کشورهای همسایه و به‌وجود آوردن امکانیتِ به‌آسانی صاحب ثروت شدن، اشتهای ملک‌داران کوچک فئودال را که از قدرت او پشتیبانی می‌کردند، برمی‌انگیخت.

تیمور به کشورگشایی ۳۵ سالهٔ خود اقدام نموده، حاکمیت خود را قبل از همه در سفلای جریان رود سیر (سیحون) مستحکم نمود که آن وقت در این‌جا حکومت

خانی آق اورده موجود بود. او به اختلاف داخلی سلاله‌ای آق اورده مداخله کرده، تخته‌میش‌خان را که یکی از مدعیان تاج و تخت بود، حمایه نمود. تخته‌میش‌خان بعدها با مدد تیمور حکومت آلتین اورده را نیز به‌دست درآورد.

در سال ۱۳۷۲ میلادی امیرتیمور برای نخستین بار خوارزم را استیلا نمود. بعد از این او پنج بار مقابل شورش خوارزمیان لشکر کشید و آخرین بار در سال ۱۳۸۸ میلادی بر آنها حمله آورد. در وقت هجوم اخیر پایتخت خوارزم شهر ارگنج، که یکی مراکز تجارت بین اروپای شرقی و آسیای وسطی بود، با فرمان امیرتیمور با خاک یکسان شد. ساکنان این شهر به سمرقند منتقل شده، در ویرانهٔ شهر جو کاشتند. فقط در سال ۱۳۹۱ میلادی تیمور دوباره به احیای مجدد شهر ارگنج اجازه داد.

از سال ۱۳۸۸ میلادی امیرتیمور مبارزه‌ای شدید و طولانی را برضد تخته‌میش خان شروع کرد. وی در سال ۱۳۹۲ میلادی به سرزمین قفقاز حمله کرده، ارمنستان و گرجستان را غارت کرده، مطیع نمود. در سال ۱۳۹۵ میلادی او نیروهای حربی تخته‌میش‌خان را شکست داده، بقیهٔ لشکر او را دنبال نموده به خاک دولت روس وارد گردیدند و تا ایلتس رسیدند. به زودی تیمور پایتخت آلتین اورده، شهر سرای را که در ساحل رود ولگا واقع شده بود، اشغال و خراب نموده با همین به دولت خانی آلتین اورده ضربهٔ قطعی وارد نمود».

این همه به قول ا.یو. یکوبوفسکی، به آلتین اورده ضربهٔ هلاکت‌آور رسانید. پایهٔ دولتی که به سر روس قدیم این اندازه بدبختی‌ها آورده بود، درهم شکست. آلتین اورده بعد از سال ۱۳۹۵ میلادی یقیناً رو به تنزل نهاد. تارومار گردیدن مامای سال ۱۳۸۰ میلادی در کارزار کولیکوا ضربهٔ نخست و قاطعی بود که به آلتین اورده وارد گردید: شکست در حوالی تریک در سال ۱۳۹۵ میلادی و خاک و تراب گردیدن سرای ضربهٔ دوم بود. تیمور به آلتین اورده برای منافع آسیای وسطی مبارزه کرده، با حاکمان مسکو که دربارهٔ آنها تصورات روشنی نداشت، رابطه برقرار نکرده بود ولی به‌طور عینی نه فقط برای آسیای وسطی، بلکه برای روسیه نیز کار مفیدی کرده»،[۱۲] (هر چند که در سال ۱۳۹۵ م چند شهر روسیه را غارت نمود).

تیمور در برابر مبارزه بردن با آلتین اورده عملیات حربی را به مقابل ایران وسعت داده، آنجا را نیز به هیأت دولت امپراتوری خود ملحق نمود. وی این‌چنین سه‌بار به

هـندوستان هـجوم آورده، در سال ۱۳۹۸ مـیلادی شـهر دهـلی را اشـغال کـرد و گنجینه‌های فراوان آن را غارت نموده، در سال ۱۳۹۹ میلادی به سمرقند برگشت. سال دیگر تیمور در خاک سوریه نیروهای سلطان مصر را تارومار نمود و در سال ۱۴۰۲ میلادی در محاربهٔ انقره به اردوی سلطان بایزید ضربهٔ مهلک واردکرد. تیمور در سال ۱۴۰۴ میلادی به پایتخت خود، شهر سمرقند بازگشته در فکر استیلای چین افتاد و آمادگی حربی دیده، در سال ۱۴۰۵ میلادی به طرف شرق حرکت کرد، لیکن به مقصد خود نرسیده هنگام سفر (در اترار) ناگهان وفات کرد.

در نتیجهٔ این همه‌لشکرکشی و فتوحات متعدد، امیرتیمور مـوفق شد دولت امپراتوری بزرگی تأسیس نماید. دولت او نه فقط مـاوراءالنـهر، خـوارزم، مـمالک ساحل خزر (کسپی) و خاک افغانستان کنونی، بلکه ایران، یک قسـم هـندوستان، عراق، نواحی جنوبی قفقاز و چندین کشور آسیای غربی را در برمی‌گرفت.

تمام لشکرکشی‌های تیمور جنبهٔ آشکار غارتگرانه داشتند. مثلاً، وقتی که او با تختمیش‌خان محاربه می‌کرد، آبادی‌های ساحل رودخانهٔ ولگـا را چـنان تـاراج و خراب نمود که در آن‌جا قحطی و گرسنگی شد. نواحی آباد شمال هندوستان نـیز وحشیانه به خرابه‌زار تبدیل شدند. اردوهای یغماگر تیمور از این سرزمین ثـروت فراوان به‌دست آورده، بعد از رفتن خود فقط شهر و دهات خراب، وبا و گرسنگی را در هندوستان باقی گذاشتند. تیمور ارمنستان پر از سکنه را، طوری که یک شـاهد می‌نگارد، «با قحطی، دم تیغ، اسارت، عذاب و عقوبت گوش ناشنیده و بـرخـورد غیرانسانی خود به بیابان تبدیل داد».[۱۳]

تیمور در استیلاگری‌های خویش از هیچ‌گونه وحشی‌گری مدهش نیز خودداری نمی‌کرد. او در سال ۱۳۸۷ میلادی، هنگام اشغال اصفهان، به سربازان خود امر کرد که ۷۰ هزار نفر اهالی بی‌گناه را سربریده، از سر آنها «کله‌مناره» سازند. در سال ۱۳۹۸ میلادی در هندوستان با امر او ۱۰۰هزار نفر اسیر به قتل رسیدند. وی درسال ۱۴۰۱ میلادی در دمشق سربازان خود را فرمود که هر کدام سر یک بردهٔ آدمی را بیاورند. سپس از این سرها کله‌مناره ساختند. در خود همان سال تـیمور شـورش بـغداد را فرونشانده، روز عید قربان به سربازانش امر کرد که ۹۰ هزار نفر راکشته، از سر آنها ۱۲۰ کله مناره سازند. سربازان تیمور به اجرای این فرمان کمر بسته به ردیف مردان،

زنان و اطفال معصوم، این‌چنین اسیرانِ از سوریه آوردهٔ خود را وحشیانه سر بریدند. شرف‌الدین علی یزدی بعد مرگ تیمور در *ظفرنامه* خود نوشت که در داخل امپراتوری وسیع تیمور این‌گونه کله‌مناره‌ها خیلی فراوان بودند. تیمور یک شهر آسیای صغیر را اشغال کرده فرمان داد همهٔ اطفال را به زمین انداخته از بالای آنها اسب و ارابه عبور دهند. یکی از شاهدان آن دوره نوشته است این منظرهٔ مدهش گوشت‌کوبی را می‌ماند.

وقایع فاجعه‌آمیز سبزوار (در خراسان) از لحاظ بی‌رحمی از این همه وحشی‌گری تیمور کمتر نبودند. مردم سبزوار بر ضد حکمرانی تیمور عصیان برداشتند. امیر تیمور در سال ۱۳۸۳ میلادی این شورش را فرونشانده، اهالی آن‌جا را به مجازات سخت‌تر از مرگ دچار کرد: با امر او آدمان زنده را در بین خشت‌پاره‌ها گذاشته و از بالای آن‌ها گچ و گل ریخته دیوارهای بلند ساختند. چنین واقعه نیز حادث شده که سربازان تیمور دشمنان اسیر افتاده را زنده به گور می‌کردند. حتی روزی با امر تیمور یک دفعه چهارهزار نفر با این عذاب فجیع نابود شدند. مارکس نوشته بود «... سیاست تیمور از آن عبارت بود که هزارها زن و طفل، مرد و جوان را عذاب و شکنجه داده، قلع و قمع کند و به این طریق در همه جا دهشت اندازد...».[۱۴]

با همین راه تیمور کوشش می‌کرد که اهالی به غارت و استثمار بی‌رحمانه دچار کرده‌اش را در اطاعت خود نگاه دارد. منابع تاریخی به تیمور چنین حکمت را نسبت داده‌اند: «تمام ربع مسکون عالم سزاوار آن نیست که بیشتر از یک پادشاه داشته باشد».[۱۵] واقعاً هم تیمور در برابر تاراج و استثمار سکنهٔ کشورهای تحت سلطه‌اش سعی می‌کرد که حاکمیت خویش را در تمام عالم برقرار نماید. او تصمیم داشت که دولت امپراتوری از پا افتادهٔ مغول را مجدداً تأسیس کند. بنابراین تیمور را می‌توان متحدکنندهٔ دولت از هم پاشیدهٔ چنگیزخان نامید. ولی باید خاطرنشان کرد که تیمور به انجام کار موفق نگردید. او در ممالک تحت تصرف خویش حتی نتوانست اصول ادارهٔ یک اندازه متحدشکلی را هم سازمان بدهد.

تیمور با لشکر غارتگر خود مراکز فرهنگی را خراب نموده، در عین حال برای آبادی ولایات آسیای وسطی که اساس اقتدار دولت او را تشکیل می‌دادند، کوشش کرد. با امر او در این محل‌ها کارهای آبیاری و راه‌سازی خیلی وسعت یافت. تیمور از

بین‌النهرین، آسیای صغیر، ایران و هندوستان گروه گروه صنعت‌وران، اهل علم و هنر را اسیر نموده به ماوراءالنهر می‌آورد. تعداد زیادی از افراد پیشه‌ور هنرمند، ارباب علم و هنر خصوصاً به پایتخت دولت تیموری، شهر سمرقند، جمع کرده شدند. این بود که شهر سمرقند در این دوره خیلی رشد کرد.

امیرتیمور منافع طبقهٔ بالای فئودال‌های علاقه‌مند به تجارت و بازرگانان را در نظر داشته، برای تبدیل کردن سمرقند به بزرگ‌ترین مرکز تجارت نیز تدابیر لازم را پیش‌بینی نمود. گونزالس دوکلاویخو در این مورد چنین می‌نویسد: «از بس که در آن‌جا (در سمرقند ــ ب.ع.) برای به ترتیب فروختن همهٔ چیز جای کلانی موجود نبود، پادشاه فرمان داد از بین شهر خیابانی بسازند، که در دو طرف آن برای فروختن مال‌ها دکان و خیمه‌ها باشند».[۱۶]

این کار با سلیقهٔ خاص کاردار تیمور انجام پذیرفت. با فرمان مأمورین او حیاط‌ها و دیگر ساختمان‌هایی که در مسیر خیابان بودند و از بالای آنها باید راه می‌گذشت، از بین برده شدند و صاحبان این بناها برای دوری جستن از ناگواری‌ها به هر طرف گریخته، رفتند. کلاویخو می‌نویسد: «خیابان خیلی بزرگ ساخته شد که در دو طرف آن دکان‌ها ساخته، خیمه و خرگاه زده بودند... روی خیابان همچون تیم پوشیده شده، از هر جای آن برای روشنایی روزنه‌هایی گذاشته بودند. برابر تمام شدن کار ساختمان خیمه‌ها، فوراً تاجران در آن جای گرفتند و به فروختن هر نوع مال و اشیاء شروع نمودند».[۱۷] تیمور می‌خواست راه‌های تجارتی دوباره از طریق ماوراءالنهر برقرار گردند. از این سبب وی برای ویران کردن تجارت بین اروپا و شرق که از راه آلتین اردہ صورت می‌گرفت، کوشش نمود و با همین نیت شهرهای سرای و اورگنج را به خرابه‌زار مبدل گردانید تا این دو شهر اهمیت تجارتی خود را از دست دهند.

بعد آن که تیمور ایران را تسخیر نمود، تا اندازه‌ای دوباره به برقرار کردن راه تجارت جهانی از ماوراءالنهر موفق گردید[۱۸]. اکنون بازرگانان از ایران به سلطانیه آمده و از آن جا از طریق هرات و بلخ به سمرقند و سپس از طریق طراز به مغولستان می‌رفتند.

مبارزهٔ سلاله‌ای تیموریان

بعد از مرگ تیمور دولت بزرگ امپراتوری تأسیس نمودهٔ او فروپاشیده، ماوراءالنهر

به صحنهٔ مبارزه‌های خونین سلاله‌ای تبدیل یافت. تیمور هنوز در وقت زنده بودنش دولت را در بین فرزندانش جهانگیر، عمرشیخ، میران شاه، شاهرخ و نبیره‌هایش محمدسلطان، پیرمحمد، ابراهیم و الغ بیک تقسیم نموده بود.

هنوز از فوت تیمور چند روز نگذشته بود، که هر یکی از این تیموریان خود را مستقل اعلان کردند. نبیرهٔ تیمور، خلیل سلطان (پسر میران‌شاه)، حاکم تاشکند لشکر جمع نموده، پیشتر از پیر محمد، پسر جهانگیر، که تیمور او را جانشین خود تعیین کرده بود، آمده به پایتخت دولت تیموری، شهر سمرقند، صاحب شد. اگرچه پیرمحمد بارها برای برقرار کردن حقوق خود کوشش نمود، ولی نتوانست موفقیت به‌دست آورد و نهایت در سال ۱۴۰۶ میلادی به قتل رسید.

به تیموریان لازم آمد با نمایندگان سلاله‌های سابق هم که تیمور از حکمرانی محروم کرده بود، مبارزه کند. در غرب و شمال غرب ایران نمایندگان سلالهٔ ترکمنی قراقویون‌لو، در ترکستان امیر خداداد و شیخ نورالدین عصیان نمودند. هنگامی که در ساحل رود آمو بین خلیل سلطان و پیرمحمد جنگ ادامه داشت، خداداد اردوی مغول ـ قلموق را متحد نموده، به ماوراءالنهر هجوم آورد. او سمرقند را اشغال کرده، حتی در وقت حرب خلیل سلطان را اسیر گرفت.

تیموریان به وضع خیلی خطیر مواجه شدند. شاهرخ، پسر تیمور که حاکم هرات بوده اسماً وارث پدرش محسوب می‌شد، فوراً لشکر جمع نموده به سوی ماوراءالنهر حرکت نمود. شاهرخ اردوی خداداد را تارومار کرده، او را به دست عمال خودش به قتل رسانید و خلیل سلطان را آزاد کرد. لیکن وی خلیل سلطان را دیگر از حقوق وراثت سلطنت محروم نموده، او را حاکم ری تعیین کرد و اداره کردن سمرقند و عموماً ماوراءالنهر را در سال ۱۴۰۹ میلادی به پسر پانزده سالهٔ خود الغ‌بیک واگذار نموده، خود به طرف ایران لشکرکشید. او تدریجاً اولاد سه پسر ارشد تیمور ـ فرزندان جهانگیر، عمر شیخ و میران شاه را از سر قدرت دور کرده، پسر خود ابراهیم سلطان را در سال ۱۴۱۴میلادی حکمران شیراز و پسر دگر خود سیورغاتمیش را در سال ۱۴۱۸ میلادی حاکم کابل، غزنین و قندهار تعیین نمود.

طی این مدت نمایندگان سلالهٔ ترکمن قراقویون‌لو، به اقتدار معلوم صاحب گردیده، نه فقط سرزمین قبل از فتوحات تیمور در اختیار داشتهٔ خود را دوباره

به‌دست آوردند، بلکه حدود قلمرو خود را خیلی وسعت دادند. شاهرخ به مقابل قراقویونلو سه دفعه لشکر کشید، ولی به غلبهٔ قطعی موفق نگردیده، به صلح راضی شد و اداره کردن آذربایجان را در سال ۱۴۳۶ میلادی به جهان شاه نام، یکی از نمایندگان این سلاله واگذار نمود.

در دوران حکم‌رانی شاهرخ (۱۴۰۵-۱۴۴۷م) دولت تیمور با وجود خیلی از دست دادن خاک خود، هنوز تا اندازه‌ای اقتدار قبلی خویش را نگاه می‌داشت. ضمناً باید خاطرنشان کرد که از سرزمین تحت تصرف شاهرخ عملاً دو دولت: یکی دولت خود شاهرخ با مرکز آن هرات و دیگری دولت الغ‌بیک با مرکز سمرقند به‌وجود آمد.[۱۹]

حکم‌رانی الغ‌بیک

زمانی که شاهرخ پسر پانزده سالهٔ خویش، الغ‌بیگ را به حکومت سمرقند تعیین نمود، زمام قدرت عملاً در دست امیرشاه ملک، سپهسالار نامدار شریک رزم‌های تیمور بود. از زمان به تخت نشستن الغ‌بیک مدتی سپری نشده، در بیستم آوریل سال ۱۴۱۰ میلادی یکی دیگر از سپهسالاران تیموری، حاکم ترکستان، با لشکری زیاد به سمرقند حمله آورد. الغ بیک همراه وصی خود مجبور به فرار شد. به محض اطلاع یافتن از حادثهٔ نام‌برده شاهرخ به سرعت با لشکری متعدد راه سمرقند را پیش گرفت. فئودال یاغی در محاربه شکست فاحشی خورده، به‌زور جان به سلامت برد، ولی عاقبت پس از دو سال کشته گردید.

حاکمیت شاهرخ کاملاً در آسیای وسطی برقرار گردید. الغ‌بیک از وساطت خیلی دلگیر شده، مکرراً از پدر رها نمودن حکومت خویش را مطالبه می‌نمود، زیرا فراخواندن شاه ملک را نیز وضع سیاسی تقاضا می‌کرد (او در میان طبقهٔ اشراف آسیای وسطی دشمنان فراوان داشت). شاهرخ خواهش پسرش را اجابت نمود و بدین‌ترتیب از سال ۱۴۱۱ میلادی الغ‌بیک هفده‌ساله نه اسماً بلکه عملاً حکم‌فرمای ماوراءالنهر گردید.

ولی حاکمیت عالی همچنان در دست شاهرخ بود. الغ‌بیک سالی چند بار جهت زیارت پدر سفر هرات می‌کرد و راجع به مهم‌ترین مسایل از مشورت پدر سود

می‌برد، از اجرای امور گزارش می‌داد و غیره. علی‌رغم این، الغ بیک را هم‌زمانانش حاکم مطیع نمی‌شمردند. او تقریباً در همهٔ امور تام‌الاختیار بود، ولی کار را به جایی نمی‌کشید که باعث سوءظنّ پدر و تیرگی مناسبات میان آنان گردد.

الغ‌بیک در سال ۱۴۱۴ میلادی علیه شاهزاده احمد، حاکم فرغانه، عملیات موفقیت‌آمیز نظامی انجام داده، قلمرو او را به حدود خود الحاق کرد و پس از چندی کاشغر را نیز متصرف گردید. خاطر الغ‌بیک را ازبکان قوی شده و مغولستان مشوش می‌ساختند. ابتدا او موفق به گذاشتن گماشتگان در ادارهٔ این دول بادیه‌نشین شد، ولی بعداً آنان از اطاعت او سر بازمی‌زدند.

در سال ۱۴۲۵ میلادی الغ‌بیک در ناحیهٔ اسیق‌کول و رود ایلی، امرای مغول را شکست داده، غنایم فراوانی به‌دست آورد. سنگ یشمی که در مقبرهٔ تیمور به‌کار برده شده است، از جملهٔ همین غنایم است.[۲۰] یکی از آثار بازماندهٔ این واقعه کتیبه‌ای می‌باشد (در مسیر جادهٔ دیزخ و سمرقند) در درهٔ جِلان‌اوتی که در آن الغ بیک از لشکرکشی خویش و «از آن مردم صحت و سلامت بدین جانب بازگشتن خود» را اطلاع می‌دهد.[۲۱]

اما لشکر الغ‌بیک پس از دو سال از لشکر ازبکان بادیه‌نشین شکست سنگینی را متحمل گردید که آن بیش از همه نتیجهٔ فارغ‌بالی و بی‌لیاقتی شخص الغ‌بیک و سپهسالاران لشکر او بود. مهاجمین کشور را کاملاً به غارت بردند. شاهرخ با لشکر متعدد به کمک پسر شتافت. مسببان شکست‌های نظامی مجازات بدنی شدند. الغ بیک از حاکمیت برکنار گردید، ولی پدر از سر لطف حاکمیت را مجدداً به او بازگرداند.

پس از حادثهٔ نام‌برده، الغ‌بیک دیگر در لشکرکشی‌های نظامی سروری نکرد و دسته‌هایی که او بر علیه بادیه‌نشینان گسیل می‌داشت عادتاً به هیچ موفقیتی نایل نمی‌گردیدند. ازبکان بادیه‌نشین نه‌تنها قسمت مهم خوارزم را به‌اشغال خود درآوردند، بلکه چند دفعه به ماوراءالنهر و نقاط شمالی ایران نیز حمله بردند. عموماً به الغ‌بیک پیروزی‌های نظامی نصیب نگردید.

اصلاحات پولی سال ۱۴۲۸ میلادی یکی از تدابیر مهم الغ بیک در امور دولتی بود. این اصلاحات که در امر منظم ساختن معاملات پولی و تجارت تا اندازه‌ای

منافع عامهٔ زحمت‌کش را نیز منعکس می‌نمود، نقش مثبت ایفا کرد (راجع به این اصلاحات بعداً به‌تفصیل سخن خواهد رفت). ظاهراً در عهد الغ بیک مالیات از زمین در مقایسه به دوران پس از او، یعنی نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی خیلی کمتر ستانده می‌شد. بدین سبب هم دولت‌شاه گفته است: «الغ بیک در دوران سلطنت پدرش، شاهرخ چهل سال بر سمرقند و ماوراءالنهر مستقلاً حکومت کرد و در امور اداری و عدلیه رسوم شایسته‌ای را رعایت نمود».

الغ‌بیک از چند جهت از شاهرخ که مسلمان متعصبی بوده، وظیفهٔ اساسی خویش را تنها در دقیقاً و عیناً رعایه نمودن تمام احکام شریعت وبه اجرای این امر مجبور کردن اتباع خود می‌دانست، تفاوت داشت. در شهر هرات، پایتخت دولت تیموری عهد شاهرخ، قواعد شدید و زهد و تقوای نمونه‌ای حکم‌فرما بود.

هم‌زمان در هرات آن ایام ادبیات و هنر تصویری خیلی رونق گرفت. شاهزاده بایسنقر، پسر شاهرخ، کتابخانهٔ بزرگی بنیاد کرد، خطاطان معروف، منشیان، صحافان، مصوران و حتی متخصصان رشتهٔ ادبیات را بدان‌جا جمع آورد. او هم‌زمان با کتابت متون قدیمی و نادر کارهای متن‌شناسی را هم مروج ساخت. تهیه متن جامع *شاهنامه* فردوسی که در این کتابخانه به امر بایسنقر انجام پذیرفته بود، نمونهٔ یک‌چنین اقدام مهمی است. گذشته از این به متن مذکور مقدمهٔ مکملی نیز الحاق شد. این نسخهٔ *شاهنامه* تا زمان ما رسید و در کتابخانهٔ تهران محفوظ است.[۲۲]

ولی وضع در سمرقند کاملاً دگرگونه بود.

سرگرم علم‌های دنیوی گردیدن الغ‌بیک مخالفت میان او و اهل تعصب را شدت بیشتر بخشید.

شیخ عارف آذری، قصه‌خوان، شاعر و دانشمند معروف نخستین مربی الغ‌بیک در آوان طفلی‌اش بود. بعداً او استادان دیگری پیدا نمود که در میان آنان به‌خصوص قاضی‌زادهٔ رومی و غیاث‌الدین شهرت بیشتری داشتند. قاضی‌زادهٔ رومی را «افلاطون زمان خود» می‌نامیدند. الغ‌بیک از ادبیات وقوف کامل داشت و زبان‌های ترکی، فارسی و عربی را به‌خوبی بلد بود و خود به ترکی و فارسی شعر هم می‌گفت. علم موسیقی را آموخته، در این رشته پنج رساله تألیف نمود. همچنین به علم طب میل و رغبت وافری از خود نشان می‌داد. او در بحث و مناظره‌های علمی شرکت

نموده، حاضرین را با زکاوت خارق‌العاده و دانش‌های ژرف خویش متحیر می‌ساخت. گذشته از آن‌که او تقریباً در همه رشته‌های علوم دارای معلومات مکملی بود، بیش از همه به ریاضیات و به‌خصوص به علم نجوم علاقه داشت و اکثر اوقات خود را صرف آن می‌کرد. او در اندک مدت توانست معروف‌ترین منجمان و ریاضی‌دانان آن زمان را در سمرقند گرد آورده، رصدخانهٔ مجهز با وسایل مکمل را به‌وجود آورد. ثمرهٔ عمدهٔ فعالیت این رصدخانه که الغ‌بیک شخصاً در آن شرکت ورزیده است، جدول نو نجومی‌ای بود و آن مقدمهٔ مفصل نظریه‌ای است که برای این جدول تألیف شده است.[۲۳]

با امر الغ‌بیک در سمرقند، بخارا، کیش و غژدوان ساختمان‌های بزرگ و محتشم اعمار شده‌اند که مدرسهٔ مشهور ریگستان سمرقند از جملهٔ همین ساختمان‌هاست.»[۲۴]

قتل الغ‌بیک. منازعات فئودالی

پس از فوت شاهرخ (۱۴۴۷ م) الغ‌بیک مدتی چند شهر پایتختی هرات را محل اقامت خود گزید. ولی در همین آوان ازبکان بادیه‌نشین به سمرقند هجوم آورده، آن را به‌محاصره گرفتند. بنابراین الغ‌بیک ناچار به بازگشتن به ماوراءالنهر شد. در راه بازگشت با دسته‌های دشمن روبه‌رو گشت و متحمل تلفات زیاد نظامی شد و این امر باعث کاهش شأن و اعتبار او گردید. اهالی از این که حکومت مرکزی قدرت مقاومت به حمله و غارتگری‌های دشمن را ندارد، اظهار نارضایتی می‌کرد. با استفاده از اعتراض مردم و تحریک و تشویق روحانیان مرتجع، عبداللطیف، فرزند کوچک الغ‌بیک قیام نمود. الغ‌بیک در نبرد کاملاً شکست خورده، از تخت سلطنت معزول شد. نهایت در اکتبر سال ۱۴۴۹ میلادی الغ‌بیک بنا به فرمان عبداللطیف به قتل رسید.

عبداللطیف از دیرباز آرزوی صاحب گردیدن به تاج و تخت را در سر داشت. روحانیان متعصب و شیوخ طریقت درویشیه که به الغ‌بیک نفرت داشتند، این تمایل و اشتیاق سلطنت‌خواهی او را بازهم تحریک کردند. در راه نیل به چنین هدف،

عبداللطیف پدر را کشت و به‌خاطر ایمنی از مدعیان تخت سلطنت، برادر را نیز ازبین برد. ولی خود نیز شش ماه از سلطنتش سپری نشده، از جانب یاغیان نظامی به‌قتل رسید. پس از این مناقشه میان تیموریان با شدت هر چه بیشتری تجدید گردید. از منازعات داخلی این خاندان طوایف بادیه‌نشین که موقع آنان در حیات سیاسی کشور هرچه بیشتر نیرومند می‌گردید، استفاده کردند. از اهل خاندان تیموری به ابوسعید میسر گردید که با کمک نیروهای متحدهٔ طوایف بادیه‌نشین ازبک به سروری ابوالخیرخان، حکومت تبار میران‌شاه را مجدداً در ماوراءالنهر برقرار سازد.

در دوران حکومت سلطان ابوسعید (۱۴۵۱-۱۴۶۹ م) حیات علمی و ادبی رو به تنزل آورده، در عوض تعصب مذهبی بالاگرفت و نفوذ روحانیان مرتجع و پیروان درویشیه بیش از پیش افزود. نه‌تنها بخارا و سمرقند، بلکه تمام ماوراءالنهر اهمیت خود را همچون کشور مترقی مشرق از دست داد.

موقع درویشیهٔ ارتجاعی به‌اندازه‌ای بالا گرفت که دولت تیموریان تقریباً به‌طور کامل تحت سلطهٔ خواجه احرار، شیخ طریقت درویشیه و بزرگ مالک عمده قرار گرفت. می‌توان گفت که حکومت چهل سالهٔ الغ‌بیک به حکومت چهل‌سالهٔ خواجه احرار، یکی از تیره‌ترین چهره‌های تاریخ مردمان آسیای وسطی تبدیل شد.

در اواسط قرن پانزدهم میلادی، به‌خاطر تصاحب حاکمیت عالی در خراسان مبارزهٔ شدید جریان داشت. ابوسعید موفق به تسلط بر تخت هرات گردیده، سرزمین پهناوری را از تیان‌شان تا بغداد و ازدشت قرغز تا رود هند تصرف کرد. اما این اتحاد در اصل ظاهری بود، زیرا علیه تجزیه‌طلبی فئودال‌های بزرگ که عملاً مالکان کامل حقوق نواحی و ولایات تمام به‌شمار می‌رفتند، پیکار نمودن غیرممکن بود.[۲۵]

عبدالرزاق سمرقندی، مورخ آن زمان در مورد تا چه اندازه نیرو پیدا کردن تمایلات تجزیه‌طلبی فئودالی، به‌خصوص در خراسان به طریق ذیل حکایت می‌کند: «عجیب‌تر از همه‌این است که هر یک قلعهٔ در آن جانب واقع شده، ملک کدام یک سرکرده‌ای حساب می‌گردید».

از سال ۱۴۶۹ حکومت ماوراءالنهر به دست فرزندان ابوسعید منتقل شد و خراسان به اولاد عمرشیخ تعلق گرفت. بزرگ‌ترین نمایندهٔ این خاندان سلطان

حسین بن منصور بن بایقرا بود که در هرات حاکمیت قوی خویش را استوار نموده، مدت چهل سال سلطنت کرد.[۲۶]

۲. اقتصاد. مناسبات اجتماعی و اقتصادی

وضع عمومی اقتصاد و استثمار کشاورزان

وضع اقتصاد دهات در ایام سلطنت تیموریان نسبت به زمان مغول خیلی بهتر گردید. جنگ‌های تیمور خرابی‌آور بودند، او مردم زیادی را نابود ساخت، خصوصاً در شهر و دهاتی که مقاومت نموده بودند، وحشانیت بی‌مثل وماننده‌ی کرد. ولی در عوض وی برای ترمیم و بازسازی تأسیسات آبیاری تخریب شد در دوران مغول و توسعهٔ میدان کشت در چندی از ولایات کشور بعضی تدابیر اندیشید. سیاست مالیاتی او نیز برای وسعت و رشد زراعت وضع نسبتاً مساعد فراهم آورد. تیموریان (به‌جز ایام جنگ و جدال داخلی) اساساً سیاست مؤسس دولت خویش را ادامه دادند.[۲۷]

معلوم است که تیمور در واحهٔ مرو (وادی رود مرغاب) امور زیاد آبیاری انجام داد. او به سپهسالاران نظامی و اشخاص عالی‌رتبه فرمود که از رود مرغاب کانال‌ها حفر نمایند. منابع بیست کانال را ذکر کرده‌اند که آنها به نام سپهسالار و مأمور عالی‌رتبهٔ عهد تیموری مسمی می‌باشند. بعداً شاهرخ در مورد بازسازی مجدد سد عمدهٔ آب که معروف به سلطان‌بند است، همچنین در مورد لایروبی و پاک‌سازی کانال‌های موجود تدابیری اندیشید. قسمت عمدهٔ زمین‌های مزروع در واحهٔ مرو به ابتکار سلطان حسین شاداب گردیدند. امور آبیاری در بعضی ولایات دیگر کشور (مثلاً در نواحی هرات و سمرقند) نیز انجام داده شد. در زمان تیموریان همه‌گونه ابتکار انفرادی در امور آبیاری مورد قدردانی قرار می‌گرفت. اشخاص فاتح اراضی بایر امتیازاتی را صاحب می‌گردیدند.

تعدادی از مسایل مهم تاریخ اجتماعی و اقتصادی آسیای وسطی در قرن پانزدهم میلادی هنوز بررسی نگردیده‌اند و بعضی از آنها حتی مطرح نشده‌اند. اما مورخان شوروی راجع به مناسبات ارضی آن زمان تحقیقات زیاد و مثمری انجام داده‌اند[۲۸]

که توسط آن می‌توان قانونمندی‌های اساسی، روندها و رویدادهای این دوران را در مقایسه به ازمنهٔ ماضی کامل‌تر و مشخص‌تر بیان نمود.

مالیات عمدهٔ زمین در زمان تیمور و تیموریان مالیاتی بود که به دو نوع ستانده می‌شد: یکی به صورت جنسی، یعنی بخشی از محصول و دیگری بر مبنای مساحت زمین به‌طور پول نقد.[۲۹] خراج عمدتاً در صورت جنس ستانده می‌شد و اندازهٔ معینی داشت. طبق بعضی مدارک، مالیات زمین عادتاً به یک سوم محصول مساوی بود.

در مآخذ آورده‌اند که مأمورین را به‌خاطر سوءاستفاده و خودسرانه افزودن میزان مالیات مجازات می‌کردند، و گاهاً حتی آنها را مجبور می‌کرده‌اند که مالیات افزون ستانده‌شان را به کشاورزان بازپس بدهند. بعضاً به مناسبت جشن‌ها، ولایات جداگانه مدتی از پرداختن مالیات معاف می‌شده‌اند.

ولی در همان منابع اطلاع داده می‌شود که به‌خصوص در ایام مناقشات داخلی، از اهالی سالیانه چندین مرتبه مالیات جمع‌آوری می‌شد. یا به مقدار و اندازهٔ آن می‌افزودند و اضافه بر انواع موجود مالیاتی خودسرانه وضع می‌نمودند.

در این زمینه، اطلاعاتی که دولتشاه راجع به معیارهای تحصیل مالیات نقدی (نه از مدرک حصهٔ محصول، بلکه بر مبنای مساحت معین زمین) آورده است، مجالب توجه می‌باشد. بنا به گفته‌های او معلوم می‌گردد که این معیار در زمان الغ‌بیک نظر به دوران تألیف دولتشاه (۱۴۸۷م) کمتر بوده است[۳۰]، اما در خصوص تغییرات مالیات جنسی که چون حصه‌ای از حاصل ستانده می‌شد، حالا چیزی معلوم نیست. هر طوری شده، وقوع این تحولات دور از احتمال نیست، زیرا تغییر معیار مالیات یقیناً به همهٔ انواع آن مربوط است.

غیر از مالیات از عایدات زمین، در قرن پانزدهم میلادی باز مالیات دیگر متعددی موجود بود که به هریک از آن نیز جنبهٔ قانونی داده و هم به‌صورت پول و هم به‌صورت جنس از مردم می‌ستاندند. چندی از همین قبیل مالیات اضافی محض جهت تأمین حق‌الزحمه صاحب‌منصب مقرر گردیده بود. به درخت‌های مثمر نیز مالیات مخصوصی وضع می‌شد که آن را «سردرختی» می‌نامیدند.

مالیات انفرادی که بمغول‌ها جاری نموده بودند، به نام «سرشمار» در قرن پانزدهم

میلادی وجود داشت. اضافه بر این، برای دود نیز مالیات ستانده می‌شد که آن مشهور به «دودی» است. در ردیف این همه باز چندی از تعهدها بر دوش اهالی گذاشته می‌شد که سنگین‌ترین آنها مالیات پست و مخابرات «اولاغ» (که طبق آن اهالی مجبور بودند که به هر یک قاصد و پیک، اسپ دسترس کند) و پیشکش (به صورت اهدا و بخشش) به‌شمار می‌رفت. چون بدین‌گونه تعهدات حدی مقرر نگردیده بود، برای سوءاستفاده و جبر امکان گسترده فراهم می‌آمد. بیهوده نیست که تیمور پیشکش را کاملاً لغو نموده بود. تنها به هنگام جنگ از اهالی مالیات اضافی مخصوص ستاندن ممکن بود، ولی مأمورین تحصیل‌دار گاهاً این قبیل مالیات را می‌خواستند در ایام آسایش نیز بستانند.

در زمان تیمور کشاورزان را در ساختمان و ترمیم حصار و قلعه، حفر و پاک‌سازی کانال و کاریز و غیره بیگاری می‌فرمودند که این نوع جبری کار بود. این نوع استثمار برای اهل زحمت خیلی سنگین بود، زیرا به‌جز ناگواری‌های دیگر، آنان را از امور اصلی ایشان منصرف می‌نمود.

بدین ترتیب استثمار توده‌های مردم از جانب طبقات حاکم به‌طور عموم به حد نهایی رسیده بود. با وجود این، همهٔ محققان چنین دلیل را که تیمور و بعضی تیموریان در سیاست مالیاتی خویش معیارهای مقرری موجود را رعایت می‌کردند و حتی گاهی به سوءاستفادهٔ مأمورین دولت ممانعت می‌کردند، منصفانه همچون امر مثبت برشمرده‌اند. این امر اگرچه برای رشد اقتصاد کشاورزان به اندازهٔ کافی شرایط مساعد را فراهم نیاورده باشد هم، در هر صورت آن را از خرابی کامل محفوظ نگه داشته است.

باید متذکر شد که ساکنان شهر و دهات نیز خیلی فعال بوده‌اند و خصوصاً در مورد سوءاستفاده و مالیات غیرقانونی مأموران مالیات در مقابله با حاکمیت، به‌نحو مختلف اعتراض خود را بیان می‌داشتند. بعضاً کشاورزان یک ولایت به‌طور دسته‌جمعی به ولایات دیگر هجرت می‌نمودند و در نتیجه حکومت مجبور می‌شد مالیات از معیار اضافی را لغو نماید. در منابع، مقاومت آشکار تودهٔ مردم که به‌هنگام مناقشات داخلی شاهزادگان تیموری از پرداخت مالیات اضافی بی‌حدود خانه‌خراب گردیده بود، مرقوم گردیده است. مثلاً زمانی که سلطان حسین خراسان را

متصرف گشته به دیوان مستوفی دو نفر مأمور جدید را منصوب ساخت و آنان بر مردم مالیات اضافی وضع کردند. ساکنان هرات با نحوه‌ای اعتراض نمودند که به سلطان حسین لازم آمد هم این مالیات را لغو کند و هم آن دو مأمور خودسر را از وظیفه برکنار سازد.

حادثهٔ لغو مالیات به مدت‌های گوناگون باز چندین دفعه به‌وقوع پیوست. مثلاً به سبب آن که مردم زحمت‌کش از مالیات زاید و خصوصاً از خودسری و سوءاستفادهٔ مأمورین مالیات به نهایت بی‌نوایی رسیده بود، مالیات جهت تأمین معاش عسکری چند بار لغو گردید. تیموریان به مقصد استقرار قدرت مالیات‌پردازی اهالی به گذشت و تخفیف‌های موقتی راضی شده، در این راه با خودسری مأموران نیز مبارزه می‌کردند. در مآخذ نه تنها حوادث عزل از منصب، بلکه حتی به‌قتل رساندن این‌گونه مأموران خودسر ذکر یافته است.

بدین ترتیب مالیاتی که از توده‌های زحمت‌کش ستانده می‌شد، بار سنگین و کمرشکنی بود. این بار گران اغلب اوقات، خصوصاً در ایام جنگ‌های داخلی که باعث جمع‌آوری مکرر همان یک مالیات و جاری نمودن مالیات جدید می‌گردیدند، بیشتر می‌افزود. بر ضم این، سوءاستفادهٔ مأمورین مالیات که با درنظرداشت سود خویش و بیش از معیار مالیات می‌ستاندند، یک آفت همیشگی محسوب می‌گردید. با وجود این در انداز و مالیات اساسی موجود بودن معیار معین و کوشش‌های تیموریان در راه رعایهٔ این معیار و با نظرداشت منافع خزانه جلوگیری کردن خودسری‌های مأمورین به‌خرج می‌دادند، به‌طور عموم وضع نسبتاً مساعدی را فراهم آورده بود.

می‌توان تخمین زد که تا آغاز قرن پانزدهم میلادی ذخیرهٔ زمین‌های ملک دهقانان خیلی کاسته گردید. در عهد مغول‌ها محض همین نوع اقتصاد ملکی نااستوار می‌بایست در نوبت اول خراب می‌شد. ولی صرف‌نظر از این در قرن پانزدهم میلادی، قسمت نسبتاً ممتاز کشاورزان وجود داشت. حجم مالیات اساسی‌ای که آنها از عایدات سالیانهٔ زمین به دولت می‌پرداختند، کمتر بود. اما آنها البته از پرداخت انواع دیگر مالیات معاف نبودند. قشر عمدهٔ کشاورزان را کمافی‌السابق اجاره‌کاران بسهام و کشاورزان جماعتی تشکیل می‌نمودند.

اگر ما راجع به عهد مغول در مورد موجودیت جماعت کشاورزان یا خود بازمانده‌های استوار آن بر مبنای دلیل و قرینه‌های ذهنی سخن رانده باشیم، پس برای قرن پانزدهم میلادی هر چند که اندک است، مدارک معین موجود است. ی. ا. داویدویچ به استناد بر مدارک قرن شانزدهم میلادی مقرر نمود که یکی از علایم غیرمستقیم موجودیت جماعت‌ها یا خود بازمانده‌های یقین آنها تجزیه‌ناپذیری زمین دهات (قریه‌ها) می‌باشد. هنگام خرید و فروش و یا به وقف بخشیدن قطعات جداگانه را از مناطق عمومی زمین جدا نمی‌کردند (از این رو نه این‌که حدود یک قطعه بلکه حدود عمومی تمام زمین منطقه توصیف می‌شد) که عملاً سخن راجع به اندازهٔ عایدات سالانهٔ همه منطقهٔ زمین دهات می‌رفت.[۳۱] مثال شبیه زمین‌های غیرتجزیه وی را ما می‌توانیم برای قرن پانزدهم میلادی نیز پیدا نماییم. چنان‌که بنا بر وقف‌نامهٔ سال ۱۴۷۰ میلادی، قریهٔ جایز به وقف منسوب گردیده، ولی از این بخشش یک بیست و چهارم تناب زمین غیرتجزیه وی اخراج گردیده است.[۳۲] طبق وقف‌نامهٔ زمان تیمور «یک سوم غیرتجزیه وی» دیههٔ ریفان و «یک چهارم غیرتجزیه وی» دیههٔ نیتَهٔ ولایت سمرقند به وقف بخشیده شده بود. هم‌زمان برخلاف این نیمهٔ دیههٔ تجزیه شده نیز ذکر گردیده، حدود این نیمه به‌طور جداگانه توصیف می‌یابد. در همین وقف‌نامهٔ دوران تیمور باز نوعی از زمین که به کشاورزی جماعتی مربوط است، ذکر گردیده است. این تاکستانی است که در اختیار دیهه بوده، زمین «جماعت معین» نامیده می‌شد.[۳۳]

مضمون و ماهیت دقیق زمین‌داری جماعتی در این مرحله هنوز معلوم نیست. تنها همین مشخص است که همهٔ اعضای جماعت نسبت به زمین آن حقوق یکسان داشتند و از این رو هنگام خرید و فروش، بخشش به وقف و غیره قسمتی از آن را تجزیه‌نمودن ممکن نبود. حتی به تاکستان هم حقوق عمومی نافذ بود. البته شخم، کشت و پرورش زراعت به‌طور جداگانه صورت می‌گرفت، یعنی هر یک عضو جماعت در این کار سهم خود را می‌گذاشت، ولی در میان اعضای جماعت «به‌طور ابدی» تعلق داشتند که این امر واقعی امتیاز کشاورز جماعتی را نسبت به کشاورز اجاره‌کار نشان می‌دهد. این امر هم قابل تذکر است که کشاورز جماعتی بنا بر مدارک موجوده، عایدات زمین را نه تنها به دولت، بلکه به صاحبان وقف و اشخاص

جداگانهٔ زمین‌دار نیز می‌پرداخت. به‌طور دیگر، آن ایام زمین‌داری جماعتی از انواع گوناگون زمین که عبارت‌اند از: زمین دولتی، وقف و ملک‌های فئودالی شامل بود. بنابرآن کشاورزان جماعتی را تنها به زمین‌های دولتی مرتبط ساختن کاملاً نادرست است.

قسمت بیشتر کشاورزان را اجاره‌کار سهام تشکیل می‌دادند. در وقف‌نامه‌ها تأکید شده است که مدت اجاره نباید از سه سال تجاوز نماید. ضرورت تعویض زمین اجاره باعث بیش از پیش افزدن سود زمین‌داران موجر می‌گردید.

انواع مالکیت فئودالی به زمین. سیورغال در قرن پانزدهم میلادی

زمین و آب، بنا بر حقوق مالکیت به همان انواعی که سابقاً وجود داشتند، قسمت می‌شدند. ما در بالا املاک کشاورزان را خاطرنشان نمودیم. طی قرن پانزدهم میلادی ذخیرهٔ زمین‌های وقف، به‌خصوص در مقایسه به دوران سابق افزون‌تر گردید. تیمور و تیموریان فعالیت ساختمانی را خیلی توسعه بخشیدند. اکثر شهرهای آسیای وسطی و ایران با ساختمان‌های زیادگوناگون از جمله مدرسه، مسجد، مقبره، خانقاه و غیره مزین گردیدند. این همه ساختمان‌ها از حساب اموال وقف ساخته می‌شدند. چند وقف‌نامهٔ محفوظ بوده این نکته را ثابت می‌نمایند. در مورد دیگر بخشش‌های بزرگ منابع خطی روایتی معلومات می‌دهند.[۳۶]

اموال وقف در اختیار متولی بود. اکثر اوقات وقف‌گذاران خود و اولادشان را متولی تعیین می‌کردند. مؤسسهٔ مخصوصی بود که ادارهٔ وقف را به‌طور عمومی نظارت می‌نمود. به رأس این مؤسسه صدر قرار داشت. دبیرخانهٔ صدر از ثروت وقف مالیات مخصوصی می‌گرفت که اصلاً برای تأمین حق‌الزحمهٔ کارمندان مؤسسهٔ مذکور به مصرف می‌رسید. اموال وقف از چنین نظارت صدر و مالیات او تنها بنا به فرمان خاص پادشاه می‌توانست معاف گردد. واقعاً هم صدر وهم مأمورین او سعی می‌کردند که از عایدات وقف بخش بیشتری به‌دست آورند. بر مبنای این امر مشاجره و مناقشات تیز و تندی هم به‌وقوع می‌پیوست. بر اثر سوءاستفاده‌های بیرون از اندازه، بعضی از صدرها را از وظیفه دور می‌ساختند.

انواع دیگر مالیات از تمام زمین‌های اوقاف به استثنای آنهایی که با امر خاص

پادشاه از پرداخت معاف شده بودند، به سود خزانهٔ دولت ستانده می‌شد. در ایام سلطنت تیموریان، به‌خصوص در عهد تیمور چنین طریقهٔ اعطای معافیت از پرداخت مالیات صورت می‌گرفت.

ذخیرهٔ زمین‌های دولتی از همه بیشتر بود. اما چون در زمان تیموریان رسمِ به‌طور انعام و پاداش توزیع کردن زمین خیلی توسعه یافت، تنها یک بخش مالیات به خزانهٔ حکومت مرکزی وارد می‌شد. سیورغال قرن پانزدهم میلادی یگانه و به‌صورت مستقیم نبود. در این دوران هم مثل سابق انواع مختلف پاداش معمول بود که مجموعاً آنها را سیورغال می‌گفتند. یکی از طرق سیورغال، ملک خاص اعضای خاندان سلطنتی به‌شمار می‌آمد. آنها در شهر و ولایات بزرگ به‌عنوانِ اهدا تصاحب شدهٔ خود عملاً تام‌الاختیار بودند. چنین طرز اهدا را اغلب مأمورین عالی‌رتبه نیز دریافت می‌نمودند و در شهر و ولایات طبق روال خویش حکم‌روایی می‌کردند. اکثر این سیورغال‌ها خصوصیت موروثی به خود کسب کرده بودند. بنابراین گاهی آنها را سیورغال «ابدی» می‌نامیدند. ولی باید متذکر شد که ارثیت جزء لاینفک یک چنین سیورغال‌های بزرگ نبود. زمانی که این سیورغال‌ها را می‌خواستند به میراث گذارند، حکومت مرکزی آن را با سند جداگانه‌ای به‌رسمیت درمی‌آورد. همچنین محدودیت‌هایی دیگر نیز وجود داشتند. اغلب مالک سیورغال جزیی از عایدات ولایت خویش را می‌بایست به خزانهٔ حکومت مرکزی تحویل می‌داد. حکومت مرکزی در بعضی موارد مصونیت قضایی و مأموری مالک سیورغال را محدود نموده، مأموران خود را جهت حل و فصل مهم‌ترین مسایل به‌حضور ایشان اعزام می‌داشت. اغلب این سیورغال‌ها کاملاً بازپس گرفته می‌شد و یا حجماً کاسته می‌شدند.

در عین حال چنین هم واقع می‌گردید که مالکان سیورغال عملاً به مالک تام‌الاختیار مبدل می‌گردیدند و حکومت مرکزی از مقابلیت با آنان عاجز می‌ماند.

بدین ترتیب حتی بزرگ‌ترین سیورغال‌های قرن پانزدهم میلادی از نگاه مضمون و ماهیت خود یکسان نبودند.

علاوه بر این نوع سیورغال‌های بزرگ، سیورغال‌های کوچک نیز موجود بودند که حقوق صاحبانشان از چندین لحاظ محدود بود. در زمان تیموریان و به‌خصوص

در عهد شخص تیمور اکثر اوقات سپهسالاران، حتی سران کوچک هم که در میدان‌های نبرد کارنمایی‌ای از خود نشان می‌دادند، به دریافت سیورغال مفتخر می‌گردیدند. این سیورغال‌ها حجماً خیلی گوناگون بوده، می‌توانستند از ولایت بزرگ تا ده کوچکی باشند. اغلب اشخاص روحانی هم می‌توانستند مالک سیورغال شوند. به طور عموم همهٔ پاداش شاهان، از جمله تحفهٔ گران‌قیمت هم تحت‌اصطلاح «سیورغال» مسمی بود.

ذخیرهٔ زمین‌های ملک که به فئودال‌های اشرافی و مذهبی تعلق داشت، خیلی بزرگ بود. مآخذ نام عده‌ای از اشخاصی را ذکر کرده‌اند که اراضی آنان محدودهٔ بزرگی را فراگرفته و بیش از پیش وسعت می‌یافت؛ از آن جمله املاک خواجه احرار را می‌توان نام برد[۳۵] که یک هزار و سیصد قطعه زمین در ولایت‌های مختلف آسیای وسطی متعلق به او بودند. البته این قطعات نه از بخش‌های کوچک زمین، بلکه از مناطق تام و گسترده‌ای عبارت بودند. عُشرانه‌ای (یعنی مالیات عایده از زمین به اندازهٔ یک دهم حصهٔ محصول) که خواجه احرار تنها از زمین‌های ولایت سمرقند داشتهٔ خویش می‌پرداخت، تقریباً هشتاد هزار من بود. اگر یک من را بیست کیلوگرم فرض کنیم، این مقدار مساوی به یک هزار و ششصد تن غله خواهد شد. از شواهد چنین برمی‌آید که بخش عمدهٔ عایدات این زمین‌ها به‌سود خواجه احرار بنا بر حداقل (اگر بخش اساسی عایدات زمین سه‌دهم حصهٔ محصول دانسته شود) بیش از دو دهم حصهٔ محصول، یعنی سه هزار و دویست تن غله خواهد شد.

زمانی که دفترداران خواجه احرار روزی جهت گزارش گرد آمدند، از ارقام ارائه نمودهٔ آنان معلوم گردید که اکثرشان سی ـ چهل هزار باتمانی غله جمع آورده‌اند و کمترین (حداقل) مقدار غلهٔ جمع‌آوردهٔ آنان ده هزار باتمان است. عایدات پولی‌ای که آنان از باغات و جالیزها گرد آورده‌اند، بیرون از این شمار است. در این‌جا روشن نیست که کدام باتمان مورد نظر است. اگر باتمان سمرقند بود که آن مساوی به بیست کیلو است، پس معلوم می‌شود که هر یک دفتردار از دویست تا هشتصد تن غله جمع‌آورده است.

تنها یک بخش از عایدات زمین ملک متعلق به دولت بود. اما در قرن پانزدهم میلادی اکثر زمین‌های ملک فئودالان اشرافی و روحانی از چنین تعهد، یعنی

پرداختن یک بخش عایدات به خزانهٔ حکومت مرکزی معاف بودند. چنین معافیت‌ها توسط یرلیغ ترخانی مرسوم می‌گردید. بزرگ مالکانی که به مقام ترخانی می‌رسیدند، باز امتیازات اضافی را تصاحب می‌کردند: آنها و اخلافشان از مجازات نُه گناه مبرّی می‌گردیدند؛ آنان می‌توانستند بی‌ممانعتی به‌حضور پادشاه وارد شوند. ولی اشخاصی هم که عموماً از پرداخت مالیات دولتی معاف می‌گردیدند، عنوان ترخانی را صاحب می‌شدند. این‌گونه عنوان برای یک مدت معین به ساکنان تمام یک شهر و ولایت نیز اعطا می‌گردید.

ما نمی‌دانیم که در قرن پانزدهم میلادی جریان ظهور مالکیت کامل به زمین به چه سرعتی عملی می‌گردید، ولی همین روشن است که این حادثه واقعاً رخ می‌داد. مالکیت کامل به زمین چنین معنی داشت که فئودال کل عایدات زمین‌های ملک خویش را بی‌آن که بخشی را به دولت داده باشد، مالک می‌شد و در این مورد وی نه از حقوق ترخانی، بلکه ازحق کامل مالکیت زمین استفاده می‌نمود. در منابع مکتوب دوره‌های بعدی این نوع زمین به نام «ملک حور خالص» ذکر گردیده است. شیوه‌های اساسی تشکل و تکامل این نوع زمین در میان مالکِ ملک خصوصی و دولت مبنی بر سهم عایدات به آنها مقرر شده تجزیه نمودن زمین‌های ملک بود، چنان‌که دولت از زمین‌های ملک دو سوم عایدات وشخص مالک یک سوم آن را دریافت می‌نمود. اینک پس از این تقسیمات هم دولت دو سوم حصهٔ عایدات زمین را گرفته (و این قسمت شامل نوع زمین‌های دولتی بود)، اما مالکِ ملک خصوصی یک سوم آن را به‌دست می‌آورد (و این قسمت مالکیت کامل او می‌گردید). راجع به‌ترتیب چنین تقسیم کانال‌ها، سند منسوب به پایان قرن پانزدهم میلادی موجود است[۳۷] که در آن جهت افادهٔ مفهوم نسبت به کانال مالکیت کامل پیدا کردن فئودال اصطلاح «مطلق» مورد استعمال قرار گرفته است. بنابراین مالکیت کامل را می‌توان مالکیت مطلق هم نام برد.

تجارت

پدیدهٔ بیش از همه قابل توجه حیات اقتصادی قرن پانزدهم میلادی سطح بلند رشد حرفه و صنایع و تجارت پولی داخلی بود. چنان‌که از تحقیق قیاسی مدارک

سکه‌شناسی قرن‌های نهم تا هجدهم میلادی معلوم گردید، محض در قرن پانزدهم، به‌خصوص در ربع اخیر آن و ربع اول قرن شانزدهم میلادی مناسبات کالایی و پولی به حد نهایی رشد خود رسیده بود. محض در همین هنگام، هم حجم عمومی تولید کالا و هم وزن خاص تولید کالای پرفروش خیلی افزایش داشت. محض در همین هنگام اقشار وسیع جمعیت شهر و قسماً ساکنان دهات هم (به‌خصوص دهات حومهٔ شهرهای بزرگ) وارد مناسبات کالایی و پولی شدند. هیچ‌گاه، نه در گذشته و نه در دوران بعدی، حتی تا ایام به روسیه ملحق شدن آسیای وسطی، تولید اموال، تجارت پولی و کالایی و سطح به مناسبات کالایی و پولی وارد گردیدن اقشار وسیع اهالی به حد آن ایام نرسیده است.[۳۸]

پیدا کردن تخصص محدود در ساحات پیشه‌وری و هنر که ازدیاد بازده کار و امکانیت خیلی وسعت‌دادن حجم تولید اموال را تأمین می‌نمود، با همین امر واقعی رابطهٔ مستقیم دارد.[۳۹]

تجارت پولی در محدودهٔ معاملات عمومی توسط سکه‌های مسی صورت می‌گرفت. اصلاحات پولی‌ای که الغ‌بیک در سال ۱۴۲۸ میلادی متداول کرد، از این جهت دارای اهمیت قابل‌ملاحظه بود. هدف اصلی از اصلاحات، فراهم آوردن وضع مساعد جهت تجارت خرده‌فروشی اموال زایدالمصرف بود که به آن بیش از همه ساکنان کم‌بضاعت و اهالی دهات نیازمند بودند.

مضمون و ماهیت اصلاحات بدین نحوه بود[۴۰] که در سال ۱۴۲۸ میلادی تمام سکه‌های کم‌ارزش پیشین از معاملات خارج گردید. دارندگان این پول می‌توانستند آن را طی مدت معین به سکه‌های نسبتاً باارزشی تعویض سازند. از سال ۱۴۲۸ میلادی به بعد، سکه‌های نو هم‌زمان در چندین شهر از جمله بخارا، سمرقند، تاشکند، شاهرخیه، اندیجان، قرشی و ترمذ ضرب کرده شدند. پس از انجام معاوضهٔ پول، ضرب سکه‌های مسی تنها در بخارا صورت گرفته، ضراب‌خانه‌های شهرهای دیگر تعطیل شدند. بخارا طی چندین سال (تا زمان قتل الغ‌بیک و پس از آن هم) سکه‌های مسی یکسان را که حتی تاریخ ضرب آنها بلاتغییر بود، ضرب می‌نمود. در این سکه‌ها صرف‌نظر از سال ضرب آنها همیشه همان یک تاریخ صدور فرمان اصلاحات الغ‌بیک ثبت می‌شد. همین پول‌های بخارا تجارت تمام دولت

ماوراءالنهری تیموریان را در توازن نگه می‌داشت. با پول مذکور در همهٔ گوشه و کنار آسیای وسطی خریدن اموال امکان‌پذیر بود. شکل واحد آنها هرگونه ممانعت را در معاملات از بین برده، از سوءاستفاده و تقلبات جلوگیری می‌نمود. چنین تشکیل تجارت پولی برای فئودالیسم پدیدهٔ نادر و خارق‌العاده بوده است. این اصلاحات به نیازهای واقعی تجارت داخلی خیلی مناسب افتاده بود. تولید فراوان کالا برای مصرف کنندهٔ عادی محض به نظام معین درآوردن دوران سکه‌های مسی را تقاضا می‌نمود که این امر مهم را اصلاحات الغ‌بیک انجام می‌داد. جاری گردیدن این اصلاحات و کامیابی آن به‌نوبهٔ خود برای رشد بعدی تجارت و دایرهٔ دوران کالای زایدالمصرف وضع مساعد فراهم آورد.

قابل تذکر است که بعداً، خصوصاً در ده ساله‌های اواخر قرن پانزدهم میلادی دوران عموم دولتی سکه‌های مسی کاملاً خراب شد. مالکان ملک‌ها هر یکی به‌طور خودسرانه سکه‌های خویش را ضرب نموده، به مقصد ستاندن سود هر چه بیشتر به هر نوع تقلبات و حقه‌بازی امکان فراهم آوردند. به‌خصوص خسروشاه، حاکم حصار توسط سکه‌های مسی خیلی گستاخانه عمل می‌کرد. نتیجتاً بحران دوران پول بروز کرده، او را مجبور نمود که در سال ۱۵۰۱ میلادی به اصلاحات پول اقدام نماید. بر مبنای این اصلاحات ولایت حصار در عوض سکه‌های مختلف و غیرقابل اعتبار، سکه‌های یکسان واحد دریافت نمود. خسروشاه دیگر به تعویض دوران این پول نو جرأت نکرد. ضراب‌خانه‌های شهرهای کوچک بسته گردیدند. پس از آن سکه‌های مسی تنها دُر حصار، ترمذ و کندز ضرب می‌شد که محصول ضرابی این سه شهر در تمام کشور دوران یکسان داشت.

جهت ایجاد تسهیلات در تجارت، سکه‌ها را به سه ارزش یک دیناری (آن دوران سکهٔ مسی را دینار می‌نامیدند)، دو دیناری و سکهٔ خرده (پشیز) ضرب می‌کردند.[۴۱]

در قرن پانزدهم میلادی تجارت بین‌المللی نیز رونق بیشتر پیدا نمود. تیمور و تیموریان به‌خاطر رونق و توسعهٔ روابط تجارتی با کشورهای گوناگون سعی و تلاش فراوان می‌نمودند. چنان‌که تذکر یافت، تیمور حتی به پادشاهان فرانسه و انگلستان نامه ارسال نموده، آنان را دعوت کرد که تاجران را متقابلاً از هر لحاظ حمایت کنند. در منابع آن زمان راجع به سفر هیأت نمایندگی به کشورهای گوناگون اخبار فراوان

ثبت است. به هرات، پایتخت تیموریان نیز از گوشه و کنار سفرا مواصلت می‌نمودند. در بازارهای آسیای وسطی و خراسان اموال مختلف خارجی را خریدن ممکن بود. به‌نوبهٔ خود اموال زیاد محلی به خارجه صادر می‌شد. تجارت بین‌المللی یکی از عوامل رشد بعضی از حرفه‌ها و پیشه‌ها و افزایش حجم تولید آنها محسوب می‌شد و همچنین به رونق تجارت داخلی نیز اثر مساعد می‌بخشید.

شهر و پیشه و هنر

محض در قرن پانزدهم و ابتدای قرن شانزدهم میلادی به سطح نهایی رشد خویش رسیدن مناسبات کالایی و پولی حادثه‌ای فرعی و منفرد نبود. آن نقش در حیات شهرهای آن ایام آسیای وسطی داشتهٔ این مرحله را مشخص ساخته، دال بر پیشرفت‌های همان دوره می‌باشد. برای تحقیق همه‌جانبهٔ آن چه شهر قرن پانزدهم میلادی از لحاظ اجتماعی و اقتصادی دارا بود، متأسفانه مدارک کافی هنوز گردآوری نشده‌اند. ما تنها مقدار ناچیزی از پژوهش‌هایی را در اختیار داریم که به مسایل جداگانه مربوطند. اما همین مدارک ناچیز و مرور مختصر هم امکان می‌دهند چنین نتیجه‌گیری کنیم که تمام مناقشات حیات اجتماعی و اقتصادی شهر به‌سان یک حلقهٔ ضد فئودالی در سلسلهٔ نظام فئودالی همانا طی‌قرون پانزدهم ــ شانزدهم میلادی خیلی متشنج گردیده بودند.

از سویی فعالیت طبقه‌های متوسط و پایین شهر مشاهده می‌شد. محققان متذکر می‌شوند که انواع استثمار در عهد مغول معمول شدهٔ اهل پیشه و صنعت که تا به حدّ مملوکی و غلامی رسیده بود، اگرچه در قرن پانزدهم میلادی کاملاً از بین نرفته بود، ولی به‌تدریج از اهمیت خود می‌کاست. اکنون سیمای اصلی پیشه‌وری حرفهٔ آزاد و نوع اساسی سازمان پیشه‌وران، کارگاه عمومی آن می‌گردید. ا.م. بلینیتسکی درست متذکر شده است که کارگاه‌های عمومی اهل کسبه در قرن پانزدهم میلادی استوار گردیده، اهمیت آنها خیلی افزود. یکی از علایم ظاهری اهمیت این کارگاه‌ها در حیات شهر شرکت آنان در جشن‌هایی است که تیمور و تیموریان برگزار می‌نمودند. هر یک از کارگاه پیشه‌وران در این جشن‌ها به خواهش خویش شرکت می‌ورزید.[۴۲]

پژوهش ایدئولوژی این دوران که در ادبیات بدیعی و به‌طور عموم در حیات

فرهنگی منعکس گردیده است، مواد باز هم دقیق‌تر و معتمد می‌دهد. ا.ن. بولدریف دلایل و اسناد فراوانی را مورد تحقیق قرار داده، به‌طور خلاصه نشان داد که نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی (به‌خصوص اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی) با توسعهٔ بنیان اجتماعی حیات فرهنگی و آفرینش بدیع توصیف می‌شود. اقشار متوسط ساکنان شهر، پیشه‌وران و اهل تجارت، مأمورین و روحانیان متوسط‌الحال مصرف‌کننده و مولد ثروت‌های فرهنگی می‌گردند. در تذکره‌های آن ایام، از جمله در یادداشت‌های زین‌الدین واصفی، ذکر شاعران متعددی جای دارد که از میان پیشه‌وران، تاجران و مأموران رتبهٔ پایین برآمده‌اند. البته قسمت خیلی ناچیزی از آنان شاعر حرفه‌ای بودند. اکثر ایشان نسبت به ادبیات و شعر و شاعری دلبستگی داشته، ساعات فراغت خویش را با قرأت و سرودن شعر سپری می‌نمودند. در آن ایام شاعران، مطربان و بذله‌گویان نه‌تنها در بارگاه اعیان و اشراف گرد می‌آمدند، بلکه در دکان‌های صحافی، کتاب‌فروشی، در کارگاه پیشه‌وران و در بازار و میدان‌ها نیز بحث و مناظره‌های ادبی، مجالس شعر و مشاعره برپا می‌ساختند. محافلی بدین گونه ادبی و هنری در هرات، سمرقند و اکثر شهرهای دیگر دولت تیموریان پدید آمده بودند.

مهم‌تر از همه این است که ایدئولوژی شهر، اندیشه و تفکر اقشار متوسط شهرنشین در همان ادبیات بدیع منعکس می‌شد. حتی جریان خاص «نظم دایرهٔ پیشه‌وران» به‌وجود آمده بود که مطالب عمدهٔ آن را زندگی و فعالیت اهل حرفه تشکیل می‌داد و در این قبیل اشعار واژه و اصطلاحات حرفه و پیشه به‌طور فراوان استفاده می‌شد. ایدئولوژی مُدَنْ (شهر)، جهان‌بینی نسبت به فئودالیسم مخالف آن در آثار نمایندگان برجستهٔ رویهٔ پیشگام ادبیات قرن‌های پانزدهم ـ شانزدهم میلادی انعکاس خویش را یافته است.[۴۳]

از دیگر لحاظ شهر قرن‌های پانزدهم ـ شانزدهم میلادی به همان وضع فئودالی خویش باقی مانده، در آن اشکال صاف فئودالی استثمار اهل زحمت بیش از پیش ادامه می‌کرد. این جنبهٔ حیات اجتماعی و اقتصادی حیات شهر بر مبنای مدارک قرن پانزدهم میلادی بهتر تحقیق شده است[۴۴]، ولی مدارک معلوم قرن شانزدهم میلادی نیز شباهت کامل به آن دارد، بنابراین به این دو قرن می‌توان توصیف عمومی داد. ما

در شهر نیز همانند دهات همان انواع مالکیت به زمین را دچار می‌آییم. بخش عمدهٔ زمین در تصرف دولت و یا فئودال اشرافی و مذهبی (همچنین اهل خاندان سلطنتی) بود. اما به تولیدکننده فقط یک قسمت ناچیز آن متعلق بود. از این امر چنین برمی‌آید که در شهر تولیدکنندهٔ مستقیم اگر دکان، کارگاه و یا مسکن او نه در زمین خود، بلکه در زمین دولت، وقف یا ملک فئودال قرار داشت، حتماً به نحوی حق اجارهٔ زمین را می‌پرداخت. از این لحاظ میان ساکن شهر و کشاورزان تفاوتی موجود نبود.

بنا به معلومات منابع نه تنها زمین، بلکه مؤسسات تجارتی متعدد هم به فئودال‌ها تعلق داشت. جریان ادغام مؤسسات پیشه‌وری و تجارتی و حتی عمارات مسکونی با سرعت سرسام‌آور ادامه داشت. از مطلب فوق چنین برمی‌آید که پیشه‌وران و دکان‌داران کم‌بضاعت نه‌تنها زمین، بلکه حتی کارگاه، دکان و مسکن را هم به اجاره (کرایه) می‌گرفتند که این باعث باز هم بیشتر به فئودال مطیع گردیدن آنها می‌شد. این تابعیت باز از آن سبب هم گران‌تر می‌نمود که در شهر به یک دست متمرکز شدن زمین و ساختمان‌ها به هر نوعی صورت می‌گرفت. مثلاً تولیدکنندهٔ مستقیم می‌توانست دکان وقفی را کرایه کند که در زمین ملکی واقع شده است یا بالعکس.

دیگر اشکال فئودالی استثمار نیز هنوز موجودیت خویش را نگاه می‌داشتند. محیط و هیأت پیشه‌وران یکسان نبود. به‌جز پیشه‌وران آزاد، گروهی هم وجود داشت که در سطوح مختلف تابعیت «غیراقتصادی» قرار گرفته بود. بخشی از پیشه‌وران از کشورهای دیگر آوردهٔ تیمور عملاً در وضع غلامی قرار داشتند. مدارکی که نحوهٔ تابعیت بعضی گروه‌های سازندگان اسلحه را مشخص می‌سازند، خیلی مهم‌اند. طبق یک فرمان بخشی از این‌گونه پیشه‌وران در اختیار سردار قورخانه واگذار می‌گردید و او می‌بایست به کار ایشان نظارت می‌کرد. مأموران دولت اجازه نداشتند به کار او مداخله نمایند و از این پیشه‌وران مالیات ستانند. شکل دیگر متابعت به بعضی دسته‌های پیشه‌ورانی ارتباط داشت که خدمت دربار را انجام می‌دادند. این پیشه‌وران در کارگاه‌های عمومی گرد آمده، تحت راهنمایی خلیفه (کارگزار) کار می‌کردند. خلیفه از جانب حکومت انتصاب می‌گردید. او کار را سازمان می‌داد و به کیفیت آن نظارت می‌نمود. کالای این کارگاه نه به بازار، بلکه مستقیماً به ادارهٔ دولتی

تحویل می‌گردید. قابل تذکر است که خلفای حتی همان کارگاه‌های آزاد را که جهت بازار کالا تولید می‌کردند، کاسبان شخصاً انتخاب نکرده، بلکه حکومت انتصاب می‌نمود.[۴۵]

باز یکی از علایم اساسی در زمینه این است که ساکنان شهر بعضی از مالیاتی را می‌پرداختند که از باشندگان دهات ستانده می‌شد (از قبیل مالیات انفرادی یا پول دود). آنان حتی از کارهای اجباری هم آزاد نبودند.

اضافه بر این همهٔ مالیات مستقیم تجارت و پیشه‌و مشغله وجود داشتند. در قرن پانزدهم میلادی همین‌گونه مالیات اساسی از مغول‌ها به ارث مانده، تمغه نامیده می‌شد. بنابر بعضی دلایل غیرمستقیم حجم تمغه خیلی زیاد بود. ولی در این‌جا جالب توجه آن است که فئودال‌ها مخالف چنین مالیات بودند. از جمله فئودال‌های مذهبی با بهانهٔ این‌که تمغه مالیات غیرشرعی است، علیه آن به قاطعیت برخاستند. اما در اصل این عکس‌العمل فئودال‌ها انگیزهٔ اقتصادی داشت زیرا این نوع مالیات برخلاف منافع طبقاتی آنان بود. به منابع فئودال‌ها تنها طرق کاملاً فئودالی استثمار شهر، پیشه‌وری و تجارتی که از آنها عایدات زیاد دریافت می‌کردند، موافقت می‌نمود، اما اشکال دیگر استثماری که به آنان زیان وارد می‌ساخت، به هیچ‌وجه مناسب نمی‌افتاد.

در شهرهای آسیای وسطی خود اداره‌کنی واقعی وجود نداشت. شهر را قائم‌مقامی که از جانب حکومت مرکزی و یا حاکم ولایت بزرگ انتصاب می‌گردید، اداره می‌کرد. شهرها همیشه وسیلهٔ اهدا و پاداش‌های فئودالی محسوب می‌گردیدند.

بدین‌ترتیب تضاد عمدهٔ حیات اجتماعی و اقتصادی شهرها که به‌خصوص در ربع آخر قرن پانزدهم و ربع اول قرن شانزدهم میلادی شدت پیدا نمود، از قرار زیر عبارت بود. از یک سو رشد و ارتقای شهرها، افزایش بازده کار در رشتهٔ پیشه‌وری و هنر، وسعت غیرقابل‌تصور تولید کالا، وزن خاص افزایش تولید اموال مصرفی عموم، به مناسبات کالایی و پولی جلب شدن اکثر ساکنان شهر و قسمتی از دهات، فعال‌تر گردیدن قشر متوسطه شهر و در زمینهٔ این حوادث مهم ظهور پدیده‌های نوین در رشتهٔ تمدن را می‌توان برشمرد. از سوی دیگر عاملان مانع به رشد شهرها از قبیل استثمار خیلی شدید قشر زحمت‌کش شهر و بالا گرفتن اشکال فئودالی استثمار؛ به

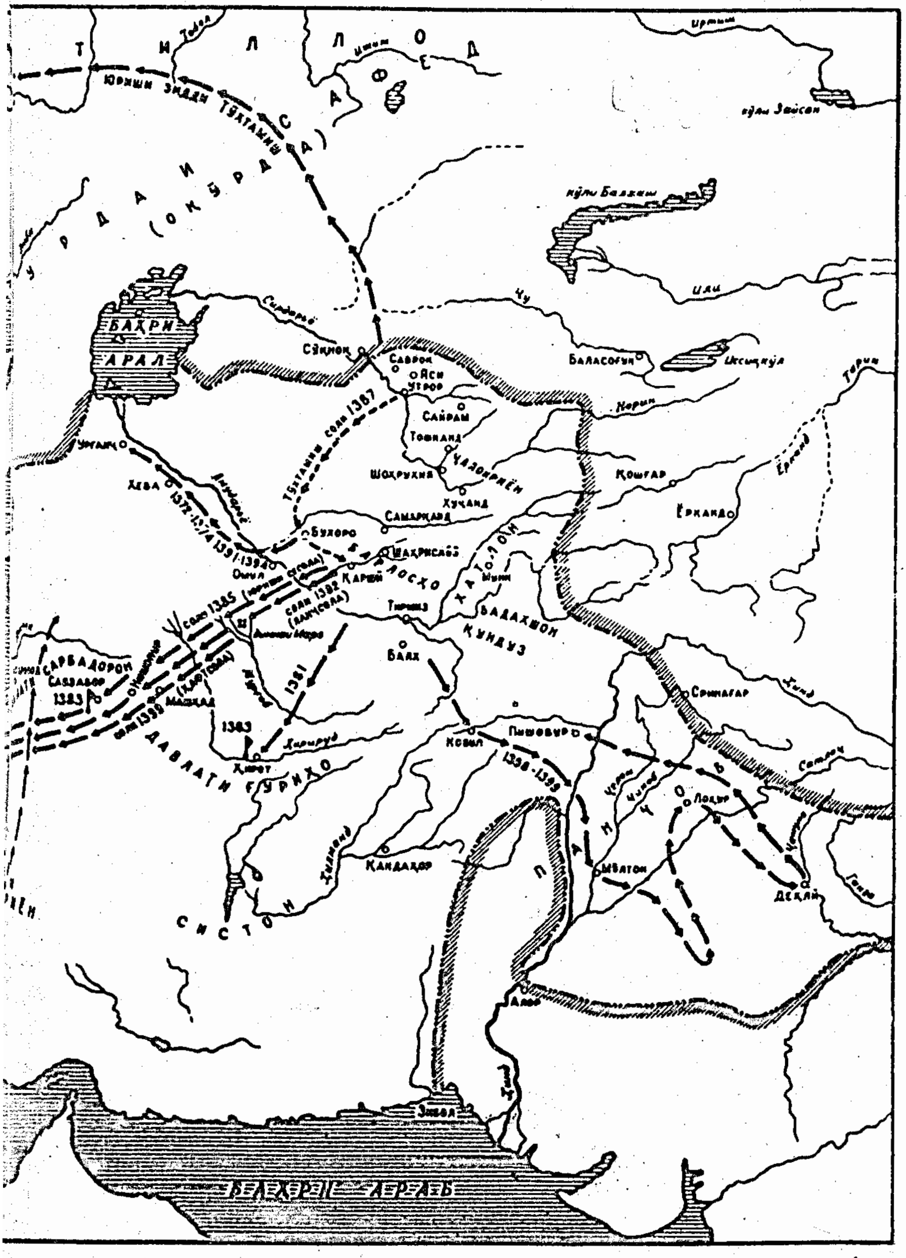

نقشهٔ دولت تیمور

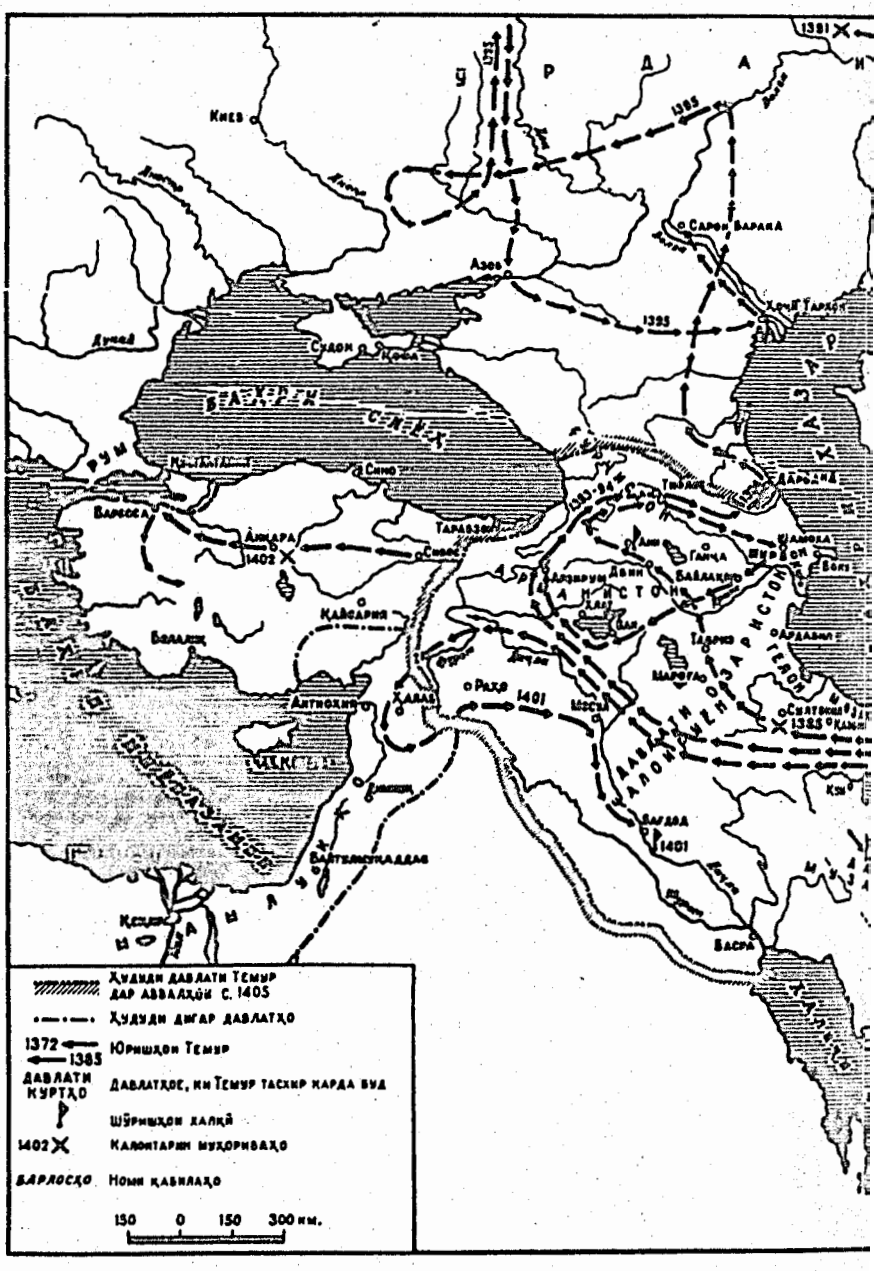
Киев
Азов
Сарои Барака
Судак
Кафа
Синоп
Трапезон
Анкара
1402
Кайсария
Бурса
Антиохия
Халаб
Рахба
1401
Багдад
1401
Басра
Кушк
Ардабил
Тавриз
Марога
Ганча
Шамахы
Шервон
Баку
Дербенд
Тбилиси
Ахалцихе
Ахалкалаки
Ахлат
Ван
Эрзурум
Сивас
Сивриҳисор
1385
Дунай
Днепр
Днестр
Волга
Дон
Кубань
Евфрат
Тигр
Нил
Сирия
Египет
Палестина
Иерусалим
Дамаск
Триполи
Бейрут
Акка
Газа
Каир
Александрия
Ливия
Тунис
Алжир
Марокко
Фес
Гибралтар
Сеута
Малага
Гранада
Кордова
Севилья
Толедо
Мадрид
Португалия
Лиссабон
Португалия
Сарагоса
Барселона
Валенсия
Балеарские о-ва
Сардиния
Сицилия
Мальта
Крит
Родос
Кипр
Ливан
Ирак
Иран
Аравия
Мекка
Медина
Йемен
Аден
Красное море
Персидский залив
Каспийское море
Черное море
Средиземное море
Ҳудуди давлати Темур дар аввалҳои с. 1405
Ҳудуди дигар давлатҳо
1372 ← 1385 Юришҳои Темур
Давлати курдҳо Давлатҳое, ки Темур тасхир карда буд
Шӯришҳои халқӣ
1402 Калимаҳои муҳорибавӣ
Барлосҳо Номи қабилаҳо
150 0 150 300 км.

دست همان یک فئودال متمرکز گردیدن مالکیت یعنی ده و شهر؛ به اختیار همان یک فئودال اشرافی یا مذهبی یعنی مالک زمین‌های شهر و دهات منتقل گردیدن ساختمان‌های تجارتی و پیشه‌وری، یعنی (به استثنای اندک) به‌هم آمیختن قشر بالای تاجران و رباخواران شهری و اشراف مالک زمین؛ انواع فئودالی ادارهٔ شهر.

این همه سمت‌ها پژوهش عمیق واقعی و تاریخی را تقاضا می‌نمایند. مورخان به تحقیق شهرهای آسیای وسطی و مسایل اجتماعی و اقتصادی آنها نسبت به مناسبات دهقانی توجه کمتری مبذول می‌دارند. آثاری که به مسایل جداگانهٔ حیات شهر بخشیده شده، در فاصلهٔ سال‌های طولانی و حتی ده‌ساله‌ها به‌وجود می‌آیند. در حالی که این امر قبل از همه، از نگاه آموزش جهت‌های خود ویژهٔ فئودالیسم آسیای وسطی، سبب و ماهیت خصوصیات زوال آن از مسایل بسا بااهمیت تلقی می‌شود.

۳. فرهنگ

ساختمان و معماری

از قرن پانزدهم میلادی تا به ایام ما تعداد زیادی آثار باشکوه معماری محفوظ مانده است. ولی این همه تنها قسمتی است اندک از آنچه که در آن دوران تاریخی بنیاد گردیده بود. تیمور و تیموریان به ساختمان بیش از پیش وسعت می‌بخشیدند و فئودال‌های ثروتمند در این کار از آنان تقلید و پیروی می‌نمودند. خصوصاً در سمرقند و هرات، دو پایتخت دولت تیموری ساختمان ابنیه به اوج خود رسیده بود. همچنین شهرهای زیاد دیگر هم طی قرن پانزدهم میلادی آراسته با ساختمان‌های مزین و مجلل گردیدند.[۴۶]

از کاخ‌های متعدد آن ایام آسیای وسطی تنها قسمتی از رواق آق‌سرای شهر سبز که بنا به امر تیمور بنا گردیده بود، حفظ شده است.[۴۷] گذشته از این، از تعریف و توصیف مبالغه‌آمیز هم‌زمانان و از تصویر مفصل آنان راجع به هنر و مهارت معماران، نقاشان و باغبانان چیره‌دست تصورات کامل حاصل می‌گردد. تیمور، اولاد او و درباریانش با میل و رغبت تمام باغ‌های دارای کاخ بیرون از محوطه شهر می‌ساختند. این باغ‌ها با رسته‌های سبز و گلگشت‌های خرم به قطعه‌های متناسب

تقسیم گردیده، در آنها گل و بوته‌ها و درختان منتخبهٔ با ذوق و سلیقهٔ خاص کاشته می‌شدند. تالاب و استخرها و جوی‌های سریع‌الجریان مستور با گل‌بوته‌ها، هوای باغ را خنک و گوارا می‌ساختند و این منظرهٔ فرح‌بخش صحنهٔ تفرج‌گاه دلفریبی را ترسیم می‌نمود؛ در عمق باغ کوشک باشکوهی بنا گردیده، از برکت وسایل تزیینی زمان خویش آرایش می‌یافت.[۴۸]

راجع‌به آثار معماری ملکی هم اساساً توسط منابع خطی می‌توان آگاه گردید. در آن ایام اعمار این قبیل ساختمان‌ها در محدودهٔ وسیعی صورت می‌گرفت. مثلاً در سمرقند آنچنان که ذکرش رفت، به فرمان تیمور یکی از خیابان‌ها به بازار آباد و پرنعمت تبدیل داده شد. کلاویخو حتی از مشاهدهٔ ساختمان ناتمام این بازار خیابانی دارای طاق و رواق و مشبک‌پوش به وجد آمده و آن را عالی توصیف و تعریف نموده است. شاهرخ هم در هرات همین نوع بازاری را بنا نهاده است. این بازار که در امتداد دو طرف خیابان «چهارسو» واقع گردیده بود، دارای بناهای دو طبقهٔ دکان‌ها و بالای خیابان سرتاسر از گنبدهای روزنه‌دار پوشیده بوده، در محل تقاطع دو خیابان ساختمان گنبددار چهارسو که آن هم دارای دکان‌ها بود، اعمار گردید.[۴۹]

مدرسه، مسجد و مقبره‌های تا به زمان ما محفوظ ماندهٔ آن دوران در مورد کامیابی‌های مهندسی، طراحی، ساختمان و تزیین معماران قرن پانزدهم میلادی تصورات کامل به‌وجود می‌آورد. در ابتدا بعضی کارهای مربوط به تکمیل اصول اعمار بام‌های گنبدی قدیمی، ولی بعداً تطبیق گستردهٔ سبک جدید را از مهم‌ترین دست‌آوردهای ساختمان ایام می‌توان برشمرد. اصل ماهیت شیوهٔ نو عبارت از آن بوده است که از آن ایام گنبد نه بر دیوار ساختمان، بلکه متکی بر رواق ودیگر بخش‌های آن می‌گردیده است که این طرز امکان کاهش قطر گنبد را فراهم می‌آورد.

این چنین معنی داشت که ساختمان‌های بزرگ و پرگنجایش را هم گنبدپوش کردن ممکن بود. بر مبنای این روش جدید بنیاد نمودن گنبد در بناهای نه تنها مربع، بلکه درازرویه هم امکان اتکای گنبد را فراهم می‌سازد.

در آرایش آثار معماری آن دوران تمایلات تجلی حشمت و شکوه و تجمل‌پسندی انعکاس خویش را پیدا کرده است. وسایل آرایش خیلی گوناگون و مکمل بودند. در این مورد نیز دست‌آوردهای پیشین و بازیافت‌های تازه به‌هم ادغام

گردیده، از آن کار گرفته می‌شد. در قرن پانزدهم میلادی خاتم‌کاری مجموعی خیلی گران و زحمت‌طلب که آن ایام به درجهٔ بی‌نظیر تکامل خویش رسیده بود، به‌طور گسترده استفاده می‌گردید. تصویرهای نازک نباتی و هندسی، انتخاب رنگ‌های اصیل (اکثراً رشته‌های رنگ‌های کبود وسفید و نیلی)، طرح عجیب لعاب نیلگون که در زمینهٔ برّاق آن تخیلات بی‌انتهای مصور نقشه‌های زیبایی می‌آفرید، از ویژگی بارز خاتم‌کاری آن زمان محسوب می‌شود. جهت آرایش دیوارهای داخلی سبک کندل که از آمیزش اندودهٔ طلا با کدام نوع رنگ (بیشتر رنگ کبود) عبارت است، استفاده می‌شد. تناسب زراندود و رنگ گوناگون بود. اغلب زمینه‌اش را زراندود نموده، بر آن اشکال برجستهٔ رنگی ترسیم می‌نمودند و یا بالعکس به زمینه‌اش رنگ مالیده، در سطح آن اشکال برجستهٔ طلایی نقش می‌نموده‌اند. هر طوری شده، نقوش عجیب و جالبی به‌وجود می‌آمد و بیهوده نیست که متخصصان این نوع آرایش را به یک تکه زردوزی تشبیه داده‌اند.

در آرایش بنا، مرمر صیقل‌کاری‌شده یا با کتیبه و تصاویر حکاکی و یا با نقوش نازک طلایی مزین شده به‌طور وسیع مورد استفاده قرار داده می‌شد.

در این‌جا تصویر و توصیف کردن تمام اصول و وسیله‌های آرایش قرن مذکور بیرون از امکان می‌باشد. تنها باید خاطرنشان ساخت که تخیل و تصور آرایشگر بلاتغییر نمی‌ماندند. در اواخر قرن پانزدهم و ابتدای قرن شانزدهم میلادی تمایل فراگرفتن تمام دیوار با نقوش خاص است. بعداً شیوهٔ چیدن آجر را به‌طور وسیع‌تر استفاده برده، بر زمینهٔ آن از آجر لعابی کتیبه و نقش‌های عادی ساختن آغاز نمودند.[۵۰]

تمایل تجمل و حشمت‌پسندی را در ساختمان و معماری آن زمان بیش از همه مسجد بی‌بی‌خانم که در سال‌های ۱۳۹۹-۱۴۰۴ در سمرقند بنیاد گردیده است، در خود انعکاس می‌نماید. زمانی دروازهٔ بزرگ طاقدار آن رو به محوطهٔ وسیعی بازمی‌گردید که دورادور آن را ردیف دالان و ایوان فراگرفته بودند و گنبد آنها بر چهارصد ستون مرمری استوار بود. در مقابل صحن محوطهٔ مسجد، بنای اساسی، رواق و یک خانهٔ وسیع گنبدی واقع گردیده، بر قرق آن باز یک گنبد منقش بلند استوار شده بود. حال اگرچه از این مسجد تنها خرابه‌ای باقی مانده، باز هم از شکوه و

عظمت پیشین خویش حکایت می‌کند.[۵۱]

مقبره‌های قرن پانزدهم میلادی از نگاه معماری گوناگون و بسی جالب‌اند. شاه زنده، مقبرهٔ نه‌چندان بزرگ، ولی از نگاه آرایش خیلی زیبا (شیرین بک آکَه و تُومان آکَه)[۵۲]، مقابر رُخ‌آباد، قطب چهاردهم،[۵۳] نهایت گورمیر را از مهم‌ترین آثار دوران تیموری می‌توان برشمرد در میان این همه گورمیر (۱۴۰۳-۱۴۰۴) که در آن‌جا تیمور و وارثان او مدفون‌اند، خیلی جالب می‌باشد.[۵۴] طرح و ساختار آن خیلی‌عادی است. بدنهٔ هشت ضلعی، استوانهٔ موزون و گنبد چین‌دارِ توسط آجر کوچک نیلی کاشی شده اساس این مقبرهٔ مشهور را تشکیل می‌دهد. تزیین داخل تالار چهار ضلعی (مربع) دارای طاق‌های با حشمت خود بیننده را متحیر می‌سازد.

سنگ مرمر، عقیق سبزگون و طلاکوبی به علاوهٔ اندکی تیرگی عمومی رنگ‌ها تنها احساس آرامش، سکونت تمام و گوشه‌نشینی و ترک دنیای روشن را تقویت می‌نماید.

یکی از بهترین یادگاری‌های الغ‌بیک مدرسهٔ اوست که در ریگستان سمرقند واقع گردیده است.[۵۵] در چهار سوی محوطهٔ داخل چهارروافی سلسلهٔ اطاق‌های دو طبقه و در گوشه‌ها چهار منارهٔ موزون و مدخل اساسی رواق باحشمتی بنیاد گردیده بود. هم‌اکنون چهار گنبد بالای تالار تدریس، یکی از مناره‌ها و طبقه‌های دوم وجود ندارند. اما با آنچه که هم‌اکنون این یادگاری کهن جلب نظر می‌کند، باز هم بیننده یک اثر عالی هنر معماری را که تأثرات فراموش ناشدنی دارد، در برابر انظار خویش مجسم می‌سازد.

در قرن پانزدهم میلادی باز یک نوع مقبره معمول می‌گردد که به سبک تأسیسات مرکب چندین خانه‌ای (اتاقی) ساخته می‌شود. عشرت‌خانهٔ واقع در حوالی سمرقند یکی از این مقبره‌هاست. تالار مرکزی آن دارای رواق‌های کوچک مشابه به طرح صلیب‌گونه‌ای می‌باشند. از دو جهت این تالار متناسباً بناهای دیگر، از یک جانب مسجد و از سوی‌دیگر میان‌سرای سه اتاقی واقع گردیده‌اند. مجتمع عمارات مقبره با حجره‌های دو منزلهٔ اداری یک نمای کاملی را دارا می‌شود. در این اثر معماری سبک نوبنیاد قُبّه نمونهٔ بارز تطبیق خویش را دریافته است. تکنیک جدید ترسیم کندل هم در این بنا به‌طور خیلی کامل و ماهرانه استفاده شده است. تزیین فراوان داخل به

نقوش خیلی سادهٔ خارج بنا مقابل گذاشته شده است. محض قسمت خارجی بنا برای بهتر درک کردن تمام فلسفهٔ این آثار معماری کمک می‌کند، زیرا هنگام مرور آن توجه کس نه به جزییات، بلکه به مجموع ترکیب جلب می‌گردد و بدین وسیله تا چه اندازه سبک و منظم بودن ساختمان این عمارت باشکوه مشخص‌تر می‌شود.[۵۶]

رصدخانهٔ الغ‌بیک که در دامنهٔ سطح مرتفع چوپان‌اتای سمرقند بنیاد شده است، یکی از آثار نادر محسوب می‌شود.[۵۷] از این ساختمان تنها یک تپه و مخروبهٔ ساختمانی باقی مانده است. اما با کوشش باستان‌شناسان طرح کف زیربنای ساختمان حفر گردید. معلوم شد که عمارت استوانه‌ای بوده، سی متر ارتفاع داشته و توسط چوب‌های حکاکی شده و سفال‌های لعابی منقش و سنگ مرمر تزیین گردیده است. علاوه بر این از منابع خطی معلوم می‌شود که رصدخانه سه طبقه بوده است. بازمانده‌های آلات اساسی رصدخانه، زاویه‌سنج دو طرفه که برای مراقبت آفتاب، ماه و همچنین دیگر اجرام فلکی استفاده می‌گردید، حفظ شده است. یک نوک آلت زاویه‌سنج در عمق یازده‌متری داخل گودال در صخره حفر شده و نوک نابود گردیدهٔ دیگر آن تخمیناً در ارتفاع سی‌متر قرار داشته است. این اسباب به شکل دو قوس موازی تهیه شده، یک ششم دایرهٔ شعاعش به بیش از چهل متر مساوی بود. قوس‌ها سمت دقیق مطابق به استوا داشتند. آنها با تخته‌های مرمر صیقل یافته روکش گردیده بودند. نور آفتاب از دو روزن کوچک به داخل نفوذ نموده بود و بر سطح دو قوس زاویه‌سنج که بالای آن علایم درجه، دقیقه و ثانیه ثبت گردیده بود، می‌نشست.[۵۸]

از ساختمان‌های هرات در قرن پانزدهم میلادی به‌خصوص مجموع عمارت مصلی که عبارت از مسجد، مدرسه و مقبره است، قابل توجه می‌باشد. هم‌اکنون قسمت خیلی ناچیز از این آثار معماری باقی مانده است. مناره‌های سه‌جزیی خیلی موزون (متناسب) و مقبرهٔ بسیار جالب گوهرشاد که در یکی از گوشه‌های مدرسه واقع است و جزء ترکیبی آن محسوب می‌شود، حاکی از حشمت و عظمت آن می‌باشد.

هنر نقاشی و مینیاتور

چنان که منابع خطی شهادت می‌دهند، عمارت‌های باشکوه، به‌خصوص کاخ‌های

تیمور و تیموریان اغلب با تصویرهای تمام سطح دیوار پوشیده می‌شدند. محتوای آنها را منظره‌های نبرد و محاصرهٔ شهرها، بزم و ضیافت، رسم پذیرایی و صحنه‌های مقرری زندگی تشکیل می‌کردند. چنین وسیلهٔ آرایش را به‌خصوص تیمور تشویق می‌نمود. بر دیوارکاخ‌های سلسلهٔ تیموری، تمام قصه‌های بزم و رزم او نقاشی شده بودند.

بنا بر شهادت معاصران، تمثال‌های خود تیمور، فرزندان و نبیره‌ها و درباریان او، حتی ملکه‌های خاندان تیموری اجزای حتمی آن محتوای مرکب تصویرهای روی دیوار عمارت‌های آن ایام محسوب می‌گردیدند. قطعات بازماندهٔ چندی از مقابر شاه‌زندهٔ سمرقند راجع‌به آن هنر شکوهمند تصویر عمومی و تقریبی را امکان می‌دهد. در این قطعه‌ها تنها جوی، درخت، بوته گل و در زمینهٔ نباتات مرغان پرنده تصویر یافته‌اند.[۶۰]

قرن پانزدهم میلادی به عالم تمدن نسخه‌های خطی عالی که از کاغذ و جلد تا کتابت و تصویر، همه نمونهٔ هنر بی‌نظیری است، اهدا کرد.[۶۱] در اکثر شهرهای بزرگ تیموری خطاط‌ها و نقاش‌های زبردست زندگی می‌کردند و آثاری زیبا و محتشم می‌آفریدند. اما مرکز اساسی رونق و رواج این هنرها همانا هرات شمرده می‌شد. در مورد گردآوری افراد هنرمند و شهیرهیچ شهری در پایهٔ هرات نبود. در نیمهٔ اول قرن پانزدهم میلادی در این‌جا بایسنقر، برادر الغ‌بیک به صفت دانشمند و حامی فرهنگ اشتهار داشته، چنان‌که در بالا ذکر شد، کتابخانه‌ای تأسیس کرد که نه‌تنها مخزن کتب نادر بود، بلکه وظیفهٔ کارگاه اهل هنر را هم انجام می‌داد. در آن‌جا بهترین مینیاتورسازان، خوشنویسان و صحافان مشغول کار بودند (تنها خوشنویسان چهل نفر بودند). علاوه بر این کتابخانه در هرات، کارگاه درباری شاهرخ نیز وجود داشت که نمونه‌های خیلی خوب آثار خطی و مینیاتوری می‌آفرید.

در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی علیشیر نوایی و سلطان حسین بایقرا که از دانندگان ارزش رشته‌های هنر بودند، هنرمندان ممتاز را حمایت و آنان را به دربار جلب می‌نمودند.

خصوصیت مینیاتور مشرق خواه برای آرایش کتاب خدمت کند و خواه به‌طور جداگانه (قطعه) تهیه شود، این است که فاقد حجم، سایه‌روشن، عمق و بُعدْ

می‌باشد. اشیا در فاصله‌های گوناگون واقع شده به‌طور عمودی، از پایان به بالا، اشیای در فاصلهٔ نزدیک واقع بوده در پایین و اشیای دورافتاده در بالا قرار می‌گرفت.

حجم اشیای در فاصله‌های دور و نزدیک واقع شده از هم متناسباً فرق نمی‌کردند. ولی این جهت‌های مینیاتور را نه همچو نقصان، بلکه به حیث خصوصیت خاص این نوع هنر تصویری برشمرده‌اند. نزاکت تصویر، آب و رنگ فراوان، افاده نمودن حالات روحی و احساسات باطنی توسط آمیزش رنگ و ترکیبات مصوره از جهات ارزشمند مینیاتور دانسته شده است.

در منابع خطی نام بسیار مینیاتورسازان قرن پانزدهم میلادی که هنرمندان چیره‌دست زمان خویش بودند، ذکر گردیده است. ولی بدان سبب که معمولاً مینیاتورسازان امضایی در اثر خویشتن نمی‌گذاشتند، تحقیق آثار ایشان به نهایت کندی انجام می‌پذیرد.

در نسخ *شاهنامهٔ* سال ۱۴۲۹/۳۰ میلادی که در کتابخانهٔ بایسنقر کتابت شده، بیست عدد مینیاتوری که چند نفر هنرمندان ساخته‌اند، موجود است. محققان آنها را از بهترین نمونه‌های مرحلهٔ نخستین رشد مکتب مینیاتورسازی عهد تیموری دانسته‌اند. نفاست و موزونی، همچنین ظرافت تصویر، روشنی رنگ و تقسیم‌بندی مخصوص، حتی در موضع‌های «رسمی» هم از جمله ممیزات این مینیاتورها محسوب می‌شوند.

مکتب مینیاتورسازی هرات در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی توسط عده‌ای از هنرمندان ماهر به اوج رشد خویش رسید. کمال‌الدین بهزاد (۱۴۵۰/۶۰-۱۵۳۶/۳۷ میلادی) در میان این قبیل هنرمندان مقام خاصه‌ای داشت.

میرک نقاش، مصور بزرگ آن زمان از استعداد فوق‌العادهٔ کمال‌الدین، پسرک یتیم آگاه گردیده و او را تربیت و سرپرستی نمود (متأسفانه فعالیت هنری میرک نقاش هنوز به اندازهٔ کافی آموخته نشده است، زیرا تنها دو مینیاتور با امضای او معلوم است). در کمالات بهزاد، علیشیر نوایی نیز همچون سرپرست و مددکار خدمت شایسته نموده، برای راه یافتن او به محیط افراد مستعد و فرهنگی امکاناتی فراهم آورد. در تشکل غایه‌های زیبایی‌شناسی و رشد خلاقیت بهزاد محض همین محیط تأثیر بس مفید و مثمر بخشیده است.

برای مینیاتورهای مرحلهٔ نخست فعالیت هنری بهزاد بیشتر رنگ‌های بلند و متضاد، قسمت‌بندی متحرک، کثرت تصویر و اشباع در صفحه خاص بوده است. چنان‌که مینیاتورهای برای *ظفرنامه* یزدی نگاشته‌اش همین گونه‌اند. در مرکز توجه نقاش شدت محاربه و جوش و خروش کار قرار گرفته است. تصویر میدان نبرد دو لشکر به تصویر منظرهٔ مشابه در نسخهٔ *شاهنامهٔ* سال ۱۴۲۹/۳۰ میلادی مشابهتی ندارد. در این‌جا نه دو لشکرِ در حال مصاف، بلکه طوفان رزم دیده می‌شود. در این‌جا هر یک چهرهٔ تصویر شده فردی است و برخورد سربازان ناگهانی، شدید و خیلی متنوع می‌باشد. مینیاتور ساختمان مسجد جامع سمرقند از نگاه محتوی کاملاً متفاوت است. ولی این‌جا هم شدت حرکت کاملاً محسوس است. درودگران و حکاکان بی‌وقفه کار می‌کنند، ناظر شخص کارگریزی را مجازات می‌کند، ارابهٔ پر از سنگ مرمر دارد نزدیک می‌شود.

اشخاص متعددی تصویر شده‌اند، ولی همه با چهره‌های گوناگون و اوضاع مختلف. یکی در حال حرکت، دیگری ساکت، اما همه در مجموع در نگرانی تشویش و تردد کار ساختمان به‌طور کامل متفق‌اند.

بعضی محققان به‌طور کامل و بعضی با اندکی شک و شبهه چندی از مینیاتورها را که در آثار خانه‌های گوناگون کشورمان محفوظ می‌باشند، به قلم بهزاد منسوب می‌دانند.[۶۲]

مثلاً به عقیدهٔ آ.ای. گالیرکینا، هنرشناس شوروی چندی از مینیاتورهایی که در کتابخانهٔ عاموی دولتی سالتیکوف شدرین شهر (لنین‌گراد) سانکت پیترس‌بورگ محفوظ می‌باشند، آثار بهزاد گفتن ممکن است.[۶۳] آ. ف. آکیموشکین، ا.ا. ایوانوف، م.م. اشرفی در این مورد خیلی محتاطانه اظهار عقیده می‌کنند و چنین می‌شمارند که بعضی از این مینیاتورها، بی‌شبهه به قلم شاگردان بهزاد تعلق دارد و با سبک خود بهزاد ترسیم شده‌اند. به این مینیاتورها ترکیب‌های موزون و متناسب، نزاکت و لطافت هر یک پیچ و تاب خط، تأثیر مکمل و دل‌آشوب رنگ خاص است که این تنها به استادان چیره‌دست میسر می‌شود. طبق اندیشهٔ محققانِ مینیاتورهای فارسی، مینیاتورهای اصلی بهزاد دارای چنان ترکیبات مکمل می‌باشند که براساس قانون و قواعد دقیق ریاضی تدوین یافته‌اند و آدمان در رسم چنان واقع می‌شود که گویا

دایره‌ای به‌وجود می‌آید.

بهزاد این سبک خویش را در اغلب نقاشی‌هایش به‌طور واضح به قلم می‌دهد، اما در بعضی تصاویرش بالعکس سبک خویش را مستور می‌سازد و ناعیان می‌گذارد. بهزاد قانون و قواعد معلوم و مقرری هنر تصویری را به‌طور خلاقانه استفاده می‌کرد، قواعد را تجدید می‌نمود و عوض می‌کرد. محض چنین مناسبت خلاقانهٔ بهزاد و در عین حال درک خیلی نازک و لطیف جلای رنگ و طرح مینیاتور او را بدین اندازه بی‌نظیر و منحصر به فرد نموده‌اند.

مکتب مینیاتوری قرن شانزدهم میلادی تبریز از آفریده‌های بهزاد بهرهٔ فراوان برده است. در سال ۱۵۲۲ میلادی شاه اسماعیل صفوی بهزاد را به تبریز آورده، سرور کتابخانه تعیین می‌نماید. او سرپرست مینیاتورسازان دربار بود. در مراحل نخست سبک مینیاتورسازی مکتب تبریز بر مبنای اصل ترکیبات و روش رنگ‌آمیزی هرات جلو می‌رفت.

به این جهت مسأله، مثلاً صادق‌بک افشار، نقاش قرن شانزدهم میلادی نیز اشاره نموده، می‌نویسد که عنعنهٔ محلی با سبک بهزاد آمیزش تنگاتنگ یافته بود.[۶۴]

محققان همچنین ذکر کرده‌اند که تأثیر مکتب هرات در مینیاتورهای قرن شانزدهم میلادی بخارا نیز جلب توجه می‌کند.

در پایان قرن شانزدهم میلادی آفریده‌های بهزاد بیشتر به تفکر و احساسات مقارنت پیدا می‌کنند و اکثراً به تصویر مناظر طبیعت رو می‌آورد. چنین جنبه فعالیت هنرمند بزرگ در مینیاتورهای لیلی و مجنون خسرو دهلوی انعکاس یافته‌اند. موضوع عشق معصوم و ناکام در آثار بهزاد افادهٔ خیلی مؤثر و شاعرانهٔ خویش را یافته است.

بهزاد نقاش ممتاز هم بود. در آفریده‌های او بعضی اشخاص تاریخی از نگاه چهره همانند هم‌زمان‌های او شده‌اند. مثلاً در یکی از مینیاتورها اسکندرمقدونی قیافهٔ سلطان حسین بایقرا را دارا شده است. همچنین مینیاتورهایی هستند که صحنه‌های زندگی درباریان را منعکس می‌سازند و در این میان سلطان حسین و یا یکی از درباریان نیز به مشاهده می‌رسند.

اما تصویر علی‌حدهٔ سلطان حسین و محمد شیبانی‌خان از شاهکارهای بهزاد در

این نوع هنر تصویری محسوب می‌گردند.

بهزاد در هنر روش تازه‌ای به‌وجود آورده، استاد یک مکتب ویژهٔ نقاشی زمان خودگردید. اوشاگردان زیادی داشت. قاسم علی، یکی از نقاشان معروف آن قرن نیز طبق معلومات اغلب منابع تاریخی از شاگردان او بوده است.

معاصران چنین می‌شمرند که تفاوت آثار این دو استاد هنر را تنها دانشمند نازک‌بین می‌تواند درک نماید. متأسفانه از مینیاتورهایی که بدون شبهه به قلم قاسم علی متعلق‌اند، هیچ یکی هم تا زمان ما محفوظ نمانده‌اند.

مکتب مینیاتوری هرات در آخر قرن پانزدهم و ابتدای قرن شانزدهم میلادی اصولاً حل و فصل قسمت‌بندی (نظر به نیمهٔ اول قرن پانزدهم میلادی) متحمل تغییر کم شده را در عمل تطبیق نمود. در عین حال به اندیشهٔ محققین هنر در مینیاتورهای آن تمایل واقعیت‌گرایی بیش از پیش افزوده، میل و کوشش انفرادی‌سازی و حتی افاده نمودن وضع روحی سیماها تقویت می‌یابد و تصویر طبیعت پیچیده‌تر می‌گردد.

مهارت و هنر هنرمندان به سطح بلند تکامل خود می‌رسد. آثار ماهرانه آفریدهٔ مینیاتورسازان چیره‌دست قرن پانزدهم میلادی یکی از قلّه‌های تمدن بدیع شرق محسوب می‌شود.

علم و ادبیات در نیمهٔ دوم قرن چهاردهم و قرن پانزدهم میلادی

سعدالدین مسعودبن عمر تفتازانی (۱۳۳۲-۱۳۸۹م)، یکی از دانشمندان معروف زمان تیمور می‌باشد که بارها در بحث‌های علمی دربار او شرکت نموده است. سعدالدین تفتازانی تا پایان عمر خود در غژدوان، جام، خوارزم، ترکستان، سمرقند، هرات و سرخس مشغول تدریس شده، راجع به صرف و نحو، فقه و علم بیان رساله‌های زیادی تألیف نموده است که هنوز از زمان حیات او شامل کتاب‌های تعلیمی بودند.

احمدبن محمد بن عربشاه (۱۳۹۲-۱۴۵۰م)، مورخ برجستهٔ آن ایام در دمشق متولد شده، از هشت سالگی در سمرقند اقامت نموده است. اثر عمدهٔ او کتابی است تحت عنوان *عجائب‌المقدور فی نوائب تیمور* که خصایل منفی تیمور شدیداً در

رابطه به زمان خیلی جسورانه مورد انتقاد قرار می‌گیرد.

نظام‌الدین شامی، یکی دیگر از مورخان معروف در سال ۱۴۰۴ میلادی کتابی به عنوان *ظفرنامهٔ تیموری* تألیف نمود. **شرف‌الدین علی یزدی** (فوت ۱۴۵۴م) در سال ۱۴۲۵ میلادی اثری به نام *ظفرنامه*، اثر مشهور خویشتن را که آن هم راجع به عهد تیمور است، تألیف نمود.

در قرن چهاردهم میلادی ادبیات بدیع نیز رشد کرده، ادیبان برجسته‌ای ظهور کردند که در میان آنان **شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی** (فوت ۱۳۸۹م) و **کمال خجندی** (فوت تخمیناً ۱۴۰۰م) همچون کلاسیک‌های مشهور نظم فارسی و تاجیک مقام خاصی دارند. در آثار آنان بیشتر غایه‌های مترقی زمان منعکس شده‌اند.

حافظ در ایام کودکی، از پدر یتیم ماند. مادرش که امکانیت تحصیل فرزند را نداشت، تربیهٔ او را بر عهدهٔ شخصی واگذاشت. ولی حافظ به‌زودی منزل آن شخص را ترک گفته و به دستیاری نانوایی پرداخت.

چند مدت هم تحصیل مدرسه کرده، اندکی معلومات به‌دست آورد. بعدها وی زندگی درویشانه به سر برده به‌طور پیگیر به کسب دانش مشغول گردید و دیری نگذشته همچون شاعر سزاوار شهرت شد.

اشعار حافظ هنوز در ایام حیاتش میان توده‌های مردم مشهور گردیده،یک قسمت آنها تدریجاً وارد ادبیات عامیانه شد. هم‌اکنون حافظ در افغانستان، تاجیکستان و ایران از محبوب‌ترین شاعران به‌شمار می‌رود، مردم اشعار دل‌نواز او را با شوق و ذوق مطالعه می‌کنند. نقش حافظ در تاریخ ادبیات فارسی و تاجیک بسی بزرگ است. وی شاعری است که شعر تغزلی، یعنی غزل را به حدّ اعلای تکامل رسانده، آن را با مضامین تازه غنی ساخت. به غزلیات حافظ هم‌زمان با عشق و می، زیبایی و لطافت، افکار و اندیشه‌های عرفانی، آهنگ اعتراض نسبت به بی‌عدالتی‌های اجتماعی نیز خاص می‌باشد. حافظ در وضع قرون وسطی تا به حد مبارز بهر حفاظت شأن و شرف و قرب و منزلت انسانی رسید. وی اکثر اوقات تمام آنچه را که در تفکر او پیدا می‌شد، نمی‌توانست اظهار کند. شاعر که با اوضاع و محیط تیرهٔ دوران نمی‌توانست مراسا کند، غالباً به افکار خود نقاب رندی کشیدن را افضل‌تر می‌دانست. گذشته از این مضمون عمدهٔ نظم حافظ را نه شادمانی و

خوشحالی‌های بی‌بندوبار و نه وصف زیبایی برای زیبایی، چنان که خاورشناسان بورژوازی می‌نگارند و نه اندیشه‌های سربستهٔ تصوفی، بلکه احساس نارضایتی نسبت به بی‌عدالتی‌های اجتماعی زمانه فراهم آمده است.

اشعار عاشقانهٔ حافظ بیانگر احساسات، شوق و رغبت آدمی، مذمت دروغ و ریا و تلقین خصایل پسندیدهٔ انسانی‌اند. به حیث نمونه این غزل حافظ را که انباشتهٔ مجاز و کنایات هدف‌مند است، می‌آوریم:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
محتسب داند که من این کارها کمتر کنم
چون صبا مجموعهٔ گل را به آب لطف شست
کج دلم خوان گر نظر بر صفحهٔ دفتر کنم
لاله ساغر گیر و نرگس مست و بر ما نام فسق
داوری دارم بسی یارب که را داور کنم
عشق دردانه‌ست و من غواص و دریا میکده
سرفرو بردم در اینجا تا کجا سر بر کنم
گرچه گردآلود فقرم شرم باد از همتم
گر به آب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم
من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست
کی طمع در گرش گردون دون‌پرور کنم
عاشقان را گر به آتش می‌پسندد لطف دوست
تنگ چشمم گر نظر بر چشمهٔ کوثر کنم
عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار
عهد با پیمانه بندم، شرط با ساغر کنم
با وجود بی‌نوایی روسیه بادم چو مه
گر قبول فیض خورشید بلند اختر کنم
من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود
وعدهٔ فردای زاهد را چرا باور کنم

شیوهٔ رندی نه لایق بود وصفم را ولی
چون درافتادم چرا اندیشهٔ دیگر کنم[۶۵]

معاصران حافظ مضمون «تصوفی» اشعارش را در مدّ نظر داشته، او را هنوز در هنگام زندگی‌اش لسان‌الغیب خوانده‌اند. بعضی روحانیان متعصب پس از مرگ حافظ خواستند اشعار او را تنها از جنبهٔ مذهبی و تصوفی تفسیر نمایند.[۶۶] مثلاً آنها ادعا می‌کردند که سیماهای اشعار او گویا اصلاً معنی مجازی دارند، مثلاً یار اشاره به خداوند است و غیره.

گوته اشارات حافظ را همچون افادهٔ اعتراض علیهٔ زهد ور یا دریافت. او در دیوان مغرب و مشرقی خویش کتاب خاصه اشعارش را به‌عنوان *حافظنامه* به شاعر توانای فارسی و تاجیک تقدیم نمود.[۶۷]

مجاز و کنایات در اشعار حافظ مبین غایه‌های بشردوستانهٔ این شاعر بزرگ می‌باشند.

کمال خجندی ایام طفلی خویش را در خجند سپری نموده و تحصیل را در سمرقند به پایان رسانیده است. سپس عازم تبریز گردید و در دربار حاکم آن‌جا اقامت گزید. زمانی که تخته‌میش خان، خان آلتین اردہ تبریز را فتح نمود، کمال را به اسارت گرفت و به سرای (پایتخت آلتین اردہ) برد. او پس از چند سال اسارت باز به تبریز برگشته، تخمیناً سال ۱۴۰۰ میلادی فوت کرد.

کمال خجندی نیز یکی از بزرگ‌ترین استادان نظم می‌باشد. غزل‌های او خیلی روان و خوش‌آهنگ بوده، بعضی از آنها در ارتباط به موضوع و مضمون، غزل‌های حافظ را به‌خاطر می‌آورند (کمال با او روابط دوستانه داشت). غزل زیرین غم و حسرت شاعر را به یاد وطن خیلی مشخص افاده نموده، با سلسلهٔ چندی از نظم مردمی تاجیک که به‌عنوان اشعار غریبی معروف‌اند، شباهت دارد:

دل مقیم کوی جانان است و من اینجا غریب
چون کند بیچارهٔ مسکین تن تنها غریب

آرزومـــند دیـــار خـــویشم و یـــاران خـــویش
در جهان تا چند گردم بی‌سر و بی‌پا غریب
چون تو در غربت نیفتادی چه دانی حال ما
محنت غـربت نـدانـد هیچ کس الا غریب
هـرگز از راه کرم روزی نپرسیدی که چیست
حـال زار مستمند مـانده دور از مـا، غریب
چون در این دوران نمی‌افتد کسی بر حال ما
در چنین شهری که می‌بینی که افتد با غریب
در غریبی جان به سختی می‌دهد مسکین کمال
وا غـریبی وا غـریبی و اغـریبا وا غـریب[۶۸]

دیگر از شاعران آن زمان ناصر بخارایی است (فوت ۱۳۷۸م) که از نگاه سبک و مضمون آثار به حافظ و کمال مشابهت دارد.

در اشعار بزرگ‌ترین شاعران قرن چهاردهم میلادی، غالباً در غزل آنان برخلاف قصیده‌سرایی رسمی، حالات اعتراض‌آمیز مردم که در ظهور قیام و آشوب‌های آن به‌طور واضح افادهٔ خویش را می‌یافت، در نوع به خود خاص انعکاس می‌گردید. ارزش و مقام به‌خصوص این غزل‌ها و سبب در میان مردم تاجیک از شهرت بارز برخوردار شدن آنها در همین امر است.

علم و ادب به‌خصوص در عهدسلطنت الغ‌بیک رونق و رواج پیدا کرد. ما قبلاً راجع به فعالیت همه‌جانبهٔ الغ‌بیک سخن راندیم. او در واقع هم توانست بزرگ‌ترین نمایندگان افکار علمی نجوم و هندسهٔ زمانه رادر سمرقند گرد آورد.

الغ‌بیک در سال ۱۴۲۸ میلادی ساختمان بنای رصدخانهٔ بزرگی را به‌اتمام رسانده، آن را با اسباب و آلات مکمل مجهز نمود.

این رصدخانه در رشد علم نجوم دوران نام‌برده نقش مهمی را ایفا کرد. در این رصدخانه بار نخست اوضاع یک عده از اختران مقرر شده، توسط آن در سال ۱۴۳۷ میلادی جدول‌های نجومی‌ای که اهمیت جهان‌شمول علمی کسب نمودند، تنظیم گردید. باید ذکر کرد که این جدول‌ها اصلاً به زبان فارسی مرتب گردیده، بعداً به زبان

عربی ترجمه شده‌اند. در آنها اوضاع بیش از هزار ستارهٔ مشخص و موقع تقریباً تمام شهرهای شرق اسلامی نشان داده شده است.

جدول‌های نجومی الغ‌بیک چه در شرق و چه در غرب طی چندین قرن به صفت کتاب درسی راجع‌به تحقیق اوضاع اجرام کیهانی خدمت نمودند. اهمیت این جدول‌ها باز در این‌جاست که آنها برای آموختن وضع علم نجوم در اواسط قرن پانزدهم میلادی گران‌بها می‌باشند.

الغ‌بیک نه تنها به رشد و رونق علم و فن، بلکه در عین حال به‌ترویج ادبیات و هنر نیز توجه ویژه مبذول می‌داشت.

در این ایام سمرقند و هرات مراکز بزرگ تمدن مشرق محسوب می‌گردیدند. هرات که هنوز از زمان شاهرخ رو به رونق نهاده بود، در نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی، یعنی ایام حکم‌فرمایی سلطان حسین بایقرا (۱۴۶۹-۱۵۰۶م) به بزرگ‌ترین مرکز علم و فرهنگ تبدیل گردید. ارباب علم و هنر از تمام گوشه و کنار ماوراءالنهر و ایران در هرات تجمع کردند. بدین‌جهت در هرات علوم طب، حقوق، اخلاق، همچنین ادبیات و هنر نیز رونق پذیرفتند.

نورالدین عبدالرحمن جامی، (۱۴۱۴-۱۴۹۲م) شاعر و دانشمند و بزرگ‌ترین نمایندهٔ ادبیات این دوران می‌باشد. جامی در ده جام، حوالی نیشابور تولد یافته، تحصیل خود را در هرات به‌پایان رساند و بعداً فعالیت علمی و ادبی را اساساً در همین‌جا ادامه داد. او چند نوبت به سمرقند نیز مسافرت کرده است. از آن قصایدی که جامی در سال ۱۴۸۷ میلادی در شرح حال خویش نوشته است، چنین معلوم می‌شود که وی علم عروض و قافیه، صرف و نحو، منطق، حکمت مشرقی و یونان، طب، ریاضیات و علم هیأت را آموخته، به بلندترین سطح دانش زمان رسیده است.

بهارستان نام اثر او که بر سبک *گلستان* سعدی تألیف یافته است، نمونهٔ بهترین نثر قرن پانزدهم میلادی محسوب می‌شود. جامی در آثار خود انواع ژانرهای ادبی را ماهرانه تکمیل بخشید و با این به رشد بعدی ادبیات فارسی و تاجیک تکان خاصی داد. عبدالرحمن جامی در تمام تاریخ ادبیات قرون وسطایی فارسی و تاجیک پرمحصول‌ترین شاعر می‌باشد. شیرخان لودی، مؤلف تذکرهٔ *مرآت‌الخیال* چنین نوشته است: «جامی نود و نه کتاب تصنیف نمود که آن همه در ایران، توران و

هندوستان نزد اهل دانش مقبول افتاد و هیچ کس انگشت اعتراض بر این و آن نتوانست نهاد».

هفت *اورنگ* از مهم‌ترین آثار منظوم جامی می‌باشد که شامل هفت داستان بزرگ همانند داستان‌های خمسهٔ مشهور نظامی است (سه از هفت مثنوی: *تحفة‌الاحرار*، *لیلی و مجنون* و *خردنامهٔ اسکندری* نظیر به داستان‌های خمسهٔ نظامی است). در بیشترین آثار او غایه‌های بشردوستی وصف گردیده، استبداد حکمران اشرافی مورد انتقاد و مذمت قرار می‌گیرد. ولی آثار جامی از اختلافات فکری مبرّی نبوده، در سلسلهٔ غایه‌های نسبت به زمان خویش مترقی او، عقاید دینی و تصوفی نیز رسوخ کرده‌اند.

جامی در *خردنامهٔ اسکندری*، یکی از داستان‌های هفت *اورنگ* به پیروی فارابی و نظامی کشور تخیلی‌ای را تصویر نموده است که ساکنان آن همه در مساوات زیسته، در میانشان از دارا و نادار و ظالم و مظلوم اثری دیده نمی‌شود.[۶۹]

در عهد سلطنت تیموریان که دوران تشکل ادبیات بدیع ترکی‌زبانان نیز می‌باشد، روند تأثیر متقابل ادبیات ترکی و فارسی بیش از پیش تقویت می‌گیرد. فعالیت **میرعلیشیر نوایی** (۱۴۴۱-۱۵۰۱م)، بنیانگذار ادبیات ازبک محض به همین ایام مصادف است.

نوایی در سال ۱۴۴۱ میلادی در خاندان فرد با معرفتی متولد می‌شود. در میان اقربای او شاعران، اهل موسیقی و خوشنویسان هم بودند.

او از کودکی به شعر تمایل و رغبت نشان داده، آغاز به شعر ترکی و فارسی گفتن کرد و از سن پانزده سالگی به‌عنوان شاعر مشهور گردید.

پس از نشستن سلطان حسین بایقرا به تخت هرات (۱۴۶۹م) نوایی صاحب مقام خادم دولتی گردید. او به عنوان امیر سمت عالی دولتی را احراز کرد. نوایی تقریباً در تمام طول عمر در هرات زیست.

در تشکل نبوغ نوایی دوستی و روابط ایجادی او با حضرت جامی نقش مثبت داشته است. نوایی خود را شاگرد جامی برمی‌شمرد. ای. ای. برتلس می‌نویسد: «... ملاقات نوایی و جامی در واقع دوستی‌ای را به‌میان آورد، که تا پایان عمر جامی ادامه یافت. ریشه‌های این دوستی البته نه‌تنها بر جهات فردی خصایل این دو ابرمرد،

بلکه در زمینهٔ عمومیت جهان‌بینی، توافق کامل عقاید و بینش بر مقصد و وظایف ادبیات قرار گرفته است».[۷۰]

علیشیر نوایی در سال‌های ۱۴۸۳-۱۴۸۵ میلادی به زبان ازبکی خمسه خویش را ایجاد می‌نماید که این هم مثل *هفت اورنگ* جامی نظیره‌ای است بر سلسله داستان‌های نظامی گنجوی، شاعر بزرگ قرن دوازدهم میلادی.

بسیار سخن‌سرایان چیره‌دست در رویهٔ نظامی خمسه نوشته، در آفرینش این‌گونه آثار عنعنهٔ شایسته‌ای را به‌میان آوردند.

نوایی در این سلسله مثنوی‌های خویش فصول فراوانی را به انتقاد از ظلم و تعدی، حرص و آز و جاه‌طلبی بخشیده است.

در سال ۱۴۹۲ میلادی، زمانی که عبدالرحمن جامی چشم از جهان بست، نوایی و دوستانش یک سال تمام در سوگ او نشستند. نوایی بهر ابدی گردانیدن خاطرهٔ دوست بزرگوار خویشتن خمسة*المتحیرین* نام اثر نوشته، یکی از تألیفات جامی را به ازبکی قدیم برگردان کرد.

دوستی علیشیرنوایی و عبدالرحمن جامی تمثال روشن دوستی دو مردم برادر ازبک و تاجیک است که تاریخ آن از عمق زمان‌ها منشأ گرفته است.

نوایی در پایان عمر خود (فوت ۱۵۰۱م) مثنوی *لسان‌الطیر* و اثر پند و اندرزی *محبوب‌القلوب* را که به مسایل زیاد جامعهٔ آن ایام مربوط می‌باشد، همچنین آثار فراوان دیگر را آفرید.

علیشیر نوایی یکی از بزرگ‌ترین شاعران قرون وسطایی مشرق و در عین حال دانشمند و متفکر چیره‌دست، موسیقی‌دان و نقاش ماهر، همچنین شخصیت نمایان سیاسی می‌باشد.

«نوایی مردی بزرگ است. استعداد خارق‌العاده‌اش او را به صف نابغه‌های جهان می‌گذارد. آفریده‌های او مدت‌هاست به دسترس تمام نسل بشر قراردارند. نقش آنها به‌خصوص در رشد ادبیات مردمان ترک‌زبان بس بزرگ است.

فضولی، بزرگ‌ترین شاعر قرن شانزدهم میلادی آذربایجان، عندلیب، مخدوم قولی، ملانفس، شاعران ترکمن و دیگران از آفریده‌های نوایی متأثر گردیده، در جهات مختلف او را پیروی نموده‌اند. نوایی در میان شاعران ترکیه نیز از شهرت

زیادی برخوردار می‌باشد. خدمت نوایی در ادبیات ازبکی عبارت از آن است که او این ادبیات را به عرصهٔ جهانی رهنمون ساخت. نوایی با آفریده‌هایش برای مردم ازبک امکانیت به زبان مادری خود رونق بخشیدن تمدن خویش را فراهم آورد.

نیروی استعداد نوایی در آن است که آفریده‌های او طی قرون متمادی به خاطرهٔ مردم نشست و امروز هم الهام‌بخش آنهاست».[۷۱]

در این دوران ادبیات‌شناسی نیز خیلی رشد کرده، راجع به قافیه، وزن، موشه، معما و غیره آثار فراوانی به‌وجود آمدند. مثلاً جامی تحت عنوان *معمای صغیر* و *معمای کبیر*، *رسالهٔ قافیه*؛ **کمال‌الدین حسینی** به نام *رساله فی‌المعما*؛ سیفی به نام *عروض* آثاری تألیف نمودند.

در سال ۱۴۸۶ میلادی **دولتشاه سمرقندی**، یکی از مقربان دربار سلطان حسین بایقرا که اکثر اوقات از صحبت‌های جامی و نوایی بهره‌مند می‌گردید، *تذکرةالشعرا*، اثر مشهور خود را تألیف کرد. در این اثر راجع‌به بیش از صد نفر شاعر معلومات ارائه می‌شود.

اهمیت مکتب هرات بی‌اندازه بزرگ است. به‌خصوص تأکید باید کرد که ارتباط تنگاتنگ پیدا نمودن ادبیات دو مردم همجوار تاجیک و ازبک محض از همین ایام بیش از پیش تقویت می‌یابد.

در این‌جا بعضی نتیجه‌گیری‌های علم شوروی را راجع‌به سومین دورهٔ رشد نظم کلاسیک که قرون سیزدهم ـ پانزدهم میلادی یعنی دوران پس از استیلای مغول را فرامی‌گیرد، اجمالاً بیان می‌کنیم. از سال‌های پنجاهم قرن سیزدهم میلادی ظلم و استبداد طاقت‌ناپذیر در مراکز فرهنگی خاموش شده، حیات ادبی مجدداً رو به رونق نهاد. تدریجاً همان تنوع ژانرها که به مرحلهٔ نخست (قرن‌های نهم ـ یازدهم میلادی) خاص بود، خصوصیت عمدهٔ ادبیات دوران مذکور را تشکیل داد روش بشردوستانه که در مرحلهٔ دوم (قرن یازدهم تا ابتدای سیزدهم میلادی) ظهور نموده بود، بار دیگر نیرو گرفت.

تجدید عنعنه نسبت به آثار جمع‌بست‌کنندهٔ ادبیات‌شناسی (مثل تذکره‌های عوفی، دولتشاه و غیره) را ضرورت به‌میان آورد. مدیحه‌سرایی به نثر تاریخی پرطمطراق که به ستایش تیمور و وارثان او بخشیده می‌شد، نفوذ کردند. قصیده‌های

مدحیه نیز مجدداً رونق یافت (خسرو دهلوی و دیگران). نظیره‌سرایی هم توسط خمسهٔ خسرو دهلوی، هفت *اورنگ* جامی، خمسهٔ نوایی (به زبان ازبکی قدیم) زندگی دوبارهٔ خود را آغاز کردند. دگرگونی در نظم تصوفی عبارت از آن بود که اشعار شکلاً (از لحاظ لغت و وسایل تصویر) صوفیانه، ولی از لحاظ مضمون خیلی گوناگون به‌وجود آمدند.

غزلیات حافظ و کمال از کامیابی‌های ارزشمند نظم این دوران بودند. جامی با آفریده‌های خویش ادبیات این دوران را متمم ساخت. او همهٔ انواع ادبی را رونق بخشیده، ترکیب‌بندی تمام تجربه‌های ادبی را به‌وجود آورد و نظریهٔ بدیع انسان کامل را مستعمل ساخت. اما در نظم قرن پانزدهم میلادی عناصر تقلید نیز بیش از پیش نفوذ کرده، توجه اساسی به آرایش ظاهری شعر، شگل‌گرایی و سخن‌پردازی معطوف گردید.

رشد ادبیات بدیع در قرن پانزدهم میلادی به رونق دیگر هنرهای مربوطه نمی‌توانست اثر نگذارد. خصوصاً در اواسط قرن پانزدهم میلادی هنر موسیقی و رقص خیلی رشد کرد. در این دوران نه تنها مطربان، بلکه مصنفین خوبی هم به کمال رسیدند.

رشد هنر موسیقی تا اندازه‌ای ارتقاء یافت که در این رشته آثار نظریه‌ای نیز به‌وجود آمد. یکی از این قبیل آثار *رسالهٔ موسیقی* عبدالرحمٰن جامی است که راجع‌به آموزش هنر موسیقی قرن پانزدهم میلادی از مهم‌ترین منابع دانسته می‌شود.

در این ایام همچنین راجع به علم اخلاق آثار فراوانی تألیف گردیدند. **جلال‌الدین دوانی** (۱۴۲۶-۱۵۰۲م) در سال ۱۴۶۷ میلادی تحت عنوان *اخلاق جلالی* کتابی تألیف کرد. **حسین واعظ کاشفی** در سال ۱۴۹۴ میلادی در مسایل اخلاق و تربیت *اخلاق محسنی* را آفرید که عبارت از چهل باب بوده، به شاهزاده محسن بخشیده شده است. اضافه بر این او کتاب مشهور *کلیله و دمنه* را تحت عنوان *انوار سهیلی* مجدداً ویرایش نمود.

کامیابی‌های رشتهٔ تاریخ‌نگاری نیز در این دوران کم نبودند. یکی از آثار مهم این رشته، *زبدةالتواریخ* **حافظ ابرو** (فوت ۱۴۳۰م) می‌باشد که شامل حوادث تاریخی تا سال ۱۴۲۷ میلادی است. **عبدالرزاق سمرقندی** که ادامه‌دهندهٔ کار اوست تحت

رشته، *زبدةالتواریخ* **حافظ ابرو** (فوت ۱۴۳۰م) می‌باشد که شامل حوادث تاریخی تا سال ۱۴۲۷ میلادی است. **عبدالرزاق سمرقندی** که ادامه‌دهندهٔ کار اوست تحت عنوان *مطلع السعدین و مجمع‌البحرین* کتابی تدوین نمود که از لحظهٔ تولد ابوسعید هلاکویی تا ابوسعید تیموری، یعنی وقایع تاریخی میان سال‌های ۱۳۰۴-۱۴۶۹ میلادی را فراگرفته است.

معین‌الدین محمد اسفزاری در سال ۱۴۹۱ میلادی تحت عنوان *روضة‌الجنات فی‌اوصاف مدینة الهرات* اثری تألیف نموده که نه‌تنها تاریخ شهر هرات، بلکه تاریخ تمام ولایت‌های‌دولت سلطان حسین را احتوا می‌کند.

مهم‌ترین اثر تاریخی دوران تیموری کتاب *روضة‌الصفا* می‌باشد. **محمدبن خاوندشاه** (فوت ۱۴۹۸م)، مؤلف کتاب نام‌برده که در تاریخ با نام **میرخواند** معروف است، اصلاً زادهٔ ولایت بلخ بوده، دوران بعدی حیات و فعالیت خویش را در هرات سپری نموده است. او یکی از شرکت‌کنندگان فعال حیات فرهنگی هرات و از همکاران نزدیک جامی و نوایی می‌باشد. *روضة‌الصفا* عبارت از هفت جلد است که تاریخ کشورهای اسلامی، از جمله ایران و آسیای وسطی، را به‌خصوص در دوران تیموری تا پایان سلطنت سلطان حسین بایقرا فراگرفته است. پایان کتاب، یعنی جلد هفتم آن ناتمام مانده بود که بعداً از جانب **خواندامیر**، برادرزادهٔ مؤلف به اتمام رسانده شد.

البته این همه کامیابی‌های فرهنگی اساسی بر ما نمی‌دهند که وضع دولت سلطان حسین را ستایش کنیم. چنانکه در بالا نیز متذکر شدیم خود سلطان و مأمورین او مردم زحمت‌کش را بی‌رحمانه استثمار می‌کردند. تمام مصرف ساختمان‌های عمارات هرات چون بار گران بر دوش مردم زحمت‌پیشه بود. بدین سبب ما در آثار بسیار نویسندگان آن زمان شکایت از ظلم و استبداد دوران تیموری و ایام حکم‌روایی سلطان حسین را دچار می‌آییم.

یادداشت‌ها

۱. *بایگانی مارکس و انگلس*، جلد ۶، ص ۱۸۴. (کاندوتیبر ـ سرباز کرایه را گویند که برای دریافت پول و ثروت جان خویش را باختن حاضر است).
۲. نگر: بارتولد، و.و.، ۱۹۶۴ و. ص ۳۶۹، توضیح ۴۴ (متن)، ص ۳۷۰.
۳. راجع به جنبش سربداران سمرقند نگر: آثار مخصوص: بارتولد، و. و.، ۱۹۶۴د ؛ گوریویچ، ا. م.، ۱۹۳۵ (در ملحقات ترجمهٔ منابع از جانب ا.ا. سیمیونوف و ا.ا. مولچانوف انجام گرفته)؛ صالح‌اف، پ.، ۱۹۳۶؛ نبی‌یف، ر.، ۱۹۴۲؛ استرویوا، ل.و.، ۱۹۴۹.
۴. عبدالرزاق، و. ۵۷۶؛ بارتولد، و.و.، ۱۹۶۴ د، ص ۳۷۱.
۵. میرخواند، جلد ۶، ص ۱۲-۱۳؛ خواندمیر، جلد ۳، قسمت ۳، ص ۹.
۶. شرف‌الدین یزدی، ۱۸۸۷، ص ۱۱۰.
۷. پژوهش راجع‌به تاریخ، بنیاد اجتماعی و مفکورهٔ جنبش سربداران خراسان را نگر: پتروشیفسکی ای. پ.، ۱۹۵۶.
۸. ابن عرب‌شاه، ۱۸۶۸-۱۸۶۹؛ ص ۱۶. راجع‌به شورش ـ استرویوا، ل. و.، ۱۹۴۹ ص ۲۸۰-۲۸۱.
۹. بارتولد، و. و.، ۱۹۶۴ گ، ص ۴۲، ۴۷-۴۸.
۱۰. کلاویخو، ۱۸۸۱، ص ۲۲۰.
۱۱.، گریکوف، ب. و.، یکوبوفسکی، ا. یو.، ص ۳۱۶-۳۷۳.
۱۲. یکوبوفسکی، ا. یو.، ۱۹۴۶ الف، ص ۶۴.
۱۳. فوم امینسوپسکی، ۱۹۵۷، ص ۶۲.
۱۴. *بایگانی مارکس و انگلس*، جلد ۶، ص ۱۸۵.
۱۵. شرف‌الدین یزدی، ۱۸۸۷، جلد اول، ص ۳۰۶.
۱۶. کلاویخو، ۱۸۸۱، ص ۳۱۶.
۱۷. در همان اثر، ص ۳۱۷.
۱۸. در مکاتبهٔ تیمور با سروران دول اروپای غربی ـ شارل ششم شاه فرانسه، و هنری چهارم، پادشاه انگلستان مسألهٔ رشد تجارت موقع مهمی دارد. نگر: اومنیاکوف ی.ی.، ۱۹۵۶؛ *تاریخ سمرقند*، جلد اول، ۱۹۶۹، ص ۱۷۳-۱۸۹.
۱۹. تحقیق مفصل تاریخ آسیای وسطی به قلم بارتولد، و.و. متعلق است (۱۹۶۴) این‌چنین نگر: احمداف، ب.، ۱۹۶۵.
۲۰. ماسون، م. ی.، ۱۹۴۸.

۲۱. لیرخ، پ. ای.، ۱۸۷۰، ص ۲۶.
۲۲. بارتولد، و.و.، ۱۹۶۴، گ، ص ۱۲۰-۱۲۱؛ روماسکیویچ، ا.ا.، ۱۹۳۴، ص ۱۴؛ یکوبوفسکی، ا.یو.، ۱۹۴۶، ص ۲۰-۲۱؛ برتلس، ای.ای.، ۱۹۶۰، ص ۱۶۹-۱۷۰.
۲۳. ماسون، م. ی.، ۱۹۴۱؛ قاری نیازوف، ت. ن.، ۱۹۵۰؛ شیشکین، و.ا.، ۱۹۵۳؛ ورونوفسکی، د.گ.، ۱۹۶۵؛ قاری نیازاف، ت. ن.، ۱۹۶۵؛ سراج‌الدین‌اف، س. خ.، ماتوئینسکایا، گ. پ.، ۱۹۶۵؛ شیشکین، و.ا.، ۱۹۶۵.
۲۴. پوگاچنکوا، گ.ا.، ۱۹۶۵.
۲۵. در عهد ابوسعید تمام ولایات غرب ایران از آذربایجان تا به سواحل اقیانوس هند که قبلاً یک قسمت دولت تیمور محسوب می‌شدند، به‌دست سلالهٔ ترکمنی قراقویونلو درآمدند. در سال ۱۴۵۸ میلادی جهانشاه حتی کوشش نمود که هرات را ضبط نماید، ولی بدان موفق نگردید. در سال ۱۴۵۹ میلادی میان او و ابوسعید معاهده‌ای منعقد شد که طبق آن قسمت غرب ایران در تصرف جهانشاه مانده، خراسان به اختیار ابوسعید گذشت. ابوسعید پس از مرگ جهان شاه خواست حاکمیت دولت تیموریان را در غرب ایران دوباره استقرارنماید، ولی بدین نیت خود نتوانست برسد و در یکی از نبردها به دست دشمن خود اسیر افتاد و کشته شد (۱۴۶۹م). بدین طریق، قسمت غرب ایران همانا در اختیار سلالهٔ قراقویونلو باقی ماند.
۲۶. بارتولد، و.و.، ۱۹۶۴ ای؛ یکوبوفسکی، ا.یو.، ۱۹۴۶.
۲۷. ژوکوفسکی، و.ا.، ۱۸۹۴، ص ۷۱؛ بارتولد، و.و.، ۱۹۶۴، ص ۶۲؛ ۱۹۶۵ الف، ص ۱۵۱-۱۵۲؛ ۱۹۴-۱۹۵؛ محموداف، ن.، ۱۹۶۶، ص ۱۳.
۲۸. عظیم‌جان‌اوا، س.ا.، ۱۹۵۴ و ۱۹۵۷؛ بلینیتسکی، ا.م.، ۱۹۴۵؛ محموداف، ن.، ۱۹۶۶؛ مولچانوف، ا.ا.، ۱۹۴۰؛ چخویچ، آ.د.، ۱۹۶۵؛ یکوبوفسکی، ا.یو.، ۱۹۴۶ و ه.
۲۹. اما نه همیشه خراج در منابع به‌طریق پول افاده یافته را شکل پولی عایدات سالانهٔ زمین محاسبه کردن ممکن است. مثلاً به عقیدهٔ محموداف، ن. (۱۹۶۶، ص ۷۰) خراجی که یکی از حاکمان برای تیمور می‌پرداخت، یا خود خراجی که گماشته‌های تیمور از مسؤولان خراج خراسان جمع کرده، می‌بایست به سمرقند می‌رسانیدند. شکل پولی خود را داشته است. در این‌جا، واقعاً راجع‌به شکل پولی داشتن درآمد زمین سخن گفتن نه آن قدر جایز است. در این‌جا شاید همان حادثه‌ای ذکر یافته باشد که عادتاً خراج را به‌طریق اشیاء جمع‌آوری نموده و نظر به ارزش آن با پول مبادله نموده، پول را به خزانهٔ حکومت مرکزی ارسال می‌کردند.
۳۰. بارتولد، و.و.، ۱۹۶۴، ص ۱۳۲؛ چخویچ، آ.د.، ۱۹۶۵، ص ۳۰۳-۳۰۴ وغ،
۳۱. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۱ الف، ص ۳۷.
۳۲. چخویچ، آ.و.، ۱۹۶۵ الف، ص ۳۴۶.
۳۳. چخویچ، آ. د.، ۱۹۵۱، ص ۶۲، ۶۵، ۶۶.

۳۴. تعداد زیاد این‌گونه مدارک را محمود‌اف، ن. (۱۹۶۶، ص ۵۶-۵۹) فراهم ساخته است.
۳۵. نبی‌یف، ر. ن.، ۱۹۶۸، ص ۳۵ و مابعد.
۳۶. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۷۰، ص ۹۰. محققان دیگر یک من را هشت پود شمار کرده‌اند که صحیح نیست.
۳۷. محمود‌اف، ن.، ۱۹۶۶، ص ۵۲-۵۸.
۳۸. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۵، ص ۸۳-۹۱.
۳۹. بلینیتسکی، ا.م.، ۱۹۴۰، ص ۴۴.
۴۰. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۵ الف، ص ۲۷۴-۲۹۹.
۴۱. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۵ ب، ص ۴۴-۴۸.
۴۲. بلینیتسکی، ا.م.، ۱۹۴۰ الف. ص ۱۸۹ و مابعد.
۴۳. بلینیتسکی، ا.م.، ۱۹۴۰ الف، ص ۱۸۹ و مابعد.
۴۴. بولدیریف، ا.ن.، ۱۹۵۷، ص ۲۵۳ و مابعد.
۴۴. ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۵۴، ص ۴۲-۴۳؛ داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۱ الف، ص ۴۰-۴۲.
۴۵. بلینیتسکی، ا.م.، ۱۹۴۰، ص ۴۵-۴۶.
۴۶. راجع به هنر معماری دوران تیموریان تحقیقات و انتشارات زیادی موجودند که من از آن جمله آثار عمومی و نهایی مذکور را تأکید می‌نمایم: بولاتوف، م.س.، ۱۹۶۹؛ دینیکی، ب.ب.، ۱۹۳۹؛ زاسیپکین، پ.ن.، ۱۹۲۸؛ ۱۹۴۸؛ ۱۹۶۱؛ *تاریخ سمرقند*، جلد اول، ۱۹۶۹؛ ماسون، م.ی.، ۱۹۴۸؛ ۱۹۵۰ و؛ ۱۹۵۷ الف؛ پوگاچنکوا، گ.ا.، ۱۹۵۱؛ ۱۹۵۷؛ ۱۹۵۸ ب؛ ۱۹۶۵؛ ۱۹۶۸؛ پوگاچنکوا، ک. ا.، رمپیل، ل.ای.، ۱۹۵۸؛ رمپیل، ل.ای.، ۱۹۶۱. راجع به سرزمین تاجیکستان، از جمله نگر: ویمارن، ب.و.، ۱۹۴۷.
۴۷. ماسون، م.ی.، پوگاچنکوا، گ.ا.، ۱۹۵۳.
۴۸. پوگاچنکوا، گ.ا.، ۱۹۵۱.
۴۹. بلینیتسکی، ا.م.، ۱۹۴۶، ص ۱۸۱-۱۸۳.
۵۰. چنین طرز تزیین از جانب دینیکی، ب.ب. (۱۹۳۹م) و رمپیل، ل.ای. (۱۹۶۳م) مفصلاً توصیف شده است.
۵۱. در مورد مسجد بی‌بی‌خانم نگر: ماسون، م.ی.، ۱۹۲۹؛ رائبه، ش.ی.، ۱۹۵۰؛ پوگاچنکوا، گ.ا.، ۱۹۵۳.
۵۲. بولاتوا، و.ا.، ۱۹۶۵؛ نیمتسیوا، ن.ب. و شواب، یو.، ۱۹۶۸.
۵۳. پوگاچنکوا، گ.ا.، ۱۹۶۲.
۵۴. ماسون، م.ی.، ۱۹۲۹ الف؛ مسجد گورمیر، ۱۹۰۵؛ پیلتنیف، ای.ی.، ۱۹۶۸؛ سیمونوف، ا.ا.، ۱۹۴۸؛ ۱۹۴۹؛ شیشکین، و.ا.، ۱۹۴۶.
۵۵. ویمارن، ب.، ۱۹۴۶؛ ماسون، م.ی.، ۱۹۲۹ ب، ۱۹۵۰ و.
۵۶. ماسون، م.ی.، پوگاچنکوا، گ.ا.، و دیگران.، ۱۹۵۸.

۵۷. در مورد یادگاری‌های چوپان‌اتا نگر: غلام‌اف، ی.غ.، ۱۹۴۸.

۵۸. در مورد حفریات رصدخانه نگر: ویاتکین، و.ل.، ۱۹۶۲؛ ماسون، م.ی.،د ۱۹۴۱؛ شیشکین، و.ا.، ۱۹۵۳؛ غلام‌اف، ی.غ. و بوریاکوف، یو.ف.، ۱۹۶۸. تجدید بنای از بین رفتهٔ رصدخانه مورد بحث و مناظره قرار گرفته است. نگر: نیلسین، و.ا.، ۱۹۵۳؛ پوگاچنکوا، گ.ا.، ۱۹۶۹.

۵۹. پوگاچنکوا، گ.ا.، ۱۹۶۳، ص ۱۴۷-۱۵۷.

۶۰. دیـنیکی، ب.پ.، ۱۹۳۹، ص ۲۰۰-۲۰۸؛ رمپیل، ل.ای.، ۱۹۶۱، ص ۳۱۸-۳۲۵، ۲۳۲-۳۳۲؛ بورودینو، ی.ف.، ۱۹۶۵.

۶۱. تألیفات راجع‌به این رشته زیاد است. این‌جا تنها برخی از آثار دارای ماهیت عمومی نام برده می‌شود: وینیکی، ب.پ.، ۱۹۳۸، ص ۶۸-۱۲۰؛ سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۴۰؛ ۱۹۴۶ ب؛ پوگاچنکوا، گ.ا.، ریمپیل، ل.ای.، ۱۹۶۵؛ *مینیاتورهای فارسی* ۱۹۶۸، ص ۶-۱۷؛

Stchoukine, I., 1954; Ettinhauzen, R., 1960; Gray, B., 1961

(در همان‌جا فهرست مفصل).

۶۲. اکیموشکین، آ.ف.، ایوانوف، ا.ا.، ۱۹۶۸، ص ۱۷؛ اشرفی، م.م.، ۱۹۷۴، ص ۲۲.

63. Galerkina, O., 1970.

۶۴. صادق‌بیک افشار، ۱۹۶۳، ص ۶.

۶۵. حافظ، ۱۸۹۳، ص ۲۸۴-۲۸۵.

۶۶. در برخی از ابیات حافظ به رشتهٔ نظم کشیدن آیات جداگانهٔ قرآن شاید زمینهٔ چنین ادعا گردیده است.

۶۷. براگینسکی، ی.، ۱۹۶۶، ص ۲۲۰-۲۵۳.

۶۸. خجندی، کمال، ۱۹۵۵، ص ۱۴.

۶۹. در مورد این موضوع نگر: عینی، ص.، ۱۹۴۸؛ برتلس، ای.ای.، ۱۹۶۵ الف؛ جامی، ۱۹۶۵. نشر آثار جامی و ترجمهٔ آنها: جامی، ۱۹۶۴؛ جامی، عبدالرحمن، ۱۹۶۴.

۷۰. برتلس، ای.ای.، ۱۹۶۵ الف، ص ۱۲۴؛

۷۱. کوزاوغلی، خ.د.، ۱۹۶۸، ص ۶۳. آثار علیشیرنوایی عبارت از ۱۵ جلد در تاشکند انتشار شده است.

باباجان غفوروف

تاجیکان

فصل پنجم

تاجیکان در اواخر قرون وسطی

باب اول

خلق تاجیک در دولت شیبانیان
(قرن شانزدهم میلادی)

۱. تاریخ سیاسی

استیلای دولت تیموریان. سیاست داخلی شیبانی‌خان

در اواخر قرن پانزدهم و ابتدای قرن شانزدهم میلادی ازبک‌های بادیه‌نشین با سروری محمد شیبانی‌خان، ماوراءالنهر مرکزی و بعدتر تمام قسمت باقی‌ماندهٔ دولت تیموریان را ضبط کردند. دولت و سلالهٔ نو با نام مؤسس آن شیبانی مشهور گردید. خود شیبانی‌خان اصلاً از خاندان چنگیزخان بود. پدربزرگ او ابوالخیرخان در نیمه اول قرن پانزدهم میلادی دولت پراقتدار بادیه‌نشینی را تشکیل نمود. قوم و طایفه‌های ترک‌زبان متحدکردهٔ او از اصل و نسب‌های گوناگون عبارت بودند. آنها در پهنای بی‌کران دشت و صحرایی که دامان آن از سفلای رودخانهٔ سیر (سیحون) تا سیبریه می‌رسید، زندگی می‌کردند. ولی چون اتحادیهٔ به‌وجود آورندهٔ ابوالخیرخان فاقد زمینهٔ اقتصادی بود و به نیروی سلاح تکیه می‌کرد، نتوانست پایه‌های خود را استوار نماید و بنابراین به‌زودی بعد از فوت ابوالخیرخان از پا افتاد.[1] شیبانی‌خان سعی نمود تجربهٔ پدربزرگ خود را تکرار نماید، ولی کارش سامان نگرفت. جنگ و تلاش‌ها با دیگر چنگیزیان جاه‌طلب و آزادی‌خواه گاه به فایده و گاه بر ضرر او انجام

می‌گرفت. هر چند که بعضاً با غنیمت‌های فراوان ظفر می‌یافت، ولی این برای تأمین امتیاز سیاسی او کافی نبود.

شیبانی‌خان در این مبارزه بارها از مدد تیموریان بهره‌مند گردیده بود. او در یکی از جنگ‌ها مغلوب شده، دو سال در بخارا اقامت داشت و طبق اخبار منابع جداً مشغول علم و دانش‌اندوزی گردید.

سرسخت‌ترین دشمنان تیموریان در قسمت شمال مملکت ماغول‌ها به‌شمار می‌رفتند که تاشکند را مرکز خود اختیار کرده بودند. آنها چندین بار حتی به نواحی ماوراءالنهر مرکزی حمله نموده، چهارپایان را تالان و اهالی را تاراج می‌کردند. تیموریان سعی نمودند که شیبانی‌خان را به مقابل ماغول‌ها استفاده نمایند. لیکن شیبانی‌خان متفق خوبی نشد. او فقط از پی منفعت خود اکثراً خلاف وعدهٔ خویش عمل می‌کرد؛ گاه طرف تیموریان را می‌گرفت و گاه طرف ماغول‌ها را و هر زمان به ملک‌های ایشان حملات غارت‌گرانه می‌کرد. در نهایت کار او چنین شهرهای مستحکم، از قبیل اترار، سیرم و یسّه را تحت تصرف خود درآورده، هم‌قومان خود را دعوت کرد و دستهٔ نیرومند مسلح تشکیل داده با ماغول‌ها معاهده عقد نمود و در سال ۱۴۹۹ میلادی به استیلای ماوراءالنهر شروع نمود. او اول شهر سمرقند، پایتخت تیموریان آسیای وسطی را به محاصره گرفت. وقتی که والی بخارا با ارتش خود به طرف سمرقند روانه گردید، شیبانی‌خان محاصره را گذاشته، به مقابل او شتافت و در راه این نیروی نظامی را تارومار نموده، به سوی بخارای ضعیف گردیده حرکت کرد. حتی سه روز از محاصره سپری نشده بود که اعیان و اشراف و روحانیان شهر را به او تسلیم کردند.

در چنین لحظهٔ حساس هم که مملکت را خطر جدی تهدید می‌کرد، اشراف سمرقند و شاهزادگان تیموری تماماً سرگرم نفاق و نزاع بین خودی بودند. گروهی سلطان علی، سرشاخهٔ تیموریان آسیای وسطی را طرف‌داری می‌کردند، گروه دیگر بابر، خویشاوند وی را به سمرقند دعوت نموده، تسلیم شهر را به او وعده می‌دادند. هنگام سمرقند را محاصره کردن شیبانی‌خان این نزاع‌ها باز هم شدت گرفتند. بعضی نمایندگان خیلی با نفوذ روحانیان فضای یأس و نومیدی و کیفیت مغلوبیت را تلقین می‌نمودند. سلطان علی در همه‌جا خیانت را گمان برده، قبل از دیگران با یک گروه

ملازمان خود به قرارگاه شیبانی‌خان روانه شد. اشراف سمرقند از این واقف گردیده، با هدایا و انعام فراوان به‌حضور شیبانی‌خان آمده، سر تعظیم فرود آوردند. به این طریق، در سال ۱۵۰۰ میلادی سمرقند بدون جنگ به دست شیبانی‌خان درآمد.

اما این نخستین دست‌آورد که به‌زودی و آسانی به‌کف آمده بود، دوام نیافت. عده‌ای از اشراف بخارا و سمرقند طرف‌دار برقرار نمودن حاکمیت تیموریان بود. اگرچندی شیبانی‌خان نخستین توطئه‌ها را فاش نموده، مجرمین و حتی اشخاص مشکوک را از دم تیغ گذرانید، به هر صورت دست مخالفین او بالا شد. اکنون حریف اساسی شیبانی‌خان شاهزادهٔ جوان تیموری، مؤسس آیندهٔ دولت تیموریان هند، بابر، گردید. قرارگاه شیبانی‌خان در حوالی سمرقند بود. اعیان و اشرافی که مخفیانه با بابر مکاتبه داشتند، دروازهٔ شهر را به روی او گشودند و او را پادشاه اعلام نمودند. سپس در بعضی شهرها و استحکامات دیگر نیز پیروزی نصیب طرف‌داران تیموریان گردید. ولی در محاربه ساحل زرافشان که در ماه آوریل سال ۱۵۰۱ میلادی به‌وقوع آمد، بابر شکست خورد و به سمرقند عقب نشست. خود او در یادداشت‌هایش از طرف شیبانی‌خان ماه‌های طولانی محاصره‌شدن سمرقند را به طریق خیلی مفصل تصویر نموده است.[۲] از نوشته‌های بابر معلوم می‌گردد که توده‌های مردم زحمت‌کش، باشندگان عادی شهر، پیشه‌وران و صنعت‌گران نخست در محافظت شهر بسیار فعالانه شرکت داشته‌اند، جسارت و کارنامه‌های مدافعان نشان داده نقشه‌های تنظیم کردهٔ شیبانی‌خان را ویران کرده‌اند. اما باشندگان شهر منفعت‌های سلاله‌وی بابر را چنان که او ساده‌لوحانه گمان می‌برد، حمایت نمی‌کردند.

سمرقندی‌ها اکنون تجربهٔ مفصل و تلخی داشتند؛ خیانت و توطئه‌های اعیان و اشراف و از دست به دست گذشتن شهر باعث غارت‌گری‌ها، قتل و کشتار و قحطی و گرسنگی می‌گردید. لیکن این دفعه منفعت شهریان و بابر موافق افتاد.

با وجود این، نگاه داشتن سمرقند میسر نگردید. شهریان اسلحه نداشتند. در شهر محاصره شده گرسنگی حکم‌فرما بود. «وقت گندم‌پز رسیده بود، ولی کسی حاصل نو نمی‌آورد. روزهای محاصره طول کشید، مردم به محرومیت‌های بسیاری دچار گردیدند: کار به جایی رسید که بینوایان و محتاجان گوشت سگ و خر را می‌خوردند. چون غذای اسب کم پیدا شد، آدمان به اسب‌ها برگ درخت می‌دادند».[۳]

بابر برای دریافت کمک به حاکمان گوناگون مراجعت نمود، ولی امدادی نرسید. او چنین خصلت تیموریان را که منافع همگان برای ایشان بیگانه بود، خیلی دقیق خاطرنشان نموده است: «ما به کمک و پشتیبانی مالکان همسایه و اطراف و اکناف امید بسته بودیم، لیکن هر یک از آنها نقشه‌های خود را داشت».[۴] خصوصاً کوتاه‌اندیشی سلطان حسین، سردار تیموریان خراسان که نه فقط دست مدد دراز نکرد، بلکه حتی به شیبانی‌خان چاپلوسی نمود، او را در حیرت گذاشت.

ساکنان شهر، سربازان و حتی مقربان بابر به قحطی و گرسنگی تاب نیاورده، به هر سو فرار می‌کردند. نهایت خود بابر هم راه گریز را پیش گرفت. شهر پایتختی سمرقند دوباره و تماماً به‌دست شیبانی‌خان افتاد. این حادثه در سال ۱۵۰۱ میلادی به‌وقوع پیوست.

به شیبانی‌خان از همه بیشتر ساکنان شهر قراکول مقاومت کردند. در بهار سال ۱۵۰۱ میلادی در این‌جا شورشی به‌عمل آمد که خصوصیت طبقاتی داشت. به منصب سرور شهر، نمایندهٔ خلق ظاهراً سردار شورش را نشاندند. نام او معلوم نیست؛ در منابع آن زمان او را تحقیرآمیزانه «گدا» و «جاهل» نامیده‌اند.

شیبانی‌خان خود با ارتش نیرومندی به حرب ضد قراکول رفت. شهر را اشغال نموده، سردار شورشیان را به‌قتل رسانید. ولی پس از شهر را ترک کردن شیبانی‌خان مردم دوباره دست به قیام زدند. فئودال‌ها در این لحظه ابتکار را به‌دست خویش گرفتند. آنها نیت داشتند که این شورش را به منفعت تیموریان استفاده کنند. آنها از حکمرانان همسایهٔ تیموری مدد خواستند. شیبانی‌خان دوباره به قراکول لشکر متعددی فرستاد. محاربهٔ شدیدی به‌عمل آمد، فقرای شهر دلاوری و قهرمانی بی‌مثل و مانندی نشان دادند. بالاخره شیبانیان شهر را اشغال نموده، آن را به کشتارگاه حقیقی مبدل گرداندند. سپس به قصد ایجاد ترس و هراس در میان مردم با امر شیبانی‌خان از سر قراکولی‌های مقتول در بخارا کلّه‌مناره ساخته شد.[۵]

مدتی چند شیبانی‌خان برای از خطر ایمن نمودن عقب‌گاه خود چاره‌های ضروری اندیشیده، سپس به استیلای ملک‌های جنوبی تیموریان اقدام نمود. در این‌جا هم همان وضعیت پراکندگی نیروهای این خاندان به استیلاکاران مساعدت نمود. حکمای ولایات مختلف این بار هم نخواستند با هم متحد بشوند. احساس

ناباوری به یکدیگر، اغواگری، توطئه و خیانت آشکارا زمینه‌های مساعد استیلا را فراهم آورد. شیبانی‌خان از این وضعیت خوب استفاده نموده، به یکی وعدهٔ پاداش می‌داد، دیگری را مورد تهدید قرار می‌داد و خود به وسیلهٔ تاخت‌ها، تاراج و غارت مردم عاجزی و ناتوانی تیموریان را نشان می‌داد و در بین آنها روحیهٔ مغولبیت را تلقین می‌نمود.

در ولایت بزرگی که مرکزش حصار بود، خسروشاه حکمرانی می‌کرد. چون زمانی او مقتدر شده، به خودکامی و ثروتمندی شهرت یافته بود، شاهزادگان تیموری در چنین لحظات حساس با تقاضای مدد و پشتیبانی به وی رو آوردند. ولی او نسبت به اوضاع موجوده کمال نادانی و نافهمی تمام را ظاهر نمود و به جای متحد شدن با تیموریان و یا حداقل کمک رساندن به آنها که بارها از او خواهش کرده بودند، از ترس ادعاهای احتمالی آنها راه مکر و فریب را پیش گرفت و در نتیجه کاملاً در حالت جدایی و انزوا مانده، با مجرد شنیدن اولین خبر حرکت ارتش شیبانی‌خان به سوی حصار بزدلانه فرار کرد. قلمرو او که نواحی جنوب تاجیکستان، قسمت شمال افغانستان و جنوب ازبکستان را فرامی‌گرفت، به‌آسانی تحت تصرف شیبانی‌خان درآمد. سپس در سال ۱۵۰۵ میلادی خوارزم هم از طرف شیبانی‌خان اشغال شد. نوبت استیلای شهر هرات، پایتخت دیگر تیموریان فرا رسید. سلطان حسین تازه چه اندازه جدی بودن خطر را درک نموده، در رأس نیروهای اساسی خود به مقابل شیبانی‌خان حرکت کرد ولی هنگام سفر بر اثر فرتوتی و بیماری فوت کرد. در بین شهزادگان تیموری نزاع و نفاق به‌عمل آمد. در نتیجه هم‌زمان دو پسر سلطان حسین را به تخت نشاندند که آنها را دو گروه اشراف صاحب نفوذ پشتیبانی می‌کردند. شیبانی‌خان از این بهتر شرایط مساعد دیگری را آرزو هم نمی‌توانست بکند. این بود که بابر نوشته است: «این امری است غریب؛ هیچ‌گاه کسی نشنیده است که در یک مُلک دو پادشاه همراه حکمرانی کنند».[۶]

تا جمع کردن قشون و خاتمهٔ بحث و مناظره مقربان دو پادشاه که به یک نتیجه نمی‌توانستند برسند، شیبانی‌خان بلخ را اشغال و به خاک یکسان کرده، زود به طرف هرات روان گردید. او در نزدیکی شهر ارودی به جنگ خوب آماده نشدهٔ تیموریان را مغلوب نمود.

عدهٔ زیاد امرا و صاحب‌منصبان از میدان جنگ و بعضی آنها از شهر متواری شدند. هر دو پادشاه هم یکی به غرب و دیگری به شرق فرار کردند. روحانیان عالی‌مقام و اعیان و اشراف با هم مشورت نمود، به شیبانی‌خان نامهٔ تسلیم و اطاعت فرستادند. عجابت در این است که نامهٔ مذکور را خواندامیر، مورخ معروف، مؤلف اثر بزرگ تاریخی *حبیب‌السیر* انشا نموده است. فقط اهالی شهر اندکی مقاومت نشان دادند. آنها ناگهان هجوم کرده، قریب سی‌صد نفر ازبک را که در اطراف هرات مشغول چپاول‌گری بودند، نابود ساختند.

هم‌زمان، شیبانیان به وکیلان اشراف و روحانیان شرط و شرایط سپردن هرات را پیشنهاد کردند؛ مردم عوام و پیشه‌وران می‌بایست به‌طریق تاوان مبلغ هنگفتی می‌پرداختند. از اعیان و اشراف چون انعام و بخشش پول فراوانی ستانیده می‌شد. اما مصادره اساساً به مال و مُلک سلالهٔ مغلوبه و اشراف مقرب آن دخل می‌کرد.

در یک مدت کوتاه، شهر و ولایات باقی‌مانده تا استرآباد اشغال شد. در تمام شهرهای بزرگ سابق دولت تیموری یعنی سمرقند، بخارا، مرو، سرخس، بلخ، هرات، مشهد، نیشابور، توس، نیم‌روز و استرآباد پول‌های نقره را به نام فاتح نو سکه زدند. شیبانی‌خان هم به این اهمیت بزرگ سیاسی می‌داد، زیرا این امر معنی رسماً به سر تخت شاهی آمدن او را داشت.

شیبانی‌خان نیت استیلای دولت تیموریان و تصرف سرزمین بزرگی را در دل پرورده، نیک می‌دانست که در امر نیل به این مقصد فقط موفقیت‌های جنگی کافی نیست. او نمایندگان خاندان تیموریان را بی‌رحمانه تعقیب و محو نموده، از قدم‌های اول برای به طرف خود کشیدن فئودال‌های بانفوذ و روحانیان سعی کرد. ظاهراً، این اصول به او بیشتر از سلاح جنگی ظفر و پیروزی آورد. نه فقط خود او، بلکه مقربانش هم درک می‌کردند که تنها حاکمیت عوض می‌شود، امّا مقررات زندگی به هر صورت کمافی‌السابق باقی می‌ماند. در این مورد حکایت زین‌الدین واصفی که یک شاهد تصرف هرات از طرف شیبانی‌خان بود، خیلی جالب توجه است. یک امیر ازبک، او و همراهانش را دهقان پنداشته، به آنها می‌خواهد توجیه نماید که فقط خواجه‌ای به خواجهٔ دیگر عوض شده و بس. خواجه‌های نو برای هر چه زودتر احیا شدن اقتصاد سعی می‌کنند، زیرا اکنون زمین و دهقانان به آنها «تعلق گرفت» و «تربیه

و مواظبت» دهقانان دگر به عهدهٔ آنهاست.[۸]

سیاست داخلی شیبانی‌خان پس از استیلای دولت تیموری تماماً بـه مـنفعت طبقهٔ قدرتمند، طبقهٔ فئودال‌هایی که اکنون به هیأت آن اشراف طایفه‌های بادیه‌نشین ازبک هم داخل شده بود، خدمت می‌کرد. حتی تدابیر ظاهراً مثبت او هـم بـیانگر منفعت طبقهٔ حاکم بود.

خود شیبانی‌خان، مقربان او، امرای طایفه و حـتی نـزدیک‌ترین سپاهیانش از حساب مصادرهٔ مال و ملک تیموریان، فئودال‌های اشرافی و روحانیان طرف‌داران آنان و همهٔ کسانی که به سوءقصد ضدشیبانیان مشکوک دانسته مـی‌شدند، خـیلی ثروتمند گردیدند. شیبانی‌خان تمام دولت را به مِلک‌ها تقسیم کرده، اختیار آنـها را به‌دست خویشاوندان و امرای معروف خود سپرد.

جهت اقتصادی این ملک‌های انعامی از آن عبارت بود که عایدات نه به خزانهٔ شیبانی‌خان، بلکه تماماً یا جزئاً به دست ملک‌داران شـهر و ولایت‌هـا درمـی‌آمد. استیلاگران زود احساس کـردند کـه ثـروت غـارت کـرده و جـبراً ستانیده شـده را دور ودراز یعنی به مدت طولانی بی‌حرکت نگاه داشـتن خـوب نـیست. بـنابرایـن ملاحظه آنها به خریدن زمـین، سـاختمان‌های شـهر و کـارگاه‌ها آغـاز کـردند. آنـها همچنین در هرگونه وضعیت مالکیت از همه استوارتر بودن اموال خریداری شده را فهمیدند. بنابراین اکثر اوقات مال جبراً ستانیده شده را همچون مال خریداری شده به رسمیت درمی‌آوردند. عجابت در آن بود که بعضاً زمین‌های غصب شده را بازپس گرداندن لازم می‌آمد.[۹]

مصادره و خرید در یک مدت کوتاه باعث به دست شـیبانیان و اشـراف ازبک گذشتن زمین‌های زیاد، بسیار عـمارت‌های شـهر، آسـیاب‌ها و دیگـر نـقاط دارای عایدات مزید گردید. همین یک مثال کافی است؛ هنوز در سـال‌های بـیستم قـرن دوازدهم میلادی عروس (زن پسر) شیبانی‌خان برای وقف مدرسه بیشتر از ۴۰ دکان کاسبی، تیمچه، ۸ آسیاب، کارگاه کاغذریزی، انبارها، حویلی‌ها، تقریباً ۱۵۰ قطعه زمین، کلاً و جزئاً ۶ دهه و غیره را توانست بدهد.[۱۰]

بدین ترتیب، شیبانیان و اشـراف طـائفه‌های بـادیه‌نشین ازبک و مـلاکـین بـه اشخاص منفعت‌جوی حرفه و هـنر و تـجارت شـهر تـبدیل یـافتند. مـنفعت‌های

اقتصادی آنها از منفعت‌های فئودال‌های اشرافی و روحانی ارثی آسیای وسطی که در زمان شیبانیان زمین‌های میراثی و ثروت‌های شهری قبلی خود را نگاه داشته بودند، تقریباً تفاوتی نمی‌کرد.

اصلاحات پولی‌ای که شیبانی‌خان در سال ۱۵۰۷ میلادی به‌عمل آورد،[۱۱] از تلاش‌های او برای به طرف خود جلب کردن طبقه‌های حاکم و دولت استیلا کرده‌اش و بدین وسیله توسعه نمودن پایگاه طبقاتی خود گواهی می‌دهد.

حرفه و هنر، تجارت و معاملات پولی از مهم‌ترین مدارک عایدات دولتی و مداخل صاحبان ملک به‌شمار می‌رفت. آخرین نمایندگان سلالهٔ تیموریان از این مدرک به‌طور خیلی وسیع و بی‌ابا استفاده می‌کردند، به‌درجه‌ای که معاملات پولی از منفعت تجارت فاصله گرفته، به انکشاف معتدل آن خلل برساند و این وضعیت به ساحهٔ پیشه‌وری هم بی‌تأثیر نماند. این بر خلاف منفعت نه‌فقط پیشه‌وران و تاجران، بلکه تمام طبقهٔ حاکم هم بود، چون در جامعهٔ فئودالی آسیای وسطی فئودال در عین حال تاجر هم بود. او هم صاحب زمین شهر و دهات و هم صاحب کارگاه‌های صنعت‌وری و تجارتی بود و از این رو در تجارت داخلی شهری شرکت می‌نمود و در تجارت بین ولایتی و بین‌المللی چهرهٔ اساسی حساب می‌شد.[۱۲]

اصلاحات شیبانی‌خان در تمام دولت معاملات یکسان پولی را تشکیل کرده، آن را از هرگونه تغییرات رها نمود. وی وزن، حجم و نوع سکه‌های نقره‌ای و مسی و مناسبت بین آنها را معین کرد. این سکه‌ها در همهٔ شهرها و ولایت‌ها قرب برابر داشتند و صاحبان ملک‌ها نمی‌توانستند به معاملات برابر آنها مانعی به‌وجود آورند، به قرب آنها مطابق میل خود بیافزایند و یا آن را کاهش دهند.

طبیعی است که چنین اصلاحات در تمام مملکت تأثیرات بزرگ سیاسی به‌عمل آورد و برتری تدابیر فاتح نو را نسبت به فعالیت مالی واپسین نمایندگان تیموریان نشان داد. بی‌سبب نبود که فرمان اصلاحات فوراً پیش از سقوط هرات، دومین پایتخت تیموریان، اعلام گردید. در ردیف دیگر تدارکات نسبتاً جزئی شیبانی‌خان که برای معتدل گرداندن حیاتِ در نتیجهٔ عملیات جنگی مختل شده نگرانیده شده بودند، اصلاحات سال ۱۵۰۷ میلادی بایستی دفعتاً به تمام اقشار طبقهٔ حاکم نشان می‌داد که عوض شدن سلاله برای آنها نه زیان‌آور، بلکه سودمند بوده است، زیرا

شیبانی‌خان منفعت آنها را می‌داند و می‌فهمد و حمایت می‌کند.

مبارزه بین شیبانیان و بابر

در سرزمین پهناور دولت شیبانیان چند سالی صلح و آرامش حکم‌فرما گردید و بدین‌وسیله حیات اقتصادی مملکت قدری رو به بهبودی نهاد. ولی در سال ۱۵۱۰ میلادی هم‌زمان از دو سمت، هم از شمال شرقی و هم از جنوب غربی این آرامش مختل شد. بادیه‌نشین‌های قزاق که زمانی از شیبانیان سخت شکست خورده بودند، با ماغول‌ها متحد گردیده در نزدیکی رود سیر به سلطنت شیبانیان ضربهٔ هلاکت‌آور رسانیدند. در خود همین وقت پادشاه ایران، اسماعیل اول، از غرب به طرف خراسان لشکر کشید. وی در مسیر حرکت خود شهرها را پی هم فتح نموده، عازم هرات گردید.

اسماعیل اول اصلاً از خانوادهٔ صوفیهٔ شهر اردبیل بود. چون از بین شیخان این خاندان خصوصاً صفی‌الدین اسحق به «پارسای» معروف بود، تمام اولاد او و اعضای طریقت درویشیه به خود نام صفوی را گرفته، پس از قدم گذاشتن به عرصهٔ سیاست با عنوان سلالهٔ صفویان شهرت یافتند. در قرن پانزدهم میلادی پشتیبان اساسی این سلاله طایفه‌های بادیه‌نشین ترک بودند که در خطهٔ آذربایجان ایران زندگی می‌کردند. آنان را به آذری قزلباش ــ «سرخ سر» ــ می‌نامیدند، زیرا سربازان بادیه‌نشین به افتخار دوازده امام شیعه دستار دوازده رخ ارغوانی داشته را به سر می‌بستند. این طایفه‌ها هم از جهت معنوی و هم از جهت سیاسی تابع شیخان صفوی بودند. شیخان صفوی در ثلث آخر قرن پانزدهم میلادی، اول به کشورهای غیراسلامی تاخت غارت‌گرانه کرده، بعداً به مبارزهٔ ضد بعضی حکم‌رانان مسلمان نیز شروع نمودند. ولی از بین آنها فقط به اسماعیل میسر گردید که پیروزی به‌دست آورد. او تبریز را اشغال کرده، آن‌جا را پایتخت خود قرار داد و در سال ۱۵۰۱ میلادی عنوان شاهنشاه ایران را به‌خود گرفت. قزلباش‌ها با سرداری اسماعیل صفوی از نزاع‌های بین خودی خاندان‌های گوناگون استفاده نموده، در یک مدت کوتاه تمام قسمت‌های غربی ایران را تحت تصرف خود درآوردند.

دو دولت شیبانیان و صفویان در جوار یکدیگر واقع گردیدند. ولی در بین آنها از

صلح و صفا اثری نبود. سروران این دو سلطنت به مقصدهای سیاسی خود رنگ مذهبی می‌دادند؛ شیبانی‌خان در قلمرو خود به مقابل شیعه‌ها مبارزه می‌کرد، در صورتی که اسماعیل و قزلباش‌ها شیعه‌های متعصب بودند.

شیبانی‌خان برای مقاومت کردن با شاه اسماعیل قلعهٔ مرو را تکیه‌گاه انتخاب نموده، ارتش خود را به آن‌جا عقب کشید و فوراً از نیروهای مسلح هم‌قومانش کمک خواسته، خود به مستحکم کردن استحکامات شهر مشغول گردید. شاه اسماعیل از این کار واقف شده، به‌زودی خود را به مرو رسانید و با نیروی کثیری آن را محاصره نمود. از بس که قلعهٔ مرو را در نبرد فتح کردن دشوار بود، شاه اسماعیل حیله‌ای به‌کار برده، نیروی خود را از محاصره گرفت و چنان وانمود کرد که گویا عقب‌نشینی می‌کند. شیبانی‌خان این بار اشتباهِ برای سرلشکر کارآزموده نابخشودنی صادر نمود؛ او به این حیلهٔ شاه اسماعیل فریفته شده، از قلعه خارج شد و با نیروی اندک وی را تعقیب کرده در نتیجه به محاصرهٔ دشمن افتاده، تمام سربازان خود را از دست داد و خود نیز در میدان جنگ کشته شد. اسماعیل از کاسه‌خانهٔ زراندود سر محمد شیبانی برای خود جام شراب ساخت.

شاه اسماعیل به مقابل شیبانی‌خان نه‌فقط با سلاح مبارزه کرد، بلکه تمام تدابیر خود را به‌کار برد. او بازماندگان خاندان تیموری را با هر راه تشویق می‌نمود که برای ملک پدر و اجداد خود تلاش ورزند. در حالی که نمایندگان با نفوذ سلالهٔ شیبانیان به حل و فصل مسألهٔ وارث تخت سلطنت سرگرم بودند، تیموریان فرغانه را اشغال نمودند. بابر که تا این وقت موقع خود را در کابل مستحکم کرده بود، فوراً با راه کندز به‌سوی حصار حرکت کرد. محاربهٔ اساسی پل سنگین در رودخانهٔ وخش (در آن موضعی که هم‌اکنون نیروگاه برق آبی نارک واقع است) با پیروزی بابر انجام یافت. تمام نواحی مرکزی ماوراءالنهر بدون جنگ به تصرف او درآمد. خود سلطان‌های شیبانی هم از مقاومت دست کشیده، شهرهای سمرقند، بخارا، قرشی و غیره را به‌اختیار بابر گذاشتند.

پیروزی به‌آسانی به‌دست آمده روحیهٔ بابر را بالیده ساخت و در عین حال یک درجه فارغ‌بال هم نمود. از روی معلومات منابع بابر و مقربان او حتی سربازان اردوی او هم به‌بزم ضیافت و عیش و عشرت مشغول شدند. این همه مصارف، مبلغ

هنگفتی را تقاضا می‌کرد و بابر برای پیدا کردن آن از هیچ کاری صرف‌نظر نمی‌کرد. یک نمونه در ارتباط به وضع خود بدون مسؤولیت مناسبت کردن بابر در ضرب سکه حیله و نیرنگ به‌کار بردن و معیار معاملات پولی مقرر کردهٔ شیبانی‌خان را ویران کردن اوست. از این عمل بابر تمام طبقه‌های جامعه که به تجارت و دادوستد مرتبط بودند، خسارت دیدند. اردوی چند هزار نفرهٔ بابر که تأمینات آن از حساب اهالی مقرر گردیده بود، تمام بازیافت مردم را به‌غارت برد. ولی بابر که از تلخی‌های روزگار گذشتهٔ خود سبق گرفته بود، به کاستن تعداد سربازان خود جرأت نمی‌کرد. مخصوصاً رفتار دسته‌های قزلباش که شاه اسماعیل به کمک بابر فرستاده بود، باعث نارضایی مردم گردید. کیفیت شیعه‌پرستی بابر و این را بی‌باکانه نمایش دادن او به آنها هیچ پسند نمی‌افتاد.

اقشار گستردهٔ اهالی بخارا و سمرقند به‌سر کار آمدن بابر و پیروزی‌های او را با خوشنودی استقبال کرده بودند. ولی نیم‌سال هم سپری نگردیده، بابر از چنین پشتوانهٔ مقتدر محروم گردید و چشم امید فقط به نیروی گوناگون خیل خود دوخته بود. در بهار سال ۱۵۱۲ میلادی، برادرزادهٔ شیبانی‌خان، جوان خیلی غیور و شجاع عبیدالله به دیگر نمایندگان خاندان شیبانی در مورد آغاز نمودن جنگ نو برای ماوراءالنهر چیزی نگفته، خود با نیروی اندک به بخارا حمله‌ور شد. و به حیرت هم‌زمانان خود در نبرد شدید بر ارتش مقداراً چندین مرتبه افزون‌تر بابر غلبهٔ قطعی به‌دست آورد.[۱۳]

بابر به حصار فرار نمود. در پاییز همان سال وقتی که ارتش متعدد قزلباش به یاری او رسید، برای دوباره به‌دست آوردن ماوراءالنهر آخرین تلاش خود را به‌کار برد. سربازان او در خاک ماوراءالنهر چون مور و ملخ حرکت می‌کردند، گویا که این سرزمین به آفت طبیعی مواجه شده باشد. آنها به هر جایی که پا می‌گذاشتند، سکنه‌آن را از دم تیغ می‌گذرانیدند. خصوصاً قتل‌عام اهالی قرشی به خود منظرهٔ دهشت‌انگیزی گرفته بود. نهایت در نزد غژدوان به شیبانیان میسر گردید که قزلباش‌ها را کاملاً نابود سازند.[۱۴]

قتل و کشتار وحشیانهٔ سکنهٔ قرشی حتی نارضایی و اعتراض مورخان متمایل صفوی را نیز به‌وجود آورد. به ضم این، باز آوازه‌ای منتشر شد که قزلباش‌ها تمام

اهالی سمرقند را نیز می‌خواهند نابود سازند. همهٔ این باعث شد که اهالی محلّی به اطراف شیبانیان متحد گردیده، نسبت به آنها حسن توجه و نسبت به بابر نفرت پیدا کنند.

آسیای وسطی در نیمهٔ اول قرن شانزدهم میلادی

به‌زودی شیبانیان همهٔ ولایات آسیای وسطی از جمله تاشکند، فرغانه، حصار و غیره را دوباره به‌تصرف خود گرفتند. ولی سرزمین آسیای وسطی تماماً به خرابی مواجه بود. هجوم قزلباش‌ها، ظلم و غارت ماغول‌ها، قتل‌عام‌های مکرر به زندگی مردم و حیات اقتصادی مملکت تأثیر هلاکت‌بار وارد نمودند. سرمای شدید زمستان سال ۱۵۱۲/۱۳ میلادی اوضاع را باز هم دشوارتر کرد. قیمت‌ها بالا رفته، در بعضی محل‌ها قحطی و گرسنگی رخ داد. در منابع مخصوصاً احوال تباه مردم ولایات سمرقند و حصار مفصل بیان گردیده است.

ماغول‌ها ولایت حصار را به‌کلی خراب کرده، تمام غلّه و اموال اهالی را تاراج کردند که در نتیجه گرسنگی دهشت‌انگیزی رخ داده، بسیاری مردم از گرسنگی هلاک شد[۱۵] اوضاع اهالی در سمرقند و اطراف آن بهتر از این نبود. شاعر و نویسندهٔ مشهور زین‌الدین واصفی که آن وقت مقیم سمرقند بود، از زمستان سرد و قحطی سال ۱۵۱۲/۱۳ میلادی چنین حکایت می‌کند: «در این سال در سمرقند قحطی و گرانی قیمت‌ها به‌حدی رسید که مردم به جز قرص ماه و آفتاب که در دسترخوان فلک بود، در دیگر جای صورت نان را نمی‌دیدند و گرسنگان فقیر شب‌ها به جای خوشهٔ گندم، در خیال خود از خرمن پروین خوشه می‌چیدند». واصفی در یکی از شعرهای خود این قحطی و گرسنگی را تصویر نموده، نسبت به مردم اذیت کشیده خیرخواهی و هم‌دردی و نسبت به دولت‌مندان حریص و بی‌رحم نفرت و کراهت ابراز داشته است: چنان‌که دربارهٔ دولت‌مندان می‌گوید:

گندم ز هر که کس طلبد، آرد می‌کند
از ضرب مشت رُستهٔ دندان وی تمام[۱۶]

در تمثال کلاغ حریص و بی‌پروا خود شیبانی‌خان تصویر یافته است:

ای باد اگر بـه جـانب صـحرا گـذر کـنی
از مـن کـلاغ را بـبری تـحفه و سـلام
وانگه بگو که قاق چرا مـیکی ز حـرص
نان‌های خویش را که شود سـبز بـردوام
ای طایر خـجسته ز نـان‌های خـویشتن
یک‌چند نان بده به فقیران به‌رسم وام[۱۷]

اوضاع دیگر ولایـات آسـیای وسـطی از ایـن بـهتر نـبود. آنـها نـیز بـه مـیدان جنگ و جدل‌های خونین تبدیل یافته، شاهد زود به زود عوض شـدن حـاکـمان می‌گردیدند. شهرهای چندین دفعه به محاصره افتاده، هر بار از طرف حاکمان بزدل به دشمن تسلیم می‌شدند.

وضع نظام پولی نیز باعث افزودن قیمت‌ها می‌گردید. هنوز بابر با مقصد به‌دست آوردن نفع بیشتری در معاملات پول دسیسهٔ زیادی نمود. شیبانیان بـه‌جای آن کـه عاقبت سوءاستفادهٔ بابر را برهم دهند، کردار او را نمونهٔ عبرت قرار دادند. در نتیجه سکه‌های نقره از معاملات خارج گردیده، به عوض آنها در بـازار تـقریباً سکـه‌های مسی حکم‌فرما گردیدند. ولی دیری نگذشته، قرب این سکه‌ها نیز شکسته، بازار آنها تا رفت کساد گردید.

هنگام توصیف وضعیت حیات اقتصادی آن دوره، این نکته را هم باید به نظر گرفت که طایفه‌های بادیه‌نشین ازبک که به سرزمین آسیای وسـطی آمـده بـودند، بهترین چراگاه را اشغال کرده، نه فقط بادیه‌نشین‌های محلی، بلکه اهالی تخت‌نشین را هم تحت فشار قرار دادند. عقیده‌ای موجود است که عموماً در قرن شانزدهم میلادی مساحت زمین‌های کشت خیلی کاهش یافته است.[۱۸]

طبق عنعنهٔ شیبانیان، معمولاً سال‌خورده‌ترین عضو خاندان باید سـردار دولت می‌شد. به‌همین سبب، پس از آن که در سال ۱۵۱۲ میلادی همهٔ مدعیان سلطنت از آسیای وسطی رانده شدند، به سر حاکمیت نه عبیدالله‌خان، آبرومندترین نمایندهٔ

خاندان شیبانی، بلکه کوچکونچی‌خان آمد که آبرو و اعتبار درستی نداشت، در حکومت‌داری شخص بی‌لیاقتی بود و اکثر اوقات خود را در طاعت و عبادت سپری می‌کرد. بعد او پسرش ابوسعیدخان حکمران گردید و فقط پس از این عبیدالله‌خان (۱۵۳۳-۱۵۳۹م) امکان به‌تخت نشستن را پیدا نمود.

هنوز در عهد شیبانی‌خان دولت به املاک، یعنی ملک‌های خاصه تقسیم شده بود. اکنون این تقسیمات باز هم رسمی‌تر گردیده، ملک‌ها تماماً به‌اختیار نمایندگان خاندان سلطنتی گذشتند. صاحبان املاک در امور داخلهٔ قلمرو خود استقلالیت کامل داشتند و اکنون می‌توانستند ملک را به فرزندان خود میراث گذارند. املاک فقط در نتیجهٔ منازعات فی‌مابین خود از دست به دست می‌گذشت. بخارا، سمرقند، تاشکند، بلخ، حصار و امثال اینها کلان‌ترین املاک محسوب می‌شدند. صاحبان املاک در دوره‌های گوناگون حکمران مملکت هم گردیدند و از همه بیشتر این مسند (در نیمهٔ اول قرن شانزدهم میلادی) به حاکمان سمرقند نصیب شده است. از سال ۱۵۶۰ میلادی بخارا مستقیماً پایتخت دولت شیبانیان گردید.

طی سه ربع اول قرن شانزدهم میلادی دولت شیبانیان یک دولت ویژهٔ املاکی بود که آن را یکی از صاحبان ملک، صرف‌نظر از اقتدار و اعتبار خود، با نام خان و خاقان اداره می‌نمود. او فقط امتیازهای ظاهری داشت؛ به وی عنوان‌های عالی می‌دادند، خطبه را به نام وی می‌خواندند و در سکه‌ها نام او را ثبت می‌کردند.[۱۹] این‌وضع این تا سال‌های چهلم قرن شانزدهم میلادی ادامه داشت. بعداً بعضی صاحب‌منصبان گاهاً سکّه‌ها را حتی از نام خود ضرب می‌کردند که این نه‌فقط اسماً، بلکه عملاً هم معنی صاحب اختیار گردیدن آنها را داشت.

در عهد سه حکمران اول (کوچکونچی‌خان، ابوسعیدخان و عبیدالله‌خان) وضع داخل دولت نسبتاً ثابت و برای برقرار کردن و به‌حد اعتدال آوردن اقتصاد شرایط معین موجود بود. حکمران‌ها و صاحبان ملک‌ها حتی در پیشبرد امور همان جنبه‌های حیات اقتصادی که با منفعت طبقهٔ فئودال‌ها و البته خودشان مرتبط بود، بعضی تدابیر را مهم پیش‌بینی می‌کردند. در این بابت اصلاحات پولی که در زمان حکمرانی کوچکونچی‌خان برگزار شده بود، جالب توجه می‌باشد. طوری که ذکر شد، معاملات پولی در نتیجهٔ محاربات تخریب‌کنندهٔ اقتصاد کشور و نیرنگ‌های بابر

و شیبانیان در ضرب کردن سکه‌ها به‌وضع بحرانی افتاده بود. این حالت عموماً به کار تجارت تأثیر منفی رسانیده، منفعت‌های طبقهٔ فئودال‌ها را مختل می‌ساخت و نهایت عایدات خود شیبانیان را از تجارت و معاملات پولی کاهش می‌داد. سپس ضرورت اصلاحات پولی به‌میان آمد، اما در شرایط نظام املاکی دولت و خودمختاریت کامل صاحبان ملک به‌عمل آوردن اصلاحات امر محال بود. نهایت کار به جایی رسید که کوچکونچی‌خان در سمرقند و عبیدالله‌خان در بخارا، هر یکی در ملک خود، سیاست مستقلانهٔ پولی جاری نمودند. بیشتر از ده سال لازم آمد که معاملات پولی در مقیاس تمام دولت تنظیم و مرتب شود.[۲۰]

باز یک جهت مهم این دوره لشکرکشی‌های شیبانیان به خراسان بود.[۲۱] این لشکرکشی‌ها بیشتر در عهد عبیدالله‌خان به‌وقوع پیوست، زیرا وی همیشه در ضمیر خود نیت برقرارکردن حدود نخستین دولت شیبانیان را داشت. غیر از این، شیبانیان محض خود را وارث قانونی تیموریان می‌پنداشتند.[۲۲]

آنها در وقت لشکرکشی‌های خود به استیلای شهرهای بزرگ سعی می‌کردند. در نوبت اول توجه آنها را هرات به‌سوی خود می‌کشید. واقعاً، آنها سه دفعه هرات را اشغال کردند، ولی هر بار نتوانستند که شهر را در دست خود نگه بدارند. در سال ۱۵۳۲ میلادی شیبانیان هرات را محاصره کردند، ولی برایشان اشغال آن میسر نشد. با وجود این، تمام شهرهای بزرگ تا استرآباد به‌تصرف آنها درآمد. آخرین لشکرکشی عبیدالله‌خان در سال‌های ۱۵۳۵-۱۵۳۷ میلادی صورت گرفت. بعد از محاصرهٔ پنج‌ماهه، هرات را اشغال کرده، زیاده از یک سال در دست خود نگاه داشت. او به مقصد مستحکم کردن این پیروزی خود سعی نمود که به حکمران دولت صفوی ضربهٔ سخت وارد نماید.

لیکن سلاطین شیبانی، چون سابق او را پشتیبانی نکرده، به‌سوی ملک‌های خود عقب نشستن را افضل دانستند. برای مستقلانه تصمیم گرفتن حتی قدرت چنین حکمران صاحب اعتبار مثل عبیدالله‌خان که آن وقت در رأس سلطنت قرار داشت، کفایت نمی‌کرد.

لشکرکشی شیبانیان به خراسان اصلاً به قصد غارت را نداشت، هر چند شرکت‌کنندگان این محاربات برای افزودن ثروت خود به غارتگری اقدام می‌کردند.

علاوه بر این، طوری که درست ذکر شده است،[۲۴] چنین محاربات به‌طور عینی از شدت مناقشات و منازعات بین خودی شیبانیان می‌کاستند. این بود که دولت شیبانیان در این دوره با آن همه خودسری و خودکامگی‌های صاحبان ملک به عرصهٔ جنگ و جدل‌های دایمی بینابینی مبدل نگردید. البته لشکرکشی‌های مکرر به‌سوی خراسان و تدارکات و تجهیزات لشکرکشی‌ها، علاوه بر خراج و مالیات، بارگرانی بر دوش اهالی آسیای وسطی می‌افتاد. با وجود این، اوضاع این دوره نسبتاً آرام‌تر و شرایط ادارهٔ اقتصاد مساعدتر بود.

منازعات فئودال‌ها. عبدالله‌خان دوم و «جمع کردن ملک‌های خاصه»

از سال‌های چهلم قرن شانزدهم میلادی جنگ و نزاع فئودالی پدیدهٔ مقرری گردید. آتش نفاق اول در بین املاک‌داران بزرگ فروزان شده، بعد املاک‌داران خرد را نیز فراگرفت: یکی غم محافظت ملک خود را می‌خورد، دیگری در صدد تصرف ملک دیگران بود.

به تصویر و توصیف این همه جنگ‌های متعدد فئودال‌ها و گروه‌سازی و گروه‌بازی سلاطین حاجتی نیست.[۲۵] فقط همین را خاطرنشان می‌کنیم که سلاطین شیبانی اکثر اوقات حتی در مسألهٔ وارث تخت هم نمی‌توانستند به‌توافق برسند و سردار دولت همچون املاک‌دار عادی در جنگ‌های بین فئودال‌ها شرکت می‌کرد. بعضاً چنین واقع می‌گردید که برخی از سلاطین نه‌فقط سردار دولت را اعتراف نمی‌کردند و با او و طرف‌دارانش می‌جنگیدند، بلکه حتی به خود عنوان‌های عالی را نسبت داده، خطبه را به‌نام خود می‌خواندند و در سکه‌ها نام خود را ثبت می‌کردند. گاهاً چنین حادثه هم رخ می‌داد که هر یکی از طرف‌های درگیر پادشاه خود را اعلام می‌کرد و به این طریق در مملکت یک نوع دو حاکمیتی به‌وجود می‌آمد. یکی از همین قبیل رویدادها با نام حاکم حصار تیمور ـ احمد مرتبط است. چنان‌که تذکر یافت، حصار از بزرگ‌ترین ملک‌های خاصهٔ دولت شیبانیان بود. در زمانی که حاکم تاشکند نوروزاحمدخان به‌تخت سلطنت نشست، جنگ‌های بینابینی خیلی اوج گرفتند. در این مورد سردار دولت نقش آشتی‌دهنده را ایفا نکرده، بلکه خودش مبتکر سرزدن نفاق گردید. عاقبت دو گروه اساسی مخالف هم‌دیگر به‌وجود آمد و خاندان

املاک‌داران تاشکندی با سروری خاقان نوروزاحمدخان در مقابل گروهی که در رأس آن عبدالله، سلطان جوان، می‌ایستاد، قرار گرفت. در چندین محاصره و محاربه‌ها نوروزاحمدخان بر عبدالله غالب آمده، او را به عقب نشستن مجبور کرد و حتی ملک پدرش، ولایت میانکال را که در بین بخارا و سمرقند واقع بود، با مرکز آن، شهر کرمینه تصرف نمود.[۲۵]

بعد فوت نوروزاحمدخان، طبق معلومات منابع خطی، پیرمحمدخان، والی بلخ و عموی عبداللّه سلطان تخت سلطنت را صاحب شد. اما مدرک‌های سکه‌شناسی به توصیف حوادث سیاسی آن زمان تغییرات جالبی وارد نمودند.[۲۶] معلوم می‌شود که دو گروه مخالف سابق به‌طور خودسرانه دو خاقان را به مسند حکومت عالی می‌نشانند.

خاندان املاک‌داران تاشکندی، تیموراحمد حاکم حصار را سردار دولت خوانده، سکه را به‌نام او ضرب می‌زدند و اما گروه عبدالله سلطان و اعضای خاندان او، عمویش پیر محمد را سردار دولت اعلام می‌کنند و در نهایت کار پیروزی نصیب این گروه می‌گردد.

واقعاً، این اولین پیروزی بزرگ سیاسی عبدالله سلطان بود. پس از این او باز یک سلسله موفقیت‌های نظامی و سیاسی به‌دست آورد. در نوبت اول املاک خاندان خود، میانکال، را بازپس گرفت، سپس پسران نوروزاحمدخان را از سمرقند رانده، در سال ۱۵۵۷ میلادی بخارا را تصرف نمود. به زودی عبدالله از نفاق بلخ (پسر پیرمحمدخان در وقت غیبت پدرش این شهر را غصب کرد) استفاده کرده، پدرش را از کرمینه به بخارا خواند و در سال ۱۵۶۰ میلادی او را سردار دولت اعلان نمود،[۲۷] هرچند که عمویش پیرمحمدخان زنده بود و بلخ را دوباره به‌دست درآورد و می‌بایست تا آخر عمر در مسند خاقانی می‌ماند. اما او دیگر پیر شده، مبتلای تشویش‌های خانوادگی گردیده بود و از این سبب برای دوباره تصاحب نمودن تخت سلطنت حتی کوششی هم نکرد. اسکندر، پدر عبدالله فقط اسماً حکمران بود و عملاً زمام حاکمیت را عبدالله در دست خود نگاه می‌داشت. یگانه دشمن سرسخت سیاسی وی خاندان املاک‌داران تاشکند محسوب می‌شد.

عبیدالله که اکنون هیچ‌کس و هیچ‌چیز استقلالیت او را محدود نمی‌کرد، با

اطمینان خاطر و با جد و جهد تمام به کار من‌بعدهٔ «جمع کردن ملک‌های خاصه» اقدام نمود. در سال ۱۵۷۳ میلادی بلخ، در سال ۱۵۷۴ میلادی حصار، در سال ۱۵۷۸ میلادی سمرقند و نهایت در سال ۱۵۸۲ میلادی تاشکند را تحت تصرف خود درآورد. در سال ۱۵۸۳ میلادی، پیش از فوت پدر، عبدالله (که با نام عبدالله‌خان دوم معروف گردیده است) برخلاف رسوم موجوده، که بایستی فرزند ارشد خاندان به‌تخت می‌نشست، حکم‌ران مملکت اعلام گردید.

اکنون او عملاً و رسماً به تمام حقوق حکم‌ران مطلق سلطنت صاحب گردید. او در بین خاقان‌های شیبانی یگانه کسی بود که در مبارزهٔ ضد خودسری صاحبان ملک‌ها کامیاب شده، توانست دولت تا اندازه‌ای متمرکز به‌وجود بیاورد.

ولی عبدالله‌خان دوم با این همه قناعت نکرده، آرزوی به قلمرو خود برگردانیدن همهٔ آن ملک‌هایی را که زمانی سرسلسلهٔ این خاندان محمد شیبانی‌خان فتح کرده بود، در دل می‌پرورد. او در این جاده پیروزی‌های چشمگیر به‌دست آورد. یکی از سبب‌های این موفقیت، البته حاکمیت نامحدود او بود. هیچ یک از اقدامات وی به هوا و هوس و تصمیم دیگر اعضای خاندان سلطنتی وابسته نبود.

در سال ۱۵۸۴ میلادی عبدالله‌خان دوم بدخشان را تصرف نمود. در سال ۱۵۸۸ میلادی هرات و بعد بسیار شهرهای دیگر خراسان به‌تصرف او درآمدند. فتح خوارزم نیرو و وقت فراوانی را طلب نمود و او را لازم آمد سه بار به خوارزم لشکر کشد تا که نهایت در سال ۱۵۹۵ میلادی به‌طور باید و شاید در آن‌جا حاکمیت خود را برقرار سازد.

انجام پذیرفتن جنگ‌های داخل سلاله‌وی و به‌درجهٔ معین مرکزیت یافتن دولت برای به‌حالت عادی درآوردن حیات اقتصادی بعضی زمینه‌های مساعد فراهم آورد. عبدالله‌خان، ظاهراً، دولت‌مرد برجسته‌ای بود. در نقل و روایات مردمی تعمیر و ساختمان‌های فراوانی از قبیل ساختمان راه‌ها، سردابه‌ها، پل‌ها، کاروانسراها، رباط‌های تجارت و امثال اینها به نام او مربوط گردیدند. این نقل و روایت‌ها اساس واقعی دارند.

در منابع، بعضی کارهای آبیاری یادآوری می‌شوند که با امر او انجام یافته‌اند. چنان‌چه سد نورعطا برای جلوگیری از سیل، ترمیم کانال‌های ناحیهٔ سوران، آب‌انبار

کنار رودخانهٔ کوشکه، پل در حوالی عژدوان بودهٔ بالای زرافشان که احتمالاً به‌مقصد برداشتن آب و به جوی‌ها تقسیم نمودن آن نیز خدمت می‌کرد، از همین قبیل تأسیسات می‌باشند.[۲۸]

عبدالله‌خان دوم به مسایل تجارت داخلی و خارجی توجه خاص داشت. این نکته را آباد ساختن راه‌های کاروان گرد و عموماً بهتر نمودن شرایط تجارت که در عهد او به‌وقوع پیوستند، ثابت می‌نمایند. در این مورد اصلاحات پولی او هدف و نتیجه‌های واقعی آن خیلی جالب‌توجه می‌باشند.[۲۹]

جنگ و نزاع‌های فئودالی که تقریباً ۵۰ سال در سرزمین آسیای وسطی ادامه داشت، برای تجارت و گردش پول وضعیت خیلی نامساعد به‌وجود آوردند. حاکمان مستبد و خودسر ملک‌های خاصه در مسألهٔ پول هم تلاش داشتند سیاست مستقلانهٔ خود را تطبیق نمایند تا از این وسیلهٔ درآمد نیز بیشتر سود به‌دست آورند. آنها همهٔ مقررات معاملات دولتی را ویران کردند. این را هم باید در نظر گرفت که در نتیجهٔ به سطح لازم نبودن استخراج معدن و از خارجه وارد کردن آن احتیاج به نقره در مملکت هر چه بیشتر در حال افزایش بود. در چنین شرایط از طرف حاکمان ملک‌های خاصه گستاخانه ضرب زدن و وارد معاملات نمودن سکه‌های نقره باعث آن گردید که ذخیرهٔ آنها در معاملات تجارتی تدریجاً کاهش یافت. سکه‌های نقره با دو راه ناپدید می‌گردید. یک تعداد آن «برای روز مبادا» پنهان کرده می‌شدند، تعداد دیگر آن برای به‌دست آوردن سود به خارجه می‌رفت. این طریق کاهش یافتن نقره در حالت احتیاج آن، تناسب میان مس و نقره را در خرید و فروش تغییر داده، باعث از هم به درجهٔ زیاد تفاوت پیدا کردن ارزش بازاری و رسمی دولتی سکه‌های نقره گردید. بحران معاملات پولی به اندازه‌ای تیز و تند گردیده بود که مداخلهٔ جدّی را تقاضا می‌کرد. این وضعیت را محض اصلاحات پولی عبدالله‌خان دوم برطرف کرد. در منابع خطی از این خصوص اخبار مستقیم موجود نیست. فقط در *عبدالله‌نامهٔ* حافظ تنش به‌طور مبهم گفته شده که عبدالله‌خان دوم دقیقاً نظارت می‌کرد تا در ضرابخانه سکه‌های طلا را با آمیزش فلز پست ویران نسازند. حقیقتاً هم عبدالله‌خان دوم ضرب سکه طلای اصیل را ابتدا گذاشت. ولی بخش مهم اصلاحات او به ضرب

و گردش سکه‌های نقره مرتبط است. برای عملی شدن این تدابیر، او مرکزیت یافتن دولت که در نتیجهٔ آن بسیار ضرابخانه‌های املاک خاصه تعطیل شدند، مساعدت نمود. اکنون سکه‌هایی که اساساً در بخارا وارد معامله می‌شدند، از «سد ملکی» بیرون آمده، در سراسر دولت یکسان به‌گردش درآمدند. ارزش بازاری و رسمی پول نقره با هم موافق گردید. بدین وسیله کاهش نقره دفعتاً باز داشته شد. اصلاحات پولی هم به‌منفعت تجارت و هم به‌منفعت دولت گردید. بعد از این درآمد ضرب سکه اساساً به خزانهٔ عبدالله‌خان دوم تعلق می‌گرفت.

۲. مناسبات اجتماعی و اقتصادی

مالکیت و استفادهٔ زمین

در قرن شانزدهم میلادی زمین مطابق حقوق مالکیت چون سابق به پنج گروه تقسیم می‌شد. فتوحات شیبانیان در این مورد دگرگونی جدی به‌عمل نیاورد. با وجود این، بعضی پدیده‌ها و تمایلات نوین را باید ذکر نمود. زمین دولتی همانا از عمده‌ترین انواع آن محسوب می‌شد و آن ذخیرهٔ عمده ولی نه واحد ملک انعامی، یعنی زمین‌داری شرطی فئودالی را تشکیل می‌کرد. نوگانی آن بود که اکنون زمین‌های دولتی به‌طور طبیعی مجدداً تقسیم می‌شدند.

در قرن شانزدهم میلادی صاحبان اساسی زمین‌های انعامی دولتی، گروه جدید طبقهٔ فئودالان یعنی اعضای متعدد خاندان سلطنتی و طبقهٔ والامقام طایفه‌های صحرانشین ازبک، متفقین شیبانی‌ها گردیدند.

طوری که خاطرنشان گردید، دولت شیبانیان از مجموع ملک‌های خاصه فراهم آمده بود. اساس اقتصادی این «ملکیت» عبارت از آن بود که ملک‌دار می‌توانست خراج و مالیات زمین دولتی به‌طریق انعام تصاحب نموده‌اش را تماماً یا قسماً (هر دو نوع هم معمول بود) به‌نفع خود جمع‌آوری نماید. ملک‌های بزرگ انعام شده را در قرون شانزدهم میلادی نیز سیورغال می‌نامیدند.[۳۰] صاحبان چنین ملک‌ها از مصونیت‌هایی برخوردار بوده‌اند، از جمله می‌توانستند در مورد پرداخت مالیات زمین انعام گرفته‌شان کاملاً موافق به ارادهٔ خود اختیارداری کنند. تدریجاً کار به جایی رسید که آنها نیز در نوبت خود یک بخش زمین دولتی ملک خویش را به گروه‌های

نسبتاً خرد اعیان و اشراف، روحانیان و نمایندگان نیروهای مسلح تقسیم می‌کردند. به این طریقه، سلسله درجه‌های انعام زمین به‌وجود آمد، که این امر واقعی در سندهای رسمی قرن شانزدهم میلادی روشن ذکر گردیده است.[۳۱]

این قبیل انعام‌های درجهٔ پایین‌تر را که از طرف حکومت مرکزی و یا صاحبان ملک‌های خاصه داده می‌شدند، نیز با اصطلاح سیورغال افاده می‌کردند. در عین حال، اصطلاحات دیگری هم وجود داشتند. چنان‌که انعامی را که برای خدمات نظامی داده می‌شد، در این ایام تنخواه و اقطاع (اقطع) می‌نامیدند.[۳۲]

دیگر نوع زمین از روی حقوق مالکیت، ملک فئودالی (یعنی زمینی که یک قسمت عایدات آن به سود دولت و قسمت دیگر آن به‌نفع شخص جداگانه، فئودال، استفاده می‌شد) نهایت زیاد بود. در این‌جا سه تمایل به‌نظر می‌رسد. اول آن که اعضای خاندان شیبانیان و طبقهٔ والامقام طایفه‌های صحرانشین ازبک تمام سعی خود را برای صاحب شدن به زمین‌های ملک روانه می‌کردند. قسمت زیاد زمین‌های مِلک با راه مصادرهٔ تیموریان، اشراف تیموری وصاحب‌منصبان فرصت به‌طرف شیبانیان گذشتن را نیافته و حتی در موردهای جداگانه توسط مصادرهٔ روحانیان به‌دست استیلاگران درمی‌آمد. سپس، چنان‌که از سندهای رسمی قرن شانزدهم میلادی برمی‌آید، اعضای خاندان سلطنت و طبقهٔ بالانشین طایفه‌های ازبک هم در دهات و هم در شهر به خریدن ملک‌ها خیلی وسعت دادند.[۳۳]

تمایل دوم که در این بابت هم اسناد رسمی شهادت می‌دهند، «تجزیهٔ» زمین‌های مِلک یعنی از روی عایدات سالانه بین دولت و فئودال متناسباً تقسیم شدن آن می‌باشد. مثلاً اگر حصهٔ دولت سه دوم قسمت درآمد زمین مِلک و حصهٔ فئودال یک سوم حصهٔ آن را تشکیل نماید، آن‌گاه پس از تقسیمات از سه دو حصهٔ زمین مِلک به زمین دولتی و از سه یک قسمت آن به زمین و خالص (یعنی ملک خصوصی) تبدیل می‌شد.[۳۴] در نتیجهٔ چنین تقسیمات ذخیرهٔ زمین‌های ملک کاسته می‌شد. باز یک منبع کاهش زمین‌های ملک در آن دوره برای به اندازهٔ خیلی زیاد وقف بخشیدن آنهاست. (از این خصوص در پایین سخن خواهد رفت).

و نهایت، طوری که از سندهای قرن شانزدهم میلادی و دوره‌های من‌بعده معلوم می‌شود، دولت زمین‌های مِلک را بیش از پیش همچون ذخیره برای پاداش فئودالی

استفاده می‌نمود. در این مورد دولت حصهٔ درآمد خود را از زمین‌های مِلک انعام می‌کرد.[۳۵] این نوع پاداش را از «تبرئهٔ» زمین مِلک که دولت مِلک‌دار را از خراج درآمد، درآمد سالیانه، معاف می‌کرد و آن صاحب تمام درآمد زمین می‌گردید، باید فرق گذاشت. دولت زمین‌های مِلک را (مثل زمین‌های دولتی) برای پاداش استفاده نموده، حصهٔ درآمد خود را از این زمین‌ها می‌توانست نه به مِلک‌دار، بلکه به شخص ثالث انعام کند. در این حالت یک قسمت درآمد سالیانه زمین را (در اساس پاداش) شخص دیگر صاحب می‌شد.

وزن قیاسی زمین‌های نوع مِلک و خالص قرن شانزدهم میلادی آن‌قدر بزرگ نبود، ولی به‌تدریج می‌افزود. سندهای رسمی در این دوره دو راه افزودن مقدار این قبیل زمین‌های کاملاً مالکیت خصوصی گردیده را نشان می‌دهند؛ یکی، چنان‌که قبلاً ذکر شد، تقسیم زمین‌های مِلک در بین دولت و فئودال و دیگری از طرف فئودال‌ها خریداری شدن زمین‌های دولتی. قابل توجه است که خرید زمین‌های دولتی همچون تبدیل دادن آنها به زمین‌های مِلک به تقسیم من‌بعدهٔ این زمین‌ها به‌رسمیت درآورده می‌شد.

ذخیرهٔ زمین‌های وقف در قرن شانزدهم میلادی، هم از مدرک زمین‌های مِلک و هم یک اندازه از حساب زمین‌های مِلک و خالص غنی‌تر گردید. مقدار زیاد مسجد و مدرسه و خانقاه‌های طی قرن شانزدهم میلادی اعمار گردیده که همهٔ آنها حتماً با مال و ملک وقف، بیش از همه زمین تأمین می‌گردیدند، به این ادعا گواهی می‌دهند. غیر از این، از قرن شانزدهم میلادی وقف‌نامه‌های متعددی باقی مانده‌اند، که به‌جز تأمینات اصلی، برای ساختمان‌های خیریه از طرف اشخاص جداگانه نثار شدن اعانه‌ها را اثبات می‌نمایند.

دولت از درآمد زمین‌های وقف گاه حصهٔ خود را دریافت می‌کرد و یا نمی‌کرد، ولی خاقان‌ها اکثر اوقات زمین‌های وقف را «تبرئه می‌کردند». از این جهت قرن شانزدهم میلادی از دوره‌های پیش کم تفاوت داشت. اما عجابت دیگر است؛ طوری که معلوم است، اصلاً زمین وقف تقسیم‌ناپذیر و عموماً دست‌نارس محسوب می‌شد. با وجود این، در بعضی وقف‌نامه‌ها پدیده‌های تشویش و اضطراب از آن که فئودال‌های کلان به درآمد و مال و ملک وقف دست دراز کنند، به‌نظر می‌رسد. به این

معنی وقف‌نامه‌ای که به‌نفع مدرسهٔ شیبانی‌خان سمرقند نوشته شده است، روشن شهادت می‌دهد. مثلاً در بین شرط‌های وقف‌گزار چنین تأکید یافته است:

«... (این مال و ملک وقف را) به کسی به‌عاریت دادن نشاید که از آن خوف غصب این (مال و ملک) عاریتی به‌میان می‌آید، من‌جمله به ستم‌کاران، کسان خصومت‌پرور و ترس‌انگیز، سلطان‌ها...»؛ «... این مال ملک وقف به هیچ‌وجه به اجارهٔ عملداران و آدمانی که از آنها رویانیدن حق عاریت دشوار و یا ناممکن است، داده نشود».[۳۶]

زمین و مال و ملک وقف معمولاً در اختیار متولی بوده، هدیه‌نامه در دست یکی از اولاد شخص وقف‌گزار نگاه داشته می‌شد. وقف برای روحانیان یکی از واسطه‌های استثمار بی‌رحمانهٔ طبقه‌های زحمت‌کش اهالی مملکت و مهم‌ترین وسیلهٔ ثروتمند شدن آنها محسوب می‌شد.

شیخ و ایشان‌های دو طریقهٔ صوفیهٔ بانفوذ آسیای وسطی، «کبرویه» و «نقشبندیه»، از بزرگ‌ترین اختیارداران زمین‌های وقف و نگاه‌دارندگان وقف‌نامه‌ها به‌شمار می‌رفتند. مثلاً، دارایی خواجگان جویباری حد و حساب نداشت.[۳۷]

خواجه اسلام جویباری، معاصر عبدالله‌خان دوم دارای گله و رمهٔ متعدد اسب، گوسفند، شتر و زمین‌های کِشت بی‌کناری بود. خواجه اسلام به صیادی شغل ورزیده، سگ‌های بسیار شکاری نگاه می‌داشت و چندین میرشکار به او خدمت می‌کردند. زایرین اکثراً گلایه می‌کردند که «پیر مقدس» با مرغان و سگان شکاری بیشتر صحبت می‌کند تا با آدمان. سیصد غلام خدمت بارگاه او را به‌جای می‌آوردند و برای انجام محاسبات اقتصادیاتش ادارهٔ مخصوصی وجود داشت. خواجه اسلام به تجارت هم مشغول می‌شد. کاروان‌های او تا به مسکو رسیده بودند. این همه حکم‌رانان تاجدار و بی‌تاج، اشراف و روحانی، همه‌گونه شیخان و مریدانشان، مردم را بی‌رحمانه غارت می‌کردند.

در اسناد رسمی گاهاً باز یک نوع زمین، قطعهٔ کوچک زمین مِلک، یادآوری شده است که صاحب آن زارع زمین بوده است.[۳۸] ما دربارهٔ مقدار چنین ملک‌های دهقانان معلومات مستقیم در اختیار نداریم، ولی مشاهده‌های غیرمستقیم نشان می‌دهند که ذخیرهٔ این قبیل زمین‌ها در قرن شانزدهم میلادی و دوره‌های بعدی به‌تدریج کاهش

می‌یافت. دهقانان زمین خود را به فئودال های ثروتمند می‌فروختند. البته، این بـا میل و اختیار آنان نبوده، بلکه تحت فشار فئودالان و یا در نتیجهٔ ناچاری اقتصادی صورت می‌گرفت. در این بابت خصوصاً نقش رباخواری و رهن‌گذاری بزرگ بود.

دهقانان مِلک‌دار نظر به دیگر اقشار زارعان زمین تـا حـدی وضـعیت مـمتازی داشتند، زیرا خراج از درآمد سالیانه به دولت پرداختهٔ آنها نسبت به هر آنچه که دیگر دهقانان به دولت و فئودالان می‌دادند، کمتر بود.

اما ناچیز بودن قطعهٔ زمین، افزودن اعضای خانواده و پیش آمدن تنگی معیشت باعث می‌گردید که دهقانان ملک‌دار هم از قرض‌داری به اسارت فئودالان و رباخواران گرفتار شوند.

احوال دهقانان بی‌زمین ــ اجاره‌نشین ــ نهایت بد بود. در قرن شانزدهم میلادی مثل دوره‌های گذشته واحد اساسی اقتصاد همانا اقتصاد دهقانی به‌شمار می‌رفت. انواع زمین‌ها به‌طریق اجاره به دهقانان واگذار می‌شد. وضعیت دهقانان اجاره‌نشین یکسان نبود. از اسناد رسمی قرن شانزدهم میلادی معلوم می‌گردد که اکثر اوقـات اجاره‌دار زمین‌های وقفی و دولتی فئودالان بودند. در این مورد دهقانان در زمین‌های اجاره گرفتهٔ فئودالان کرایه‌نشینی می‌کردند. شرط‌های کرایـه‌نشینی خـیلی سـنگین بودند، زیرا فئودال اجاره‌دار از دهـقانان کـرایـه‌نشین بـه انـدازهٔ دلخـواه خـود حـق می‌ستاند.[۳۹] احوال دهقانان اجاره‌نشین و کرایه‌نشین باز از آن سبب هم تباه می‌گردید که مهلت اجاره کوتاه بود. مثلاً، در وقف‌نامه‌ها اکثر اوقات تأکید شده است که زمین نه باید زیاده ازسه سال به اجاره گذاشته شود.

در آسیای وسطای قرن شانزدهم میلادی زمین‌داری جماعتی و بـاقی‌مانده‌های محکم جماعت هنوز ادامه مـی‌کرد.[۴۰] احـوال دهـقان عـضو جـماعت از دهـقانان اجاره‌نشین خیلی کم تفاوت داشت. ولی او را چنین یک امتیازی بود؛ او می‌توانست از حقوق یک نوع «اجارهٔ دایمی» استفاده نماید و «بی‌مهلت» به کشت زمین مشغول شود. نباید گمان کرد که دهقانان جماعت فقط در زمین‌های دولتی کـار مـی‌کردند. زمین جماعتی از یک مالک به مالک دیگر می‌گذشت و می‌توانست داخل مِلک یا تابع وقف باشد، اما در هر صورت دهقان عضو جماعت حقوق نسبت به «اجـارهٔ دایمی» داشته‌اش را از دست نمی‌داد. و از همه مهم‌تر آن است که در وقتِ خرید و

فروش زمین جماعت تقسیم نمی‌شد. در عمل این نه خرید و فروش خود زمین، بلکه به‌دست آوردن حقوقِ از زارع ستانیدن درآمد سالیانه بود. چنین پدیده‌ها هم ثبت شده‌اند که زمین جماعتی به چند مالک تعلق پیدا نموده، ولی بین آنها تقسیم نگردیده است و آنها فقط درآمد را با هم دیده‌اند.[۴۱]

ما در دست دلیلی نداریم که دربارهٔ تغییر کردن یا نکردن شکل استثمار در عهد شیبانیان قضاوت کنیم. نیک اثبات شده که حجم قانونی و معین از قسمت عمدهٔ درآمد سالیانه زمین در قرن شانزدهم میلادی، معمولاً سی درصد حاصل کشت را تشکیل می‌کرد (بعضاً تا چهل درصد هم می‌رسید) و به‌صورت محصول پرداخته می‌گردید.[۴۲] غیر از این بسیار مالیات و خراج‌های دیگر هم وجود داشتند که گاه به شکل پول و گاه به‌صورت کالا پرداخته می‌شد. حجم این مالیات و خراج‌ها یقیناً معلوم نیست، ولی اکثراً به خودسری حاکمیت مرکزی و مأمورین محلی مرتبط بود. درآمد و حق اجاره از باغات و تاکستان‌ها معمولاً به شکل پول ستانده می‌شد. چون سابق به‌طریق دست‌کاری پرداخت مالیات زمین نیز وجود داشت.

چنان‌که در منابع مختلف ذکر گردیده است، گواه مسلم و بی‌گمان احوال تباه دهقانان، زمین و محلات مسکونی خود را رها نموده فرار کردن آنهاست.[۴۳] ظاهراً، چنین حوادث بسیار رخ داده است که حکومت مجبور شده است دراین مورد تدابیر مؤثری از قبیل به زمین وابسته کردن دهقانان را پیش‌بینی نماید. از این لحاظ خصوصاً اسناد مربوط به فرغانه جالب‌توجه می‌باشند؛ در آنها راجع‌به محلات مسکونی خود برگردانیدن دهقانان فراری سخن می‌رود.

در شهرهای آسیای وسطی نیز همان انواع مالکیت زمین که در دهات وجود داشت، عمل می‌کرد. چنان‌که از اسناد رسمی برمی‌آید، یک پدیدهٔ مخصوص هم شهر و هم دهات بیش از پیش به دست اعضای خاندان سلطنتی، اعیان و اشراف و روحانیان عالی‌رتبهٔ فئودالی جمع شدن مالکیت زمین می‌باشد. هم در شهر و هم در دهات این حالت از مدرک مفلس شدن ملک‌داران کوچک و حتی میانه به‌وقوع می‌آمد. برابر این در شهرها پدیدهٔ دیگر به فئودال‌ها تعلق گرفتن دکان‌های پیشه‌وری، کارگاه‌های هنرمندی و منازل اقامتی به‌عمل می‌آمد. پیشه‌وران نه فقط زمین را، بلکه اکنون کارگاه و حتی اقامتگاه را هم به‌اجاره می‌گرفتند. این باعث افزودن معیار

استثمار نیروهای کاری شهر می‌گردید. غیر از این، در شهر خراج‌های معمولی هم وجود داشتند. در این مورد جنکینسون نوشته است: «خان بخارا یک دهم ارزش همه‌گونه مال‌های فروشی پیشه‌وران و تاجران را می‌ستاند که این تمام مردم را بینوا خواهد کرد».[۴۴] مالیات و خراج‌های شهر باز از آن سبب هم چندین دفعه سنگین‌تر می‌شد که حاکمان غیر از مالیات و خراج‌های رسمی خودسرانه، شهریان را به پرداختن مالیات و عوارض علاوگی وادار می‌کردند، همچنین از مالیات غیرمستقیم نیز استفاده می‌نمودند.[۴۵]

حرفه و پیشه‌وری، تجارت داخلی و معاملات پولی

در تألیفات علمی راجع‌به وضعیت تولیدات پیشه‌وری آسیای وسطی در قرن شانزدهم میلادی دو عقیدهٔ مخالف یکدیگر بیان یافته است. بعضی مؤلفان چنین می‌پندارند که پیشه‌وری بعد از استیلای شیبانیان به تنزل مواجه گردید، ولی مؤلفان دیگر برعکس، در این دوره پدیده‌های انکشاف من‌بعدهٔ آن را مشاهده می‌کنند. به‌نظر ما، هر دو عقیده هم صحیح نیست.

در ساحهٔ تولیدات پیشه‌وری و تجارت داخلی پولی طی قرن شانزدهم میلادی تغییرات و پیشرفت معین به‌عمل آمد. اما این به‌جهات فنی تولیدات کالایی کمتر دخل دارد. تخصیص صنعت و پیشه‌وری در این قرن هم، مثل قرن پانزدهم میلادی همانا محدود بود. برای توضیح چنین تخصیص طی قرن شانزدهم میلادی ما نسبت به قرن پیشین مواد بیشتر در اختیار داریم، زیرا مقدار مزید اسناد رسمی از جمله اسناد خرید و فروش، وقف‌نامه‌ها و غیره محفوظ مانده‌اند که در آنها دکان و کارگاه‌های صنعتی ذکر شده‌اند. هر یک نوع کالای آماده و نیمه‌آماده توسط پیشه‌ور جداگانه تهیه می‌گردید. در این دوره بازده کار در رشتهٔ صنعت و پیشه‌وری به‌همان درجهٔ حتی‌الامکان بلند زمان فئودالی واقع گردیده بود.[۴۶] در کیفیت مصنوعات، هم کدام تغییرات هم رخ نداد. مثلاً اگر کیفیت بعضی انواع محصولات و مصنوعات کلالی و یا صنایع دستی کاهش یافته باشد، در عین حال کاغذ سمرقندی[۴۷] و بسیار محصولات صنعتی آسیای وسطی شهرت قبلی خویش را نگاه داشته، به خارج صادر می‌شد. به همین طریق تولیدات صنعتی و کیفیت محصولات آن طی قرن

شانزدهم میلادی از نظر سطح فنی به کدام تغییرات جدی دچار نشده، از این جهت کاملاً به‌حالت قبلی خود باقی ماند.

با وجود این، نظر به نیمهٔ دوم قرن پانزدهم میلادی بعضی تمایلات نوین یک اندازه کاهش حجم تولیدات کالایی و تجارت پولی (هم در رشتهٔ خرده‌فروشی و هم عمده‌فروشی) ظاهر می‌گردید. این تمایلات دفعتاً پدید نیامده، فقط در ربع دوم و اواسط قرن شانزدهم میلادی به‌نظر نمایان گردید.[۴۸] بعضی تدابیر حاکمیت دولتی در راه فراهم آوردن شرایط مساعد برای تجارت پولی (اصلاحات شیبانی‌خان، کوچکونچی‌خان و عبدالله‌خان دوم) را البته انکشاف این تمایلات را بازمی‌داشتند، ولی آن را تماماً نمی‌توانستند از بین ببرند. تحقیق سبب‌های تدریجاً، ولی به‌طور مداوم کاسته شدن تولیدات کالایی و تجارت پولی در قرن شانزدهم میلادی با سرعت بیشتر در قرن هفدهم و هجدهم میلادی خیلی جالب‌توجه است. مورخان این مسأله را هنوز به‌طور باید و شاید مورد بررسی قرار نداده‌اند. راجع‌به بعضی علل جزئی که بایستی به وضع پیشه‌وری و تجارت پولی قرن شانزدهم میلادی اثر می‌گذاشت، توقف می‌نمایم. در این مورد تغییرات تجارت خارجی نقش معینی دارد. طوری که معلوم است، در مدت چندین قرن، راه بزرگ کاروانگرد از آسیای وسطی عبور نموده، شرق و غرب را به‌هم می‌پیوست، ولی در قرن شانزدهم بعد از کشفیات بزرگ جغرافی، این راه اهمیت خود را از دست داد. آسیای وسطی از مسیرهای اساسی حرکت کالای تجارتی در کنار ماند و این حالت روی تولیدات کالایی داخلی آثار خود را گذاشته، باعث کاهش یافتن حجم مصنوعات چندین رشته‌های صنایع و پیشه‌وری گردید، خصوصاً آن رشته‌هایی که کالای خود را به تجارت بین‌المللی صادر می‌کردند و هم خدمت کاروان‌های آینده و رونده را انجام می‌دادند.

البته، روابط تجارتی آسیای وسطی با روسیه، که در قرن شانزدهم میلادی رواج یافته بود، تا اندازه‌ای این زیان را جبران می‌کرد. لیکن انواع کالایی که به مقدار روزافزون از آسیای وسطی به روسیه صادر می‌شد، فقط منفعت گروه معین کارخانه‌های صنعتی را تأمین می‌کرد.

در وضعیت نظام پولی طی قرن شانزدهم میلادی، تأثیر ساختار املاکی دولت

شیبانیان، ضرب کردن سکه و معاملات پولی از نکته‌های خیلی مهم به‌شمار می‌روند. برای آخر قرن پانزدهم و دهۀ اول قرن شانزدهم میلادی استفادۀ بی‌وقفه و بی‌بند وبار نشان پولی خاص است. حاکمان زود زود عوض شوندۀ شهر و ولایات سعی می‌کردند که از ضرب مسکوکات به هر وسیله سود بیشتری به‌دست آورند. در این دوره خصوصاً در ضرب زدن و معاملات سکه‌های مسی بی‌نظمی و خودسری‌های زیادی رخ داد، در صورتی که محض همین پول در خرده‌فروشی استفاده می‌گردید.

هم پیشه‌ورانی که نه زینت‌آلات، بلکه افزار و وسایل مورد ضرورت مردم شهرنشین را آماده می‌کردند و هم خود شهریان و دهقانانی که برای خرید مال‌های لازمه به دکان آنها می‌آمدند، به چنین نوع تجارت منفعت‌دار بودند. برای تجارت عمده که پیش از همه اقشار گوناگون طبقۀ حکمران از آن سود می‌بردند، نیز گاهی وضعیت نامساعد به‌وجود می‌آمد و این در نوبت خود به‌طور غیرمستقیم به پیشه‌وری ضرر وارد می‌نمود.

دو اصلاحات پولی که طی ربع اول قرن شانزدهم میلادی تطبیق گردید و هدف اصلی آنها آماده‌ساختن شرایط مساعد برای تجارت پولی بود، واضح و روشن شهادت می‌دهند که فراهم آوردن چنین شرایط آن طوری که می‌بایست، امکان‌پذیر نگردید. بسا شگرف این‌است که اصلاحات دوم به‌دنبال خودسری صاحبان املاک دفعتاً تطبیق نگردیده، برای از بین بردن بحران و در سراسر دولت تنظیم نمودن معاملات پولی بیشتر از پانزده سال لازم بود.

استقلال حکمرانان ملک‌ها در دوره‌های بعدی به معاملات یکسان پولی در سراسر دولت به‌تدریج موانع تازه به‌وجود می‌آورد.

پیش از اصلاحات کوچکونچی‌خان، که در سال ۱۵۲۵ میلادی به انجام رسید، سود از ضرب و گردش پول به‌دست آورندۀ حاکمان ملک باز هم افزود. توسط این اصلاحات قاعده‌ای به رسمیت درآمد، که مطابق آن درآمد ملک‌داران کلان از ضرب زدن مثلاً پول نقره از دو منبع حاصل می‌شد؛ یکی پرداخت صاحبان فلز به میزان مشخص، دیگری عایداتی که از حیله و نیرنگ‌های آشکار تبدیل قرب نقره به‌دست می‌آمد. معنی منبع آخری از این عبارت بود که سکۀ نقرۀ هم‌وزنِ هم‌محک به دو

گروه سکهٔ «کهنه» و سکهٔ «نو» تقسیم شد، به آنها ارزش گوناگون مقرر می‌شد (چنانچه، قابلیت خرید ده سکهٔ «کهنه» برابر نه سکهٔ «نو» بود). در ضمن استناد به استبداد قدرت دولتی هر بار سکه‌های «نو» خودسرانه «کهنه» اعلام می‌شدند و بدین وسیله ده درصد درآمد مفت به خزانهٔ دولت وارد می‌شد و صاحب پول به یک‌باره ده درصد زیان می‌دید. جنکینسون که در سال‌های ۱۵۵۸-۱۵۵۹ میلادی به بخارا سفر کرده بود، استثمار بی‌بندوبار نشان پولی و عاقبت آن را در تجارت به‌طور موثق توصیف نموده است: «پادشاه هر ماه و بعضاً در یک ماه دو بار ارزش نقره را بالا می‌برد و پایین می‌آورد، ولی از حال مردم مظلوم پروایی ندارد، چون که مطمئن نیست که بیشتر از دو یا سه سال سلطنت بکند، او را یا به قتل می‌رسانند و یا معزول می‌سازند. این حالت مملکت را خراب و تاجران را مفلس می‌گرداند». به این گفتار باید همین را هم علاوه کرد که حاکمان مُلک برابر گسترش پراکندگی فئودالی بیش از پیش به معاملات پولی واحد در سراسر قلمرو دولت ممانعت می‌کردند. آنها در صدد به‌دست آوردن سود هر چه بیشتر، گردش پول املاک دیگر در قلمرو ملک خود ممانعت ایجاد می‌کردند.

بی‌سبب نیست که در ربع سوم قرن شانزدهم میلادی آسیای وسطی باز یک بحران خیلی شدید معاملات پولی را سپری نمود.

وضع عمومی مملکت و تأثیر مستقیم آن بر اقتصاد کشور یکی دیگر از عوامل مهم به‌شمار می‌رود.

اگرچه لشکرکشی و تاخت‌وتازهای متعدد به خراسان حاکمان شیبانی تا اندازه‌ای سربازان آنها را ثروتمند می‌نمود، تدارکات و تجهیزات این لشکرکشی‌ها برای اهالی خیلی گران تمام می‌شد. خصوصاً جنگ‌های میان فئودال‌ها که در حدود نیم‌قرن به‌طور متصل ادامه داشت، احوال مردم را نهایت تباه ساخت. در نتیجهٔ محاربه‌های بین سلاطین شیبانی، از دست به دست گذشتن شهر و ملک‌ها مزارع و کشتزارها پایمال، شهرها تاراج و خراج و مالیات افزوده می‌شدند. به‌همین طریق شرایط این زمان هم به رونق و حتی یک درجه معتدل گردیدن وضع تولیدات پیشه‌وری و تجارت کمکی نرساند.

درست است که در انتهای قرن، وقتی که عبدالله‌خان دوم به جنگ‌های داخلی

بین فئودال‌ها خاتمه داده، برای بهترگردیدن شرایط تجارت سلسله تدابیری پیش‌بینی کرد، اوضاع تغییر یافت واقتصاد کشور اندکی به حالت اعتدال درآمد، اما این مرحلهٔ نه‌چندان طولانی ثبات اوضاع برای جبران آن همه خساراتی که سابقاً به صنعت و پیشه‌وری وارد آمده بود، کفایت نکرد.

روند انکشاف من‌بعده به‌زودی همهٔ آن نتایج مثبتی راکه در عهد عبدالله‌خان دوم در مورد به‌حالت عادی درآوردن اوضاع عمومی مملکت به‌دست آمده بود، به‌باد فنا داد.

به‌همان خلاصه‌ای که سه ربع قرن شانزدهم میلادی دورهٔ تدریجاً کاهش یافتن حجم تولیدات صنایع و پیشه‌وری و تجارت داخلی است، امر واقعی محض در همین قرن نسبتاً بیشتر به ترقی رونهادن شهرها مخالفتی ندارد. مثلاً در قرن شانزدهم میلادی مساحت محوطهٔ شهر بخارا توسعه یافته، بخشی از محل‌های اطراف آن به شهر ملحق شدند.

در این دوره در بخارا بسیار بناهای محتشم به‌وجود می‌آیند، از جمله طاق‌های تجارت، کاروان‌سرای‌ها و امثال اینها ساخته می‌شوند. بخارا در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی به‌طور قطعی پایتخت دولت شیبانیان می‌گردد. باز مهم‌تر از این، بخارا مرکز تجارتی آسیای وسطی، محل آمد و رفت اکثر تاجران خارجی و گذرگاهی برای کالاهای خارجی محسوب می‌یافت. از این رو، حجم تجارت بخارا به سراسر آسیای وسطی صدق نمی‌کند و برای سخن‌راندن از باب انکشاف بیش از پیش صنایع و پیشه‌وری در سراسر آسیای وسطی اساسی نمی‌دهد.

تجارت خارجی. روابط دیپلماتیک

تثبیت روابط اقتصادی و سیاسی با روسیه عامل رشد تاریخی آسیای وسطی در قرن شانزدهم میلادی بود.[۴۹] این پدیده بیشتر از همه در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی که دید و بازدید سفرای روس از آسیای وسطی و به‌خصوص سفرای آسیای وسطی از دولت مسکو به‌حکم عنعنه درآمد، به‌نظر نمایان گردید. در آن ایام سفرا به کارهای تجارت هم مشغول می‌شدند. آنها با کاروان‌های خود نه‌فقط هدیه‌های پادشاهی و خانی، بلکه کالا و اموال تجارتی نیز می‌بردند. از تجارت پادشاهی و خانی باج

گمرکی ستانده نمی‌شد. بنابراین سلاطین شیبانی و حاکمان ملک‌ها کاروان‌های پربار خود را با کمال میل به‌سوی دولت مسکو گسیل می‌داشتند. ولی از نقطه‌نظر تحکیم روابط اقتصادی، اهمیت وسعت و انکشاف حجم تجارت خصوصی بیشتر بود. هرچند از کاروان تاجران جداگانه که به اشترخان رفت و آمد می‌کردند، باج گمرکی ستانده می‌شد، اما این باعث کاهش تجارت نمی‌گردید. مال‌های آسیای وسطی برای روسیه به‌حدی ضرورت پیدا کرده و متداول شده بودند که حتی در اصطلاحات و نام‌های جغرافی روسیه هم آثار خود را گذاشتند. مثلاً یکی از مقیاس‌های معمول وزن در دولت مسکو «انسیر بخارایی» نام داشت. در دولت خانی قزان تاجران آسیای وسطی را «تیزیک‌ها» (تاجیکان) نام می‌بردند و در مرکز شهر قزان محلی بود که با نام «موضع تیزیک‌ها» شهرت داشت.

تجارت به‌سمت دیگر، به‌طرف سیبریه هم وسعت یافت. در این‌جا به کالای آسیای وسطی نیاز فراوانی داشتند. به این سبب حکومت مسکو درقرن شانزدهم میلادی از تجارت با این سرزمین باج گمرکی نمی‌ستاند.

در دولت مسکو از اموال تجارتی آسیای وسطی نیاز مخصوصاً به منسوجات گوناگون نوع نخی و ابریشمی زیاد بود. از مسکو به آسیای وسطی پوست‌خام، ظروف چوبی،پارچه‌های پشمی ودیگر مصنوعات وارد می‌شد. بعضی از این کالای روسی را در بخارا تاجران هندو و ایرانی خریداری می‌کردند.

طی قرن شانزدهم میلادی بین دولت شیبانیان و دولت تیموریان هند روابط بسا نزدیک تجارتی و سیاسی و فرهنگی وجود داشت. لیکن روابط تجارتی با ایران صفوی خیلی کاسته گردید. در این مورد، غیر از علل عمومی (تغییر مسیر راه کاروانگرد)، نزاع‌های مذهبی میان ایران شیعه و آسیای وسطای سنی هم نقش معینی داشت. سبب دیگر همانا روابط سیاسی بین شیبانیان و صفویان بود که در نتیجهٔ لشکرکشی و تاخت‌های متصل سلاطین شیبانی به خراسان (با نیت تصرف شهرهای معمور و ثروتمند هرات، مشهد، اسفراین و غیره) بیشتر متشنج می‌گردید. جنکینسون که سال‌های ۱۵۵۸-۱۵۵۹ میلادی در بخارا اقامت داشته، مخصوصاً به مسایل تجارت توجه مبذول داشته است، راجع‌به تجارت آسیای وسطی با هندوستان چنین می‌نویسد:

«هندوها پارچه‌های سفید نفیس راکه تاتارها به دور سرشان می‌پیچند، همچنین دگر انواع پارچه‌های سفید راکه در وقت از پارچه نخی دوختن لباس استفاده می‌شوند، به این‌جا وارد می‌کنند، ولی آنها نه طلا، نه نقره، نه جواهرات و نه ادویه می‌آورند. من پرسش کرده دریافتم که راه این تجارت از طریق اقیانوس بوده است، چون همهٔ محل‌های تولید این کالا تحت تصرف پرتغالی‌ها واقع است.

هندوها از بخارا ابریشم، پوست خام، غلام و اسب می‌برند، لیکن به خرید پارچهٔ پشمی و ماهوت آن‌قدر میل ندارند. من به تجار آن کشورها که از دورترین قسمت‌های هندوستان، حتی از سرزمین بنگاله و کرانه‌های رودخانهٔ گنگ می‌آیند، معاوضهٔ پارچه‌های پشمی را به کالاهای آنها پیشنهاد کردم، ولی نخواستند کالاهایشان را به‌چنین پارچه‌ها مثل ماهوت عوض کنند.

ایرانی‌ها به این طرف پارچه، نخ پخته، کتاب، حریر الوان، اسب اصیل و امثال اینها را آورده، از این‌جا پوست خام و دیگر کالای روسی و غلامان گوناگون نژاد خریده می‌برند، اما پارچه نمی‌خرند، زیرا خودشان این نوع کالاها را به این‌جا می‌آوردند».[۵۰]

منابع دگر فهرست اقلام کالاهای صادراتی به هندوستان را (از قبیل سیب و ناک کشمش و بادام، خربزهٔ خوارزمی، پوست‌های خز روسی و مرغ شکاری) و برعکس اقلام کالا و مواد وارداتی از هندوستان به آسیای وسطی را (مثل پارچه، رنگ وبار، چای، مروارید) متذکر می‌شوند.[۵۱] باز یک کالای مخصوص، سکه‌های نقرهٔ شیبانی، راکه طی قرن شانزدهم میلادی از آسیای وسطی به هندوستان منتقل می‌شد، باید خاطرنشان کرد. جالب آن است که اکبرشاه (۱۵۵۶-۱۶۰۵م) برای گردش سکه‌های شیبانی در داخل دولت خود اجازه داده بود، از این جهت نام اکبر به شکل مهر کوچکی در روی سکه ضرب زده می‌شد.[۵۲]

روابط سیاسی بین شیبانیان و تیموریان هند نیز با موفقیت انکشاف می‌یافت.

شیبانیان که بابر را از آسیای وسطی تماماً رانده بودند، به‌زودی بعد از فتح کردن قسمت بیشتر هندوستان سعی نمودند روابط خود را با او معتدل سازند. در سال‌های آخر حکمرانی کوچکونچی‌خان به‌نزد بابر سفارت باصلابتی اعزام شد. سفرا نه‌فقط از طرف سرسلاله، یعنی خود کوچکونچی‌خان، بلکه از طرف بعضی سلاطین

خاندان شیبانی هم بودند. بابر سفرا را به‌خوبی پذیرایی نمود و هنگام رخصت دادن به آنها هدایای فراوانی داد.

مثلاً به سفیر کوچکونچی‌خان هفتاد هزار سکه نقره، خنجر گران‌بها و کلاه زردوزی انعام کرد.[۵۳] این سفارت فقط معنی به رسمیت شناختن را نداشت. شیبانیان که در این سال‌ها متصل به خراسان هجوم می‌کردند، به تأمین امنیت عقب‌گاه خود منفعت‌دار بودند.

روابط سیاسی خصوصاً میان دو حکمران برجسته، سلطان شیبانی عبدالله‌خان دوم و پادشاه هندوستان اکبر، خیلی صمیمانه بود. آنها هرگاه به کشور یکدیگر هیأت سفارت می‌فرستادند، با هم مکاتبه داشتند و به یکدیگر هدایای گران‌بها ارسال می‌کردند. عبدالله‌خان دوم به سفارتی که فوراً بعد از بدخشان را استیلا کردن شیبانیان و در افغانستان پیروزی‌های بزرگ به‌دست آوردن اردوی اکبر ارسال کرده بود، ارزش بلند قایل می‌شد. این سفارت دو هدف داشت؛ یکی جلوگیری از حرکت من‌بعدهٔ ارتش هند و دیگری به اکبر تلقین نمودن آن که شیبانیان ادعایی به ملک او ندارند. سفارت در نوبت خود اعزام داشتهٔ اکبر با حسن‌توجه و احترام بزرگی پذیرفته شد.[۵۴]

۳. مسألهٔ پیدایش نژادی (اتنوژنز) خلق ازبک

مسئلهٔ اتنوژنز خلق ازبک فقط در علم تاریخ‌نگاری مارکسیستی شوروی بار اول براساس علمی مطرح گردید. در اثرهای مستشرقان تا انقلاب روس و همچنین خارجی نقطه‌نظری حاکم بود که طبق آن گویا تاریخ خلق ازبک از قرون پانزدهم ـ شانزدهم میلادی یعنی از زمان در آسیای وسطی به نام ازبک پیدا شدن طوایف استیلاگر آغاز شده باشد. توضیح ماهیتاً نوین این مسأله از پژوهش‌های ا.یو. یکوبوفسکی آغاز گردید. او در ضمن تحقیق به‌خلاصه‌ای آمد که ازبک‌های استیلاگر با اهالی محلی ترک نژاد ماوراءالنهر آمیخته‌اند: «... ازبک‌های صحرانشین، اگر در تمام حدود کنونی ازبکستان نباشد هم، به هر صورت در بخش اعظم آن اهالی ترک‌زبان، یعنی قوم ترک و یا ترک شده را دچار آمدند که در این‌جا مدت طولانی در

حیات متمدن به‌سر برده، در جریان آمیزش با دیگر اقوام نسبتاً قدیم‌تر از عهد باستان در این محل مسکون گردیده، تشکل یافتند. ازبک‌های صحرانشین به هیأت اهالی ترک زبان همچون جزء آخرین داخل شده، به آن نام خود را بخشیده‌اند».[۵۵]

در سال ۱۹۴۹ میلادی مؤلف این سطور در کتاب *تاریخ خلق تاجیک* نقطه‌نظر خود را راجع‌به این مسألهٔ پیچیده و مهم بیان کرده بود. در آن کتاب از جمله آمده است:

«...از قرن ششم میلادی نفوذ هر چه بیشتر طوایف و اقوام ترک‌زبان به سرزمین آسیای وسطی شروع می‌شود».[۵۶] در این میان روند قرابت پیداکردن طوایف و اقوام مذکور به اهالی قدیم آسیای وسطی ادامه می‌نماید. عملیات مشترک ترک‌ها و سغدیان جنبهٔ ویژهٔ مبارزهٔ مردمان آسیای وسطی با استیلاگران اجنبی می‌باشد. در ظرف چندین قرن، پیش از همه طبقه‌های کم‌بضاعت بادیه‌نشینان ترک به‌طرز زندگی تخت‌نشین و زراعت‌کاری سپری می‌نمودند. تدریجاً اختلاط و آمیزش اقوام ترک با سغدیان و خوارزمیان و طایفه‌های سکای و ماساژت‌ها تقویه یافته و ضمناً قوم به این طریقه تشکل یافته اکثراً به زبان ترکی تکلم می‌کردند. در همین اساس مردم ازبک تشکل یافته در روند صورت گرفتن خود، مثل دیگر اقوام آسیای وسطی از میراث فرهنگی ساکنان قدیمهٔ آن بهره‌مند گردید. در ابتدای قرن یازدهم میلادی جریان تشکل مردم ازبک سرعت بیشتری پیدا کرده، از قسمت‌های شمال آسیای وسطی بیش از پیش به نواحی جنوب آن انتشار یافت که این از جمله در تأسیس دولت قراخانیان و انکشاف تمدن شهر نقش خود را گذاشته است.

تشکل با سرعت قوم ترکمن و دگر اقوام به اصطلاح ترک زبان آسیای وسطی نیز به‌همین دوره مصادف است. محض در این دوره تعبیر «ترک و تاجیک» برای توصیف دو عنصر اساسی نژادی اهالی آسیای وسطی ورد زبان گردید.

طوری که ذکر گردید، هنوز در زمان سامانیان در نواحی تخت‌نشین آسیای وسطی بسیار اقوام ترک‌زبان زندگی می‌کردند. منابع در فرغانه، خوارزم، چاچ و دیگر نواحی مقیمی زراعتی سکونت داشتن عدهٔ کثیر اهالی ترک‌زبان را ذکر کرده‌اند. به‌هر صورت در دورهٔ سامانیان اکثریت اهالی شهرها و نواحی تخت‌نشین زراعتی آسیای وسطی را تاجیکان تشکیل می‌دادند. ولی این حالت در عهد حکمرانی قراخانیان

تغییریافته، در نتیجهٔ بیشتر به زندگی تخت‌نشین گذشتن بادیه‌نشینان ترک زبان و ترک شده اهالی محلی تاجیک در آسیای وسطی از جهت اتنیک (نژادی) برتری پیداکردن اقوام ترک‌زبان شروع می‌شود.

در بین طبقه‌های حکمران، با هم مقارنت نمودن اعیان طایفه‌وی ترک و اشراف فئودالی قدیمه به‌عمل آمده، آنها به‌اتفاق استثمار توده‌های زحمت‌کش را وسعت می‌دهند. هم‌زمان، در زینه‌های پایین توده‌های زحمت‌کش تاجیک و عناصر زحمت‌کش خلق‌های ترک زبان هم انس گرفته، در مبارزهٔ مشترک به مقابل ظلم و استثمار طبقهٔ حاکم رشته‌های دوستی خصوصاً تاجیکان و ازبکان مستحکم می‌گردد. «در تمام شورش‌های خلقی قرن‌های بعدی، در مبارزهٔ قهرمانانهٔ ضداستیلاگران خارجی پهلوی هم قرار گرفتن نیاکان همهٔ اقوام آسیای وسطی، از جمله دو خلق همسایه، تاجیکان و ازبکان، را می‌توان دید. ما سهم مخصوص به گنجینه تمدن جهانی گذاشتهٔ هر یک از این خلق‌ها را آموخته، در عین حال روابط و تأثیرات متقابل آنها را خاطرنشان می‌نمایم».[۵۷]

در عقیدهٔ ما چنین نکته‌ای که ازبک‌ها در ردیف تاجیکان و دیگر اقوام ساکن آسیای وسطی وارث تمام تاریخ و تمدن آسیای وسطی می‌باشند، تأکید یافته، همچنین نقش طایفه و قوم‌های قدیمی ایرانی‌زبان در تشکل خلق ازبک نشان داده، به ضم این، زمان صورت گرفتن این پدیده قرن یازدهم میلادی معین گردیده بود.

این عقیده در مقدمهٔ (مؤلف ا.یو. یکوبوفسکی) نشر اول *تاریخ خلق‌های ازبکستان* (۱۹۵۰م) به‌نظر گرفته شده،[۵۸] در آخرین نشر *تاریخ ازبکستان* ج ش س (۱۹۶۷م) افادهٔ واضح و روشن خود را یافته بود.[۵۹]

مطابق این عقیده، خلق ازبک شریک برابر حقوق نه‌فقط رویدادهای چهارصد سال آخر آسیای وسطی، بلکه‌دورهٔ بسا طولانی تاریخ این سرزمین می‌باشد.

تحقیقات من‌بعده برای ما امکان صریح و روشن‌تر نمودن بعضی نکته‌های این عقیده را فراهم ساخت. قضیهٔ آخرین از این عبارت است که زبان را در امر تعیین حدود تاریخ نژادی مردمان همچون نشانهٔ یگانه دانستن نشاید. در مرحلهٔ کنونی پیشرفت علم تاریخ این قضیه را مختصراً به‌طریق ذیل می‌توان بیان کرد.

قبلاً راجع‌به دوره‌های اول تأثیر متقابل اهالی ایرانی و ترک سخن رفته بود. به

آسیای وسطی نفوذ کردن کلام ترکی با مهاجرت عظیم قبایل صحرانشین آسیای مرکزی و شمال شرقی که تقریباً در حدود عهد جدید شروع گردید و مدت چندین قرن گاه تضعیف و گاه دوباره با نیروی تازه ادامه کرده است، مرتبط می‌باشند. یک عده از این قبایل، از جمله طایفه‌های ترک‌زبان در روند مهاجرت و تاخت‌وتازهای خود در سرزمین آسیای وسطی مسکن گرفته، اقامت دایمی اختیار نمودند. به‌خصوص از نیمه دوم قرن ششم میلادی زمانی که دسته‌های خاقان ترک بعد از شکست هیتالیان در ماوراءالنهر حاکمیت را به‌دست گرفتند، تعداد اهالی ترک زبان آسیای وسطی افزایش می‌کند. ابتدا از همین دوره طایفه‌های ترک زبان در مسیر تشکل و ترقی اقوام و زبان‌های آسیای وسطی (خصوصاً در ولایت‌های شمالی و شمال شرقی آن) نقش ظاهراً نمایانی ایفا نمودند.

ا.ن. برنشتام آغاز این روند را در ملک فرغانه به قرن هفتم میلادی نسبت می‌دهد.[۶۰] ای.ا. داویدویچ، و ب.ا. لیتوینسکی، چنین می‌شمارند که روند مذکور در این محل مدتی مقدم‌تر (قرن‌های ششم و هفتم میلادی) به‌وقوع پیوسته است.[۶۱] دربارهٔ وجود داشتن اهالی ترک‌زبان در ختلان‌زمین، خای‌چائو معلومات می‌دهد که آن به سال‌های ۷۲۶-۷۲۷ میلادی تعلق دارد.

در ولایت‌های شرقی آسیای وسطی (خصوصاً در هفت‌رود) و در ترکستان شرقی که از دوره‌های قدیم قصبه‌های زیاد سغدیان واقع گردیده بودند، تدریجاً جای کلام سغدی راگویش ترکی اشغال می‌نماید.

آمدن اهالی ترک زبان در قرن‌های دهم ـ یازدهم میلادی باز هم گسترش می‌یابد. ترک‌ها در دستگاه ادارهٔ دولت سامانیان، در نیروهای مسلح و غیره موقع مهم را اشغال می‌کنند. سلاله‌های ترک (به مثل غزنویان) به‌وجود می‌آیند. در آخر قرن دهم و ابتدای قرن یازدهم میلادی روندهای شدید به آسیای وسطی فروریختن و اسکان یافتن طایفه‌های مختلف ترک‌نژاد همچون ترکان سلجوقی، ترکمن‌ها، غوزها و ایلک‌خانی‌ها مشاهده می‌شود. قوم آخرین، یعنی ایلک‌خانی‌ها سامانیان را تارومار نموده، دولت بزرگی را که ماوراءالنهر، هفت‌رود و ترکستان شرقی را فرامی‌گرفت، برپا کردند. این دولت که در تألیفات مورخان با نام دولت قراخانیان یاد می‌شود، در تاریخ آسیای وسطی نقش مهم ایفا نمود. به هیأت دولت قراخانیان قبیله‌های

اویغور، قرلوق، چگِل، یغما، ارغو، ترکیش و غیره داخل می‌شدند که در بین آنها قرلوق‌ها و اویغورها موقع اساسی داشتند.

بی‌سبب نیست که زبان اهالی ترک دولت قراخانیان را زبان‌شناسان به قرلوقی و اویغوری نسبت می‌دهند. این زبان یک سلسله خصوصیات فونتیک (صوتی)، صرفی، لغوی و دستوری را داراست که در *قندغوبلیک* یوسف بلاساغونی، در بعضی قسمت‌های *دیوان لغت‌الترک* محمود کاشغری و غیره به‌نظر می‌رسد.[۶۲] طایفه‌های ترک‌زبان عهد قراخانی چه با سغدیان محلی (و دیگر قوم‌هایی که همانا به زبان‌های شرقی ایرانی گفتگو می‌کردند) و چه با اهالی تاجیک‌زبان مناسبت تنگاتنگ داشتند. مثلاً، در زمان زندگی محمود کاشغری (قرن یازدهم میلادی) ساکنان شهرهای هفت‌رود، از جمله بلاساغون، «طرز لباس‌پوشی و عنعنات ترکان را قبول کردند»، آنها هم به سغدی و هم به ترکی حرف می‌زدند و هیچ کسی نبود که فقط به سغدی تکلّم کند (اهالی طراز و اسفیجاب نیز چنین‌اند).[۶۳] از این معلوم می‌شود که در نیمهٔ دوم قرن یازدهم میلادی سغدیان هفت‌رود دوزبانه بوده‌اند و تدریجاً با اقوام ترک آمیزش یافتند. نمونهٔ چنین حالت را در روزهای ما نیز می‌توان مشاهده کرد. در جنوب ازبکستان با نام هردوری گروه کوچک نژادی هست که اصلاً تاجیک بوده، تا حال به زبان تاجیکی گفتگو می‌کند. البته در گویش آن واژه‌های ازبکی فراوان‌اند. طرز زندگی، اقتصاد و بسیار عنعنات این گروه با طایفه‌های همسایهٔ ازبک شباهت دارد.[۶۴]

مثال دیگر با خوارزم مرتبط است. در قرن شانزدهم میلادی در آنجا دو قوم اساسی تاجیکان (در آن‌وقت زبان تاجیکی به اندازهٔ بزرگ ساحهٔ استفادهٔ زبان خوارزمی را محدود کرده بود) و ترک‌ها اقامت داشتند. در وثیقه‌های تکش خوارزم‌شاه (۱۱۷۲–۱۲۰۰م) حاکمان شهرهای سرحدی سیحون فقط همین دو قوم را نام برده‌اند.[۶۵]

مطابق اخبار بیرونی، دانشمند بزرگ آسیای وسطی که اصلاً از خوارزم است، برایش زبان «ذاتی» خوارزمی بود. طوری که معلوم است، در تألیفات قرن‌های دوازدهم ـ سیزدهم میلادی نیز واژه‌ها و تعبیرها حتی مکالمه‌ها تمام به زبان خوارزمی دچار می‌آیند.

در عین حال، این نمونه‌های تألیفات دارای واژگان و تعبیرهای اقتباسی ترکی نیز می‌باشند و این نکته دال بر آن است که در خوارزم قرن سیزدهم میلادی تعداد معین (احتمال خیلی زیاد) اهالی ترک زبان نیز بوده است. مدارک آثار مؤلفین آن زمان نیز این ادعا را تصدیق می‌کنند. چنان‌که، پلانو کارپینی که سال‌های چهلم قرن سیزدهم میلادی در خوارزم بوده است، دربارهٔ «باکُمانی» (یعنی با یکی از لهجه‌های زبان ترکی) تکلم کردن سکنهٔ آن‌جا اطلاع می‌دهد. یقیناً می‌توان تصوّر کرد که در این وقت اکثریت اهالی خوارزم دوزبانه بوده، هم به خوارزمی و هم به ترکی تکلم معاشرت داشتند و ضمناً کلام ترکی نسبت به خوارزمی بیشتر متداول بود.

بعداً، در قرن‌های سیزدهم ـ چهاردهم میلادی ما دیگر از موجودیت زبان خوارزمی هیچ مدرکی در دست نداریم. ممکن است از آن‌وقت مدتی نگذشته، این زبان با تأثیر لهجه‌های ترکی تماماً از بین رفته، اهالی دو سابق ایرانی‌زبان خوارزم کاملاً ترک‌زبان گردیده باشند. گویش‌های ترکی (ازبکی و ترکمنی) که در زمینهٔ زبان خوارزمی انکشاف می‌یافتند، یک مقدار واژه‌های قدیمهٔ خوارزمی را نیز در برگرفته بودند (چنان‌که، اگنه ـ کانال بزرگ، ئوآو ـ کانال کوچک و امثال اینها در شیوهٔ ازبکی خوارزم کنونی تاحال محفوظند). واژگان و اصطلاحات قدیمهٔ ایرانی در نام محل‌های این ناحیه خیلی فراوان به‌نظر می‌رسند (از قبیل هزار اسب).

تحقیق منابع خطی نشان می‌دهند که در قرون یازدهم ـ دوازدهم میلادی نفوس ترک‌نژاد آسیای وسطی خیلی افزوده، خصوصاً در ولایات شمال این سرزمین قسمت زیاد اهالی را تشکیل می‌نمود. در حیات فرهنگی آسیای وسطی، حتی در تمدن شهرنشینان سهم و نفوذ ترک‌ها بیشتر نقش روشنی پیدا می‌کند (نگر: مثلاً، به تصویر روی آلات سفالی).

زبان ترکی آن دوره، که قبلاً راجع‌به آن مطالبی ذکر گردید، یعنی قرلوقی و اویغوری اساس زبانی بود که بعد تجزیه در زمینهٔ آن در آسیای وسطی بعد از دورهٔ مغول زبان ازبکی قدیم رو به ترقی نهاد. این زبان از بسیار جهت‌ها با سلف خویش یعنی زبان اساس ارتباط تنگاتنگ داشت.[۶۶]

در علم تاریخ‌نگاری شوروی عقیده‌ای هست که در *تاریخ ج ش س ازبکستان* مختصراً بیان گردیده است: «در قرون یازدهم ـ دوازدهم میلادی تشکل قوم ازبک

اساساً به‌انجام رسیده، من‌بعد به‌خود نام ازبک‌ها را می‌گیرد».[۶۷] در این‌جا کلمهٔ «اساساً» درست آورده شده است، زیرا تشکل خلق ازبک (مثل خلق تاجیک) مدت طولانی را فرا می‌گیرد. تفاوت‌های طایفهٔ وی همانا به‌طور روشن ظاهر می‌گردید، ترکان تازه‌وارد از اهالی تخت‌نشین ترک‌زبان شده و هم از آن بادیه‌نشینان ترک‌زبان، که هنوز در زمان پیش از فتوحات اعراب به آسیای وسطی آمده بودند، تفاوت جدّی داشتند. این دورهٔ تشکل زبان ازبکی قدیم بود.[۶۸]

فتوحات مغول‌ها به نقشهٔ نژادی آسیای وسطی باز دگرگونی‌های بزرگ وارد کرد. کوچیده آمدن عده‌ای کثیر از بادیه‌نشینان مغول در این امر عامل خیلی مهم گردید. طایفه‌های مغولی منغت، جلایر، برلاس و غیره بعد از سکونت یافتن در آسیای وسطی، به‌زودی، همه ترک زبان شدند.[۶۹] سبب اساسی تاجیک نشده، محض ترک شدن طایفه‌های به این سرزمین آمدهٔ مغول در آن است که طرز زندگی هم مغول‌ها و هم ترک‌ها بادیه‌نشینی بود و از این رو طبیعی است که مغول‌ها و ترک‌ها با هم رابطهٔ نزدیک داشت. ولی از آن‌جا که این روند خیلی زود و با سرعت به‌وقوع پیوست، به‌چنین خلاصه رسیدن ممکن است که این طایفه‌های مغول به محیط نهایت پرنفوذ ترک‌ها افتاده بودند.

طی قرون چهاردهم ـ شانزدهم میلادی زبان ازبکی قدیم، از جمله شکل ادبی آن نیز موجودیت خود را نگاه داشته، به درجهٔ عالی تکامل می‌رسد. «در این دوره چندین لهجه‌های محلی به‌وجود می‌آیند، اما تفاوت‌های زبانی طایفه‌ها هنوز نقش مهم داشتند. در خطهٔ فرغانه، در ماوراءالنهر و خوارزم نمایندگان سه گروه شیوه‌های اساسی یعنی قرلوقی و اویغوری، اویغوری و آغوزی و قپچاقی در تناسب‌های گوناگون با هم در معاشرت بودند».[۷۰] زبان ترکی اهالی ماوراءالنهر که در برابر اقتباس فراوان کلمات ایرانی بسیار عناصر ترکی شرقی و غربی را در خود فراهم آورده بود، همچون اساس زبان ادبی خدمت نمود.[۷۱] در زبان ادبی واژه‌های ایرانی و عربی خیلی فراوان استفاده می‌شد (اکثراً ۴۰-۵۰ در صد ترکیب لغوی را تشکیل می‌کرد)، همچنین ترکیب‌های غیرمخصوص زبان ترکی مورد استفاده قرار می‌گرفت. بسیار شعرا به ترکی و فارسی شعر می‌گفتند) مثلاً لطفی و دیگر شعرای گذشته و معاصر نوایی، این‌چنین خود پایه‌گذار ادبیات ازبک، که معاصرانش او را «ذواللسانین»

نامیده‌اند.[۷۲]

در قرن‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی، به‌طور گسترده ترکی نمودن اهالی مقیمی شهر و دهات خصوصاً خوارزم، هفت‌رود، واحهٔ تاشکند و فرغانه به‌عمل آمد. در منابع، این اهالی بومی اکثراً با نام «سرت‌ها» به‌نظر می‌رسند[۷۳] و ضمناً، طوری که از *بابرنامه* معلوم می‌گردد، این نام به ساکنان هم ترک‌زبان و هم تاجیک زبان این محل‌ها نسبت داشت و این خود اشاره‌ای است بر آن که همان دوره در بین ترک‌زبانان و تاجیک‌زبانان تفاوت قابل‌ملاحظه‌ای در میان نبوده است.

و اما در مورد اصطلاح ازبک، همه‌گونه کوشش‌های با حکمران آلتین از رده ازبک‌خان (۱۳۱۲-۱۳۴۱م) وابسته نمودن این نام بی‌بنیاد می‌باشد.[۷۴]

می‌توان حدس زد که در سال‌های پنجاهم یا شصتم قرن چهاردهم میلادی تحت این نام اهالی ترک و مغول ساکن دشت قپچاق در نظر داشته می‌شد و پس از آن، اتحادیهٔ قبایل بادیه‌نشین که با رهبری شیبانی‌خان در حدود قرن‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی به ماوراءالنهر و خراسان نفوذ نمودند و این نام به اهالی ترک‌زبان این ولایات نسبت یافت،[۷۵] یعنی قوم ازبک از همان‌وقت نام خود را پیدا نمود.

البته مهاجرت عدهٔ کثیر طایفه‌های ترک‌زبان که برای خلق نام هم آورد، حادثهٔ مهم بود، ولی آن را نمی‌توان لحظهٔ اساسی و اصولی تاریخ خلق ازبک به‌شمار آورد. چیزی که هست، ازبک‌های بادیه‌نشین به ماوراءالنهر آمده، اکثراً از جملهٔ خود همان قبایلی بودند که هنوز در زمان‌های پیشین در آسیای وسطی زندگی می‌کردند.

دانشمندان زبان ترکی مقرر کرده‌اند که «هنوز طی قرن‌های پانزدهم ـ شانزدهم میلادی ساختار دستوری و ذخیرهٔ اساسی لغوی زبان قوم ازبک تقریباً در همان شکلی که در روزهای ما استفاده می‌شود، مقرر گردیده بود»، حتی در ماوراءالنهر سکونت یافتن طایفه‌های بادیه‌نشین ازبک نه خصوصیات زمانی و نه نوع نژادی قوم وجود داشتهٔ ازبک را تغییر نداد.[۷۶]

انکشاف من‌بعدهٔ نژادی خلق ازبک در چند سمت جریان داشت. با تشکل وحدت و روابط حدودی، تدریجاً از بین رفتن جنبهٔ اسکان طایفه‌وی و ساختار اجتماعی به‌عمل آمد. باید ذکر کرد که این روند حتی در زمان نوین هم به‌انجام نرسیده، در بعضی نواحی تقسیمات قبیله‌ای و قومی و طایفه‌ای همانا دوام می‌کرد.

اما در آن مناطقی که گذار از حیات بادیه‌نشینی به حیات نیمه بادیه‌نشینی و خصوصاً به‌طرز زندگی و اقتصاد تخت‌نشینی به‌وقوع می‌آمد، این روند سرعت بیشتری داشت. هم‌زمان در مقیاس وسیع ترکی نمودن اهالی محلی تاجیک‌زبان با شکل‌های مختلف دوزبانی (از جزئی تا کلی) و در عین حال تاجیک نمودن گروه‌های علی‌حدهٔ ازبکان ادامه می‌کرد. همهٔ این تمایلات پیچیده، مختلف و متضاد جمعاً به برطرف شدن تفاوت اجزای ترکیبی و از لحاظ نژادی متمرکز گردیدن قوم ازبک منجر گردید.

قبلاً بارها خاطرنشان گردید که قوم ازبک در زمینهٔ اهالی تخت‌نشین ایرانی‌زبان که چندین بار به آن طوایف ترک‌زبان ادغام گردیده و گروه‌های ترک شده با اجزای ترکیبی نو ترکی آمیزش یافته‌اند، به‌وجود آمد. متأسفانه، در علم‌الحال چنان اصولی که توسط آنها مشخص کردن تناسب مقداری این و یا آن اجزای ترکیبی امکان‌پذیر گردد، وجود ندارد. این معما را به‌وسیلهٔ بررسی مدارک مردم‌شناسی نیز حل کردن امر محال است. این را هم باید در نظر داشت که طوایف و اقوام ترک‌زبانِ به آسیای وسطی آمده می‌توانستند تا زمان مهاجرت به این سرزمین آمیزش نژادی پیدا کنند. واقعاً هم، مدارک مردم‌شناسی به هر حال در این مورد برای ملاحظهٔ تخمینی بعضی امکانات فراهم می‌آورند. حقیقتاً، از بین سه قوم ترک‌زبانِ نسبتاً کثیرالعدهٔ مقیم شمال آسیای وسطی یعنی ازبک‌ها، قزاق‌ها و قرقیزها، دو قوم آخری از لحاظ قیافه مغول‌نژاد (قرقیزها نظر به قزاق‌ها بیشتر مغول‌نژاد) و ازبک‌ها اروپایی نژادند. ازبک‌ها از جهت انتروپولوژی به همان نژادی که تاجیکان تعلق دارند، منسوب می‌باشند. تفاوت ظاهری دربین تاجیکان و ازبکان از این عبارت است که ازبکان بیشتر آمیزش مغولی دارند.

با وجود این، چنان که مردم‌شناسان خاطرنشان می‌کنند، «نوع مردم‌شناسی ازبکان براساس نوع نژادی قدیم اروپایی سیمای بومی قرار گرفته، علامت‌های مغولی به آن فقط علاوه شده است و بس» (و.و. گینزبورگ). چنین است نقطه‌نظر ل.و. آشانین، ا.ای. یارخو، و.و. گینزبورگ.[۷۷] نوع نژادی طایفه‌های کوچ‌نشین ازبک گاهاً نظربه ازبکان تخت‌نشین بیشتر مغولی است. چنانچه برای اثبات این ادعا می‌توان لقی‌ها را مثال آورد. در عین حال، ازبکان قرلوق، قیافهٔ مغولی خود را تماماً گم کرده، با اهالی بومی «منحل» شده‌اند و از تاجیکان تفاوتی ندارند.[۷۸] بدین ترتیب

از آمیزش ساخت قیافهٔ مغولی تا شباهت نسبتاً کمتر که در این صورت بین تاجیک و ازبکی تفاوتی نمی‌ماند، تحول سیمای نژادی ازبکان کنونی به‌نظر می‌رسد. برای قیاس همین را باید ذکر کرد که به استثنای تاجیکان پامیری که یکان آمیزهٔ مغولی ندارند. در همهٔ گروه‌های باقی‌ماندهٔ تاجیکان کم یا بیش این آمیزه مشاهده می‌شود: بیشتر در تاجیکان فرغانه، نواحی جنوب و جنوب شرقی تاجیکستان و به درجهٔ کمتر در تاجیکان بخارا، سمرقند و نواحی واقع در علیای وادی زرافشان.[۷۹]

بدین ترتیب طوری که مدارک مردم‌شناسی نشان می‌دهند، بخش عمدهٔ مردم ازبک از اهالی بومی اروپایی سیمای آسیای وسطی که در نتیجهٔ آمیزش یافتن با اقوام نوع نژادی جنوب سیبریایی یک اندازه قیافهٔ مغولی پیدا کرده بود، فراهم آمده است. این نکته را از نقطه‌نظر تاریخ نژادها توضیح داده، باید خاطرنشان کرد که جزء اساسی ترکیب مردم ازبک، اگر آن را به‌طور کلی بگیریم، اهالی اصلی آسیای وسطی می‌باشد. ترکی نمودن قسمت آن خیلی بر وقت، در دوره‌های اول قرون وسطی شروع گردیده، بعداً خیلی سریع ادامه یافت. ضمناً، جریان از جهت زمان ترکی شدن نظر به جریان بیولوژی مغول شدن سریع‌تر و وسیع‌تر صورت گرفت. به این جریانات هرچه بیشتر گروه‌ها و طبقه‌های نو و تازهٔ اهالی کشانده می‌شدند. در میان اقوام و طوایف به درجهٔ گوناگون مغولی و ترکی شده، در مورد هم‌زیستی و همکاری خیلی تنگاتنگ با اقوام اروپایی سیمای ایران و تاجیک زبان تغییرات بغرنجی رخ می‌داد. تأثیر متقابل از لحاظ نژادی باعث با هم درآمیختن جریان‌های گوناگون روندها می‌گردید؛ پدیده‌هایی از منسوبیت ترکی برگشتن نیز به‌وقوع آمده، منظرهٔ عمومی را باز پیچیده‌تر می‌ساختند.

چنین است مختصراً ملاحظه‌های ما راجع‌به تاریخ تشکل نژادها. تاریخ خیلی خوب و مستند تمدن آسیای وسطی، از جمله ادبیات آن، این ملاحظه‌ها را کاملاً ثابت می‌نماید و با تمام جزییاتش تشریح می‌نماید. ما بر سر این مسأله به‌تفصیل توقف نخواهیم کرد، خصوصاً که روابط ادبی تاجیک و ازبک از طرف ادبیات‌شناسان به‌طور عمیق تحقیق شده است.[۸۰] تمثال برجستهٔ قرابت ادبیات‌های دو خلق برادر حیات و ایجادیات دو فرزند برازندهٔ مردمان تاجیک و ازبک عبدالرحمن جامی و علیشیرنوایی می‌باشد.[۸۱] مواد مردم‌شناسی نیز در این رابطه

خیلی مهم می‌باشند. زیرا آنها برای واضح و واقعی تصور کردن جریان مناسبت‌های بین تاجیکان و ازبکان مدد می‌رسانند (در این بابت اثرهای مردم‌شناسی ب.خ. کرمیشیوا خیلی جالب‌اند) و مهم‌تر از همه این که تا کدام اندازه قرین بودن تمدن و طرز زندگی معاصر مردمان تاجیک و ازبک را نشان می‌دهند و این مقارنت به‌حدی است که بعضاً مرز بین آنها را حتی شرطاً نمی‌توان تشخیص نمود. حسن هم‌جواری طی قرون متمادی و ارتباط خیلی قرین، همچنین موجودیت بنیاد مشترک باعث به زبان ازبکی نفوذ کردن کلمات تاجیکی و به زبان تاجیکی وارد شدن واژگان ازبکی گردیده است.

زبان‌شناسان تأثیر متقابل چشمگیری را در ساختار دستور این زبان‌ها نیز ذکر کرده‌اند. دوزبانی تاجیکی و ازبکی یک حادثهٔ معمولی است. بدین ترتیب، اگر چندی که مردمان تاجیک و ازبک در زمان‌های گوناگون تشکل یافته و زبان آنها به گروه‌های مختلف زبان‌ها تعلق داشته باشد هم، بنیاد اصلی نژادی و مردم‌شناسی آنها مشترک است. سرنوشت تاریخی این مردمان و تمدن آنان پیوندهای ناگسستنی دارد. در قرون وسطی تمدن ازبک و تمدن تاجیک فقط در بعضی رشته‌ها، آن هم اساساً از لحاظ زبان تفاوت پیدا نموده، هر یکی دارای خصوصیت و عنعنه‌های خود گردیده است، ولی تأثیر و رابطهٔ متقابل در این رشته‌ها نیز خیلی فراوان به‌نظر می‌رسد. طوایف و اقوام ترکی و شرقی ایرانی، تاجیکان، ازبکان و دیگر خلق‌های آسیای وسطی در خاک یک دولت تأسیس یافته، در یک شهر و دهکده پهلو به پهلو زندگی می‌کردند. آنها دوشادوش بر ضد اجنبی‌ها نبردها کرده، در مبارزه‌های طبقاتی ضد استثمارگران «خودی» به‌اتفاق شرکت نموده‌اند. البته، بعضی پدیده‌های سوءتفاهم و اختلافات هم رخ می‌داد، ولی زمینهٔ مناسبات فیمابین آنها از دوستی صمیمی، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با صلح و صفا و همکاری مثمر فراهم آمده بود.

بعضی تفاوت‌های نژادی که ما در این‌جا سخن راندیم، هیچ‌گاه اساس در مقابل هم قرار دادن یک قوم با قوم دیگر نخواهد شد. در ترقیات تمدن عمومی انسانی همهٔ مردمان آسیای وسطی حصهٔ بزرگ گذاشته‌اند. هم مردمان ایرانی‌زبان و هم ترک‌زبان شخصیت‌های برجستهٔ علم و فرهنگ هستند که مایهٔ افتخار تمام مردمان آسیای وسطی می‌باشند.

۴. فرهنگ مادی و معنوی

ساختمان و معماری

در قرن شانزدهم میلادی ساختمان خیلی گسترش یافت. خصوصاً ساختمان عمارات مأموری اقتصادی و فرهنگی و معیشتی وسعت پیدا نمود که یکی ازجهات ویژهٔ این دوره به‌شمار می‌رود. در بسیاری مناطق، شهرها و راه‌های کاروان گرد و پل‌ها، سردابه‌ها، کاروانسرای‌ها، حمام‌ها و تجارت‌خانه‌های با حشمت اعمار شدند. دیگر عمارت‌های محتشم از قبیل مدرسه، مسجد، مقبره و خانقاه نیز به‌وجود آمدند. اگر به این همه آن عمارات متعددی را که در آن ایام اعمار شده، ولی تا زمان ما محفوظ نمانده و تنها در وقف‌نامه‌ها و دیگر منابع ذکر گردیده‌اند، علاوه کنیم، آنگاه راجع‌به وسعت فعالیت ساختمان در این قرن تصورات کامل حاصل می‌شود.

عمارات نو بیشتر از همه در بخارا و اطراف آن اعمار می‌شدند.[۸۲] بدون مبالغه باید ذکر نمود که سیمای بخارای آخر قرون وسطی را محض ساختمان‌های در قرن شانزدهم میلادی اعمار شده معین می‌کنند. در همین دوره دیوار نو شهر که محدودهٔ در آن زمان وسعت یافتهٔ شهر را محصور می‌نمود، به‌وجود آمد. در اواخر قرن شانزدهم میلادی عبدالله‌خان دوم برای خاطر شیخان بانفوذ و دولتمند جویباری، تمام املاک بزرگ آنان را به محوطهٔ شهر شامل نمود.

بنابراین مهم‌ترین خصوصیات هنر معماری قرن شانزدهم میلادی[۸۳] بیشتر در عمارات بخارا تجسم یافته‌اند. اگر ترکیب و آمیزش تمایل‌های عنعنه‌وی و نوین ویژهٔ ساختمان مساجد و مدارس باشند، در عمارات عمومی موقع اساسی را تمایل نو در بر می‌گیرد.

در ساختمان قرن شانزدهم میلادی از جهت نقشه‌کشی و طرح‌ریزی، نوگانی‌های جالبی به‌نظر می‌رسند. خصوصاً گنبد و قبّه‌ها خیلی زیبا و متناسب ساخته شده، با حجم و تعیینات بنا موافقت کامل پیدا کرده‌اند. در طراحی ساختمان‌ها خیلی دور شدن از قالب‌های سنتی مشاهده می‌شود. از آن قرن چند نقشهٔ حقیقی عمارت‌های گوناگون به‌دست آمده که ظاهراً به لایحهٔ نمونه‌ای شباهت دارد.[۸۴] در میان آنها طرح خانقاه هم به‌نظر می‌رسد. بعضی عمارات خانقاه که در قرن شانزدهم میلادی اعمار

شده‌اند، از لایحهٔ نمونه‌ای فقط در جزییات طرح خود فرق می‌کرد. ولی یک عمارت خانقاه آخر قرن شانزدهم میلادی در فیض‌آباد از لحاظ طرح و حجم کاملاً نو می‌باشد؛ در دو طرف پیش‌روی عمارت ایوان‌های دراز قبّه‌دار اعمار شده‌اند که در شرایط اقلیم گرم آسیای وسطی وظیفهٔ حفاظت از بادهای تفسان را ادا می‌کردند.

نمونهٔ دیگر، مدرسهٔ قرن شانزدهم میلادی است. نقشهٔ مدرسه مدت‌ها قبل به‌وجود آمده، رسمیت پیدا کرده بود و بعضی مدارس قرن شانزدهم میلادی به‌طور کلی چیزی بیش از تکرار همان لایحه نبودند. طرح مدارس دیگر از لایحهٔ سنتی تفاوت جدی داشت و بیشتر به‌جهت عملی اساس یافته بود. معماران امکان زیاد کردن مقدار حجره‌ها و به‌وجود آوردن منازل کمکی را جستجو می‌کردند. از این نقطه‌نظر مدرسهٔ میرعرب و به‌خصوص عبدالله‌خان در بخارا جالب می‌باشند. طرح مدرسهٔ عبدالله‌خان خیلی جالب است؛ اندورن مدرسه حیاط قائم‌الزاویه مقرری است که اطراف آن را در دو طبقه حجره‌ها احاطه کرده‌اند. در چهار طرف آن، چهار ایوان اعمار شده‌اند که به‌نظر مقرری می‌نمایند، اما در عمل دو ایوان به مجتمع‌های جداگانهٔ منازل کمکی متصل می‌باشند و مدخل دارند. یکی از این مجتمع‌ها حیاط کوچک داخلی است که هشت گوشه داشته، بالای آن گنبدپوش می‌باشد و اطراف آن را حجره‌ها احاطه کرده‌اند. مقدار عمومی حجره‌های مدرسهٔ عبدالله‌خان دوم از نقشهٔ مقرری خیلی زیاد است.

تکامل تدریجی آرایش و نقش و نگار پیش‌طاق‌ها و روی دیوارهای اساسی ساختمان‌ها نیز خیلی جالب‌اند. در هنر معماری نیمهٔ اول قرن شانزدهم میلادی، عنعنه‌های عهد تیموری هنوز ادامه داشته، مراحل نوین رشد خود را به‌سر می‌برند. خاتم‌کاری مزین گران‌بها و پرزحمت خیلی گسترده به کار می‌رفت. خشت‌های کاشی، مثل قرن پانزدهم میلادی با نقش‌های زیبا و رنگ‌های متناسب آبی، سفید و نیل‌آبی همانا اساس آرایشات بناها به‌شمار می‌رفتند. سفال‌تخته‌های میناشدهٔ پایین دیوارها با نقش‌بندی‌های نفیس زرین مزین می‌شدند. نقش‌های برجستهٔ زراندود نیلی با سبک کُندل خیلی نفیس و زیبا نقاشی شده، بیننده‌را مات و مبهوت می‌ساخت.

چنین طریقهٔ آرایشات در یادگاری‌های معماری بخارا، از قبیل مسجد کلان، مدرسهٔ میرعرب، مسجد بلند و مسجد حاجی زین‌الدین، در مقبرهٔ سیونجی‌خان

تاشکند، مدرسهٔ عبداللطیف سلطان (کوک‌گنبد) در اوراتپه و غیره نیز به‌نظر می‌رسند. مخصوصاً مسجد بلند و مسجد حاجی زین‌الدین بانقش و نگارهای نهایت زیبا و مجلل خود بیننده را به حیرت می‌آورند. مثلاً تمام دیوارهای مسجد بلند با تصاویر رنگارنگ آراسته گردیده‌اند. در این‌جا سفال‌تخته‌های میناکاری با نقش‌های زرین زینت یافته، خاتم‌کاری‌های نفیس شکل‌های مرکب و نقاشی‌های کندل را می‌توان دید.

در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی نمای ظاهری عمارت‌های باشکوه تغییر می‌یابد. اکنون دیگر مواد و وسایل نسبتاً ارزان‌بها و کم‌زحمت آرایش استفاده می‌شود. اما از این نباید نتیجه‌گیری کرد که در بدیعیات هنر معماری تنزل رخ داده باشد. هنرمندان چیره‌دست با ارزان‌ترین مواد و وسایل شاهکارهای حیرت‌انگیزی به‌وجود می‌آوردند. از جملهٔ این شاهکارها گنبدهایی می‌باشند که فقط در نتیجهٔ به شکل کاج چیدن خشت به‌خود صورت زیبا گرفته، در نظر بیننده مثل یک ستارهٔ بسیار گوشهٔ مشعشع نمودار می‌شوند. اکثراً آرایش گنبدها توسط ساختن گوشه‌های یک پارچهٔ گچی و با خشت‌های مقرری صیقلی پرکردن بین آنها تأمین می‌گردید. مادهٔ اساسی تزیینات داخلی بناها را گچ سفید و رنگه تشکیل می‌کرد که سبک استفادهٔ آن گوناگون بود. بعضاً گچ را به دیوار دوبار می‌مالیدند (دفعهٔ اول گچ رنگه، دفعهٔ دوم گچ سفید)، سپس در روی گچ سفید هر نوع نقش‌ها حکاکی می‌کردند. در دیگر موارد به دیوار اول گچ سفید مالیده، آن را با تصویرها آرا می‌دادند و بعد از آن گچ رنگه را به شکل نقش‌های[1] حکاکی شده «روکش» می‌کردند. بهترین نمونه‌های چنین آرایشات ارزان‌بها، ولی بسیار زیبا را می‌توان در خانقاه‌های فیض‌آبادِ در حوالی بخارا و بهاءالدین مشاهده نمود.

در آسیای وسطی، در قرن شانزدهم میلادی هم بناهای علی‌حده باشکوه و هم محتشم جامع اعمار می‌شدند که بعضی آنها از قبیل مسجد کلان و مدرسهٔ میرعرب از کلان‌ترین مجموعه‌های معماری آسیای وسطی به‌شمار می‌رفتند. در چهار طرف حیاط بزرگ چهار گوشهٔ داخل مسجد کلان ایوان‌های طولانی اعمار شده، بالای آن را با سیصد گنبد پوشیده‌اند که آنها بر ستون‌های مربع استوارند. در مدخل اساسی مسجد از طرف خیابان واقع گردیده، خود ساختمان آن در پیشگاه حیاط جای گرفته

است و بام مسجد را گنبد آبی‌رنگی که بر پایهٔ مرتفع استوانه‌ای قرار گرفته است، زیب می‌دهد. مدرسه میرعرب که در مقابل مسجد کلان واقع است، نسبتاً کوچک‌تر می‌باشد. ولی بین مدرسه و مسجد از جهت طرح و ساخت تناسب کامل خیلی ماهرانه به‌دست آمده است. مدرسه روی صفهٔ بلند بنا یافته، طرف پیش آن با برج‌های بزرگ زاویه‌ای «جسیمتر» گردیده است.

مجموعه معماری چاربکر که در حوالی بخارا واقع است، باز هم بزرگ‌تر می‌باشد. مرکز ترکیبی آن را سه عمارت باحشمت روی یک صفه اعمار گردیده، خانقاه، مسجد و ایوان اتصالی آنها که از دو طرف آن در دو طبقه حجره‌ها واقع می‌باشد، تشکیل می‌نماید. در این مجموعه ساختمان‌ها، حیاط‌های کوچکی نیز هستند که در آنها دخمه‌های خانوادگی با تعداد زیاد سنگ‌های روی قبر واقع گردیده‌اند.

وادی حصار نیز از یادگاری‌های معماری غنی است. حصار در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی به اوج رشد و رونق خویش رسیده بود. در این دوره حدود آن وسعت پیدا کرده، جنوب تاجیکستان، جنوب ازبکستان، ولایات شمال افغانستان (بلخ، شبرغان، کندز) این چنین بدخشان را در بر می‌گرفت. ساختمان‌های قلعهٔ حصار از قبیل مدرسهٔ کهنه، مزار مخدوم اعظم و غیره گواه هنر والای معماری حصار در آن دوره می‌باشند.[۸۵]

ساختمان عمارات عمومی از عمارت‌های مساجد و مدرسه‌ها فرق می‌کرد. در چهارراه بعضی خیابان‌ها ساختمان چارسو اعمار گردیده، به طول خیابان طاق‌ها و کاروان‌سرای‌ها بنیاد می‌کردند. مجموع چنین ساختمان‌ها باعث به‌خود شکل معین گرفتن میدان‌ها، خیابان‌ها و چهارراه‌ها می‌گردید. بزرگ‌ترین این قبیل مجموعه‌های معماری در دو محل بخارا به‌وجود آمده بود: یکی در ریگستان (اکنون از آن اثری باقی نمانده است) و دیگری در تقاطع دو خیابان باستانی شهرستان باستانی بخارا که به سمت شمال تا بیرون محدودهٔ شهرستان ادامه می‌کرد (از آن هم‌اکنون سه چهارسو و طاق عبدالله‌خان محفوظ مانده است).

برای روشن‌تر تصور کردن هنر قرن شانزدهم میلادی، چنین انواع صنایع و هنر عملی، مثل حکاکی روی سنگ و چوب را باید ذکر کرد. در این رشته دست‌آوردهای استادان قرن شانزدهم میلادی خیلی چشمگیر است. سنگ‌های متعدد روی قبر در

مجموع عمارت نام‌بردهٔ چاربکر از نمونه‌های برجستهٔ هنر حکاکی آن دوره محسوب می‌شود. این سنگ‌ها با کتیبه و نقوش مزین بوده، گوشه‌های آنها به‌شکل ستون کوچک است. بعضی سنگ‌های روی قبر به‌خود شکل کوچک مقبرهٔ قبه‌دار را گرفته‌اند. بهترین نمونه‌های کنده‌کاری روی چوب، حکاکی سقف مسجد بلند، چندی از مدرسه‌ها و غیره می‌باشد.

در قرن شانزدهم میلادی آرایش کتب دست‌نویس به درجهٔ بلند رسیده بود.[۸۶] کتابخانه‌هایی که در دربار بعضی سلاطین موجود بودند، در عین حال وظیفهٔ کارگاه کتابت و آرایش دست‌نویس‌ها را ادا می‌کردند. در آسیای وسطای آن زمان بسیار مینیاتورسازان و خوش‌نویسان زبردست زندگی کرده‌اند، که چند تن از هرات آمده بودند. مقدار مزید دست‌خط‌هایی، که در قرن شانزدهم میلادی خوش‌نویسان محلی کتابت کرده‌اند و مینیاتورسازان دور آن را زینت داده‌اند، تا به زمان ما رسیده‌اند. در بین این خوش‌نویسان و مینیاتورسازان کسانی هم بودند که با استعداد عالی خود شهرت جهانی یافته، از ممتازان زمان به‌شمار می‌رفتند.

بعضی محققین به خلاصه‌ای آمده‌اند که مینیاتور آسیای وسطی در قرن شانزدهم میلادی دارای مکتب مستقل خود گردیده است قبل. از همه ک.ا. پوگاچنکوا این ادعا را به‌تفصیل بیشتر (هر چند که فکر و عقاید وی جهت‌های مورد بحث نیز دارند) بیان نموده، ضمناً رشد این مکتب مینیاتور آسیای وسطی را به چند مرحله تقسیم کرده است. مرحلهٔ اول (تا سال‌های چهلم قرن شانزدهم میلادی) دورهٔ هم‌زیستی دو سبک. یک عده مینیاتورسازان به عنعنهٔ بهزاد پیروی می‌کردند. گروه دوم سبک اندکی دیگر را پیروی نموده، ظرافت را کمتر و اختصار را بیشتر می‌پسندیدند وآفریده‌های آنها بیشتر جنبهٔ اتنوگرافی داشت. ویژگی‌های این سبک را بهتر از همه مینیاتورهای *فتح‌نامه* می‌توانند بیان نمایند. اثر به وصف کارنامه‌های شیبانی‌خان تألیف شده، کتابت آن در ابتدای قرن شانزدهم میلادی انجام شده است. مینیاتورها با مضمون هر فصل و رویداد معین تاریخی مطابقت دارند، در آن سیمای یک عده اشخاص تاریخی، از جمله خود شیبانی‌خان هم تصویر یافته است. تمام جزییات زیست، لباس و جهازات کاملاً واقعی منعکس گردیده‌اند. در آنها آمیزش تمدن تخت‌نشین و صحرایی واضح و روشن به‌نظر می‌رسد. تصاویر دیگر آثار تاریخی نیز

به‌همین منوال می‌باشند. خیلی عجیب است که در *تاریخ ابوالخیر* که در قرن شانزدهم میلادی تألیف یافته است، اگرچه بیان رویدادهای فقط تا عهد ابوالخیرخان ادامه دارد، اما مینیاتورها «مدرنیزه» شده‌اند؛ البسه، جهازات و جزییات زیست، صرف‌نظر از زمان وقوع حوادث، به قرن شانزدهم تعلق می‌گیرند.

در این دوره روند آفریده‌های بدیعی اساساً عبارت از همین بود که مینیاتورهای هرات نهایت مفصل مورد آموزش و استنساخ قرار می‌گرفت. حتی چنین پدیده‌هایی معلوم‌اند که نقاشان آسیای وسطی از نگارشات دوره‌های پیشین هرات بعضی منظره‌ها و بعضی ترکیب‌های تام را عیناً استنساخ کرده‌اند. یکی از چنین ترکیب‌های تام که خیلی معمول بود، لوحه‌هایی می‌باشند که با نام منظره‌های تخت پادشاهی مشهور گردیده‌اند. در عین حال، در دیگر شهرهای آسیای وسطی عنعنه‌های محلی نقاشی وجود داشت (مرکز این عنعنه‌ها مثلاً در سمرقند و تاشکند بود). در تصاویر این مناطق تأثیر مکتب هرات تقریباً احساس نمی‌شود. نقاشان بیش از همه «به تصویر حقیقی وقایع و لشکرکشی مشخص»[۸۷] مراق داشتند.

طی مرحلهٔ دوم، از اواسط قرن در آفریده‌های بهترین مینیاتورسازان یک نوع آمیزش این دو سبک به‌عمل می‌آید. تصاویر آنها خیلی نفیس، دقیق و زیبا می‌باشند، ولی هم‌زمان، در اینها تحلیل روان‌شناسی، مضمون اجتماعی و موضوعات ژانری به‌تدریج موقع بیشتر را اشغال می‌نماید. در این مورد به چهره‌نگاری نیز اهمیت مبذول می‌شود. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های آثار این مرحله، نسخهٔ خطی *شاهنامهٔ* فردوسی می‌باشد که تصاویر آن به کلک استاد مشهور مینیاتور، محمد مراد سمرقندی تعلق دارد.

صحنه‌های محاربه در تصویر او خیلی زنده، پر از حرکت و نهایت هیجان‌انگیز درآمده‌اند. او به موضوعات اجتماعی هم توجه مبذول داشته است. از این جهت مینیاتوریی که در آن عصیان کاوه تصویر یافته است، جالب توجه می‌باشد.

این دوره (سال‌های چهلم و هفتادم قرن شانزدهم میلادی) یکی از مثمرترین دوره‌های هنر مینیاتورنگاری بود. گرچندی در هنر نقاشی پایتخت، شهر بخارا، اندک تأثیر مکتب هرات محسوس باشد، روند عمومی انکشاف هنر مینیاتورنگاری دلالت می‌کند که آن در جستجوی رواج و رونق طریق و شیوه‌های ویژهٔ خود بوده

است. یکی از معروف‌ترین نقاشان این دورهٔ تشکل مکتب نوین مینیاتورنگاری محمود مذهب بود. حتی اگر او آثار خود را بر مبنای مقتضیات مکتب هرات هم ایجاد نماید، در عین حال در آثارش همان تغییرات و دگرگونی‌ای به‌نظر می‌رسد که او خود به این هنر وارد کرده بود و یا تأثیر عنعنه‌های نوین محلی به‌شمار می‌رفت.

آفریده‌های استاد عبدالله نام، نقاش معروف، در رشد و رونق هنر نقاشی بخارا تأثیر عمیق داشته است. نقش و طرح عکس‌های این نقاش خیلی نفیس و ظریف و موزون و متناسب بوده، تابش‌های رنگ با مهارت حیرت‌انگیز استفاده شده‌اند و در بنیاد ترکیب تصاویر هم این نقاش زبردست بوده است. مینیاتورهایی که تا به روزگاران ما رسیده‌اند، دلالت می‌کنند که عبدالله پیروان متعددی داشت و آنها به استاد خود تقلید می‌کردند و از آثار او استنساخ می‌نمودند.

آثار نقاشی محمود مذهب، محمد چهرهٔ محاسن و دیگر مصوران چیره‌دست نیز در همین دوره جریان یافته، به پایه‌های بلند رونق رسیده است.

خصوصیت چشمگیر قرن شانزدهم میلادی در آفریدن پرتره ــ تمثال عبارت از آن است که مینیاتورسازان دگر از تصویر شرطی پادشاه دست می‌کشند؛ پرتره‌های آفریدهٔ آنها پادشاه را ایدآلیزه نمی‌کنند، در آنها نه‌فقط برای واقعی نشان دادن قیافه شخص در حد امکان مینیاتور، بلکه برای عیان نمودن کیفیت روحی و روانی آن احساس نیز کوشش می‌شود. ظاهراً، جلال‌الدین یوسف که او را زین‌الدین واصفی بارها یاد کرده است، در آفریدن پرتره شهرت فراوانی کسب کرده بود. او کاریکاتورهای جالب هم ایجاد می‌کرد.

باید تأکید نمود که هنگام تصویر کردن آثار نظم و نثر کلاسیک، حتی در حل موضوع‌های دایمی به‌صورت قالب درآمده هم هنرمندان زبردست هرگز از آفریده‌های پیشینیان نسخه‌برداری نمی‌کردند، بلکه در این مورد هم به ایجاد خود روح تازه وارد می‌نمودند.

ادبیات بدیعی و تاریخ‌نگاری تاجیک در قرن شانزدهم میلادی

چنان که قبلاً ذکر گردید، ادبیات و علوم که در زمان حکمرانی الغ‌بیک خیلی رشد یافته بود و به‌زودی بعد از مرگ او در نتیجهٔ تأثیر ارتجاع‌پرستان ــ روحانیان اسلام و

درویشان ــ به حیات اجتماعی، رو به تنزل نهاد. این سیر قهقرایی مخصوصاً در عهد سلطان ابوسعید خیلی تقویت شد. آن وضعیت سیاسی که از ابتدای قرن شانزدهم میلادی در این مملکت مسلط گردید، به حیات ادبی و فنی و علمی ضربهٔ باز هم شدیدتری وارد ساخت. نقش روحانیان ارتجاعی اسلام نهایت درجه تقویت گردید. در نتیجهٔ این هرات از ابتدای قرن شانزدهم میلادی همچون مرکز فرهنگی مردمان آسیای وسطی اهمیت خود را از دست داد. نمایندگان علم و فن، ادبیات و هنر به نقاط گوناگون مملکت پراکنده گردیدند.

هرچند در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی شهر بخارا چون مرکز فرهنگی قامت افراخته، سال به سال تعداد مدارس آن می‌افزود، لیکن در این مدارس علوم دینی تدریس می‌شدند. با وجود این ادبیات و علم و فن دنیوی نیز در این دوره تا درجه‌ای رواج یافت. خواجه حسن نثاری نام، مؤلف تذکرهٔ *نظم بخارا* که در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی تدوین شده است، ۲۵۰ نفر ارباب علم و ادب دورهٔ حکمرانی عبیدالله‌خان و پسر او را نام می‌برد. اکثر شخصیت‌های متذکرهٔ نثاری در ادبیات و هنر آثار نمایانی از خود باقی نگذاشته باشند هم، این تعداد از خیلی رونق یافتن افکار ادبی و علمی آن زمان شهادت می‌دهد. برای پیشرفت من‌بعدهٔ علم و فن و ادبیات، آفریده‌های معدودی از آنان اهمیت پیدا کرده است. از بین ادیبان آن دوره به‌ویژه فعالیت واصفی را باید خاطرنشان نمود.

زین‌الدین واصفی در سال ۱۴۸۵ میلادی تولد یافته است. او تا سال ۱۵۱۲ میلادی در هرات سکونت داشته، بعد از سقوط سلالهٔ تیموریان به خدمت شیبانیان رفت و تا سال‌های سی‌ام قرن شانزدهم میلادی در بخارا، سمرقند، تاشکند و دیگر شهرهای آسیای وسطی عمر به‌سر می‌برد. واصفی غیر از اشعار، تذکرهٔ خیلی جالب‌توجهی تحت عنوان *بدایع‌الوقایع* دارد. او در خاطرات خویش سیمای شهرهای آن دوره را به‌طور برجسته توصیف نموده، عنعنات ادبی مکتب هرات را در دورهٔ نوایی و زندگی شعرای دربار عهد شیبانیان را به تفصیل نشان می‌دهد. واصفی چون نویسندهٔ ظرافت‌پسند و نکته‌پرداز در شکل نفیس هجو، بسیار نواقص اصول ادارهٔ دولت خانی را افشا می‌نماید.[۸۸]

کمال‌الدین بنایی شاعر و مورخ نامی (۱۴۵۳-۱۵۱۲م) از معاصران واصفی

است.[۸۹] او در هرات در خاندان استاد هنرمند بنا به دنیا آمده، در آوان جوانی چند سال در شیراز، پس در تبریز در دربار سلطان یعقوب به‌سر برده است. در سال ۱۴۹۱ میلادی به زادگاهش، شهر هرات برگشته، اما به سبب فتنه و دسیسهٔ اهل دربار که از بخل و حسد نسبت به آن شاعر بااستعدادِ از طبقه «پایین» ظهور نموده سر می‌زد، به‌زودی در سال ۱۴۹۵ میلادی به سمرقند هجرت نمود. او در آن‌جا شاهد جنگ و نزاع‌های وارثان سلطنت‌طلب تیموریان و شیبانیان گردید. بعد از سمرقند را اشغال کردن محمد شیبانی‌خان، به‌خدمت دربار او شامل شد و همراه لشکر شیبانی در سال ۱۵۰۶ میلادی به هرات مراجعت نمود. بعد از فوت شیبانی‌خان (۱۵۱۰م) و هرات را تصرف کردن صفویان، او به قرشی رفت و بعد از دو سال در آن‌جا هنگام قتل‌عام مردم بی‌گناهی، که لشکر صفوی به راه انداخته بود، کشته شد.

بنایی شاعر زبردست و مطرب ماهری بود. به قلم او چند رساله و نمونه‌های نثر بدیعی نیز تعلق دارند. یکی از آفریده‌های برجستهٔ او مثنوی *بهروز و بهرام* است که در آن افکار تربیه‌وی و اخلاقی و عقاید اجتماعی شاعر بیان یافته‌اند. مؤلف ضعف و کهولت انسان را مورد مذمت قرار داده، نواقص و ناسازگاری‌های محیط فئودالی، اخلاق فاسد اهل جاه و ثروت و روحانیان متعصب را نفرین کرده، خُلق و اطوار پسندیدهٔ آدمی را ستوده، ضرورت کسب علم و دانش را با اصرار تأکید می‌نماید. با وجود آن که شعر اخلاقی در نظم فارسی و تاجیک سابقهٔ غنی داشت، بنایی در مثنوی خود بسیار فکر و عقاید تازه را بیان کرده، توانست به این شکل ادبی سنتی خصوصیات تازه بخشد.

غزلیات بنایی اساساً به سبک غزل‌سرایی قرن پانزدهم میلادی آفریده شده‌اند، ولی در این مورد هم او به شعر لحظه‌های حسب‌حالی و عناصر انتقاد حکمرانان را داخل نموده، در پیش نظر همچون شاعر نوپردازی نمایان می‌گردد.

از آثار تاریخی بنایی قبل از همه *شیبانی‌نامه* و نسخهٔ تفصیل یافتهٔ آن *فتوحات خانی* راکه بین سال‌های ۱۵۰۴-۱۵۱۰ میلادی تألیف یافته است، باید ذکر کرد. آثار مذکور که اساساً به نثر تألیف شده، فقره‌های شعر هم دارند و تصویر وقایع زندگی و سرگذشت شیبانی‌خان را در برمی‌گیرند. تفاوت این دو اثر از دیگر آثار تاریخی زمان خود آن است که در آنها رجوع‌های پند و اخلاقی موجودند. ظاهراً چنین به‌نظر

می‌رسد که مؤلف ساده‌دلانه خواسته است بدین وسیله به طبقهٔ حکم‌ران زمان خود تأثیر رساند، تا حد امکان جلو ظلم و تعدی و خودسری‌های آنان را بگیرد.

بنایی نمایندهٔ طبقهٔ میانهٔ شهریان بود و از همین جایگاه نقصان‌های محافل حکم‌ران زمانش را تنقید می‌کرد. او ادامه‌دهندهٔ بااستعداد بهترین عنعنه و سنت‌های ادبیات کلاسیک فارسی و تاجیک دانسته می‌شود که در آثارش رویدادهای تاریخی آسیای وسطی در قرن پانزدهم و ابتدای قرن شانزدهم میلادی به‌طور گسترده و روشن منعکس گردیده است.

زمانی در صفحات بعضی آثار نظر به اشارهٔ مورخان، بنایی راجع‌به کدورت نسبت به نوایی اشتباهاً چنین عقیده دچار می‌آمد که گویا بنایی مقابل ادبیات و زبان ازبکی باشد. اما در حقیقت حال، بنایی به شعرهای ازبکی و تاجیکی نوایی ارزش بلند قایل بود و بعد از فوت نوایی در تألیفاتش او را به‌نیکی یاد می‌کرد و حتی خودش هم به ازبکی شعر می‌گفت. در آن زمان اصلاً «یکان حرکت ضد زبان ازبکی» وجود نداشت. حیات و ایجادیات بنایی، برعکس، شاهد مناسبت‌های بسا صمیمی و دوستانه میان ارباب فرهنگ دو مردم برادر می‌باشد.

دیگر از شعرای مشهور آن دوره **بدرالدین هلالی** است.[۹۰] او نیز مانند بنایی به دایرهٔ ادبی هرات منسوبیت دارد. هلالی تقریباً در سال ۱۴۷۰ میلادی در استرآباد تولدیافته، در سال ۱۴۹۱ میلادی به مقصد ادامهٔ تحصیل به هرات می‌رود و تا آخر عمر در آن‌جا زندگی می‌کند. در سال ۱۵۲۹ میلادی او به خاطر نوشتن هجویه‌ای به عبیدالله‌خان نوشته‌اش به شیعه‌پرستی متهم و با فرمان حاکم دور به قتل می‌رسد. در ایجادیات هلالی غزل جایگاه عمده دارد. غزلیات دل‌ربا و شورانگیز این شاعر شیرین‌کلام تا امروز در تاجیکستان ورد زبان مردم می‌باشند. زبان فصیح، هنر نفیس و آهنگ دل‌نشین به غزل‌های او حسن مخصوصی بخشیده‌اند. غیر از دیوان غزلیات به قلم او، باز سه داستان *لیلی و مجنون*، *صفات‌العاشقین* و *شاه و گدا* تعلق دارند.

ایجادیات شعرای نیمهٔ اول قرن شانزدهم میلادی تا حال به‌طور باید و شاید مورد آموزش قرار نگرفته است. شبهه‌ای نیست که در نظم این دوره، نظر به قرن پانزدهم میلادی، جهت‌های شکل‌پرستی، سخن‌آرایی‌های کم‌مضمون و رنگ‌آمیزی‌های از حد افزون تقویت یافته، تنزل مهارت مشاهده می‌شود، که این

حالت پی‌آمد تأثیر شرایط تاریخی است.

در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم میلادی، بعد از آن که عبداللـه‌خان دوم حـاکـمیت متمرکز خود را به‌وجود آورد، حیات ادبی دوباره احیا گردید. در این دوره از دایرهٔ هنرمندان یک عده شعرای برجسته در عرصهٔ ادبیات ظهور نمودند که از بین آنها قبل از همه **عبدالرحمن مشفقی** (۱۵۸۸-۱۵۳۸م) را باید نام برد. به روایتی، مشفقی در بخارا از خانوادهٔ پیشه‌وری به دنیا آمده، زمانی در سمرقند نیز اقامت کرده است. وی درشاعری شهرت یافته، برای مقام سزاوار پیداکردن در دربار سلطان سعید کوشش‌ها نمود، ولی به این موفق نشد. سپس عازم دهلی گردیده، به خدمت دربار اکـبرشاه داخل گردید که دو قصیدهٔ او به وصف اکبر انشأ شده‌اند. مشفقی در سـال ۱۵۶۷ مـیلادی بـه بـخارا بـرگشته، بـه دربـار عـبداللـه‌خان دعـوت گـردید و بـه درجـهٔ ملک‌الشعرایی رسید.

مشفقی با وجود منزلتش در دربار و مـهارت بـلندش در قـصیده‌سرایـی (او را آخرین شاعر بزرگ مدیحه‌سرای آسیای وسطی می‌شمارند) همچون سخنور از بین مردم برآمده، از روی ذوق و تمایل خود قبل از همه شاعر لیریک و هجوگو بـود. خصوصاً غزل‌های عاشقانه و رباعیات او شهرت زیادی پیدا کرده‌اند. امـا قـصاید پردبدبهٔ او تقریباً فراموش شده‌اند. درست است که در یکی از قصاید خود به آگاه کردن پادشاه از احوال بد دهقانان جرأت نموده است.

دیوان هجویات مشفقی که در آنها آدمان مختلف، قبل از هـمه شـاعران مـورد استهزا قرار گرفته‌اند، در بین مردم خیلی مشهور است. مشفقی در فولکلور تاجیک تمثال شیرین‌کاری را به‌خود گرفته، قهرمان دل‌پسـند لطـیفه‌ها گـردیده است. ایـن لطیفه‌ها اول در بین مردم پیشه‌ور گسترش یافته، سپس تدریجاً شهرت عمومی پیدا می‌کردند. مشفقی در هجویه و لطیفه‌های مردمی چون مرد شکاک و «صلب‌کنندهٔ آرامش» تصویر می‌شود.

این است نمونهٔ شعر هجوی او که در تقسیم میراث نـوشته و در آن نـابرابـری حقوق زنان افشا گردیده است.

همشیره، خرج ماتم بابا از آن تو
صبر از من، تردد و غوغا از آن تو
انبار پر ز غلّهٔ بابا از آن من
آن کاه‌های مانده به صحرا از آن تو
تنبور پر زخاتم بابا از آن من
وان نغمه‌های ترنه‌ترنا از آن تو
وان جای خواب ماندهٔ بابا از آن من
تسبیح پاره پارهٔ بابا از آن تو
دستار، جامه، فوطهٔ بابا از آن من
بی‌طاقتی و نالهٔ شب‌ها از آن تو
کفگیر و دیگ و دیگچهٔ بابا از آن من
دستگیر و دیگخانهٔ بابا از آن تو
همیان پر ز تنگهٔ بابا از آن من
زنگ فلوس ماندهٔ بابا از آن تو
جمله گلیم و قالی بابا از آن من
وان نقش‌های ماندهٔ بریا از آن تو
از روی حویلی تا به لب بام از آن من
از پشت بام تا به ثریا از آن تو[۹۱]

در قرن شانزدهم میلادی تاریخ‌نگاری هم به ترقیات خود ادامه نمود. چنین اثرهای برجستهٔ تاریخی، از قبیل حبیب‌السیر فی‌اخبار افراد البشر خواندمیر که رویدادهای تاریخی عمومی و ترجمهٔ حال شخصیت‌های مشهور را بیان کرده، شرح حوادث را تا آخر مبارزهٔ شیبانی‌خان و شاه اسماعیل (۱۵۱۰م) رسانیده است؛ در همان زمان مهمان‌نامهٔ بخارا فضل‌الله روزبه‌خان، عبدالله‌نامهٔ حافظ تنش به‌وجود آمدند، که برای‌آموختن تاریخ آسیای وسطی در قرن شانزدهم میلادی از مهم‌ترین منابع محسوب می‌شوند. حافظ تنش شاعر صاحب دیوان هم بود، اما متأسفانه دیوان او تا دوران ما نرسیده است.

یادداشت‌ها

۱. مفصلاً نگر: سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۵۴، ب؛ احمداف، ب.ا.، ۱۹۶۵ الف.
* با اصطلاح «مغول‌ها» یکسان نباید دانست، زیرا این قومی است که در قرن شانزدهم میلادی در برخی از نواحی آسیای وسطی بودوباش می‌کرد و در ادبیات غرب و روسی به‌نام «مونگول» مشهور بود. (مترجم).
۲. بابر، ۱۹۵۸، ص ۱۰۶ و ادامهٔ آن.
۳. در همان اثر، ص ۱۰۹.
۴. در همان اثر.
۵. موکمین اوا، ر.گ.، ۱۹۵۰، ص ۱۳-۱۴.
۶. بابر، ۱۹۵۸، ص ۲۱۲.
۷. در مورد تفصیل استیلای هرات و وقایع مابعد؛ نگر: بولدیریف، ا.ن.، ۱۹۵۷، ص ۵۹ و ادامهٔ آن.
۸. بولدیریف، ا.ن.، ۱۹۵۷، ص ۶۶.
۹. موکمین اوا، ر.گ.، ۱۹۶۶، ص ۲۶ و ادامهٔ آن.
۱۰. همان اثر، ص ۴۱ و ادامهٔ آن.
۱۱. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۵۴، ص ۸۵ و ادامهٔ آن.
۱۲. ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۵۴، ص ۴۲-۴۳. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۱ الف، ص ۴۰-۴۲.
۱۳. منابع فارسی این مرحلهٔ مبارزه میان شیبانیان و بابر را طور دیگر تصویر می‌نمایند، ولی باید به معاصرین و شواهد اصل واقعه بیشتر باور کرد (سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۵۴، ص ۱۲۷-۱۳۱). کتیبهٔ بابر بدین دوران زندگی او متعلق است (نگر: مختاراف، ا.، ۱۹۶۰).
۱۴. جزییات این وقایع در هر یک منبع به‌طور مختلف بیان یافته است (سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۵۴، ص ۱۳۱-۱۳۸؛ بولدیریف، ا.ن.، ۱۹۵۷، ص ۱۱۵-۱۲۱).
۱۵. سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۵۴، ص ۱۳۹.
۱۶. اقتباس از عینی، ص.، واصفی و خلاصهٔ *بدایع الوقایع*، ص ۱۸۱.

۱۷. واصفی، ۱۹۶۱، ص ۹۲.
۱۸. عبدالرحیم‌اف، ام.ا.، ۱۹۶۶، ص ۲۶۰.
۱۹. از دید معاصرین خطبه و سکه چنین نشان‌های مهم حاکمیت عالی شمرده می‌شدند که در منابع خطی به‌هنگام بیان مفصل بر سر حاکمیت آمدن کدام شخصی این دو لحظه حتماً تأکید می‌شد.
۲۰. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۵۱ الف، ص ۱۰۶-۱۲۰.
۲۱. در مورد تفصیل آن نگر: داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۵۳ الف، ص ۹۷-۱۰۶.
۲۲. میکلوخو ـ ماکلای، ن.د.، ۱۹۵۲، ص ۱۱ و ادامهٔ آن.
۲۳. ی.ت.ن.پ.، ا.، جلد اول، ۱۹۶۴، ص ۳۷۲.
۲۴. در مورد تفصیل آن؛ نگر: ویلیامینوف ـ زیرنوف، و.و.، ۱۸۵۹؛ ویاتکین، وِل.، ۱۹۲۷.
۲۵. ویلیامینوف ـ زیرنوف، و.و.، ۱۸۵۹، ص ۳۷۹-۳۸۶.
۲۶. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۵۲، ص ۲۷-۳۶.
۲۷. چنین رسوم وراثت تخت سلطنت را شاهد وقایع همان زمان، حافظ تنش در اثر خویش *عبداللّه‌نامه* نقل کرده است. ویلیامینوف ـ زیرنوف، و.و. (۱۸۵۹، ص ۳۹۲-۳۹۵) درست خاطرنشان می‌کند که بیانات مورخ قرن‌های مابعد محمد یوسف منشی کاملاً غلط بوده، عبارت از تحریفات است. جهت تقویت این فکر ویلیامینوف ـ زیرنوف، و.و. باید علاوه کرد که مدارک زیادی در طول قرن گذشته جمع شدهٔ سکه‌شناسی (نگر: *خلاصهٔ اخبار آخرین* Lowick, N.M., 1966) نقل حافظ تنش را، تنها با اندکی واضح و روشن‌تر ساختن برخی از معلومات او کاملاً تصدیق می‌نمایند.
۲۸. بارتولد، و.و.، ۱۹۶۵ الف، ص ۱۵۳، ۲۰۰، ۲۲۶؛ چخویچ، آ.د.، ۱۹۵۴، و، ص ۱۰۶.
۲۹. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۵۱ الف، ص ۱۲۰-۱۴۱.
۳۰. ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۵۴، ص ۲۶.
۳۱. نبی‌یف، ر.ن.، ۱۹۵۹، ص ۲۶-۲۸.
۳۲. ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۵۴، ص ۲۶-۲۷. باید تذکر کرد که اصطلاحات به انعامات متعلق قرن شانزدهم میلادی هنوز به درجهٔ کافی آموخته نشده است.
۳۳. ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۵۴، ص ۲۴-۲۵.
۳۴. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۱ الف، ص ۲۸-۳۲.
۳۵. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۱ الف، ص ۲۹-۳۰.
۳۶. موکمین اوا، ر.گ.، ۱۹۶۶، ص ۲۹۳.
۳۷. ویاتکین، و. ل.، ۱۹۲۷، ص ۳ و ادامهٔ آن، ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۵۴، ص ۴۸ و ادامهٔ آن. در

مورد مبارزه میان شیوخ «کبرویه و نقشبندیه» که زمینهٔ آن منافع مادی و کوشش برای به‌دست آوردن نفوذ سیاسی بود، این‌چنین راجع به راه‌های فریفتن مردم؛ نگر: سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱.

۳۸. ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۵۴، ص ۳۲-۳۳، ۴۱.

۳۹. ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۵۴، ص ۳۳-۳۴.

۴۰. ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۵۸، ص ۶۲.

۴۱. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۱ الف، ص ۳۶-۳۸.

۴۲. در همان اثر، ۳۰-۳۲.

۴۳. نبی‌یف، ر.ن.؛ موکمینوا، ر.گ.، ۱۹۶۴، ص ۹۵-۹۶.

۴۴. جنکینسون، ۱۹۳۷، ص ۱۸۳.

۴۵. شیشکین، و.ا.، ۱۹۴۷، ص ۲۵-۲۶؛ داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۱ الف، ص ۴۰-۴۴.

۴۶. بلینیتسکی، ا.م.، ۱۹۴۰؛ بلینیتسکی، ا.م.، ۱۹۴۹؛ ای.ت.ن، پ، اول، ۱۹۶۴، ص ۴۰۱-۴۰۲.

۴۷. موکمین اوا، ر.گ.، ۱۹۶۶، ص ۳۲.

۴۸. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۵، ص ۹۰-۹۱.

۴۹. ژوکوفسکی، س.و.، ۱۹۱۵؛ پانکوف، ا.و.، ۱۹۲۷؛ چولوشنیکوف، ا.، ۱۹۳۲؛ ضیاءیف، خ.ز.، ۱۹۶۲، ۱۹۶۵؛ یرولداشیف، م.ی.، ۱۹۶۴؛ جمال‌اف، ق.، ۱۹۶۶.

۵۰. جنکینسون، ۱۹۳۷، ص ۱۸۴.

۵۱. *تاریخ ج.ش. س ازبکستان*، جلد اول، ۱۹۶۷، ص ۵۳۷-۵۳۸

۵۲. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۵۱ الف، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ Lowick N.M., 1966

۵۳. بابر، ۱۹۵۸، ص ۴۰۷.

۵۴. اومنیاکوف، ی.ی.، ۱۹۳۰، ص ۳۲۵-۳۲۸.

۵۵. یکوبوفسکی، ا.یو.، ۱۹۴۱، ص ۳.

۵۶. واقعاً برخی از مورخان کوشیده‌اند که این نقطه‌نظر را رد کنند. آنها ادعا داشتند که ورود طوایف ترک‌زبان از زمان‌های پیش واقع گردیده است. به این ادعا قانع شدن ممکن است، اما مؤلف چنین می‌شمارد که به سرزمین آسیای وسطی بیشتر و به‌طور دسته‌جمعی وارد گردیدن اقوام و طوایف ترک‌زبان در هر صورت از قرن ششم میلادی آغاز می‌شود.

۵۷. غفوراف، ب.غ.، ۱۹۴۹، ص ۲۲۳-۲۲۴.

۵۸. تریویر، ک.و. و دیگران، ۱۹۵۰، ص ۱۰-۱۲.

۵۹. *تاریخ ج.ش. س. ازبکستان*، جلد اول ۱۹۶۷، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ نگر: این‌چنین وهاب‌اف، م.، ۱۹۶۱، ص ۳-۸۵.

۶۰. برنشتام، ا.ن.، ۱۹۴۷ الف.

۶۱. داویدویچ، ای.ا. و لیتوینسکی، ب.ا.، ۱۹۵۵، ص ۲۰۷-۲۰۸. ظاهراً از نقطه‌نظر کتیبه‌شناسی نمونهٔ قدیمی‌ترین خطوط ترکی ـ نوشته‌جات باستانی ترکی قسمت شمال فرغانه و عموماً آسیای وسطی ـ به نیمهٔ دوم قرن ششم و ابتدای قرن هفتم میلادی مربوط است.

۶۲. شیرباک، ا.م.، ۱۹۵۶؛ باسکاکوف، ن.ا.، ۱۹۶۹، ص ۳۰۰-۳۰۱.

۶۳. بارتولد، و.و.، ۱۹۶۴، ص ۴۶۶-۴۶۷.

۶۴. ایشنیازوف، م.، ۱۹۵۶.

۶۵. سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۵۲، ص ۲۱۴.

۶۶. شیرباک، ا.م.، ۱۹۵۹، ص ۱۰۸-۱۰۹.

۶۷. *تاریخ ج.ش.س. ازبکستان*، جلد اول، ۱۹۶۷، ص ۳۸۰.

۶۸. مالوف، س.ی.، ۱۹۶۱، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۶۹. شیرباک، ا.م.، ۱۹۵۶، ص ۱۰۹.

۷۰. شیرباک، ا.م.، ۱۹۶۲، ص ۲۲۳.

۷۱. در همان اثر، ص ۲۱۱.

۷۲. در همان اثر، ص ۲۰؛ رستم‌اف، ا.ز.، ۱۹۶۳؛ برتلس، ی.ا، ۱۹۶۵ الف.

۷۳. راجع بدین اصطلاح و تاریخ آن؛ نگر: آستراتوموف، ن.پ.، ۱۹۰۸؛ ساموبلویچ، ا.، ۱۹۱۰؛ بارتولد، و.و.، ۱۹۶۴، ژ، ۱۹۶۴ الف؛ وهاب‌اف، م.گ.، ۱۹۶۱، ص ۳۱-۳۲.

۷۴. سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۵۴ ب، ص ۳-۳۷؛ احمداف، ب.ا.، ۱۹۶۵ الف، ص ۱۱-۱۲؛ قیاس شود با گریکوف، ب.د.، یکوبوفسکی، ا.یو.، ۱۹۵۰، ص ۲۹۸-۳۰۲.

۷۵. احمداف، ب.ا.، ۱۹۶۵ الف، ص ۱۱-۱۷. راجع به تناسب اصطلاحات «ازبک» و «قزاق» در قرن‌های پانزدهم ـ شانزدهم میلادی؛ نگر: ابراهیم‌اف، س.ک.، ۱۹۶۰ الف، ۱۹۶۰ ب.

۷۶. شیرباک، ا.م.، ۱۹۵۶، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۷۷. آشانین، ل.و.، ۱۹۵۷، ص ۹۵-۱۰۰؛ گینزبورگ، و.و.، ۱۹۶۴، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۷۸. آشانین، ل.و.، ۱۹۵۷، ص ۳۴-۳۵.

۷۹. گینزبورگ، و.و.، ۱۹۴۹، ص ۳۱۶-۳۳۱.

۸۰. براگینسکی، ی.س.، ۱۹۶۲.

۸۱. به‌خصوص نگر: برتلس، ی.ا.، ۱۹۶۵ الف.

۸۲. شیشکین، و.ا، ۱۹۳۶.

۸۳. ادبیات علمی راجع‌به هنر معماری قرن شانزدهم میلادی فراوان است. آثار موصوف

یادگاری‌های جداگانه و تحقیقات تعمیمی موجودند: ورونینا، و.ل.، ۱۹۵۰، ص ۹۳-۹۶؛ داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۵۰ الف؛ دمبتریف، و.ای.، ۱۹۵۰؛ لیتوینسکی، ب.ا.، ۱۹۵۳؛ ماسون، م.ی.، ۱۹۳۶؛ پوگاچنکوا، گ.ا.، ۱۹۶۲؛ ۱۹۶۸؛ پوگاچنکوا، گ.ا.، و رمپیل، ل.ی.، ۱۹۵۸؛ راتیه، ش.ی. و ورونینا، ل.ن.، ۱۹۳۶؛ فرینکل، ن.ای.، ۱۹۵۰.

۸۴. باکلانوف، ن.، ۱۹۴۴؛ پوگاچنکوا، گ.ا.، ۱۹۶۲، ص ۱۹۴-۲۱۰.

۸۵. داویدویچ، ی.ا.، مختاراف، ا.، ۱۹۶۹.

۸۶. گالرکینا، اُ.ای.، ۱۹۵۶؛ دولینسکایا، و.گ.، ۱۹۵۵؛ پوگاچنکوا، گ.ا.، رمپیل، ل.ای.، ۱۹۵۶؛ سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۴۶ ب و غ.

87. Calerkina, O., 1976, p 180-193.

۸۸. بولدیرف، ا.ن.، ۱۹۵۷؛ عینی، ص ۱۹۵۶.

۸۹. راجع‌به ایشان نگر: میزرایف، ع.، ۱۹۵۷.

۹۰. راجع‌به ایشان نگر: عینی، ک.، ۱۹۵۷.

۹۱. مشفقی، ۱۹۵۸.

باب دوم

خلق تاجیک در دولت جانیان

(قرن هفدهم تا نیمه اول قرن هجدهم میلادی)

۱. تاریخ سیاسی

منازعات بینابینی فئودال‌ها در قرن هفدهم میلادی

عبدالله‌خان دوم، خان شیبانیان در سال ۱۵۹۸ میلادی وفات کرد و به‌جای او پسرش عبدالمؤمن به‌تخت نشست. لیکن از بس که او مانند پدرش در امور مملکت‌داری تجربهٔ کافی نداشت، نه‌توانست گروه‌های خصومت‌پیشهٔ اعیان و اشراف فئودالی را به‌طرف خود بکشد، نه‌توانست دست آنان راکوتاه نماید. به‌زودی در همان سال، وی از طرف نوکر زرخرید یک گروه فئودال‌های ضد حکومت مرکزی کشته شد. آخرین نمایندهٔ سلالهٔ شیبانیان، پیرمحمدخان دوم فقط به یک قسمت ناچیز دولت صاحب بود. او هم به‌زودی در جنگ و نزاع‌های بینابینی به‌هلاکت رسید.

صفویان، سلالهٔ دولت‌خانی‌خیوه و قزاق‌ها از منازعات بین شیبانیان فوراً استفاده نمودند. پادشاه صفوی، شاه عباس اول بخش اعظم سرزمین خراسان و حتی هرات را اشغال نمود. بلخ را عبدالامین، برادرزادهٔ عبدالله‌خان دوم اشغال نموده، یک مدت به‌نام خود سکه ضرب نمود. ولی به‌زودی این شهر از طرف دست‌نشاندهٔ

شاه‌عباس صفوی، محمدابراهیم، تصرف شد و به‌همین طریق این محل اصلی شیبانیان زمانی در دایرهٔ تأثیر دولت صفویان قرار گرفت. قزاق‌ها چند شهر، از جمله کلان‌ترین ملک شیبانیان، تاشکند را به‌دست آوردند. از این‌جا توکل‌خان، خان قزاق‌ها به قسمت‌های مرکزی ماوراءالنهر حرکت کرده، حتی سمرقند را هم تصرف نمود. فقط شکست نزد بخارا، سخت مجروح شدن و عاقبت هلاک گردیدن توکل‌خان فتوحات قزاق‌ها را بازداشت.[۱] خوارزم که عبدالله‌خان دوم با صد مشقت به زیر اطاعت خود درآورده بود، دوباره استقلال یافت. شخصیت اولین پادشاه سلالهٔ نو جانیان آن‌قدر معلوم نیست. اعیان و اشراف فئودالی مسند خانی را به جانی‌محمد سلطان (جانی‌بیک سلطان) پیشنهاد نمودند. او خواهر عبدالله‌خان شیبانی را به زنی گرفته بود و خود او از تبار همان چنگیزیانی بود که بعد از پراکنده شدن دولت آلتین اردہ در اشترخان حکومت خانی تشکیل داده بودند.[۲] وقتی که اشترخان به روسیه ملحق شد، جانی‌بیک فرار کرده، به نزد شیبانیان آمد. طبق معلومات منابع خطی، جانی‌بیک سلطان پیشنهاد اعیان و اشراف را رد کرده، به مسند سلطنت پسر ارشد خود، دین‌محمد را توصیه نمود. اما دین‌محمد، که آن‌وقت در ابیورد حکم‌رانی می‌کرد، هنوز به بخارا نرسیده، به لشکر ایران دچار گردید و در نبرد کشته شد. بنابراین به‌جای او برادرش، باقی‌محمد (۱۵۹۹-۱۶۰۵م) به‌تخت نشست. به‌همین سبب در آثار علمی، همین باقی‌محمدخان یقیناً اولین پادشاه سلالهٔ جانیان محسوب شده است.[۳] لیکن مدارک سکه‌شناسی حقیقت حال را قدری دیگر نشان می‌دهند، زیرا به دست متخصصان این رشته سکه‌های در بخارا، سمرقند و تاشکند ضرب شدهٔ جانی‌بیک سلطان خیلی زیاد رسیده‌اند.[۴] از این ارزیابی چنین برمی‌آید که عملاً یا اسماً پادشاه اول، خود جانی‌محمد (جانی‌بیک) بوده است.

یگانه موفقیت در حیات سیاسی مملکت به‌دست آوردهٔ جانیان اول این بود که آنها حاکمیت خود را در بلخ نیز دوباره برقرار نمودند.

دیگر همهٔ کوشش‌های آنان در بابت برهم دادن نزاع‌های داخلی و مبارزهٔ ضد بادیه‌نشین‌ها نتیجهٔ مهم نبخشیدند.

در سال ۱۶۰۵ میلادی، باقی‌محمدخان وفات کرده، به‌جای او برادرش، ولی‌محمد (۱۶۰۵-۱۶۱۱م) حکمران گردید، ولی چون عیاش بود، نتوانست

مملکت را اداره کند و اعیان و اشراف به‌زودی از وی رو گرداندند و روزی هنگام شکار در دشت قرشی تخت خانی را به امام‌قلی‌خان (۱۶۱۱-۱۶۴۲م) پسر دین‌محمدخان مناسب دیدند. زمانی که ولی‌محمدخان از قضیه آگاه گردید، از ماوراءالنهر فرار کرده، به دربار پادشاه صفوی پناه برد. شاه‌عباس او را خوش پذیرایی نموده، با نیروی فراوانی دوباره به ماوراءالنهر اعزام نمود. اما در محاربه با لشکر ایران شکست خورده، خود ولی‌محمدخان اسیر افتاد و با فتوای علما کشته شد.

به امام‌قلی‌خان میسر گردید حدود دولت خود را گسترش دهد؛ او بر ضد قزاق‌ها لشکر کشیده، تاشکند را تصرف نمود.[۵] او با بادیه‌نشینان دیگر، قراقل‌پاق‌ها و قلمق‌ها، که به‌تدریج به سرحد دولت جانیان نزدیک می‌شدند، نیز با موفقیت مبارزه نمود. امام‌قلی‌خان همچنین توانست هر چند موقتاً جنگ‌های بینابینی فئودالان را متوقف نماید. مورخان آن زمان، عهد حکمرانی امام‌قلی‌خان را چون دورهٔ به اصطلاح پر از رفاهیت و آسایش مملکت توصیف کرده‌اند. اگرچه این توصیفات مبالغه‌آمیز جلوه نماید هم، در آن اساس حقیقت وجود دارد. اگر حکومت‌داری طولانی او با دوره‌های پیشین و پسین مقایسه شود، به این نکته می‌توان مطمئن گردید. منابع دال بر آن است که در زمان امام‌قلی‌خان حتی بعضی امور آبیاری انجام شده است.[۶]

از روزی که امام‌قلی‌خان از مملکت‌داری دست کشید و ندیرمحمدخان (۱۶۴۲-۱۶۴۵م) برادر او به‌تخت نشست، وضعیت تغییر یافت. ندیرمحمدخان نتوانست اعیان و اشراف فئودالی قبیله‌ای را به‌خود جلب نماید، و روابط او با نمایندگان بانفوذ طبقهٔ حاکم تدریجاً به سردی می‌گرایید. بدین سبب سلطنت ندیرمحمدخان زیاد ادامه نکرد. اعیان و اشراف فئودالی که از سیاست او ناراضی بودند، به مقابل وی توطئه کرده، به‌تخت سلطنت پسرش عبدالعزیز را (۱۶۴۵-۱۶۸۰م) نشاندند. از این رو ندیرمحمد مجبور شد با منصب حکومت بلخ قناعت کند. اما در این‌جا هم نتوانست موقع خود را استوار سازد. دیگر پسران ندیرمحمد که گاه از پدر و گاه از برادر پشتیبانی می‌کردند، خودشان نیز به تلاش حاکمیت و ملک اقدام نمودند. در نتیجهٔ جنگ‌های پیاپی، بلخ که از آبادترین ولایات مملکت به‌شمار می‌رفت، به خرابی رو آورد. ندیرمحمد چون دید که نمی‌تواند با

نیروی خود کاری بکند، از شاه جهان، حکمران سلالهٔ تیموریان هند تقاضای کمک نمود. شاه جهان که مثل اسلاف خود همیشه در فکر به‌دست آوردن سرزمین پرثروت همسایهٔ خود بود، این فرصت را غنیمت دانسته، خواهش ندیرمحمد را فوراً پذیرفته، به پسران خود اورنگ‌زیب و مرادبخش، قشون مقتدری را به بلخ فرستاد. ندیرمحمد از اصل قضیه آگاه گردیده، به‌زودی فرار نمود. استیلاگران بلخ را اشغال نموده، مدت دو سال تمام ثروت این ولایت را تاراج نمودند. اهالی بومی از جبر و ستم و قتل و غارت به‌تنگ آمده، رو به گریز نهادند. سراسر بلخ و مضافات آن را قحطی و گرسنگی فراگرفت. نهایت عبدالعزیزخان با آمادگی تمام به مقابل لشکر هند برخاسته، در نتیجهٔ نبردهای شدید پیروزی به‌دست آورد. ولی حال مردم از این همه تاراج و جنگ و جدل‌هال مداوم به‌تباهی رسید. به‌زودی بلخ را ندیرمحمد دوباره تصرف نمود، اما نتوانست در این ولایت ویران شده نتوانست آرامی و ثبات را استوار سازد. عبدالعزیز نخست برادرش سبحان‌قلی‌خان را حکمران بلخ منصوب کرده، به مقابل پدرش فرستاد. سبحان‌قلی‌خان شهر را به‌زودی اشغال نمود و سپس عبدالعزیزخان اردوی نو را بر ضد سبحان‌قلی‌خان اعزام داشت تا که بلخ را به‌تصرف خود درآورد، ولی این به او میسر نگردید. سبحان‌قلی‌خان شدیداً مقاومت نموده، بلخ را در دست خود نگاه داشت، در صورتی که هرچه در اطراف و اکناف باقی مانده بود، همه به‌غارت رفت و خاک و تراب گردید.

حاکمان خیوه از همهٔ جنگ و جدل‌های داخلی سلالهٔ جانیان به‌نفع خود استفاده نمودند. آنها بارها به نواحی مرکزی ماوراءالنهر هجوم آورده، همه را غارت کردند. حتی تا بخارا رسیده، باری یک قسمت شهر را تصرف نمودند. فقط مردانگی و دلیری اهالی امکان داد که شهر از وجود دشمن پاک گردد.

سبحان‌قلی‌خان چنین وضعیت را فرصت مساعد دیده، حاکمیت را به‌دست درآورد. در عهد سلطنت سبحان‌قلی‌خان (۱۶۸۰-۱۷۲۰م) وضعیت دشوار موجود از بین نرفته، در بسیار رشته‌ها تباه‌تر گردید. تاخت و تاز اردوی خان خیوه همانا ادامه داشت. آنها حتی سمرقند را اشغال کردند و اعیان و اشراف شهر خانی خیوه را به‌رسمیت شناختند که به عوض این سبحان‌قلی‌خان با غرامت هنگفتی اهالی سمرقند را خانه‌خراب نمود. نهایت سبحان‌قلی‌خان متوجه شد که تا زمانی که در

خیوه قائم‌مقام خود را روی کار نیاورد، تاخت و تاز خیوگی‌ها خاتمه نخواهد یافت. بنابراین با هر شیوه اعیان و اشراف محلی را به‌طرف خود متمایل نموده، عاقبت بر آن موفق گردید که خیوه حکم‌رانی او را اعتراف نماید. این پدیده در تمام دورهٔ حکم‌رانی سبحان‌قلی‌خان یگانه کامیابی قابل‌ملاحظهٔ سیاسی او محسوب می‌شود. او در دیگر امور دولت‌داری به چیزی موفق نشد.

نزاع‌های بینابینی فئودالی مدت‌ها قبل ا زدایرهٔ خاندان سلطنتی بیرون رفته بود. اکنون سرداران طایفه‌های ازبک به‌تدریج تقویت می‌یافتند. خود سبحان‌قلی‌خان هم در اکثر موارد نفوذ بعضی از آنها را تقویت می‌داد. چنان‌که وقتی پسرش، صدیق‌محمد، خود را در بلخ مستقل اعلام نموده، به این وجه با امر پدرش به‌قتل رسید، او حکومت بلخ راکه از مدت‌ها قبل ملک وارثان سلطنت حساب می‌شد، به یکی از امرای قبیلهٔ یوز سپرد. در زمان سبحان‌قلی‌خان موقع و اعتبار محمود بی‌اتالیق[۷] از قبیلهٔ قتغن فوق‌العاده بلند گردید. سبحان‌قلی‌خان در مبارزهٔ ضد خیوه‌گی‌ها بارها به کمک وی رو آورده و فرونشاندن عصیان امیران بلخ را نیز به‌همین اتالیق محول نموده، سپس او را حاکم بلخ و بدخشان منصوب کرده بود.[۸]

آن زمان بدخشان ملک مستقل بود و در آن‌جا یاربیک، بنیادگذار سلالهٔ امیران بدخشی، حکم‌رانی می‌کرد. از سال ۱۶۵۰ میلادی روابط بدخشان با بخارا تدریجاً به سردی گرایید. خان‌های بخارا خصوصاً بعد از اشغال نمودن وادی کندز با تاخت و تاز خود به سرزمین بدخشان وسعت دادند. بدخشانی‌ها یاربیک را امیر خود اعلام نموده، با سرداری او به استیلاگران مقاومت شدید نشان می‌دادند. علت اساسی به بدخشان لشکر کشیدن محمود بی‌اتالیق بخاریان را به محصول کانِ لعل آن‌جا راه ندادن یاربیک بود.[۹]

این لشکرکشی محمود بی‌اتالیق که هدف آن کاملاً مطیع کردن تمام سرزمین بدخشان بود، چندان موفقیت‌آمیز درنیامد. عساکر او مرکز بدخشان، شهر فیض‌آباد (جزگن) را مدتی در محاصره نگه داشته، ولی نتوانستند فتح نمایند. نهایت محمودبی مجبور شد با شرط‌های زیرین با یاربیک معاهده منعقد نموده، عقب نشیند؛ یاربیک می‌بایست محصول دوسالهٔ کان لعل بدخشان را به خان تحویل نموده، فرمان‌برداری حکومت خانی بخارا را قبول می‌نمود. لیکن در واقع او

همچون حاکم مطلق بوده و تماماً مستقل فعالیت می‌کرد.

حاکم بلخ، محمود بی‌اتالیق استقلال نامحدودی به‌دست آورده، حتی به سبحان‌قلی‌خان هم تقریباً اعتنا نمی‌کرد. سبحان‌قلی‌خان از فوق‌العاده نیرومند شدن محمود بی به تشویش افتاده، با تدبیری او را از بلخ بیرون کرد و محمدمقیم سلطان، نبیرهٔ خود را به حکومت بلخ منصوب نمود.

سبحان‌قلی‌خان نتوانست مقاومت فئودال‌های محلی را برطرف نماید. او با جنگ‌های متصلی درگیر بود که باعث خالی شدن خزانهٔ دولت و تقویت ظلم و استثمار توده‌های زحمت‌کش می‌گردیدند. برای جنگ‌های داخلی ضد فئودال‌های سرکش سرمایهٔ زیادی لازم بود. از این رو سبحان‌قلی‌خان قبلاً از اهالی ستانیدن مالیات هفت‌ساله را طلب کرد. در وضع آن روزهٔ مملکت، جاری گردیدن این اصول اخذ مالیات برای اهالی خیلی سنگین بود. اخاذی و رشوه‌خواری و اعمال سوئی که مأموران حکومت خانی در وقت جمع‌آوری مالیات مرتکب می‌شدند، توده‌های زحمت‌کش را بیش از پیش اذیت می‌داد.

افزودن پراکندگی فئودالی. سیاست داخلی عبیدالله خان

در دورهٔ حکم‌رانی کوتاه‌مدت عبیدالله‌خان (۱۷۰۲-۱۷۱۱م) مبارزهٔ حکومت مرکزی با فئودال‌ها خیلی شدت یافت. عبیدالله‌خان آخرین حکم‌ران از خاندان سلطنتی جانیان بود که در راه محدود نمودن خودسری‌های فئودال‌ها و نیرومند کردن حکومت مرکزی سعی و کوشش فراوانی به‌خرج داد. اما شخصیت عبیدالله‌خان و سیاست داخلی او به‌طور غیرمنصفانه سال‌های طولانی از دایرهٔ توجه محققان بیرون افتاده بود. دربارهٔ او حتی توصیفاتی از قرار ذیل در آثار پژوهشی راه یافته، معمول گردیده بود که با آنها راضی شدن بعید است؛ مثلاً عبیدالله‌خان «برای حاکمیت مطلق سعی می‌نمود، ولی از بس که مرد متکبر و خودپسندی بود، نمی‌توانست با مردم درست برخورد بکند و در عمل بازیچهٔ دست امیران گردید».[۱۰] این قبیل تأثرات از آن منشأ گرفته که منابع خطی آن زمان کاملاً به توصیف مفصل نزاع‌های بینابینی خاندان‌های سلطنتی توجه مبذول داشته، در آنها راجع‌به دیگر حوادث دوره فقط سطرهای پراکنده و دلیل اشاره‌های غیرمستقیم دچار

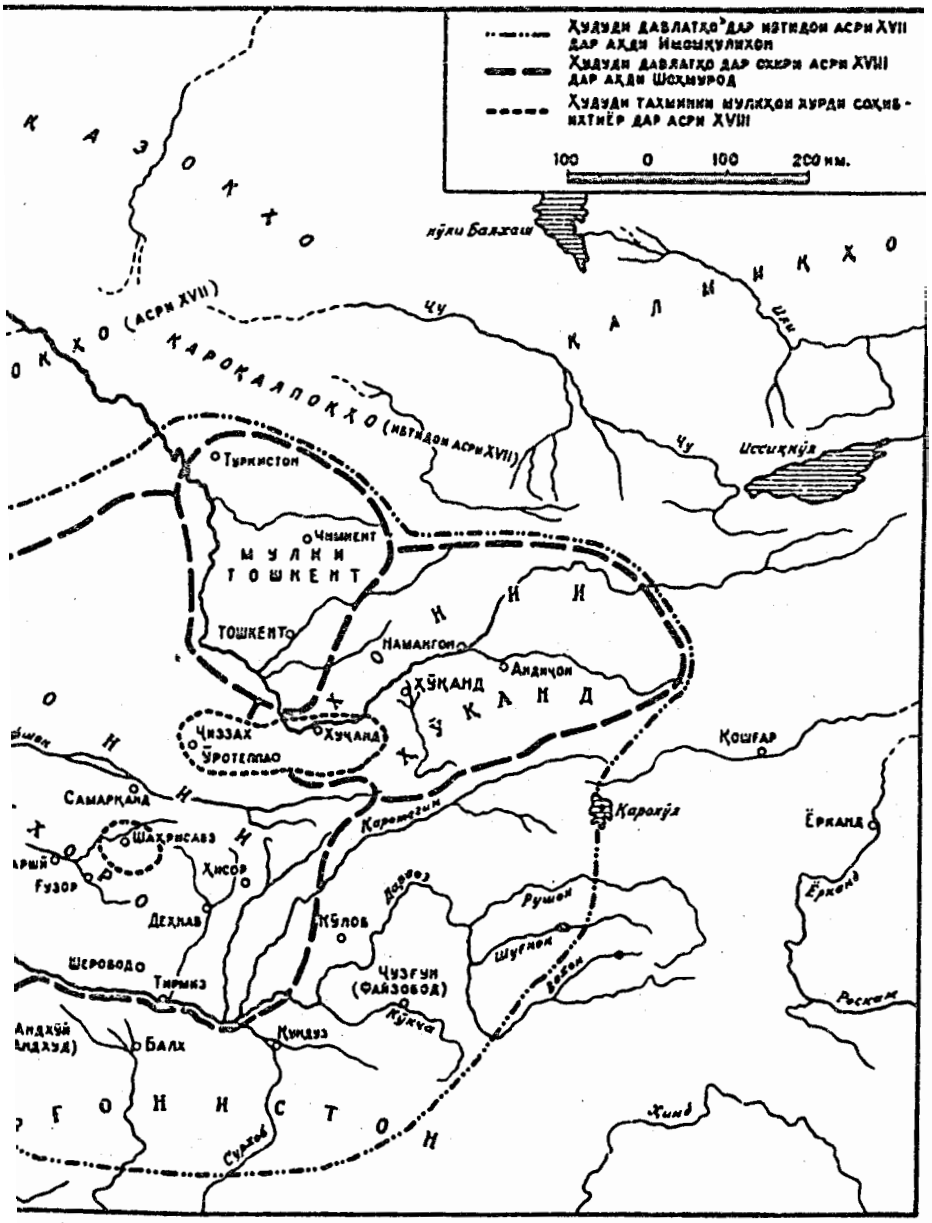
Ҳудуди давлатҳо дар нимаи асри XVII дар аҳди Исҳоқхонхон
Ҳудуди давлатҳо дар охири асри XVIII дар аҳди Шоҳмурод
Ҳудуди тахминии мулкҳои хурди соҳибихтиёр дар асри XVIII
100 0 100 200 км.
Қазоқистон
Кӯли Балхаш
Қалмиқхо
Чу
Или
Қирғизистон (асри XVII)
Қарақалпоқхо (нимаи асри XVII)
Туркистон
Иссиқкӯл
Чимкент
Мулки Тошкент
Тошкент
Наманган
Андичон
Хӯқанд
Хонии Хӯқанд
Чиззах
Ӯротеппа
Хучанд
Кошғар
Самарқанд
Каратегин
Қарақӯл
Ёрканд
Ёрканд
Шаҳрисабз
Ҳисор
Ғузор
Деҳнав
Кӯлоб
Дарвоз
Рушон
Шуғнон
Ҳирмиз
Шеробод
Чузғун (Файзобод)
Кӯҳча
Қундуз
Балх
Андхӯй (Андхуд)
Ғуриён
Сурхоб
Хитой
Раскам

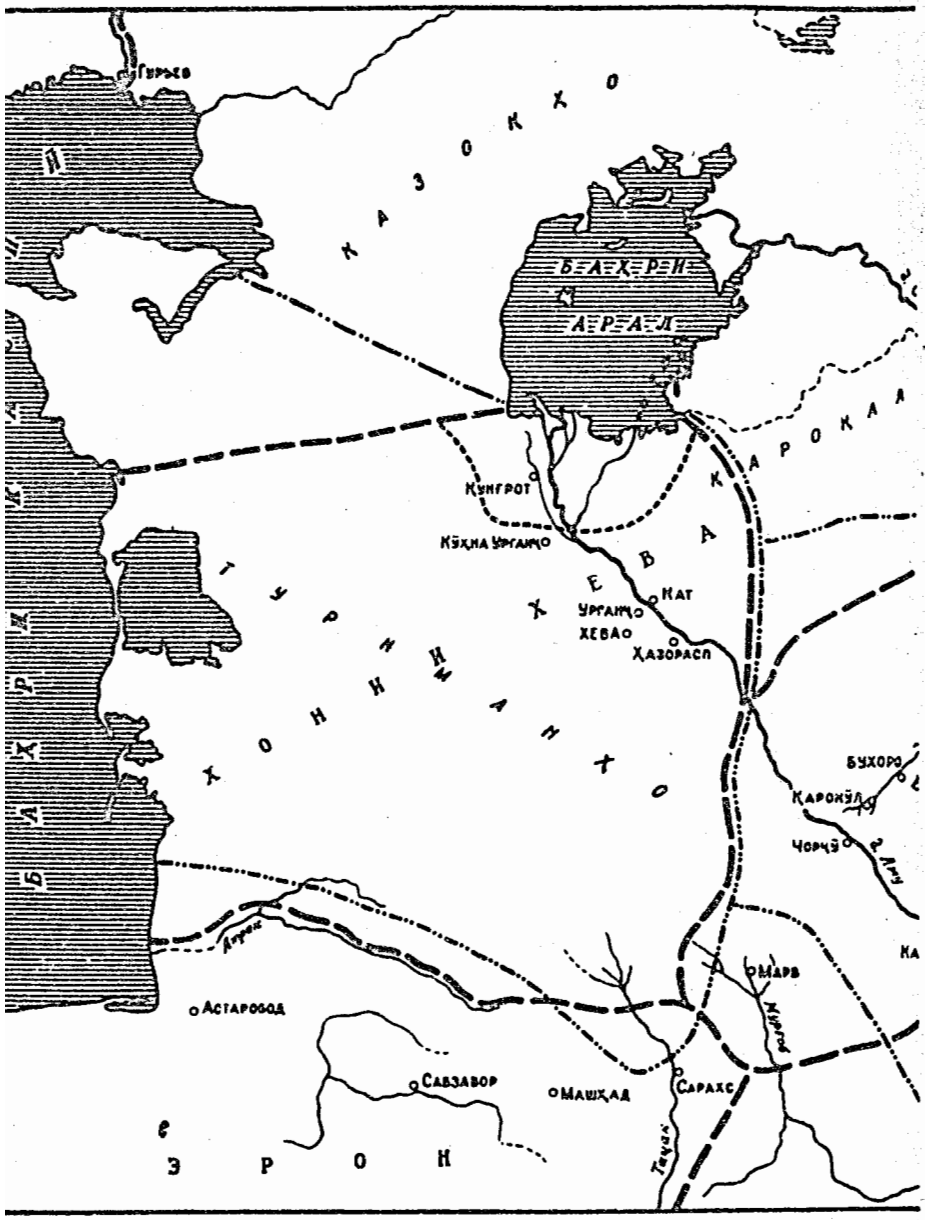

Гурьев
КАЗОКХО
БАХРИ
АРАЛ
КАРОКАЛ
Кунгрот
Кўҳна Урганҷ
ХЕВА
Кат
Урганҷ
Хева
Ҳазорасп
ТУРКМАНХО
БУХОРО
Каронўл
Чорҷў
Марв
Мургоб
Астарабод
Савзавор
Машҳад
Сарахс
Тацан
ЭРОН

می‌آیند و بس.

مدرک‌هایی که سیاست داخلی عبیدالله‌خان را بیشتر بیان می‌نمایند، در *عبیدالله‌نامهٔ* میرمحمد امین بخاری موجودند.[۱۱] مقایسهٔ این مدارک با بازیافت‌های سکه‌شناسی نشان داد که تلاش‌های عبیدالله‌خان در راه متمرکز نمودن دولت از بامرام‌ترین فعالیت‌ها در تمام دورهٔ سلطنت سلالهٔ جانیان به‌شمار می‌رود. اگرچه این گرایش به ادراک خیلی واضح و روشن خصوصیات ترتیب نیروهای طبقاتی اساس یافته، همیشه هم پیگیرانه نبود، با عزم و قاطعیت تمام ظهور می‌کرد. اگر وی کامیاب نشد، پس سبب اساسی این بود که در آن‌وقت برای متمرکز ساختن دولت هنوز شرایط و زمینهٔ موافق فراهم نیامده بود.

از سبحان‌قلی‌خان به عبیدالله‌خان اوضاع متشنج کشور به میراث ماند. امیران و سرداران طوایف ازبک خود را تماماً صاحب اختیار احساس می‌کردند. معمولاً آنها حاکم همان شهر و نواحی‌ای بودند که تأمین معیشت طایفه‌شان را بر عهده داشت. آنها در قلمرو خود زمین خریده، به زمین‌دار عمده تبدیل می‌یافتند و همچون خواجگان صاحب اختیار عمل می‌نمودند. اکثر امیران به هم‌قبیله‌های خود تکیه کرده، حکومت مرکزی را تماماً اعتراف نمی‌کردند. آنها بین خود خصومت داشتند، گروه‌هایی سازمان می‌دادند و بعضاً آشکارا حاکمیت خان بخارا را اعتراف نمی‌کردند. عبیدالله‌خان را نه سرمایه بود و نه ارتش کافی که بتواند بر ضد تجزیه‌طلبی فئودال‌های خودسر مبارزه نماید. به این سبب، مجبور بود در مبارزه به مقابل یک امیر از پشتیبانی امیر دیگر استفاده نماید. اما واقعاً در چنین مواردی همیشه به وی عملی نمودن نیت‌های خود میسر نمی‌گردید. اکثر اوقات امیری که به او تکیه می‌کرد، با هر بهانه از جنگیدن منصرف می‌گردید و به‌همین سبب چند دفعه نیروی حربی عبیدالله‌خان به شکست دچار شد. بعضاً چنین حادثه هم رخ می‌داد که در جریان محاربه، عده‌ای از امیران با اردوی خود میدان نبرد را ترک می‌کردند و یا حتی به‌طرف دشمن می‌گذشتند. وضعیت عبیدالله‌خان بسیار پیچیده بود و هرگاه در مورد ضرورت برای حل مشکلات تدبیرهای گوناگون می‌اندیشید، کوشش می‌کرد بین امیران مخالفت بروز نماید تا آنها با هم بجنگند و یکدیگر را ضعیف گردانند. و او در این کار از خود مهارت بلندی نشان می‌داد. ولی این یگانه و اساسی‌ترین شیوهٔ

کار او نبود. مدرک‌های جداگانه در مجموع نشان می‌دهند که عبیدالله‌خان یک نظام تام تدابیری را پیش‌بینی کرده بود که هدفش از یک طرف مستحکم نمودن پایه‌های اقتصادی دولت او، و از سوی دیگر از جهت اقتصادی و سیاسی ضعیف گردانیدن امیران بود.

طبقهٔ فئودال‌ها یکسان نبود. در این وقت دو گروه عمدهٔ امیران و عموماً فئودالان بانفوذ طایفه‌های ازبک و گروه اشراف قدیمی، مأموران، فئودال‌های زمین‌دار و طبقهٔ والامقام تاجران و پیشه‌وران عرض وجود می‌کرد. جنگ‌های بینابینی امیران نه‌فقط توده‌های مردم را خانه بردوش می‌نمود، بلکه به منافع همین گروه دوم طبقهٔ فئودالان نیز ضرر می‌رسانید. بنابراین نمایندگان گروه مذکور طرف‌دار تقویت حاکمیت مرکزی بودند. فئودال‌های روحانی هم به همین وجه اکثر اوقات حکومت مرکزی را پشتیبانی می‌کردند. اما گروه دوم فئودال‌ها که عبیدالله به آنها تکیه می‌نمود، یک‌پارچه و متحد نبود.

نمایندگان علی‌حدهٔ این گروه، خصوصاً در همان نواحی که امیران اقتدار بیشتر داشتند، بعضاً برعکس، امیران را حمایت می‌کردند. مردم زحمت‌کش شهر و دهات که از جنگ و نزاع‌های متصل بینابینی فئودالان به تباهی افتاده بودند، به طرف‌داری از حاکمیت مرکزی و ضد امیران عصیان‌گر قد علم می‌نمودند.

عبیدالله‌خان، اگرچه همیشه اعمال پیگیرانه نداشت، این وضع را خوب به‌حساب گرفت. او بیشتر بهٔ همان گروه طبقه فئودالان که به مستحکم گردیدن حاکمیت مرکزی و برهم خوردن جنگ و نزاع‌های بینابینی منفعت‌دار بودند، تکیه می‌کرد. مهم‌ترین جزء سیاست داخلی عبیدالله‌خان تلاش برای از حساب سپاسگزاران خود به‌وجود آوردن یک دستگاه مأموری بود. مورخ وقت، میرمحمدامین بخاری، آشکارا شهادت می‌دهد که عبیدالله‌خان به امور ادارهٔ دولت فرزندان پیشه‌وران و تاجران، آدمان «پست نسب» و «بی‌کس» را جلب می‌نمود.[۱۲]

البته لوحهٔ زیر یک پدیدهٔ تصادفی نیست؛ وقتی که قشون بخارا به حوالی بلخ رسید، عبیدالله‌خان فرمان مخصوص صادر نمود که مزارع مردم را پایمال نکنند و به اهالی ضرری نرسانند. او در یکی از دهات قرارگاه خود را دایر نموده، ارزش کشتِ از طرف اردو پایمال شده را پرداخت. از این اقدام هویداست که عبیدالله‌خان برای

کشیدن اهالی عادی به‌طرف خود سعی و کوشش می‌نمود. چنان‌که خاطرنشان گردید، توده‌های زحمت‌کش آسیای وسطی طی قرن‌های هفدهم ـ هیجدهم میلادی خیلی فعال شدند از معطوف گرداندن آنها در مبارزهٔ ضد امیران سرکش به خود منفعت فراوان می‌برد.

تدابیر عبیدالله‌خان چگونه صورت می‌گرفت؟ روابط او با امیران خصمانه و مبارزه‌هایش با آنها علنی و آشکار بود. نکتهٔ مذکور را منابع نام‌برده نیز تصدیق می‌کند. او به همان امیرانی که تکیه می‌کرد، پول و مال و زمین هدیه می‌نمود، ولی به‌مجرد گرفتن زمام قدرت، امیران را از جهت اقتصادی مورد فشار و تضییق قرار داد و در این راه از هیچ وسیله‌ای امتناع نکرد. مثلاً خیلی عجیب است که وی به دشمنان سیاسی خود به قیمت ده چند فروختن «هدیه» را جاری نمود. منبعی شهادت می‌دهد که «به ازبکان بیچاره مجال تنفس هم نماند».[۱۳] ولی کار از این هم جدی او از بین بردن یک قسمت از زمین‌های تنخواه بود. وی عملاً امکان‌ناپذیر بودن بی هیچ‌گونه اساس مصادره نمودن زمین‌های تنخواه را درک کرده، به تدبیر مکارانه‌ای اقدام نمود و این زمین‌ها را به مالکیت مقربان و مأمورانش تحویل نمود (البته یعنی فروخت). او در عملی نمودن این سیاست خویش، از همان طبقهٔ فئودال‌هایی که منفعت‌دار مستحکم شدن حاکمیت او و افزودن نفوذ خود بودند، پشتیبانی می‌دید. این طرز مصادرهٔ تنخواه همچنین تضاد میان دو گروه طبقهٔ فئودالان را شدید می‌کرد.

عبیدالله‌خان باز یک راه افزایش درآمد خزانهٔ دولت را در باطل ساختن مصونیت از پرداخت مالیات زمین‌های ملک دید. این تدبیر جسورانه و شاید خطرناکی هم بود، زیرا از بین بردن مصونیت به منافع همان گروه فئودالانی که او را طرف‌داری می‌کردند، ضررهای جدی وارد می‌نمود. از احتمال بعید نیست که عبیدالله‌خان این تدبیر را نسبت به این گروه انتصاباً تطبیق می‌نمود. از جمله معلوم است که او مصونیت پرداخت مالیات فئودالان روحانی آسیای وسطی، شیخان جویباری، را باطل کرده بود.

عبیدالله‌خان دربارهٔ انکشاف تجارت بین‌المللی نیز چاره‌ها دید. درست است که رواج تجارت خارجی به‌منفعت تاجران محلی نبود. تاجران بخارا فعلاً کالاهای خارجی را به‌طور عمده خریداری نموده، پول آن را پس از فروش مال می‌پرداختند.

این معامله برای تاجران خارجی سازگار نبود. علاوه بر این، طبق احکام شریعت، کالای فروخته را در مدت سه سال برگرداندن امکان داشت. در عصر عبیدالله‌خان، حکومت در این مسایل به‌نفع تاجران خارجی فعالیت داشت، زیرا تدابیر مذکور بایستی ورود کالاهای خارجی را افزون‌تر می‌ساخت تا به این وسیله عایدات خزانه نیز افزون‌تر شود.

عبیدالله‌خان به اصلاحات پول امید بزرگ بسته بود.[۱۴] میرمحمد امین بخاری به علت نداشتن وقوف کامل از حقیقت حال نوشته است که سبب برگزاری اصلاحات پول کاملاً تهی شدن خزانهٔ دولت بود. خان‌های سلالهٔ جانیان طی قرن هفدهم میلادی ضرب زدن سکه‌ها را همچون منبع عایدات دانسته، متصلاً سکه ضرب می‌زدند. آنها عیار پول را گاه تنزیل و گاه ترفیع نموده، در اواخر قرن هفدهم میلادی ضرب سکه‌ها را به‌درجه‌ای رسانیدند که در سکه‌ها تنها ۲۲/۵ درصد نقره باقی مانده بود و بس. عبیدالله‌خان پول‌هایی را وارد معامله نمود که عیارشان خیلی بلند بود، یعنی سکه‌ها ۳۵ درصد نقره داشتند. او طی هفت سال، در هر وضعیتی که بود، به تغییر پول من‌حیث منبع عایدات راه نداد. این را با دو سبب می‌توان توضیح داد؛ از یک طرف او سکه‌ها را ویران نکرد، چون این بر ضرر همان گروه طبقهٔ فئودال‌هایی بود که به آنها تکیه می‌کرد؛ از طرف دیگر چنان که هدف اصلاحات سال ۱۷۰۸ میلادی ثابت می‌نماید، او این منبع درآمد را بدون توزیع و تجزیه و حیف و میل نمودن «احتیاط می‌کرد» تا در یک فرصت مناسب یک‌دفعه درآمد هنگفت به‌دست آورد.

در سال ۱۷۰۸ میلادی سکه‌های موجود در خزانه دوباره ضرب شدند. از هر سکهٔ کهنه، چهار سکهٔ جدید ضرب گردید که هر کدام ۹ درصد نقره داشت. بعد از این اعلام شد که من‌بعد قرب خرید سکهٔ جدید (۹ درصد نقره) و سکه‌های کهنه (۳۰ درصد نقره) مساوی خواهد بود. با بیان دیگر، عبیدالله‌خان دارایی خزانه را یک دفعه چهار مرتبه افزون نمود. چنین پدیده‌ای هیچ‌وقت رخ نداده بود و عادتاً عیار نقره را پنج یا ده درصد کاهش می‌دادند. عبیدالله‌خانه به‌چنین تدبیر غیرمعمولی جسارت نموده، ظاهراً گمان داشت که برای مبارزهٔ موفق بر ضد امیران وسایل کافی به‌دست آورد و از این جهت جان خود را به‌خطر انداخته، به‌چنین تدبیر اقدام نمود. او باید

متوجه می‌شد که واقعاً هم جان خویش را به خطر می‌گذارد، زیرا با این اصلاحات، ولو موقتاً و با نیت‌های نیک، نه‌فقط دشمنانش را، بلکه متفقین خود را از جمله مردم، طبقهٔ والامقام فئودال‌ها، تاجران و همهٔ اقشاری که پول در اختیار داشتند و به اصلاحات منفعت‌دار بودند، غارت می‌کرد.

در بخارا کار تجارت تعطیل گردید. تاجران و پیشه‌وران شهر دکان و کارگاه‌های خود را بستند و پدیدهٔ مذکور وضعیت فقرا و گروه‌های زحمت‌کش اهالی را بسیار تباه کرد. شهر را قحطی فرا گرفت. اوضاع موجود باعث اعتراض همگان گردید. شهریان و اکثر اشخاص بی‌بضاعت عصیان نموده، به تهدید و فریاد به ارک هجوم کردند و به‌حالت اولیه آوردن وضعیت شهر را تقاضا نمودند. عصیان مردم عاقبت فرونشانده شد و چند نفر کشته شدند. ولی این شکستِ عصیان نبود. عبیدالله‌خان مجبور به سازش گردید و معنی اصلاحات را تغییر داد. اکنون سکهٔ کهنه نه به یک، بلکه به دو سکهٔ جدید برابر شد (و این قاعده سال‌های طولانی، حتی بعد از عبیدالله‌خان هم باقی‌ماند). بدین ترتیب، دارایی خزانهٔ عبیدالله‌خان نه چهار مرتبه، بلکه فقط دو چند افزود. اصلاحات آن سودی را که انتظارش می‌رفت، به‌بار نیاورد ولی همهٔ اقشار اهالی را که قبلاً عبیدالله‌خان را طرف‌داری می‌کردند، به دشمن او مبدل گرداند. این بود که در سیاست داخلی امکان انجام دادن هیچ اقدام مثبتِ نظررسی فراهم نیامد.

در این ایام مبارزه، سوءتفاهم، خصومت و عداوت در جامعه خیلی اوج گرفت. خصومت به‌درجه‌ای رسید که هنگام یکی از توطئه‌ها در سال ۱۷۱۱ میلادی عبیدالله‌خان کشته و دربار خانی تاراج گردید.

بعد از هلاکت عبیدالله‌خان، برادرش، ابوالفیض‌خان (۱۷۱۱-۱۷۴۷م)، به‌تخت خانی نشست. در دوران حکومت این آخرین نمایندهٔ اساسی سلالهٔ جانیان، حکومت مرکزی اقتدار خود را تماماً از دست داده، دولت خانی به قسمت‌های مستقل جداگانه تجزیه گردید. امور دولت‌داری تقریباً به اختیار محمدحکیم‌بی اتالیق گذشت که او را سرکردگان طایفهٔ منغیت پشتیبانی می‌کردند.

مدت‌ها بعد، در نتیجهٔ اعتراض اعیان و اشراف، محمدحکیم‌بی از منصب والای دربار معزول و به قرشی اعزام شد. قلوریو بینوینی، سفیر دولت روس از هرج و

مرجی که آن ایام در دربار ابوالفیض‌خان حکم‌فرما بود، حکایت کرده است. امور ادارهٔ دولت به‌دست صاحب‌منصبان حریص و جاه‌طلب گذشته بود. آنها برای تجارت در بازارهای بخارا حقوق نامحدودی را صاحب شده، موافق میل خود، مردم را غارت می‌کردند.

این همه محاربات بینابینی خان‌ها و بیدادگری‌های بی‌مثل فئودالان از حیات پرمشقت مردمان آسیای وسطی در عهد حکم‌رانی جانیان شهادت می‌دهند.[۱۵]

۲. مناسبات اجتماعی و اقتصادی

وضعیت اقتصاد. درآمد از زمین. مالیات شهر

طوری که از مطالب فوق معلوم گردید، حکومت مرکزی واقعاً اقتدار جدی نداشت. حتی جانیان را رسماً دو پایتخت بود، بخارا و بلخ. در بخارا خود خان نشسته، در بلخ ولیعهد او یا اتالیق حکم‌رانی می‌کرد. معمولاً خان‌های این سلاله تماماً به اعیان و اشراف فئودالی قبیله که عملاً زمام امور ادارهٔ مملکت در دست آنها بود، وابستگی داشتند. در این دوره حقوق اتالیق‌ها و قدرت و اختیار اشراف طوایف ازبک نظر به دورهٔ شیبانیان خیلی افزود. امور اداری کاملاً به‌دست آنها گذشت و منصب‌های مهم را در دستگاه دولت آنها اشغال نمودند.[۱۶]

تقویت یافتن ارتجاع فئودالی، پراکندگی سیاسی، جنگ و جدال‌های مداوم داخلی، تخلیه گردیدن شهرها، ورشکسته شدن اهالی تخته‌نشین، از کثرت مالیات و باج و خراج دایمی از تاخت‌های حاکمان گوناگون خراب گردیدن واحه‌ها و به‌غارت رفتن کاروان‌های تجارتی همه از ویژگی‌های دورهٔ مورد تحقیق ماست. از این وجه در قرن هجدهم میلادی در سرزمین آسیای وسطی، به‌خصوص در ولایات مرکزی آن تنزل عمیق اقتصادی به‌وقوع پیوست. اقتصاد دهات به رکود مواجه گردید. شبکهٔ آبیاری محدود شد.[۱۷] نان کفایت نمی‌کرد. یکی از شاهدان این وضعیت، بوریس‌پازوخین، سفیر الکسی میخایلوویچ تزار روسیه، چنین نوشته است: «در بخارا، بلخ و خیوه زیاد غله کشت نمی‌کنند، بنابراین تا آخر سال غلهٔ آنها کم می‌ماند و آن هم در بعضی خانواده‌ها».[۱۸] یک ناحیه و یا ولایت تمام را فراگرفتن گرسنگی پدیدهٔ

مقرری گردیده بود.

معیار رسمی سود سالیانهٔ فئودال از زمین مثل سابق (۰/۳ حصهٔ حاصل) باقی‌مانده باشد هم، در عمل خیلی زیادتر ستانیده می‌شد. فئودال می‌توانست این عایدات را چند سال پیشتر بگیرد و یا خودسرانه حجم آن را بالا ببرد. مثلاً، در زمان سبحان‌قلی‌خان آن را هفت‌چند زیادتر ستانده بودند. علاوه بر این، باز انواع مختلف باج و خراج‌های دیگر وجود داشت و سوءاستفاده‌های مأموران از حد متجاوز گردیده بود. ملیحا در مورد از اهالی اخذ گردیدن مالیات هفت‌ساله قبل از مهلت چنین می‌نویسد: «... اگر شخصی را یک تنگه دادن لازم بود، هفت تنگه می‌گرفتند. هفتاد چند به قلم دیوانیان و ارباب خراجات برمی‌آمد».[۱۹] باید ذکر کرد که مالیات بر درآمد (مال و جهات خراج) نه‌فقط از زمین‌های دولتی زیاد می‌شد، بلکه موافقاً حصهٔ دولت از درآمد سالیانهٔ زمین‌های مِلک که این نوع خراج را ملکانه می‌گفتند، نیز می‌افزود. طبق شهادت یکی از منابع، از زمین‌های مِلک به‌عنوان ملکانه چندان می‌ستاندند که اگر این زمین را صاحبانشان مجانی هم می‌دادند، کسی نمی‌گرفت. ظاهراً در این‌جا سخن نه دربارهٔ فئودالان مِلک‌دار، بلکه از گروه دهقانانی می‌رود هنوز که هنوز زمین ملک در اختیارشان باقی مانده بود. روند کاهش مِلک‌های این گروه نسبتاً امتیازدار دهقانان در قرن شانزدهم میلادی هم به‌نظر می‌رسید، ولی در زمان جانیان، به‌خصوص در ولایت‌های مرکزی آسیای وسطی این قبیل صاحبان مِلک تماماً ورشکسته گردیدند.

در نتیجهٔ ظلم و استثمار بی‌رحمانه و ستاندن مالیات و باج و خراج از حد فزون دهقانان چنان به فقر و ناتوانی افتادند که درابتدای قرن هجدهم میلادی حکومت دیگر به افزودن اندازهٔ مالیات و یا جاری کردن یکان مالیات جدید جرأت نکرد. در *عبیدالله‌نامه* به‌صراحت آمده است که این طریق درآمد خزانه قطع گردید، زیرا خوف تهدید جنبش بزرگی در میان بود.[۲۰]

دهقانان عموماً از هر طرف به حمله و فشار مواجه می‌شدند. اقتصاد آنها را نه‌فقط غارتگری‌های جنگ‌های بینابینی و مالیات کمرشکن خراب می‌کردند، بلکه یک روند عمیق اجتماعی در مورد برچیده شدن بقایای جماعهٔ دهقانان،کاهش یافتن تعداد دهقانان شاغل در زمین جماعت و افزودن گروه دهقانان اجاره‌نشین به‌عمل

می‌آمد. چنان‌که قبلاً خاطرنشان گردید، زمین جماعت را حداقل چنین یک افضلیاتی بود که دهقانان را برای دو سه سال اجاره گرفتن زمین نو لازم نمی‌آمد. او حق داشت در زمین جماعه تمام عمر کار کند (و کار خود را به اولادش میراث گذارد).

پیشه‌وران هم از طرف فئودال‌های بزرگ و کوچک هر نوع ظلم و جور می‌دیدند. به پیشه و تجارت خودسرانه هر گونه باج و خراج اضافی وضع می‌شد، و غیر از این، برای خان و امیر فرستادن انعام‌های گران‌بها حتمی بود. در نتیجهٔ بیداد فئودالان و عدم کفالت برای مالکیت خصوصی پیشه‌وران و تاجران، به هر طرف پریشان گردیدن اهالیِ حتی مراکز شهری قدیم به‌عمل می‌آمد.

حکم‌رانان دولت خانی از ترس این که استخراج ثروت‌های زیرزمینی باعث تحریک هجوم همسایه‌های حریص شود، کار معادن را تعطیل کردند و به این سبب صنایع استخراج معدن در این دوره از رشد باز ایستاد.

متمرکز شدن مالکیت زمین به دست فئودال‌ها

در عین حال، به دست فئودالان بزرگ جداگانه و شیخان بانفوذ تجمع یافتن ملک و ثروت‌های زمین به‌وقوع می‌آمد. به‌ویژه امیران طایفهٔ ازبک در عهد سلطنت جانیان به زمین‌داران دولتمند تبدیل یافتند. اینک چند مثال؛ طوری که از اسناد رسمی برمی‌آید، یلنگتوش‌بی خصوصاً در ولایت سمرقند که چندین سال (در نیمهٔ اول قرن هجدهم میلادی) در آن‌جا حکومت کرده، مساحت بی‌حد و حدود زمین کشت را صاحب گردیده بود. خان‌های سلالهٔ جانیان به ضم این، زمین‌های او را از پرداخت حصهٔ دولتی درآمد سالیانه «معاف» کردند. از امیران ازبک اللـه‌بیردی‌بی و پسرش اللـه‌یاربی هم زمین‌های نهایت زیاد داشتند. آنها سعی می‌کردند که زمین‌های پراکندهٔ خود را به یک‌جا جمع آورند، بدین مقصد حتی زمین‌های خود را عوض می‌کردند.[۲۱] بزرگ‌ترین مالکان زمین همانا شیخان جویباری بودند. در شرایط دشوار زمان که حکومت مرکزی دیگر نمی‌توانست از آنها پشیتبانی نماید، چنان‌که در دورهٔ شیبانیان بود، و اعیان و اشراف قبیله به دارایی آنها چشم می‌دوختند، شیخ جویباری، تاج‌الدین، صرف‌نظر از این هم اراضی بی‌حد و حساب خود را توسعه

می‌داد.[۲۲]

اعیان و اشراف فئودالی و سرکرده‌های حربی مثل سابق به‌نام سیورغال و تنخواه پاداش می‌گرفتند. پازوخین، سفیر روسیه، ذکر می‌کند که «تمام دهات برای تأمین اعاشه و مواجب عساکر و هرگونه صاحب‌منصبان اختصاص یافته است».[۲۳] غیر از این، در عهد حکومت جانیان نه‌فقط زمین‌های دولتی، بلکه حصهٔ دولت از عایدات سالیانهٔ زمین‌های مِلک نیز به اندازهٔ قابل‌ملاحظه به طریق خدمتانه بخشیده می‌شد. این پدیده در بین اشخاص گوناگونی که از درآمد زمین حصه‌های گوناگون داشتند، چنان مناسبت‌های بغرنج و پیچیده به‌وجود آورد که طی قرن‌های هفدهم ـ هجدهم میلادی، همان طوری که محققین درست متذکر شده‌اند، حتی اصطلاحات اسناد رسمی تغییر نمود. در وثیقه، وقف‌نامه و دیگر اسناد، هنگام توصیف زمین‌های مِلک اکنون توجه اساسی به درست معین کردن حصهٔ درآمدی که خریدار و یا ادارهٔ وقف باید می‌گرفت، مبذول می‌گردید.[۲۴]

لیکن جمع شدن زمین به دست فئودالان بزرگ نه‌فقط از حساب پاداش‌ها، بلکه با راه خریدن زمین نیز صورت می‌گرفت که این ویژگی خاص این دوره به‌شمار می‌رود. بعضی فئودال‌ها زمین‌های خود را به‌درجه‌ای متمرکز می‌کردند که سرانجام مالک اراضی یک ناحیهٔ تام می‌گردیدند. باعث توجه است که بیشتر زمین‌های دولتی به‌فروش می‌رسید و اسناد رسمی هم به این امر گواهی می‌دهند.[۲۵] خالی شدن خزانه، خان‌های بخارا را به فروختن زود زود زمین وادار می‌کرد و علاوه بر این یک بخش زمین‌ها به‌طریق پاداش تقدیم می‌شد. این همه اعمال، مثل قرن شانزدهم میلادی، در قاضی‌خانه‌ها به‌رسمیت درآورده می‌شد.

اکنون در بین دولت و اشخاص جداگانه تقسیم شدن زمین‌های مِلک (یعنی قسماً به زمین‌های دولتی و قسماً به ملک‌های خالص مبدل گردیدن آنها) خیلی با سرعت به‌وقوع می‌پیوست، که این، البته، قابل درک است. از طرف دولت شدت یافتن استثمار، وضعیت فئودال مِلک‌دار را خیلی نامساعد می‌کرد، بنابراین او داشتن مقدار کمتر زمین ــ ملک خالص ــ را که خود اختیاردار کامل باشد، اولی‌تر می‌دانست. در چنین حالتی اندازهٔ عایدات او به این که دولت از دهقانان چقدر می‌ستاند و این که آیا می‌تواند از اقتصاد خراب شده حصهٔ خود را بستاند یا خیر

هیچ ارتباطی پیدا نمی‌کرد.

پس به دست فئودالان بزرگ، خصوصاً اعیان و اشراف طایفهٔ ازبک جمع شدن زمین‌های خصوصی و انعامی، از حد گذشتن استثمار دهقانان، به‌طور عامه‌وی مفلس گردیدن دهقانان مِلک‌دار، تدریجاً کاهش یافتن تعداد دهقانان شاغل در زمین جماعت، توسعهٔ اراضی مِلک خالص، سریعاً تجزیه شدن ملک‌های فئودالی، به فئودالان فروختن زمین‌های دولتی، به‌عنوان املاک شرطی توزیع نمودن زمین‌های دولتی و ملکی (اصلاً حصهٔ دولت از عایدات زمین مِلک)، انعام کردن زمین‌های دولتی و غیره از خصوصیات قرن‌های هفدهم و هجدهم میلادی به‌شمار می‌روند. در نتیجه برای خزانهٔ خان دایماً پول کفایت نمی‌کرد. زیرا منبع اساسی عایدات که مالیات مداخل زمین بود، به‌تدریج کاهش یافته، نهایت با سبب‌های فوق‌الذکر تقریباً از بین می‌رفت. در این مورد منابع گوناگون گاه به‌طور مستقیم و گاه غیرمستقیم شهادت می‌دهند. ما در این‌جا فقط با آوردن نقطه‌نظر دو شاهد که در دوره‌های گوناگون به بخارا سفر کرده و وضعیت را به چشم دیده‌اند، اکتفا می‌کنیم. ب. پازوخین (۱۶۶۹م) می‌نویسد: «اندوخته‌های پولی دولت آنها در خزانهٔ شاهی کم است، زیرا همهٔ دهکده‌ها به‌طریق انعام در بین سرداران وصاحب‌منصبان گوناگون توزیع شده‌اند. برای ضرورتِ شاهانِ از ضرب سکه و باج خراج مبلغی در خزانه فراهم می‌آید؛ باز با این همه ضرورات تا آخر سال چیزی باقی نمی‌ماند». ف. بینوینی می‌نویسد: «از قیافهٔ خان پیداست که در امور ادارهٔ مُلک مرام عالی در اوست، اما چون خزانه خالی است، او را اقتداری نیست.. آنچه عایدات خزانه خواهد بود، نیز از بین رفته است».[۲۶]

این است اساس اقتصادی تدریجاً ضعیف گردیدن حکومت مرکزی و بیش از پیش نیرومند گردیدن فئودالان بزرگ صاحب اختیار، به‌خصوص امیران سرداران قبیلهٔ ازبک.

موقع فئودال‌های روحانی هم بالا رفت. چنانکه در اوقات گوناگون شیخان طریقت درویشی در فرغانه و تاشکند حاکمیت را به‌دست خود گرفته بودند.

جنبش‌های مردمی

ظلم و ستم طاقت‌شکن و استثمار بی‌رحمانهٔ فئودالی، جنگ‌های داخلی و فقر و گرسنگی، اعتراض توده‌های مردم را خیلی افزون کرد. بنابراین در محلات گوناگون پیوسته شورش و آشوب‌های مردمی به‌وقوع می‌آمد.[۲۷] در دوران عبدالعزیزخان، به قول شاعر معاصر او، سیدای نسفی، شورش بزرگی در ده دهبید سمرقند رخ داد. شدت و وسعت این جنبش مردمی به درجه‌ای بود که خود عبدالعزیز با لشکر زیاد رسیده، عصیان را فرونشاند و دهبید را آتش زد و به خاک یکسان نمود. در دورهٔ حکومت سبحان‌قلی‌خان و وارثان او هم متصل شورش‌های مردمی رخ می‌دادند. بعضاً، فئودال‌ها از این جنبش‌های مردمی، جداگانه برای نیل به مقاصد شخصی خود استفاده می‌کردند. مثلاً، باری هنگام هجوم سبحان‌قلی‌خان به بلخ، تمام اهالی مدت بیست روز شجاعانه رزمیده، شهر را که محمود بی اتالیق حاکم آن بود، از حملهٔ بخارائیان حفظ نمود.[۲۸] در این مورد همهٔ طبقات جامعه متحد گردیده بودند، زیرا به‌خوبی متوجه بودند که اگر خان شهر را اشغال نماید، مردم را وحشیانه قتل و غارت خواهد کرد. اما مردم اکثر اوقات حکومت مرکزی را طرف‌داری می‌نمودند، چون جنگ و نزاع‌های داخلی فئودالی چه شهریان و چه روستاییان را خانه‌خراب می‌نمود.

بزرگ‌ترین قیام پیروزمندانهٔ مردم در سال ۱۷۰۳ میلادی در حصار به‌وقوع آمد. مسبب قیام، جنگ میان دو فئودال گردید. محمدرحیم بی با لشکر بخارا به مقابل اوتکن نام، حاکم یکی از قلعه‌های ولایت حصار به محاربه آغاز نمود، ولی لشکر بخارا موفقیتی به‌دست نیاورده، عقب نشست و مردم حصار به بیدادگری‌های اوتکن دچار گردیدند. اهالی حصار که از نزاع‌های خونین بین فئودال‌ها به‌ستوه آمده بودند، به امیران بخارا با اعتراض مراجعت نمودند و حمایت خود را طلب کردند. امیران با وکلای مردم مناسبت خشونت‌آمیز کرد و حتی یکی از امیران به سر آنها شمشیر کشید، وکیلان هم دست به سنگ و چماق بردند. واقعه‌نگاری این حادثه را چنین به قلم آورده است:

«امرای بخارا (به شتاب) از قلعهٔ حصار بیرون آمدند، سپاهیانشان هم در حالی که (از قیام مردم) به وحشت و بیم و هراس افتاده بودند، به ایشان پیروی کردند. آنگاه

اهالی حصار، یوزهای قوم شادی، خود را به تاراج خرگاه و شامینه‌های بخارائیانِ شتابان فرار کننده در انداختند و اندرون قلعه چنان تلاطمی برپا گردید که گویا روز حشر فرا رسیده».[۲۹] در این مورد منافع اهالی بومی ولایت حصار و طایفهٔ یوز ازبک به‌هم موافق افتاد؛ مردم به‌خاطر برهم دادن جنگ‌های فئودالی در سرزمین خود قیام نمودند، یوزها حرکت موفقیت‌آمیز مردم را طرف‌داری کرده، کار تارومار نمودن بخارائیان را به‌انجام رسانیدند.

شورشی که سال ۱۷۱۴ میلادی در بخارا به‌عمل آمده بود، با مرام و مشخصات خود از دیگر جنبش‌های مردمی متفاوت بود. یک گروه فئودال‌های قبیلهٔ کینگس با سرداری ابراهیم اتالیق می‌خواست به مقصد اجرا کردن کودتای درباری وارد ارک بشود. مردم به حمایت حکومت برخواسته، در شهر سنگرها برپا نمودند. بدین ترتیب فقط با مدد مردم به خان میسر گردید که دشمنانش را نابود سازد.[۳۰]

اما قبل از این، در سال ۱۷۰۸ میلادی هنگام اعلام اصلاحات پول اهالی بخارا، برعکس، بر ضد عبیدالله‌خان شورش برداشتند. نارضایی طبقه‌های گوناگون جامعه را فراگرفته، نخست به‌شکل مقابلهٔ غیرفعال ظهور نمود؛ دکان‌ها و کارخانه‌ها بسته شدند، کار تجارت قطع گردید و دربازار مال پیدا نمی‌شد.

بعداً نارضایی مردم اوج گرفته، به شورش آشکار مردم فقیر و بینوا مبدل گردید. به‌قول یکی از مورخان آن دوره، میرمحمد امین بخاری، شورش بی‌رحمانه سرکوب شد، چند نفر را به دار کشیدند، اصلاحات کاملاً جاری گردید و همه سر اطاعت فرود آوردند.[۳۱] چند مدت تاریخ‌شناسان این ارزیابی مغرضانهٔ شورش را غیرانتقادی پذیرفته بودند. تحقیق و مقابلهٔ منابع مستند آن دوره نشان داد که این جنبش مردمی موفقیت بزرگی پیدا کرده، حکومت از آن خیلی به هراس افتاده، مجبور شد محتوای اصلاحات را تغییر دهد.[۳۲]

در نیمه اول قرن هجدهم میلادی جنبش‌های مردمی چنان زیاد به‌وقوع می‌آمد که حتی مورخان درباری مغرضانه و روپوشیده باشد هم، از ذکر آن گریز نداشتند. غیر از شورش‌های متذکره، باز طی سال‌های ۱۷۱۳-۱۷۱۴ میلادی در بخارا، سال ۱۷۱۳ در سمرقند، سال ۱۷۱۹ در بلخ، سال ۱۷۴۶م در تاشکند و دیگر شهرها شورش و آشوب‌های مردمی به‌وقوع آمدند. هر چند مورخان درباری واقعیت

جنبش‌های مردمی را تحریف کنند هم، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که در شرایط ارتجاع و استبداد فئودالی توده‌های زحمتکش تاجیک و ازبک به مبارزه ضد نظام بی‌حقوقی و ستمکاری و جنگ‌های داخلی فئودالی قد علم می‌کردند.

پیشه‌وری، تجارت، معاملات پولی

در دولت جانیان شرایط برای رشد پیشه‌وری و تجارت داخلی و خارجی خیلی نامساعد بود و هم‌زمان با اوج گرفتن نزاع‌های سلطنت‌طلبی و جنگ‌های فئودالی باز هم تباه‌تر می‌شد. بعضی شهر و ولایت‌های تمام طوری دچار تاراج و خرابی می‌گردیدند که پس از این مدت مدیدی نمی‌توانستند به خود بیایند. ولی مردم مهارت حرفه‌ای، پیشه‌وری و هنر خود را فراموش نمی‌کرد. بی‌خود نیست که سیدای نسفی تنها در بخارا بیشتر از دویست نوع حرفه و پیشه را نام برده است.

خرابی اقتصادی که از جنگ‌های داخلی، تاخت و تاز خانی‌خیوه، هجوم طایفه‌های بادیه‌نشین و اردوی اجنبی به مملکت تحمیل می‌شد، به رشد معتدل تولیدات کالا و تجارت مانع می‌گردید. فقر، گرسنگی، ورشکستگی همه باعث کاهش یافتن مشتریان مقرری کالای معمولی می‌گردید. سیدای نسفی که در ایام پیری به بافندگی مشغول بوده است، در اشعار خود به نبودن مشتری و تماماً از رونق افتادن بازار در اواخر قرن هفدهم میلادی اشارت می‌کند.[۳۳]

در ته گرد کسادی شد متاعم پایمال
روزگاری شد خجالت از دکان باشد مرا

یا:

گاهی متاع خود که به بازار می‌برم
دامان و آستین خریدار می‌کشم

وضعیت در نیمهٔ اول قرن هجدهم میلادی باز هم تباه‌تر گردید. در نتیجهٔ تاخت و تازهای متصل هفت‌سالهٔ قزاق‌ها (۱۷۲۳-۱۷۳۰م)، وادی زرافشان تماماً به خرابه‌زار تبدیل یافت. قحطی و گرسنگی شدید آغاز شد، کسانِ از چنگ این فلاکت

رهایی یافته، به هرطرف فرار کردند و بخارا و سمرقند از سکنه خالی شد.[۳۴] فقط احوال آن شهر و ولایاتی که اکثراً درگوشه و کنارهای مملکت واقع گردیده، به عرصهٔ جنگ‌های دایمی فئودالی، تاخت و تاز خیوه‌گی‌ها و حملهٔ بادیه‌نشینان مبدل نشده بودند، نسبتاً بهتر بود. به خرابی رو آوردن ناحیه‌های مرکزی دولت به رشد آنها حتی تأثیر مساعد هم وارد نمود، زیرا پیشه‌وران و اهل صنعت برای ایمن ماندن از خوف و خطر و پیدا نمودن امکان کار آسوده، مراکز بزرگ پیشه‌وری و تجارت را ترک کرده، به این گوشه‌های دوردست پناه می‌بردند.

وضع عمومی معاملات پول و سیاست حکومت در ساحهٔ ضرب سکه‌ها و گردش پول نیز برای پیشه‌وری و تجارت نامساعد گردید.[۳۵] بر بالای دشواری‌های ناشی از حیله و نیرنگ قرب سکه که هنوز در قرن شانزدهم میلادی چون بارگرانی بر دوش پیشه‌وران و تجار افتاده بود، اکنون نزول سریع سکه‌های نقره ضم شد. پول را از آلیاژ نقره و مس ضرب می‌کردند، لیکن مقدار مس به‌تدریج می‌افزود. هر بار که عیار سکه‌ها نازل می‌شد، خزانه سودی برمی‌داشت و اهالی متضرر می‌شد. از این سبب اهالی به مقابل شکستن قرب سکه فعالانه مبارزه می‌کرد و در این مورد منافع تقریباً همهٔ طبقه‌های جامعه به‌هم موافقت می‌نمود. اهالی «پول اصیل» یعنی سکهٔ محکم و استوار و همیشه یکسان و بلند عیار را می‌خواستند. این مبارزه در قرن هفدهم میلادی گاهاً نتیجهٔ مطلوب می‌داد و اهالی موفق می‌شدند حکومت را به بالا بردن عیار پول وادار نماید. اما در ربع آخر قرن هفدهم میلادی ضرب سکهٔ بلندعیار تماماً قطع گردید. اهالی اگرچه مثل سابق مبارزهٔ خود را برای «پول اصیل» ادامه می‌دادند، ولی برار آن خیلی کم و ناچیز بود؛ مقدار نقره دیگر از ۳۵٪ بالا نمی‌شد. بعداً، در سال ۱۷۰۸ میلادی، چنانکه در بالا آورده شد، عبیدالله‌خان مقدار نقره را در سکه‌های خود به ۹۰٪ نازل نموده، باعث آغاز گردیدن شورش خلق گردید که آن قسماً به موفقیت نایل گردید.

ولی حکومت از ضرب کردن سکه نه‌فقط با چنین شیوه مستقیماً سود هنگفت به‌دست می‌آورد، بلکه حیله و نیرنگ‌هایی که در مورد تغییر قرب پول انجام می‌شد، همچون بار باز هم گران‌تر به دوش اهالی می‌افتاد. در عهد جانیان هم مثل قرن شانزدهم میلادی همهٔ سکه‌های نقره را به «پول نو» و «پول کهنه» جدا می‌کردند.

حکومت هر وقت که می‌خواست، «پول نو» را «کهنه» اعلام می‌نمود، لیکن قرب خرید پول «کهنه» در بازار کاملاً به عیار آن وابسته بود. چنان‌که، سکه‌هایی که ۶۰ درصد نقره داشتند، هنگام نو بودن خود همچون پول بلندعیار با نرخ اجباری گردش می‌کردند. لحظه‌ای که این پول‌ها را «کهنه» اعلام می‌کردند، فوراً ۴۰ درصد قرب خرید آن از بین می‌رفت، یعنی اهالی بلافاصله ۴۰ درصد خسارت می‌دید. با بیان دیگر طی قرن هفدهم میلادی معیار استفادهٔ ضرب پول فوق‌العاده افزون گردید و این وضعیت پیشه‌وران و تاجران را نظر به نوشته‌های جنکینسون، در اواسط قرن هفدهم میلادی خیلی وخیم‌تر نمود.

از این همه واضحاً چنین برمی‌آید که پیشه‌وران در این دوره هنوز تمام ویژگی‌های پیشه و حرفهٔ خود را حفظ کرده بودند، ولی شرایط آن زمان به رونق حرفه و تجارت امکان نمی‌داد. این بود که حجم تولیدات آنها خصوصاً از اواخر قرن هفدهم میلادی سخت کاهش یافت و این به انواع و اقلام کالا نیز بی‌تأثیر نماند. البته، آن انواع پیشه و حرفه که مصنوعات آن به خارج صادر می‌شد، یک درجه وضع بهتری داشت. تقاضای مشتریان خارجی در چنین شرایط سخت نیز به پیشرفت تولیدات مساعدت می‌کرد. از این جهت مناسبات تجارتی با روسیه که تدریجاً در حال بسط و گسترش بود، اهمیت مخصوص داشت.

دولت روس از انکشاف تجارت با آسیای وسطی منفعت‌دار بود و برای آن شرایط مساعد فراهم می‌نمود. به تجار آسیای وسطی تدریجاً اجازه داده شد که در تمام شهرهای این مملکت پهناور تجارت کنند. خصوصاً پیش بردن کارهای تجارت از طریق سیبری امتیازهای زیادی داشت. در این منطقه از تاجران آسیای وسطی خیلی کم باج گمرکی می‌گرفتند و حتی از بعضی مال‌ها اصلاً باج نمی‌ستانیدند. بعد از به‌وجود آوردن استحکام ارنبورگ در سال ۱۷۳۵ میلادی به مقصد جلب کردن تاجران آسیای وسطی، چند مدت در این منطقه تجارت بدون گمرک اعلام گردید.

تاجران آسیای وسطی بیشتر منسوجات و مصنوعات پخته‌ای به روسیه می‌بردند. از کتب ثبت گمرکی تجارت‌خانه‌های سیبری و اشترخان می‌توان دید که به آن مملکت چه اندازه کالاهای فراوان از آسیای وسطی صادر می‌گردیده است. در فهرست مفصل کتب مذکور، انواع مختلف پارچه‌های تولیدی آسیای وسطی از قبیل

پارچهٔ «زندانی» (سه‌بندی، دوبندی، پربینی، برمتی) پارچه‌های گل‌دار، خام صوف و امثال اینها ذکر یافته‌اند.

یک تعداد اسناد حاکی بر آن‌اند که به علت کمبود ابریشم خام (حتی صادرات آن منع گردیده بود) هم از لحاظ حجم و هم از جهت نوع کاهش، تولید حریر و مصنوعات ابریشمی کاهش یافته بود. تباه گردیدن شرایط زندگی تعداد افرادی را که به پرورش کرم ابریشم یعنی نوغان‌داری شغل داشتند و همچنین مشتریان پارچه‌های ابریشمی گران‌بها را روز به روز کاهش می‌داد.

چرم، بعضی انواع پوست خزدار، قالی و غیره از مال‌های عمدهٔ صادراتی آسیای وسطی به‌شمار می‌رفتند. انواع کالاهای به اصطلاح تجارت‌خانه‌ای، یعنی آن کالایی که سفرای تاجر می‌بردند، خیلی زیاد و گوناگون بود. از بس که تقاضای دولت روس نسبت به کالاهای آسیای وسطی همواره در حال افزایش بود، حجم اقلام صادراتی هم بالا رفته، طبیعی است که به تولید این قبیل کالاها شرایط مساعدتری فراهم شد.

تولید اسلحه و عموماً مصنوعات فلزی خیلی رونق یافت و صادرات آن نیز افزود. بعضی نمونه‌های سفال‌آلات آن دوره تا زمان ما رسیده‌اند و چنین به‌نظر می‌رسد که غیر از ظروف معمولی، ظرف‌های نفیس لعابی منقش نیز تولید می‌شده‌اند. طی قرن هفدهم میلادی حرفه و پیشه‌وری عملی نیز از رونق نیافتاده بود، مخصوصاً خاتم‌کاری، کاشی‌کاری و حکاکی روی گچ و چوب به درجهٔ بلند پیشرفت نمود. اما طی قرن هجدهم میلادی تقاضا به آثار هنر عملی تقریباً قطع گردید.

در رشتهٔ تجارت خارجی، معاملات و تجارت با دولت روس موقع مهم داشته است.[۳۶] طوری که خاطرنشان گردید، از آسیای وسطی به این کشور کالاهای فراوان و گوناگون انتقال می‌یافت. در این‌جا باید علاوه کرد که تاجران آسیای وسطی نقش واسطه‌گری هم داشتند. آنها نه‌فقط کالاهای خود را، بلکه بسیار کالاهای خارجی، به‌ویژه کالای هندی را هم به روسیه می‌بردند. این پدیده البته، در نوبت خود باعث بیش از پیش وارد گردیدن کالاهای هندی به آسیای وسطی می‌گردید، هرچند که با سبب‌های فوق‌الذکر تقاضای اهالی به کالاهای وارداتی خیلی کاهش یافته بود.

پدیدهٔ نوین در تاریخ تجارت بین روسیه و آسیای وسطی نه‌فقط افزودن حجم صادرات و واردات، بلکه فعالانه شرکت نمودن تجار روس در این امر هم بود. بازرگانان روس یا دکان‌داران آنها اکنون در شهرهای گوناگون آسیای وسطی دو سه سال اقامت گزیده، کالاهای خودی را می‌آوردند و کالاهای محلی این‌جا را می‌بردند. در آسیای وسطی از کالاهای روسی نه‌فقط به اشیای تجملی (پوست خزدار، چرم، ماهوت و دیگر اشیای گران‌بها)، بلکه به افزار و آلات گوناگون روزگار از قبیل ظروف، ظروف چینی و غیره نیز تقاضا زیاد بود.

در این دوره آسیای وسطی همچنین با هندوستان، ایران و چین روابط تجارتی داشت، ولی حجم و مقیاس این معاملات هنوز به درجهٔ باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته است. در این رابطه چنین امر واقعی جلب توجه می‌نماید که در بخارای آن دوره، کوی مخصوص تاجران هندی موجود بوده است. عبیدالله‌خان پرمنفعت بودن رشد و رواج تجارت خارجی را برای دولت به‌خوبی درک نموده، در راه بهتر گردیدن آن چاره‌ها می‌اندیشید. اما این یک اقدام کوتاه‌مدت بود که هم‌زمان با آغاز خرابی اقتصاد مملکت به‌زودی از بین رفت.

فلوریو بینوینی که در سال ۱۷۲۲ میلادی در بخارا اقامت داشت، به‌ویژه مسایل مربوط به تجارت را مورد بررسی قرار داده، خاطرنشان می‌سازد که اگرچه کالاهایی هم برای بخارا و هم برای روسیه ضروری است، اما شرایط برای انکشاف تجارت وجود ندارد.[۳۷]

۳. فرهنگ مادی و معنوی

معماری و هنر

ویژگی‌های حیات اقتصادی و اجتماعی قرن‌های هفدهم و هجدهم میلادی به رشتهٔ معماری نیز آثار مشخصی گذاشت. نفوذ قدرت و ثروت طبقه‌های والامقام طایفه‌های ازبک، به‌خصوص امیران، به‌تدریج افزون‌تر می‌گردید. گاه شهرها و ولایت‌های تمام عملاً در اختیار آنها قرار می‌گرفتند. مبلغ‌های مورد ضرورت ساختمان در دست همین امیران طوایف ازبک متمرکز بود و آنها می‌خواستند به

طریق سنتی یعنی ساختمان ابنیه مشهور گردیده، نام خود را جاودانی سازند.

یلنگتوش بی، یکی از همین قبیل اهل کبار، در ریگستان سمرقند ساختمان بزرگی را به راه انداخت و همان مجموعه عمارت مجللی را که تا امروز باقی است، به‌وجود آورد. روبه روی مدرسهٔ الغ‌بیک (در آن جایی که قبلاً خانقاه الغ‌بیک واقع بود) با امر او عبدالجبار، معمار معروف، مدرسهٔ جدید بنا کرد. در پیش‌طاق درورودی این مدرسه تصویر درندگان حمله‌ور به غزالان منعکس گردیده و از همین سبب آن را «مدرسهٔ شیردار» نامیده‌اند. نمای مدرسهٔ شیردار عیناً نسخهٔ نمای مدرسهٔ الغ‌بیک است. در مرکز آن سردر، در گوشه‌های آن مناره‌های بلند و از بین دروازه و مناره‌ها، گنبدهای تیغه‌دار به‌نظر می‌رسند که در بالای دو درس‌خانه اعمار گردیده‌اند. اما در جزییات طرح ساختمان و آرایشات آن نوگانی‌های فراوانی مشاهده می‌شود.

بعداً یلنگتوش بی از طرف سوم میدان باز یک عمارت دیگر آباد نمود. از بس که در آرایش این بنا طلای فراوان استفاده شده است، آن را طلاکاری نام نهادند. این عمارتی است که هم‌زمان مدرسه و مسجد می‌باشد. در سه طرف حیاط، حجره‌ها و در طرف چهارم، مسجد واقع گردیده است (عمارت مرکزی گنبددار و دو ایوانِ دارای چندین گنبد نیز در همین قسمت واقع می‌باشد). بدین ترتیب میدانی به‌وجود آمد که یک طرف آن باز بوده و سه طرف آن با سه ساختمان محتشم خوش‌نما زینت یافته است.

دیگر مجموعه یادگاری‌های معماری قرن هفدهم میلادی سلسله عماراتی می‌باشند که در بخارا واقع گردیده‌اند. یکی از مهم‌ترین قسمت‌های این مجموعهٔ معماری حوض (استخر) بزرگ می‌باشد و از این وجه وی با نام لب‌حوض مشهور است. اولین عمارت این مجموعه، مدرسهٔ کوکلتاش، هنوز در قرن شانزدهم میلادی اعمار گردیده بود. طی قرن هفدهم میلادی ندیر دیوان بیگی، یکی از صاحب‌منصبان والامقام آن زمان فرمود که حوض، مدرسه و خانقاه کوچکی اعمار گردد. این مجموعهٔ معماری چندان متناسب و متوازی نیست، چنان‌که در مجموعهٔ عمارات ریگستان سمرقند به‌نظر می‌رسد. وی همچنین به خود شکل تام نگرفته است و ظاهراً چنین است؛ نمای پرحشمت مدرسهٔ قرن شانزدهم میلادی مواجه میدان بوده، در یک طرف این میدان مدرسهٔ کوچک ندیر دیوان بیگی و در طرف دیگر آن

لب‌حوض و در عقب لب‌حوض، خانقاه کوچکی موجود می‌باشد. مدرسه و حوض با این خانقاه موازنه نداشتند و همچنین با مدرسهٔ قرن شانزدهم میلادی متناسب نبودند. این مجموعهٔ معماری از تناسب بند و بستی محروم بوده، معمار در بنیاد آن هیچ‌گونه ذوق و سلیقه و یا مهارت و استعدادی به‌خرج نداده است. ساختمان‌های مربوط به قرن هفدهم میلادی نیز به خودی خود از هیچ لحاظی جلب توجه نمی‌کردند.

دیگر مجموعهٔ معماری قرن هفدهم میلادی شهر بخارا خیلی مهم و جالب می‌باشد و عبارت از دو مدرسه است که در مقابل همدیگر واقع گردیده‌اند؛ یکی مدرسهٔ الغ‌بیک که در قرن پانزدهم میلادی اعمار گردیده و دیگری مدرسهٔ عبدالعزیزخان می‌باشد و از یادگاری معماری قرن هفدهم میلادی به‌شمار می‌رود. این دو بنا خیلی با هم مشابهت دارند، اما تفاوت‌های آنها باز بیشتر است. تناسب نمای عمارت مدرسهٔ الغ‌بیک به‌حد کامل رسیده، آرایشات آن ساده و در عین حال خیلی نفیس است. اما در نمای مدرسهٔ عبدالعزیزخان اثری از تناسب به‌نظر نمی‌رسد؛ درآمدگاه آن خیلی طولانی، کناره‌های روی عمارت، برعکس، خیلی ضخیم‌اند. آرایش آن بسا باشکوه و مجلل و حتی تا اندازه‌ای پرزرق و برق می‌باشد.

اگر دربارهٔ قرن هفدهم میلادی همچون یکی از مراحل رشد و رونق هنر معماری آسیای وسطی سخن به میان آید، آن قبل از همه به آرایشات عمارت مربوط می‌باشد. آرایش‌گران قرن هفدهم میلادی عنعنات دو قرن پیشین را ادامه داده، بعضاً موفقیت‌های معین ایجادی به‌دست می‌آوردند. به‌خصوص دست‌آوردهای استادان حکاکی روی گچ متمایز بوده است. نقش‌های گچی مدرسهٔ عبدالعزیزخان با پیچیدگی، ظرافت و نفاست خود کس را در شگفت می‌گذارد. در آرایش عمارات از هنر خاتم‌کاری و کاشی‌کاری به‌طور وسیع استفاده می‌کردند. نقش‌ها پرپیچ و خم و سربسته، طیف رنگ‌ها نظر به قرون پانزدهم ـ شانزدهم میلادی درشت و خشن‌تر درمی‌آمدند، رنگ‌های زرد و سبز که به‌طور فراوان استفاده شده‌اند، آنها را از حد زیاد رنگین می‌نمودند.

از نسخه‌های خطی قرن هفدهم میلادی که با مینیاتورهای نقاشان آسیای وسطی زینت یافته‌اند، تعداد خیلی کم تا دوران ما رسیده است. ولی از این نمونه‌های معدود

نیز معلوم می‌گردد که عنعنهٔ مکتب مینیاتورسازی آسیای وسطی و قرن شانزدهم میلادی، دوام و انکشاف خود را در قرن هفدهم میلادی حفظ نموده است.[۳۸] خصوصاً مینیاتورهایی که *ظفرنامهٔ* شرف‌الدین یزدی را مزین کرده‌اند، بسیار خوب و جالب‌اند. این نسخه در سال ۱۶۲۸ میلادی در سمرقند کتابت شده، دوازده مینیاتور را شامل می‌باشد.[۳۹] مینیاتورساز ماهری در صحنه‌های رزمی با یک مهارت حیرت‌انگیز توانسته است تعداد کثیری تصاویر آدمی را جایگزین سازد که هر یک از آن باز به نظر زنده و در حال حرکت نمایان می‌شود. مثلاً در منظره‌ای که هرات را محاصره کردن تیمور تصویریافته است، ۳۳ تصویر انسان و ۱۸ اسب به‌نظر می‌رسد. در مینیاتور دیگر که لشکرکشیدن تیمور بر ضد خان آلتین ارده، تخته‌میش، تصویر شده است، ۲۰ نفر در حال نبرد می‌باشند. صحنهٔ بزم تیمور نیز پرجمعیت است؛ در این‌جا اهل کبار، سپاهیان، مطربان، آوازخوانان، راویان و ساقیان را می‌توان دید. صحنه‌ها خیلی زیبا و خوش آب و رنگ آفریده شده‌اند.

در قرن هفدهم میلادی هنر چهره‌نگاری هم از ترقی باز نماند. چنان‌که تصویر فصیح امام‌قلی‌خان، که در سال ۱۶۴۲ میلادی ایجاد شده است، دال بر آن است.[۴۰]

وضعیت دورهٔ بعدی به رشد ساختمان، معماری و هنر مساعدت نکرد. نیمهٔ اول قرن هجدهم دورهٔ خرابیِ اقتصادی، تشدید جنگ‌های داخلی، به ویرانی رو آوردن شهر و دهات، سر زدن شورش‌های مردمی، دوباره اوج گرفتن تاخت و تازهای خیوه‌گی‌ها، هجوم طایفه‌های بادیه‌نشین و اردوهای اجنبی بود. در این وقت به‌خصوص نواحی مرکزی ماوراءالنهر و ولایت بلخ بیشتر خسارت دیدند. در نتیجهٔ به هرطرف فرار کردن اهالی، چنین مراکز فرهنگی از قبیل بخارا و سمرقند خالی از سکنه گردیدند. طبیعی است که از این زمان آشفته و تیره هیچ‌گونه آثار مهم معماری و هنری باقی نمانده است.

ادبیات بدیعی تاجیک و سال‌نامه‌های تاریخی قرن هفدهم ـ ابتدای قرن هجدهم میلادی

در عهد جانیان دو مرکز ادبی وجود داشت که یکی بخارا و دیگری بلخ بود. در این دوره ادبیات تاجیک نظر به قرن شانزدهم میلادی به ترقی رو نهاد. لیکن در زمان

سبحان‌قلی‌خان اوضاع کشور به‌درجه‌ای تباه گردید که حتی یک عده شاعران دربار وطن خود را ترک نموده، به هندوستان هجرت کردند.

در صورتی که ادبیات درباری و رسمی تصوفی در حال تنزل بود، در دوایر غیررسمی،مخصوصاً در بین پیشه‌وران شهر، اشعار از لحاظ سازگاری به روحیهٔ مردم ترقی کرده، شعرای زبردست مثل فطرت زردوز سمرقندی، ملا عابد ممتاز و خصوصاً میرعابد سیدای نسفی، به کمال رسیدند که محصول ادبی آنان بیشتر به حیات اقشار تولیدکنندهٔ کشور مرتبط بود.

فطرت زردوز سمرقندی در سال ۱۶۵۷ میلادی در کوی زردوزان سمرقند به دنیا آمده است. همهٔ خویش و اقوام او در پیشهٔ زردوزی مهارت کامل داشتند و خود او هم به این پیشه کاملاً مسلط بود. فطرت در سال ۱۶۸۵ میلادی به بخارا رفته، در مدرسهٔ آن‌جا تحصیل کرده است. روزگار او به سختی و مشقت می‌گذشت. محتاجی و تنگ‌دستی او را مجبور نمود که منزل خود را بفروشد. مشتری که شخص متمول بود، او را فریب داد و حیاط را با نرخ ارزان صاحب گردید. شاعر به این وجه دربارهٔ او یک شعر هجوی نوشت و با همین وسیله انتقام گرفت. فطرت در اوایل قرن هجدهم میلادی وفات کرده است. صاحبان تذکره او را چه در نظم و چه در نثر استاد دانسته‌اند. از میراث ادبی او مثنوی «طالب و مطلوب»، یک هجویه و چند غزل در دسترس ماست. دیوان او تا حال پیدا نشده است.

سیدای نسفی (وفات بین ۱۷۰۷-۱۷۱۱م) بزرگ‌ترین شاعر این دوره است. او در زمان حکم‌رانی عبدالعزیزخان، سبحان‌قلی‌خان و عبدالله‌خان حیات به‌سر برده، روزهای تیره و مدهش را که استبداد فئودالی به سر توده‌های زحمت‌کش آورده بود، با چشم دیده است.

سیدا در دورهٔ اول ایجادیات خود ظاهراً با مقصد پیداکردن سرپرست و مربی با بعضی نمایندگان طبقهٔ حاکم و با محیط دربار قرین شد و تأثیر همین محیط بود که چند قصیدهٔ خود را به عبدالعزیز و سبحان‌قلی‌خان بخشید. اما وقتی که وی از تمام فسق و فساد دربار و رذالت اهل آن واقف شد، زود خود را از معاشرت این طایفه کنار کشید.

قدم از کوچهٔ اربابِ دولت کوته اولی‌تر
که از هر نقشِ پای من برآید چشمهٔ خونی

سیدا به مردم خود عشق و علاقهٔ بی‌اندازه داشت. او نه‌فقط با اشعار خود، بلکه شخصاً هم افتادگان و مظلومان بیچارهٔ هم‌وطن خود را تا می‌توانست، حمایت می‌کرد:

هر کجا افتاده‌ای بینم به سر جا می‌دهم
خار این صحرا گل روی سبد باشد مرا

سیدا قصاید خود را نه به پادشاهان، بلکه به فقرا، پیشه‌وران و دهقانان بخشیده، حیات این گروه اهالی را خیلی خوب تصویر کرده است. قصایدی که او در توصیف نانوا، نقاش و غیره نوشته است، از همین قبیل می‌باشد. در بین آثار او *بهاریات* (*حیوانات نامه*) مقام ویژه دارد. شاعر در این اثر خود در تمثال حیوانات سیمای نمایندگان طبقه‌های مختلف فئودالی را تصویر نموده، چنین عقیده‌ای را پیش می‌آورد که اهل کار و زحمت اگرچه در نظر چون مورچگان به زیر پا افتاده‌اند، در عمل از همه بالاترند و اگر آنها اتفاق کنند، می‌توانند بر قوی‌ترین دشمن هم پیروز بشوند.

سیدا در یک سلسله اشعار خود خرابی شهر و دهات، محرومیت و اذیت‌های شدید اهالی را در عهد سبحان‌قلی‌خان، دوره‌ای که از یک طرف مفلسی و بینوایی زیاد شده، از سوی دیگر ثروت طبقهٔ حکمران می‌افزود، نشان داده است و می‌نویسد:

فلک به قامت پیر خمیده می‌ماند
جهان به دیههٔ تاراج دیده می‌ماند
ز بس که اهل جهان خون یکدگر خوردند
سر سپهر به نار میکده می‌ماند

درون جـــامهٔ رنگـین خـویش دنـیادار
بـه کـرم‌هـای بـریشم تـنیده مـی‌ماند[۴۱]

عموماً سیدای نسفی در دولت خانی بخارا نخستین شاعری است که آشکاراً به حمایت اهل زحمت برخاسته، نظام فئودالی را شدیداً مورد انتقاد قرار داده است. او همچون شاعری بااستعداد، افادهٔ‌کنندهٔ آرزو و آمال طبقه‌های زحمت‌کش اهـالی، خصوصاً پیشه‌ورانِ قدعلم کـرده است. اهـل کـار و زحـمت و بـیان کـیفیت آن در ایجادیات او مقام عمده دارد. سیدا در افادهٔ عقیده‌های مـترقی اجـتماعی و تـبلیغ غایه‌های بشردوستانه از معاصران خود سبقت گرفته است. او در اشعار خود قشـر زحمت‌کش جامعه را ستایش کرده، برتری آن را از دیگر اقشار و طبقات جامعه تأکید می‌نمود و با جسارت تمام اظهار می‌کرد که اقتدار اهل زحمت در اتحاد است. شاعر طبقهٔ حاکم‌ران را به جهالت و بی‌رحمی متهم نموده، مورد انتقاد شـدید قـرار داده است.

سیدا در موضوع و شکل شعر، برابر ادامه دادن بهترین عنعنه‌های اسلاف خود، بسیار نوگانی‌ها آورد. وی در غزل‌هایش حاکمان ظالم را مذمت کرده، ویرانی‌های کشور را با درد و الم تصویر نموده و دایرهٔ موضوعات این ژانـر سـنتی را بسـط و توسعه بخشید. سیدا موضوع‌های قصاید را نـیز تـغییر داد و در وصـف هـنرمندان قصیده‌ها آفرید.

بهاریات او را می‌توان شکل نوین شعر آموزنده حساب کرد. در ادبیات بـعد از قرن شانزدهم میلادی ژانر «شهرآشوب» توسط ایجادیات سیدا رونـق تـازه یـافت. شاعر در ایجاد خود تشبیه و استعاره‌های ناب، تمثال‌های فولکلوری و تـعبیرهای پرآب و رنگ عامیانه را استفاده نموده، گنجینهٔ وسایط تصویر بدیعی شعر تاجیکی را غنی‌تر ساخت.

غایه‌های تصوفی به ایجادیات سیدا به انـدازه‌ای تأثیر مـنفی رسـانیده‌انـد. در شعرهای او اثر سبک پیچیدهٔ هندی را هم می‌توان احساس نـمود، لیکـن اسـتفادهٔ شاعر از این سبک بیشتر جنبهٔ خلاقه داشت.

اکثر شاعران گذشته به حفظ و رعایت معیار دخل‌ناپذیر زبان و ادبیات کلاسیک سعی می‌نمودند. بعد از پدیده‌های معلوم سیاسی ابتدای قرن شانزدهم میلادی، به

میان آمدن جدایی و فاصله بین ایران و ماوراءالنهر، حفظ یگانگی زبان ماهیت قبلی خود را از دست داد. سیدا این را درک نمود و با جسارت تمام عنعنهٔ قدیمه را شکست و به شعر کلمه و تعبیرات عامیانهٔ مخصوص زبان گفتگوی مادری خویش را وارد ساخت. زبان آفریده‌های او به زبان ادبی معاصر تاجیک خیلی قرابت دارد.[۴۲]

قرن هفدهم میلادی در برابر رسانیدن این قبیل نمایندگان بزرگ ادبیات از تاریخ‌نویسان نیز عاری نبود. محمود بن ولی یکی از مورخان برجستهٔ این دوره می‌باشد. اثر او *بحرالاسرار فی مناقب الاخبار* دایرةالمعارفی است که در چهار مجلد فراهم آمده، بخش‌های تاریخی آن وقایع دورهٔ از چنگیزخان تا جانیان را در بر می‌گیرد.

دیگر اثر مهمی که در این دوره تألیف یافته *تاریخ سید راقم* می‌باشد. این اثر هرچند رویدادهای تاریخی را با یک ترتیب معین تصویر نمی‌کند، لیکن دربارهٔ شخصیت‌های معروف، معماری و آثار ادبی زمان تیمور و دوره‌های مابعد تا قرن هجدهم میلادی معلومات خیلی پرقیمت ارائه می‌دارد.

همچنین اثر محمدامین یراقچی، *محیط التواریخ* را نیز می‌توان در ردیف منابع مهم تاریخی این دوره نام برد. مؤلف این کتاب شرح وقایع تاریخی را از دوره‌های قدیم تا نیمهٔ قرن هفدهم میلادی می‌رساند و عهد سلطنت جانیان (اشترخانیان) را به‌طور مفصل توصیف می‌کند.

از تألیفات دیگری که در این دوره به‌وجود آمده است، اثر محمدیوسف منشی، *تاریخ مقیم‌خانی* می‌باشد. در این اثر اساساً تاریخ دورهٔ جانیان تا سال ۱۷۰۴ میلادی تصویر یافته است. نهایت مهم‌ترین اثر تاریخی این دوره *عبیدالله‌نامهٔ* میرمحمد امین بخاری است که کاملاً به دورهٔ حکمرانی عبیدالله‌خان بخشیده شده، رویدادهای سال‌های ۱۷۰۲–۱۷۱۱ میلادی را فراگرفته است.

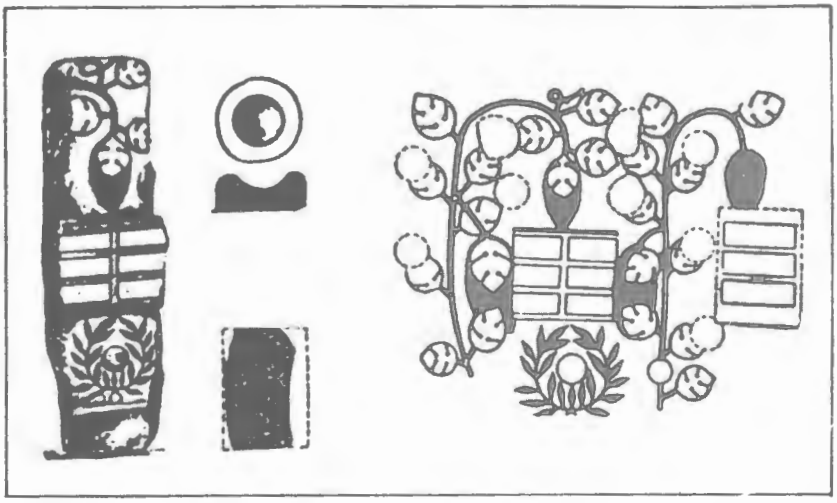

کنده‌کاری روی سنگ. ابتدای قرن نوزدهم.
اوراتهٔ .

دیهه‌نو

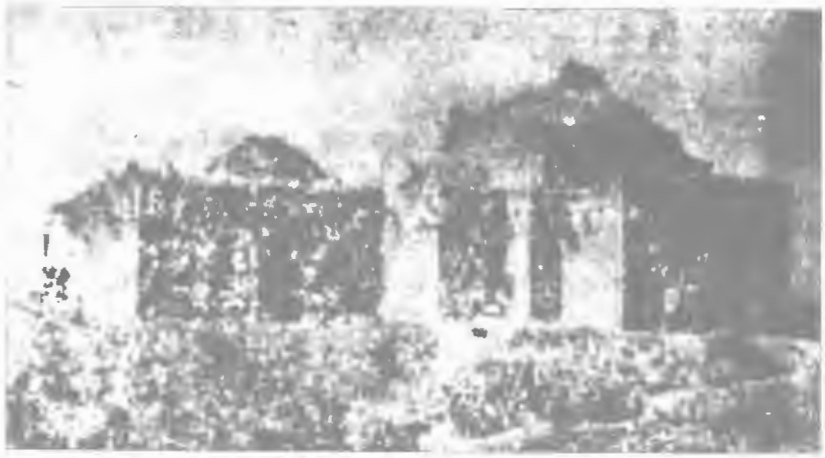

مقبرهٔ مخدوم اعظم. قرن شانزدهم، حصار

مدرسهٔ شیردار. سال‌های ۱۶۳۶-۱۶۱۹ میلادی. سمرقند

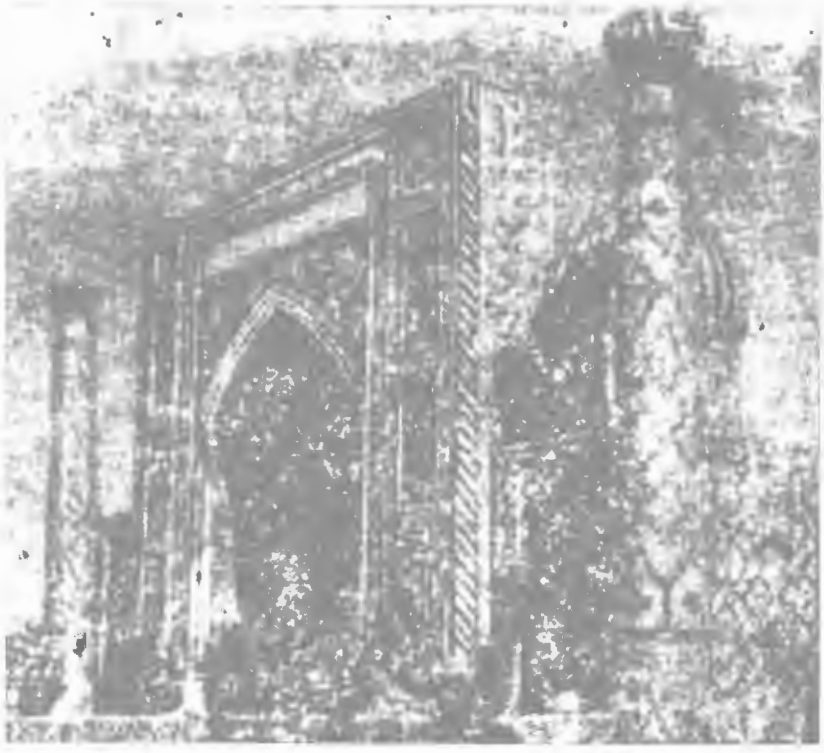

مدرسهٔ عبدالعزیزخان. سال ۱۶۵۲ میلادی. بخارا

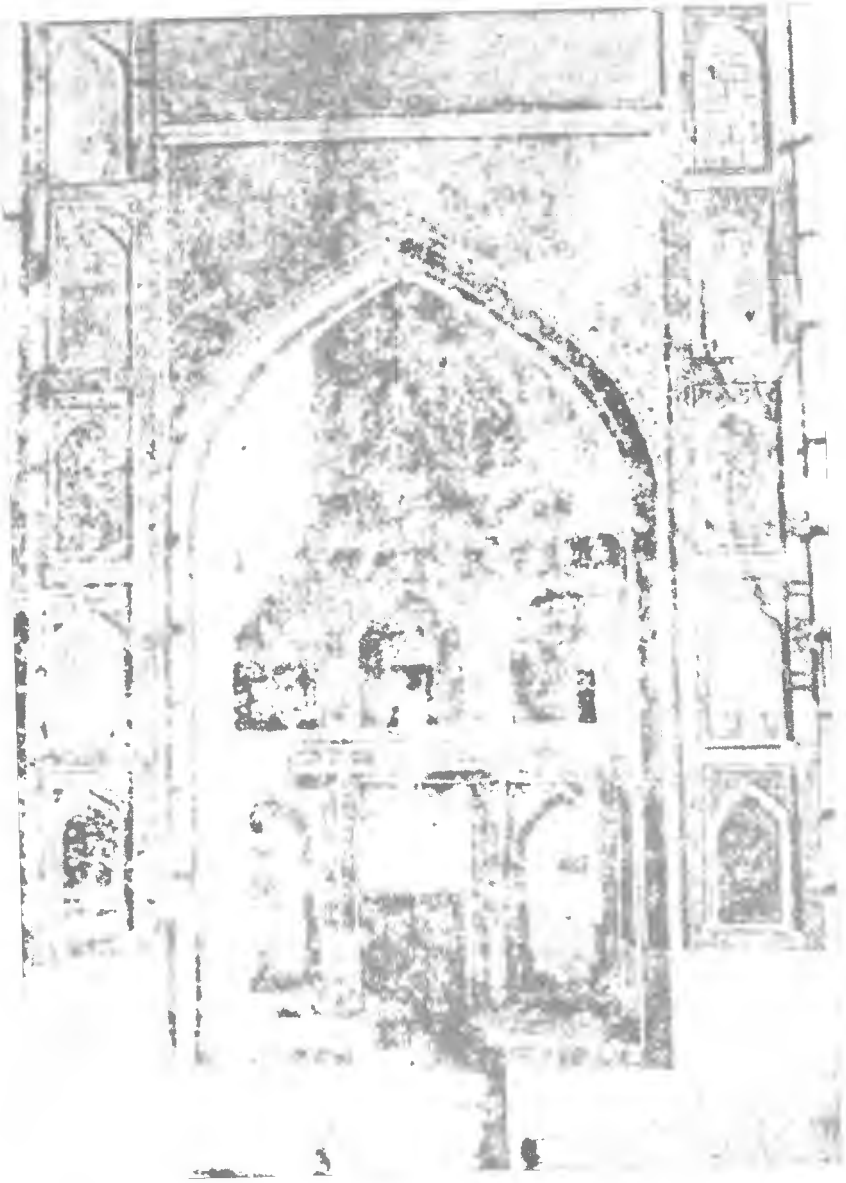

کتیبهٔ بابر در سنگ. مستچاه

طاق صرافان،قرن شانزدهم. نمایش عمومی. بخارا

مینیاتور. قرن شانزدهم. وزیر عادل جوان راهزنی را از قتل نجات می‌دهد. بخارا

مدرسهٔ میرعالم دادخواه. پنج‌کنت

کنده‌کاری با گچ. قوم‌مزار

ناحیهٔ قبادیان

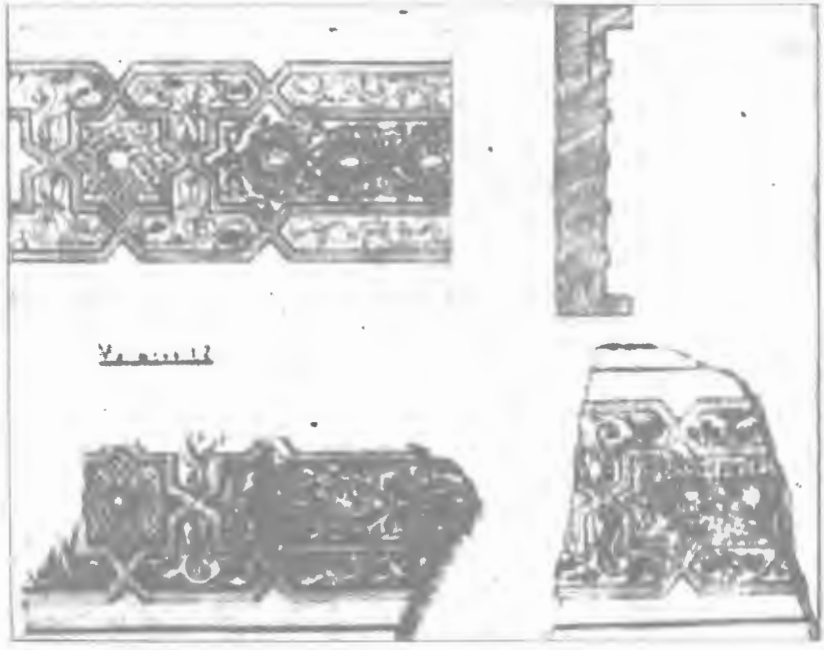

مینیاتور قرن شانزدهم. بخارا

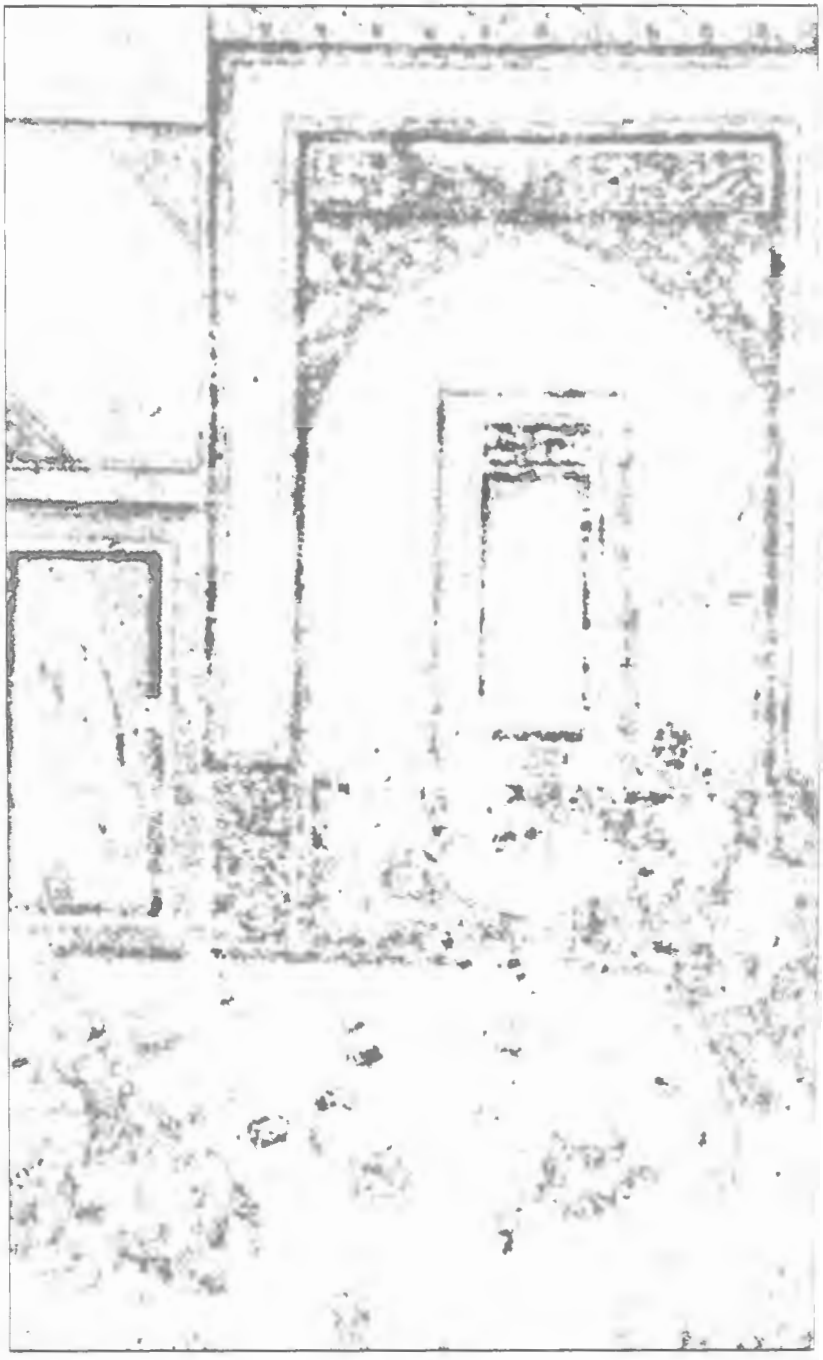

کنده‌کاری. محراب از دیههٔ کوم. منطقهٔ عینی

قلعهٔ حصار. سال ۱۸۹۴ میلادی

مدرسه‌ای در ناحیهٔ حصار

مسجد سنگی. نمایی از طرف شمال. حصار.

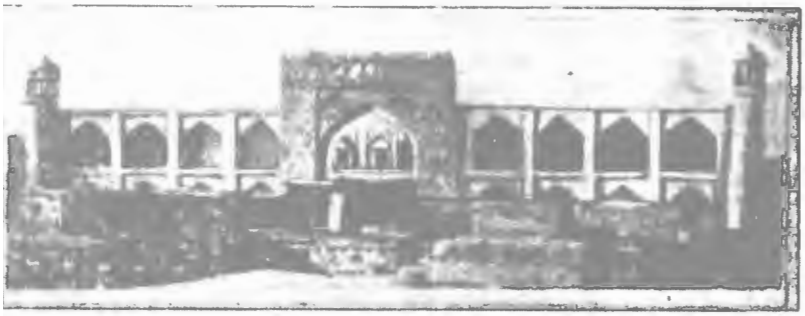

مدرسهٔ رستم‌بیک. سال‌های پنجاهم قرن نوزدهم. اوراتپه

کم‌بغلان شهر. قرن نوزدهم

استاخانهٔ نجار. قرن نوزدهم

یادداشت‌ها

۱. جهت دانستن مفصل حوادث مبارزهٔ سلطنت‌خواهان مختلف بنگر: ویلیامینوف ـ زیرنوف، و.و.، ۱۸۶۴؛ عبدالرحیم‌اف، م.ع.، ۱۹۶۶، ص ۵۶-۵۷ اما باید در نظر داشت که عبدالرحیم‌اف، م.ع.، سهواً نمایندهٔ آخرین شیبانیان پیرمحمدثانی را با عموی عبدالله‌خان دوم ـ پیرمحمد اول (متوفی ۱۵۶۷ م) یکی دانسته است. حال آن که پیرمحمدثانی عموزادهٔ عبدالله‌خان دوم می‌باشد. علاوه بر این، مؤلف نام‌برده محمدیوسف منشی را که بیانات او راجع‌به تاریخ قرن شانزدهم میلادی بسیار ناصحیح و پیچیده است، به‌طور مثبت و غیرانتقادی توضیح می‌نماید.

۲. از این رو در آثار علمی سلالهٔ جانیان در اکثر موارد اشترخانیان نام گرفته است.

۳. عبدالرحیم‌اف، م.ع.، ۱۹۶۶، ص ۶۴؛ *تاریخ ج.ش.س. ازبکستان*، جلد اول، ۱۹۶۷، ص ۵۵۰ و ه.

۴. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۴، ص ۱۲-۱۴، ۲۴۳-۲۴۴.

۵. در حقیقت نبرد در اطراف تاشکند ادامه داشت و حاکم آن تنها اسماً به امام‌قلی‌خان اطاعت می‌کرد (عبدالرحیم‌اف، م.ع.، ۱۹۶۶، ص ۱۱۲-۱۱۵).

۶. عبدالرحیم‌اف، م.ع.، ۱۹۶۶، ص ۲۶۷-۲۶۸.

۷. اتالیق از لحاظ سلسله مراتب پانزدهمین و عالی‌ترین رتبهٔ دولت خانی بخارا است که پس از خان مقام اول داشت و وظیفهٔ نخست‌وزیر را انجام می‌داد.

۸. محمدیوسف منشی، ۱۹۵۶، ص ۱۵۳.

۹. همان اثر، ۱۹۵۶، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۱۰. *تاریخ مردمان ازبکستان*، جلد دوم، ۱۹۴۷، ص ۹۰.

۱۱. این مدارک از جانب مورخان تحلیل و تحقیق شده، هر چند که همیشه ادراک و ارزیابی آنها یکسان نیست. نگر: چخویچ، آ.د.، ۱۹۵۴، ص ۶۸-۶۹؛ ۱۹۵۹، ص ۲۰۸ و ادامهٔ آن داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۴، ص ۱۴۸-۱۵۶؛ عبدالرحیم‌اف، م.ع.، ۱۹۶۶، ص ۱۳۶ و ادامهٔ آن.

۱۲. میرمحمد امین بخاری، ۱۹۵۷، ص ۲۲۰، ۲۲۳.

۱۳. همان اثر، ص ۲۲۷.

۱۴. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۴، ص ۱۳۵-۱۴۷.
۱۵. رسماً سلالهٔ جانیان موجودیّت خویش را تا سال ۱۷۸۵ ادامه داده، ولی آخرین نمایندهٔ این خاندان ابوالغازی همچون خان هیچ‌گونه اعتباوی پیدا نکرد.
۱۶. در مورد نظام مدیریت دولت جانیان، نگر: بارتولد، و.و.، ۱۹۶۴ ی، ص ۳۸۸ و ادامهٔ آن؛ سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۴۸ الف، ص ۱۳۷ و ادامهٔ آن.
۱۷. عبدالرحیم‌اف، م.ع.، ۱۹۶۶، ص ۲۶۰.
۱۸. پازوخین، ب.، ۱۸۹۴، ص ۶۱.
۱۹. میرزایف، ع.م.، ۱۹۵۴، ص ۱۷.
۲۰. میرمحمد امین بخاری، ۱۹۵۷، ص ۱۵۷.
۲۱. چخویچ، آ.د.، ۱۹۵۴ ب، ص ۹-۱۲.
۲۲. ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۵۴، ص ۸۰-۸۶.
۲۳. پازوخین، ب.، ۱۸۹۴، ص ۶۱.
۲۴. ای.ت.ن.، پ، ۲، ص ۳۷.
۲۵. چخویچ، آ.د.، ۱۹۵۴ ب، ص ۲۵-۲۸.
۲۶. پازوخین، ب، ۱۸۹۴، ص ۶۱؛ بینوینی، ف.، ۱۸۵۳، ص ۳۷۳.
۲۷. چخویچ، آ.د.، ۱۹۵۴، ص ۶۳-۷۱؛ عبدالرحیم‌اف، م.ع.، ۱۹۵۶، ص ۶۴-۷۲؛ چخویچ، آ.و.، ۱۹۵۹ الف، ص ۲۲۱-۲۲۳؛ داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۴، ص ۱۳۵-۱۴۵؛ ای.ت.ن.، پ، ۲، ص ۴۴-۴۷؛ *تاریخ ج.ش.س. ازبکستان*، جلد اول، ۱۹۶۷، ص ۵۷۹-۵۸۰.
۲۸. محمد یوسف منشی، ۱۹۵۶، ص ۱۶۲.
۲۹. میرمحمد امین بخاری، ۱۹۵۷، ص ۶۸.
۳۰. عبدالرحمن طالع، ۱۹۵۹، ص ۶۰-۶۳.
۳۱. میرمحمد امین بخاری، ۱۹۵۷، ص ۱۵۹.
۳۲. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۴، ص ۱۴۰ و ادامهٔ آن.
۳۳. میرزایف، ع.م، ۱۹۵۴، ص ۷۷-۷۸.
۳۴. چخویچ، آ.و.، ۱۹۵۴، ص ۷۲-۷۳.
۳۵. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۴، ص ۱۰۰-۱۳۴.
۳۶. ریجکوف، پ.ی.، ۱۹۴۹؛ چولوشنیکوف، ا.، ۱۹۳۲؛ ضیاءیف، خ.ض.، ۱۹۶۲؛ بولداش‌یف، م.یو.، ۱۹۶۴؛ جمال‌اف، ق.، ۱۹۶۶.
۳۷. بینوینی، ف.، ۱۸۵۳، ص ۳۷۶، ۳۸۰-۳۸۱.
۳۸. پوگاچنکوا، گ.ا. و رمپیل، ل.ی.، ۱۹۶۵ الف، ۳۵۸-۳۵۹؛ *مینیاتورهای آسیای وسطی*

در قرن‌های شانزدهم ـ هفدهم، مسکو، ۱۹۶۴.

۳۹. سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۵۶، ص ۳-۱۶.

۴۰. پوگاچنکوا. گ.ا. و رمپیل، ل.ی.، ۱۹۶۵، ص ۳۶۰-۳۶۱. راجع‌به هنر موسیقی نگر: سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۴۶ الف.

۴۱. میرزایف، ع.م.، ۱۹۵۴، ص ۱۸.

۴۲. در همان اثر، ص ۱۵۹-۱۶۲.

باب سوم

تاجیکان در امارت بخارا و دولت خانی خوقند

(اواسط قرن هجدهم تا اواسط قرن نوزدهم میلادی)

۱. تاریخ سیاسی امارت بخارا و دولت خانی خوقند توسعه‌طلبی بریتانیا در آسیای وسطی

هجوم نادرشاه به بخارا و خیوه

در اواسط قرن هجدهم میلادی، آسیای وسطی که در نتیجهٔ جنگ‌های داخلی پراکنده و از خرابی‌های اقتصادی خیلی ضعیف شده بود، به هجوم نادر افشار، شاه ایران، دچار گردید. نادرشاه در محاربه‌هایَ قفقاز، افغانستان و هندوستان ظفر یافته، در سال ۱۷۴۰ میلادی از راه بلخ و چارجوی وارد ماوراءالنهر گردید.[۱]

چنان‌که در فصل گذشته خاطرنشان کردیم، در آسیای وسطی دولت متمرکز و واحد وجود نداشت. در سر دولت خانی بخارا ابوالفیض‌خان، نمایندهٔ سلالهٔ جانیان (۱۷۱۱-۱۷۴۷م) قرار داشت. مورخ بخاری، میرزاعبدالعظیم سامی می‌نویسد:

«ابوالفیض‌خان به لحاظ تحیت فراست و ذکاوت و قابلیت از اسب عیش و طرب پایین نمی‌شد، از صحبت پسران و دختران مه‌لقا بیرون نمی‌آمد و به‌جز آشامیدن شراب ناب و بهره برداشتن از پسران زیبا و لذت گرفتن از حافظان و مشاقان دیگر به هیچ کار شغل نمی‌ورزید. این بود که کار دولت رو به انقراض نهاد و احکام شریعت

از دایرهٔ رعایت محروم گردید. هر کس طمع سرداری داشت و هر فرد غرض رهبری...».[۲]

در سمرقند ملک مستقلی به‌وجود آمده بود که با بخارا رقابت می‌کرد.[۳] حاکم سمرقند از بادیه‌نشینان کمک خواست و آنها در طول هفت سال (۱۷۲۳-۱۷۳۰م) وادی زرافشان را به خرابه‌زار تبدیل دادند. قحطی و گرسنگی آغاز شده و ساکنان سمرقند و بخارا به هر سو پراکنده گردیدند.[۴]

به قول محمد وفای کرمینگی، بادیه‌نشینان در ظرف «هفت سال اموال خاص و عام را به‌غارت و مردم را به‌اسارت برده و در سراسر مملکت حجاب تیرهٔ جبر و تعدی گسترانیدند؛ با اغنام و احشام و مرکب‌های خود مزرعه و کشتزار و باغات و تاکستان‌های دهقانان را پایمال نمودند. زمین‌های کشت و چراگاه‌های مملکت در زیر سم چارپایان بی‌شمار (بادیه‌نشینان) به بیابان مبدل شدند. حاصل غله فوق‌العاده کاهش یافت، قحطی و گرانی قیمت‌ها از هر جهت در حد انتهای بی‌رحمی احساس می‌شد؛ گرسنگی و فقر حکم‌فرمایی می‌کرد... نان قرص ماه را می‌ماند؛ هرچند به‌نظر می‌نمود، به‌دست نمی‌آمد.»[۵] ا.ا. سیمیونوف به‌حق تأکید می‌کند که «همین ویرانی بیش از حد دولت آخرین اشترخانی که از بی‌نظامی و خودسری‌های گروه حکم‌ران یعنی امیران خودکامه، طمع‌کار و فاسق رخ داده بود، در دولت خانی چه اندازه به تنزل رسیدن نیروهای مولده و چه اندازه فقیر و خانه بر دوش گردیدن اهالی را به‌طور واضح عیان می‌سازد».[۶]

در این دوره طبقهٔ اشراف قبیلهٔ منغیت امتیاز بیشتری پیدا کرد و این وضع باعث اعتراض شدید اعیان و شراف دیگر طایفه‌های ازبک را گردید. ابوالفیض‌خان در حاکمیت جربی و سیاسی هیچ قدرتی نداشت. این وضعیت هرج و مرج سیاسی و خرابی اقتصادی به نادرشاه که سیاست مکارانه و حسابگرانه‌ای را پیش گرفته، در راه قصد و نیت‌ها خود میل‌های جاه‌طلبانهٔ فئودالان آسیای وسطایی را ماهرانه استفاده می‌برد، امکان نیل به موفقیت را مهیا می‌ساخت.

علاوه به این، لشکر او خیلی مسلح‌تر و متشکل‌تر بود.

محمدرحیم بی‌جاه‌طلب، پسر محمدحکیم اتالیق مردود، به استقبال نادرشاه رفته، در نزد او سر اطاعت فرود آورد. خود محمدحکیم که از جانب ابوالفیض‌خان

برای مذاکرات به حضور نادرشاه فرستاده شده بود، نیز به‌منفعت شاه ایران عمل کرد. پس ازبازگشتن با امر نادرشاه، محمد حکیم، حکمران بخارا و برادر او محمد دانیال‌بی، حاکم کرمینه منصوب شدند. به این طریقه بخارا به قلمرو نادرشاه شامل گردید.

در خود همان سال نادرشاه مقاومت غیورانهٔ ایلبرس‌خان را در هم شکسته و او را در محاربه به‌هلاکت رسانده، خیوه را نیز تصرف نمود و قائم‌مقام خود را بر مسند حاکمیت نشاند. او هم در بخارا و هم در خیوه ذخایر آذوقه، پول و دیگر اشیای گران‌بها را مصادره کرد و عساکر محلی را به قشون خود ملحق نمود.

پس از وفات محمد حکیم‌بی اتالیق، پسر او محمدرحیم‌بی، قشون نیرومند و با انضباطی تشکیل داده، عصیان امیران مخالف را فرو نشانید و در دربار ابوالفیض‌خان مقام اساسی را اشغال کرد و عملاً حکمران دولت خانی گردید.

در سال ۱۷۴۷ میلادی نادرشاه به دست درباریان خود کشته شد و دولت بزرگ او به زودی رو به انقراض نهاد. احمدخان که اصلاً از خاندان خانی قبیلهٔ ابدالی افغان بود و یکی از سرلشکران نادرشاه محسوب می‌شد، فوراً به قندهار رفت و سرداران قبایل افغان را با خود متحد نمود و خود را پادشاه افغانستان اعلام داشت و دولت کنونی افغان‌ها را بنا نهاد. ولایات متعدد تاجیک‌نشین از جمله ولایت هرات به هیأت دولت احمدشاه شامل شد. در سال‌های ۱۷۵۰-۱۷۵۲ میلادی احمدشاه از هرات قوهٔ حربی را برای تابع نمودن مضافات تاجیک‌نشین و ازبک‌نشین ساحل جنوبی رود آمو روانه ساخت. به فئودال‌های افغان میسر گردید که موقتاً حاکمان بعضی ولایات و مضافات از قبیل بلخ، اندخای، میمنه، اخچه، شبرغان و کندز را مطیع نمایند. در بلخ اردوگاه افغانی گذاشته، یک والی از قوم افغان نشانده شد (در اکثر ولایات وابستگانی از میان مالکان محلی فرمانروایی می‌کردند). بعدتر بدخشان هم تحت نفوذ سیاسی افغانستان قرار گرفت. نهایت، در قرن نوزدهم میلادی بخش زیادی از زمین‌های تاجیکان، ازبک‌ها و ترکمن‌ها که در ساحل چپ رود آمو واقع گردیده بود، به هیأت دولت افغانستان شامل گردید.[۷] در نتیجه مقدار متعدد تاجیکان از هم‌قومان خود در ساحل راست رود آمو جدا شدند. فئودال‌ها دهقانان تاجیک را از زمین‌هایشان رانده، کشتزارهای حاصل‌خیز را به‌دست درآوردند و قریه‌های

شبه‌نظامی برپا نمودند.

در سال‌های هفتادم قرن گذشته، محمد حیات‌خان، مورخ افغان در اثر مشهور خود *حیات افغان*، راجع‌به سرنوشت تلخ دهقانان تاجیک چنین نوشته برد: «مدت‌هاست که آنها از حقوق زمین‌داری محروم گردیده، به دهقان کرایه‌نشین یا مزدور افغان‌ها تبدیل یافته‌اند».[۸]

آغاز حکم‌رانی منغیتیه

در سال ۱۷۴۷ میلادی، از کشته شدن نادرشاه مدت زیادی سپری نشده بود که محمد رحیم بی، ابوالفیض‌خان را با دو پسرش به قتل رسانید و با حمایت طبقهٔ اشراف و روحانی به‌تخت خانی بخارا نشست و در سال ۱۷۵۳ میلادی سلسلهٔ منغیتیه را اساس گذاشت.

او برای تقویت حکومت خانی در نوبت اول علیه حرکات خودسرانهٔ سرداران قبایل بادیه‌نشین ازبک مبارزه کرد و مخالفت فئودال‌های محلی را نسبت به حاکمیت مرکزی تا درجه‌ای برهم زد. در هریک ولایت تابع خود، حاکم انتصاب کرد. غالباً مذاکرات دیپلماتیکی که در این مورد با بالانشینانِ سرکشیدهٔ قبایل از تابعیت حکومت مرکزی به‌عمل می‌آمدند، نتیجه‌ای نمی‌بخشیدند. به این سبب ولایت حصار با زور تابع شد. محمدرحیم‌خان دو دفعه (در ۱۷۵۶-۱۷۵۷م) به حصار لشکر کشید. جریان رویدادهای آن دورهٔ قبادیان که در آن‌جا حاکم پیشین حکم‌رانی می‌کرد، همچنین دیههٔ دوشنبه (از قلعهٔ دوشنبه نیز در ارتباط وقایع ابتدای قرن هجدهم میلادی یاد می‌شود) نقش مهم ایفا کردند. در حصار استحکام نوساخته و استحکامات پیشینه دوباره در کار انداخته شدند. چون حصار و ولایات اطراف آن برای دولت خانی اهمیت فراوان داشتند و فئودالان این محل‌ها را طبیعتِ سرکشی بود، محمد رحیم‌خان، عموی خود، دانیال‌بی را حاکم حصار و ولایات کوهستان انتصاب نمود. سمرقند را نیز تصرف کرده، حاکمیت آن را به برادر خود واگذاشت. در شهر سبز، تاشکند و دیگر ولایات نیز آدمانِ خود را به سرکار آورد. فقط اوراتپه که در نیمهٔ دوم قرن هجدهم میلادی به هیأت آن شهرهای خجند، جیزخ، قلعه‌های ضامن، یام و غیره شامل می‌شدند، همچون ملک مستقل باقی ماند.[۹]

در عهد حکمرانی محمد رحیم‌خان در نتیجهٔ جنگ‌های پی در پی، واحه‌های متعدد زراعتی به میدان محاربه مبدل گردید و به اقتصادیات مملکت ضررهای زیادی رسانید. در سال ۱۷۵۶ میلادی محمدرحیم‌خان خود را خان اعلام نمود.

بعد از مرگ محمد رحیم‌خان در سال ۱۷۵۸ میلادی، عموی او دانیال‌بی اتالیق (۱۷۵۸-۱۷۸۵م) قدرت را به‌دست گرفت. لیکن وی لقب خانی را قبول نکرد و اسماً ابوالغازی نام، نبیرهٔ ابوالفیض‌خان را به‌تخت نشانید و خودش مأمور وظیفهٔ اتالیقی گردید. دانیال‌بی بیشتر به نیروی نظامی تکیه می‌کرد و برای تأمین آن چیزی را دریغ نمی‌داشت. این بود که در عهد او کل سرلشکر اشرافی قبایل منغیت زمین‌های زیادی را به‌طریق تنخواه صاحب شده، برای هر چه زیادتر فایده ستاندن از این زمین‌ها سعی می‌کردند. دانیال‌بی از روحانیان و مشایخ درویش نیز حمایت و پشتیبانی می‌دید.

همان‌گونه که احمد مخدوم دانش، ادیب و دانشمند معروف تاجیک در قرن نوزدهم میلادی خاطرنشان می‌کند، در عهد دانیال‌بی چندین مالیات جدید از قبیل امینانه، نکاحانه، مهرانه، حق ترازو و امثال اینها جاری شد. این همه باعث تباهی بیشتر وضع زندگی طبقات زحمتکش می‌گردیدند و به‌قول احمد دانش «فقرا و رعایا را مجال حرکت و سکون نبوده، از فرط ظلم و جور و اخاذی‌هایی مثل امینانه، وکیلانه، ارزانی نکاح و قیمتی نکاحانه. مثلاً مهر معجل ده درم، نکاحانهٔ قاضی ده دینار، یک من گندم ده تنگه، حق‌المیزان پانزده تنگه و غیره».[۱۰]

خودکامی اعیان و اشراف و تباهی حال مظلومان، علی‌الخصوص در ابتدای حکمرانی دانیال‌بی زیادتر گردید. اهالی زحمتکش در سراسر مملکت از جمله در بخارا بارها شورش نمود. حکمران پیر دیگر نمی‌توانست از عهدهٔ مطیع ساختن وابستگان سرکش و فرونشاندن شور و آشوب‌های مردم برآید.

تقویت یافتن پراکندگی فئودالی بیش از همه در محدود گردیدن قلمرو دولت خانی ظاهر گردید.

بلخ استقلال به‌دست آورد. فرغانه دراواخر قرن هفدهم میلادی نیمه‌مستقل شده، بعداً در این‌جا خانی مستقل خوقند به‌وجود آمد که در سر آن نمایندگان قبیلهٔ ازبکِ مینگ قرار گرفتند. تشکل خانی خوقند در اواسط و نیمهٔ دوم قرن هجدهم میلادی،

در زمان حکم‌رانی ایردانه‌بی و ناربوته به‌انجام می‌رسد. دولت خانی خیوه در قرن هجدهم میلادی دورهٔ خیلی سخت جنگ و جدال‌های داخلی را سپری می‌کرد. علاوه بر این، در سال‌های شصتم سراسر آن را گرسنگی و وبا فراگرفت. در خیوه تقریباً آدم نماند. اندکی سامان یافتن این خانی با فعالیت حکم‌ران آن محمد امین مربوط است. محمد امین اصلاً از قبیلهٔ ازبک قنغرات بوده، به سلالهٔ قنغرات‌ها که تا سال ۱۹۲۰ میلادی دولت خانی را اداره کرده‌اند، اساس گذاشته است.

ملک‌های کوهستانی که در سرزمین کنونی تاجیکستان اکثراً در نواحی حصار و کولاب واقع گردیده‌اند، از دورهٔ سلطنت خانیان در عمل همچون ملک‌های نیمه‌مستقل باقی‌مانده، از جانب حاکمان محلی اداره می‌شدند. ملک اوراتپه هم که مناطق علیای زرافشان، از پنج‌کنت تا مستچاه جزء آن بود، استقلال خود را نگه داشت.

۲. مبارزه در راه تحکیم امارت بخارا

چنان‌که قبلاً خاطرنشان گردید، نارضایتی توده‌های مردم کل امارت بخارا را فرا گرفت. دانیال‌بی نه‌فقط نتوانست خودسری‌های فئودال‌ها را مهار کند، بلکه خود بیشتر و بیشتر مطیع قوش‌بیگی و قاضی کلان می‌گردید. یکی از پسران او، شاه مراد، خود راکلاً به طریقت صوفیه بخشید و مرید شیخی شد. وی در ظاهر با یک درویش مسکین هیچ تفاوت نداشت. با فرمایش شیخ حتی در بازار حمالی می‌کرد. سادگی و دسترسی ظاهری، طرز زندگی متواضعانهٔ شاهزاده که به‌کلی خلاف زندگانی عیاشانه و پرطمطراق اعیان و اشراف و خود دانیال‌بی بود، باعث شد در بین همهٔ خلق و اهل زهد و تقوا شهرت و اعتبار زیاد پیدا کند. شاه‌مراد اخلاص و احترام بی‌اندازهٔ خود را مخصوصاً به روحانیان با جد و جهد تمام تأکید می‌کرد. دانیال‌بی نمی‌توانست چنین معروفیت پسرش را به‌نظر نگیرد و شاهزاده در امور دولت بیش از پیش نفوذ پیدا نمود. او به ابطال بعضی مالیات نیز موفق شد. پدر را به‌جز وارث خود منصوب کردن او، چاره‌یی دیگر نماند.

پس از وفات دانیال‌بی، ولیعهد او لباس توبه در تن، فریادکنان در کوچه‌های

بخارا گشته، با لابه و زاری از مردم التجا می‌نمود که مردم گناهان مرحوم را ببخشند. وی همچنین حصهٔ خود را از میراث پدر گرفته و امر کرد که این ثروت را به کسانی که «از آنها ستانیده شده» برگردانند. چنین وانمود می‌کرد که گویا او غیر خواهش خود به‌تخت سلطنت نشسته است و از این رو باز به اسباب تجمل نزدیک نشده و خود را در مسلک زهد و تقوا نگاه می‌داشت. طرز زندگی فروتنانه و پارسایانهٔ او (لباس فقر و فاقه می‌پوشید و آن را تا پاره شدن از تن نمی‌کشید، طعام عادی و خیلی کم می‌خورد، هیچ گاه هدیه نمی‌گرفت، در یک روز برای احتیاجات خود فقط یک تنگه خرج می‌کرد و غیره) معاصرانش را در حیرت می‌گذاشت. او قوش‌بیگی و قاضی کلان را به جرم تهدید به صنف خواجگان و اشراف در حضور عموم به قتل رسانید. چنین رفتار و کردار او که از روی ملاحظات سیاسی صورت می‌گرفت، در کار صاحب شدن به‌تخت سلطنت و جلب توجه عامهٔ مردم نقش مهم ایفا کرد.[۱۱]

این توجه برای شاه‌مراد فوق‌العاده ضرور بود، زیرا در سال به‌تخت نشستن او (۱۷۸۵م) کاسهٔ صبر اهالی بخارا لبریز شده، شورش به‌پا کردند. در جریان شورش بیش از هزار نفر کشته شدند. از این رقم به‌خوبی معلوم می‌شود که مبارزهٔ خلق تا چه اندازه وسعت داشته است. شاه‌مراد مجبور شد سوگند خورد که اهالی بخارا را از جبر و ظلم و خراج و مالیات زیاد از حد آزاد کند. و فرمان او را به روی سنگ ثبت نموده، در پیش طاق مسجد جامع بخارا گذاشتند. البته این یک وعدهٔ پوچ و بی‌پایه و فقط وسیلهٔ رهایی از غضب مردم بود. از بخاریان من‌بعد هم مالیات مخصوص که به مقاصد نظامی بسته می‌شد، می‌ستاندند.

عهد سلطنت امیر شاه‌مراد (۱۷۸۵–۱۸۰۰م) در تاریخ سلالهٔ منغیتیه دورهٔ نسبتاً استوار گردیدن امارت محسوب می‌شود. شاه‌مراد برای برطرف نمودن نارضایتی عمومی که در وقت حکم‌رانی پدرش پیدا شده بود، بعضی اصلاحات جاری نمود. وی فقط چنین خراج‌های شرعی مانند خراج و زکات را باقی گذاشته، دیگر کل مالیات، باج و جریمه‌ها را برهم داد. لیکن به‌عوض این جزیه، یعنی مالیاتی که از اقوام غیرمسلمان ستانده می‌شد، را خیلی زیاد کرد. به سربازان وجوه ماهیانه مقرر نمود. املاک متعدد وقف را که امیران سابق مصادره کرده بودند، دوباره برقرار کرد. به این واسطه او روحانیان اسلام را حامی خود کرده، در راه مستحکم نمودن حاکمیت

خود از نفوذ آنها در بین عامهٔ مردم ماهرانه استفاده می‌برد.

اصلاحات پولی که او در آغاز سلطنت خود انجام داد، برای حیات اقتصادی مملکت اهمیت بسزایی پیدا نمود. خان‌های سلالهٔ خانیان و سپس نخستین امیران منغیت سکه‌های نقرهٔ کم‌عیار ضرب کرده، از تفاوت ارزش رسمی و واقعی این سکه‌ها فایدهٔ زیادی به‌دست می‌آوردند. این حالت در نوبت خود، نظام معاملات پولی را خراب کرده، چون بار گرانی به دوش اهالی می‌افتاد. شاه‌مراد اقدام قاطع نموده، شکل ظاهری، حجم و وزن سکه‌ها را تغییر داد و آنها را از نقرهٔ پرعیار ضرب زد. هر کس می‌توانست به سکه‌خانه نقره آورده، (حق ضرابی را پرداخته) در عوضش پول بگیرد. ظاهراً سکه‌های کهنهٔ پیش از اصلاحات از اعتبار ساقط شدند.[۱۲]

به شاه‌مراد لازم آمد که به مقصد افزودن اقتدار حکومت مرکزی حاکمان ولایات را برکنار کرده، حاکمان جدید انتصاب نماید. به هر شهر و دیهه قاضی تعیین کردن را نیز او رسم کرد. مقاومت فئودال‌های جداگانه درهم شکسته شد. حتی سرکش‌ترین آنها نیز سر اطاعت خم کرد. چنان‌که نیازعلی که در زمان حکومت دانیال خود را در شهر سبز مستقل خوانده بود، اطاعت امیر شاه‌مراد را قبول کرد.

شاه‌مراد امور محکمه را نیز یک درجه به نظام درآورد. خودش رساله‌ایی راجع‌به حقوق تألیف نمود که برای قضات همچون دستور خدمت می‌کرد. در آن زمان قانونی جاری گردید که بر طبق آن اگر کسی نسبت به مالکیت جنایتی صادر کند، صرف‌نظر از مرتبه‌های اجتماعی او به سخت‌ترین جزا گرفتار می‌شد. چنین تدابیر یک اندازه پیش راه غارت و تاراج‌های از حد زیاد را گرفته، به‌منفعت طبقات آسایش‌طلب اهالی بود. همه‌می‌دانستند که برای راهزنی سر از تن جدا می‌کنند، برای دزدی دست راست را می‌برند و غیره. شاه‌مراد این تدابیر را تحت لوای مبارزه در راه رعایت احکام شریعت عملی نموده، با این بهانه برای مراقبت و محافظت رسم و آیین منصب رییسی را منظور نمود که او می‌بایست اجرای کل فرموده‌های شریعت را دقیقاً نظارت می‌کرد.[۱۳]

مستحکم شدن حکومت مرکزی باعث تأمین امنیت در راه‌ها گردید و این در کنار اصلاحات پول برای رونق تجارت زمینهٔ مساعد فراهم آورد. اقتصاد واحه‌های زراعتی خصوصاً وادی زرافشان و نیز حوزهٔ رود آمو و قشقه‌دریا دوباره رو به رشد

نهاد. در مورد افزودن اهالی نواحی کم‌نفوس چاره‌ها اندیشیده شد، کانال‌های نو آبیاری اکنون نه متعلق به فئودال‌های محلی، بلکه ملک پادشاهی محسوب می‌شدند و از این هم مداخل خزانهٔ دولت می‌افزود. در نتیجهٔ پیشرفت کارهای آبیاری، روند اسکان دایمی طایفه‌های بادیه‌نشین ازبک در زمین‌های نوآباد قوت گرفت.[۱۴]

امیر شاه‌مراد ریاکارانه قیافهٔ درویش پارسا را به‌خود گرفته، تعصب دینی را رواج می‌داد و از آن به مقصد جاری کردن سیاستش استفاده می‌نمود. او تحت شعار «جهاد مقدس بر ضد شیعه‌ها» چندین مرتبه به خراسان لشکر کشید و نواحی متعدد آن را تاراج نمود. امرای منغیتیه در این لشکرکشی‌ها، افراد کارآمد را از اهالی خراسان اسیر کرده، به بخارا می‌آوردند. به این واسطه بازار غلام‌فروشی بخارا خیلی گرم شد. در اواخر قرن هجدهم میلادی، وقتی‌که ایران سرگرم جنگ‌های‌داخلی بود، شاه‌مراد دوباره مرو را اشغال کرد. پس از چندی او برای جدا شدن از بخارا علیه برادر خود، عمربی که در مرو حکم می‌راند وارد محاربه گردید و سد رود مرغاب را به‌کلی ویران کرد. او تدریجاً قسمت زیاد اهالی این واحه را به سمرقند و بخاراکوچ داده، در تعمیر وترمیم خرابه‌هایی که از جنگ‌های سابق بود، استفاده برد. این سیاست پیش‌گرفتهٔ شاه‌مراد تا اندازه‌ای به بازسازی خرابه‌های وادی زرافشان مخصوصاً اطراف سمرقند و بخارا مساعدت کرد، ولی در عین حال باعث کاملاً به خرابه‌زار تبدیل یافتن واحهٔ مرو گردید. شاه‌مراد چند دفعه به اوراتپه لشکر کشید و در این موارد نیز اکثر اهالی کارآمد خجند، اوراتپه، خواس، زامین و یام را جبراً به سمرقند برده، در ساختمان عمارات و تأسیسات آبیاری از آنها استفاده می‌کرد. با استفاده از نیروی همین اسرا بود که در سمرقند ۲۴ مسجد و دیگر ابنیهٔ گوناگون ساخته شد.[۱۵]

امارت بخارا در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی

پس از فوت شاه‌مراد، پسرش، امیرحیدر (۱۸۰۰-۱۸۲۶م) به‌تخت امارت نشست. وی اکثر اوقات خود را صرف مطالعهٔ آثار فقه و مناقشه‌های بیهوده شرح و حواشی می‌کرد. شاید از همین سبب باشد که خود را «یکی از علمای زمان» پنداشته، در مدرسهٔ ارک که با امر او ساخته بودند، به تدریس مشغول شد. به‌طوری که در آخر قرن نوزدهم میلادی پیرمردان بخارایی به ا.ا. سیمیونوف حکایت کرده‌اند، طلاب را

به ضرب چوب به درس «امیر دانشمند» جمع می‌نموده‌اند، زیرا کسی با اختیار خود در پیش او میل درس خواندن نداشته است.[۱۶] این امیر متقی حمایت و جانب‌داری روحانیان را می‌جست (و پیدا هم کرد). امیرحیدر با آن که قرآن را کاملاً حفظ کرده بود، هیچ‌گاه زاهد ریاضت‌کش نبود. از صد کنیز حرم‌سرای خود هرماه یکی را انتخاب نموده، همسرش را عوض می‌کرد. همچنین از بین پیرزنان کاردیده کسان مخصوص به هر گوشه و کنار مملکت فرستاده می‌شدند تا دختران صاحب جمال را پیدا کرده، به خدمت امیر آورند.

در اوایل حکم‌رانی امیرحیدر، به قشون بخارا میسر گردید که به خیوه ضربهٔ خیلی شدید رسانند و از این جانب خوف هجوم دشمن را به بخارا برطرف نمایند. لیکن بعداً به سبب ضعیف گردیدن امارت بخارا، خان‌های خیوه باز به‌طور متصل هجوم نموده، تا دیوار پایتخت رسیدند. مبارزه با شهر سبز و دولت خانی خوقند خیلی طولانی و طاقت‌فرسا بود. امیرحیدر در جنگ اوراتپه پیروز گردیده، جیزخ و سرگه زرافشان را به قلمرو خود ملحق نمود.

امیرحیدر را لازم آمد که به‌طرف حصار هم لشکر بکشد. او در این‌جا بعضی موفقیت‌ها به‌دست آورد. حاکم حصار که اکنون پدرزن امیرحیدر گردیده بود، عنوان اتالیق را صاحب شد و گه‌گاه به امیر پیشکش و قوه‌های حربی می‌فرستاد. وی عملاً در اکثر کارهای ملک‌داری با اختیار خود عمل می‌کرد. گ. میندورف از حکایات صاحب‌منصبان بخارا در سال ۱۸۲۰ میلادی چنین تصوراتی حاصل نمود که حصار ملک بسی ثروتمند است.

شهر حصار، مقر حاکم، تقریباً سه‌هزار عمارت داشت؛ در وادی شکوفان دارای زمین‌های حاصل‌خیز (خصوصاً مزرعه‌های فراوان شالی) و چراگاه‌های سبز و خرم بود. غیر از این دیهه‌نو، قره‌تاغ و ریگر نیز عمده‌ترین محلات مسکونی این ملک محسوب می‌شدند. حاکم آب‌گرم بعضاً با حاکم حصار در ستیز بود.[۱۷]

میرعزت‌الله در سال ۱۸۱۳ میلادی وضعیت سیاسی همان قسمت آسیای وسطی را که با آن آشنایی داشت، به طریق ذیل بیان می‌نماید: «ماوراءالنهر میان حاکمان جداگانه که پراقتدارترین آنها پادشاه بخارا، امیرحیدر می‌باشد، تقسیم گردیده است». مقام دوم از جهت مرتبه به عمرخان، امیر فرغانه متعلق است. سوم، والی

اوراتپه، محمدخان است. پس از آنها والی شهر سبز، نیازعلی است. او اسماً تبعهٔ بخارا محسوب شده، اما نمی‌گذاشت که به نام امیرحیدر خطبه خوانده و سکه ضرب شود. سپس میرعزت‌الله، حاکم حصار، قبادیان و قرغان‌تپه را ذکر می‌نماید. در ساحل چپ رود آمو ملک خوارزم واقع است که حاکم آن محمد رحیم‌خان می‌باشد. در بدخشان میرمحمدشاه حکمرانی می‌کند، شغنان هم حاکم خود را دارد. و خاطرنشان می‌نماید: «همهٔ این حاکمان با هم نمی‌سازند و دایم در جنگ و جدال‌اند».[۱۸]

اکثر امرا و اشراف از امیرحیدر ناراضی بودند و بر ضد او آشوب به‌پا می‌کردند.[۱۹] امیرحیدر نتوانست سیاست پدر خود را راجع‌به مرکزیت دادن دولت پیش ببرد. مقاومت فئودال‌های محلی دوباره قوت گرفت. در نتیجهٔ لشکرکشی‌های متعددی که علیه فئودال‌های عصیان‌کار و همسایگان خصومت‌پرور صورت می‌گرفت. همچنین پرداخت حقوق بیش از هزار صاحب‌منصب و ملاهای بی‌شمار و انعامات پولی هر سالهٔ اعیان و اشراف، احتیاج مادی دولت نیز خیلی افزایش می‌کرد. محمد یعقوب، برادر امیرحیدر نوشته است: «در این وقت خرج امیر دوبرابر از دخل او زیادتر بود». هرسال وضع خطرناک‌تر می‌شد.[۲۰] این بود که مالیات و خراج‌های متعدد مانند قوش‌پولی، طناب‌پولی، علف‌پولی، یک‌سری، چوب‌پولی، میرآبانه، کوسن و غیره دوباره جاری گردیده، بار گروه‌های تولیدکنندهٔ مملکت را گران‌تر نمودند. افزون بر این، غارتگری‌هایی که هنگام عملیات حربی به‌وقوع می‌آمد، به سر مردم زحمت‌کش محرومیت و مصیبت‌های زیادی آورده، او را باز هم بی‌نواتر می‌گرداند. در ابتدای سال‌های بیستم تنزل اقتصادی و خرابی در سراسر کشور رخ داد. تشدید جبر و ظلم و استبداد باعث بروز آشوب‌های جدید مردمی گردید. شورش ختای ـ قپچاق‌ها که در وادی میانکال بروز کرد و از سال ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۵ میلادی طول کشید، یکی از پدیده‌های همین نوع آشوب‌های خلقی بود (راجع‌به این شورش پایین‌تر در قسمت «مبارزهٔ طبقاتی» به‌تفصیل سخن رانده خواهد شد).

پس از وفات امیرحیدر، پسرش نصرالله (۱۸۲۶-۱۸۶۵م) به‌تخت امارت صاحب گردید. توصیف واضح و واقعی این حکمران به قلم ا.ا. سیمیونوف تعلق دارد. او می‌نویسد امیرنصرالله از بالای اجساد دو برادر خود، حسین و عمر که وارثان

قانونی سلطنت بودند، گذشت و به‌تخت نشست و در مدت یک ماه پس از جلوس خود روزی پنجاه تا صد نفر را به قتل می‌رسانید.

«... او با غدّاری و خون‌خواری فوق‌العاده مشهور بود و برای این بخاریان وی را «امیرقصاب» نامیده بودند. دورهٔ سلطنت دور و درازش با بدکرداری، قتل و کشتار، خیانت، بی‌شرفی و حرص و آز حیرت‌انگیز معروف گردید».[۲۱]

امیرنصرالله با شهر سبز، اوراتپه، خوقند و خیوه پیوسته در محاربه بود. کوشش‌های او در مورد به امارت بخارا بازگردانیدن ولایات آن سوی رود آمو که تحت تصرف امیران افغان بودند، نتیجه‌ای نبخشید.

امیرنصرالله برای عنان زدن به فئودال‌های داخلی مملکت یک سلسله چاره‌های بسیار بی‌رحمانه پیش‌بینی نمود. حکیم قوش‌بیگی را که در عهد سلطنت پدرش عملاً حکم‌ران امارت محسوب می‌شد، اول از قدرت دور کرد و سپس به قتل رسانید. حقوق قوش‌بیگی محدود گردید. عبدالصمد فارس که به این وظیفه منصوب گردید، از جانب اعیان و اشراف قبایل ازبک پشتیبانی نمی‌دید و به‌کل به میل و التفات امیر وابسته بود. امرا و سران سپاه را که اندکی اظهار نارضایتی می‌کردند و یا میل تجزیه‌طلبی پیدا می‌نمودند، کشته یا خود تبعید نموده، مال و ملکشان مصادره می‌شد. ن.و. خانیکوف که در سال ۱۸۴۱ میلادی از بخارا دیدن کرده بود، نوشته است: «رحمان‌بردی مخدوم ترکمن که از جانب امیر به منصب مسؤول رییس یعنی محافظ رسوم و عادت و درستی مقیاس طول و ترازو منصوب شده بود، در کار برچیدن فئودالیسم بخارا یاور نخستین گردید. عوام را با ضرب چوب مجازات کرده و به دعا و عبادت وادار می‌کردند، سپاهیان را سر می‌بریدند و یا مجبور می‌نمودند که با فرار جان به سلامت برند؛ مردم به رییس نفرین می‌خواند، سپاهیان هم فهمیدند که به‌تخت چه کسی را نشانده‌اند، ولی دیگر علاجی نبود.[۲۲]

در سال ۱۸۳۷ میلادی امیرنصرالله اصلاحات حربی انجام داد. تا این وقت قشون از دو قسمت عبارت بود؛ یکی **نوکرها** که بدون مهلت خدمت می‌کردند، دیگری **قره‌چریک‌ها** که فوج‌های غیرمنظم کثیرالعده را تشکیل می‌دادند. غیر از نوکرها **شاگرد پیشه‌ها** نیز بودند که خدمت بخش آمادگی قشون را اداکرده، سپس به نوکری ترفیع می‌شدند. وقتی که نوکرها به یورش می‌پرداختند، شاگرد پیشه‌ها در

اردوگاه خدمت را ادامه می‌دادند. نوکرها هم در نوبت خود به دو قسمت: **میرگن‌ها و نیزه‌دستان** (تیراندازان و نیزه‌داران) جدا می‌شدند. میرگن‌ها با تفنگ و کمان و نیزه‌دستان با نیزه مسلح بودند. سلاح را حکومت می‌داد. در قلعه ذخیرهٔ باروت و تیر موجود بود. یکان مخصوص را توپ تشکیل می‌داد که به آن **توپچی باشی** فرمان‌فرمایی می‌کرد. نوکرها و شاگرد پیشه‌ها جیرهٔ خود را اساساً به‌طریق مال (حبوبات و شبدر) می‌گرفتند که از قطعه‌های معین زمین به اندازهٔ مالیات پرداخته برای خزانه ستانده می‌شد. کمک نقدی هم می‌گرفتند، ولی خیلی نامرتب. قره‌چریک‌ها اغلب اوقات بی‌سلاح بودند. در یکی از فرمان‌های امیرحیدر راجع‌به شرکت قره‌چریک‌ها در یورش گفته شده بود: «اگر سلاح نباشد بگذار بیل و کلند به‌دست بگیرند». کاملاً روشن است که قشونی این‌چنین چه قدرت دارد.

امیرنصرالله به تشکیل یک واحد رزمی منظم سعی نمود. اساس آن از اسیران روس و فارس‌ها ودیگران فراهم آمده بود. گردان ۸۰۰ نفرهٔ سربازان و واحد ۲۵۰ نفری توپچیان تشکیل یافت. لباس مخصوص نظامی جاری شد. کل سربازان با تفنگ‌هایی که از سراسر مملکت جمع کرده و هم مخصوص از خارجه وارد شده بودند، مسلح گردیدند. تفنگ آنها نیزه داشت. سلاح توپیچان از تپانچه و شمشیر روسی عبارت بود. سربازان در خانه‌های کوچک مخصوص، یعنی یک نوع «سربازخانه» زندگی کرده، همیشه آمادهٔ جنگ بودند. در زمان صلح و آرامش مشق‌های حربی انجام می‌گرفت. سربازان و افسران به‌طور مرتب مواجب دریافت می‌کردند. امیر از این واحد حربی که قوهٔ اساسی ضربتی قشون بخارا محسوب می‌شد، در وقت جنگ به‌طور گسترده استفاده می‌نمود، ولی در زمان صلح از آن می‌ترسید.[۲۳] این مستبد خون‌خوار همیشه از هرکس و از هر چیز خوف داشت و در واقع خودش هم زوراً به هلاکت رسانده شد. از بعضی روایات معلوم می‌شود که زن با زور گرفته‌اش، کینگس خانم ــ دختر والی شهر سبز ــ هنگام خواب به گوشش جیوه ریخته است. امیر از درد جانکاه بیدار شده، پیش از مرگ فرموده است که آن زن و همهٔ اطفال وی راکشته، به چاه اندازند.

پس از فوت امیرنصرالله عنان سلطنت به دست پسر یگانهٔ او، مظفر (۱۸۶۵-۱۸۸۵م) رسید. ا.ا.سیمیونوف، دانندهٔ معروف تاریخ منغیتیه نوشته است:

«مظفر پسر و وارث امیرنصرالله ذره‌ای مهر پدر احساس نمی‌کرد و امیرنصرالله هیچ نمی‌خواست که مظفر وارث تخت بخارا گردد. بنابراین پدر عمداً کشتن پسرش را (که مثل خود او سفاک و خون‌خوار بود) به دلیل آن که پسر عاقل‌تری نداشت، به تأخیر می‌انداخت.[۲۴]

در زمان حکم‌رانی امیرمظفر آسیای وسطی به روسیه ملحق شد.

دولت خانی خوقند در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی

تاریخ خانی خوقند با وجود منابع معتمد فراوان، مدارک مستند و خاطرات سیاحان هنوز به‌طور باید و شاید تحقیق نشده است.[۲۵]

طی قرن هجدهم میلادی فرغانه به‌لحاظ موقعیت جغرافیایی نظر به بخارا، خیوه و تاشکند از وضع و موقعیت بهتری برخوردار بود، زیرا حوادث متعدد خرابی‌آور از جمله فتوحات نادرشاه تا آن‌جا اثر نکرده بود. از این رو، اهالی فرغانه خیلی افزوده، اقتدار اقتصادی آن زیاد می‌شد. همین بود که برای تأسیس دولت مستقل زمینه و امکانات مساعد مهیا گردید. در این راه قدم نخستین را عالم خان (۱۸۰۰-۱۸۱۰م)[۲۶] گذاشت. او به قصد رهایی از تابعیت اشراف حربی فئودال، دستهٔ مخصوص نظامی سازمان داد که کاملاً از تاجیکان کوهستان یعنی دروازی‌ها، قراتگینی‌ها و شغنانی‌ها فراهم آمده بود. این دسته وضعیت ممتازی را صاحب گردیده، دستهٔ اساسی قشونِ از اهالی محلی ازبک تشکیل شده محسوب می‌شد. عالم‌خان در مورد تمرکز دولت جد و جهد بسیاری به‌خرج داد. هرچند مخالفت محافل بانفوذ اعیان و اشراف و روحانیان را نتوانست برطرف سازد، به هر حال یک اندازه موفقیت به‌دست آورد. او مرزهای دولت خانی را توسعه داد. چون تصرف اوراتپه برایش میسر نشد، تلافی آن را از محل دیگر درآورد، در اواخر حکم‌رانی خود تاشکند و قبایل قزاق هم‌جوار آن را به قلمرو خود ملحق کرد.

این همه اقدامات عالم‌خان را برادرش، عمرخان (۱۸۱۰-۱۸۲۲م) با موفقیت ادامه داد. خصوصاً در عهد سلطنت او نظام اداری دولت خانی کاملاً تشکل یافت. عمرخان با بهانهٔ تثبیت اقتدار طبقهٔ حکم‌ران خانی خوقند توانست اختیارات بزرگی را صاحب گردد. جنگ نافرجام برای تصرف اوراتپه با امارت بخارا ادامه می‌یافت.

عمرخان به سمت شمال لشکر کشید، شهر ترکستان و جلگه‌های پهناور قزاق‌نشین را از دریاچهٔ آرال تا هفت‌رود اشغال نمود. قلعه‌های آق‌مسجد (حالا شهر قزیل اردە)، سپس اولیاعطا (جمبول کنونی) بعدتر پشکیک و غیره ساخته شدند. بدین ترتیب یک قسمت از قبایل قرقیز و قزاق هم به قلمرو خانی خوقند ملحق گردید.

پس از عمرخان، پسر و وارث او، محمدعلی‌خان (مـمدلی) بـه‌تخت نشسـته، تقریباً بیست سال (۱۸۲۲-۱۸۴۲م) زمام امور خانی خوقند را در دست خود نگاه داشت. او چندین دفعه به سمت جنوب شرقی لشکـر کشـیده، مـلک‌های درواز و قراتگین را زیر دست نمود و مدتی چند حاکم کولاب نیز بـه اطـاعت وی درآمـد. محمدعلی‌خان در سمت غرب با اوراتپه محاربه کرد، همچنین به کاشغر یورش‌ها نمود. در عهد او دەها هزار اهالی کاشغر از ظلم و ستم حکومت چین به ستوه آمده، به امید نجات سوی فرغانه فرار کردند و در همین‌جا مسکن گرفتند.

محمدعلی‌خان مانند حکمران بخارا، امیرنصرالله، مرد ظالم و بی‌ترحمی بود. او بدون رعایت معیار و موازین افراد، گنه‌کار و بی‌گناه را به قتل می‌رسانید، چون فردی عیاش و فاسق عمر به‌سر می‌برد، عیش و نوش و کیف و صفا شغل دایمی او بود. به قول و.پ. نالیوکین، این «خون‌خوار جوان» صاحب تخت و تاج گردیده، همهٔ عمر «فقط به فسق و فجور و قتل و کشتار مشغول شد».[۲۷] او از پشتیبانی اعیان و اشراف به‌کلی محروم گردید؛ مردم همیشه آشفته بودند. امیر بخارا، نصرالله، از این فرصت استفاده نمود و در سال ۱۸۴۲ میلادی خوقند را تصرف کرد و محمدعلی‌خان را با اهل خاندانش به قتل رساند. اما امیرنصرالله نتوانست خوقند را در دست خود نگه دارد و دیری نگذشته، خوقند باز استقلال خود را صاحب شد و خجند و تاشکند را هم دوباره به‌دست آورد.

هنوز در زمان حکمرانی محمدعلی‌خان، حداقل در نیمهٔ دوم آن، در خانی خوقند پدیده‌های بحران داخلی به‌ظهور می‌آمدند. هنگام جنگ‌های بـی‌شمار و تـبدلات درباری، طایفه‌هایی تمام نیست و نابود می‌شدند. نزاع‌های بین اقوام تخت‌نشین و بادیه‌نشین که فئودال‌ها و اعیان و اشراف طوایف برمی‌انگیختند، استشمار بی‌رحمانهٔ اهالی تخت‌نشین و بادیه‌نشین از ویژگی‌های این دورهٔ اضطراب‌آمیز بود که خـانی خوقند تا آخرین لحظه‌های موجودیت خود نتوانست از آن رهایی یابد.

امحای اهالی و خرابی اقتصاد در نتیجهٔ جنگ‌های دولت‌های فئودالی

ما هنگام بیان وقایع تاریخی امارت بخارا و خانی خوقند بارها جنگ‌هایی راکه برای اوراتپه صورت گرفت، یادآوری نمودیم.[۲۸] در نیمهٔ دوم قرن هجدهم میلادی، اوراتپه ملک کلانی بود که به هیأت آن غیر از حوزهٔ شهرستان و اوراتپه، پنج‌کنت، جیزخ، زامین، یام و خجند نیز داخل می‌شدند. این ملک علی‌رغم نااستواری حدود خود غالباً صاحب اختیار بود. در این‌جا حاکمان از طایفهٔ یوز ازبک برخاسته، حکم‌رانی می‌کردند.

از ابتدای قرن نوزدهم میلادی به مناسبت بالا رفتن اقتدار بخارا و خوقند ملک اوراتپه گویا در بین چکش و سندان واقع گردید؛ امارت بخارا، جیزخ و دولت خانی خوقند، خجند را به تصرف خود درآوردند. جنگ‌های مداوم برای تصرف اوراتپه شروع شد. محقق تاریخ اوراتپه، ا.م. مختاروف، دو سبب اساسی این جنگ‌ها را درست معین کرده است. سبب اول اهمیت فراوان استراتژیکی اوراتپه که خطوط مواصلاتی پیونددهندهٔ دو دولت در اختیار آن قرار گرفته بودند، و باز نقش مهم اوراتپه در اقتصادیات حوزهٔ مناطق علیای زرافشان. سبب دوم وابسته به اقتصاد است؛ سرزمین پرجمعیت اوراتپه می‌توانست برای خزانه درآمد بسیار داشته باشد، زیرا انبار غله بود و از آن‌جا مقدار زیادی غله صادر می‌گردید (معلوم است که در سال ۱۸۷۰ میلادی از اوراتپه به سمرقند ۲۵۰ هزار پود غله منتقل شد).

تا سال‌های سی‌ام قرن نوزدهم میلادی، دولت خانی خوقند تلاش‌های بیشتری برای تصرف اوراتپه انجام داد. در صورتی که امیران بخارا ده مرتبه به اوراتپه یورش کردند، خان‌های خوقند بیش از بیست مرتبه به این منطقه لشکرکشیدند. آنها شهر را اشغال نموده، حاکم آن را به‌قتل می‌رساندند. اما پس از رفتن قشون اساسی آنها اهالی اوراتپه (و همچنین خجند) قیام نموده، استقلال خود را دوباره به‌دست می‌آوردند. سپس باز یورش تازهٔ غاصبان آغاز می‌شد. در سال‌های ۱۸۴۱-۱۸۴۸ میلادی اوراتپه در تصرف بخارا قرار گرفته بود. ولی پس از چندی باز جنگ و جدال، محاصره‌های طولانی و وقفه‌های کوتاه‌مدت شروع گردیدند. در آستانهٔ الحاق به روسیه، ملک اوراتپه جزو امارت بخارا بود.

در مجموع در قرن نوزدهم میلادی، ظرف شصت و پنج سال به اوراتپه تقریباً

پنجاه مرتبه لشکر کشیده شد و در آن‌جا بیست و پنج حاکم عوض گردید. در هر یک یا یک و نیم سال، شهر و اطراف آن به خرابه‌زار تبدیل می‌شد. در آثار آن زمان تصویرهای دلخراش وحشیگری و کشتارها که به یک رویداد عادی مبدل گردیده بودند، بسیار دیده می‌شود. عالم‌خان هنگام یکی از لشکرکشی‌هایش به اوراتپه به سربازان خود امر نمود که شهر را تاراج کنند. در نتیجه چنان‌که یکی از منابع خطی خبر می‌دهد، «به جز خاک و سنگ هر آنچه که این ولایت پربرکت داشت، ربودند». کل اهالی اوراتپه، مرد و زن با پای برهنه و تن عریان، گریان و نالان مثل گدایان به نزد سربازان آمده، حال تباه خود را بیان می‌کردند و خوراک و پوشاک می‌طلبیدند».

منبع دیگر معلومات می‌دهد که غاصبان «مثل مور و ملخ» فرو ریختند و در شهر و اطراف آن «غیر از خاک و سنگ چیزی باقی نماند». شاعر اوراتپگی، دلشاد، که شاهد یکی از اشغالگری‌های قشون خوقند در اوراتپه بوده است، می‌نویسد: «غاصبان اول دیهه‌ها را غارت کردند، باغ‌ها، پل‌ها و عمارات بیرون شهر را آتش زدند. پس از شش روز محاصره و جنگ‌های خیابانی به شهر رخنه کردند. سربازان، نوکران و مقربان امیر خانه به خانه گشته، مال مردم را تاراج می‌کردند و فاسقی و بی‌ناموسی می‌نمودند. در هر جا دارها ساخته بودند[۲۹] و از صبح تا شام آدمان را قتل می‌کردند. دیهه‌ها کلاً خراب گردیده، کشتزارها پایمال و طعمهٔ آتش می‌شدند. در سال‌های ۱۸۰۶-۱۸۰۷ میلادی شهر از جانب سربازان خوقند هم آتش زده شد. پس از هر یک هجوم دشمن، دود، آتش، کورهٔ خاکستر و ناله و شیون باقی می‌ماند. اهالی گرسنگی می‌کشید و هلاک می‌شد. تنها محتکران بودند که اکثراً از حوادث فاجعه‌انگیز هم برای خود نفع حاصل می‌کردند. هرگاه اوراتپه به‌دست امیرهای بخارا می‌افتاد، پول‌های خوقندی ارزش خود را گم می‌نمود و بازرگانان این پول‌های بی‌قدر را از اهالی مفت جمع‌آوری کرده، به خوقند می‌بردند و آنها را با ارزش کامل برای خرید اموال استفاده می‌کردند. هر گاه که اوراتپه به دست خان‌های خوقند می‌گذشت، با پول‌های بخارایی هم عین همین حادثه رخ می‌داد. این فریب‌کاری و حقه‌بازی‌ها عذاب و مشقت مردم عوام را باز هم افزون‌تر می‌کرد.

در بین امارت بخارا و شهر سبز نیز مدام جنگ و زد وخورد صورت می‌گرفت. چنان‌که ا. ل. کون، سیاح و دانشمند روس، نوشته است: «بک شهر سبز اسماً قسم

ترکیبی امارت بخارا محسوب شده، ولی در عمل تقریباً همیشه در زیر حکم‌رانی حاکمانِ از قبیلهٔ کینگس برخاستهٔ ازبک در استقلال به‌سر می‌برد».[۳۰] قبایل ازبک کینگس، قنغرات و مینگ که در ولایت شهر سبز سکونت داشتند، پس از به‌سر حکومت آمدنِ منغیتیه بیشتر به فشار دچار گردیدند. از این سبب آنها همراه تاجیکان و دیگر اقوام این ولایت از اطاعت حکومت بخارا سرشکی نموده، حاکمان و سرداران قبایل خود را پشتیبانی نمودند.

همان‌گونه که احمد دانش می‌نویسد، نصرالله‌خان قبلاً همهٔ آنهایی را که در «فتنه ایل ولوس» شرکت داشتند، نابود ساخت و سپس به لشکرکشی‌های غارتگرانهٔ خود از جمله هجوم به شهر سبز کمر بست.[۳۱] فتح قلعهٔ مستحکم شهر به قشون بخارا میسر نگردید، بنابراین سربازان غاصب دیهه‌های اطراف آن را غارت و خراب نمودند. سیاح روس می‌نویسد: «هر سال بهاران او (امیرنصرالله ــ ب.غ.) برای نابود کردن کشتزارهای غله، دسته‌های سوارهٔ خود را به سوی مزارع شهر سبز اعزام می‌کرد». در نتیجه گرسنگی ایجاد می‌شد، نرخ غله و دیگر مواد خوراکی به‌غایت بالا می‌رفت.[۳۲] در سال ۱۸۵۶ میلادی پس از ۳۲ مرتبه هجوم نهایت امیرنصرالله شهر سبز را به خود تابع نمود. این ولایت به سبب جنگ‌های طولانی بیشتر از اوراتپه خراب گردید.

مبارزهٔ بین گروه‌های مختلف طبقهٔ حکم‌ران برای به‌دست آوردن حاکمیت در دولت خانی خوقند، لشکرکشی‌های غارتگرانهٔ خان‌های خوقند به ملک‌های قزاق‌ها[۳۳]، قرقیزان[۳۴] و تاجیکان کوهستان[۳۵] نیز به ترقیات نیروهای مولده زیان جبران‌ناپذیر رسانیده، به سر اهالی زحمت‌کش عذاب و عقوبت‌های فوق‌العاده آورد.

۳. مناسبات اجتماعی و اقتصادی

نیروهای مولده

وسعت سرزمین امارت بخارا ۱۸۰ هزارکیلومترمربع را تشکیل می‌کرد.[۳۶] مناطق و محلات این سرزمین از جهت اسکان اهالی یکسان نبودند. وادی‌های زرافشان و قشقه‌دریا پرجمعیت و بخارای شرقی نواحی نسبتاً کم‌نفوس محسوب می‌شدند.

البته در این قسمت امارت وادی‌هایی هم بودند که نفوس خیلی زیاد داشتند.

به سبب نبودن معلومات آماری، تعیین تعداد دقیق اهالی امکان‌ناپذیر است. موافق تخمین میندورف (۱۸۲۰م) در امارت بخارا دو و نیم میلیون نفر سکونت داشتند. به تخمین ن.و. خانیکوف (۱۸۴۱م) تعداد اهالی این مملکت دو تا دونیم میلیون نفر بوده است.[۳۷] ما از آخر قرن نوزدهم میلادی معلوماتی (همچنین تخمینی) در دست داریم که طبق آن نفوس امارت یک و نیم تا دومیلیون نفر بوده است.[۳۸] شاید شمارهٔ اهالی امارت بخارا را دو میلیون نفر تخمین کردن درست باشد. قسمت اساسی اهالی از ازبکان و تاجیکان (هشتاد درصد اهالی) عبارت بوده، سپس ترکمن‌ها (ده درصد اهالی)، عرب‌ها، قزاق‌ها، قرقیزها و دیگران بودند. اگرچه مناطق، نسبتاً بیشتر و یا اساسی اسکان تاجیکان در شهر و دهات امارت بخارا و خانی خوقند موجود بود، در نواحی متعدد، آنها یک‌جا با ازبکان می‌زیستند، چنان‌که در میان ساکنان دیهه و شهرهای متعدد ازبک‌نشین، تاجیکان هم بودند و در اکثر محلات تاجیک‌نشین ازبکان هم زندگانی می‌کردند.[۳۹] این دو خلق را که با هم رابطه خیلی نزدیک دارند، پیوندهای خویشاوندی، فرهنگی و اقتصادی متحد می‌کرد.

تناسب اهالی بومی و بادیه‌نشین و شهر و دهات را فقط به تخمین می‌توان مقرر کرد. ظاهراً در ابتدی قرن نوزدهم میلادی ۴۰ درصد ساکنان را اهالی کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین تشکیل می‌دادند[۴۰]، اما در آخر قرن این مقدار به ۳۵ درصد رسید و خود کوچی‌ها از ۱۵ درصد بیشترنبودند. از این برمی‌آید که نه فقط کاهش وزن نسبی این قسمت از اهالی بلکه تقسیم جدید داخلی آن با افزودن درصد آدمان نیمه‌کوچ‌نشین به‌عمل می‌آمد. از احتمال دور نیست که در شهرها حتی یک دهم هم کمتر از این زندگانی می‌کردند، یعنی تعداد نفوس دهات نسبت به شهر به مراتب بیشتر بود.[۴۱]

در نیمهٔ دوم قرن هجدهم و خصوصاً درنیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی در امارت بخارا و خانی خوقند کارهای بزرگ آبیاری انجام شدند. مهم‌ترین شبکه‌های آبیاری وادی فرغانه در همین زمان به‌وجود آمدند. با نام قوش‌پولی مالیات مخصوص جاری گردید که مبلغ‌های به این واسطه جمع آورده را اوایل برای کندن کانال‌های نو استفاده می‌بردند و بعداً برای نیازهای دیگر نیز مصرف می‌کردند. کانال و نهرها را

نه‌فقط حکومت بلکه فئودال‌های عمده هم می‌ساختند که عمدتاً از راه استثمار دهقانان در زمین‌های آبی، ثروت خود را می‌افزودند. هنگام کندن وپاک‌سازی کانال‌های دولتی، سکنه آن حوالی را مجبوراً به حشر جلب می‌نمودند. تعمیر واحدهای آبیاری نیز به همین منوال انجام می‌یافت، فقط برای نگاه داشتن سد چوپان‌اتا بهار و پاییز پنج هزار نفر به کار اجباری گمارده می‌شدند.[۴۲]

در ردیف زمین‌های آبی، کشتزارهای دیمی هم که غالباً در ارتفاعات و شیب و دامنهٔ کوه‌ها واقع بودند، بسیار بودند. در زمین‌های آبی روش کشت‌گردان سه ـ پنج قطعه‌ای (زمین شبدر مشمول کشت‌گردان نمی‌شد) به‌کار بسته می‌شد. آلات کار خیلی ساده بود. با آماج شخم‌کاری می‌کردند. دو نوع آماج استفاده می‌شد؛ آماج کلان برای شخم‌کاری مزرعه‌های صحرا که آن را برزگاو می‌کشید و آماج خرد برای شخم‌کاری جالیز که آن را به خر می‌بستند. به واسطهٔ آماج زمین چنان شخم کرده می‌شد که به خاک‌گردان احتیاجی نبود.[۴۳] سپس با **ماله** و **سیخ‌ماله** خاک زمین شخم شده را خرد و هموارمی‌کردند. **کلند** از مهم‌ترین و مناسب‌ترین آلات زراعت محسوب می‌شد و بی‌جهت نیست که تاکنون در آسیای وسطی خیلی زیاد به‌کار برده می‌شود. چند نوع بیل وجود داشت، ولی موارد استفادهٔ آن نظر به کلند محدودتر بود. با داس درو می‌کردند و این آلت کار هم چندگونه بود. دهقانان تنگدست حاصل دروکردهٔ خود را دستی باکوبه یا توخماق سنگین می‌کوبیدند. برای باد دادن خرمن بیل پنج شاخهٔ چوبی به‌کار می‌بردند. در باغ‌داری از **کج‌کارد** استفاده می‌کردند. در کوهستان **چیگینه** و در وادی، انواع مختلف عرابهٔ دوچرخه وسیلهٔ نقلیه محسوب می‌شد.

برای تقویت زمین به کشتزار کود و خاک تپه‌ها را می‌پاشیدند که در ترکیب خود شوره داشت. البته این کار هم فقط برای زمین‌داران عمده مقدور بود. آنها به هر هکتار زمین کشت از سه تا شش هزار پود کود و تا دوازده هزار پود خاک می‌ریختند. گاهی به‌جای کود، سرگین کهنهٔ پوسیده را نیز استفاده می‌کردند.

راجع‌به نظام و ترکیب مزارع آبی در دورهٔ به روسیه ملحق شدن آسیای وسطی مدارک متعددی موجودند. چنان‌که در ناحیهٔ خجند ۶۵ درصد زمین راکشتزار غله (از آن نصفش گندم، بعد ذرت و شالی، کمتر جو و ارزن) تشکیل می‌نمود. تقریباً ۱۴

درصد زمین از باغ و تاکستان عبارت بود. پنبهٔ نوع بومی ۱۱/۵٪، شبدر ۶/۴ درصد، جالیزکاری ۴/۶ درصد زمین را اشغال می‌نمود. عموماً چنین تقسیم زراعت اکثراً خاص وادی‌هاست، اما جای تأکید است که در این مورد بین نواحی جداگانه تفاوت زیاد وجود داشت. در محلات حوالی شهرها بیشتر باغ‌داری و جالیزکاری رونق می‌یافت. در باغ‌ها انگور، سیب، تاک، انار، زردآلو، بادام، انجیر، توت و غیره پرورش می‌یافتند که با انواع عالی خود شهرت پیدا کرده بودند.[۴۴] در بعضی نواحی مقام اساسی را زراعت صنعتی اشغال می‌نمود که مهم‌ترین آنها پنبه، تنباکو، زغیرپایه و رستنی‌های رنگی بودند.

در آثار پژوهشی تاریخ‌شناسی اغلب تأکید می‌شود که فن کشاورزی خیلی ساده و ابتدایی بود. بی‌شک این درست است، اما در این مورد نباید به کوتاه نظری راه داد و این ارزیابی را کلاً به کشاورزی منسوب دانست. مطالعهٔ دقیق مدارک نشان می‌دهد که تجربه و ملکهٔ در ظرف هزاران سال اندوخته شده، بر عبث نرفته است. در آسیای وسطی روش‌های بسا معقول و مثمر تولیدات کشاورزی در همان درجهٔ ترقیات تکنیک کشاورزی و تناسب آب و خاک به‌وجود آمده، در عمل جاری گردیده بود. روش زراعت آبی به شرایط خاک و اقلیم نواحی گوناگون مطابق که در آن عوامل متعدد از پیش‌بینی آب و هوای سال گرفته تا بازداشت آب زیرزمینی به‌نظر گرفته می‌شدند، تهیه گردیده بود. دهقان با رنج زیاد زمین را برای زراعت آماده می‌ساخت. برای روشن‌تر گردیدن این مطلب پرورش پنبه را مثال می‌آوریم. پنبه در زمینی کشت می‌شد که پیش‌تر در آن‌جا غله، خصوصاً ذرت و همچنین حبوبات پرورش یافته باشد. پس از جمع‌آوری زراعت پیشینه، زمین را شخم کرده تا اواخر پاییز در آن چیزی کشت نمی‌کردند یا خود چنان که می‌گویند «آفتاب می‌خوراندند». سپس یخ‌آب می‌دادند که اصول تا حال معمول است. مقصد از این اقدام شاداب کردن زمین در وقت فراوانی آب بود. در اوایل بهار کود پاشیده، دفعهٔ یکم شخم می‌کردند، از پس آن آب می‌دادند. بعد از ده روز دوباره از عرض و طول تکراراً شخم کرده، با کلند خاک را نرم و بعد ماله می‌کردند. پنبه‌دانه را چهار تا پنج روز در دیگ‌های بزرگ‌تر کرده، بعد به زمین می‌پاشیدند و با ماله به رویش خاک می‌کشیدند یا اکثر اوقات شیارها ساخته، پنبه‌دانه را به پشته‌های آن می‌کاشتند. در هوای گرم، پس از ده روز دانه از زیر

خاک جوانه زده، در می‌آمد. بعد از ده روز دوباره کشتزار را کلند می‌کردند. پس از چند وقت دهقان پنبه‌کار زمین را دفعهٔ دوم کلند می‌کرد، ولی این دفعه اندکی عمیق‌تر و بعد قدپیرایی می‌کردند.

کشتزار پنبه را از علف‌های هرزه پاک می‌نمودند و سفالک‌های درنتیجهٔ آبیاری به‌وجود آمده را با کلند نرم می‌گردانیدند. از روی حساب یک متخصص مجرب، تقریباً انجام چهل عمل پرزحمت لازم می‌آمد تا برداشت پنبه شروع شود.

ا.ف. میندورف دربارهٔ دهقانان فرغانه نوشته است: «قابلیت کاری و هنر بزرگ با کار سخت به خود مطیع ساختن طبیعت و به واحه‌های بهشت‌آسا تبدیل نمودن جلگه‌ها، در این مردم بردباری مخصوص را پروریده است...»

در آوان طفولیت و جوانی من با رفیقان هم‌سال خودم در این کارها شرکت داشتم. نه فقط پرورش پنبه، بلکه درو دستی غله و کارهای متعدد دیگر زراعت خیلی دشوار و پرمشقت بود. جوانان روستایی کنونی تاجیک و ازبک نمی‌توانند تصور کنند که اجدادشان یک لقمه نان خود را با چه مقدار عرق جبین به‌دست می‌آوردند. در این زمان، در میان هم‌دهگان من استادان ماهر کشاورزی، مهندسین کشاورزی مادرزاد که تجارب صدها نسل را فراگرفته‌اند، نیز بودند. آنها از جزئی‌ترین نشانه و علامتی می‌توانستند آب و هوای سال آینده را پیشگویی کنند و می‌دانستند که برای کشت، آبیاری و دیگر کارهای زراعت کدام وقت بهتر است. در بین آنها باغبانان ماهر هم بودند که روش‌های مختلف پیوند و پرورش عالی‌ترین انواع درختان میوه را می‌شناختند. باید گفت که باغداری هم شغلی آسان نبود؛ مثلاً به انار در یک سال از شش تا ده بار آب دادن لازم می‌آمد. در نواحی کوهستانی کانال ساختن دشوار بود و مدت کوتاه رشد رستنی و زمین سنگلاخ کار را باز هم دشوارتر می‌نمود. یکی از سیاحان روس در حیرت افتاده بود که مردم کوهستان از میدان‌های خود بدون مبالغه میلیون‌ها عدد سنگ جمع می‌کردند.

در عین حال که سنت غنی زراعت در آسیای وسطی وجود داشت، نباید فراموش کرد که اگر دانش علمی کنونی از جمله علم آگروشیمی به این سرزمین راه نمی‌یافت، تکنیک کشاورزی به درجهٔ ابتدایی بود و بهره‌برداری از آب و زمین با روش‌های خیلی کهنهٔ فئودالی صورت می‌گرفت و با وجود کار خیلی زیاد و مهارت دهقانان،

ثمرهٔ کشاورزی ناچیز بود.

دام‌داری تقریباً در کل ولایات امارت بخارا ترقی می‌کرد و خصوصیت کاملاً گسترده داشت. مردم وادی‌نشین از دام‌داری بیشتر به زراعت‌کاری مشغول بودند. به استثنای توانگران، هر یک خانواده یک تا دو رأس چارپا داشت که آن هم اکثراً از گاو و برزگاو و خیلی کم از بز و گوسفند عبارت بود. در اقتصاد تاجیکان کوهستان و پامیر دام‌داری مقام اول را اشغال نموده، از جهت اهمیت خود با زراعت‌کاری که با آن رابطهٔ عضوی داشت، کاملاً هم‌وزن بود. بدون کود حیوانی حاصل خیلی کم می‌رویید، بی‌چارپا کارهای کشاورزی انجام نمی‌یافت، چارپا به مردم خوراک و پوشاک مهیا می‌کرد. از این جهت، گاو در مقام اول بود و گوسفند و بز متناسباً مقام‌های دوم و سوم را اشغال می‌نمودند. چون در فصل زمستان دور و دراز کوهستان تهیهٔ خوراک چارپا با دشواری‌های زیادی میسر می‌گردید، مقدار رمه‌ها محدود بود.

دام‌داری طایفه‌های نیمه‌کوچی و علی‌الخصوص کوچی خصوصیت دیگر داشت. رمه‌ها و اهالی همراه آنها یا خود یک قسم آن، گاه فقط شبانه از یک چراگاه به چراگاه دیگر می‌رفتند. دورهٔ در چراگاه نگاه داشتن چارپا خیلی دشوار و طولانی بود. چرانیدن رمه مهارت فراوان و دانستن چارپا و چراگاه، جسارت و مردانگی را طلب می‌کرد. بی‌سبب نیست که راجع‌به ترک‌های قرلوق همچون گوسفندپروران ماهر در بین خلق می‌گفتند: «قرلوق زبان گوسفند را می‌داند» یا «قرلوق مادر گوسفند است». قنغرات‌ها در پرورش اشتر و لقی‌ها در پرورش اسب مشهور بودند. قرقیزها را به حق دام‌داران ممتاز می‌دانستند. اما تعداد چارپای آنها زیاد نبود. هر یک خاندانِ قرقیزهای جنوبی به‌طور متوسط ۱/۸ رأس گاو، ۳/۱ رأس اسب و ۱۲/۸ رأس گوسفند داشت. چارپای قسمت اعظم اهالی عملاً از این هم کمتر بود، زیرا ثروتمندان چندین هزار چارپا را تصاحب می‌کردند (مثلاً در بین قرلوق‌ها کسانی بودند که هر یکی بیست تا بیست و پنج هزار رأس گوسفند داشتند). مقدار گاو و گوسفند دام‌داران تهی‌دست به درجه‌ای کم بود که برای تأمین کردن خوراک خانواده‌شان تا آخر سال کفایت نمی‌کرد. جوت یعنی در نتیجهٔ یخ بستن چراگاه و از حد زیاد باریدن برف، سراسر تلف شدن چارپا باز بلای دهشت‌انگیزی بود.[۴۶]

اهالی شهر در کنار پیشه و هنر و تجارت به زراعت هم مشغول می‌شد. و.و. رادلوف دربارهٔ سمرقند از روی خاطرات سال ۱۸۶۸ میلادی نوشته بود: «سمرقندی‌ها به صنعت کم شغل دارند، در این‌جا چند کارخانهٔ نساجی هست و بس. شغل اساسی اهالی باغداری، تولید ابریشم و پنبه است».[۴۷] در نوبت خود، در دهات تولیدات هنری ترقی کرده بود. چنان‌که ت.س. بورناشف در سال ۱۷۹۵ میلادی خبر داده بود که اهالی دهات بخارا «مثل شهریان» به نساجی مشغول‌اند و آن هم نه در محل مخصوص، بلکه در خانهٔ خود کار می‌کنند. اندکی پیشتر در سال ۱۷۸۱ میلادی بیچورین نوشته بود که در بخارا «... کارخانه‌های عمده وجود ندارد، فقط کارگاه‌های کوچک تولید پارچه‌های ابریشم و پنبه‌ای افراد مستقل موجودند که اکثراً در خانه‌های خود چیت و خام صوف می‌بافند...».[۴۸]

طبق اخبار سیاحان، پیشه‌وری دهات به درجهٔ کافی رواج نیافته بود.[۴۹] اما درجهٔ ترقیات و تکاملات فنی حرفه و هنر شهر بالاتر بود.

سیاحان قرن نوزدهم میلادی غالباً سطح پایین رشد تولیدات پیشه‌وری را تأکید کرده‌اند. این حالت از آن جهت رخ داده است که مشاهدان آن زمان به واقعیت آسیای وسطی از روزنهٔ صنایع روسیه (و یا اروپای غربی) نظر افکنده‌اند. لیکن در واقع تولیدات پیشه‌وری چنان‌که از اخبار آنها و اسناد و مدارک اتنوگرافی معلوم می‌شود، به درجهٔ بلند ترقیات رسیده بود. پیش از همه شهرهای بزرگی نظیر بخارا، تاشکند، قرشی، سمرقند، شهر سبز، خوقند، خجند و اوراتپه مرکز پیشه‌وری محسوب می‌شدند.

از روی محاسبهٔ آ.ا. سوخاریوا، در بخارا ۷۵-۹۰ هزار نفر یعنی بیشتر از یک سوم کل اهالی شهرنشین امارت سکونت داشت. طبق مشاهدهٔ ن.و. خانیکوف، در سال ۱۸۴۱ میلادی تاجیکان «نفوس اساسی شهر بخارا را تشکیل می‌دادند».[۵۰] موافق حساب تخمینی میندورف در سال ۱۸۲۰ میلادی آنها سه‌چهارم تعداد اهالی پایتخت امارت بودند.[۵۱] این سیاح اساساً به پیشه‌وری مشغول شدن تاجیکان را خاطرنشان کرده، به کیفیت کارگزاری و همچنین به ترقیات عمومی و پیش از همه رشد فرهنگی آنها ارزش والایی قایل شده است. چنان‌که می‌گوید: «تاجیکان کارگر و کاردوست‌اند و در پیشه‌های مختلف استعداد زیادی دارند. آنها هم تاجر، هم هنرمند

و هم دهقان‌اند. حیات بادیه‌نشینی برایشان هیچ خرسندی نمی‌بخشد. اکثر آنها خواندن و نوشتن می‌دانند و از روحانیان که بگذریم، قسمت بافرهنگ‌تر اهالی بخارا را تشکیل می‌کنند».[۵۲]

تولیدات پیشه‌وری در حیات اقتصادی امارت نقش مهم ایفا می‌کرد. اکثر اهالی شهر از اهل حرفه‌و پیشه‌وران عبارت بود. در بخارا تقریباً ده تا پانزده هزار پیشه‌ور می‌زیستند که با خانوادهٔ خود تقریباً یک چهارم اهالی شهر را تشکیل می‌دادند.

پیشه و حرفه تخصص‌های زیادی را فرا می‌گرفت. آ.ا. سوخاریوا که پیشه‌وری بخارای قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم میلادی را تحقیق کرده بود، مدارک خیلی جالب جمع‌آوری نموده است. جزییات مسأله را به رسالهٔ او حواله کرده،[۵۳] فقط تصنیف و گروه‌بندی‌های زیرین را خاطرنشان می‌نماییم. تقریباً صد پیشهٔ جداگانه وجود داشت که رشته‌های زیرین را فرامی‌گرفت. ۱) ساخت و پرداخت فلزات؛ ۲) لیفینه‌سازی؛ ۳) ساختمان؛ ۴) دباغی؛ ۵) خیاطی؛ ۶) طباخی؛ ۷) دیگر حرفه و کار و مشاغل مربوط به تهیهٔ لوازم معیشتی. هر یک رشته به نوبهٔ خود به گروه و انواع متعدد حرفه و کار جدا می‌شد. چنانکه ساخت و پرداخت فلزات به پنج گروه تقسیم گردیده بود: ۱) آهنگری؛ ۲) دیگ‌ریزی؛ ۳) مسگری؛ ۴) ریخته‌گری؛ ۵) زرگری.

در این زمان خود یک گروه آهنگری چنین پیشه‌هایی را در بر می‌گرفت: الف) آهنگر؛ ب) نعل‌بند؛ ج) قفل‌ساز؛ د) کاردگر؛ ه) سوزنگر؛ و) میخچه‌گر.

این قبیل تصنیف و گروه‌بندی‌های زیاد در دیگر ساحه‌های حرفه و پیشه‌وری نیز وجود داشت.

مدارک بایگانی و اتنوگرافی راجع‌به حرفه و پیشه‌های مردم خجند و اوراتپه در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم میلادی مورد مطالعه و بررسی متخصصان قرار گرفته است.[۵۴] از زمان همراه شدن به روسیه مدتی سپری نشد که اهالی شهر خجند تقریباً به مرز بیست هزار نفر رسیدند. پیشه‌وران با خانواده‌های خود بخش مهم اهالی شهر، ظاهراً چنان که در شهر بخارا مشاهده می‌شد، تخمیناً یک چهارم اهالی شهر را تشکیل می‌کردند. بیشتر از صد نوع تولیدات پیشه‌وری وجود داشت. از آن بین حرفهٔ نساجی رونق بیشتری پیدا کرده بود. خجند در ردیف بخارا و خوقند یکی از مهم‌ترین مراکز تولید مصنوعات نساجی آسیای وسطی محسوب می‌شد.[۵۵] این

خصوصیت اقتصادیات خجند از مدت‌ها قبل به‌ظهور آمده بود. به‌هر صورت در مقالهٔ بدون امضا تحت عنوان «راجع‌به وضعیت کنونی بعضی ولایات و شهرهای آسیای وسطی» (۱۸۲۶م) گفته می‌شود که «اهالی خوقند و خجند» به روسیه (پتروپاولوفسک) به مقدار زیاد پنبه، ابریشم، فرآورده‌ها و پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای از جمله جامه صادر می‌کند.[۵۶] کلالی در تولیدات پیشه‌وری خجند نظر به بخارا مقام مهم‌تری داشت.

در شهر اوراتپه از ۱۰۴۱ دکان پیشه‌وران، ۱۸۷ دکان در دهات بزرگ واقع گردیده و باقی همه در شهر واقع بود.

این شهر با تولید مصنوعات پشمی، کارد و تیغ شهرت پیدا کرده، مصنوعات آن نه‌فقط احتیاج داخلی را برآورده می‌ساخت، بلکه به خارج هم صادر می‌شد.[۵۷]

در تاشکند که لز لحاظ نفوذ به بخارا برابر می‌شد، شغل اساسی اهالی زراعت و تجارت بود. وزن نسبی پیشه‌وری نظر به بخارا کمتر بود، ولی به‌هر حال، محصولات مختلف تهیه می‌گردید و بیش از همه نساجی و چدن‌ریزی رواج داشت.[۵۸]

تجهیزات فنی تولیدات پیشه‌وری نسبتاً ساده و فوق‌العاده کهنه بود. عدم رشد فنی از ویژگی‌های طرز تولید فئودالی است. چنان‌که و.ی.لنین اشاره کرده بود: «قانون اصول تولیدات ماقبل کاپیتالیسم به اندازهٔ سابق در اساس سابق تکرار کردن روند تولیدات است...» اقتصاد کالایی دهقانان و تولیدات حرفه‌ای کارکنان صنعتی از همین قبیل است.[۵۹]

تولیدات نساجی بیشتر ترقی کرده بود و در آن‌جا یک درجه مکانیزه کردن کار (چرخ پایی، دستگاه نساجی) استفاده می‌شد.[۶۰] بی‌جهت نیست که تولید منسوجات رشتهٔ اساسی صنایع فئودالی گردید که ویژگی آن بازارگیری محصولات و بعدتر وسعت کارگاه‌ها بود.[۶۱] پیشه‌وران آسیای وسطی در تولید مصنوعات زرگری، کلالی، حکاکی و غیره مهارت کامل پیدا کرده بودند.

مواد خام را برای تولیدات هنرمندی از کشاورزی و هم از استخراج معدن به‌دست می‌آوردند. مشاهدان روس غالباً وضع استخراج معادن را منفی ارزیابی می‌کردند. (ی.ف. میندورف، که‌ورونژی، ن.ی. پوتانین، ب.ی. نیبولسین و دیگران).

اکثر فلزات از جمله آهن، طلا، نقره و غیره اساساً از روسیه وارد می‌شد. با وجود این، در آسیای وسطی استخراج معدن کم نبود، ولی به سبب ابتدایی بودن شیوهٔ استخراج و بالابودن تقاضا نمی‌توانست احتیاج کشور را کلاً رفع نماید. مقدار زیاد طلا در بخارای شرقی با اصول زرشویی حاصل می‌شد.[۶۲] در کوه‌های حصار، پامیر (در ونج) و دیگر محلات معدن آهن، در کوه تنگ، کوهسار فرغانه و ورزآب سُرب استخراج می‌شد. در فرغانه همچنین کان نقره موجود بود. در همه‌جا نمک حاصل می‌شد که آن را هم به‌شکل خاکه (مثلاً در ناحیهٔ قمیش‌قرغان، ناحیهٔ کنونی اشت، در جنوب تاجیکستان) و هم به‌شکل نمک‌سنگ (کان‌های مشهور نمک رنگین کوه‌های غزار، نمک کوه خواجه مؤمن در نزدیکی کولاب و غیره) به‌دست می‌آوردند. برای تولید باروت از شوره و گوگرد که ذخایر آنها در محلات گوناگون موجود بود، استفاده می‌شد. در کوهستان بدخشان و فرغانه هر گونه جواهرات و سنگ‌های گران‌بها از قبیل لعل و یاقوت، فیروزه، سنگ لاجورد و امثال اینها به‌دست می‌آمد.

به‌طور کلی، مدارک موجودهٔ مربوط به صنایع معدن[۶۳] پیشرفت معینی را در استخراج ثروت زیرزمینی قرن نوزدهم میلادی نشان می‌دهد.

در این پیشرفت غیر از عوامل عمومی، در تفحص و کشف معادن مشارکت نمودن مهندسان معدن‌شناس روس که با دعوت حکم‌رانان دولت‌های خانی به آسیای وسطی آمده بودند[۶۴]، همچنین روس‌هایی که خواه و ناخواه در این سرزمین اقامت داشتند، نیز نقش معینی ایفا کرد.

تحقیق منابع نشان می‌دهد که در نواحی جداگانهٔ فعالیت‌های پرمحصول، صنایع معدن آغاز به تشکل نمودند. فرغانه با کوه‌های اطراف خود که ذخایر طلا، نقره، سرب، آهن، مس، نفت، همچنین نمک و سنگ‌های گران‌بها داشت، یکی از همین قبیل نواحی محسوب می‌شد.[۶۵] دیگر از چنین نواحی در سمت مقابل، در انتهای غربی آسیای وسطی جزیرهٔ چلکان بود.[۶۶]

انجمن‌های پیشه‌وران ــ کارگاه‌های پیشه‌وران ــ به‌وجود آمدند. ک. مارکس و ف. انگلس در *ایدئولوژی آلمان*، انجمن‌های پیشه‌وران قرون وسطایی اروپای غربی را چنین توصیف نموده‌اند: «تقسیم کار در شهرها بین انجمن‌های پیشه‌وران جداگانه کاملاً ابتدایی بود، در داخل خود انجمن‌ها هم کار بین کارگران جداگانه اصلاً انجام

نمی‌گرفت. هر یک کارگر می‌بایست چند حرفه را می‌دانست، از عهدهٔ هر کاری که اجرای آن مستلزم استفاده وسایل و ابزار باشد، برمی‌آمد، محدودیت تجارت و روابط متقابلاً ضعیف شهرهای جداگانه، بینوایی اهالی و کمبود تقاضا از تقسیم من‌بعدهٔ کار ممانعت می‌کردند، بنابراین هر کسی که می‌خواست استادکار بشود، بایستی حرفهٔ خود را به‌حد اعلی فرا می‌گرفت.»[۶۷]

توصیف مذکور که ممکن است کاملاً به آسیای وسطی هم صدق کند، این امکان را می‌دهد که ماهیت انجمن‌های پیشه‌وران آسیای وسطی، با وجود تفاوتشان از انجمن‌های اروپای غربی، همچنین خصوصیت محدود داشتن تخصص‌های پیشه‌وران و هنرمندان، عمیق‌تر درک شود. در دایرهٔ انجمن پیشه‌وران چند نوع حوزهٔ ابتدایی وجود داشت. عادی‌ترین آن حوزهٔ لبافان بود که در آن شکلِ جماعتی ـ خانوادگی تشکیل تولیدات نقش مهم داشت، اما انجمن نبود. در دیگر رشته‌ها اصول دو عضوی (استاد ـ شاگرد) موجود بود. شاگرد در ابتدا فقط برای غذا کار می‌کرد و پس از مدتی اندک مزد هم دریافت می‌کرد. اصلاً اصول شاگردی یکی از شیوه‌های استثمار محسوب می‌شد. پیدایش اصول سه عضوی (اغلب در تولیداتِ نسبتاً رشد یافتهٔ یعنی نساجی؛ کفش‌دوزی، چدن‌ریزی) از توسعهٔ قابل‌ملاحظهٔ تولیدات کالایی شهادت می‌داد. درجهٔ باز هم بلندتر پیشرفت آن از موجودیت نخستین پدیده‌های کارگاه پراکندهٔ صنعتی و افزایش مقدار پیمانکاران نیز عیان می‌گردد. در دولت خانی خوقند در آستانهٔ ملحق شدن به روسیه، قورخانهٔ دولتی با تفنگ‌خانه و توپخانه وجود داشت. استادهای اسلحه‌ساز مزد و خواربار (نان، گوشت، چای و غیره) دریافت می‌کردند، بعضاً از خراج زمین هم آزاد می‌شدند.[۶۸] شاید این یکی از شکل‌های اضافی کسب درآمد آنها بود.

راجع‌به کارگاه‌های پراکندهٔ صنعتی یک سلسله معلومات در دست داریم. چنان‌که پ.ی. پاشینو (۱۸۶۶م) نوشته بود که در تولیدات نساجی، مثلاً یک صاحب‌کار «... در خانواده‌های آشنایان خود، به یکی پاک کردن پنبه، به دیگری نخ‌ریسی، به سومی نساجی، به چهارمی رنگ‌ریزی و امثال این را واگذار می‌کرد که در این صورت به وی نه ساختن عمارت کارگاه، نه خریدن دستگاه و نه دادن مزدِ وقت بیکاری کارگر لازم نمی‌آید». و باز می‌نویسد: «... در این‌جا هم مثل روسیه قسمت زیادکار به عهدهٔ زنان

و نورسان می‌افتد که با پاک کردن پنبه، ریسیدن نخ، به نیچه پیچانیدن ریسمان و غیره مشغول‌اند».[۶۹] به قول پ.ی. نیبولسین «اگر در بخارا چیزی شبیه کارخانه وجود داشته باشد مؤسساتی است که به پارچه‌ها گل‌های قالبی می‌اندازند، هم به نساجان کلابه و هم به خیاطان جامه‌های بریده را برای دوختن را توزیع می‌کنند».[۷۰]

تعداد مؤسسات عمده از اواسط قرن هجدهم میلادی خیلی افزوده شد. نیکلای گریگوریف یونانی که مدت زیادی در بخارا زیسته است، راجع‌به اواسط این قرن چنین خاطرنشان می‌نماید: «کارخانهٔ نساجی فقط یکی است که مال همان رحیم‌بیک (رحیم‌بی ــ ب.غ.) است و آن هم نه آن‌قدر کلان بوده، پارچه‌های ابریشمی و مخمل تولید می‌کند...».[۷۱]

در سال‌های بیستم وضعیت به‌کلی تغییر یافت. گروه صاحبان ثروتمند کارگاه‌های پیشه‌وری پیدا شدند که ثروت زیادی را جمع نمودند. سرنوشت پیشه‌وران عادی کلاً متفاوت بود. ا.د. گریبنکین می‌نویسد: «کارگر نساج از ساعت‌های سه یا چهار بامداد تا نصف شب و تا نماز شام، نخ به نخ کار خود را اجرا می‌کند و روزی یک ساعت یا کمتر استراحت می‌کند».[۷۲]

روابط اجتماعی در تولیدات پیشه‌وری همانا فئودالی بود. چنان‌که قبلاً گفته شد، شاگرد همیشه مورد استثمار قرار می‌گرفت و از آن‌که شاگرد غالباً پسر و یا خویش و قوم صاحب‌کار بود و در خانهٔ وی تغذیه می‌کرد و می‌زیست، حالش بهتر نمی‌شد. خلیفه هنگام دست به کار شدن از خواجه مبلغ زیادی بُنک (رهن) می‌گرفت و در صورت ترک کردن کار می‌بایست آن را برمی‌گرداند.[۷۳] از بس که این در عمل از امکان بیرون بود، خلیفه تا آخر پایبند صاحب‌کار می‌گردید. عموماً سرمایهٔ رباخواری مقامی مهم داشت. رباخوارها از هزار تنگه، هر ماه بیست تنگه سود دریافت می‌کردند و در یک سال ستانیدن تقریباً ۲۵ درصد یعنی ۲۵۰ تنگه فایده، یک امر طبیعی به‌حساب می‌آمد. اکثراً حق قرض از این هم زیادتر بود.

طوری که ص. عینی شهادت می‌دهد، «در آن وقت‌ها در دهات سودخواران زمین‌دار به دهقانان کم‌بضاعت هر صد تنگه را با سودِ ماهانه تا ده تنگه وام می‌دادند».[۷۴] بسیار واقع می‌شد که قرض‌دار سر موقع سودِ قرض و یا کل قرض را نمی‌توانست ادا نماید و رباخوار به عوض آن به‌زور دختران او را می‌گرفت.[۷۵] این

بود که مردم نسبت به رباخواران نفرت داشتند.[۷۶]

چنان‌که ک. مارکس خاطرنشان می‌نماید، سرمایهٔ رباخواران تولیدات را «به حالت فلاکت‌بار رسانیده»، به‌جای این که نیروهای مولده را ترقی دهد، آنها را فلج می‌کند. در این زمان شرایط ناچیز اجتماعی را ابدی می‌گرداند که در آن بازده کار مثل تولیدات کاپیتالیستی از حساب خود کار افزایش نمی‌کند».[۷۷]

پیشه‌وران در سیستم روابط اجتماعی و اقتصادی دورهٔ مورد تحقیق ما، در مقابل فئودالان قرار گرفته بودند. در عین حال مبارزهٔ طبقاتی در داخل طبقهٔ پیشه‌وران هم ادامه می‌یافت و اشکال شدیدتری از قبیل اعتصابات شاگردان و خلیفه‌گان را به‌خود می‌گرفت.

پیشه‌وران گروه گروه در شهرها ساکن می‌شدند، چنان‌که اهل هر پیشه با هم‌مسلکان خود در یک محله ساکن می‌گردید. مثلاً در شهر بخارا نساجان در دو محل متمرکز گردیده، آهنگران و چلنگران نیز در دو محله و ریخته‌گران در یک محله مقیم بودند. در شهر خجند نساجان در محلات رزاق و سربلندی قسمت شرقی قلعهٔ نو و آهنگران در سه محل اقامت می‌کردند. پیشه‌وران تاشکند هم از روی پیشه و حرفه‌شان محل سکونت خود را مقرر کرده بودند.[۷۸]

چه نوعی که ف. انگلس در خصوص شهرهای قرون وسطایی نوشته بود: «در پس آن دیوارها و خندق‌ها، حرفه‌ها و پیشه‌های قرون وسطایی رشد می‌یافت. درست است که آن با روح کارگاهی بازاری خیلی آغشته و محدود بود، اما سرمایه‌های نخستین جمع می‌شدند و احتیاج با هم و با دیگران خرید و فروش کردن شهرها به‌وجود می‌آمد...».[۷۹]

تجارت

ن.و. خانیکوف تأکید می‌کند که بخارا، سمرقند و قرشی مراکز اساسی تجارت امارت بخارا محسوب می‌شدند.[۸۰] به ردیف این مراکز، شهر سبز و حصار و کولاب در بخارای شرقی را نیز باید شامل نمود. در دولت خانی خوقند کلان‌ترین مراکز تجارت خوقند، تاشکند، مرغیلان، اندیجان، نمنکان، اوش و اوراتپه محسوب می‌شدند.

در آن زمان روند تجزیه شدن تجارت از صنعت هنوز به‌انجام نرسیده بود؛ دکان هم‌زمان وظایف فروشگاه و کارگاه پیشه‌وران را ادا می‌کرد،[۸۱] زیرا در آسیای وسطی نیز مانند کشورهای قرون وسطایی اروپا، «پیشه‌وران در آن روزگار تاجر هم بودند».[۸۲]

در شهرها تجارت در بازارهای مخصوص صورت می‌گرفت. بازار محدودهٔ کلانی را اشغال می‌نمود. بازار اساسی شهر تاشکند به قول ا.پ خوروشخین «... خیلی کلان و دیدنی بود. فقط در روز دراز تابستان می‌توان کل گوشه و کنار آن را پیمود.» بازار خوقند هم «... خیلی کلان و پاکیزه است و مثل بازار تاشکند جا به جا تیم دارد».[۸۳] بازار اوراتپه نیز تقریباً به‌طور کامل سرپوشیده بود،[۸۴] بازار خجند هم همچنین.

آ.ا. سوخاریوا درست تأکید می‌کند که «خصوصیت خاص طرح شهرهای آسیای وسطی از این عبارت بود که در چارسوی خیابان‌های اساسی، مراکز سودا واقع گردیده، در این‌جا تیم دراز گنبددار اعمار می‌شد و از بین آن کوچه می‌گذشت و در دو طرف آن دکان‌ها صف می‌کشیدند. مرکز تجارت سمرقند و شهر سبز این‌گونه تیم داشت؛ در بخارا پنج تیم موجود بود که از رونق تجارت بخارا و آبادی بازارهای شهر گواهی می‌دهد. چنین عمارت بازار را در سمرقند و شهر سبز «چارسو» و در بخارا «طاق» می‌گویند».[۸۵] مرکز شهر بخارا را کلاً بازارها اشغال کرده بودند. در میدان ریگستان و دیگر میدان‌ها نیز دکان‌ها وجود داشتند، حتی نزد دروازه‌های شهر هم بازار موجود بود. دکان‌های نه چندان بزرگ تقریباً با هم فاصله نداشتند، رسته‌های بازار هر یک به مال معینی اختصاص یافته بود. علاوه بر این، کاروانسرای‌های متعددی بودند (در سال‌های چهلم قرن نوزدهم میلادی تعداد آنها به ۳۸ می‌رسید و بعدتر باز هم بر تعداد آن افزود). در کاروانسرا تاجران مسافر و بومی اقامت می‌کردند، در آن جا انبار، دکان، تعمیرگاه، طویله و غیره موجود بود. یک تعداد کاروانسراها به خان‌ها تعلق داشت، قسم دیگر وقف محسوب می‌شد و قسمت باقی‌مانده از آن اشخاص جداگانه بود.[۸۶] کاروانسراها در تشکیل تجارت نقش خیلی مهم داشتند. گفتن کافی است که طبق معلومات ن.و. خانیکوف (۱۸۴۱م) هر سال به بخارا دوازده تا پانزده شتر کاروان می‌آمد[۸۷] و آن همه محمولات، افراد، اسب‌ها و ارابه‌ها اساساً در

کاروانسراها جای می‌گرفتند.

در اواسط سال‌های شصتم بازار اساسی شهر تاشکند شانزده کاروانسرا و تقریباً ۲۴۰۰ دکان داشت (در صورتی که در شهر رویهم رفته ۴۵۸۴ دکان موجود بود). بازار تخمیناً سی رستهٔ مخصوص را در بر می‌گرفت.[۸۸] در شهرهای دیگر شمارهٔ کاروانسراها کمتر بود، چنان‌که در شهر خوقند در سال ۱۸۴۱ میلادی شش کاروانسرا وجود داشت که «در دوتای آنها ساکنان شهر تجارت می‌کردند و باقی در خدمت کاروان‌های دایماً آینده و رونده بودند».[۸۹]

در سال‌های هفتادم شهر خجند در مجموع پنج کاروانسرا داشت.[۹۰] تعداد آن در شهر اوراتپه سه‌تا بود. در خصوص این کاروانسراها اوراتپه م.س. بیچورین خاطرنشان می‌کند که کل آنها مال اشخاص جداگانه بوده است. در یکی بیست و هشت دکان موجود بوده، مالکیت خصوصی تاجران عمده‌فروش محلی محسوب می‌شد. دو کاروانسرای دیگر چون مسکن تاجرانِ مسافر خدمت می‌کردند. ضمناً در یکی از آنها سودخواران هندوی ساکن اوراتپه اقامت داشتند.[۹۱]

سمرقند که نفوس آن در قرن نوزدهم میلادی از بخارا دو تا دونیم برابر کمتر بود،[۹۲] در دورهٔ الحاق به روسیه که آن وقت اهالی‌اش تخمیناً به سی‌هزار می‌رسید، بیشتر از ۲۴۰۰ دکان (با شمول ۷۱۲ دکان واقع در کاروانسراها) داشت.[۹۳]

در مراکز بزرگ تجارتی و پیشه‌وری تجارت داخلی رونق می‌یافت، زیرا اهالی پرشمار شهرها را با مصنوعات مختلفِ پیشه‌وران تأمین کردن لازم می‌آمد.[۹۴] در عین حال یک قسمت مهم از کالاها برای رفع احتیاجات دهقانان به دهات ارسال و به نوبه خود از آن‌جا برای تولیدات پیشه‌وری مواد اولیه منتقل می‌شد. شهر با چنین دهکده‌های اطراف خود ناحیهٔ خرد اقتصادی خود را تشکیل می‌کرد.[۹۵]

در قراء و روستاهای بزرگ به اصطلاح «دور بازار» وجود داشت. مثلاً در بخارا بازار کاگان روز سه‌شنبه، بازار بهاءالدین روز چهارشنبه و غیره، در سمرقند بازار جمبای روز یکشنبه، بازار محنت روز دوشنبه و غیره برپا می‌گردید. البته انواع کالا و اجناس و خصوصیت خرید و فروش در این‌جا دیگرگونه بود. چنان که و.و.رادلوف می‌گوید «در این بازارها تجارت فقط احتیاج دهقانان را قانع می‌گرداند که آنها محصول کار خود را می‌فروشند و مایحتاج را خریداری می‌کنند».[۹۶]

در ردیف این تجارت داخلی شهر و ده، همچنین معاملات نسبتاً عمده بین شهرها و ولایات صورت می‌گرفت. شهر و ولایات متعدد با انواع محصولات پیشه‌وری و اموال فروشی خود شهرت داشتند (مثلاً حصار با خنجر و گوسفند، اوراتپه با کارد، خجند با ادرس و شاهی، قرشی با الاچه و غیره).

بزرگ‌ترین بازارهای ولایتی به‌طور کلی مرکز تجارتی دولت‌های خانی آسیای وسطی محسوب می‌شدند. علی‌الخصوص تجارت بین امارت بخارا، دولت‌های خانی خوقند و خیوه رونق زیادی پیدا کرده بود. اموال فراوان از کشورهای خارجی از جمله افغانستان، هندوستان، کاشغر و ایران وارد می‌شد. در اقتصادیات دولت‌های خانی مقام مخصوصی را تجارت با روسیه داشت (در این مورد مفصلاً در فصل جداگانه سخن خواهد رفت). شهرهای بزرگ مهم‌ترین مراکز تجارت بین ولایتی و خارجی محسوب می‌شدند؛ طبیعی است که این تجارت خصوصیت عمده‌فروشی داشت.

در تجارت عمدهٔ خارجی، حاکمان خویش و اقربای آنها، مأموران عالی‌مقام، همچنین تجار «حرفه‌ای» شرکت می‌نمودند. همین تجار ثروتمند اتحادیهٔ مخصوص خود را داشتند. فهرست مخصوص خانی موجود بود که در آن اسامی تجار ثروتمند را ثبت می‌کردند. در رأس این اتحادیه کاروان باشی قرار داشت. انتخاب گردیدن کاروان‌باشی به این منصب با فرمان امیر تصدیق می‌شد. کاروان‌باشی سردار کل تجار ملک بخارا محسوب می‌شد.

تجار میانه و خرد، اتحادیهٔ خود را از روی رسته و بازارها تشکیل کرده بودند که آق‌سقال به آن رهبری می‌کرد. اکثراً بر مبنای اصل روابط خانوادگی شرکت تجار تأسیس می‌شد. تجار عمده میرزاهای خود را داشتند. هنگام خرید و فروش دلال‌ها و قاصدها و واسطه‌ها و امانت‌فروش‌ها اشتراک می‌کردند.[۹۷] تاجر بزرگ در شهر بود و غالباً تنها معاملات را با مبلغ تأمین می‌نمود. دیگر کارها را هرگونه خدمهٔ تجارت‌خانه انجام می‌دادند. مثلاً میرعلی‌بای خوقندی در سال‌های آخر موجودیت دولت خانی خوقند اختیار خرید کل پنبهٔ مملکت را به‌دست گرفته بود. این از آن سبب برایش ممکن گردید که با پول خان تجارت می‌کرد.

از بخارا به روسیه اکثراً نه خود تجار عمده، بلکه مستخدمین آنها سفر می‌کردند

که می‌بایست از ۳۰ تا ۵۰ درصد درآمد را به تجار تحویل می‌دادند.[۹۸] ا.د. گریبنکین نوشته بود: «با کار تجارت دیگران حتی ملاها، امام‌ها، مدرس‌ها، ایشان‌ها، قاضی‌ها، املاک‌دارها و آق‌سقال‌ها، خلاصه، کل آنهایی که یک مقدار پول زاید داشتند، مشغول می‌شدند».[۹۹]

کلان‌ترین سوداگر سمرقند در ابتدای قرن نوزدهم میلادی، نمایندهٔ نامدار بزرگ‌زادگان والامقام بخارا، محمد دولت‌بی ایناق بود که مدت طولانی در سمرقند حکومت کرد. وی در سال ۱۸۱۰ میلادی فقط یک مدرسهٔ الغ‌بیک، ۱۲۳ دکان و نیز کپان و انبارها را به وقف وصیت نمود.[۱۰۰]

در صورتی که تجار ثروتمند و دلالان کلان درآمدهای فوق‌العاده زیاد به‌دست می‌آوردند، تجار خرد و دکان‌داران خرده‌فروش «... به فایده‌های ناچیز و غالباً به درآمدی که برای تغذیهٔ خود و خوراک اسبشان کفایت می‌کرد، قناعت می‌نمودند».[۱۰۱]

خرابی جاده‌ها و نبودن امنیت چه در جاده‌ها و چه در شهر باز از ترقی تجارت ممانعت می‌کرد. مال و جان تجار همیشه در جاده‌ها از دست غارتگران و در شهرها از جانب حاکمان حریص در خطر بود. باج و خراج و حق اجاره حد و اندازه نداشت. به قول احمد دانش در زمان حکمرانی امیرنصرالله «بعضی علمای حق‌ناشناس منغیت، حاضره را به‌نظر گرفته، گفتند ملک و مال فقرا همگی از آن پادشاه است، رعایا را مالکیت به اشیایی نیست، اگر هر چیز پادشاه از هر یک رعیت ستانیده شود، تصرف در ملک خودکردگی می‌باشد، زجر و ظلم نیست. فتوی هم داده بودند».[۱۰۲]

زمین‌داری فئودالی، احوال توده‌های مردم

اصول زمین‌داری فئودالی در آخر قرن هجدهم و نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی عموماً همان‌طوری که در زمان‌های گذشته بود، باقی ماند.[۱۰۳] ولی با وجود این بعضی تفاوت‌ها در تولیدات و نظام زمین‌های خصوصی به میان آمدند که آن هم در هر محل گوناگون بوده، طی دورهٔ مورد بحث نیز به دگرگونی دچار می‌شدند. این مسأله خیلی مرکب است و علی‌رغم تحقیقات زیاد، بسیار جهت‌های آن محتاج پژوهش می‌باشد.[۱۰۴]

در حیات اجتماعی این دوره اصول تنخواه، به‌عنوان خدمتانه به اشخاص جداگانه انعام نمودن مزارع یک یا یک‌چند دیهه و حتی ولایت تمام که درآمد آن کاملاً در اختیار تنخواه‌دار بود، موقع مهم داشت. بعضاً صاحب تنخواه غیر از مالیاتی که به فایدهٔ خود جمع می‌کرد، مزدی به مبلغ معین از خزانهٔ امیر نیز دریافت می‌نمود. تنخواه می‌توانست نه این که کل درآمد سالانهٔ زمین، بلکه یک حصهٔ آن را تشکیل نماید. در بعضی موارد این شکل یک نوع مستمری پولی را می‌گرفت.

اصول تنخواه از آغاز حکمرانی سلالهٔ منغیتیه به‌طور وسیع جاری گردید. به قول ف. یفریموف (سال‌های هفتادم قرن هجدهم میلادی) «به آق‌سقالان کلان به عوض مواجب پولی و غله زمین داده می‌شود که از آن درآمد بزرگی به‌دست می‌آورند».[۱۰۵]

امیرنصرالله همچون پدر خود در مناطقی که عصیان قبایل جداگانه و شورش‌های مردمی روی می‌داد، «اکثر امرای ایلدار و نامور را به زمین نشانید».[۱۰۶] در یکی از فرمان‌های امیرحیدر راجع‌به انتصاب حاکم ولایت نورعطا و هم در خصوص آن که او باید خراج جمع‌آوری شده را به احتیاجات قشون مصرف نماید، سخن می‌رود.[۱۰۷] ولی دربارهٔ به خزانهٔ دولت سپردن مبلغ باقی‌ماندهٔ خراج چیزی گفته نشده است. از احتمال دور نیست که وی همچون نوعی تنخواه به حاکم انعام شده باشد.

غالباً مناطق نه‌چندان کلان به‌طریق تنخواه به اشخاص مختلف صاحب‌منصب از آن جمله به سپاهیان انعام می‌شدند. مقدار تنخواه‌داران در ربع اول قرن نوزدهم میلادی فقط در امارت بخارا از ۱۲ تا ۳۶ هزار نفر شمار می‌شد. اگر تنخواه‌دار به محل دیگر نقل مکان می‌کرد، تنخواه جدید در آن محل به او واگذار می‌شد. حجم تنخواه به رتبهٔ شخص واحد مربوط بود؛ صاحبان رتبهٔ پایین‌تر نظامی از سه تا پنج جریب زمین می‌گرفتند، اما اشخاص عالی‌رتبه از قبیل سرکرده‌ها یک دیههٔ تمام را با صدها جریب زمین، آسیاب و دیگر دارایی‌شان به‌دست می‌آوردند.[۱۰۸] اگر پسر منصب پدر را اشغال می‌نمود، به تنخواه او نیز صاحب می‌شد. گاهی پس از مرگ تنخواه‌دار زمین انعامی او به وارثان بی‌سرپرست ماندهٔ او نیز تقدیم می‌گردید. از بعضی اسناد برمی‌آید که آن وقت‌ها پدیدهٔ میراثی گردانیدن اصول تنخواه وجود داشته است. در ملک‌های کوهستانی بخارای شرقی، تنخواه دارای خصوصیت‌های

خاصی بود. در این‌جا نه زمین، بلکه خانوارهای دهقانی به تنخواه واگذار می‌شد. اشخاص دون‌مرتبه چند خانوار ولی بی دادخواه و سایر صاحب‌منصبان عالی‌رتبه، هر یکی چند دیهه را با صدها خانوار دهقانی به‌عنوان تنخواه انعام می‌گرفتند. آنها هر سال به بخشی از محصولات دهقانی صاحب گردیده، در عین زمان اهالی دهات زیر دست خود را به کارهای شخصی خود نیز جلب می‌نمودند و به هر راهی که می‌توانستند استثمار می‌کردند. از این سبب تبدیل اقتصاد دهقانان به تنخواه برای آنها روزهای فوق‌العاده سختی را پیش می‌آورد.

تعصب دینی که از زمان حکمرانی شاه‌مراد شروع شده و خیلی تقویت شده بود، به وسعت یافتن زمین‌های وقف راه گشاد. در زمین‌های وقف کارکردن نیز برای دهقانان پرمشقت بود، زیرا آنها در زمین‌های وقف تمام سال از صبح تا شام کار کرده، تنها از چهار و یا پنج یک حصهٔ محصول را می‌گرفتند و بیشتر به متولی‌ها وابسته شده، آزادی خود را از دست می‌دادند. به‌طور وسیع جاری گردیدن اصول تنخواه و به فایدهٔ تنخواه‌دار جمع‌آوری شدن مالیات، همچنین وسعت یافتن زمین‌های وقف به درآمد خزانهٔ دولت خانی تأثیر نمی‌کرد. این بود که امیرنصرالله اصل یرغو یعنی مصادره را وضع و جاری کرد.[۱۰۹]

در بخارا حجم و مقدار مالیات‌ها تا امکان داشت، افزوده می‌شد. در عهد امیرمظفر (۱۸۶۰-۱۸۸۵م) کار به جایی رسید که نه‌فقط از زمین زراعت، بلکه از زمین بکر نیز مالیات می‌ستانیدند و در این مورد چنین بهانه‌ای را پیش می‌آوردند: «گویا این زمین به سبب کم‌حوصلگی دهقان ناکشته مانده است.[۱۱۰]

از باغ و تاکستان، مزارع شبدر و جالیز خراجی با نام «طنابانه» ستانده می‌شد. در ابتدای قرن نوزدهم میلادی امیران بخارا به هر طناب زمین مبلغی مقرر نموده و خواستند این نوع خراج را به خراج رسمی زمین تبدیل کنند. در نامهٔ امیرحیدر در سال ۱۸۰۷-۱۸۰۸ میلادی چنین گفته شده: «... از هر طناب به مبلغ یک طلا بگیرید. اگر (صاحب آن) به دادن یک طلا راضی نشود، آنگاه به‌طریق مال سه یک حاصل را ستانید.[۱۱۱] سال ۱۸۶۰ در ولایت سمرقند تقریباً سه یک خراج با پول پرداخته شد.[۱۱۲] می‌توان گفت در خانی خوقند در اواسط و نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی طنابانه کلاً به شکل پول ستانده می‌شد که این وجه را «طناب‌پولی»

می‌گفتند. در این‌جا از تاکستان به نسبت جالیزکاری دونیم برابر زیادتر خراج ستانده می‌شد.

در نقاط گوناگون امارت بخارا حجم خراج یکسان نبود. بعضاً حجم معینی داشت: مثلاً از هر طناب زمین کشت، یک تنگه و سه و نیم کیلوگرم گندم را تشکیل می‌داد. در مورد دیگر، یک تنگه در بهار و در پاییز یک تنگه و ۶/۵ تا ۷ کیلو غله ستانده می‌شد. طنابانه به‌صورت بخشی از حاصلات نیز اخذ می‌گردید و ۲/۵، ۱/۳، ۱/۵، ۱/۶، ۱/۸ قسمت محصول را خراج تشکیل می‌کرد. ولی حاکمان اکثراً حجم خراج را تا نصف حاصل بالا می‌بردند. مثلاً در سال‌های ۱۸۴۲-۱۸۴۳ میلادی خراج زمین در دولت خانی خوقند که عادتاً به اندازهٔ سه یکِ حاصل اخذ می‌شد، تا نصف حاصل افزون گردید. یکی از حاکمان تاشکند خراج زمین‌های زراعت را دو نیم برابر و در بعضی نقاط ۳ تا ۴ برابر زیاد کرد. در حدود قرن‌های نوزدهم و بیستم میلادی تمایل تا ۴۰ درصد حاصل افزودن حجم خراج در امارت بخارا نیز مشاهده می‌شود.[۱۱۳]

پرورش حاصل فراوان باعث خوشنودی دهقان نمی‌گردید زیرا در نتیجهٔ این حجم خراج هم می‌افزود؛ مثلاً از ده واحد حاصل گندم دهقان می‌بایست چهار واحد و از حاصل جو حتی پنج واحد را خراج دهد. صاحب زمین غله را کوفته، به خرمن می‌ریخت. اخذکنندگان خراج به سر خرمن آمده، یک مقدار غله را برای امام مسجد محله جدا می‌کردند. اگر خراج از پنج یک حصهٔ حاصل را تشکیل دهد، بقیهٔ غله را به پنج حصه تقسیم کرده، از حصهٔ دهقان (یا زمین‌دار) مقدار معینی را برای سرکار، میرآب، آق‌سقال و میرزا می‌گذاشتند. اگر دهقان تا آمدن املاک‌دار خراج به خرمن دست رسانیده بود، کل حاصل را مصادره کرده، خود دهقان را شدیداً مجازات می‌کردند. غالباً حق جمع‌آوری خراج را به کسی به عاریت می‌فروختند و آن شخص مبلغ باز هم زیادتری را از تن و جان دهقان بیرون می‌کشید.[۱۱۴]

در امارت بخارا وقت درو کردن زراعت را نه خود دهقان، بلکه املاک‌دار (قلمرو بیک‌ها به املاک تقسیم می‌شد) مقرر می‌نمود. این کار در همه‌جا در یک وقت شروع می‌گردید. به رسیدن دانه‌های گندم کسی پروا نداشت. درو هم‌زمان کار نظارت املاک‌دار بر حفظ محصولات را آسان‌تر می‌کرد. بندهای گندم پایه را در محل درو

می‌انباشتند. املاک‌دار به‌واسطهٔ خدمهٔ خود ــ داروغه‌ها ــ به‌دقت ناظر آن بود تا مبادا دهقان مشتی از غله را به خانه‌اش ببرد.

داروغه بعد از وارسی گندم پایهٔ درو شده، برای کوفتن اجازه می‌داد. غلهٔ کوبیده و باد داده «نشان زده می‌شد». «پیرامون خرمن و چند جای بالای آن را از پهلوهایش گِل می‌مالیدند و داروغه در نوک آن با علامت خود یک پاره کلوخ می‌گذاشت. غله مدت دراز در خرمن‌گاه می‌ماند. دهقانان گرسنگی می‌کشیدند اما در همین وقت املاک‌دار و مقربانش محصول زمین خود را با نرخ‌های خیلی گران به‌فروش می‌رسانیدند. نهایت پس از گرفتن پیشکش، املاک‌دار با اهل رکابش به سر خرمن می‌آمد. مقدار غله را با تخمین خود آشکارا از آنچه که بود، زیاد معین می‌کرد و خراج را هم به قیاس تخمین املاک‌دار مقرر می‌نمودند. گاهی هم چنین واقع می‌شد که دهقان و یا آق‌سقال با این شیوهٔ تعیین مقدار محصول مخالفت می‌کرد. آنگاه اعتراض‌کنندگان را می‌زدند و حتی به زندان می‌انداختند. املاک‌دار حاصل زمین کسان صاحب نفوذ و ثروتمند را در عوض رشوه، خیلی کم نشان می‌داد. البته هم در امارت بخارا و هم در دولت‌های خانی خوقند و خیوه، مأموران گوناگون‌پایه نیز دهقانان را غارت کرده، نصیبهٔ خود را به چنگ می‌آوردند».[۱۱۵] مقام املاک‌دار بخارا یا سرکار خوقند فوق‌العاده سودآور بود. «مداخل» هر سالهٔ سرکاران خوقند در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی، ده تا پانزده هزار روبل را تشکیل می‌نمود.

وقتی که خراج‌ها به‌شکل پول ستانده می‌شدند، امیر قیمت محصولات زراعی را مقرر می‌نمود که اصولاً می‌بایست به قیمت بازار برابر باشد، ولی عملاً آن را خیلی بالا می‌بردند.

«در نتیجهٔ این‌گونه تحصیل مالیات دهقانانی که در اصل در وقت مقرر نمودن خراج، تاراج دیده بودند، هنگام پرداختن پول خراج کلاً خانه‌خراب می‌شدند و مجبور می‌گردیدند بعضی زمین‌هایشان را با نرخ ارزان به ثروتمندان فروخته، بعضی چارپای کاری و اثاثیهٔ خانه‌شان را فروخته و پول خراج را بدهند. حتی بعضی دهقانان مجبور می‌شدند پسر و دخترانشان را به ثروتمندان فروخته، «قرض حکومت» را ادا نمایند یا این که دخترانشان را با نام «دخترخانه» و پسرانشان را با نام «غلام بچه» به‌جای خراج بها به حکومت بدهند».[۱۱۶]

احوال زارعان زمین باز هم بدتر بود. آنها معمولاً تا یک سوم حاصل را می‌پرداختند. ولی چنین معمول گردیده بود که برای زارعان فقط از پنج یک حصه حاصل باقی می‌ماند (حصهٔ حاصلی که زارع می‌گرفت، همچنین وابسته به آن بود که او با چارپا و آلات خود کار کرده یا از آنِ خواجه را استفاده نموده است). ضمن این، حصهٔ زارع از قسمتی که بعد از ادای خراج باقی مانده است، معین می‌شد. در سال ۱۸۴۳ میلادی در ناحیهٔ بخارا ادریس‌بای نام شخصی از ملک ملافاضل‌جان قطعهٔ زمینی را به اجاره گرفت. در عهدنامه چنین آمده بود: «... به عهده می‌گیرم که این زمین را کود حیوانی داده، شخم کرده و خوب کشت کنم. باغات و درختان را پرورش نموده، سبز و خرم نگه دارم. از کل محصولاتی که از چهارده طناب زمین ذکر شده می‌روید، نصفش از آنِ من و نصف دیگر از آنِ فاضل‌جان نام برده خواهد بود. گفت و فرمان ملافاضل‌جان را بی‌چون و چرا به‌جا می‌آورم و هر وقت که مسامحه کرده، در این زمین کار نکنم، بگذار زمین ذکر شده را از من پس بگیرند...».[۱۱۷] مضاعف ستانیدن خراج معمول شده بود؛ بار اول از کل محصولات و بار دوم از حصهٔ زارع زمین که مجبور بود کل سفارشات صاحب زمین را بی‌چون و چرا اجرا نماید. خصوصاً وقتی که زارعان در اختیار اجاره‌گیران زمین کار می‌کردند، وضعشان تباه‌تر می‌شد. موجران قطعه‌های کلان زمین از آنها به فایدهٔ خود حصهٔ اضافی حاصل را «فشرده» می‌گرفتند. مستاجر زمین نه‌فقط دهقانان جداگانه، بلکه یک گروه دهقانانی هم بودند که زمین را شریکانه (پیکال) کشت و کار می‌کردند. این طریقه شرکت‌ها از آن سبب به‌وجود آمده بودند که اکثر دهقانان جفت گاو و آلات کشاورزی نداشتند. حصهٔ پیکال در بین شرکت‌کنندگان آن از روی سهم مالی توزیع می‌شد. در نتیجه عضو بینواترِ پیکال که عرق جبین ریخته و کار می‌کرد، قوت لایموتی را صاحب می‌گردید.

در ردیف دهقانان بی‌زمین مزدوران هم بودند که مورد استثمار سخت قرار گرفته، مزد ناچیزی به‌دست می‌آوردند.

دهقانان خراج‌های متعدد اضافی نیز می‌پرداختند. مانند «میرآبانه» (برای آبیاری زمین)، «علف‌پولی» (برای مزارع شبدر)، «قوش‌پولی» (برای جفت گاو)، «یکسری» (برای هر رأس دام از قبیل اسب، خر و برزگاو)، همچنین برای تهیهٔ هیزم، عبور کردن

- از پل و غیره. مالیات جدید احوال گروه‌های تولیدکنندهٔ مملکت را سنگین‌تر می‌گردانید. چنان‌که ا.ا. سیمیونوف متذکر می‌شود «... باری که به دوش دهقان اذیت‌دیدهٔ بخارا گذاشته می‌شد، واقعاً هم طاقت‌فرسا بود».[۱۱۸]

برای اهالی کوچی و نیمه‌کوچی، مالیاتِ از همه کمرشکن‌تر «زکات» محسوب می‌شد. این نوع مالیات اصلاً می‌بایست از چهل یک حصهٔ ارزش چارپا را تشکیل می‌داد. اما عملاً وضع طور دیگر بود. به قول یکی از شاهدان اخذ زکات «... در خوقند با چنان سوءاستفاده صورت می‌گرفت که قرقیزهای آن‌جا هر سال تقریباً از بیست یک حصهٔ چارپای خود را می‌دادند».[۱۱۹]

در اواسط قرن نوزدهم میلادی پرداخت زکات بیشتر به‌صورت نقدی معمول بود. منابع اطلاع می‌دهند که در دولت خانی خوقند اخذ زکات به یک نوع یورش نظامی تحصیل‌داران به نشیمن‌گاه قرقیزها تبدیل یافته بود. قرقیزها هرگاه علیه جمع‌کنندگان زکات سر بالا می‌کردند، در این صورت دسته‌های بزرگ نظامی فرستاده، غیر از زکات «امان‌پولی» هم می‌ستاندند.[۱۲۰]

به دهقانان لازم می‌آمد که کارهای اجباری گوناگون را نیز ادا نمایند. یکی از کارهای خیلی سنگین حشر بود. این اصطلاح در آن زمان کارهای اجباری را که دهقانان باید اجرا می‌کردند، افاده می‌نمود. احداث و تعمیر کانال‌ها، تأسیسات آبیاری، قلعه‌ها، پل‌ها، جاده‌ها و همچنین کشت و کار و درخت‌کاری در زمین‌های امیر و خان از همین قبیل کارها محسوب می‌شد. گاهی در یک حشر تا ده هزار نفر شرکت می‌کردند. دهقانان مکلف بودند که به حشر با خر و اسب، ارابه و وسایل و ابزار خود حاضر شوند. در خانی خوقند مقرر گردیده بود که هر یک دهقان باید سه روز در حشر شرکت نماید، تغذیهٔ افراد و خاشاک چارپا را خان به‌عهدهٔ خود می‌گرفت. البته خرج خان احیاناً رعایت می‌شد. به هرحال دلایل متعدد موجودند که در ملک شهر سبز دهقانان هنگام حشر از حساب خود خوراک می‌خوردند و در قراتگین مدت حشر تا پانزده روز طول می‌کشید. حشر هم یک واسطهٔ فایدهٔ اضافی به‌دست آوردن مأموران امیر گردیده بود. این را استاد ص. عینی در تصویر حشر کانال ناحیهٔ شافرکام خیلی خوب نشان داده است.[۱۲۱] به ضم این مالیات و تعهدات معمول، باز خراج‌های متعدد دیگر نیز موجود بودند. آنها مخصوصاً در دورهٔ

عملیات حربی ابعاد گسترده کسب می‌کردند. یکی از همین قبیل خراج‌های فوق‌العاده جل‌پولی بود که پرداختن آن برای اهالی خیلی گران می‌افتاد. یک مؤلف نامور روس دربارهٔ خانی خوقند در آوان ملحق شدن به روسیه چنین نوشته است: «... در وقت جنگ، یا با میل خان یا خود بیک‌ها فقرا به دادن باج و خراج‌های از حد زیاد مجبور می‌شوند. در این وقت‌ها با استفاده از فرصت دزدی می‌کنند و برای همین هم از مردم به حجم زیادتر (مالیات) می‌ستانند، ده یا محل می‌دزدد، جمع‌کنندهٔ خراج می‌دزدد، بیک می‌دزدد، خزانه‌دار خان می‌دزدد، خان فقط آن گاه قناعت می‌کند که مبلغ تعیین کردهٔ او کاملاً جمع‌آورده و سپرده شود».[۱۲۲]

دیگر از خراج‌های از همه گران‌تر «چوپ‌پولی» بود که حتی از خارمغیلان هم اخذ می‌شد. اهالی خانی خوقند بدون اجازهٔ مأمور حتی خار در صحرا روییده را هم نمی‌توانستند جمع کنند!

در ملک‌های کوهستانی بخارای شرقی اهالی را مجبور می‌کردند که برای حاکمان و مأموران هیزم تهیه کنند.

در خوقند دولت حتی از عقد نکاح و تقسیم میراث نیز خراج می‌ستاند (در ولایات دیگر این نوع خراج را به قاضی می‌دادند). از آسیاب و دستگاه روغن‌کشی و همچنین در سر پل و معابر برای بار و چارپا «باج» ستانده می‌شد. اهالی شهر و دهات در وقت چیزی را فروختن غیر از «زکات» (از چهل یک حصهٔ نرخ مال) خراج اضافی بازار، «کرایه جای»، را هم می‌پرداختند. عموماً و در موارد مخصوص به نفع حکومت محلی خراج جمع کرده می‌شد، ضمناً به کل نمایندگان حکومت پول دادن لازم می‌آمد. همچنین برای روحانیان و مساجد عوارض گوناگون وجود داشت. خصوصاً «ده یک» یا «عشر» به خراج‌گزاران گران می‌افتاد.[۱۲۳]

در یکی از منابع خطی خوقند چنین خبر داده می‌شود: «در خوقند از قدیم‌الایام عادتی به تعامل درآمده بود که مطابق آن علما، قضات، سپاهیان و نوکران از دادن خراج و باج طنابانه از تاکستان، کشت شبدر و درخت‌زارشان آزاد بودند». ولی از بس که طنابانه خراج معین بود، در سال فراوان‌حاصلی، حصهٔ از حد اعتدال اضافهٔ حاصل گرفته می‌شد.[۱۲۴]

جمع‌آوری خراج را اغلب به اجاره‌داران وامی‌گذاشتند. به قول ا.ک. گینس، در

دولت خانی خوقند که جبر و ستم، بیدادگری و خودسری حکم‌فرما بود «... این طریقه جمع کردن خراج برای استثمار بی‌حد و مرز خلق بهانه‌ای می‌گردید.»[۱۲۵] پدیدهٔ مذکور را به امارت بخارا و دولت خانی خیوه هم نسبت دادن ممکن است.[۱۲۶]

ذکر کل خراج و مالیات و تعهدات مخصوص که در ولایات مختلف آسیای وسطی معمول گردیده بودند، در این بیان مختصر نمی‌گنجد. خراج و مالیات‌های اضافی و تعهدات گوناگون بیگاری، علی‌الخصوص در بخارای شرقی حد و حساب نداشتند.

چنین بود احوال گروه‌های تولیدکنندهٔ دهات. اما وضع زندگی شهریان بهتر از این نبود. از دست حکم‌رانان حریص و آزمند نه فقط اهالی عادی شهر بلکه طبقات ثروتمند و بااستطاعت، از جمله تاجران هم اذیت می‌کشیدند. نظر به قول یکی از اشخاص بامعرفت خجند که در سال ۱۸۲۴ میلادی گفته است، فقط آنانی که در خدمت امیر یا حاکم، منصب‌های والا را صاحب شده‌اند و هم تحصیل‌داران خراج از وضع خود راضی‌اند.[۱۲۷] چنان‌که یک محقق روسیِ با وضعیت آسیای وسطی به‌خوبی آشنا در اواسط قرن نوزدهم نوشته است: «... خود مردم در نهایت بینوایی و مظلومی زندگی به‌سر می‌برند» اما ثروتمندان «دارایی خود را از صاحبانشان (حاکمان ــ ب.غ.) پنهان می‌کنند که به حرص آنها نرسند تا خدای نکرده مورد غارت آنها قرار گیرد، زیرا این صاحبان... اصلاً بیدادگرند، از چیزی اندیشه نمی‌کنند، خودسرانه و بی‌شرفانه به دارایی زیردستان خود دست درازی می‌نماید».[۱۲۸] خود حیات آدمی هم به تعبیر شاعرِ فیلسوف، عبدالقادر بیدل «بر سر مژگان چو اشک ایستاده» بود، زیرا ظلم و استبداد و بیدادگری حد و حساب نداشت و ممکن بود که هر کسی بدون تحقیق و حکم به قتل برسد.

به بالای این همه سختی و تلخی‌های روزگار، خرافات و تعصب حکم‌فرمایی می‌کرد. چنان‌که در دولت خانی خوقند، هنگام ساختمان کانال آب، قطعه‌ای رخنه کرده، به راه دیگر جاری شد. مأموران خان که به کار ساختمان نظارت می‌کردند از بین کارگران همهٔ کسانی را که «تخته‌سین» نام داشتند، دعوت کرده و فرمودند که همگی را زنده زیر خاک دفن کنند تا مجرای آب بسته شود.[۱۲۹]

ک. مارکس گفته است: «به هنگام بها دادن به گرانی خراج‌ها باید بیشتر به نجوهٔ

ستاندن مالیات و خراج‌ها توجه شود، تا به‌میزان و مقدار مشخص شده آنها. شیوهٔ تحصیل خراج‌ها در هندوستان نفرت‌آور است و چنان‌که خراج زمین را مثال بزنیم، می‌بینیم که در نتیجهٔ شیوهٔ موجود، بعید نیست که محصولات نسبت به آنچه که جمع‌آوری می‌شود، از بین برود و در مورد آنچه به مصرف خراج‌های اخذ مربوط است، ذکر همین یک نکته کافی است که چیزی از آن به‌شکل بناهای اجتماعی سودمند که کشورهای آسیا بیشتر از هر جای دیگر بدان نیاز دارند، به اختیار مردم برنمی‌گردد...»[۱۳۰] این گفته‌های ارزشمند در مورد آسیای وسطی نیز کاملاً صدق می‌کنند. درآمد سالانهٔ زمین، خراج و مالیات اخذ شده، همه کلاً برای افزایش دارایی طبقهٔ فئودال، برای تأمین دستگاه اداری دولت که آلت بهره‌کشی و غارت مردم بود، برای نیروهای نظامی که همچو ابزار سرکوب نارضایتی عامهٔ مردم خدمت می‌کرد، به‌مصرف می‌رسید.

مبارزهٔ طبقاتی

اهالی شهر بخارا و نواحی اطراف آن بارها علیه امیران منغیت شورش به‌پا کردند. این‌گونه شورش از جمله در سال ۱۷۵۸ میلادی به‌وقوع آمده، شورشیان در کوچه‌های شهر سنگرها ساخته بودند. شورش دیگر در سال ۱۷۸۵ میلادی واقع شد که شورشیان در آن بیش از هزار نفر ظاهراً از نمایندگان طبقهٔ حکمران را به قتل رساندند.[۱۳۱]

در سال ۱۸۱۰ میلادی در بخارا قحطی رخ داد. گرانی و گرسنگی آغاز شده و بر سر مردم عذاب و عقوبت‌های زیادی آمد. دربار امیر برای بهبود وضعیت نهایت سخت اهالی چاره‌ای ندید. آنگاه شهریان برآشفته و در میدان ریگستان ریختند. امیر به هراس افتاده، از شهر فرار کرد. عاقبت آشوب مردم با توسل به زور فرونشانده شد.

از روی بعضی مدارک غیرمستقیم، شور و آشوب‌های مردمی در سال ۱۸۱۹ یا ۱۸۲۰ میلادی نیز به‌وقوع آمده بود.[۱۳۲] جنبش بزرگ مردمی سال ۱۸۲۱ میلادی در قسمت میانهٔ وادی زرافشان، بین سمرقند و بخارا (در میانکال) به‌عمل آمد. در این‌جا طایفه‌های نیم‌کوچی ازبک ختای ـ قپچاق‌ها، زندگی می‌کردند. فشار خراج‌ها، مصادره‌های دایمی، به خدمت حربی بسیج کردن تعداد زیاد مردان قبایل، رویهم

رفته اهالی میانکال را شدیداً برانگیخت. در سال ۱۸۲۱ میلادی حکومت دوباره به سربازگیری شروع کرد. کاسهٔ صبر ختای ـ قپچاق‌ها لبریز شده، نارضایتی آنها به شورش آشکارا مبدل شد. قره‌قلپاق‌های ساکن این محل نیز به شورشیان ملحق شدند. کل طایفه‌های ناحیهٔ بین سمرقند و کته‌قرغان به زیر لوای شورشگران درآمدند. شورشیان مأموران امیر را رانده، کته‌قرغان، چلک، ینگی‌قرغان و سایر شهر و دهات اطراف را اشغال نمودند. بینوایان این جاها هم به صف شورشگران پیوستند، اما اعیان و اشراف برای کمک به امیر رو آوردند. شورشگران به‌طرف سمرقند حرکت کردند. امیر به کته‌قرغان حمله آورد، آن را گرفت و اهالی آن را از دم تیغ گذرانید. شورشگران از خوقند، شهر سبز و دیگر ملک‌های دشمن امیرحیدر مدد خواستند. اما متحدین بین خود موافقت حاصل نکرده، به‌طور پراکنده عمل می‌نمودند. ختای ـ قپچاق‌ها خواستند به بخارا ضربه زنند، ولی به این موفق نشدند. شورشیان کوشش کردند که دهقانان نواحی گوناگون را به‌طرف خود بکشند که این هم نشد. آخرالامر قوه‌های اساسی شورشیان از هم پاشیده شد و آنها روش مدافعهٔ غیرفعال را پیش گرفتند. در همین وضعیت در سال ۱۸۲۵ میلادی امیرحیدر مهم‌ترین نقاط مقاومت شورشیان را اشغال نمود.[۱۳۳]

در سال‌های ۱۸۴۰-۱۸۴۲ میلادی روابط بین امارت بخارا و دولت خانی‌خوقند خیلی به تشنج گرایید. وقتی که در سال ۱۸۴۰ میلادی خان خوقند از خوف هجوم قشون‌های بخارا به ترس افتاد و خجند را تسلیم نمود، در خوقند شورش برخاست. به شورش، خواجه قلندر مسگر سرداری می‌کرد. هزاران تن بینوای شورشگر با راهبری این مرد شجاع عملاً پایتخت مملکت را اشغال نمودند. آنها منزل‌های صاحب‌منصبان خان را با خاک یکسان کرده، سفیران بخارا را نیز ایمن نگذاشتند.

طوری که تاریخ خوقند اطلاع می‌دهد، کل مأموران نظامی و غیرنظامی «به گوشه‌ها پنهان شدند». سپس شورشیان دربار خان را احاطه نمودند. دایره‌های حکمران فقط با مکر و فریب و دشواری‌های زیاد توانستند این شورش را فرونشانند. ولی مسبب اساسی شورش، پیش از همه ظلم و ستم بی‌رحمانه، از بین برده نشد. این بود که سال بعد باز شورش خلق به‌وقوع آمد و چنان وسعت پیدا نمود که خان به هراس افتاده، از خوقند فرار کرد. جنبش‌های خلقی در خوقند در سال ۱۸۴۲ میلادی،

هنگام هجوم قشون‌های بخارا نیز به‌عمل آمده بودند.[۱۳۴]

در آخر سال‌های چهلم (احتمال ۱۸۴۷م) شورش ساکنان شهر تاشکند به‌وقوع آمد. آن وقت‌ها شهر تاشکند تحت تصرف خانی خوقند قرار گرفته، در آن‌جا عزیز پروانه‌چی، نمایندهٔ بزرگ‌زادگان، در مسند دولت خانی نشستهٔ قپچاق حکم‌رانی می‌کرد. او بارها به شهر ترکستان لشکر کشیده، در نتیجهٔ جنگ‌های مداوم و فرساینده خزانه را خالی کرده بود. به این سبب در مشورت حاکم با اعیان و اشراف تاشکند قرار شد که علاوه به مصارف معمولی، از اهالی شهر و دهات اطراف فوراً مالیات فوق‌العادهٔ نقدی جمع کرده شود. اهالی شهر که از جبر دایمی و فشار بیرحمانهٔ عزیز پروانه‌چی حالشان تباه می‌شد، همیشه به عصیان آماده بودند. قهر و غضب خلق به‌نهایت خود رسید. جمع‌آوری مالیات جدید، کاسهٔ صبر مردم تاشکند را لبریز نمود. ساکنان شهر به تحصیل‌داران درافتادند و پول‌های ستاندهٔ آنها را غصب کردند. در محلات متعدد سنگرهایی تهیه شد. یکی از مراکز مهم شورش، رستهٔ مسگران بازار تاشکند بود. حاکم شش روز با کمک توپ و تفنگ مراکز متعدد شورش را اشغال کرد، ولی فرونشاندن شورش برایش میسر نگردید. شورشگران نیروی تازه جمع کرده، کل شهر را اشغال نمودند. حاکم فرصت گریختن نیافته، در درون قلعهٔ شهر پنهان شد. شورشگران به اتفاق قشون حاکم ناحیهٔ همسایهٔ قورمه، عزیز پروانه‌چی را از شهر راندند.

چنان‌که از منابع معلوم می‌شود، نیروی اساسی محرک این شورش، بینوایان شهر بودند، هر چند که در آن شهریان دارا و نمایندگان جداگانهٔ اعیان و اشراف ناراضی از حکومت خوقند نیز شرکت داشتند. توده‌های مردم موفق شدند مالیات‌های نو خیلی گران را ملغی نمایند و گماشتهٔ نفرت‌انگیز خوقند را از شهر بیرون کنند.[۱۳۵]

طایفه‌های جنوب و شمال قرقیزستان و قزاق‌ها نیز چندین بار بر ضد یوغ اسارت خوقند قیام کرده بودند. در جریان این شورش‌ها زحمت‌کشان کوچ‌نشین اکثر اوقات با دهقانان و شهریان مظلوم متحد می‌شدند.[۱۳۶]

مبارزهٔ طبقاتی در نواحی جداگانهٔ کوهستان پامیر غربی هم با شدت تمام جریان داشت. در ابتدای سال‌های شصتم دهقانان شغنان، روشان و وخان شورش برداشتند که به آن شیخ‌زادهٔ روشانی سرداری نمود. شورشگران نشیمن‌گاه میر روشان، قلعهٔ

وامه را به‌دست درآوردند. سپس به سوی قرارگاه حاکم شغنان، قلعهٔ برپنج، حرکت کرده و قشون آن را قلع و قمع نمودند. تمام دارایی حاکمان در بین دهقانان تقسیم شد. این شورش فقط پس از آن که حکمران کل بدخشان و پامیر غربی قوهٔ زیاد نظامی فرستاد، شکست خورد.[۱۳۷]

یکی از بزرگ‌ترین و پردوام‌ترین شورش‌های قرن نوزدهم میلادی، شورش ترکمن‌های خوارزم در سال‌های ۱۸۵۵-۱۸۶۷ میلادی است. همچنین شورش دهقانان بینوا با سرداری محمد فنای مزدور را که در سال‌های ۱۸۵۸-۱۸۵۹ میلادی در خانی خیوه واقع شده بود[۱۳۸] می‌توان خاطرنشان کرد.

ما فقط چندی از لحظه‌های مبارزهٔ طبقاتی در نیمهٔ دوم قرن هجدهم و نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی در آسیای وسطی را ذکر نمودیم. موج دامنه‌دار شورش‌های مردم گاهی سراسر آسیای وسطی را فرا می‌گرفت. اما مورخان آن دور آنها را نادیده می‌انگاشتند. این در واقع خصوصیت تاریخ‌نگاری فئودالی شرق است. این است که ما راجع‌به آنها اکثراً از روی معلومات و علامات غیرمستقیم آگاه می‌شویم و قضاوت می‌کنیم. تاریخ‌شناس مشهور شوروی، پ.پ. ایوانوف، دربارهٔ حرکات مردمی عهد امیردانیال سخن رانده، با نکته‌سنجی خاطرنشان کرده بود: «مورخان بخارا که این وقایع را برایمان نقل می‌کنند، آنها را اساساً هچون لوحه‌های مبارزهٔ فئودالان محلی بر ضد حکومت خانی به قلم می‌دهند. ولی باید متذکر شد که اعیان و اشراف محلی در مبارزه ضد خان می‌توان گفت که کلاً به فوج‌های دهقانان تکیه می‌نمودند و فرجام این مبارزه هم به فعالیت آنها وابسته بود. از این رو می‌توان فرض کرد که بیشترین لحظات مبارزهٔ مسلحانه در امارت بخارای قرن هجدهم میلادی، مهم‌ترین عناصر حرکات مردمی یا دهقانی را در خود نهفته بودند. فقط فرق در این بود که فئودالان محلی از روی منافع محدود طبقاتی خود به آنها سرداری می‌کردند و از آنها استفاده می‌بردند».[۱۳۹] این اندیشه به‌غایت عمیق و پرمعناست. با وجود این، می‌توان به آن علاوه نمود که این گفته‌ها در مورد نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی نیز کاملاً صدق می‌کنند.

طوری که از مثال‌ها مذکور عیان می‌گردد، حرکات مردمی آن دوره اساساً خصوصیت دهقانی داشتند. ضمناً دهقانان تاجیک و ازبک اکثراً با اقوام کوچی و

نیمه‌کوچی ازبک، قرقیز و قزاق مشترکاً عمل می‌کردند. منافع طبقاتی و مبارزهٔ مشترک طبقاتی بر ضد ظالمان مشترک، موانع طایفه‌ای و نژادی را از بین برده، زحمتکشان را با هم متحد می‌ساخت. هم‌زمان با آشوب‌های اهالی دهات، شورش‌های شهریان نیز روی می‌دادند. جنبش‌های دهات و شهر به‌طور خودجوش شروع می‌شدند و جریان می‌یافتند. اما در شورش‌های شهریان گاهی عناصر سازمان‌یافته پدیدار می‌گردیدند. کل شورش‌ها خصوصیت محلی داشته، سراسر قلمرو دولت خانی را فرا نمی‌گرفتند و از این رو قسمت اساسی اهالی مملکت از مبارزهٔ فعالانه در کنار می‌ماند که این وضع به حکومت امکان فرونشاندن این یا آن آشوب مردمی را فراهم می‌آورد. ایدئولوژی جنبش‌های مردمی آن دوره چندان بر ما معلوم نیست. معمولاً شورشگران در برابر خود هدف می‌گذاشتند که به برهم دادن سوءاستفاده و بی‌عدالتیِ زیاد از حد نمایندگان دولت، برکناری مأموران و حاکمان جداگانه، بهتر کردن وضع مادی و غیره موفق شوند. بیش از این مقصد و وظیفه‌ای مطرح نبود. عقب‌ماندگیِ شعور طبقاتی خاص آن زمان در این مورد نیز واضح و روشن ظهور می‌کرد.

مناسبات اقتصادی بین آسیای وسطی و روسیه

پژوهش آسیای وسطی از جانب دانشمندان روس

در سال ۱۷۸۱ میلادی مترجم، م.بیچورین به‌عنوان سفیر حکومت روسیهٔ پادشاهی به بخارا اعزام شد. وظیفه اساسی سفارت معین کردن امکانات توسعهٔ تجارت روسیه و بخارا و از طریق روسیه حمل اموال بخارا و همچنین حل و فصل مسایل سیاسی بود.[۱۴۰] بخارایی‌ها به نوبهٔ خود تقاضا می‌کردند که برای آزادانه تجارت کردن در سراسر کشور روسیه به آنها اجازه بدهند. عموماً به‌گونه‌ای که ی.و. بوناکوف خاطرنشان می‌کند، از ده‌ساله‌های آخر قرن هجدهم میلادی، آسیای وسطی اولین بار در سیاست خارجی حکومت روسیه موقع جدی مستقل را اشغال می‌نمود، ضمناً اهداف تجارتی در این مورد اولویت داشت. از سال ۱۷۹۶ میلادی صادرات اموال از امارت بخارا به روسیه از ۳۷۹ به ۴۸۵ هزار روبل و واردات از ۳۴۱ به ۴۲۱ هزار روبل افزایش یافت. ولی در سال ۱۸۰۱ میلادی صادرات اموال بخارا به روسیه به

۷۳۲ هزار روبل رسید، در عین حال، قسمت اساسی آن را (بیش از ۵۴۵ هزار روبل) مصنوعات نخی و پنبه، قسمت دیگر را (۱۰۲ هزار روبل) چرم و بقیهٔ آن را پوست قره‌کل، ریشهٔ ریواس و سایر کالاها تشکیل می‌کردند. به این طریق در ترکیب صادرات آسیای وسطی نخ پنبه، پارچه‌های نخی و خود پنبه مقام برتری را داشت و ضناً ۹۰ درصد این گروه کالا را ریسمان تشکیل می‌داد. در این مورد مشاهدهٔ سرهنگ استروکوف خیلی جالب توجه است که در سال ۱۸۱۰ میلادی در خصوص تجارت روسیه و آسیای وسطی نوشته بود: «روسیه که در تولیدات خود نخ پنبه ندارد، این چنین مایحتاج مهم را به مقدار زیادی هم به‌صورت پنبهٔ طبیعی و هم سه نوع رشته از آسیا دریافت می‌نماید. علاوه بر استفادهٔ بس مفید در چراغ‌ها، آن را در کارخانه‌های روس برای تهیهٔ پارچه‌های مختلف به‌کار می‌برند. بنابراین هر نوع پارچهٔ از آسیا وارد شونده را زنان و مردم عامی با دلخوشی تمام استفاده می‌کنند، زیرا نرم و بادوام است و از این رو پارچهٔ زغیرپایگی را که دولت برای (تأمین) ارتش به وی احتیاج فراوان دارد، اکثراً با آن عوض می‌کنند».[۱۴۱]

در سال ۱۸۰۱ میلادی از بخارا به روسیه مبلغ ۷۳۲ هزار روبل کالا صادر گردیده، کالای از روسیه به بخارا واردشده یک و نیم برابر کمتر از این مبلغ بود. مهم‌ترین قسمت اموال وارداتی را سکه‌های طلای ده‌روبلی (۴۰ درصد)، ماهوت و دیگر پارچه‌ها (۲۱ درصد)، فلفل قرمز، پوست خز و امثال اینها تشکیل می‌دادند.

در سال ۱۸۱۳ میلادی گماشتهٔ بریتانیا، میرعزت‌الله، مجبور شد اعتراف نماید که «تجارت با روسیه برای بخارا تجارت اساسی است». هر سال از روسیه یک کاروان عبارت از چهار تا پنج هزار شتر می‌آمد و چنین کاروانی به روسیه می‌رفت.»[۱۴۲]

در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی انحطاط اقتصاد فئودالی سرواژ(ی) شدت یافته، مناسبات کاپیتالیستی گسترش پیدا کرد. کارگاه‌های کوچک پیشه‌وری بیش از پیش جای خود را به مایوفاکتورهای کاپیتالیستی و سپس به تولیدات صنعتی سرمایه‌داران داد. از سال ۱۸۰۴ تا سال ۱۸۶۰ میلادی تعداد کارخانه‌های صنعتی از ۲۴۰۲ به ۱۵۳۳۸ رسیده، شمار کارگران متناسباً از ۹۵/۲ هزار ۵۶۵/۱ هزار نفر افزود. مخصوصاً صنعت نساجی که در نیمهٔ دوم سال‌های بیستم و نیمهٔ اول

سال‌های سی‌ام قرن نوزدهم میلادی تقریباً ۷۰ درصد صنایع تولیدکنندهٔ مصنوعات روس را تشکیل می‌داد، خیلی ترقی نمود. فقط در ظرف هفت سال از سال ۱۸۲۵ تا سال ۱۸۳۲ میلادی، تعداد دستگاه‌های نساجی دو برابر افزود.

البته ما برای تفصیل رشد اقتصادیات روسیه امکان نداریم و به این هم حاجت نیست، زیرا این مسأله در تحقیقات متعددی مورد بررسی قرارگرفته است.[۱۴۳] ما در این‌جا فقط در بعضی موارد جهت‌های اساسی آن توقف می‌نماییم. صناعت رو به ترقی نهادهٔ روسیه به بازار احتیاج داشت. این را اکثر رجال وقت به‌خوبی درک می‌نمودند. در سال ۱۸۳۵ میلادی، ک.ب. نیبولسین این ادعا را خیلی واضح و روشن بیان کرده بود: «از آن وقتی که فروش اموال مانوفاکتوری ما در بین مردمان آسیای وسطی رونق یافت، این تجارت برای صنایع داخلی ما اهمیت مخصوص پیدا نمود...»[۱۴۴] چنان‌که و.ی.لنین خاطرنشان کرده «... کاپیتالیسم بدون توسعهٔ مداوم دایرهٔ حکم‌رانی خود، بدون مستعمره نمودن ممالک نو... زندگی و ترقی کرده نمی‌تواند». و باز می‌گوید: «کارخانه‌داران بی‌درنگ نیاز به بازار دارند و اگر عقب‌افتادگی طرف‌های دیگر، اقتصاد ملی بازار را در ناحیهٔ کهنه محدودتر کند، در این صورت آنها بازار را در ناحیهٔ دیگر و یا در ممالک دیگر جستجو خواهند کرد».[۱۴۵]

همین امر و همچنین ضرورت به‌دست آوردن مواد اولیهٔ آسیا عامل اساسی وسعت یافتن حجم روابط اقتصادی روسیه با آسیای وسطی بود. این بود که محدودیت‌های صادر کردن طلا، فلزات سیاه و رنگه، مصنوعات فلزی (به استثنای اسلحه) و غله از روسیه به کشورهای آسیا از بین برداشته شد. به تاجرانِ هر سه رتبه اجازهٔ تجارت با آسیای وسطی و به اشخاص مختلف اجازهٔ دادوستد داده شد. این و دیگر تدبیرها برای رونق تجارت شرایط مساعد فراهم آوردند. کالاهای روسیه حتی به افغانستان، کاشغر و سایر نواحی مشرق‌زمین نیز راه یافتند[۱۴۶]، اما از عدم امنیت راه‌های کاروان‌گرد به ترقی تجارت جداً مانع شده بود. اغلب کاروان تاجران، خصوصاً آنهایی که از روسیه راهی می‌شدند، مورد حمله و غارت راهزنان قرار می‌گرفتند.[۱۴۷] کاروان‌ها را همراهی کردن دستهٔ محافظ هم چندان مؤثر نبود. مثلاً کاروان بزرگ و پربار تاجرانی که سال‌های ۱۸۲۴-۱۸۲۵ میلادی به بخارا حرکت

می‌کرد، با وجود همراهی دستهٔ مسلح، از جانب راهزنان تاراج شد.[۱۴۸]

از مواد اولیهٔ آسیای وسطی، پنبه اهمیت فراوان پیدا کرده بود. صنعت نساجی روسیه بخش‌های بیشتر و بیشتر آن را تقاضا داشت. این است که حمل پنبه پیوسته در حال افزایش بود.[۱۴۹] در آغاز قرن نوزدهم میلادی از آسیای وسطی هر سال تقریباً هزار پود پنبه به روسیه حمل می‌شد که مقدار آن در سال ۱۸۱۸ میلادی به بیش از ۱۰ هزار پود، در سال ۱۸۳۶ به ۳۸/۵ هزار پود و در سال ۱۸۵۸ به زیاده از ۱۸۰ هزار پود رسید، یعنی در ظرف نیم قرن ۱۸ برابر افزایش داشت!

آسیای وسطی هم از تجارت با روسیه خیلی ذی‌نفع بود. محصولات متعدد مهم از قبیل چدن، آهن، مس، مصنوعات فلزی از روسیه وارد می‌گردید. از سکهٔ جیب شهریان گرفته تا توپ، همه از فلزات وارداتی روسیه ساخته می‌شد.

پ.ی.نیبولسین نوشته بود «ما به آسیای وسطی چنین کالاهایی را می‌فرستیم که در سراسر توران از هر کالایی ضروری‌تر و پرمصرف‌تر محسوب می‌شوند. طلا، نقره، مس، چدن، آهن، هرگونه مصنوعات فلزی، پوست، رنگ، شکر، ماهوت، چیت و پارچه‌های گوناگون نخی و ابریشمی از کشور ما به آن‌جا می‌روند. محال است که آسیای وسطی فلزات، چرم، ماهوت، چیت و امثال این کالاهای ما را با همین قیمت از کشوری دیگر گرفته تواند».[۱۵۰]

طبق مدارک همین مؤلف فقط در ظرف ده‌سالهٔ ۱۸۴۰-۱۸۵۰ میلادی تنها با راه ارنبورگ از روسیه به دولت‌های خانی آسیای وسطی تقریباً ۴۰ هزار پود مس، بیش از ۴۰۰ هزار پود آهن، ۷۵ هزار پود چدن، ۲۵ هزار پود فولاد، مقدار زیادی سکه‌های طلا و نقره منتقل گردید. باید گفت که این مقدار از استخراج فلزات محلی بیشتر بود و برای عامهٔ وسیع اهالی آسیای وسطی مخصوصاً وارد نمودن پارچه اهمیت زیاد داشت، از این رو در بین کالاهای صادراتی روسیه به این سرزمین، مقام اول را اشغال می‌نمود. عموماً تجارت آسیای وسطی و روسیه صرف نظر از بعضی لحظات رویارویی با موانع، بیش از پیش رواج پیدا کرد.

در نتیجهٔ توسعه‌طلبی تجارتی انگلستان و دشواری‌هایی که در سال‌های سی‌ام و چهلم میلادی در زمینهٔ تجارت به میان آمدند، صادرات روسیه به دول خانی خیلی کاسته، نسبت به واردات یک و نیم تا دو برابر کاهش یافت. ولی از آخر سال‌های

پنجاهم و شصتم، تجارت روسیه و آسیای وسطی دوباره رشد نموده با سرعت پیش رفت. به سبب درگرفتن جنگ‌های داخلی در امریکا از آن‌جا به روسیه واردنمودن پنبه فوق‌العاده کاهش یافت و این به نوبهٔ خود قیمت پنبه را در روسیه خیلی بالا برد. راجع‌به میزان روابط تجارتی روسیه و آسیای وسطی در آن زمان، چنین دلیل گواهی می‌دهد که در آسیای وسطی درست در همان وقت مساحت کشتزار پنبه چندین برابر افزایش یافت. یک سال پس از آغاز جنگ داخلی در امریکا، یعنی در سال ۱۸۶۲ میلادی، مقیاس واردات پنبه از آسیای وسطی تقریباً سه برابر افزوده شد.

چنان که در بالا تأکید یافت، به توسعهٔ تجارت روسیه و آسیای وسطی هر دو جانب علاقه‌مند بودند. ولی نباید از آن صرف‌نظر کرد که در تجارت خارجی روسیه، حصهٔ واردات آسیای وسطی حتی در دورهٔ اوج خود نیز فقط دو یا سه درصد حجم عمومی صادرات دولت روس را تشکیل می‌نمود، در صورتی که بخش اساسی اموال صادراتی آسیای وسطی به روسیه فرستاده می‌شد. این حالت را در واردات آسیای وسطی هم می‌توان مشاهده کرد. بخش اعظم اموال وارداتی از روسیه می‌آمد. دولت‌های آسیای وسطی خیلی پیشتر از ملحق شدن به روسیه تحت نفوذ اقتصادی دولت روسیه قرار گرفته بودند.[۱۵۱]

علاقه‌مندی روسیه و دولت‌های خانی آسیای وسطی علل و انگیزه‌های سیاسی هم داشته است که نمایانگر آن، تلاش‌های حکومت تزاری روسیه از نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی به این سو، در جهت استقرار کنترل کامل خود در آسیای وسطی و جلوگیری از استیلا یافتن انگلستان، این خطرناک‌ترین رقیب امپراتوری روسیه در این منطقه، بر آسیای وسطی است. و اما، موضوعی که نیاز به تأکید خاص دارد این است که برخی مؤلفان[۱۵۲] در تحقیقات خود به انگیزه‌های عمدهٔ اقتصادی فعالیت‌های پتربورگ در شرق اهمیت لازم مبذول نداشته‌اند.

روابط ثمربخش تجارتی امارت بخارا، دولت خانی خیوه و خوقند از یک طرف، و روسیه از طرف دیگر بر شالودهٔ فعالیت جدّی سیاسی این کشورها بیش از پیش گسترش می‌یافت. آنها در تمام نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی سفارت و نمایندگی‌های خود را مبادله کرده، به حل و فصل مسایل از نظر این و یا آن دولت مهم موفق شدند. یکی از این مسایل همانا مبادلهٔ کالا و کلیهٔ مشکلات مربوط به آن.

بود.

سفیرانی که از آسیای وسطی به روسیه فرستاده می‌شدند (به‌خصوص سفیران امارت بخارا)، می‌کوشیدند باج‌هایی را که به کالاهای هم‌وطنانشان بسته می‌شد، کاهش دهند؛ اجازهٔ صدور کالاهای ممنوع‌الصدور، طلا و سکه را (که هر از گاهی صدور آنها ممنوع می‌شد) دریافت نمایند؛ آنها من‌جمله تقاضا می‌کردند تا به تاجران این یا آن دولت خانی در بازارهای مکارهٔ روسیه جای دهند و با اصرار درخواست می‌نمودند تا به تجار آسیای میانه نه‌تنها در نقاط قبلاً تعیین شده، بلکه در شهرهای گوناگون روسیه نیز اجازه خرید و فروش دهند.

حکومت تزاری روسیه به نوبهٔ خود به گسترش روابط اقتصادی و بهبود شرایط تجارت بازرگانان روس علاقه‌مند بود و چنین تصور می‌کرد که بدین‌وسیله نفوذ سیاسی خود را در آسیای وسطی می‌تواند به‌آسانی توسعه و تحکیم بخشد. او به سفرای خود که به دول خانی مأموریت می‌یافتند، وظایف تحقیق دول مذکور و رهایی بخشیدن آن عده از اتباع روسیه را که در این سرزمین در اسارت به‌سر می‌بردند، مطرح می‌نمود.

روابط خصمانهٔ دولت خانی خیوه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی پتربورگ را نگران ساخته بود. او به مقصد تحت نظارت قرار دادن تجارت روسیه و آسیای وسطی می‌خواست از موقعیت جغرافیایی خود استفاده نماید. خان خیوه به جاده‌های کاروان گرد دسته‌های مسلح فرستاده، از تجار به ناحق باج می‌ستاند و هرگاه اعتراض نمی‌نمودند، اموال ایشان را غارت می‌کرد. غیر از این خیوه به قوم و قبایل کثیرالعدهٔ قزاق که از مدت‌ها قبل تبعیت روسیه را پذیرفته بودند، ادعای فرمان‌فرمایی داشت.

خلاصه، موضوع مذاکرات دیپلماتیک خیلی زیاد بود، علاوه بر این بعضاً حکم‌رانان دول خانی برای جستجوی ثروت‌های زیرزمینی از حکومت تزاری اعزام مهندسین و تکنیسین‌های معدن‌شناس را درخواست می‌نمودند. بدین طریق در اواخر قرن هجدهم میلادی، ت. بورناشف، کارشناس رشتهٔ معدن‌شناسی به اتفاق ا. بیزنوسیکوف وارد بخارا گردید. د. تیلیاتنیکوف همراه بیزنوسیکوف و بعداً ت. بورناشف و م. یوسپیلوف به تاشکند که مدتی چند مستقل گردیده بود، مسافرت

کردند. در جریان بازدید اخیر آنها تفحصات زمین‌شناسی (البته در آن شرایط سطحی) انجام داده، به حاکم تاشکند، یونس‌خواجه که به منابع طبیعی کشورش امیدواری داشت، برخی مدارک ارائه نمودند.[۱۵۳]

به نوبهٔ خود سفرای بخارا، دیوان بیگی، عظیم جان مؤمن جانوف (۱۸۱۵-۱۸۱۹م) و قورچی‌باشی، میرزامحمدیوسف (سال ۱۸۱۶م) به پتربورگ عزیمت کردند. هیأت دیپلماتیک ا.ف. نگری (۱۸۲۰-۱۸۲۱م) که طبیعت‌شناس ای.ایورسمان، سروان ستاد کل میندورف و دیگران عضو آن بودند، برای بازدید متقابل به امارت بخارا وارد گردید. هر چند بستن موافقت‌نامهٔ تنظیم کنندهٔ مناسبات روسیه و بخارا (که همیشه حکومت تزاری به آن تمایل داشت) میسر نگردید، سفر ا.ف. نگری به امارت، در رشد مناسبات امپراتوری روسیه و بخارا و برای آشنایی متقابل این دو دولت، به اعتبار یک مرحلهٔ نوین اهمیت پیدا نمود.

مبادلهٔ نمایندگان مختلف در بین روسیه و دولت خانی خوقند نیز دارای چنین اهمیت بود. از آنچه که در تاریخ هر دو دولت نقش گذاشته است، پیش از همه به وادی فرغانه سفر کردن ف.نظروف (۱۸۱۳-۱۸۱۴م) و ن. پوتانین (۱۸۲۹-۱۸۳۰م) که علم را با معلومات مربوط به این محل نامشهور غنی گردانیده‌اند، باید خاطرنشان گردد. طی سال‌های ۱۸۲۳-۱۸۲۹ میلادی سفیران خان خوقند، محمدعلی‌خان ترسون، خواجه نیزه حاجینوف و حاجی میر قربان محمد قاسم‌اف، اول به امسک و سپس به پتربورگ اعزام شدند.

توسعه‌طلبی بریتانیا در آسیای وسطی و رقابت انگلستان و روسیه

انکشاف روابط متقابل تجاری و سیاسی بین روسیه و دولت‌های آسیای وسطی از ابتدای قرن نوزدهم میلادی با مداخلهٔ قوهٔ سوم با مشکلات روبه‌رو شد. هر اندازه که امپراتوری بریتانیا موقع خود را در هندوستان تحت تصرف خود مستحکم نموده، گام به گام به سمت شمال پیش می‌رفت، حکومت تزاری را بیم از دست رفتن مواضعش در آسیای وسطی فرا می‌گرفت. مستعمرات انگلستان در آسیا با بخارا، خیوه یا خوقند هم‌مرز نبودند، ولی حکومت لندن سعی می‌کرد که افغانستان را به میدان عملیات تجاوزکارانهٔ ضد این دولت‌های خانی و پایگاه توسعه‌طلبی اقتصادی

خود تبدیل دهد.

ف. انگلس تأکید می‌نماید: «موقع جغرافیایی افغانستان و خصلت خاص مردم آن به این مملکت به کار آسیای مرکزی چنان اهمیت سیاسی بخشیده بود که به آن بهای مزید دادن محال است».[۱۵۴] در تمام طول قرن نوزدهم میلادی و ابتدای قرن بیستم به مردم دلیر افغان لازم آمد که بهر استقلال خود ضد اسارتگران انگلیس شدیداً مبارزه نمایند. حکومت و محافل بورژوازی بریتانیا همانا در آرزوی توسعهٔ ملک‌های مستعمراتی و به‌دست آوردن بازارهای نو بودند. به این نیت آنها به آسیای وسطی همه گونه جاسوسی می‌فرستادند. وظیفهٔ جاسوسی را مسلمانان تحصیل‌کرده در مکاتب مخصوص ملک‌های بریتانیایی هندوستان و هم انگلیسی‌هایی که گاهی مقام بلند اداری داشتند، به‌جا می‌آوردند. اکثر اوقات این جاسوسان به قیافهٔ تاجر، زائر یا سیاحی کنجکاو درآمده، عملاً به دسیسه‌کاری‌های سیاسی مشغول می‌شدند و برای به طرف انگلستان متمایل ساختن دایره‌های حکمران دولت‌های آسیای وسطی، به یکی انعام و به دیگری وعدهٔ کمک دائم نظامی یا سیاسی می‌دادند و در عین حال آنها را دائماً به مقابل روسیه تحریک می‌نمودند.

در سال‌های ۱۸۱۲-۱۸۱۳ میلادی، از بین مسلمانان هند و با راهبری میرعزت‌الله، گروه جاسوسان به آسیای وسطی فرستاده شد. این گروه اطلاعات نظامی و استراتژیک و تجاری جمع می‌کرد و نیز مذاکرات سیاسی انجام می‌داد. در نیمهٔ اول سال‌های بیستم، فعالیت میسیون و. مورکرفت و ج. تربیک به‌وقوع پیوست که هدف اساسی آن امارت بخارا بود. در ابتدای سال‌های سی‌ام جاسوس مشهور انگلیس، الکساندر بورنس به آسیای وسطی آمده، به تحقیق امارت بخارا و مسایل حربی و تجارتی مشغول شد.

در نیمهٔ سال‌های بیستم، اموال متعدد انگلیسی از هندوستان به آسیای وسطی منتقل می‌شد. در سال ۱۸۳۶ میلادی سفیر بخارا خبر داده بود که انگلیسی‌ها که «چند وقت در این‌جا برای برقرار کردن مناسبات نزدیک تجاری سعی می‌کردند»، اخیراً باز جاسوسان خود را به بخارا فرستادند و فرمودند که «قراردادی منعقد کنند تا در اساس آن، انگلیسی‌ها بتوانند به آنها تمام کالاهای لازمه را به‌طرز خیلی مفید برای

بخاریان مهیا سازند».[۱۵۵]

به پتربورگ و ارنبورگ که مراکز اساسی تجارت روسیه با بخارا، خیوه و خوقند محسوب می‌شد، به‌خصوص واردگردیدن کالای تجار انگلیسی با قیمت خیلی ارزان به دولت خانی اخبار اضطراب‌آور می‌رسید. این اموال در ابتدا به‌حدی ارزان به فروش می‌رفتند که حتی بر زیان صاحبانشان بود. این تدابیری بود که به واسطهٔ آن می‌خواستند بازار محلی را برای خود اختصاص داده، مصنوعات حریف را از آن‌جا خارج کنند.

این عمل بدان معنا بود که تهدید انگلستان نسبت به روسیه رنگ واقعی به‌خود گرفته، به حساس‌ترین نقطه یعنی روابط تجاری‌اش با دولت‌های آسیای وسطی برمی‌خورد. از این رو استاندار نظامی ارنبورگ، و. پیروفسکی، تصمیم گرفت اشخاص معتمد خود را به بزرگ‌ترین دولت آسیای وسطی، امارت بخارا، برای آشنا شدن به وضعیت سیاسی و اقتصادی آن‌جا بفرستد.

از ماه دسامبر سال ۱۸۳۳ تا ماه ژوئن سال ۱۸۳۴ میلادی، پ. دمیزون و از سال ۱۸۳۶ میلادی، ی. ویتکیویچ با چنین مأموریت نیمه‌رسمی به نزد حکومت‌داران امیری عزیمت نمودند. به دنبال این سفر، ی. ویتکیویچ به نتیجهٔ تا اندازه‌ای آرام‌بخش رسید. در گزارش‌هایی که و. دال از گفته‌های او تنظیم نمودهٔ، اظهار می‌گردد که توسعهٔ تجارت انگلستان و بخارا عملاً پیش‌آمد مهمی ندارد. در امارت چیزی نیست که انگلیس‌ها بخرند، انتقال آهن و مصنوعات فلزی که بخاراییان احتیاج دارند، برای انگلیسی‌ها کار خیلی دشواری است. اما روسیه در تجارت به بخارا و سایر کشورهای شرق، نسبت به حریف خود امکانات بیشتری دارد. ی. ویتکیویچ گزارش‌های خود را با این سخنان به‌پایان می‌رساند: «ما برعکس انگلیسی‌ها می‌توانیم دایرهٔ تجارت خود را تا خود مُلتان توسعه دهیم و صاحبان صنایع انگلیس را از کل آسیای وسطی بیرون کنیم. راه ما نزدیک‌تر است، محصولات و اموال ما بازارگیر و مشهورند و ما می‌توانیم از آسیای وسطی اشیاء زیادی که در بین آنها پنبه همیشه مقام اول را داراست، وارد کنیم... کمتر کسی می‌دادند که کالاهای ما در سراسر آسیای وسطی تا خود هندوستان نظر به اموال انگلیسی ارزش بلند دارند».[۱۵۶]

اما مأموران عالی‌مقام حکومت تزاری روسیه این را آن‌قدر با خوشحالی استقبال

نکرده، مثل سابق با بیم و هراس زیادی فعالیت‌های حریفان را در کشورهای همسایه مراقبت می‌کردند. جریان حوادث بر حق بودن آنها را ثابت نمود. در سال ۱۸۳۹ میلادی امپراتوری بریتانیا شجاع‌الملک، شاه دست نشانده، را به‌تخت سلطنت کابل نشانده، قسمت مهم افغانستان را اشغال نمود.

وضعیت در دورهٔ جنگ اول انگلستان و افغانستان (۱۸۳۸-۱۸۴۲م) خیلی متشنج گردید. انگلیسی‌ها به آسیای وسطی نه‌فقط جاسوسان متعدد می‌فرستادند بلکه معابر و جاده‌های حدود این سرزمین را همه‌جانبه می‌آموختند. در بین دایره‌های حکمران بریتانیا مسألهٔ اشغال نواحی شمال هندوکش و «حرکت من‌بعده به سوی بخارا»[۱۵۷] مورد بررسی قرار می‌گرفت. در نتیجه دو راه حرکت قشون‌های بریتانیایی، یکی از طریق ایران و دیگری از طریق افغانستان پیش‌بینی شد.[۱۵۸]

در این وقت شهر هرات به مرکز فعالیت جاسوسی انگلیس‌ها تبدیل یافت. جاسوسان انگلیسی به خیوه، بخارا، خوقند و نشیمن‌گاه‌های قبایل کوچی نفوذ می‌کردند. در ارنبورگ شایعه شد که انگلیسی‌ها در صدد اشغال بخارا و خیوه می‌باشند. به بخارا جاسوسان آزمودهٔ انگلیس، استوددارت و مدتی بعد کونولی فرستاده شدند که می‌بایست در خصوص عملیات مشترک ضد روس‌ها توافق‌نامه عقد می‌کردند (کونولی پیش از این در خیوه و خوقند مأموریت داشت). دیگر جاسوس بریتانیایی د.ابات، در خیوه عمل نموده، می‌خواست این دولت را به دایرهٔ سیاست انگلستان بکشد و در مقابل بخارا راکه به فشار انگلیسی‌ها اعتنایی نداشت، تحریک نماید. ابات همچنین دربارهٔ خط سرحدی روس‌ها معلومات جمع می‌کرد. عاقبت در سر این کار جاسوسی دستگیر گردیده، به انگلستان رانده شد. انگلیس‌ها در عوض این جاسوس شکست خورده، ر. شکسپیر نام، شخص دیگری را فرستادند که عیناً باید همان وظیفه را ادا می‌کرد.[۱۵۹]

نمایندگان لندن در امارت بخارا نتوانستند موفقیت چشم‌گیری به‌دست آورند. استوددرات و کونولی در این هنگام به حد باید و شاید نزاکت دیپلماسی ظاهر نکردند. این بود که امیرنصرالله خودکامه اول آنها را به زندان انداخت و سپس به‌قتل رسانید (۱۸۴۲م).

حکومت تزاری به مقصد عقیم نمودن عملیات فعالانهٔ حریفان خطرناک خود به

دولت خانی سفارت فرستاد. این تدبیر از آن سبب هم به مصلحت بود که سفیران خیوه، آته‌نیاز خواجه، رییس مفتی و به دنبال وی ایش‌نیاز محمد نیازوف، و نیز مقیم‌بیک سعیداف، سفیر بخارا به روسیه آمده بودند. از این رو به طریق بازدید متقابل، سفیران دولت روس پ. نیکیفوروف که بعدتر منصب او را با گ. دانیلفسکی عوض نمود، و ک. بوتینف همراه ن. خانیکوف، شرق‌شناس، ا. لیمان، طبیعت‌شناس و دیگران به این کشورها اعزام شدند.

در سال‌های ۱۸۴۱-۱۸۴۲ میلادی دیپلمات‌های روس با سران دولت‌های خانی دربارهٔ مسایل مختلف تجاری و سیاسی مذاکره کردند. ظاهراً همهٔ کار موافق خواست آنها انجام می‌یافت. خان خیوه، رحیم‌قلی که پس از فوت پدرش الله‌قلی‌خان در ماه نوامبر سال ۱۸۴۲ میلادی به‌تخت سلطنت نشسته بود، برای مهر گذاشتن به «معاهدهٔ» پیشنهادی گ. دانیلفسکی حاضر شد. در این سند اعلام می‌شد که «صاحب دولت خوارزم» همیشه صلح و صفا و دوستی را با روسیه پاس خواهد داشت؛ اسیران و اموال غصب کرده‌اش را پس خواهد داد؛ باج اموال تجارتی روسیه را از پنج درصد ارزش واقعی آنها بالاتر نخواهد برد و کاروان‌های «ترانزیت» کلاً از مالیات آزاد خواهند بود.

حکومت پادشاهی در جواب این، خصومت‌های پیشینه را کلاً «به دست فراموشی سپرد»، به امنیت و حمایهٔ تاجران خیوه ضمانت داده، تمام امتیازاتی را که «تاجران دیگر ممالک آسیا» از آنها برخوردار بودند، به آنها اعطا نمود.[۱۶۰]

اخباری که از بخارا می‌رسید، اگر چه باعث دلخوشی نبود، نومیدکننده هم نبود. امیرنصرالله که تازه در لشکرکشی نوبتی خود به خوقند ظفر یافته بود، از امضاکردن «معاهدهٔ» مشابه سر کشید، ولی عموماً آنها ک.بوتینف و همراهان او را با کمال مهمان‌نوازی پذیرایی کرده، حتی به آنها اجازه داد که به سمرقند و قرشی بروند. وی همچنین اظهار نمود که سفارت خود را در پتربورگ با اختیارات تمام اعزام خواهد ساخت.

با وجود این، حکومت روسیه خیلی دلسرد و نومید گردید. این نه‌فقط از آن سبب بود که نمایندهٔ امیرنصرالله، خدایار بیک قیلچ‌علی گیناکوف که در ماه ژوئن سال ۱۸۴۲ میلادی به ارنبورگ آمده بود فقط عنوان قراول‌بیگی را (رتبه نسبتاً پست

در سلسلهٔ مراتب مأموران بخارا) داشت و حاضر نبود قواعد مقرری تشریفات دیپلماتیک را رعایت کند. بنابراین مدتی نگذشته، مجبور شد به میهن برگردد.

مقامات حاکمهٔ پادشاهی روس به‌چنین نتیجه رسیدند که ثبت موافقت‌نامه با سران دولت‌های خانی فایده‌ای ندارد. در مکاتبهٔ اشخاص عالی‌مقام پتربورگ و سایر محلات بیان شده که این حکم‌رانان مستبد شرق «از ترتیبات معمولی بی‌خبرند» و در اندیشهٔ رعایت توافق‌های حاصل شده، حتی اگر اجباراً صورت رسمی پیدا کرده باشد، هم نیستند. در واقع این عقیده در سال ۱۸۵۸ میلادی که سفارت جدید روس با سروری ن. ایگناتیف به خیوه (و سپس به بخارا) آمد، ثابت گردید.

نارضایتی و تشویش و اضطراب پتربورگ باز از آن جهت هم قوت می‌گرفت که بورژوازی انگلیس و حکومت امپراتوری بریتانیا از نقشه‌های پایدار نمودن حکم‌رانی اقتصادی و سیاسی خود در آسیای وسطی کلاً دست نکشیده بود. بر عکس، در سال‌های چهلم توسعه‌طلبی تجارتی تجار انگلیس در دولت‌های آسیای وسطی خیلی تقویت یافته، برای فروش کالاهای روسیه دشواری‌های جدی به میان آورد.

مثلاً پ.ی. نیبولسین پس از صحبت با تاجران بخارا نوشته بود: «... انگلیسی‌ها با قصد کلاً کساد کردن بازار فروش کالاهای روس در سال ۱۸۴۱ و خصوصاً ۱۸۴۲ میلادی چنان به‌مقدار زیاد مصنوعات خود را به بخارا وارد نموده، آنها را با چنان قیمت ارزان (حتی به زیان خود) به‌فروش گذاشتند که کل مردم به این کالاهای نو در افتاده، دیگر به چیت و چلوار و ماهوت ما توجه نکردند. انگلیسی‌ها با این وسیله تاجران ما را دور کرده، پس از یکی دو سال قیمت اموال خود را دفعتاً بیش از دو برابر بالا بردند...».[۱۶۱]

سرمایه‌داران لندن، لیورپول، منچستر و سایر شهرهای انگلستان بارها این‌طور عمل کردند. این قبیل روش‌ها برای تصاحب بازارهای آسیای وسطی خصوصاً وقتی که امپراتوری بریتانیا سند (در ۱۸۴۳م) و سپس پنجاب را (در ۱۸۴۶-۱۸۴۹م) اشغال کرده، به حدود شمالی هندوستان رسیده بود، پی‌گیرانه به کار بسته شدند. ک. مارکس و ف. انگلس «حملهٔ تجارت انگلستان را به آسیای داخلی» در نیمهٔ دوم سال‌های چهلم قرن نوزدهم میلادی مخصوص تأکید کرده‌اند. ف. انگلس خاطرنشان می‌نماید: «می‌توان با جرأت تصدیق نمود که تا زمان جنگ افغانستان و اشغال سند

و پنجاب، تجارت انگلستان با آسیای داخلی تقریباً به صفر برابر بود. اکنون کار رنگ دیگر گرفته، ضرورت جدی توسعهٔ مداوم تجارت، این سرنوشت محتوم است که مثل رؤیا انگلستان کنونی را تعقیب می‌کند... این ضرورت ناگزیر تجارت انگلستان را وادار می‌سازد که در یک وقت از دو سمت به آسیای داخلی حمله آورد؛ از سمت هند و از سمت دریای سیاه. هر چند که ما راجع‌به حجم صادرات روس‌ها به این بخش از عالم معلومات خیلی کم داریم، به هر حال از روی امر واقعی افزایش صادرات انگلیسی‌ها می‌توانیم نتیجه بگیریم که احتمال تجارت روس‌ها در آن‌جا خیلی کمتر شده باشد».[۱۶۲]

ف. انگلس اشتباه نکرده بود؛ مصنوعات بریتانیا مصنوعات روسیه را در دولت‌های خانی خیلی تضییق نمود. ادارهٔ تجارت خارجی روسیه در سال ۱۸۴۵ میلادی کاهش یافتن صادرات اموال میهنی را به آسیای وسطی که مسبب آن «وارد شدن بیشتر کالای نسبتاً ارزان‌تر هند و انگلستان به بازار بخارا» است، ذکر نموده است. در گزارش این اداره در سال ۱۸۴۷ میلادی چنین ذکر شده است: «سازگاری اموال انگلیسی با بازارهای بخارا و خیوه به فروش سودآور پارچه‌های نخی و سایر کالاهای روسی ممانعت نمود».[۱۶۳]

این هجوم اقتصادی بریتانیا تاجران روسیه را نیز خیلی به تشویش انداخت. یکی از تاجران، ف. پیچوگین، در سال ۱۸۴۸ میلادی شکایت کرده که «انگلیسی‌ها سرمایهٔ خود را دریغ نداشته... به آسیای وسطی نزدیک می‌شوند و ما در این بازارها کالاهای انگلیسی را بسیار می‌بینیم.»[۱۶۴]

در مقالات متعدد روزنامه‌ها و مجلات آن زمانِ روسیه، همین‌گونه تشویش‌ها ابراز گردید و توسعه‌طلبی تجارتی امپراتوری بریتانیا واقعاً هم با اقدامات جدی سیاسی وی در این راه توأم بود.

در سال‌های پنجاهم این خوف باز هم زیادتر گردید. استعمارگران بریتانیایی در مبارزه با روسیه برای برقرار نمودن حکم‌رانی خود در آسیای وسطی از دولت ترکیهٔ عثمانی هم بهره می‌بردند. دایره‌های خکم‌ران ترکیه نیز در ضمیر دل آرزوی مستحکم کردن موقع خود را در همهٔ «ممالک اسلامی» از جمله آسیای وسطی، می‌پروردند. هنوز در سال ۱۸۵۱ میلادی نمایندگان ترکیه به نیت ساختن استحکامات ترک‌ها در

دولت خانی خیوه وارد مذاکرات شدند که ضمناً ساختن استحکامات انگلیس‌ها نیز مد نظر بود. فعالیت شبکهٔ جاسوسی انگلستان و ترکیه، علی‌الخصوص به مناسبت جنگ کریمه خیلی وسعت یافت. فرستادگان مخفی ترکیه، آن وقت‌ها بیانیهٔ سلطان ترک را که دولت‌های آسیای وسطی را به هجوم ضد روسیه دعوت می‌کرد، آورده بودند. این‌گونه وقایع کم اتفاق نمی‌افتاد. انگلستان و ترکیهٔ اغوا شدهٔ وی، بارها سعی و کوشش نمودند که شعار «غزاوات» اتحاد سه دولت آسیای وسطی یعنی امارت بخارا، دولت‌های خانی خیوه و خوقند را علیه روسیه عملی کنند. علاوه بر این، خوفی هم به میان آمده بود که انگلستان و ترکیه به اتحاد سه‌گانه همراه شده، می‌خواهند بر ضد روسیه جنگ کنند.

اما در عمل برای انگلستان و امپراتوری عثمانی با وجود دست زدن به مکر و حیله، حصول چنین اتحادی میسر نگردید. انگلستان معمولاً عهدشکنانه عمل می‌کرد. فرستادگان مخفی انگلستان با شخصیت‌های عالی‌مقام بخارا به دوستی و صداقت سوگند یاد کرده، در عین حال به امیر افغانستان در مبارزهٔ ضد ملک‌های ازبک و تاجیک‌نشینِ تحت سرپرستی امیر بخارا واقع در آن سوی رود آمو کمک می‌رسانیدند. عاقبت در نتیجهٔ چنین عملیات عدهٔ زیاد تاجیکان و ازبکانی که از قدیم درساحل چپ رود آمو (نواحی شمالی افغانستان کنونی) زندگی می‌کردند، به‌طور مصنوعی از برادران هم‌خونِ خود در آسیای وسطی جدا شدند.

این یکی هم لازم به ذکر است که لندن خیال مداخلهٔ مسلحانهٔ ضد دولت‌های خانی را کلاً از سر دور نکرده بود. چنان‌که در سال ۱۸۵۸ میلادی هنگامی که در پارلمان انگلستان مسألهٔ توسعهٔ تجارتی در آسیای وسطی بررسی می‌شد، یکی از نمایندگان پارلمان تأکید نمود که همین عامل «امکان فرستادن قوه‌های مسلح را به این مملکت بیشتر می‌گرداند».[۱۶۵]

ولی استعمارگران نتوانستند به عملی نمودن این قصد و نیت‌های خود موفق بشوند.

پژوهش علمی دولت‌های آسیای وسطی

چنان‌که گفته شد، محافل حاکمهٔ دولت پادشاهی روسیه از نتایج عمومی مذاکرات

نمایندگی‌های دیپلماتیک خود در بخارا، خیوه و خوقند قانع نگردیده بودند. کوشش‌های استفاده از روابط اقتصادی برای بسط نفوذ سیاسی کلی پتربورگ در آسیای وسطی با سبب‌های مختلف به موفقیت توأم نگردید. ولی ما نمی‌توانیم در ارزیابی روابط سیاسی امپراتوری روسیه با دولت‌های آسیای وسطی چنین برخورد محدود و مخصوص نماییم. حتی اگرچه سفر دیپلمات‌ها همیشه باعث رسیدن به مقصدهای آنها نمی‌گردید، لیکن معمولاً به افزایش بیش از پیش مبادلهٔ کالا در بین دولت‌های متذکره تأثیر داشت.

مهم‌تر از همه این است که مسافرت سفیران، نمایندگان، تاجران و سیاحان جداگانهٔ روس به آسیای وسطی از دیگر جهت اهمیت خیلی زیاد داشت. اکثر کسانی که به این سرزمین سفر می‌کردند، افراد فاضل و دانشمند بودند و بعضی از آنها زبان‌های شرقی را می‌دانستند.[۱۶۶] در بین آنها متخصصان درجهٔ اول جغرافیا و زمین‌شناسی، ژئودزی و علم نجوم، طبیعت‌شناسان، شرق‌شناسان و زبان‌شناسان معروف هم بودند.

در تحقیق گزارش‌های سیاحت و تحلیل مواد و اطلاعات مختلفی که تاجران روسیه و آسیای وسطی می‌آوردند، گل سرسبد علم و فن میهنی از جمله شرق‌شناسان و جغرافی‌دانان معروف قرن نوزدهم روس شرکت می‌نمودند.

در این زمان معجزه‌ای به‌عمل آمد؛ در ظرف کمتر از پنجاه سال از قرن نوزدهم میلادی، آسیای وسطی از سرزمین ناشناس (terra incognita) به کشوری تبدیل شد که علم راجع‌به آن معلوماتِ فراوان و دقیق به‌دست آورد.

به قول ی. و. موشکیتوف، جغرافی‌دان مشهور روس، هیأت‌های علمی اعزامی ویژه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی، در تحقیق جغرافیای آسیای وسطی دارای اهمیت فراوان می‌باشند زیرا «... آنها مواد کاملاً علمی می‌دهند که حاجت به تفسیر نیست؛ علاوه بر مدارک کم و بیش دقیق نقشه‌برداری، خدمت اساسی این تحقیقات عبارت از آن است که ما را با خصوصیات طبیعی و تاریخی حوزهٔ ترکستان آشنا می‌سازد».[۱۶۷]

در جریان این سیر و سیاحت‌ها راجع‌به مردمان آسیای وسطی، تاریخ و فرهنگ آنها نیز مدارک فراوان و مختلف جمع‌آوری شد (اگرچه بخش زیاد آنها چندان مرتب

نبودند). می‌توان گفت که تحقیق اتنوگرافی مردم آسیای وسطی در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی شروع گردیده بود. از مدارک موجود در نشریه‌های مختلف و کم شهرت پراکنده و یا در جزوه‌دان‌های بایگانی محفوظ مانده، راجع‌به طرز زندگی، فرهنگ مادی و بعضی جهت‌های فرهنگ معنوی مردم آسیای وسطی که عبارت‌اند از تاجیکان، ازبکان، ترکمن‌ها، قرقیزها، قزاق‌ها و قره‌قلپاق‌ها می‌توان تصور پیدا نمود. افسوس که مهم‌ترین قسمت این مدارک در تحقیقات اتنوگرافی معاصر خیلی کم یا حتی اصلاً استفاده نشده‌اند.

آموزش زبان اقوام آسیای وسطی با احتیاجات عملی مربوط بود. در عین حال تحقیق علمی این زبان‌ها نیز آغاز شد. در مورد زبان تاجیکی چنین خدمت را و.و. گریگوریف، یکی از شرق‌شناسان برجستهٔ روس، اداکرده است.

در گزارش‌های سیاحان، یادگاری‌های جداگانهٔ هنر معماری آسیای وسطی بسیار ذکر شده و یا مختصراً تصویر یافته، لوحهٔ بعضی از آنها ثبت گردیده‌اند؛ توصیف بناهای مسکونی به‌نظر می‌رسد. از این قبیل نوشته‌های مختصر می‌توان معلومات پرارزشی برای تاریخ هنر معماری آسیای وسطی به‌دست آورد.

تقریباً هر سیاحی وضع و نظام اداری دولت‌های خانی را کم و بیش به‌تفصیل بیان کرده، توصیف این و یا آن جهت حیات اقتصادی آنها را نیز آورده است. اثر ن.و. خانیکوف *توصیف دولت خانی بخارا* (۱۸۴۳م) از بهترین تألیفاتی است که در این موضوع به‌وجود آمده‌اند. وقتی ن.و. خانیکوف به آسیای وسطی سفر کرد، سن او هنوز به بیست و دو سال نرسیده بود. او بعد از فارغ‌التحصیل شدن از لیسهٔ (دبیرستان) تسارسکاسیلسک به‌طور مکاتبه‌ای شرق‌شناس گردید. استعداد فطری، کنجکاوی و مشاهده‌کاری به این جوان دانش‌دوست امکان داد تا اثری تألیف نماید که با خصوصیات برازندهٔ خود یعنی تصویر همه‌جانبه و عمیق امارت بخارا، خواننده را به وجد آورد.

در کتاب ن.و. خانیکوف و آثار دیگر مؤلفان دربارهٔ تاریخ محلات، شهرها و دولت‌های جداگانهٔ آسیای وسطی، مدارک مهم ذکر یافته است. در عین حال سیاحان از این سرزمین نسخ خطی، آثار مختلف تاریخی و ادبی تألیف شده به زبان‌های عربی، تاجیکی و ازبکی را نیز با خود می‌بردند که مدتی بعد چندی از آنها نشر

گردید.

مثلاً نسخهٔ خطی *تاریخ مقیم‌خانی* که سفارت روس در سال ۱۸۲۱ میلادی از بخارا برده بود، انتخاباً (متن اصلی، ترجمهٔ فرانسوی) با شرح آ.ی. سینکوفسکی به‌طبع رسید. به قول و.و. بارتولد این اثر در نشر پروفسور سینکوفسکی یکی از «سردمداران شرق‌شناسی روس، برای اروپاییان مدت مدید همچون یگانه منبع تحقیق امارت بخارا خدمت نمود».[۱۶۸] در سال ۱۸۳۴ میلادی، آکادمیسین خ.د. فرین برای کمک به سیاحان روس فهرست آثار مؤلفان شرق را «که به جستجوی نسخهٔ خطی اصلی و یا نسخه‌برداری آن مشغول شدن لازم می‌آمد» انتشار داد. این فهرست که چند بار نشر گردید، در جمع‌آوری دست‌نویس‌های شرقی نقش مهم داشته است. دانشمند جوان، ن.و. خانیکوف نیز از بخارا نسخه‌های خطی زیادی پیدا کرد و به روسیه برد. در سال ۱۸۵۸ میلادی در هیأت نمایندگی دیپلماتیک ن.پ. ایگناتیف، شرق‌شناس مشهور روس، پ. لیرخ به خیوه و بخارا آمده، مجموعهٔ کاملی از نسخ خطی را جمع نمود. زمانی سکه‌های گوناگونِ ضرب‌شده در آسیای وسطی نیز به روسیه منتقل می‌شد.

تحقیق تاریخ و تمدن آسیای وسطی یکی از مهم‌ترین روش‌های علم شرق‌شناسی روس گردید. نمایندهٔ معروف این جریان، آکادمیسین خ. د. فرین، مدارک پرارزش سکه‌شناسی را تحقیق و نشر نمود، متن ترکی اثر ابوالغازی، *شجرهٔ ترکان و مغولان* را به‌طبع رسانید. ی.ن. برزین *شیبانی‌نامه* و ن.ای. ایلمینسکی *بابرنامه* را چاپ کردند. و.و. گریگوریف، و.و. ویلیامینوف ـ زرنوف، ن. و. خانیکوف منابع متعدد پرارزش روسی و محلی را راجع‌به تاریخ آسیای وسطی با شرح و تفسیر خود انتشار نمودند. و.و. ویلیامینوف ـ زرنوف، و.و. گریگوریف، و.گ. تیزنهاوزن و دیگران مدت زیادی به تحقیق سکه‌های آسیای وسطی مشغول شدند. توسط آثار این دانشمندان، نخستین بار طرح دوره‌های جداگانهٔ تاریخ قرون وسطی و نوین آسیای وسطی در پیش نظر جلوه‌گر گردید. ن.ی. بیچورین (ای اکینف) در آموزش تاریخ باستان آسیای وسطی سهم فوق‌العاده ارزشمندی گذاشت. خلاصهٔ کلام در نیمه اول و اواسط قرن نوزدهم میلادی یک زمره دانشمندان روس در ساحهٔ تحقیق تاریخ آسیای وسطی کارهای پرثمری انجام دادند.[۱۶۹]

تاجیکان، ازبکان، قرقیزها و ترکمن‌ها همیشه این دانشمندان زبردست روس را که نه‌فقط در بنیان گذاشتن تحقیق علمی آسیای وسطی، بلکه در استوار نمودن دوستی مردمان آسیای وسطی و خلق روس اقدامات شایسته‌ای کرده‌اند، با احترام یاد می‌کنند.

* * *

دوره‌ای که مورد تحقیق قرار داده‌ایم یکی از دشوارترین دوره‌های تاریخ مردم تاجیک محسوب می‌شود. در همین دوره بین دولت‌های مختلف تقسیم شدن مردم تاجیک انجام می‌یابد. با تأسیس دولت افغانستان، عدهٔ زیادی تاجیکان راکه اصلاً در خاک افغانستان کنونی اقامت داشتند، به‌طور مصنوعی از تاجیکان ساکن آسیای وسطی جداکردند.[۱۷۰] اکثریت تاجیکان آسیای وسطی در شهرهای گوناگون امارت بخارا و دولت خانی خوقند، وادی فرغانه، واحهٔ بخارا و غیره، در ملک‌های نیمه‌مستقل کوهستانی سرزمین تاجیکستان کنونی (قراتگین، درواز، وخان، شغنان و غیره)، عدهٔ معدودی در شهرهای خانی خیوه و دولت‌های خانی قزاق (اولیاعطا، چیمکند و غیره)، در ترکستان، در دولت خواجگان کاشغر (کاشغر، ختن و غیره) سکونت داشتند. در شمال هندوستان و خراسانِ به ایران ملحق شده نیز محلات متعدد تاجیک‌نشین موجود بودند.

بدین ترتیب در اواسط قرن نوزدهم میلادی، ولایاتی که تاجیکان و سایر خلق‌های آسیای وسطی در آن مسکون بودند، به چندین مملکت و دولت‌های خانی پراکنده گردیدند.

به سبب بروز نمودن بحران اقتصادی و سیاسی در آسیای وسطی، شرایط اجتماعی باز هم بدتر شد.[۱۷۱] در اواسط و ربع سوم قرن هجدهم میلادی، بحران به نقطهٔ اوج خود رسید. هر چند بعضی تدابیر مربوط به ایجاد تمرکز و مدتی بهتر کردن وضع آبیاری که در ابتدا و نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی در سه دولت، امارت بخارا، دولت‌های خانی خوقند و خیوه به‌عمل آمد، قدری ظهورات شدید این بحران را فرونشاند، باز هم نتوانست آن را کلاً از بین ببرد. نفوذ زیاد مقدس‌نمایان، خصوصاً مشایخ درویشیه، در بین عامه، به زوال یافتن و پوسیدن نظام فئودالی مساعدت می‌کرد. چنان‌که ای.س. براگینسکی گفته است: «... وضع فوق‌العاده سخت اقتصادی

و فرهنگی و حال تباه عامهٔ زحمتکش در اواسط قرن نوزدهم میلادی، نه‌فقط به عنوان پدیدهٔ انحطاط عمیق قرن‌ها در آسیای وسطی ادامه داشته، بلکه در عین حال نشان‌دهندهٔ تضادهای بین نیروهای مولده با وجود دشواری‌های زیاد و مناسبات تولیدی دست و پاگیر دورهٔ تنزل فئودالیسم است که به انقراض نیروهای مولده منجر می‌گردد.»[۱۷۲]

قرن هجدهم میلادی در آسیای وسطی دورهٔ سیر قهقرایی نیروهای مولده در نتیجهٔ بحران شدید اجتماعی و اقتصادی است.

طی قرن نوزدهم میلادی رواج و رونق همهٔ رشته‌های اقتصاد مشاهده می‌شود که آن در جهت توسعهٔ روابط اقتصادی آسیای وسطی با روسیه نقش مهم داشته است. سطح بلند پیشرفت پیشه‌وری، به‌ویژه در شهرها، همچنین رونق تجارت بیانگر آن است که در نظام اجتماعی ـ اقتصادی فئودالی آسیای وسطی طی قرن نوزدهم میلادی، تولید کالا و گردش پول جایگاه مهمی را دارا بود.[۱۷۳] در عین حال بخش عمدهٔ اهالی دولت‌های آسیای وسطی، مخصوصاً اهالی کوچی و تخت‌نشین دهات همانا در شرایط اقتصاد خالص طبیعی و نیمه‌طبیعی به‌سر می‌برند. تمام نظام تولیدات و مناسبات اجتماعی صرفاً فئودالی بود. برخی پدیده‌های مناسبات بورژوازی (چنین تمایلاتی مشاهده می‌شد) در چنین شرایط نمی‌توانست حتی اندکی گسترش یابد. در صفحات قبلی مطالبی راجع‌به دست‌آوردهای تولیدی و تجارت ذکر گردید. اما بنا بر گفتهٔ ف.انگلس که در مورد آسیای وسطی هم صدق می‌کند، «این همه موفقیت‌های تولیدات و معاملات در واقع به معنا و مفهوم امروزی، خصوصیت خیلی محدود داشتند. تولیدات در همان شکل رکود محض دکان پیشه‌وری باقی مانده، بنابراین هنوز خودش هم خصوصیت فئودالی‌اش را حفظ کرده بود...» موفقیت‌های تجارت نیز محدود بودند.[۱۷۴] مثلاً در آسیای وسطی تمایل پیدایش بازارهای ولایتی به‌ظهور می‌آید، ولی این هم به‌کلی تشکل نمی‌یابد.

و. ی. لنین خاطرنشان کرده بود که: «فقط در دورهٔ نوین تاریخ روس (تخمیناً از قرن هفدهم میلادی) همهٔ این‌گونه ولایات، قلمروها و ملک‌های اشرافی به‌صورت واقعی در یک واحد پیوسته شدند. سبب آن این بود که مبادله در بین ولایات روز به روز توسعه می‌یافت، معاملهٔ کالایی هم به‌تدریج می‌افزود، بازارهای کوچک محلی در یک بازار عمومی روسیه به هم می‌آمدند. از بس که راهبران و صاحبان این روند

سرمایه‌داران تاجر بودند، ایجاد این روابط ملی تنها براساس روابط بورژوازی بود، نه چیز دیگر».[۱۷۵]

در اواسط قرن نوزدهم میلادی، این روند در آسیای وسطی از تشکیل بازارهای محلی و قسماً ولایتی فراتر نرفت. در چنین شرایطی که اقتصاد طبیعی برتری داشت و پراکندگی اقتصادی و سیاسی حکم‌فرمایی می‌کرد، به‌وجود آمدن بازار عمومی در آسیای وسطی از امکان بیرون بود؛ دولت‌های خانی موجودیت خود را همچون دولت فئودالی نگاه می‌داشتند. وضعیت دولت‌های خانی آسیای وسطی را در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی می‌توان با گفته‌های ف. انگلس توصیف نمود: «ولی در همه‌جا، هم در شهرها و هم در دهات، تعداد آن دسته از اهالی که پیش از همه خواستار برهم دادن جنگ‌های بی‌معنی مداوم، دست کشیدن از نزاع و نفاق بین فئودالان و جنگ‌های متصل داخلی که حتی در موارد وارد شدن دشمن به مملکت هم قطع نمی‌گردید و خاتمه یافتن ویرانگری‌های دائمی و کاملاً بی‌مقصد را که در تمام دورهٔ قرون وسطی جریان داشتند، زیادتر می‌شد».[۱۷۶]

۴. فرهنگ مادی و معنوی

ناآرامی‌های زمانه و جنگ‌های فئودالی، ظلم بی‌رحمانه و خرابی‌های مملکت ترقیات فرهنگ را بازمی‌داشتند. البته نبوغ و خلاقیت خلق‌های آسیای وسطی پایان نمی‌یافت، ولی در دوره‌ای که جامعه به حال تنزل اقتصادی و حداکثر فشار و انکار شخصیت انسان افتاده و کل جنبه‌های زندگی را تعصب دینی فرا گرفته بود، امکان ظهور آن نبود.

ساختمان و معماری

سطح ترقیات هنر معماری آسیای وسطی، علی‌الخصوص در مورد ساختمان بناهای باشکوه در دورهٔ مورد تحقیق نسبت به قرن گذشته خیلی تنزل کرد. «در نیمهٔ قرن هجدهم میلادی روند ایجاد ساختمان‌های عظیم بخارا از حرکت بازماند، گویا که موجودیت خود را خاتمه داده باشد. در شهر ویرانه بنایی ساخته نمی‌شد. حتی در

سال‌های اواخر قرن که کار ساختمان دوباره راه افتاد، ترقیات آن نسبتاً به کندی جریان می‌یافت».[۱۷۷] بعضی آفریده‌های معماری برجسته از قبیل بنای مدرسهٔ خلیفه نیازقل که بیشتر با نام چارمنار مشهور است و سلسلهٔ عمارت خلیفه خدای‌داد، با وجود کم‌خرجی ساختمان و سادگی سبک معماری، از آن‌جا که ساخت و نمود آنها با منظرهٔ طبیعت اطراف موافقت کامل پیدا کرده، است دقت هر بیننده را به‌خود جلب می‌نمایند.

در سمرقند یک‌چند عمارت‌های بزرگ ساخته شد و یا ساختمان ناتمام عمارت‌های کهنه انجام شد. مثلاً در اواسط و نیمهٔ دوم قرن نوزدهم بالای پای‌بست کهنهٔ مسجد حضرت خضر اعمار و سپس بارها تعمیر و تکمیل شد (این بنا نمود کنونی خود را در نتیجهٔ بازسازی سال ۱۹۱۵ میلادی پیدا کرده است.). عمارت‌هایی که از آخر قرن هیجدهم تا اواسط قرن نوزدهم میلادی در خیوه و بعضی دیگر شهرهای خانی خیوه با وسعت تمام اعمار شده‌اند، از جهت معماری و تاریخی گوناگون‌تر جالب‌ترند. در این‌جا قصرها، کاروان‌سراها، دروازه‌های شهر، مدارس و مساجد، مقبره و مناره‌ها به‌وجود آمده بودند. چنان‌که بنای پذیراییِ اعمار شده در سال ۱۸۵۵ میلادی در روی حیاط کهنهٔ ارک (خیوه)، ایوانی دارد که با ظرافتِ ستون‌هایش از همهٔ ایوان‌های آسیای وسطی زیباتر است. قصر دو طبقهٔ تاشحولی (۱۸۳۲-۱۸۴۱م) ۱۶۳ اتاق، ۳ حیاط بزرگ و ۵ حیاط کوچک را در بر می‌گیرد. این عمارت خیلی بزرگ و مرکب با مهارت فوق‌العاده طراحی شده است.

در خانی خوقند نیز ساخت و ساز انبیه وسعت زیادی پیدا کرده بود. در شهرهای گوناگون این مملکت عمارت‌های متعدد محتشم از جمله قصرها، کاروان‌سراها، حمام‌ها، قلعه و مناره‌ها، همچنین مساجد و مدارس و مقبره‌ها اعمار شدند.

در سال ۱۸۴۱ میلادی یکی از سیاحان روس نوشته بود: «قصر خان کنونی بنای دوطبقهٔ آجری و خیلی زیبایی است که در مرکز شهر واقع است. اطرافش با باغ‌ها و عمارت‌های متعلق به آن و دیوارهای بلندگلی احاطه گردیده». در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی قصر جدیدِ «درنوع خود دلچسب» (تعبیر ا.پ. فدچنکو)[۱۷۸] اعمار شد که کارهای اساسی ساختمان آن در سال‌های ۱۸۷۰-۱۸۷۱ میلادی انجام یافته بود. طرح این قصر مثل تناسب نمای آن جالب نیست. نمای عمارت با کاشی‌های

گوناگون زینت یافته، در آرایش آن از کنده‌کاری گچی استفاده شده است. با وجود آرایش‌های زیاد، عمارت قصر شکل منظم و محتشم ندارد. در این‌جا استادان سفال‌ساز اندیجان، چوست، کان بادام، نمنگان، اوراتپه و رشتان خوب مهارت نشان داده‌اند. مقبرهٔ مادرخان و دخمهٔ شاهان (خوقند) تقلیدکارانه اعمار شده‌اند، روکش این بناها زیاد از حد رنگارنگ بوده، در آنها تناسب رعایت نشده است. مسجد خانقاه در مرغیلان و مسجد چنارلیک اول در خوقند با ایوان‌های پرنقش و نگار خود خیلی نظرربا می‌باشند. مقبرهٔ خواجمنی قبری در نمنگان (نیمهٔ دوم قرن هجدهم میلادی) در هنر معماری قرن‌های هجدهم و نوزدهم میلادی نه‌فقط در خوقند، بلکه در کل آسیای وسطی جایگاه ویژه دارد. وی صرف‌نظر از بعضی جهت‌های الحاقی، اساساً سنت‌های معماری کلاسیک قرون وسطایی فرغانه را ادامه می‌دهد. اشکال دقیق معماری و آرایش‌های مجلل، این یادگاری را از کل ساختمان‌های آن روزگار متمایز می‌سازد.

در همین دوره در خجند، اوراتپه، حصار، پنجکنت و دیگر شهرها نیز عمارت‌های زیاد اعمار شدند. مثلاً مسجد چارباغ خجند با ایوان بلند و نقش و نگار زیبای سقفِ محل ورود خود از همین قبیل یادگاری‌های معماری محسوب می‌شود.

ولی در بین بیشتر از ۲۰۰ مسجد و ۲۵ مدرسهٔ خجند فقط چندتای آنها از جهت معماری قابل توجه می‌باشند. از یادگاری‌های معماری اوراتپه تنها بنای مدرسهٔ رستم‌بیک که متأسفانه تا زمان ما باقی نمانده، قابل ذکر است. نمای کاشی‌کاری آن با تصویرهای در پیش طاق عمارت نقاشی گردیده، حیوانات اسب یا پلنگ‌مانند که در مقابل یکدیگر حرکت می‌کنند، زیب مخصوصی پیداکرده بود. بنای مدرسه دو طبقه بود، ۴۹ حجره داشت، در دو گوشهٔ نمای آن دو منار موجود بود. از ساختمان‌های عمدهٔ آن زمانِ اوراتپه مدرسهٔ نمازگه، ایوان طلاکاری پایگاه قرارگاه حاکم در بالای مغ‌تپه، حمام و کاروان‌سرایی راکه از آجر اعمار یافته بودند، می‌توان ذکر کرد.

در همین دوره عمارت‌های ریگستان حصار، مدرسهٔ نو و مدرسهٔ میرعالم ــ دادخواه پنجکنت ــ اعمار شده‌اند. تحقیق کل این یادگاری‌های معماری به‌چنین نتیجه‌گیری منجر می‌شود که در ساختمان‌های باشکوه آن دوره، سطح فنی و معماری و بدیعی خیلی تنزل کرده است.

اما در ساختمان‌های عمومی منظره کلاً متفاوت است. در این‌جا قطع عنعنه و تنزل مشاهده نمی‌شود. برعکس، در این دوره است که انواع محلی منازل آسیای وسطی کاملاً تشکل می‌یابد. ضمناً در طرح، آرایش و مساحت دو نوع بنا، منزل توانگران و منزل بینوایان، از هم تفاوت جدی پیدا می‌کنند. چهار طرف منزلگاه با دیوارهای بلند احاطه می‌شد. به تقاضای اقلیم در هنر منزلگاه، صحن حیاط اهمیت زیاد داشت، زیرا ساکنان آن اکثر روزهای سال را در زیر سایهٔ درختان و گرد حوض داخل حیاط سپری می‌کردند. حیاط از دو بخش اندرون و بیرون عبارت بود. در حیاط درون خانه‌ها زیست، طویله و غیره واقع می‌شد. گاهی حیاط مخصوص فرعی و قطعهٔ باغ هم جدا می‌شد. همچنین دروازهٔ خانه با درکنده‌کاری شده نیز به قسم ترکیبی منزلگاه شامل می‌گردید. اکثراً در پیش خانه‌ها ایوان می‌ساختند. عمارت‌ها نه‌فقط یک طبقه، بلکه دو طبقه و گاه سه طبقه هم بودند.

در ساختمان‌های دهات، حیاط و قطعهٔ باغ با دیوارهای بلند گلی احاطه گردیده، رباط و یا قرغان اغلب زیوربندی می‌شد. بهترین نمونه‌های چنین منازلی در سمرقند باقی مانده‌اند.[۱۷۹] خانه و ایوان‌ها چنان ساخته می‌شدند که سکنه را در تابستان از گرما و در زمستان از سرما محافظت می‌کردند. خانهٔ زیست غیر از در اساسی، دریچه و روزنه هم داشت که برای روشنایی و تهویهٔ خانه خدمت می‌کرد. در درون خانه برای پختن غذا آتشدان و موری و برای گرم شدن در فصل زمستان صندلی موجود بود.

برای آرایش قسمت داخلی ساختمان، کل انواع هنر عملی مردم از قبیل منبت‌کاری، گچ‌کاری، نقش و نگار و غیره استفاده می‌شد که با جهاز خانه هماهنگی تام داشت. اما این همه به منزل ثروتمندان متعلق بود. مثلاً، کمال جلیل‌اف، ساکن متمول خوقند، و حیدرنام، ثروتمند اوراتپه، همین‌گونه خانه داشتند.آنهایی که برای ایشان خدمت می‌کردند در کلبه‌های حقیرانه بعضاً در زیرزمینی و ته‌خانه‌ها می‌زیستند، در صورتی که آن همه بناهای محتشم و آن همه آثار هنر عملی که در فوق ذکر گردید، با زحمت آنها به‌وجود آمده‌اند. در شعری که به یک معمار ماهر فرغانه بخشیده شده، آمده است که او هم طرح‌انداز، هم معمار، هم نجار و هم نقاش بود. اتنوگراف‌ها و متخصصان تاریخ معماری، علی‌الخصوص ا.ک. پسرچیک، و.ل.

وارونینا، ل.ی. رمپیل و پ.پ. زاهداف مکتب معماری خوارزم، بخارا و فرغانه را با کل انواع محلی‌اش، همچنین منازل کاملاً متفاوتِ تاجیکان کوهستان را مورد تحقیق همه‌جانبه و دقیق قرار داده‌اند.[۱۸۰]

زرگران و مسگران نیز آثار به‌غایت نفیس هنری آفریده‌اند. آثار شایستهٔ تحسینِ کنده‌کاران و حکاکان، نساجان و خیاطان، سفالگران و سایر هنرمندان زبردست از آن شهادت می‌دهد که صنعت و هنر خلق در این دوره هم به موجودیت خود ادامه داده، موفقیت‌های مهم را نایل گردیده است. تفاوت مالی و اجتماعی چنان که در باب منزل مشاهده گردید، به فرهنگ مادی نیز نقش خیلی روشن خود را گذاشته است.

حیات علمی و ادبی

در شرایطی که مملکت از جهت اقتصادی خیلی عقب مانده، نفوذ و اعتبار روحانیان ارتجاعی بی‌حد افزوده می‌گردید، راجع‌به ترقیات موفق حیات علمی مجال حرف هم نبود. در این دوره نه‌فقط آثار مهم به‌وجود نیامد، بلکه آموختن دست‌آوردهای علمی زمان‌های گذشته نیز کلاً به درجهٔ نیستی رسید.

خصوصاً زمان سلطنت امیر شاه‌مراد و وارثان او تیره‌ترین دوره‌هاست. در این وقت فقط آموختن علم فقه، تفسیر کتاب‌های مقدس و شرح کتاب‌های درسی دینی قرون وسطی خیلی رواج یافت. به این سبب مدت تحصیل در مدرسه نهایت طولانی شده، باعث محروم ماندن حتی با استعدادترین فرزندان مردم از دانش‌های زمان گردید.

آموختن ادبیات بدیعی، علم بیان، خطاطی، ریاضیات و هیأت در برنامهٔ مدارس اصلاً به نظر گرفته نمی‌شد. علاقه‌مندان می‌توانستند با این علم به‌طریق خودآموزی مشغول شوند.

زبان تاجیکی در این دوره همانا اهمیت اولیهٔ خود را در دستگاه دولتی نگاه داشته، مثل سابق هم در رشتهٔ ادبیات و هم در کارگزاری اداری موقع اساسی داشت. در مکاتب، تعلیم و تدریس با این زبان صورت می‌گرفت.[۱۸۱] ولی در مدارس تقریباً کل درس‌ها به زبان عربی تدریس می‌شد و زبان تاجیکی فقط برای شرح و ترجمهٔ بعضی درس‌ها خدمت می‌نمود.

منابع خطی راجع‌به ادبیات قرن هجدهم میلادی در اختیار ما نیست. از مطالعه و بررسی دیوان‌های جداگانهٔ تا زمان ما رسیدهٔ اشعار شعرای آن دوره چنین به‌نظر می‌رسد که ادبیات ماوراءالنهر در عهد ذکر شده سخت به تنزل مواجه بود. در آخر قرن هجدهم و ابتدای قرن نوزدهم میلادی، علی‌الخصوص در خوقند حیات ادبی دوباره رونق پیدا می‌کند. شعرای ذواللسانین (امیر عمرخان، مکنونه، گلخنی و دیگران) وارد صحنهٔ ادبیات شدند که آثارشان را به زبان‌های تاجیکی و ازبکی انشا می‌کردند. آهنگ‌های اجتماعی در شعرهای آن زمان خیلی ضعیف گردیده، تأثیر تصوف غیرفعال قوت می‌گیرد. در اواسط قرن هجدهم میلادی جریان تازه‌ای به‌ظهور می‌آید که در تاریخ ادبیات تاجیک با نام بیدل‌گرایی مشهور است. نمایندگان این جریان در آسیای وسطی بیش از همه به تصوف بیدل تقلید نموده، از مرام عمومی، فلسفی و اجتماعی او وقوف کامل نداشتند.

شاعر و فیلسوف **میرزا عبدالقادر بیدل** (۱۶۴۴-۱۷۲۱م) یکی از آخرین نمایندگان برجستهٔ ادبیات تاجیک‌زبان هندوستان در قرون وسطی محسوب می‌شود. او در سرزمین هند به دنیا آمد و همان‌جا عمر به‌سر برده است. بیدل در آثار خود براساس نظریهٔ وحدت وجود بعضی اندیشه‌ها را افاده کرده و بر ضد نفاق و عداوت مذهبی بین هندویان و مسلمانان سر برداشته است. او عقاید خود را بعضاً آشکارا و گاه در ضمن تعبیرات تصوفی بیان نموده است. آثار بیدل با سبک مخصوصی انشاء شده است. اندیشه و آرمان این شاعر و متفکر بزرگ نظر به دیگر مناطق، بیشتر در آسیای وسطی، به خصوص در بین تاجیکان و ازبکان هواداران خود را پیدا نمود. لیکن متأسفانه عدهٔ زیاد پیروان بیدل اساساً اسلوب پیچیدهٔ بدیعی او را درشکل تقلید کرده، به مضامین فلسفی، سیاسی و اجتماعی میراث ادبی وی اهمیت نداده‌اند. شاید به سبب عقب افتادن حیات فرهنگی بخارا و در این محل خیلی قوت گرفتن تأثیر تعصب دینی باشد که اکثراً جهت‌های تصوفی اشعار بیدل دقت پیروان او را به خود جلب کرده است. این حالت را هم در بین شعرای تاجیک‌زبان دربار عمرخان (در خوقند) و هم در سروده‌های دیگر شعرا که در بخارا، سمرقند، خجند و بسیار شهرها نشو و نما یافته‌اند، می‌توان مشاهده کرد.[۱۸۲]

با وجود این، جریان بیدل‌گرایی غیر از مقلدان کهنه‌پرست نمایندگان پیش‌قدم

خود را نیز داشت. در بین پیروان بیدل شخصیت‌هایی هم بودند که بعدها در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم میلادی آفریده‌های خود را تا اندازه‌ای به حیات اجتماعی مردم قرین نموده، افکار مترقی آن زمان را تبلیغ می‌کردند. نقیب‌خان طغرل، اثیری خجندی و جوهری استروشنی از زمرهٔ این شعرا محسوب می‌شدند.

عموماً رویهٔ دموکراتیک به نظم این دوره نیز راه می‌یافت. چنانکه میرزا محمد صادق منشی که در سروده‌های او آهنگ‌های آزادمنشی و انتقاد از ظلم و استبداد حکم‌رانان احساس می‌شود، نمایندهٔ همین رویه است. تمایل به انتقاد از نظام موجود را در آفریده‌های بعضی شعرای دیگر بخارا از قبیل ارثی حصاری، خجلت بخارایی، رحیم سمرقندی و غیره نیز می‌توان مشاهده نمود. در دایرهٔ ادبی خوقند شعرایی مثل گلخنی، مجرم، کاشف، معدن، حاذق و مخمور بودند که با مضامین و مرام اشعارشان از سایر معاصران خود تفاوت داشتند. شاعره دلشاد که مانند بسیار ادیبان آن زمان آثار خود را را به دو زبان تاجیکی و ازبکی آفریده است، نسبت به جبر و ستم و بی‌دادگری‌های حاکمان فئودالی و ملازمان آنها نفرت و اعتراض بیان نموده‌اند.

در این دوره، آثار مربوط به تاریخ اساساً شکل واقعه‌نگاری به خود گرفته بود. لیکن در هر صورت تعدادی منابع تاریخی هم به‌وجود آمدند که در مسألهٔ آموختن حیات قرن‌های هجدهم و نوزدهم میلادی ارزش زیادی دارند. یکی از این‌گونه منابع، اثر محمد وفای کرمینگی *تحفهٔ خانی* یا خود *تاریخ رحیم خانی* است. این کتاب وقایع بین سال‌های ۱۷۲۱-۱۷۵۷ میلادی را در بر می‌گیرد. دیگر از آثار مهم این دوره، کتاب محمد یعقوب، *گلشن‌الملوک* است که در سال‌های سی‌ام قرن نوزدهم میلادی تألیف شده، زمان سلطنت منغیت‌ها را تا عهد امیرنصرالله شامل می‌گردد.

تاریخ خان‌های خوقند در *منتخب‌التواریخ* ، اثر محمد حکیم‌خان که وقایع از زمان حکم‌رانی ناربوته (تقریباً سال ۱۷۷۰م) تا ایام سلطنت محمدعلی‌خان را حکایت می‌نماید، شرح و بیان یافته است. *جهان‌نما*، اثر ملا عطار که در سال ۱۸۱۰ میلادی تألیف یافته بود، اساساً به روابط امارت بخارا و دولت خانی خوقند بخشیده شده است. علاوه بر این، راجع‌به تاریخ دولت خانی خوقند آثار دیگر از قبیل *تاریخ شاهرخی*، اثر ملا نیاز محمد و *تاریخ مهاجران* دلشاد نیز تألیف یافته‌اند. راجع‌به

تاریخ امارت بخارا غیر از *تاریخچهٔ بخارا*، اثر احمد مخدوم دانش *تاریخ ملا حمولی* (آخر قرن هجدهم و نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی) نیز قابل تذکر است.

یادداشت‌ها

۱. راجع‌به نادرشاه و استیلاکاری‌های او؛ نگر: پیگولیفسکایا، ن.و. و دیگران. ۱۹۵۸، ص ۳۱۶-۳۲۵.

۲. سامی، ۱۹۶۲، ص ۴۱.

۳. عبدالرحمن طالع، ۱۹۵۹، ص ۶۹.

۴. چخویچ، آ. د.، ۱۹۵۴، ص ۷۱-۷۳.

۵. محمدوفای کرمینگی، نسخهٔ خطی، ص ۱۸-۱۹.

۶. نگر: پیش‌گفتار ا.ا. سیمیونوف در اثر عبدالرحمن طالع، ۱۹۵۹، ص ۶-۷.

۷. میرغلام محمد غبار، ۱۹۵۹. مسایل پیدایش دولت افغان‌ها در آثار خاورشناسان شوروی، که به نقطه‌نظر مارکسیستی این موضوع مهم زمینه گذاشته‌اند، مخصوصاً در آثار ریسنیر، ی.م.، ۱۹۵۴؛ گانکوفسکی، یو. و.؛ ۱۹۵۸ الف؛ ماسون. و.م.؛ رومودین، و.ا.؛ دوم، ۱۹۶۵ به‌طور مفصل تحقیق شده است.

۸. محمد حیات‌خان، ۱۸۷۴، ص ۲۹۹.

۹. مختاراف، ا.، ۱۹۶۴، ص ۱۸-۱۹.

۱۰. احمد مخدوم دانش، ۱۹۶۰، ص ۱۳؛ احمد دانش، ۱۹۶۷، ص ۲۷.

۱۱. ساده‌دلی و پارسایی شاه‌مراد به‌حد اساطیری رسیده بود، نام اصلی او «امیرمعصوم» (به‌معنی «امیر بی‌گناه») مشهور شده است؛ نگر: سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۵۳، ص ۴۱-۴۲. اما تظلم او نیز به اندازه‌ای معاصرین را متحیر ساخته است که در تاریخ فوت او را «ظالم مرد» گفته‌اند؛ نگر: سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۲۴، ص ۱۶۳، شرح دوم.

۱۲. داویدویچ، ی.ا.، ۱۹۶۴، ص ۱۶۴-۱۶۸.

۱۳. میرزاشمس بخاری، ۱۸۶۱، ص ۴۵.

۱۴. بارتولد، و.و.، ۱۹۶۳ و، ص ۲۸۱.

۱۵. مختاراف، ا.، ۱۹۶۴، ص ۴۵.

۱۶. سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۵۴ الف، ص ۳.

۱۷. راجع‌به وضعیت کنونی، ۱۸۲۶، ص ۱۷۶-۱۷۷؛ ۱۸۲۶، ص ۱۳۰-۱۳۱. چنین خصوصیت روابط میان امیرحیدر و حاکم حصار، امیرعزت‌الله را هنوز در سال ۱۸۱۳ میلادی خاطرنشان نموده بود؛ نگر: سوکولوف، یو.ا.، ۱۹۵۷. ص ۲۱۱. سال‌های ۱۸۱۵-۱۸۱۶. امیرحیدر می‌توانست امر نماید که طوایف غزار به چراگاه‌های حصار روان شوند؛ عبدالرحیم‌اف. م.ا.، ۱۹۶۱، ص ۷۰-۱۰۳ (نامهٔ شمارهٔ ۷۲۲) راجع‌به تاریخ حصار؛ نگر: داویدویچ، ای.ا.. و مختاراف، ا.، ۱۹۶۹، ص ۳۵-۳۷.

۱۸. سوکولوف، یو.ا.، ۱۹۵۷، ص ۱۹۹-۲۰۰.

۱۹. سامی، ۱۹۶۲، و، ۱۹۶۳ الف ـ ب.

۲۰. محمدیعقوب، نسخهٔ خطی، و، ۱۵۷ ب.

۲۱. سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۵۴، الف، ص ۳-۴.

۲۲. خانیکوف، ن.و.، ۱۸۴۳، ص ۲۳۱.

۲۳. مفصلاً نگر: وباتکین، و.ل.، ۱۹۲۸؛ تروینتسکایا، ا.ا.، ۱۹۵۳. این‌چنین نگر: گالکین، م.ن.، ۱۹۶۸، ص ۲۱۰-۲۲۲. راجع‌به لشکر بخارا معلومات ارزشمند در بیانات اسرای در لشکر بخارا ادای وظیفه نمودهٔ روسی که قبل از خارج شدن از بخارا ابراز داشتند، موجود است.

۲۴. سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۵۴، ص ۴.

۲۵. تاریخ سیاسی نه همیشه دقیق، ولی کامل‌تر؛ نگر: نالیفکین، و.پ.، ۱۸۸۶؛ از مهم‌ترین تحقیقات جدید؛ نگر: ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۳۹، ۱۹۵۸؛ قیوم‌اف، ا.ا.، ۱۹۶۱، ۱۹۶۱ الف؛ نبی‌یف، ر.ن.، ۱۹۶۱، ۱۹۶۶؛ اوسینبایف، ک.، ۱۹۶۱؛ رومودین، و.ا.، ۱۹۶۳؛ مختاراف، ا.، ۱۹۶۴؛ جوانشمردی‌یف، ا.، ۱۹۶۵؛ همگرچینوف، ب.، ۱۹۶۶؛ پلوسکیخ، و.م.، ۱۹۶۸؛ تروینتسکایا، ا.، ۱۹۶۹.

۲۶. این تاریخ با معلومات منابع واقف‌تر مطابقت بیشتر دارد، هرچند از احتمال دور نیست که سال ختم سلطنت عالم‌خان ۱۸۰۹ یا ۱۸۱۱ میلادی باشد. لی و.ی. نالیفکین (۱۸۸۶، ص ۷۶-۷۷) آغاز سلطنت عمرخان را سال ۱۸۰۸ میلادی دانسته است که کاملاً خطاست.

۲۷. نالیفکین، و.پ.، ۱۸۸۶، ص ۱۲۵ و ۱۴۴.

۲۸. در مورد ملک اوراتپه و نبردهای صورت گرفته در میان امارت بخارا و خان خوقند برای تصرف اوراتپه؛ نگر: مختاراف، ا.، ۱۹۵۷، ۱۹۶۴.

۲۹. مختاراف، ا.، ۱۹۶۴، ص ۴۳-۴۴؛ ۱۹۶۹، ص ۷۷.

۳۰. کون، ا.ل.، ۱۸۸۰، ص ۲۰۵.

۳۱. احمد دانش، ۱۹۶۰، ص ۳۱، ۱۹۶۷، ص ۳۸.

۳۲. یوارسکی، ی.ل.، ۱۸۸۳، ص ۴۶.

۳۳. ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۳۹.

۳۴. اوسینبایف، ک.، ۱۹۶۱، ص ۱۳-۱۶.

۳۵. اسکندراف، ب.ای.، ۱۹۶۰، ص ۴۹-۵۵.

۳۶. گالکین، ا.، ۱۸۹۰، ص ۱۹۱؛ شوبینسکی، پ.، ۱۸۹۲، ص ۳۸۰-۳۸۶.

37. Meyendorff, J., 1826, p. 196-197

خانیکوف، ن.و.، ۱۸۴۳، ص ۷۵-۷۶.

۳۸. ما به موضوع سکونت تاجیکان در افغانستان مداخله نمی‌کنیم. در مورد سال‌های سی‌ام قرن نوزدهم میلادی، م. ایلفینستون (Elphinstone M., 1939, I, p. 403-422) منظرهٔ خیلی کامل و مفصلی را تصویر می‌نماید. طبق معلومات کیسلیاکوف، ن.ا.، تاجیکان اهالی اصلی ولایات شمال و قسماً مرکزی افغانستان بوده، از لحاظ شمار دومین قوم این کشورمحسوب می‌شوند؛ تخمیناً ۲ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر (کیسلیاکوف، ن.ا.، ۱۹۵۷، ص ۱۴۹). طبق معلومات دیگر در افغانستان تقریباً ۳ میلیون تاجیک مسکوناند؛ نگر: ماسون، و.م.، رومودین، و.ا.، اول، ۱۹۶۴، ص ۱۰.

۳۹. گریبنکین، ا.د.، ۱۸۷۲ ب، ص ۵۴.

۴۰. طبق محاسبهٔ میرعبدالکریم نجاری، در ناحیه میانکال و سمرقند هرقدر که مردم مقیمی بودند، همان مقدار کوچی‌ها بودند

Mir Abdoul Kerim Boukhary, 1876, p. 77.

۴۱. در مورد خانی خوقند از سبب نااستواری حدود آن آوردن حتی چنین ارقام تخمینی هم امری است محال. تعداد یک‌ونیم تا دو میلیون اهالی که در کتاب بدون ذکر نام مؤلف در مورد سال ۱۸۴۰ میلادی ثبت شده است (نظری به خانی خوقند در وضع کنونی، ۱۸۴۹، ص ۱۹۱)، مثل تعداد ۳ میلیون اهالی که تقریباً برای همان اوقات ولف ذکر نموده است (Wolf, J., 1846, c. 353) باید دقیقاً مورد سنجش قرار گیرد.

۴۲. رادلوف، و.و.، ۱۸۸۰، ص ۱۲.

۴۳. آماج زمین را در عمق ۴۰-۴۵ سانتی‌متر شخم می‌زد و در عین حال آن را کاواک و نرم هم می‌نمود. آکادمیسین، ا.ف میندورف (۱۸۸۲، ص ۲۲۹) چنین عقیده‌ای داشت: «به هنگام شخم عمیق، آن البته زیر خاک را تهویه می‌دهد و از سپارگزدان چنین افضلیت مهم را داراست که خاک زمین پس از شخم با آماج زیر آفتاب سوزان آن‌قدر زیاد خشک نمی‌شود.»

۴۴. مفصلاً نگر: خانیکوف، ن.و.، ۱۸۴۳، ص ۱۲۱-۱۲۳، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۳۷-۱۳۹؛ یفریموف، ف.، ۱۹۵۰، ص ۲۶.

۴۵. میندورف، ا.ف.، ۱۸۸۲، ص ۴۰۲.

۴۶. وضع کشاورزی در آسیای وسطای آن زمان هنوز محقق خود را در انتظار است. مدارک زیاد مهم در بیانات سیاحان، اسناد بایگانی روسیه و آسیای وسطی پراکنده‌اند. بیانات متخصصان، که پس از الحاق آسیای میانه به روسیه داده‌اند، همچنین نشریه‌های مردم‌شناسی در این باب از ارزش مهمی برخوردارند. از جمله نگر: برودسکی، م.، ۱۸۷۲، ۱۸۷۵؛ میندورف، ا.ف.، ۱۸۸۲؛ شاه‌نظراف، ا.ی.، ۱۹۰۸؛ یوفیریف، و.ای.، ۱۹۲۵؛ کیسلیاکوف، ن.ا.، ۱۹۴۷؛ کارمیشیوا، ب. خ.، ۱۹۵۴؛ سوخاریوا، آ.ا.، بیگجان اوا، م.ا.، ۱۹۵۵؛ رحیم‌اف، م.ر.، ۱۹۵۷؛ آندریئف، م.س.، پسرچیک، ا.ک.، ۱۹۵۸؛ یرشیف، ن.ن.، ۱۹۶۰؛ اوسینبایف، ک.، ۱۹۶۱؛ *تاجیکان قراتگین و درواز*، نشر اول ـ ۱۹۶۶، نشر دوم ـ ۱۹۷۰، نشر سوم ـ *رسایل مردم‌شناسی*، ۱۹۶۹ و بسیاری آثار دیگر.

۴۷. رادلوف، و.و.، ص ۳۹؛ سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۶۰ الف، ص ۱۰۰۱.

۴۸. بیچورین، م.، ۱۹۱۶، ص ۳۰۳-۳۰۴.

۴۹. سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۶۰، الف، ص ۱۰۰۲.

۵۰. خانیکوف، ن.و.، ۱۸۴۳، ص ۵۵. راجع‌به راه پرپیچ‌وخم تشکل را پیمودن مردم بخارا و مشارکت ازبکان در آن؛ نگر: سوخاریوا، آ.ا.، ۱۹۵۸، ص ۷۴ و ادامهٔ آن، ۱۹۶۶، ص ۱۱۳ و ادامهٔ آن.

۵۱. میندورف، ی.ف.، ۱۹۷۵. ص ۹۵.

۵۲. در همان اثر، ص ۱۰۵.

۵۳. سوخاریوا، آ.ا.، ۱۹۵۸؛ ۱۹۶۲؛ ۱۹۶۶.

۵۴. تورسونوف، ن.، ۱۹۶۷؛ مختاراف، ا.، ۱۹۶۴؛ ۱۹۷۵.

۵۵. پاشینو، پ.ی.، ۱۸۶۸، ص ۱۳۹.

۵۶. *راجع‌به وضعیت کنونی*، ۱۸۲۶، ص ۱۷۷-۱۷۸.

۵۷. مختاراف، ا.، ۱۹۶۴، ص ۷۲، ۷۵.

۵۸. مایف، ن.، ۱۸۷۶؛ خوروشخین، ا.پ.، ۱۸۷۶؛ هینس، ا.ک.، ۱۸۹۸؛ دوبرومیسلوف، ا.ای.، ۱۹۱۱؛ آزاده‌اف، ف.، ۱۹۵۹؛ حاجی‌اف، ای.، ۱۹۶۰؛ نبی‌اف، ر.ن.، ۱۹۶۶.

۵۹. لنین، و. ای.، آثار، جلد سوم، ص ۵۸.

۶۰. پتروفسکی، ن.ف.، ۱۸۷۴؛ برودوفسکی، م.ای.، ۱۸۷۵، ص ۱۵-۱۷، ۲۹-۳۱.

۶۱. سوخاریوا، آ.ا.، ۱۹۶۲، ص ۱۴۲.

۶۲. نگر: مثلاً، تصویر مختصر، ۱۸۲۳، ص ۷-۸.

۶۳. ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۳۲، ص ۴۴-۷۵؛ بوبنوا، ام. ا.، ۱۹۷۵.

۶۴. سوینسکوف، ک.، ۱۸۵۱، ص ۱۴۹؛ ژوکوفسکی، س.و.، ۱۹۱۵، ص ۱۱۲-۱۱۳؛ ماسلوف.

آ.و.، ۱۹۵۵، ص ۴۷-۴۸؛ خالفین، ن.ا.، ۱۹۷۴، ص ۴۷-۶۰ و غیره.

۶۵. معلومات را در این موضوع از تحقیقات مختلف راجع‌به خان خوقند به‌دست آوردن، امکان دارد که برخی از آنها قبلاً ذکر شده‌اند. همچنین نگر: بوگوسلوفسکی، دوم، ۱۸۴۲، ص ۲۱. نظری به... ۱۸۴۹، ص ۱۲۴-۱۲۵؛ پوتانین، ن.ی.، ۱۸۵۶، ص ۲۷۸؛ مکسیم‌اف، ۱۸۶۰، ص ۷۴؛ وریبنسکی، ا.ب.، ۱۸۶۸، ص ۱۳۷؛ کراوزی، چ.ی.، ۱۸۷۲ و بسیار تألیفات دیگر، مخصوصاً اسناد مربوط امور معدن موجود در بایگانی خان‌های خوقند جالب توجه‌اند؛ نگر: تروبتسکایا، ا.ل.، ۱۹۶۸ الف، ص ۳۵۳-۳۵۴، شمارهٔ ۲۵۰۷-۲۵۲۲.

۶۶. لیتوینسکی، ب.ا.، ۱۹۴۹.

۶۷. مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد سوم، ص ۵۲.

۶۸. تروبتسکایا، ا.ل.، ۱۹۶۸، ص ۲۷۸-۲۷۹، شمارهٔ ۱۸۷۸. ۱۸۷۹. ۱۸۸۳؛ ص ۳۱۱-۳۲۲ (شمارهٔ ۲۱۶۰-۲۲۷۲).

۶۹. پاشینو، پ.ی.، ۱۸۶۸، ص ۱۳۹-۱۴۰. این‌چنین نگر: پاشینو، پ.ی.، ۱۸۶۷، ص ۱۲۱. معلومات مشابه مقدم‌تر از این راجع‌به دولت خانی خوقند در اخبار پوتانین، ن.ی موجود است. در یک اثر بدون امضاء که در *نظری به خانی خوقند در وضع کنونی* (۱۸۴۹)، «کارخانهٔ خشت خان» و «کارخانهٔ کاغذسازی»، با نام «کارخانهٔ نساجی» یاد شده‌اند. *نظری به...* ۱۸۴۹، ص ۲۱۳.

۷۰. نیبولسین، پ.ی.، ۱۸۶۵، ص ۳۶. بدین ترتیب حق به‌جانب بوناکوف، ی. نیست. او سهواً تأکید می‌نمود که معلومات در مورد کارگاه‌های پراکندهٔ صنعتی تنها در کتاب پاشینو، پ.ای.، موجود است، نگر: بوناکوف، ی.و.، ۱۹۶۹، ص ۹۷.

۷۱. ویلیامینوف ـ زیرنوف، و.و.، ۱۸۵۳، ص ۲۰.

۷۲. گریبنکین، ا.و.، ۱۸۷۲ الف، ص ۳۱.

۷۳. در مورد بونک در رشتهٔ کشاورزی همچون بیعانه؛ نگر: ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۳۷، ص ۳۸-۴۰.

۷۴. عینی، ص.، ۱۹۷۰، ص ۱۵۶-۱۵۷.

۷۵. عینی، ص.، ۱۹۶۱، ص ۹۷.

۷۶. در مورد ریاخواران و مردم را غارت نمودن آنها؛ نگر: عینی، ص.، ۱۹۶۰، ص ۵۲۴-۵۳۴.

۷۷. مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۲۵، قسم دوم، ص ۱۴۵.

۷۸. آزاده‌یف، ف.، ۱۹۵۹، ص ۲۴-۲۵.

۷۹. مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۲۱، ص ۴۰۶.

۸۰. خانیکوف، ن.و. ۱۸۴۳، ص ۱۶۱.

۸۱. امین‌اف. ا. م.، ۱۹۵۹، ص ۵۰-۵۱؛ بوناکوف. ی. و.، ۱۹۶۰، ص ۹۹.

۸۲. مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد سوم، ص ۵۰-۵۱.

۸۳. خوروشخین، ا.پ.، ۱۸۷۶، ص ۴۱، ۹۶؛ در مورد بازار خوقند و خصوصیات آن؛ نگر: فدچینکو، ا.پ.، ۱۸۷۵، ص ۴۸.

۸۴. بیکچورین، م.س.، ۱۸۷۱، ص ۲۱۸؛ مختاراف، ا.، ۱۹۶۴، ص ۸۱-۸۷.

۸۵. سوخاریوا، آ.ا.، ۱۹۶۶، ص ۴۳.

۸۶. علاوه بر آثار سوخاریوا، آ. ا.، نگر: سیمیونوف، ا.ا.، ص ۱۰۰۹-۱۰۱۰؛ رمپل، ل.ا.، ۱۹۶۲، ص ۲۳۷-۲۴۷. تعداد کاروان‌سراها متغیر بود، یعنی در حال افزایش بود (قیاس شود با معلوماتی که در مورد سال‌های بیستم قرن نوزدهم میلادی موجود است).

۸۷. خانیکوف، ن.و.، ۱۸۴۳، ص ۱۶۳.

۸۸. تیتریونیکوف. ا.ن.، ۱۸۶۷، ص ۳۹. طبق معلومات تروبنیکوف، س.ن.، بیست کاروانسرا و بازار بالاپوشیده (*اسناد...*، ۱۸۶۹، ص ۴).

۸۹. *نظری به...*، ۱۴۹، ص ۲۱۳.

۹۰. کوشاکیویچ، ا.، ۱۸۷۲، ص ۵۲.

۹۱. بیکچورین، م.س.، ۱۸۷۱، ص ۲۱۸؛ مختاراف، ا.، ۱۹۶۴، ص ۸۲.

۹۲. شمارهٔ در مورد سال ۱۸۲۰ میلادی آوردهٔ میندورف، ی.ف.، ۵۰ هزار به‌نظر مبالغه می‌نماید؛ (Meyendorff. J., 1826, p. 160).

۹۳. کاستینکو، ل.ف.، ۱۸۷۱، ص ۲۳-۲۴.

۹۴. وهاب‌اف، م.، ۱۹۶۱، ص ۶۰-۶۱.

۹۵. خانیکوف، ن.و.، ۱۸۴۳، ص ۹۳، ۱۰۵.

۹۶. رادلوف، و.و.، ۱۸۸۰، ص ۱۸-۱۹.

۹۷. گربینکین، ا.د.، ۱۸۷۲، الف، ص ۲۸-۳۰؛ سوخاریوا، آ.ا.، ۱۹۶۶، ص ۲۳۶-۲۴۰.

۹۸. روژکوا، م.ک.، ۱۹۶۳، ص ۳۸.

۹۹. گربینکین، ا.د.، ۱۸۷۲، الف، ص ۲۶.

۱۰۰. فیضی‌یف، ا.، ۱۹۷۰، ص ۵۸-۵۹.

۱۰۱. گربینکین، ا.د.، ۱۸۷۲، ص ۳۰.

۱۰۲. این فقره در تمام نسخ خطی موجود است؛ نگر: احمد مخدوم دانش، ۱۹۶۰، ص ۳۳-۳۴ (توضیح ۴).

۱۰۳. دراین مورد؛ نگر: براگینسکی، ای.س.، رجب‌اف، ص.ع.، رومودین، و.ا.، ۱۹۵۳، ص ۲۵.

۱۰۴. توصیف مذکور بیشتر در زمینهٔ دلایل و اسناد و وثیقه‌ها (مطبوع و نامطبوع)، اسناد بایگانی، اطلاعات قبل و بعد از الحاق آسیای وسطی با روسیه تهیه نمودهٔ سیاحان و

یادداشت‌های مردم‌شناسی (از ما و مردم‌شناسان) تثبیت شده است. در علم شوروی در مورد آموزش این مسأله بارتولد، و.و.، و به‌خصوص سیمیونوف، ا.ا. (۱۹۲۹، ۱۹۵۴ الف) ابتدا گذاشته‌اند. این موضوع در آثاری که خصوصیات خلاصه و عمومی دارند، همچنین در تحقیقات مخصوص بکرات مورد بررسی قرار گرفته، از جمله؛ نگر: عبدالرحیم‌اف، م.ا.، ۱۹۶۱، بهرام‌اف، ز.، ۱۹۵۷؛ اسکندراف، ب.ای.، ۱۹۶۰، ۱۹۶۲؛ یولداشیف، م.یو.، ۱۹۵۹؛ کیسلیاکوف، ن.ا.، ۱۹۴۰، ۱۹۵۴، ۱۹۶۷؛ میرزایف، ک.م.، ۱۹۵۴؛ محسن اوا، ک.ز.، ۱۹۶۹؛ مختاراف، ا.، ۱۹۶۴؛ پلوسکیخ، و.م.، ۱۹۶۸؛ رحیم‌اف، م.، ۱۹۵۷؛ سوخاریوا، آ.ا.، بیک‌جان‌اوا، م.ا.، ۱۹۵۵؛ ترویتسکایا، ا.ل.، ۱۹۶۹؛ اوسینبایف، ک.، ۱۹۶۱؛ همرایف، م.، ۱۹۵۹؛ چخویچ، آ.د.، ۱۹۶۱؛ *یادداشت‌های مردم‌شناسی*، ۱۹۶۹؛ یوسف‌اف ش. ت.، ۱۹۶۴ و ه.

۱۰۵. یفریوموف. ف.، ۱۹۵۰، ص ۱۸، ۲۷.

۲۰۶. احمد دانش، ۱۹۶۷، ص ۳۹.

۱۰۷. این سند در کتاب عبدالرحیم‌اف، م.ا.، ۱۹۶۱، ص ۱۰۰ (سند ۶۹۰) ثبت است.

۱۰۸. اسناد، ۱۹۵۴، ص ۲۰۹-۲۱۷. این‌چنین نگر: ویاتکین، و.ل.، ۱۹۲۸، ص ۱۷.

۱۰۹. عینی، ص.، ۱۹۶۶، ص ۴۰.

۱۱۰. احمد دانش، ۱۹۶۷، ص ۸۷.

۱۱۱. عبدالرحیم‌اف. م.ا.، ۱۹۶۱، ص ۴۵، ۹۵ (سند ۴۸۳). همچنین در مورد سال‌های بیستم نیز تثبیت شده است؛ نگر: توصیف مختصر. ۱۸۲۳، ص ۷. طبق سخن رادلوف. و.و. که همراه با لشکر روس بوده است، در زمان استیلای حکومت پادشاهی طنابانه تنها با پول نقد ستانیده می‌شد (رادلوف، و.و.، ۱۸۸۰، ص ۹۲).

۱۱۲. بوناکوف، ی.و.، ۱۹۶۰، ص ۹۸.

۱۱۳. نگر: عینی، ص.، ۱۹۶۰، ص ۱۸۲؛ این‌چنین چخویچ، آ.د.، ۱۹۶۱؛ محسن‌اوا، ک.ز.، ۱۹۶۹.

۱۱۴. سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۲۹، ص ۱۲-۲۵؛ سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۶۰، ص ۹۹۹-۱۰۰۰؛ عبدالرحیم‌اف، م.ا.، ۱۹۶۱.

۱۱۵. در بیکی قرغان‌تپه (ابتدای قرن بیستم) بیک از هر باتمن (۱۶ پود) برای خود یک پود، میراب از هر یک خرمن یک و نیم پود، داروغه از هر یک خرمن چهار پود، املاک‌دار از هر باتمن یک پود می‌گرفتند (گایفسکی. پ.، ۱۹۱۹-۱۹۲۳، ص ۶۵).

۱۱۶. عینی، ص.، ۱۹۶۰، ص ۸۸.

۱۱۷. *اسناد*، ۱۹۵۴، ص ۱۹۲-۱۹۳ (سند دوم).

۱۱۸. سیمیونوف، ا.ا.، ۱۹۶۰، ص ۱۰۰۰. غیر از مالیات مذکور خراج و مکلفیت‌های زیاد دگر نیز وجود داشتند و اسناد بدین دلالت می‌کنند؛نگر: یگانی، ا.ا.، ۱۹۶۸، ص ۲۹-۳۰.

۱۱۹. *نظری به...*، ۱۸۴۹، ص ۲۰۹.
۱۲۰. پلوسکیخ، و.م.، ۱۹۶۸، ص ۱۰۷-۱۱۱.
۱۲۱. عینی، ص.، ۱۹۶۰، ص ۷۷-۷۸.
۱۲۲. خوروشخین، ا.پ.، ۱۸۷۶، ص ۴۵.
۱۲۳. حکومت این نوع عایدات مالیات را جهت مقاصد مختلف مصرف می‌نمود؛ نگر: ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۴۰، ص ۲۸، ۹۸-۹۹.
۱۲۴. نبی‌یف ر.ن.، ۱۹۶۱، ص ۳۸-۳۹. این‌چنین نگر: یگانی، ا.ا.، ۱۹۶۸، ص ۱۸ (شمارهٔ ۳۶)، در مورد این‌گونه عنعنه در خانی خیوه؛ نگر: ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۴۰، ص ۲۸.
۱۲۵. هینس، ا.ک.، ۱۸۹۸، ص ۷۲۰-۷۲۱. راجع‌به اجاره دادن جمع‌آوری مالیات این‌چنین نگر؛ *نظری به...* ۱۸۴۹، ص ۲۰۸، ۲۱۶.
۱۲۶. راجع‌به ظلم فئودالی ورخانی خیوه ـ نگر: کون. ا.ل.، ۱۸۷۳ الف، ۱۸۷۳ ب؛ اسناد، ۱۹۶۷، ص ۲۵-۵۵، ۷۹-۲۹۶.
۱۲۷. نبی‌یف، ر.ن.، ۱۹۶۱، ص ۴۰.
۱۲۸. اقتباس از کتاب خالفین، ن.ا.، ۱۹۶۰، ص ۲۴.
۱۲۹. نبی‌یف، ر.ن.، ۱۹۶۱، ص ۴۱. در مورد قربانی کردن آدمان به هنگام ساختمان جوی (کانال) و پیدایش این رسوم خرافاتی؛ نگر: بوگومولوا، ک.ا.، ۱۹۵۲، ص ۱۱۲-۱۱۵.
۱۳۰. مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۱۲، ص ۵۳۱-۵۳۲.
۱۳۱. چخویچ، آ.د.، ۱۹۵۴، ص ۷۶-۷۷.
۱۳۲. مختاراف، ا.، ۱۹۶۳، ص ۳۴-۳۶.
۱۳۳. در مورد تحقیق قیام مذکور؛ ایوانوف، پ.پ. که تمام منابع موجود را با کمال دقت آموخته است، خدمت ارزشمندی دارد؛ نگر: ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۳۷ الف.
۱۳۴. نبی‌یف، ر.ن.، ۱۹۶۱.
۱۳۵. در مورد تفصیل شورش؛ نگر: نبی‌یف، ر.ن.، ۱۹۶۶، ص ۶۲-۷۶.
۱۳۶. اوسینبایف، ک.، ۱۹۶۱، ص ۴۴-۵۱؛ *تاریخ ج ش. س. قرقیزستان*، جلد اول، ۱۹۶۸، ص ۲۹۳-۲۹۸.
۱۳۷. اسکندراف، ب.ا.، ۱۹۶۰، ص ۳۹-۴۲.
۱۳۸. یولداشیف، م.یو.، ۱۹۶۶، ص ۱۱۲-۱۱۳.
۱۳۹. ایوانوف، پ.پ.، ۱۹۵۸، ص ۱۱۲،
۱۴۰. نگر: بیکچورین، م.، ۱۹۱۶.
۱۴۱. الف. بوناکوف، ی.و.، ۱۹۴۱، ص ۶-۸.

۱۴۲. روژکوا، م.ک.، ۱۹۴۹، ص ۴۱.
۱۴۲. سوکولوف، یو.ا.، ۱۹۵۷، ص ۱۹۸ (در همان‌جا و ص ۲۰۸ فهرست اموال).
۱۴۳. خروموف، ا.، ۱۹۴۶، ۱۹۵۰؛ لیاشینکو، پ.ی.، ۱۹۴۷؛ پاژیتنوف، ک.ا.، ۱۹۵۸؛ خالفین، ن.ا.، ۱۹۶۰، ۱۹۷۴؛ *یادداشت‌ها*...، ۱۹۶۹ و ه.
۱۴۴. نیبولسین، گ.پ.، ۱۸۳۵، دوم، ص ۱۷۶.
۱۴۵. لنین، و.ای.، *آثار*، جلد سوم، ص ۶۱۶، ۶۱۳-۶۱۴.
۱۴۶. باباخواجه‌یف، م.ا.، ۱۹۶۵.
۱۴۷. نگر: مثلاً تصویر غارت کاروان در سال ۱۸۰۳؛ گاویردوفسکی، گ.، ۱۸۲۳.
۱۴۸. نگر: روژکوا. م.ک.، ۱۹۴۹، ص ۴۶-۴۸؛ کایدالوف، ی.، ۱۹۲۸؛ خالفین، ن.ا.، ۱۹۷۴، ص ۱۷۶-۱۹۸.
۱۴۹. در دستوراتی که در سال ۱۸۳۳ میلادی هنگام مأموریت دیپلماسی به مترجم پ.ای دمیزون در امارت بخارا داده شده بود، از جمله، فهمیدن آن که «آیا ازدیاد تولید پنبه ممکن است یا خیر و اگر ممکن است، تا چه اندازه توصیه می‌شود (چابروف، گ.ن.، ۱۹۵۷، ص ۱۱۱.
۱۵۰. نیبولسین، پ.ی.، ۱۸۶۵، ص ۲۲-۲۳.
۱۵۱. معلومات نسبتاً مفصل سالیانه در مورد روابط بازرگانی میان روسیه و آسیای وسطی در نشریهٔ وزارت مالیه که هر سال به عنوان *تجارت خارجی دولتی در انواع مختلف آن* انتشار می‌شد، ذکر شده است. همچنین تألیفات زیاد ارزشمند نیز موجودند؛ میندورف، ی.ف.، ۱۸۲۶ (نشر فرانسوی، نشر روسی ـ ۱۹۷۵)؛ نیبولسین. پ.ای.، ۱۸۳۵؛ خانیکوف، پ.ی. ۱۸۴۳، ۱۸۵۱؛ سیمیونوف، ا. ۱۸۵۹، نیبولسین، پ. ی.، ۱۸۵۶، کوشیوا، ی.ن.، ۱۹۳۴؛ بوناکوف، ی.و.، ۱۹۴۱؛ روژکوا، م.ک.، ۱۹۴۹، ۱۹۶۳. محمد جانوف، ا.ر.، نعمت‌اف، ت.، ۱۹۵۷، امین‌اف. ا.م.، ۱۹۵۹، میخالیوا، گ.ا.، ۱۹۶۵؛ خالفین، ن.ا.، ۱۹۶۵، ۱۹۷۴ و ه.
۱۵۲. نگر: مثلاً روژکوا، م.ک.، ۱۹۶۳؛ هدایت‌اف، گ.ا.، ۱۹۶۹.
۱۵۳. در مورد انتشار معلومات در این سفر گردآوری شده: نگر: *اخبار سیبیریا*، قسمت چهارم، ۱۱۸۱۸، ص ۱۱۱-۱۸۰، این‌چنین *اخبار انجمن جغرافی روسیه*، ۱۸۵۱ قسمت اول، س.پ.، ۱۸۵۱، ششم، ص ۱-۴۴۱.
۱۵۴. مارکس، ک.، انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۱۴، ص ۷۷.
۱۵۵. اقتباس از کتاب روژکوا، م.ک.، ۱۹۴۹، ص ۲۲۱. این‌چنین نگر: ژوکوفسکی، س.و.، ۱۹۱۵، ص ۱۰۹.
۱۵۶. بایگانی آکادمی علوم اتحاد شوروی، لنین‌گراد، بخش ۵۶ فهرست اول، پروندهٔ ۱۹، اوراق ۳۰-۳۷.

157. Rawlinson H., 1875, c. 157.

158. Wolf J., 1846, p. 346-348.

۱۵۹. در این مورد؛ نگر: خالفین، ن.ا.، ۱۹۵۸.

۱۶۰. بایگانی سیاست خارجی روسیه، ریاست عمومی بایگانی سانکت پتربورگ، پ ـ ۱۰، پروندهٔ ۲-۱۸۴۱؛ این‌چنین نگر: *مجموعه مواد در مورد تسخیرکشور ترکستان*، جلد چهارم، تاشکند، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۱۶۱. نیبولسین، پ.ی.، ۱۸۶۵، ص ۲۱۶.

۱۶۲. مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۹، ص ۱۲-۱۳.

۱۶۳. روزکوا، م.ک.، ۱۹۴۹، ص ۳۱۱.

۱۶۴. در همان اثر، ص ۳۱۴.

۱۶۵. علاوه بر آثار قبلاً اقتباس شده، مفصلاً نگر: تیرینت یف، م.ا.، ۱۸۷۵؛ گرولیوف، م.، ۱۹۰۹؛ کاستیلسکایا، ز.و.، ۱۹۳۴؛ پوپوف، ا.ل.، ۱۹۴۰ الف، ۱۹۴۰ ب: اشتین برگ، ی.ل.، ۱۹۵۰؛ خالفین، ن.ا.، ۱۹۵۹، ۱۹۶۵، ۱۹۷۴؛ محمد جانوف، ا.ر.، نعمت‌اف، ت.، ۱۹۵۷ و ه.

۱۶۶. بهترین شرح اجمالی جهانگردی و سفرهای علمی هیأت روس‌ها به آسیای وسطی در سال‌های ۱۷۱۵-۱۸۸۶ میلادی تألیفات زیرین است: ژوکوفسکی، س.و.، ۱۹۱۵؛ ماسلوا، آ.و.، ۱۹۵۵، ۱۹۵۶، ۱۹۶۲، ۱۹۷۱.

۱۶۷. مسوشکیتوف، ی.و.، ۱۹۱۵، ص ۱۲۶. راجع‌به تفصیل کامیابی در نقشه‌برداری در آسیای وسطی؛ نگر: فدچینکو، و. ن.، ۱۹۶۷، ص ۷۸-۱۰۳.

۱۶۸. بارتولد، و.و.، ۱۹۷۷، ص ۴۳۰.

۱۶۹. هنوز اثر مکملی، که سهم علم روس را در تحقیق آسیای وسطی نیمه اول و اواسط قرن نوزدهم با جزییات آشکار سازد، به‌وجود نیامده است. بیان مختصر نسبتاً معتبر بارتولد، و.و.، ۱۹۲۵؛ کراچکوفسکی، ی.یو.، ۱۹۵۸.

۱۷۰. قبلاً ما در مورد کوشش‌های امیران افغانستان جهت استیلای زمین‌های سواحل چپ رود آمو، که قبلاً متعلق به دول آسیای وسطی بودند سخن کردیم. عملیات جدی اشغالگرانهٔ فئودالان افغان در سال‌های پنجاهم قرن نوزدهم، بعد از آن که املاک ولایت بلخ به صفت مضافات ترکستان افغان به هیأت دولت افغانستان ملحق شدند، آغاز گردید. با وجود مقاومت دلیرانهٔ تاجیکان و ازبکان حکومت افغانستان از آن سبب بدین استیلا موفق گردید که در این‌جا پراکندگی فئودالی حکم‌فرمایی می‌نمود. حکم‌رانان محلی با هم خصومت ورزیده، جنگ و پرخاش می‌کردند، امارت بخارا که این املاک قبلاً تابع آن بودند، خود بر اثر نزاع‌های فئودالی ضعیف گردیده، به این املاک کمک نظامی نمی‌توانست برساند.

۱۷۱. براگینسکی، ی.س.، رجب‌اف، ص.ع.، رومودین، و.ا.، ۱۹۵۳، ص ۲۳-۲۶.

۱۷۲. براگینسکی، ی.س.، ۱۹۵۵، ص ۴۳۴.

۱۷۳. این برخلاف عقیدهٔ برخی از مؤلفین (مثلاً، نگر: نعمت‌اف، ن.ن.، ۱۹۵۹، ص ۷۱-۷۳) به بزرگ‌ترین شهرهای آسیای وسطی مثل بخارا نیز به کلی صدق می‌کند.

۱۷۴. مارکس، ک. و انگلس، ف.، آثار، جلد ۲۱، ص ۴۰۷.

۱۷۵. لنین، و.ای.، آثار، جلد اول، ص ۱۶۳-۱۶۴.

۱۷۶. مارکس، ک. و انگلس. ف.، آثار، جلد ۲۱، ص ۴۰۹.

۱۷۷. پوگاچنکوا، گ.ا.، رمپیل، ل.ای.، ۱۹۶۵، ص ۳۷۶.

۱۷۸. فدچینکو. ا.پ.، ۱۸۷۵، ص ۴۴.

۱۷۹. پسر چیک، ا.ک.، ۱۹۷۵. ص ۱۴۰.

۱۸۰. در آثار جامع پوگاچنکوا، گ.ا.، رمپیل، ل.ای.، ۱۹۵۸-۱۹۶۵؛ رمپیل، ل.ای.، ۱۹۶۱، سوخاریوا، آ.ا.، ۱۹۵۸، ۱۹۶۲، ۱۹۶۶؛ این‌چنین در تألیفات دیگر مردم‌شناسان مدارک خیلی مهم و جالب توجه گردآوری شده‌اند. در این مورد دیگر آثار تحقیقاتی مخصوص نیز موجودند. از جمله: دینیکی، ب.پ.، ۱۹۲۸، لاوروف، و.ا.، ۱۹۶۴، رمپیل، ل.ای.، ۱۹۳۶، ۱۹۳۷، ۱۹۶۰، ۱۹۶۹؛ پسرچیک، ا.ک.، ۱۹۳۷، ۱۹۵۴، ۱۹۵۶، ۱۹۷۰؛ آندریئف، م.س.، پسرچیک. ا.ک.، ۱۹۵۸؛ پولوپانوف، س. ۱۹۳۷، کیسلیاکوف. ن.ا.، ۱۹۳۹؛ غلام‌اف، ی.غ.، ۱۹۴۱؛ باچینسکی، ن.م.، ۱۹۴۷، ویمارن. و. و.، ۱۹۴۸؛ وارونینو، و.ل.، ۱۹۴۹، ۱۹۵۱ الف، ۱۹۵۱ ب، ۱۹۵۳، ۱۹۵۶، ۱۹۵۹ الف؛ بریتانیتسکی. ل.س.، ۱۹۵۰؛ عبدالرسول‌اف، ر.ر.، ۱۹۶۰؛ نسوتکین. ای. ای.، ۱۹۶۱؛ زاهداف، پ.ش.، ۱۹۶۵، ۱۹۶۹؛ مختاراف، ا.، ۱۹۶۵؛ روزی‌یف. م.، ۱۹۶۷ و دیگران. ما امکان نداریم، که در مورد نتایج این تحقیقات تا حدی، مفصلاً توقف نمایم.

۱۸۱. در مدارس تاجیکی امارت بخارا آموختن آثار شاعر بزرگ ازبک، نوایی، معمول گردیده که در امر آشنایی پیداکردن به زبان همدیگر دو مردم برادر، تاجیکان و ازبکان، از اهمیت ویژه برخوردار بود.

۱۸۲. عینی. ص.، ۱۹۵۴؛ عینی، خ. ص.، ۱۹۵۶؛ بیدل، ۱۹۵۵.

فصل ششم

تاجیکان در دورهٔ ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه و رشد مناسبات سرمایه‌داری در این سرزمین

باب اول

مردم تاجیک در دورهٔ ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه

۱. آغاز ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه

انکشاف من‌بعدهٔ روابط تجارتی و سیاسی روسیه با دولت‌های آسیای وسطی

چنان‌که ذکر گردید، حکومت تزاری روسیه سعی می‌نمود از طریق روابط اقتصادی و دیپلماتیک موقعیت خود را در آسیای وسطی مستحکم کند و نفوذ خود را در بخارا، خیوه و خوقند پایدار گرداند. در اواخر سال‌های چهلم و ابتدای سال‌های پنجاهم قرن نوزدهم میلادی، کوشش‌های بریتانیا در راه وسعت دادن تجارت، این‌چنین دسیسه‌های سیاسی آن پتربورگ را به تشویش انداخته، در وی خوف جدی از دست رفتن بازار کالای روسی را در آسیای وسطی و استوار گردیدن موقع رقیبان خطرناک در حدود جنوبی روسیه به‌وجود آورد. از این رو حکومت تزاری برای رشد بعدی روابط با دول خانی آسیای وسطی تلاش ورزیده، در عین حال با مقصد برقرار کردن سلطهٔ خود در آن سرزمین به اقدامات نظامی نیز متوصل گردید.

در سال ۱۸۴۷ میلادی قشون حکومت تزاری به سواحل دریای آرال رسید. در این‌جا استحکاماتی با عنوان رائیم تأسیس گردید که بعداً نام قلعه‌چهٔ آرال را به‌خود گرفت. این استحکام و قلعه‌های دیگر ساحل آرال با مقصد تأمین امنیت حرکت

کاروان‌های تجارتی به داخل آسیای وسطی اعمار شدند. هم‌زمان دستهٔ مسلح دیگری که از جانب سیبری به آسیای وسطی حرکت می‌کرد، به هفت‌رود رسید. بدین‌ترتیب نیروهای نظامی حکومت تزاری از دو سمت از ارنبورگ و امسک به اراضی ییلاقی از غصب نمودهٔ دولت خانی خوقند از قزاق‌ها و قرقیزها، نزدیک شدند.

اشغال گردیدن قلعهٔ آق‌مسجد خوقند (استحکام پیروفسکی، قزیل اردهٔ کنونی) که در سال ۱۸۵۳ میلادی پس از محاصره و حملهٔ دستهٔ سربازان روس تحت فرماندهی و.ا. پیروفسکی، فرماندار کل نظامی ارنبورگ، به‌وقوع پیوست، در مسیر حرکت بعدی قشون حکومت تزاری مرحلهٔ مهمی گردید. در همان سال نخست، راه آبی روسیه به آسیای وسطی افتتاح گردید و کشتی‌های روس از دریای آرال به‌سمت مناطق علیای رودخانه‌های سیر و آمو حرکت کردند. پس از این، در سواحل رود سیر سلسله استحکاماتی اعمار نمودند و بدین منوال سلسله استحکامات سیردریا به‌وجود آمد. در سمت شرقی آسیای وسطی خط استحکامات سیبری به آن مطابقت می‌نمود. اهالی محلی، قزاق‌ها و قره‌قلپاق‌ها که دچار ظلم و ستم دولت‌های خوقند و خیوه گردیده بودند، به لشکر حکومت تزاری روس کمک می‌کردند.

پتربورگ همراه با اقدامات نظامی، سعی و کوشش‌های سیاسی خود را در جهت «گشادن» راه وسیع به خیوه و بخارا برای وارد کردن کالاهای روسی نیز ادامه می‌داد. بعد از انجام یافتن جنگ کریمه که مدتی توجه دوایر حکمران امپراتوری روسیه را از آسیای وسطی منصرف کرده بود، در سال ۱۸۵۸ میلادی هیأت نمایندگی دیپلماتیک با سروری سرهنگ ن.ب. ایگناتیف به امارت بخارا و خانی خیوه اعزام شد. مذاکرات هیأت مذکور و دولت خانی خیوه نتیجه‌ای نداد. اما در امارت بخارا به ایگناتیف میسر شد که بعضی موفقیت‌ها را به‌دست آورد. امیرنصرالله که با خان خوقند در ستیز بود، با امید پشتیبانی دولت روس هیأت سفارت را به‌خوشی پذیرفت و برای بازرگانان روس امتیازهای معینی وعده داد. اما جامهٔ عمل پوشیدن توافق حاصل شده بسیار دشوار گردید. ن.پ. ایگناتیف خود نیز متوجه شد که حکومت‌های خانی (قبل از همه حکومت خیوه) به معاهده‌های پیشین توجهی مبذول نمی‌دارند؛ در دفترخانهٔ خان خیوه حتی نتوانستند متن قراردادی را که به دنبال

بازدید پ. نیکیفورف و گ. دانیلیفسکی به‌تصویب رسیده بود، پیدا نمایند...

حکومت روسیه به این نتیجه رسید که برای رسیدن به مقاصد سیاسی و اقتصادی در آسیای وسطی باید از نیروهای مسلح یعنی توسل به زور استفاده کند. این نیت از آن سبب هم تقویت می‌گرفت که ضعیف بودن روسیه تزاری نسبت به دولت‌های مترقی اروپایی پس از جنگ کریمه ظاهر گردید و آسیای وسطی چون بازار کم و بیش تضمین شدهٔ کالای پیشه‌وران روس در پیش نظر دوایر حکم‌ران و صاحب‌کاران کشور اهمیت مخصوص پیدا نمود. نکتهٔ اخیر با رشد و رونق سریع مناسبت‌های سرمایه‌داری در روسیه در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی، خصوصاً پس از منسوخ گردیدن اصول سرواژ خیلی سخت مرتبط بود. مؤسسات و کارخانه‌های جدید صنعتی به‌وجود می‌آمدند. نساجی، مهم‌ترین ساحهٔ صنعت که با تأمین پنبه وابسته بود، با سرعت تمام وسعت می‌یافت. رشد و رواج اقتصاد کشور، دریافت بازارهای تازهٔ فروش کالا، منابع جدید مواد اولیه و وسایل ارتباط و مواصلات را تقاضا می‌کرد.

علاوه بر این، عملیات فعالانهٔ دولت روس در آسیای وسطی نه‌تنها خوف از استیلای انگلستان بر این سرزمین را برطرف می‌کرد، بلکه برعکس، روسیه را به مرز ملک‌های شرقی بریتانیا نزدیک‌تر می‌نمود. بدین وسیله پتربورگ می‌خواست انتقام شکست در جنگ کریمه را بگیرد و موقع خود را در اروپا مستحکم نماید. از این رو سرکشیدن به اعماق سرزمین آسیای وسطی با مقصد و منافع چه ملاکان و چه داویر بورژوازی امپراتوری روسیه تواماً سازگار بود.

هم‌زمان به تأکید نمودن آمیزش عوامل اقتصادی و سیاسی که پتربورگ در تعیین نقشهٔ فعالیت خود در دولت‌های آسیای وسطی مدنظر می‌گرفت، باید اهمیت اساسی عوامل اقتصادی را در نظر داشته باشیم.[۱] و. ای. لنین در مقالهٔ «باز دائر به مسأله نظریهٔ رئالیزاسیون»، محض در زمان بعد از اصلاحات شدت گرفتن استعمار کشورهای کناری را بی‌جهت خاطرنشان نکرده است. او می‌نویسد: «جنوب و جنوب شرق روسیه اروپایی، قفقاز، آسیای وسطی و سیبری به نوعی مستعمره‌های سرمایه‌داران روس می‌باشند و نه‌فقط به درازا، بلکه به پهنا رشد سرمایه‌داری روس را هم تأمین می‌کنند».[۲]

بنابراین بیهوده نیست که مسألهٔ استوارگردیدن موقع امپراتوری روسیه در آسیای وسطی توجه فوق‌العادهٔ آن دوایر تجارتی و صنعتی را به‌خود معطوف داشته، در سازمان‌ها و صفحات ارگان‌های مطبوعات آنها موضوع پرجوش و خروشی گردیده است. استعمار فقط برای حکومت مستبدهٔ تزاری، ملاکان، اشراف‌زاده‌های صاحب‌منصب شاغلِ خدمات ملکی و حربی، و برای یک مشت سرمایه‌داران کارخانه‌دار و مقاطعه‌کاران مفید است.[۳]

در سال‌های شصتم قرن نوزدهم میلادی، به سبب آن که در نتیجهٔ آغاز یافتن جنگ‌های داخلی در شمال و جنوب امریکا، صادرات پنبهٔ امریکایی به اروپا قطع گردید، در صنایع نساجی اروپا و روسیه بحران به‌وجود آمد، و استیلای آسیای میانه همچون منبع مواد اولیهٔ پنبه اهمیت مخصوص کسب نمود. مثلاً تا سال ۱۸۶۱ میلادی، یک پود پنبهٔ بخارا در بازار مکارهٔ نیژیگورود چهار تا پنج صوم ارزش داشت، و در سال ۱۸۶۲ میلادی به هفت صوم و پنج تین و در سال ۱۸۶۴ میلادی به ۲۲-۲۴ صوم افزایش نمود.

هجوم قشون روسیهٔ تزاری به آسیای وسطی

در سال ۱۸۶۴ میلادی هجوم قطعی قشون حکومت تزاری به آسیای وسطی شروع شد. در ماه سپتامبر سال ۱۸۶۴ میلادی چمکنت اشغال گردید. سپس لشکر تزاری به سمت تاشکند حرکت کرد. در اواخر ماه آوریل سال ۱۸۶۵ میلادی، پس از شلیک گلوله از توپ‌ها، نظامیان تزاری به فتح قلعهٔ نیازبیک موفق گردیدند. این قلعه در ساحل رود چرچیق واقع بوده، برای مدافعهٔ تاشکند نقش بزرگ داشت. بر ضم این، سرگهٔ منبع آب‌رسانی داخل شهر نیز در حوالیِ همین قلعه واقع بود. در نتیجهٔ حملهٔ سخت و جنگ‌های شدید خیابانی در تاریخ ۱۵ ژوئن سال ۱۸۶۵ میلادی، یکی از بزرگ‌ترین شهرهای آسیای وسطی سقوط نمود. ولی الحاق رسمی تاشکند به روسیه با ملاحظه‌های دیپلماتیک تا پاییز سال ۱۸۶۶ میلادی به تعویق افتاد.

جنگ‌های داخلی خانی خوقند و همچنین مناسبت‌های خصمانه بین خوقند و بخارا شرایط خوب و مساعدی برای عملیات موفقیت‌آمیز قشون تزاری فراهم آورد. در برابر رقابت بخارا و خوقند که اکثراً باعث زدوخوردهای مسلحانه بین آنها

می‌گردید، امارت بخارا و خانی خیوه نیز در دوام این سال‌ها با هم مبارزه‌های شدید می‌کردند. این همه جنگ و نزاع‌های بینابینی دولت‌ها به وضع سیاسی و اقتصادی آنها تأثیر هلاکت‌بار می‌رسانید.

در اواسط سال ۱۸۶۵ میلادی، امیرمظفر به وادی فرغانه اردو کشید. لشکر خوقند که در محاربه‌های شدید و طولانی با دسته‌های حکومت تزاری بسی ضعیف گردیده بود، نتوانست به هجوم لشکر بخارا مقاومت کند. از این رو، امیرمظفر به‌آسانی خوقند را اشغال کرد و خدایارخان حاکم اسبق مریض‌احوال و ظالم را که از طرف مردم شورشی معزول شده بود، بار دیگر به‌تخت خانی نشاند.

امیرمظفر از این پیروزی بالیده‌روح گردید و به تاشکند هیأت سفارت فرستاد و از حکومت‌داران روسی طلب کرد که فوراً شهر را ترک نمایند. در فاصله‌های مذاکرات دیپلماتیک گاه و ناگاه زدوخورد لشکر تزاری با سربازان امیر نیز به‌عمل می‌آمد. فرماندار کل نظامی ترکستان، م.گ. چرنیایف، طی ماه‌های ژانویه و فوریهٔ سال ۱۸۶۶ میلادی خواست قلعهٔ جیزخ را فتح نماید و چند دفعه به آن حمله کرد، ولی نتوانست به مقصد برسد. این عملیات بی‌ثمر و «خالی از ابتکار» و بی‌نتیجه فقط منجر به آن گردید که م.گ. چرنیایف از منصب خود معزول شود و به‌جای او د.اِ. رومانوفسکی منصوب گردد. در ۸ مه سال ۱۸۶۶ میلادی، فرماندار کل نظامی تازه در محاربهٔ نزد ایرجر، در مسیر جیزخ و خجند لشکر امیر را تارومار نمود. باید تذکر داد که د.اِ. رومانوفسکی پس از شکست لشکر بخارا به‌سمت مرکز این دولت حرکت نکرد و اشغال کردن خجند (۲۴ مه ۱۸۶۶م)، قلعهٔ ناو و استحکام اوراتپه (۲ اکتبر ۱۸۶۶م) را افضل دانست. او ظاهراً بدان سبب چنین تصمیم گرفت که: محلات نام‌برده از اهمیت بزرگ استراتژیک نظامی برخوردار بود و در سر راه ورود به وادی فرغانه واقع بودند. خجند، اوراتپه و ناو نخستین شهرهای عمدهٔ تاجیک‌نشین بودند که به هیأت روسیه ملحق شدند.

د.اِ. رومانوفسکی بدین‌وسیله جناح چپ جایگاه خود را مستحکم کرده، کل نیروهای خود را به مقابل دشمن اساسی، امیرمظفر، بسیج ساخت. امیر بخارا به محاربهٔ ضدلشکر منظم امپراتوری روسیه آمادگی درستی نداشت. ادیب معارف‌پرور تاجیک، احمد دانش (۱۸۲۸-۱۸۹۷م)، تدارکات محاربهٔ جیزخ را چنین تصویر

کرده است: «... عسکر زیادی از عد و حصر بدین نسق جمع شده، بعضی به شوق، بعضی به کره، از هر طبقهٔ مردم به نیت غزا می‌رفتند؛ بعضی ده روزه، بعضی یک ماهه. جناب امیر نیز چون این جمعیت را ملاحظه نمود به خود جزم کرد که به همین یورش تا فیتربورخ، پایتخت امپراتور فتح خواهد شد؛ چو می‌دید که طول و عرض قشون قریب به دو فرسخ می‌رود و نمی‌دانست که:

پراکنده لشکر نیاید به کار
دو صد مرد جنگی به از صد هزار

به سطوت و شکوه تمام به هر نیم فرسخ راه نزول کرده، دو شب و دو روز اقامت نموده، آواز کوس و نای و نفیر به کرهٔ اثیر رسانیده، فریدون و افراسیاب را از جملهٔ حواشی حشم می‌شمرد.

در مدت دو ماه کمابیش به لب دریای سیر رفته، در ساحتی مسمّی به سسیق‌کول نزول فرمود. غازیان عسکر همایون پیش از آن که به منزل فرود آیند، از غزوه پشیمان گشته، در تردد گریز و مخلص افتادند؛ چه اسباب نقصانات را در عرض راه به سامان رسانیده، کارشان به طلب و سؤال عاید گردیده بود».[۴]

تصویر بعدی این واقعه باز هم رنگین‌تر است: «و از جایی که امیر نزول فرموده، سراپردهٔ اجلال افراشته داشت، تا معرکهٔ قِتال نیم فرسخی کمابیش بود که آواز نقارهٔ عسکریه می‌رسید. امیر در سایهٔ شامیانه به لعب شطرنج مشغول بود، جماعه‌ای از قوّالان قول و غزل می‌گفتند، خود امیر اصول نقاره را به فَخزْ خود نگاه داشته، آناً و فآناً (دم به دم) پیش‌خدمتان را می‌فرمود که به امیر توپخانه، سلیم بی، و امیرعسکر، شیرعلی، ایناق تعیین کنند که خزانهٔ روسیه به دست نوکریه افتاده، تلف نشود و بسیار مردم روسیه را ناکشته زنده آرند که در زمرهٔ سربازان ما ایستاده خدمت کنند و نظام را جاری دارند.

و در حاشیهٔ لشکر، یحی خواجهٔ ترکمان که منصب آخوندی داشت، با همهٔ سفاهت فش عمامهٔ از عقب سر انداخته، صفحهٔ بسیط عریض به دست برداشته، فضایل جهاد به خلق تلقین می‌کرد که «جهاد کنید، پایدار ایستید!» به همان یورش روسیه آمده توپ‌ها را صاحبی کرد و دو سه ساچمهٔ توپچه به سوی غازیان هدیه فرستاد. همهٔ منتظر فرار بودند و یک‌باره فرار بر قرار اختیار کردند. اول کسی که

بگریخت و عمامه از سر و صفحه از دست بیانداخت، یحی خواجهٔ آخوند بود.

آنگاه خبر آوردند به جناب امیر که لشکر بی‌وفایی کرد و پشت داد. امیر نیز سراسیمه به بالای اسب قنتری و زین خالی نشسته، فرصت نیافت که عمامه به سر کند یا جامه بپوشد و همچنان از سر شطرنج برخاسته، بالای زین بر نشسته و اسب می‌راند».[۵]

در ۱۸ اکتبر سال ۱۸۶۶ میلادی لشکر روسیهٔ تزاری پس از محاصرهٔ طولانی قلعه جیزخ را تصرف کرد و موقع خود را در خاک امارت بخارا استوار گردانیده، به سمرقند باستانی، دومین شهر بزرگ آن، تهدید نمود.

تأسیس استانداری کل ترکستان و پیشروی من‌بعدهٔ قشون‌های روسیهٔ تزاری

حکومت تزاری برای اداره کردن قسمت اشغال‌شدهٔ آسیای وسطی، در سال ۱۸۶۷ میلادی به شمول ولایات سیردریا و هفت‌رود، فرمانداری کل ترکستان را تأسیس نمود. در رأس آن جنرال‌آجودان حکومت تزاری، ک.پ کائوفمان، با «یَرلیق زرّین» الکساندر دوم منصوب گردیده، وکالت‌های نامحدودی داشت. وی حقوق داشت که با دولت‌های هم‌جوار مذاکرات دیپلماتیک برگزار نماید، اعلام جنگ نماید، صلح ببندد و غیره.

کائوفمان و همکاران او به تشکیل نظام ادارهٔ کشور ترکستان شروع نموده، در آن مؤسسه‌های شهروندی به‌وجود آوردند، و هم‌زمان نقشه‌های پیش بردن لشکر را به داخل آسیای وسطی نیز آماده ساختند.

در ابتدای سال ۱۸۶۸ میلادی خان خوقند، خدایارخان با حکومت تزاری معاهدهٔ صلح بسته، به امپراتوری روسیه تابع گردیدن خود را اعتراف کرد. به تاجران روس اجازه داده شد که در سراسر دولت خانی خوقند آزادانه خرید و فروش کنند. آنها برای افتتاح کاروان‌سراهای مخصوص و نگه داشتن گماشته‌های خود در همهٔ شهرهای قلمرو خانی حقوق پیدا نمودند.

در همان سال ۱۸۶۸ میلادی، پس از تابع کردن خوقند، عسکران روس تحت فرمان مذهبی جنرال کائوفمان بار دوم به طرف بخارا که در صدد فشار آوردن به حریف تازهٔ خود از موضع‌های تصرف شده بود، حرکت کردند.

ولی پس از محاربهٔ نزد جیزخ، تقدیر یکی از بزرگ‌ترین و قدیمی‌ترین شهرهای آسیای وسطی، سمرقند، هم رقم خورد.

مدتی قبل از این واقعه، حاکم سمرقند، دست‌نشاندهٔ امیر بخارا، اهالی شهر را به مناسبت قیام مردمی آنها که بر ضد ظلم و شکنجه‌های فئودالی سرزده بود، به محرومیت و مصیبت‌ها گرفتار کرد. بنابراین اهالی از رساندن کمک به سربازان امیر بخارا خودداری نمود. عسکران حکومت تزاری، سربازان امیر را تار و مار نمودند و در دوم ماه مه سال ۱۸۶۸ میلادی به سمرقند وارد شدند.

سقوط سمرقند در بین سربازان و طبقهٔ اشراف بخارا باعث پریشانی شد. امرا و سپاهیان ولایات به ملک‌های خود فرار کردند. کائوفمان راه پایتخت، امارت بخارا، را پیش گرفت و آخرین شهر بزرگ در سر راه ورود پایتخت واقع گردیده، کتّه قورغان، را اشغال کرد. امیرمظفر آخرین نیروهای خود را جمع نموده، در زیره بُلاق استحکام گرفت.

در ماه ژوئن سال ۱۸۶۸ میلادی عسکران حکومت تزاری روسیه به سربازان امیر بخارا ضربهٔ قطعی رسانیدند. امیرمظفر پس از مغلوبیت نزد زیره‌بُلاق امکانیت مقاومت را به‌کلی از دست داده، خواست از تخت سلطنت فرود آید. ولی بعدتر از این نیت خود برگشته، با پیشنهاد انعقاد معاهدهٔ صلح به نزد جنرال کائوفمان قاصد فرستاد. خود نیز به بخارا رفته، در انتظار جواب نشست.

بدین ترتیب در طول سال‌های ۱۸۶۴-۱۸۶۸ میلای دو دولت آسیای وسطی، خانی خوقند و امارت بخارا، به مغلوبیت دچار گردیدند. اما حکومت تزاری روسیه کار را تا ملحق کردن خاک این دو دولت به امپراتوری روسیه نکشانید و هم خانی خوقند و هم امارت بخارا در ظاهر چون دولت مستقل باقی ماندند. این اقدام را حکومت روسیه هم با ملاحظات دیپلماتیک و هم با ملاحظات داخلی سیاسی پیش گرفت. حکومت روسیه از یک طرف از مداخلهٔ انگلستان و از طرف دیگر از هجوم حاکمان جداگانهٔ آسیای وسطی خوف داشت.

استاندار کل نظامی، کائوفمان، پیشنهاد امیرمظفر را برای عقد معاهدهٔ صلح پذیرفت و معاهده در ۲۳ ژوئن سال ۱۸۶۸ میلادی به امضا رسید. طبق این معاهده یک بخش قلمرو امارت بخارا که عسکران حکومت روسیه اشغال کرده بودند، به

اختیار روسیه درآمد. بخارا از حقوق ایجاد روابط با دولت‌های خارجی به اختیار خود محروم گردید. امیرمظفر به پرداختن ۵۰۰ هزار صوم غرامت برای مصارف نظامی روسیه رضایت داد. بدین ترتیب امیر بخارا فرمانبردار حکومت روسیه گردید. حکومت تزاری روسیه به حقوقِ کشیدن خط تلگراف از قلمرو امارت، تشکیل پست و کشتی‌رانی در رود آمو صاحب شد. امیر تأمین ساختمان بندرها و محافظت آنها را به‌عهده گرفت. به صاحب‌کاران تبعهٔ دولت روس امکان داده شد در حدود امارت مال و ملک غیرمنقول به‌دست آورند؛ اتباع بخارا نیز در نوبت خود نسبت به روسیه به همین‌گونه حقوق صاحب شدند. به تاجران روس تجارت آزاد در حدود امارت اجازه داده شد. به ضم این، مقرر گردید که از کالای آنها نباید بیشتر از دوونیم درصد مالیات ستانیده شود.

تدریجاً نواحی واقع در علیای رود زرافشان که اصلاً تاجیک‌نشین هستند، به نظارت امپراتوری روسیه شامل شدند. در ماه اوت سال ۱۸۶۸ میلادی به هیأت مضافات زرافشان کشور ترکستان، شهر پنج‌کنت نیز ملحق گردید. در بهار سال ۱۸۷۰ میلادی حاکم مضافات زرافشان، جنرال آبراموف به ملک‌های نیمه‌مستقل کوهستان ماغیان، فان، کشتوت، فلغر، مستچاه، یغناب و غیره یورش نمود که در تاریخ با نام *مأموریت اسکندرکول* (آوریل ـ ژوئیهٔ سال ۱۸۷۰م) ثبت گردیده است.

از سمت مقابلِ مسیر حرکت جنرال آبراموف، دستهٔ تحت فرماندهی دنّیت از اوراتپه حرکت کرد. مقصد این دسته نیز تحقیق اسکندرکول بود. آبرامـوف در گزارش‌های خود از فراوانی زغال‌سنگ و بیشه‌زار اطراف اسکندرکول به کائوفمان اطلاع داده است.

با مقصد تحقیقِ ذخیره‌های طبیعی نواحی علیای زرافشان به هیأت علمی مأموریت اسکندرکول، دانشمند طبیعت‌شناس ا.د. فدچینکو، زمین‌شناس د.ک. میشینکوف، نقشه‌بردار (شخصیت برجستهٔ نظامی و سیاسی آینده) ل.ن. سوبولیف و دانشمندان دیگر نیز شامل بودند. بدین وسیله محافل علمی و تجارتی و صنعتی روسیه توانستند با ثروت‌های طبیعی این کشور صعب‌العبور کوهستانی آشنا شوند.

پس از این یورش، محل‌های پانهادهٔ دسته‌های نظامی حکومت تزاری با نام «تومان‌های کوهستانی» به مضافات زرافشان ملحق شدند.

مبارزهٔ انگلستان و روسیه بر سر دایرهٔ نفوذ وسعت تصرفات روسیه در آسیای وسطی

پیشروی قشون روسیهٔ تزاری در آسیای وسطی نقشه‌های امپراتوری بریتانیا را بر باد داد. در سال ۱۸۶۹ میلادی، انگلستان مسألهٔ تأسیس دولت «پوشالی»، یعنی بی‌طرف را بین مناطق تحت تصرف انگلستان و روسیه در آسیای وسطی طی کرد. به عقیدهٔ استعمارگران انگلیس، چنین دولت می‌بایست افغانستان باشد و به آن ملحق کردن ملک بدخشان نیز در نظر داشته می‌شد. رود آمو بایستی مرز بین دایره‌های نفوذ انگلستان و روسیه می‌گردید. اما وقتی مذاکرات طرفین راجع به این مسأله به‌وقوع پیوست، هدف اصلی حکومت انگلستان نسبت به افغانستان آشکار شد و معلوم گردید که او در واقع در صدد تبدیل افغانستان به منطقهٔ تحت‌الحمایهٔ خود بوده است.

در آغاز سال ۱۸۷۳ میلادی دایره‌های حکمران کشور سلطنتی انگلستان و روسیهٔ تزاری بدون نظرداشت منافع مردم آسیای وسطی به توافقی رسیدند که طبق آن می‌بایست خیوه کشور تحت‌الحمایهٔ روسیه و افغانستان کشور تحت‌الحمایهٔ انگلستان باشند.

پس از آن که میان دولت‌های بریتانیا و روسیه بر سر تقسیم دایرهٔ نفوذ سازش به‌دست آمد، هجوم لشکر روسیهٔ تزاری به خیوه شروع شد. مبتکر و سازمان‌دهندهٔ فعال یورش تازه، ک.پ. کائوفمان بود. حکومت تزاری روسیه او را از هرجهت دستگیری و طرف‌داری می‌کرد. ضرورت «مجازات کردن» دولت خانی برای عهدشکنی‌هایی که از زمان کشتار هیأت سفارتِ بیکاویچ ـ چرکاسسکی (۱۷۱۷م) ظاهر می‌گردید، برای حلمه به کاروان تاجران روس، برای «مناسبت غیرمحترمانه» نسبت به نمایندگان استاندار کل ترکستان و امثال اینها همچون بهانهٔ، این یورش به قلم داده شدند. اما مقصد اصلی این یورش همان سعی و کوشش دوایر حکمران امپراتوری روسیه در راه توسعهٔ بازار فروش و به‌دست آوردن منابع تازهٔ مواد اولیه بود.

در اواخر ماه مه سال ۱۸۷۳ میلادی، قشون ترکستان و ارنبورگ به قلعهٔ شهر اساسی دولت خانی خیوه رسیدند. خان خیوه، محمدرحیم دوّم، مدت‌ها قبل از

آن‌جا فرار کرده، به دشت ترکمن، به ییلاق خزاوات رفته بود. مخالفان محمدرحیم، برادر او، عطاجان توره را که به اتهام توطئه بر ضد خان زندانی بود، خان اعلام داشتند. اما کائوفمان نخواست با عطاجان سروکار داشته باشد و به‌دنبال خان فراری قاصد فرستاده، به بارگاه برگشتن او را طلب کرد. در دوم ژوئن سال ۱۸۷۲ میلادی، محمدرحیم دوم به پایتخت برگشت و اسیر افتخاری گردید. کائوفمان شرط‌های معاهدهٔ صلح و مناسبت با دولت خانی را پیشنهاد نمود و امرای خیوه سر اطاعت فروآورده، به همهٔ آن شرایط راضی شدند. در ۱۲ اوت سال ۱۸۷۳ میلادی، معاهدهٔ بین روسیه و خیوه که از ۱۸ ماده عبارت بود، به امضا رسید. در مادهٔ اول تأکید می‌شد که خان اطاعت به امپراتوری روسیه را قبول کرده، بدون اجازهٔ حکومت‌داران روسیهٔ تزاری نمی‌تواند با هیچ‌یک از دولت‌های هم‌جوار معاهده انعقاد نماید و یا اعلام جنگ کند. زمین‌های ساحل راست رود آمو را از خیوه گرفتند و قسمتی از آن اراضی را برای کمک در دورهٔ جنگ قشون روس با خان خیوه به امیر بخارا هدیه کردند. همچنین در ساحل راست شعبهٔ آمودریا، مرکز پترو- الکساندروفسک (حالا شهر تورتکول فعلی) احداث گردید که به هیأت ولایت سیردریا شامل بود.

مادّه‌های دیگر معاهده به تاجران و صاحب‌کاران روسی برای فعالیت در قلمرو خانی خیوه امتیازهای مزید می‌دادند. طبق این معاهده، خان موظف شد خرید و فروش بردگان و نظام بردگی را منسوخ نموده، این چنین برای مصارف نظامی دو میلیون صوم «جریمه» بپردازد.[۶]

از آخر سال ۱۸۷۳ تا آغاز سال ۱۸۷۴ میلادی وضعیت در دولت خانی خوقند بسی متشنج گردید. حاکمان فئودالی خوقند تقریباً همهٔ زمین‌های بیرون از حدود وادی فرغانه را از دست دادند، از این رو می‌خواستند مال و ملک از دست دادهٔ خود را از حساب اهالی فرغانه جبران کنند. علاوه بر این، مأموران متعددی که از منصب خود در وادی چو و مجرای وسطای رود سیر در خجند، اوراتپه و دیگر محل‌ها محروم گردیده بودند، به این موضع روی آوردند. مخارج مأموران مذکور نیز بر دوش اهالی زحمت‌کش افتاده، ستانیدن مالیات باز هم زیادتر شد.

مقامات حکومتی تزاری در پتربورگ و تاشکند از حکم‌ران دولت خانی خوقند اظهار خرسندی و قناعت‌مندی می‌کردند. از این جاست که خدایارخان را به لحاظ

نرمی و مناسبت خویش نسبت به خواست‌های امپراتوری روسیه بارها با نشان و عنوان‌های افتخاری و تقدیرنامه‌های «اعلیحضرت» سرفراز گردانیده بودند. آنها نارضایتی و اعتراض انبوه اهالی دولت خانی خوقند یعنی تاجیکان، ازبک‌ها و قرقیزهای فرغانه را نادیده می‌انگاشتند. هم‌زمان به استاندار کل نظامی ترکستان راجع‌به وضعیت ناآرام دولت خانی خبرهای زیادی می‌رسید. در یکی از این خبرها که به ماه مه سال ۱۸۷۴ میلادی تعلق دارد، از جمله چنین آمده است: «امروز وضعیت دولت خانی خوقند ناآرام است. اهالی از خان خیلی ناراضی‌اند. اگر خان بخواهد کاروان‌سرا آباد کند یا بخواهد در محلی زراعت کند یا به خیالش برسد باغ بسازد، همیشه در عملی کردن این نوع قصد و نیت‌های خود اهالی و سربازان را به کار وادار می‌نماید، اما یک فلس هم مزد نمی‌دهد».[۷]

در اسناد دیگر از مورد تحقیر قرارگرفتن اهل زحمت، وحشی‌گری پلیس، مالیات زیاد که حتی «برای خار در بیابان روییده، درختان از کوه آورنده، نی و زالوی از کول جمع‌شده و غیره» می‌ستانیدند، سخن می‌زود.[۸] بعضی مدارک در خود خلاصه‌های صریح و روشن نیز داشتند. مثلاً در مجموعهٔ *تازه‌ترین مدارک راجع‌به دولت خانی* خوقند چنین اظهار گردیده بود که «تمام دستگاه اداری کنونی با اندک تکان مثل درخت کهنهٔ پوسیده آمادهٔ سقوط است».[۹]

به کائوفمان لازم آمد که به وضعیت پرتشویش و اغتشاش‌آمیز وادی فرغانه مداخله نماید. ولی او «به‌طور خود» مداخله نمود و با همین هم بی‌توجهی خود را نسبت به مردم زحمت‌کش یک بار دیگر نشان داد. استاندار کل ترکستان فقط خواست خان مستبد را از خوفِ سرزدن آشوب خلق «پدروار» آگاه سازد. به این معنی در هشتم ژوئیهٔ سال ۱۸۷۴ میلادی در نامه‌ای به خدایارخان نوشت: «بهترین افراد ضد شما عمل می‌کنند، مردم هم در اضطراب‌اند... اگر شما طریق رعیت‌داری خود را تغییر ندهید...، آنگاه من برایتان انجام ناخوشی را پیش‌بینی می‌کنم».[۱۰]

خان خوقند این نامهٔ استاندار کل را کاملاً مطابق طرز تفکر خود تعبیر نموده، آتش جبر و ستم را در سراسر مملکت باز هم فروزان‌تر گردانید. ولی آرامی و ثباتِ بدین وسیله به‌دست آمده، دیری نپایید. در بهار سال ۱۸۷۵ میلادی شور و قیام‌های مردم با قوهٔ تازه شروع شده و از مرزهای غربی کشور، از حوالی خجند تا وادی آلای

و محل‌های نزد پامیر، سراسر قلمرو دولت خانی را فراگرفت. به ضم این، وضعیت عمومی سیاسی این دوره از زمان پیشین تفاوت داشت. اگر در نیمهٔ اول سال‌های هفتادم اساساً قیام‌های مردمی ضد فئودالی به‌عمل آمده باشد، تقریباً از سال ۱۸۷۵ میلادی، یک گروه نمایندگان اعیان عالی‌مقام دربار نیز به مبارزهٔ ضد خدایارخان ملحق شدند. عبدالرحمن آفتابچی، برادر خدایار، سلطان مرادبیک، حاکم مرغیلان و ملاعیسی اولیا و دیگر فئودالان بزرگ از بیم این که آنها هم به غضب مردم گرفتار نشوند، آشکارا به مقابل خان سر برداشتند. پسر خدایارخان، نصرالدین، هم به صف مخالفان پدرش پیوست. نمایندگان طبقهٔ حاکم به حرکت ضد فئودالی همراه شده، تمام سعی و کوشش خود را بر آن معطوف ساختند که جنبهٔ اجتماعی مبارزهٔ مردم را ضعیف نمایند و آن را از مرام طبقاتی منحرف نموده، به راه مذهبی و ملی‌گرایی هدایت کنند. بنابراین وقتی خدایارخان از تخت افتاد (و به قلمرو استانداری کل نظامی ترکستان فرار کرده، به حمایهٔ نیزه‌های حکومت تزاری پناه برد) آنها او را نه به‌دلیل ظلم و ستم و قتل و غارت مردم، بلکه به دلیل اطاعت نکردن از دولت روسیه مجرم دانستند. آنها «به مقابل کافران جهاد» اعلام داشته، برقرار ساختن حدود قبلی خانی خوقند را طلب کردند و نصرالدین را به‌تخت خانی نشاندند. دسته‌های جداگانهٔ شورشگران با تحریک دایره‌های ملی‌گرای فئودال‌ها و روحانیان متعصب به پست‌خانه و روستاها هجوم می‌کردند و در راه‌ها دست به غارتگری می‌زدند.

کائوفمان خبر به‌تخت نشستن نصرالدین را شنیده، اظهار رضایت نمود که حکومت او را به رسمیت خواهد شناخت، فقط به شرطی که خان قرارداد و معاهده‌های بین روسیه و خوقند را رعایت کند و به اتباع روس از حمله و غاتگری‌ها ضرر دیده، غرامت بپردازد. نصرالدین به نیروی روحانیان و فئودال‌های بزرگ تکیه نموده، به این طلب استاندار کل ترکستان اعتنایی نکرد و تنها پس از آن که دسته‌های خوقند در ۲۲ اوت سال ۱۸۷۵ میلادی در محاربهٔ قلعه محرم شکست خوردند، به نامهٔ کائوفمان جواب داد و همهٔ پیشنهادهای او را پذیرفت. ولی اکنون آن خواست‌های قبلی به نظر استاندار کل تزاری کم می‌نمودند.

در ۲۲ سپتامبر سال ۱۸۷۵ میلادی به دولت خانی قرارداد جدید پیشنهاد گردید. طبق شرط‌های این قرارداد، خوقند از حقوقِ برقرار نمودن مناسبات با دولت‌های

دیگر (به استثنای روسیه) محروم گردیده، بایستی مبلغ زیادی به‌عنوان جریمه و غرامت جنگ می‌پرداخت. مِلک بیکی نمنگان از دولت خان خوقند تجزیه گردیده، همچون شعبه‌ای به هیأت کشور ترکستان ملحق شد. مثل سابق کارشناسان و تاجران روسی صاحب همه‌گونه امتیازات شدند.

با وجود این، وضعیت متشنج و پرتشویش بود. فئودال‌ها و روحانیان ارتجاعی همانا مردم را به «جهاد» دعوت می‌کردند. به جای نصرالدین، پولادبیک به تخت خانی نشانده شد. در نواحی اندیجان و نمنگان، بین سربازان خان خوقند و عسکران حکومت پادشاهی زدوخوردهای شدید صورت گرفت. حکومت پادشاهی عملاً از فواید اقتصادی و سیاسی‌ای که در دولت خانی به‌دست آورده بود، محروم گردید، زیرا در آن شرایط اجرای قرارداد به هیچ‌وجه امکان نداشت.

کائوفمان از ترس آن که شور و آشوب‌ها سراسر ترکستان را فرا بگیرند، به وادی فرغانه نیروهای زیادتر فرستاد. نهایت، کانون‌های شور و عصیان سرکوب شدند. استاندار کل ترکستان با پشتیبانی وزارت نظامی، ممانعت وزارت امور خارجه را که از عکس‌العمل انگلستان اندیشه می‌کرد، برطرف نمود و موفق به از بین بردن کامل استقلال دولت خانی خوقند گردید. مطابق فرمان پادشاه روسیه از ۱۹ فوریهٔ سال ۱۸۷۶ میلادی، قلمرو دولت خانی با نام ولایت فرغانه به هیأت کشور ترکستان ملحق شد.

در عین حال، در جنوب شرقی آسیای وسطی عملیات جنگی امارت بخارا ادامه داشت. این دفعه محل تجمع و تکیه‌گاه لشکر بخارا قرشی و شهر سبز گردید. امیرمظفر در حوالی این شهرها قوهٔ زیادی را گرد آورده، دراواخر سال ۱۸۶۶ میلادی و ابتدای سال ۱۸۶۷ میلادی به بایسون و دیهه‌نو هجوم کرد. در مقابل او دسته‌های داوطلب مِلک‌های محلی نیمه‌مستقل با سرداری بیک حصار قرار گرفته بودند.

توپخانهٔ هر دو طرف هم خیلی ضعیف بود. حصاری‌ها تنها چهار توپ (دو توپ چدنی و دو توپ مسی) داشتند و اسلحهٔ گرم زمان خود را به مقدار کافی در اختیار نداشتند. بنابراین اکثر اوقات به جنگ تن به تن می‌گذشتند. لشکر بخارا در نتیجهٔ حرب و ضرب سخت (خصوصاً در موضع اماقسای) حصاری‌ها را عقب نشانده، قلعهٔ دیهه‌نو را به محاصره گرفت و سپس شبیخون زده، قلعه را اشغال نمود. سربازان

امیر قتل‌عام دهشت‌انگیزی کردند و هر نفری که به دستشان افتاد بود، نابود کردند.

به چندی از حصاری‌ها و متفقین آنها میسر گردید که به سمت قراتگین و درواز و کولاب گریخته، جان به سلامت برند. از آن جمله بیک حصار، عبدالکریم دادخواه، به کولاب پناه برد. اما سره‌خان، بیکِ سیاستمدار و مکار آن‌جا او را همراه چند نفر از متفقانش بازداشت نموده، به امیرمظفر تحویل داد. سره‌خان نیت داشت بدین وسیله توجه حکم‌ران بخارا را به‌خود جلب نماید و حکومت بیکی کولاب را در دست خود نگاه دارد.

ولی حرکت سربازان امیر به سمت شرق همانا ادامه داشت. آن‌گاه سره‌خان که ملک‌های زیادی در مناطق سفلای رودهای کافرنهان و وخش تحت حاکمیت و نفوذ او قرار گرفته بود، برای متحد کردن اشراف فئودالی قبیله‌های این مناطق در اطراف کوشش می‌کرد و سعی نمود با قوهٔ آنها جلو سربازان امیر را بگیرد. بیکِ به تازگی انتصاب شدهٔ دیهه‌نو، الغ‌بیک، به کمک او شتافت و آنها به اتفاق هم در اوایل سال ۱۸۶۹ میلادی اهالی محلی را برای مقاومت نمودن در مقابل بخاری‌ها دعوت کردند. از بس که سره‌خان شعار مشهورِ مبارزهٔ ضد مالیات و باج و خراج وضع نمودهٔ امیر را در بین مردم وعظ می‌کرد، او باز فوج متعدد داوطلبان زیر پرچم جمع آمد.

امیر بخارا و مقربان او به‌دقت با تمام نیرو به نبردهای تازه و با تمام نیرو آمادگی می‌دیدند. از جمله با سروری یعقوب بیک قوش‌بیگی لشکر مخصوصی تأسیس شد. یعقوب‌بیک دسته‌های عملاً ناآزموده و فاقد تسلیحات حسابیِ مستقر در شیرآباد را که به آن آستانه‌قل بی سروری می‌کرد، عقب انداخته، از سرخان‌دریا عبور نمود و تمام سرزمین حصار را به خرابه‌زار تبدیل کرد و سپس عازم بلجوان و کولاب گردید. هر یک حملهٔ سربازان بخارا با غارت شهر و دهات و قتل عام مردم بی‌گناه تمام می‌شد. تنها پنج هزار نفر در حدود حصار به قتل رسیدند.[۱۱]

گرچه سربازان امیر نفری را امان نداده، حتی اهالی شهر و دهات را هم که از مقاومت خودداری نموده بودند، نیست ونابود می‌کردند، باز از ملک‌های استیلا شده با نام «امان‌پولی» باج و خراج می‌ستانیدند. مبلغ زیاد از حدی که با راه این‌گونه غارتگری‌های آشکارا جمع آمده بود، برای افزودن ثروت مقامات عالی‌رتبهٔ فئودالی بخارا مصرف می‌گردید و قسمت عمدهٔ آن به امیر ارسال می‌شد.

امیرمظفر با مقصد کاملاً از بین بردن استقلال ملک‌های دیگر این منطقه، فرمود که حاکم حصار، عبدالکریم، را با تمام خانواده‌اش به‌قتل برسانند. سره‌خان از کشته شدن ترسیده، از راه رود آمو به خاک افغانستان گذشت (طبق بعضی اطلاعات او بعداً والی قندهار شد و طبق معلومات دیگر به هندوستان رفته، در آن‌جا اقامت اختیار نمود).

سروران قبیله و اشراف فئودالی ملک‌های متصرفهٔ بخارا با اشخاصی که نسبت به امیر صداقت داشتند، عوض شدند. یعقوب بیک قوش‌بیگی حاکم کل این ولایت منصوب گردیده، ملک‌های حصار و کولاب تحت فرمان او قرار گرفت. به یعقوب بیک در حاکمیت اختیارات تقریباً نامحدودی واگذار شد. سیدنیاز کیپکچی، بیک بلجوان و نجم‌الدین خواجه بیک کولاب منصوب گردیدند. این حکم‌رانانِ تازه منصوب گردیده با مقصد اظهار خوش‌خدمتی در پیشگاه امیر کار خود را از رواج ظلم و ستم و ستانیدن خراج و مالیات سنگین شروع کردند و کمترین نارضایتی و اعتراض مردم را بی‌رحمانه فرومی‌نشاندند. احوال توده‌های زحمت‌کش باز هم بدتر گردید و از این رو صرف نظر از قتل و کشتارهای وحشیانه، نارضایتی در دهات و شهرها بیش از پیش بالا گرفت که گاه به آشوب‌های ضد استثمار فئودالی تبدل می‌یافت.

در همین زمان امارت بخارا عملیات استیلاگرانهٔ خود را در جنوب شرقی آسیای وسطی ادامه می‌داد. اکنون نوبت ضربه زدن به درواز و قراتگین رسیده بود. این ملک‌ها آن زمان تحت نفوذ دولت خانی‌خوقند بودند. رحیم‌شاه از زدوخوردهای داخلی استفاده کرده، حاکمیت قراتگین را به‌دست گرفت و با نیت استوار گردانیدن موقع خود به امیر چاپلوسی کرده، هر از گاهی تابعیت خود را به امیر بخارا اعتراف می‌نمود.[۱۲]

این حالت باعث به‌وجود آمدن یک اختلاف دیگر میان بخارا و خوقند گردید. هر چند خان خوقند، خدایارخان را، مظفرخان، امیر بخارا به‌تخت نشانده بود، روابط این دو دولت آسیای وسطی بیش از پیش متشنج شده، آشکارا رنگ دشمنی می‌گرفت. در مرز قراتگین زدوخوردهای شدید به‌عمل آمده، در آنها نیروهای عسکری امارت بخارا و دولت خانی خوقند شرکت نمودند.

با وجود این، وضعیت حاضر نظر به ده ـ پانزده سال پیشین، تا اندازه‌ای تغییر یافته بود. سابقاً جنگ‌های بخارا و خوقند سال‌های طولانی قطع نمی‌گردیدند. اما طی سال‌های شصتم و ابتدای سال‌های هفتادم قرن نوزدهم میلادی روسیهٔ تزاری در آسیای وسطی صاحب اختیار گردیده، بخارا و خوقند تابع آن بودند. هر جنگ و جدالی بین امارت و دولت خانی، اعتبار امپراتور روسیه را خدشه‌دار می‌کرد. علاوه بر این، مقامات حکمران پتربورگ و تاشکند که ترکستان را به‌کلی تحت تصرف خود درآورده بودند، به انکشاف روابط تجارتی و اقتصادی بین ولایت و ناحیه‌ها و ملک‌ها و دولت‌های خانی این سرزمین از نگاه منافع خود توجه می‌نمودند. از این‌رو، وقتی که در ابتدای سال ۱۸۷۰ میلادی در قراتگین میان سربازان بخارا و خوقند زدوخورد به‌عمل آمد، استاندار کل ترکستان، کائوفمان، مجبور شد به امیرمظفر مراجعت نماید و او را آگاه کند که از جنگ ضد دولت خانی خوقند برحذر باشد.

وضعیت مدتی رو به آرامی نهاد. حاکم قراتگین، سعید محمدین‌شاه سعی می‌کرد، استقلال ملک خود را تأمین نماید، ولی این میل او مورد پسند مأموران ترکستان قرار نگرفت.

حکومت تزاری با مقصد مستحکم کردن موقع خود در محل‌های پامیر و از جهت معنوی و سیاسی تأثیر رسانیدن به حاکم قراتگین به وادی آلای مأمورانی اعزام داشت. در اواخر ماه ژوئیه و ابتدای اوت سال ۱۸۷۶ میلادی، جنرال اسکوبلیف که نخستین فرماندار نظامی فرغانه منصوب گردیده بود، در رأس یک دستهٔ بزرگ که به هیأت آن غیر از نظامیان، دانشمندان جغرافی‌دان، طبیعت‌شناس و منجم (ل.ف. کاستینکو، و.ف. آشانین، ا.ر. بونیدورف و دیگران) هم شامل بودند، به سمت کوه‌دامن‌های پامیر رهسپار گردید. این مأموریت می‌بایست تأکید می‌کرد که حکومت تزاری از این پس ادامه‌دهندهٔ حقوق خان خوقند در ناحیه‌های کوهستانی پامیر می‌باشد. غیر از این، وی باید به حاکم نیمه مستقل ملک فئودالی قراتگین، سعید محمدین‌شاه، خاطرنشان می‌نمود که قلمرو او برای قشون امپراتوری روسیه کاملاً دسترس می‌باشد. مدتی نگذشته، سعید محمدین‌شاه به دلیل «گردن‌کشی» از حاکمیت محروم گردید و به جای او رحیم‌شاه که تا آن وقت در بخارا به‌سر می‌برد و

حکومت تزاری به صداقتش اطمینان داشت، منصوب شد. در نیمهٔ دوم سال‌های هفتادم امیربخارا، قراتگین را به‌کلی به جملهٔ ملک‌های خود شامل نمود. سپس چنین سرنوشت نصیب درواز هم شد. اگر از ملک‌های دورافتاده و صعب‌العبور غربی کوهستان پامیر از قبیل روشان، شغنان و وخان صرف نظر شود، درواز آخرین ملک نیمه‌مستقل ساحل راست پنج به‌شمار می‌رفت. در سال ۱۸۷۶ میلادی امیر برای تابع نمودن این ملک با سروری بهترین لشکرکش خود، خدای‌نظر دادخواه، لشکر فرستاد. بخاری‌ها با فشار سیاسی و مکر و فریب توانستند سراج‌الدین خان، شاه درواز را برای ملاقات با امیر به شهر سبز بیاورند و او فوراً در آن‌جا به اسارت افتاد. ولی این خیانت نتوانست ارادهٔ مردم درواز را بشکند. آنها به مقابل استیلاگران مردانه‌وار نبرد نموده، نخست یک دستهٔ نه‌چندان بزرگ بخاری‌ها و بعداً لشکر یک و نیم هزاره راکه با توپ مسلح بوده، با سروری خدای‌نظر دادخواه به سمت آنها حرکت می‌کرد، تارومار نمودند. در این جنگ خدای‌نظر دادخواه و چندی از سرکرده‌های او زخم برداشتند و قسمت زیاد سربازان اعزامی امیر نابود گردیدند.

مقاومت قهرمانانهٔ مردم میهن‌پرست درواز همهٔ ناحیه‌های تحت استیلای امارت بخارا را در جنوب شرقی آسیای وسطی به جنبش آورد. امیرمظفر با مقصد پیشگیری نمودن قیام‌های عمومی، در ابتدای سال ۱۸۷۸ میلادی به‌طور عاجل به این نواحی قوهٔ زیاد نظامی فرستاد (طبق بعضی معلومات امیر حتی نیت شخصاً سروری کردن را داشته است). این نیروی نظامی در نواحی کولاب، بلجوان و قراتگین مستقر گردید، دستهٔ بزرگ نیز در قلعهٔ غرم استقرار یافت تا با رسیدن بهاران و تازه گردیدن گردنه‌ها از برف به درواز حمله نماید.

خدای‌نظر دادخواه طبق این نقشه عمل نموده، حمایت‌گران درواز را به عقب‌نشینی مجبور ساخت و قلعهٔ مستحکم کفترخانه را به محاصره گرفت. بخاری‌ها در نبردهای سنگین تلفات زیاد داده، نهایت کفترخانه را اشغال کردند و پس از آن به قریهٔ اساسی درواز، قلعهٔ خمب و ناحیهٔ پنج روان گردیده، آن‌جا را هم اشغال نمودند.

ولی مبارزهٔ اسارت‌ناپسندانهٔ مردم این دیار با همین قطع نگردید. به سرلشکران و سربازان امیر باز لازم آمد برای فرونشاندن مقاومت ساکنان بعضی محل‌های درواز جهد و کوشش‌های زیاد انجام دهند. مخصوصاً اهالی وادی ونج بی‌باکانه به مقابل

استیلاگران نبرد می‌کردند. اکثر آنها در قلعهٔ دست نارس راشارو به کمین نشسته، به دشمن ضربه‌های سخت می‌رسانیدند. فقط پس از آنکه آذوقه و مهمات قلعه‌نشینان به آخر رسید و همچنین سرکرده‌های فئودال به امیر فروخته شده به تسلیم تصمیم اتخاذ کردند، راشارو دروازهٔ خود را به روی بخاری‌ها باز کرد. اکثر دروازیان مدافع قلعه سر تسلیم فرود آورده، با راه‌های مخفیِ ساحل چپ پنج به افغانستان گذشتند. سربازان امیرمظفر هم با نیت بازداشت کردن آنها به آن طرف رود عبور نموده، در کناره‌های جنوبی آن موقع گرفتند. به این سبب، قرارگاه‌های سربازان امیر که در آن طرف رود قرار گرفته بودند، «درواز پس پنج» نام گرفتند.

حکومت امیری مقاومت دروازی‌ها را کاملاً برطرف نموده، زمین‌های آنها را به قلمرو خود ملحق ساخت و رحمان قلی‌بیک را حاکم منصوب کرد. با نظرداشت طبیعت آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی اهالی محلی، به‌طور دائم دستهٔ بزرگ سربازان که تعداد آنها به ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر می‌رسید، در اختیار حاکم گذاشته شد.

این سرزمین متصرفهٔ امارت که «بخارای شرقی» نام گرفت، طی جنگ‌های استیلاگرانه چنان ضرر و خسارت دید که تا پیروزی انقلاب کبیر اکتبر نتوانست به‌خود آید. در مورد این خرابی‌ها از گواه سروان ستاد کل، استیتکویچ، می‌توان تصوراتی پیدا کرد. او نوشته است: «به قول ساکنان این محل‌ها تقریباً چهل سال قبل از این، وادی شیرکنت از دربند تا ریگر و کوهستان قراتاغ همه باغ و چمن‌زار بود. اما در دورهٔ جنگ‌های داخلی که با تابع شدن ریگر به امیر بخارا انجام یافتند، به ویرانه مبدل گردید و دیگر هم روی بهبودی را نخواهد دید... فقط به باغ‌های اطراف بازار (در ریگر ــ ب.غ.) وارد گردیده، دیدیم که غیر از خرابه‌زار چیزی نیست و شهر یک دیههٔ کوچک بازاری است. دیوارهای گِلی نیم‌ویرانه مساحت وسیع قائم‌الزاویه را احاطه کرده، ورودگاه آن که از دروازهٔ برجدار است به باتلاق تبدیل یافته است».[۱۳]

چنین منظرهٔ حزن‌انگیز را می‌توان در بسیار شهر و دیههای این ولایت دید. آن شهر و دیهه‌ها هم که هنگام هجوم سربازان امیر سالم مانده بودند، بعداً از اصول فلاکت‌بار ادارهٔ حکومت فئودالی بخارا به تنزل رو آورده، با ساکنانش قربانی حمله‌های خرابکارانهٔ حاکمان حریص و وجدان‌فروش و تاراج‌گری‌های املاک‌داران و تحصیل‌داران مالیات گردیدند.

چرا ساکنان آزادی‌پرست محل‌های کوهسار و وادی‌های تاجیکستان در مبارزه با نیروهای مسلح نسبتاً ضعیف امیر شکست خوردند؟ سبب اول آن است که آنها از جهت آمادگی به مقاومت، وحدت قول و عمل و تجهیزات مادی هنوز به‌طور باید و شاید به درجهٔ لازمه نیرومند نبودند. سبب دیگر این است که فئودالان بالانشین محلی، مثل عادت همیشگی برای نگاه داشتن موقع‌های امتیازدار برای خود در حساس‌ترین لحظات مبارزه به طرف استیلاگران گذشته، به کار عموم خیانت می‌کردند. غرض‌های طبقاتی آنها نظر به احساسات ملی و وطن‌دوستی‌شان قوی‌تر بود. حکومت‌داران امیر از این ضعف آنها استفاده کرده، با فتنه و دسیسه و پاداش و وعده همهٔ شاهان و حاکمان، خان‌ها و بیک‌ها و فئودالان کوچک و بزرگ را به‌طرف خود مایل می‌ساختند. همچنین طرف‌داری و دستگیری امپراتوری روسیه از امارت بخارا در موفقیت استیلاگری‌های آن از اهمیت عاری نبود.

هجوم قشون روسیهٔ تزاری به ترکمنستان

درنیمهٔ دوم سال‌های هفتادم و ابتدای سال‌های هشتادم قرن نوزدهم میلادی، زمانی است که محافل حکم‌ران روسیه عملیات خود را در قسمت غربی آسیای وسطی، یعنی در ترکمنستان وسعت دادند. در این اقدام نه‌تنها طبقه‌های حاکم، ملاکان و اشرافان، بلکه بورژوازی سریعاً در حال رشد نیز که برای راه یافتن از طریق دریای خزر به سرزمین‌های تازه اشغال شده، یعنی گشادن راهِ در آن زمان بسی مساعد و سودمند تلاش ورزیده، منفعت‌دار بودن خود را ظاهر می‌کرد. غیر از این، مناطق ماورای خزر محل دسیسه‌سازی‌های انگلستان، حریف امپراتوری روسیه، به‌شمار می‌رفت. افسران و جاسوسان سیاسی انگلیس با هر وسیله به ترکمنستان وارد گردیده، با اشخاص متنفذی ارتباط برقرار می‌کردند و برای استوار نمودن موقع‌های نظامی و سیاسی امپراتوری بریتانیا در این محل‌ها زمینه مهیا می‌ساختند.[۱۴] در ماه مارس سال ۱۸۷۴ میلادی، حکومت پتربورگ «آیین‌نامهٔ موقتی اداره نظامی کشور ماورای خزر» را به تصویب رساند. طبق این سند شعبهٔ ماورای خزر تأسیس یافته، مرکز آن کراسنوودسک مقرر گردید و شعبهٔ مذکور به اختیار والی قفقاز واگذار شد.

مساحت آن از سواحل شرقی دریای خزر تا رود اترک در جنوب و دولت خانی خیوه در شرق مقرر گردیده بود.[۱۵] صدارت شعبه به‌تدریج، بیشتر به ترکمنستان و ولایت هم‌جوار آن، ایران، راه یافتن نمایندگان انگلیسی از جمله و. مارچ، و. بیکر، نپیر، کلیتون، گیل، چ. مک ـ گریگور را به‌نظر داشته، اظهار نگرانی نمود و در نزد دوایر عالی حکومت برای پیش‌بینی تدابیر لازم مسأله مطرح نمود.

حکومت تزاری پس از بررسی طولانی تصمیم گرفت لشکر خود را به واحهٔ اهل‌تگین حرکت دهد. در اول ماه مه سال ۱۸۷۷ میلادی، قزیل اروت اشغال گردید، ولی در همان سال سرور شعبهٔ ماورای خزر، ژنرال ن.لوماکین، به سبب فاصلهٔ زیاد از قرارگاه اساسی، شهر کراسنوودسک، امر کرد آن محل را ترک کنند. در پاییز سال ۱۸۷۸ میلادی روس‌ها در اترک استحکام چت را اعمار کردند و به آن تکیه کرده، در ماه اوت سال ۱۸۷۹ میلادی، ژنرال ن.لوماکین برای بار دوم قزیل اروت را اشغال کرد و به سمت اقامت‌گاه اساسی تگین‌ها، کوک‌تپه، روان شد. در نزدیکی این شهر قلعهٔ مستحکم دنگلی‌تپه اعماریافته بود. به ژنرال ن. لوماکین میسر گردید که دیه‌های بامی، پیورمه و ارچمن را اشغال کند، ولی در حوالی کوک‌تپه به مقاومت سنگین میهن‌پرستان ترکمن دچار آمد. او در جنگ‌های شدید ۲۸-۲۹ اوت سال ۱۸۷۹ میلادی شکست خورده، به عقب‌نشینی مجبور شد.

این مغلوبیت لشکر پادشاهی که در همهٔ محاربه‌های آسیای وسطی از همه جدی‌تر به‌شمار می‌رفت، در پتربورگ و تفلیس باعث اعتراض شدید گردید. وضعیت ماورای خزر مدت طولانی در شوراهای شعبهٔ مخصوص وزارت حربی مورد تحقیق قرار گرفت. به وظیفهٔ فرماندهی لشکر ماورای خزر حکوت تزاری، م.د. اسکوبلیف که در جنگ سال ۱۸۷۷-۱۸۷۸ میلادی میان روس‌ها و ترک‌ها نامور گردیده بود، منصوب شد. او برای اشغال نمودن کوک‌تپه با جد و جهد تمام آمادگی دید. در ۱۲ ژانویهٔ سال ۱۸۸۱ میلادی، بعد از محاربهٔ شدید سه روزهٔ قلعهٔ دنگلی‌تپه مجبور به تسلیم گردید و قشون پادشاهی کوک‌تپه را اشغال نموده، بعد از یک هفته یعنی در ۱۸ ژانویهٔ سال ۱۸۸۱ میلادی به بزرگ‌ترین محل اقامت تگین‌ها، عشق‌آباد، وارد شد. در ماه مه همان سال شعبهٔ حربی ماورای خزر به ولایت ماورای خزر تبدیل گردید.

مغلوبیت قوی‌ترین طایفهٔ ترکمن، تگین‌ها، به دیگر طایفه‌های این سرزمین تأثیر جدی گذاشت. در نتیجهٔ مذاکرات طولانی و بسی مشکل بین مأمور تزاری و سران قبیله‌های ترکمن و قیل، سیچمز، بیک و باهی، اول ژانویهٔ سال ۱۸۸۴ میلادی در واحهٔ مرو گردهمایی کهنسالان این قبیله‌ها برای مشورت برپا گردید که تقریباً هزار نفر در آن شرکت نمودند. مصلحت در سر اختیاراً به روسیه ملحق شدن قرار گرفت. نمایندگان اهالی واحهٔ همسایه، اِیالتن، نیز خلاصهٔ این مشورت را پذیرفتند. در ماه مارس سال ۱۸۸۴ میلادی اهالی نواحی مذکور به هیأت امپراتوری روسیه شامل شدند.

به این ترتیب صورت گرفتن واقعه موافق میل و خواهش بریتانیای کبیر نبود. بنابراین بریتانیا که در صدد برهم زدن اوضاع موجود بود، با بهانهٔ معین کردن مرز افغانستان سعی نمود میان روس‌ها و افغان‌ها اختلاف به‌وجود آورد که این تا اندازه‌ای هم موفق شد. حکومت افغانستان به واحهٔ ترکمن‌نشین چندین ادعا مطرح نموده، با راهنمایی «مربیان» و «مشاوران» انگلیسی به منطقهٔ مورد بحث لشکر کشید. در ماه مارس سال ۱۸۸۵ میلادی سربازان روس تحت فرماندهی ا.و. کوماروف، سرور ولایت ماورای خزر، لشکر افغان را از این منطقه دور کردند.

جالب توجه است که و.ا. لنین این حادثه را نه همچون اختلاف بین روس‌ها و افغان‌ها، بلکه همچون شدت رقابت امپراتوری بریتانیا و روسیه ارزیابی نموده است. چنان‌که می‌گوید: «... روسیه به‌خاطر تقسیم غنیمت‌های آسیای وسطی کم مانده بود که با انگلستان وارد جنگ بشود».[۱۶]

با وجود این در جریان مذاکرات سال ۱۸۸۷ میلادی میان این دو دولت مرزهای شمالی غربی افغانستان و همچنین حدود ملک‌های حکومت تزاری واقع در آسیای وسطی مشخص شدند.

«مسألهٔ پامیر» و حل و فصل آن

آخرین معمای رقابت بین انگلستان و روسیه در قرن نوزدهم میلادی «مسألهٔ پامیر» بود که باید قبل از هر چیز راه‌حل خود را می‌یافت.

کوهستان بزرگ پامیر به دو قسمت اساسی جدا می‌شد؛ یکی پامیر غربی که

ملک‌های تاجیک‌نشین وخان، شغنان و روشان را در بر می‌گرفت و دیگری پامیر شرقی که طایفه‌های کوچی قرقیز در آن سکونت داشتند.

هرچند پس از تأسیس ولایت فرغانه (۱۸۷۶م) توجه اساسی حکومت تزاری به ترکمنستان مبذول گردیده بود، اما از ناحیهٔ پامیر هم قصد صرف نظر کردن نداشت. هم مأموریت اسکوبلیف به وادی آلای و هم توجه مخصوص محافل دولتی و علمی روسیه به این سرزمین، درستی این ادعا را ثابت می‌نمایند. ولی موقتاً از اقدام عملی برای مستحکم کردن موقع خود در پامیر امتناع ورزیدن حکومت پتربورگ به عواقب غیرمنتظره منجر گردید. امیر افغانستان، عبدالرحمان‌خان با تحریک امپراتوری بریتانیا که پس از جنگ سال‌های ۱۸۷۸-۱۸۸۰ میلادی با افغانستان «حامی» سیاست خارجی این دولت گردیده بود، در سال ۱۸۸۳ میلادی به ملک‌های پامیر غربی لشکر کشیده، وخان، شغنان و روشان را اشغال کرد و در نواحی مذکور نظام بی‌رحمانهٔ قتل‌عام را جاری نمود.[۱۷]

در عین حال، باز هم با تحریک انگلیس‌ها، چین لشکر مرزی خود را به‌سمت پامیر شرقی حرکت داد.

حکومت تزاری روسیه به مقابل چنین رفتار دولت‌های هم‌جوار که در ابتدای سال‌های هشتادم به‌وقوع آمد، به‌طور قطعی اعتراض بیان‌نمود، اما چون به تخصیص نیرو از لشکرهای معدود در آسیای وسطی، خصوصاً نیروهای درگیر در ترکمنستان امکان نداشت، اعتراض‌های دیپلماتیک هیچ نتیجه نبخشیدند.

در این میان وضعیت در پامیر غربی بیشتر به وخامت مواجه می‌شد. اهالی تاجیک بر ضد غاصبان قد علم نموده، در حالی که حاکمان محلی، شاه‌علی‌مردان (در وخان) و یوسف‌علی‌خان(در شغنان) از طرف عبدالرحمان‌خان معزول گردیده بودند، با قاطعیت تمام به دسته‌های افغان مقاومت می‌کردند. قسمت زیاد وخانی‌ها خواستند دیار خود را ترک کنند و به ترکستان شرقی کوچ نمایند. در پاییز سال ۱۸۸۳میلادی در شغنان قیام‌کنندگان چندی از تحصیل‌داران افغان راکه وحشیگری و بی‌رحمی را به اوج رسانیده بودند، قتل کرده، خود به‌طرف روشان فرار کردند.

از ملک‌های پامیر غربی، چند هیأت نمایندگی تاجیک به ترکستان آمده، اسناد به امضاء رسیدهٔ اهالی این محل‌ها را به حکومت‌داران روس سپردند که در آنها

درخواست تابعیت وخان و شغنان و روشان به روُسیه مطرح می‌شد (این قبیل اسناد در بایگانی استانداری کل ترکستان کم نیستند)، اما حکومت تزاری به سبب آن که در این زمان روابط انگلستان و روسیه بسی متشنج گردیده بودند، غیر از بعضی تدابیر دیپلماتیک، هیچ اقدام جدی در این مورد انجام نداد.

قیام تاجیکان شغنان امیر افغانستان را مجبور کرد که بعضی تدابیر را اعمال سازد. او به نزد قیام‌کنندگان قاصد فرستاده، «صلح افتخاری» را پیشنهاد کرد و برای جاری کردن خودمختاری ضمانت داد. از جمله به وظیفهٔ حاکم شغنان، محمد اکبرشاه، یکی از نمایندگان خاندان حکم‌رانان محلی را منصوب نمود. در همان شرایط تاجیکان غیر از پذیرفتن این شرط‌ها علاج دیگر نداشتند. غاصبان همچنان بیدادگری می‌کردند، این بود که باز به فرغانه، سپس به تاشکند و پتربورگ نامه‌های پر از شکایت تاجیکان پامیر فرو ریختند. در این نامه‌ها مردم ستم‌دیده از ظلم و تعدی غاصبان شکوه‌ها کرده، عرض می‌نمودند که آنها «همه را به نهایت فقر و خانه‌خرابی می‌رسانند؛ اشخاص بی‌گناه را می‌کشند، زنان را می‌ربایند، به دختران تجاوز می‌کنند، مال و اموال اهالی را به زور می‌گیرند، مالیات و خراج مفلس‌کننده می‌ستانند، کودکان را به غلامی می‌برند که دیگر برنمی‌گردند و یا فقط دختران بدنام شده را نزد والدین خانه‌خراب خود برمی‌گردانند».[۱۸]

مداخلهٔ مسلحانهٔ افغانستان و چین به پامیر تقریباً ده سال (۱۸۸۳-۱۸۹۳م) ادامه یافت. در مدت این سال‌ها تاجیکان در راه حفظ استقلال و حیثیت ملی خود با قاطعیت مبارزه می‌بردند.

در اواخر سال‌های هشتادم و ابتدای سال‌های نودم، عملیات جاسوسان انگلیس در پامیر و محل‌های هم‌جوار آن خیلی وسعت یافت. آنها هم یک نفری همچون دستهٔ مسلح نظامی به نواحی مذکور وارد گردیده، کوتل و معابر و گردنه‌ها را تفحص می‌نمودند و راه می‌گشادند.

در سال ۱۸۹۱ میلادی انگلستان ولایت کوهستانی کامچوت واقع در نزدیکی پامیر را که ملک‌های خونزه و نهار به آن شامل بودند، اشغال کرد.[۱۹] اکنون نیت وی در مورد به تصرف کامل پامیر به‌ظهور می‌آمد. این به همان اوضاعی شباهت داشت که در نتیجهٔ کوشش‌های لندن برای تحت نفوذ و حکمرانی خود قرار دادن ترکمنستان

در غرب آسیای وسطی رخ داده بود. اما چون استیلاگران افغانستان و چین با تحریک انگلستان پیشتر زمین‌های تاجیک و قرقیزنشین پامیر را اشغال کرده بودند، در این‌جا وضعیت نسبتاً پیچیده‌تر گردید.

حکومت تزاری چنین وضعیت را به اعتبار گرفته، در اوایل سال‌های نودم به عملیات جدی‌تری شروع کرد. در ماه ژوئیهٔ سال ۱۸۹۱میلادی، دستهٔ نه‌چندان بزرگ (۱۲۰ نفر) کازاک‌ها و سربازان با سروری سرهنگ م.ایثونوف به سفر اکتشافی پامیر اعزام شد. ایثونوف راه خود را از کوتل قزیل‌ارت شروع کرده، به سواحل رنگ‌کول و قراکول سیر نمود و تا کوتل بثیک رسید. او در همه‌جا به مردم اعلام می‌کرد که این محل‌ها در تابعیت روسیه می‌باشند. استاندار کل ترکستان، ا.ب. وریفسکی، برای تأکید نمودن اهمیت سیاسی «یورش ایثونوف» با تعداد زیاد ملازمانش به وادی‌های فرغانه و آلای سفر کرد. مأموریت ایثونوف مسألهٔ پامیر را تکان داد. اکنون انگلیس‌ها با نامه‌های اعتراض‌آمیز مراجعت نموده، می‌خواستند پتربورگ را تحت فشار دیپلماتیک قرار دهند. حکومت تزاری این اعتراض‌ها را رد کرد. ارباب دولت روس در ماه آوریل سال ۱۸۹۲میلادی برای مشورت مخصوص جمع آمدند که کاملاً به «مسألهٔ پامیر» اختصاص داشت. در این مشورت تصمیم بر آن شد که باید به پامیر باز نیروی نظامی گسیل داشته، آن را دائماً نگاه داشت و بدین‌وسیله حق قضاوت امپراتوری روسیه را به این ولایت کاملاً استوار نمود. در ماه ژوئن سال ۱۸۹۲میلادی، زمانی که گذرگاه‌های پریرف کوهستانی گشاده شدند، سرهنگ م.ایثونوف باز با همان مسیر آشنا، ولی این دفعه با قوای بیشتر به‌سمت پامیر حرکت کرد. پاسگاه پامیر (شهرک مرغاب کنونی) در کنار رود آق‌سو اعمار شد و در موضع شاجان ۲۵۰ نفر کازاک‌ها و سربازان برای گذرانیدن زمستان مستقر شدند.

نزد انگلیس‌ها به‌طور قطعی مسألهٔ خارج نمودن قشون و ادارات نظامی افغان از ملک‌های پامیرغربی مطرح گردید. چون بین روسیه و امپراتوری بریتانیا معاهدهٔ سال‌های ۱۸۶۹-۱۸۷۳میلادی وجود داشت که مطابق آن مجرای علیا و وسطای رود آمو مرز میان دوایر نفوذ روس و انگلیس در آسیای وسطی تعیین گردیده بود، لندن با چنین بهانه‌ای که ملک درواز منسوب به امارت بخارا، در دو کنار رود واقع شده است، می‌خواست حل و فصل مسألهٔ را تأخیر بیاندازد.

بالاخره دیپلمات‌های انگلیس مجبور شدند شکست خود را در مبحث پامیر اعتراف نمایند. در سال ۱۸۹۳میلادی منشی امور خارجهٔ ادارهٔ مستعمرات انگلستان و هندوستان، مورتیمر دیوراند، برای بازدید سیاسی به کابل آمد. او ناگزیر به عبدالرحمان‌خان پیشنهاد کرد که از ادعای شغنان، روشان و وخان دست بکشد. امیر افغانستان بدون آن که اعتراض جدی نماید، این پیشنهاد را پذیرفت زیرا ملک‌های ویران و خراب کوهستانی دوردست برایش چندان اهمیتی نداشتند.

طبق معاهدهٔ انگلستان و روسیه قسمت شرقی وادی وخان که در بین ملک‌های روسیه و هندوستان وظیفهٔ منطقهٔ بی‌طرف را اجرا می‌کرد، در قلمرو افغانستان باقی‌ماند. علاوه بر این، زمین‌های واقع در کنار چپ رود پنج دروازهٔ بخارا نیز به اختیار افغانستان گذشت، ولی سه لشکر افغان از نواحی ساحل راست رود از ملک‌های وخان، شغنان و روسیه خارج شد.[۲۰]

معاهدهٔ مذکور پس از مکاتبهٔ علاوگی دیپلماتیک و معاوضه‌نامه‌ها میان سفیر روسیه در لندن و وزیر امورخارجهٔ بریتانیا در ۲۷ فوریهٔ (۱۱ مارس) سال ۱۸۹۴میلادی به‌رسمیت درآمد. در بهار سال ۱۸۹۵میلادی کمیسیون مشترک انگلیس و روس مرز آخرین قطعهٔ سرزمین آسیای وسطی را به‌طور دقیق معین نمود.[۲۱]

در ماه ژانویهٔ سال ۱۸۹۶میلادی، نیکلای دوم خط مرز امپراتوری روسیه را در پامیر تصدیق کرد. آسیای وسطی کاملاً به هیأت روسیه شامل گردید[۲۲] و قسمت مهم آن راکشور ترکستان (استانداری کل ترکستان) تشکیل می‌کرد که پیش از این هم تابع امپراتوری روسیه بود. در برابر این، ملک‌های تا اندازه‌ای محدود گردیدهٔ امارت بخارا و خانی خیوه که عملاً تحت قیمومیت پتربورگ واقع گردیده بودند، موجودیت خود را نگاه می‌داشتند.

حکومت تزاری در آسیای وسطی بدون اعتنا به منفعت و احتیاجات اهالی محلی، مرزها و حدودهای مأموری خود را مقرر نمود. در این‌جا اصول اساسی مردم‌شناسی و اسکان دادن مردمان جداگانه به‌نظر گرفته نشد. مثلاً ترکمن‌ها در ولایت ماورای خزر کشور ترکستان، همچنین در امارت بخارا و خانی خیوه می‌زیستند و ازبک‌ها در خاک ترکستان، بخارا و خیوه زندگی می‌کردند. تاجیکان هم

از این سرنوشت برکنار نماندند. شمال تاجیکستان (خجند، اوراتپه، تومان‌های کوهستان کشور زرافشان و غیره) به هیأت استانداری کل ترکستان تعلق گرفته، عدهٔ اساسی تاجیکان که در قسمت جنوب و شرقی آسیای وسطی سکونت داشتند، تحت استبداد امارت بخارا قرار گرفتند. حکومت پتربورگ امیر را به خدمتکار صادق خود تبدیل داد، بسیار ملک‌های تاجیکان راکه پیشتر نیمه‌مستقل بودند و یا از قبیل قراتگین و درواز به قلمروخان خوقند شامل می‌شدند، به اختیار او واگذاشت.

غیر از این، حکومت تزاری کاری کرد که در نظر اول نامفهوم می‌نمود. وی ملک‌های روشان، شغنان و وخان پامیر غربی را صرف نظر از اعتراض و نارضایتی سخت اهالی محلی، تحت سلطهٔ امیر بخارا قرار داد. گویا حکومت تزاری می‌خواست بدین وسیله «کمبود» زمین‌های از دست رفتهٔ امیر یعنی درواز ماورای پنج راکه به افغانستان واگذار شده بود، جبران نمود.

در اصل حکومت تزاری از چیزی محروم نمی‌گردید، زیرا نظارت عمومی این ناحیه همانا بر عهدهٔ افسر حکومت تزاری، سرور دستهٔ نظامی پامیر مانده بود. به ضم این، حکومت تزاری از این کار خود به دریافت منافع بیشتر سیاسی امید می‌بست و در واقع بدین وسیله از طعنه و ملامت‌های حریفان بریتانیایی که از وسعت ملک‌های روسیه در آسیای میانه مشکوک بودند، تا اندازه‌ای خود را نجات داد. این ادامه و انکشاف همان عملیاتی به‌شمار می‌رفت که بارها از سنجش گذشته بود، ولی چنین سیاست برای خلق‌های آسیای وسطی تنها بدبختی‌های علاوگی آورد و بس.

در تعیین حدود مأموری، رعایه نشدن اصول اساسی مردم‌شناسی که عاقبت این قبیل عملیات نیمه‌استعماری محسوب می‌شد، به انکشاف خودشناسی ملی مردمان آسیای وسطی و تشکل یافتن آنها همچون ملت مانع گردید و این به میل و خواهش تیول‌داری تزاری کاملاً مطابقت می‌کرد. چنین رفتار ضد مردمی و ارتجاعی نسبت به منفعت و احتیاجات اهالی محلی فقط در نتیجهٔ پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در روسیه، انقلاب سوسیالیستی در ترکستان و انقلاب‌های خلقی در بخارا و خیوه از بین برده شد. حزب کمونیست و حکومت شوروی در حل مسألهٔ ملی، سیاست لنینی را تطبیق نمودند و در سال ۱۹۲۴ میلادی طبق آرزو و آمال

خلق‌های آسیای وسطی، تقسیمات ملی دولتی را در این سرزمین انجام دادند.

۲. اهمیت مترقیانه و تاریخی ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه

در زمان ملحق شدن به روسیه، در آسیای وسطی مناسبت‌های پدرسالاری فئودالی حکم‌فرمایی می‌کرد. دولت‌های آسیای وسطی از جهان متمدن تقریباً مجزا بودند. از ترقیات بازماندن نیروهای مولده علت اساسی عقب‌ماندگی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی آن گردیده بود. روسیه نظر به آسیای وسطی مملکت پیشقدم و از جهت اقتصادی مترقی به‌شمار می‌رفت زیرا در آن‌جا مناسبت‌های سرمایه‌داری برقرار و حاکم گردیده بودند.

آسیای وسطی با ملحق شدن به روسیه، به دایرهٔ معاملهٔ کالایی جهان کشیده شد. تدریجاً در این سرزمین کارگاه‌های پنبه پاک‌کنی و روغن‌کشی به‌وجود آمدند که عدهٔ زیاد کارگران این کارگاه‌های صنعتی را اهالی بومی تشکیل می‌دادند. ترقیات صنایع و از جملهٔ ملت‌های محلی به‌میان آمدن کارگران در حیات اجتماعی و اقتصادی آسیای وسطی قدم بزرگی در راه پیشرفت بود.

در نتیجهٔ همراه شدن آسیای وسطی به روسیه، حیات فرهنگی آسیای وسطی روح تازه گرفت. مثلاً در تاشکند کتابخانه، تأتر و موزه افتتاح گردیده، کار مطبوعات رو به ترقی نهاد. اما نباید در ارزیابی اهمیت این کامیابی‌ها به مبالغه راه داد، زیرا توده‌های مردم به سبب بی‌سوادی سراسری نمی‌توانستند از این مؤسسه‌های فرهنگی استفاده نمایند. رواج فرهنگ که با کمک روشنفکران روسی آغاز گردیده بود، به فعالیت روشنفکران محلی مساعدت کرد چنان‌که آنها بعداً در نهضت انقلابی و پس از پیروزی انقلاب اکتبر در انقلاب فرهنگی آسیای وسطی موقع ارزنده داشتند. ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه به‌طور عینی و از نقطه‌نظر تاریخی اهمیت مترقیانه داشت. خلق‌های آسیای وسطی بدین وسیله امکان یافتند که با فرهنگ مترقی روس و مبارزهٔ انقلابی طبقه‌های دموکراتیک و سپس پرولتاریا آشنا شوند.

آسیای وسطی طعمهٔ امپراتوری بریتانیا نگردید. وی می‌خواست این قسمت آسیا را مستعمرهٔ خود سازد و یا آن را به کدام دولت خانی مستبد بزرگ ولی

عقب‌مانده ملحق نموده، بدین‌وسیله مردمان این سرزمین را مثل اقوام دیگر استثمار کند. اگر آسیای وسطی به مستعمرهٔ انگلستان تبدیل می‌یافت، آنگاه مردمان این کشور از پرولتاریای انقلابی و پیشاهنگ مارکسیستی ـ لنینی روسیه مجزا می‌شدند.

چنان که معلوم است، ک. مارکس و ف. انگلیس در سال‌های ۶۰-۸۰ دیگر در انگلستان وجود نداشتن پیش‌آمد انقلابی و در روسیه نزدیک رسیدن انقلاب را خاطرنشان کرده بودند. مثلاً ف. انگلیس در نامهٔ خود به تاریخ ۶ آوریل سال ۱۸۶۳میلادی به ک. مارکس می‌نویسد: «در زمان حاضر از پرولتایای انگلیس همه‌گونه قوهٔ انقلابی سلب گردیده و پرولتاریای انگلیس سازش کامل خود را با حکمرانی بورژوازی اعلام نمود».[۲۳]

ک. مارکس هنوز در سال ۱۸۵۹میلادی دربارهٔ روسیه نوشته بود: «در انقلاب آینده روسیه با آمادگی تمام اشتراک خواهد کرد».[۲۴]

او چندی بعد با پیش‌گویی داهیانه تأکید نمود: «این‌بار انقلاب در شرق (در روسیه ــ ب.غ.) به‌عمل خواهد آمد...».[۲۵] و سپس این اندیشه خود را باز هم روشن‌تر بیان کرده می‌گوید: «... روسیه دستهٔ پیشاهنگ نهضت انقلابی در اروپا می‌باشد».[۲۶]

شامل گردیدن دولت‌های خانی آسیای وسطی به هیأت روسیه، نزاع‌های داخلی فئودالی و جنگ‌های متصل راکه اهل زحمت از آنها سخت رنج می‌بردند، برهم داد. امر مثبت دیگر که با همراه شدن آسیای وسطی به روسیه مرتبط است، برهم زدن نظام بردگی در ناحیه‌های بی‌واسطهٔ به هیأت دولت روس وارد گردیده می‌باشد. در امارت بخارا نظام بردگی عملاً ممنوع نشده بود.

حکومت تزاری روس مردم زحمت‌کش روسیه را در عذاب و شکنجه نگاه داشته، نسبت به آنها جبر و ظلم بی‌رحمانه روا می‌داشت. وی آسیای وسطی را اشغال کرده، در این‌جا نظام سخت استعماری جاری نمود. مردمان ساکن سرزمین مذکور به ظلم و تعدی دوطرفهٔ استثمارکنندگان محلی و مأمور حکومت تزاری گرفتار گردیدند. بدین‌ترتیب هم مردم زحمت‌کش روسیه و هم مردم مظلوم آسیای وسطی در حکومت تزاری تمثال دشمن سرسخت خود را دیدند.

محض به‌همین سبب، چندی پس از ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه، پس

از چندی در بین زحمت‌کشان روسیهٔ انقلابی و زحمت‌کشان کشورهای کناری ملی، از جمله پرولتاریای تازه تشکل، پیشه‌وران و دهقانان آسیای وسطی بر ضد حکومت تزاری، نظام ملاکی و بورژوازی و استثمارکنندگان محلی اتحاد مستحکم به‌میان آمد. غایه‌های مترقی یا نه انقلابی پرولتاریای روسیه تارفت بیشتر شعور زحمت‌کشان تاجیک، ازبک، ترکمن، قرقیز، قزاق، قره‌قلپاق و دیگر اقوام و ملل ساکن آسیای وسطی را بیدار می‌کرد. این بود که آنها تدریجاً توانستند تحت رهبری حزب بلشویکی به نهضت انقلاب پرولتاریای روسیه بپیوندند.

این حالت در بیان اهمیت ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه نقش بسی مهم ایفا می‌نماید. بهتانگران ضد شوروی که می‌خواهند از هر بهانه در هجوم مقابل مردم کثیرالملت اتحاد شوروی استفاده نمایند، «سؤال‌های» سفسطه‌آمیز ذیل را مطرح می‌نمایند. «از بس که انگلستان سرمایه‌داری نظر به روسیهٔ فئودالی حربی از جهت اقتصادی و سیاسی به درجهٔ بسی زیاد ترقی کرده بود، آیا بهتر نمی‌بود که در هیأت امپراتوری بریتانیا باشند؟» و یا «اگر برای آسیای وسطی مستعمرهٔ انگلستان بودن بهتر نبود، پس به هر حال بدتر هم نبود؟ خواه مستعمرهٔ بریتانیا باشد و خواه مستعمرهٔ حکومت تزاری، در هر صورت مستعمره است!»

برای بررسی این سؤال‌ها، تأمل نمودن معنی دارد، خصوصاً که پاسخ آنها نمی‌تواند دارای ویژگی یک‌رنگی باشد و چنانکه در وهلهٔ اول می‌نماید، آن‌قدر هم آسان نیست. هنگام پاسخ گفتن به سؤال اول ما ملاحظه‌های معلوم ک.مارکس را که در سلسله مقاله‌های مشهور او راجع‌به «آست ـ اندیه» بیان یافته‌اند، نباید فراموش کنیم. ک. مارکس نوشته بود، گرچندی گمان است که کار بنیادگرانهٔ انگلیس‌ها در هندوستان از میان خرابه‌های به‌عمل آوردهٔ تجاوز و تاراج‌گری‌های بی‌نهایت اجنبیان به‌نظر رسد، ولی آن شروع شده است. او خاطرنشان کرده بود ثمرهٔ این کار، بیرون از میل و ارادهٔ استعمارگران، فروریختن اساس‌های جماعت پیوستهٔ هندویان و فراهم آوردن زمینهٔ تشکل جامعهٔ سرمایه‌داری است. اما او باز خیلی واضح و روشن تأکید می‌کرد که اهالی هندوستان از جهات مثبت حکمرانی استعماری بریتانیا فقط در نتیجه و پس از پیروزی انقلاب پرولتاریا در انگلستان یا خود در نتیجه و پس از پیروزی انقلاب مردمی ضد استعماری در هندوستان می‌توانند بهره‌مند گردند.[۲۷]

چنان‌که معلوم است، مردمان هندوستان و پاکستان تا حال عواقب سنگین و ناگوار استثمار طولانی استعمارگران، از جمله خرابی نیروهای مولده، فقر، گرسنگی، مرگ و میر بیش از حد و دیگر مصیبت‌ها و محرومیت‌ها را که حکمرانی طولانی سلطنت بریتانیا به سر آنها آورده بود، احساس می‌نمایند.

محض به سبب آن که استعمارگران انگلیسی مردمان هند را از لحاظ اقتصادی و سیاسی بیشتر غارت می‌کردند، اوضاع آنها از احوال تباه مردمان آسیای وسطی در سال‌های ۱۸۶۱-۱۹۱۶میلادی هم تباه‌تر بود. محافل حکمران بریتانیا، اهالی مستعمره‌های خود را با مهارت، ملکه و مقیاس بزرگی استثمار می‌کردند. و. ای. لنین چنین خاطرنشان نموده بود: «... امپریالیست‌های روس، نمایندگان زمان کهنه بودند و از این رو، چنان‌که باید و شاید خفه کرده نمی‌توانستند»، در صورتی که نمایندگان بورژوازی انگلیس و امریکایی «خفه کرده می‌توانند و تا آخر خفه می‌کنند».[۲۸]

و.ای. لنین همه‌گونه استعمارگران را اعم از حکومت تزاری و یا به اصطلاح «دموکراسی بورژوازی غرب» یکسان و با خشم مذمت می‌نمود. این است کلید جواب سؤال دوم. اگر محض عوامل ظاهری به اعتبار گرفته شود، آنگاه چنین به‌نظر می‌رسد که مردمان آسیای وسطی در نتیجهٔ شامل گردیدن به هیأت امپراتوری روسیه نه چیزی برده‌اند و نه باخته‌اند. ولی در چنین پاسخ تفاوت‌های مخصوص این دو دولت امپراتوری به‌حساب آورده نمی‌شوند. بر ضم آن که پرولتاریای انگلستان در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم میلادی بیشترین حصهٔ فعالیت قبل از انقلاب خود را از دست داد، از جهت جغرافی هم از مبارزان ضد استعماری هند خیلی فاصله داشت. به این سبب نمی‌توانست آنها را با تجربهٔ مبارزهٔ سیاسی غنی گرداند، بلکه بخش معین آن («اشراف کارگر») در این بابت رغبتی هم ظاهر نمی‌کرد.

ولی ما در روسیهٔ تزاری به‌کلی عکس این حال را می‌بینم. در این‌جا محض پرولتاریای ملت حکمران بود و طبقهٔ کارگر روس به نهضت‌های انقلابی همهٔ ملل و اقوام کشور پهناور کثیرالملت مستقیماً راهبری نمود. وی به مبارزهٔ ضد همهٔ انواع استثمار، ضد همه‌گونه ظلم و اسارت دربار پادشاه و اطرافیان آن، اشراف عالی‌مقام و بورژوازی، صرف نظر از منسوبیت ملی این استثمارگران و استعمارگران، روس یا

اوکراینی، بلوروس یا گرجی، تاتار یا ارمنی، ازبک یا تاجیک و یا ملت دیگر، مستقیماً راهبری نمود و به آزاد کردن همهٔ مردمان از شکنجهٔ فئودالی و سرمایه‌داری نایل گردید.

بنابراین ما همهٔ اساس‌ها را داریم تا بگوییم استیلای امپراتوری روسیه بر آسیای وسطی و ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه از لحاظ دیالکتیک جریانی متضاد است؛ وی هم‌زمان با دچار اسارت نمودن و رایج ساختن شکل‌های تازهٔ ظلم اقتصادی، سیاسی، ملی و فرهنگی، چنان‌که تجربهٔ تاریخ نشان داد، با خود پدیده‌های آزادی کامل ملت‌های مظلوم را، آزادی از هر نوع استثمار شخصی از جانب شخص دیگر، طبقه‌ای از جانب طبقهٔ دیگر، ملتی از جانب ملت دیگر را نیز آورد. محض از همین سبب بر طبق دلایل تاریخ، تأکید می‌کنیم وارد گردیدن مردم آسیای وسطی به هیأت روسیه، نه‌فقط برای این مردمان و دیگر اقوام روسیه، بلکه برای تمام مردم شرق نیز پیآمدهای مترقی عینی داشته و دارد.

یادداشت‌ها

۱. نگر: خالفین، ن.ا.، ۱۹۷۲،

۲. لنین، و.ای.، *آثار*، جلد ۴، ص ۸۶.

۳. همان اثر، ص ۳۸۶.

۴. احمد دانش، ۱۹۵۹، ص ۳۹-۴۰.

۵. احمد دانش، ۱۹۵۹، ص ۴۰-۴۱.

۶. متن کامل معاهده میان روسیه و خیوه از جانب ژوکوفسکی، س.و. در کتاب *روابط روسیه با بخارا و خیوه در سه سدهٔ اخیر*. ۱٪ و .ПГ ضمیمهٔ سوم، ص ۱۷۸-۱۸۳ انتشار شده است.

۷. تیرینت‌یف، م.ا.، ۱۹۰۶، جلد دوم، ص ۲۶۶-۲۸۱.

۸. بایگانی مرکزی دولتی ج.ش.س. ازبکستان، بخش ۱، فهرست ۳۴، پروندهٔ ۲۳۴ الف. اوراق ۱۸-۱۹.

۹. در همان‌جا، پروندهٔ ۲۴۳ الف، اوراق ۱۸-۱۹.

۱۰. در همان‌جا، پروندهٔ ۲۴۲، اوراق ۴۶-۴۷.

۱۱. استریموئوخوف، ی.، ۱۸۷۵، ص ۶۸۵.

۱۲. سامی، ۱۹۶۲، و. ۱۰۲-۱۰۳؛ مایف، ن.، ۱۸۷۹، ص ۱۷۵-۱۷۶؛ کیسلیاکوف، ن.ا.، ۱۹۵۴، ص۶۳-۷۰؛ اسکندراف، ب.ا.، ۱۹۶۰، ص ۵۶-۶۰، ۱۷۰-۱۸۶؛ همرایف، م.، ۱۹۵۶، ص۲۶-۲۹؛ یوسف‌اف، ش، ۱۹۶۴، ص ۲۹-۳۲.

۱۳. استینکیویچ، ۱۸۹۴، ص ۲۴۱.

۱۴. نگر: مثلاً، تیخومیروف، م.ن.، ۱۹۶۰؛ خالفین، ن.ا.، ۱۹۶۵؛ هدایت‌اف، غ.ا.، ۱۹۶۹.

۱۵. *الحاق آسیای وسطی به روسیه* (مجموعهٔ اسناد). ۱۹۶۰، ص ۱۴۲-۱۵۱.

۱۶. لنین، و.ای.، *آثار*، جلد ۲۳، ص ۱۳۳.

۱۷. اسکندراف، ب.ا.، ۱۹۶۰، ص ۹۸-۹۹.

۱۸. بایگانی مرکزی دولتی ازبکستان، بخش اول، فهرست ۳۴، پروندهٔ ۶۸۰، اوراق ۱۴-۱۵؛ اطلاع قاصد حاکم شغنان اکبرعلی‌خان از تاریخ ۲۷ ژانویهٔ ۱۸۸۹ (نگر: خالفین، ن.ا.، ۱۹۶۵،

ص ۳۸۵).

۱۹. تصویر آشکار این تجاوز درکتاب *شاهد آن* دیوراند (۱۹۰۵ م) مشاهده می‌شود؛ نگر: این‌چنین رستم‌اف، و.ا.، ۱۹۵۶.

۲۰. تقریباً در همین وقت بر اثر مذاکرات نمایندگان روسیه با حکومت چین، پاسگاه‌های نظامی امپراتوری تسین از پامیر شرقی برچیده شد.

۲۱. نگر: اسکندراف، ب.ا.، ۱۹۶۰.

۲۲. در مورد تفصیل این موضوع؛ نگر: خالفین، ن.ا.، ۱۹۶۵.

۲۳. مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، ۱۹۳۲، ص ۱۰۷.

۲۴. مارکس، ک. و انگلس، ف.، ۱۹۳۲، ص ۱۰۷.

۲۵. مارکس، ک. و انگلس. ف.، *آثار*، جلد ۳۴، ص ۲۳۰.

۲۶. مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۴، ص ۴۱۹-۴۵۹.

۲۷. مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*. جلد ۹، ص ۱۳۰-۱۳۶.

۲۸. لنین، و.ای.، *آثار*، جلد ۳۹، ص ۳۹۸.

باب دوم

احوال مردم تاجیک و مبارزهٔ آن بر ضد امارت بخارا و حکومت تزاری

(نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی)

۱. سیاست استعماری حکومت تزاری

دو مرحلهٔ سیاست اقتصادی حکومت استبدادی روسیه در آسیای وسطی. راه‌یافتن مناسبات سرمایه‌داری

سیاست رایج در آسیای وسطی احتمالاً حکومت استبدادی تزاری را به دو مرحله تفکیک کرده است؛ مرحلهٔ اول از فتوحات تا سال‌های نودم، مرحلهٔ دوم از زمان برقرار گردیدن دورهٔ امپریالیستی نظام سرمایه‌داری، یعنی از آخر سال‌های نودم تا سال ۱۹۱۷ میلادی.

در مرحلهٔ اول سرمایهٔ دولت صاحب مستعمره هنوز به‌صورت فعال به روند تولیدات آسیای وسطی مشارکت نمی‌کرد و اکثراً به واسطه‌گری تاجران محلی در خرید و فروش محصولات محدود گردیده بود. واردات سرمایه به آسیای وسطی نسبتاً ناچیز بوده، در صادراتِ مواد اولیه هنوز کدام انواع فرآورده‌ها (چنان که بعدتر پنبه و پوست قره‌کل گردید) موقع چشمگیر پیدا نکرده بود.

مرحلهٔ دوم با مشارکت فعالانهٔ سرمایه‌داران دولت صاحب مستعمره به جریان تولیدات آسیای وسطی، با پیشرفت ساحه‌های مخصوص کشاورزی، وارد شدن سرمایه و افزودن موقع بانک‌ها توصیف می‌شود. احداث خط‌آهن جایگاه سرمایهٔ روسیه را در آسیای وسطی و از آن جمله در قلمرو امارت بخارا مستحکم گردانید.

با وجود تفاوت ماهیت یک مرحله از مرحلهٔ دیگر، باید ذکر کرد که از نخستین گام‌های راه یافتن حکومت تزاری به آسیای وسطی با قصد مستعمره کردن، سیاست متوجه هماهنگ‌کردن اقتصادیات این کشور با احتیاجات صنایع رو به انکشاف روسیه بوده است.

پس از ملحق‌شدن آسیای وسطی به روسیه، در این منطقه مناسبت‌های نظام سرمایه‌داری رو به انکشاف نهاده باشند هم، نه‌تنها باعث احداث صنایع سنگین نگردید، بلکه حتی رشتهٔ نساجی هم عرض وجود نکرد. اتحاد صاحبکاران صنایع نساجی روسیهٔ تزاری سعی می‌نمود که در نواحی کشت و زرع پنبه، صنایع نساجی احداث نشود. بعضی کوشش‌های افتتاح مؤسسه‌های نساجی که از طرف بعضی صاحبکاران محلی صورت می‌گرفت، به مقاومت سخت صاحبان کارخانه‌های نساجی پتربورگ، ایوانوا ـ وازنیسینسک، مسکو، کاستروما، آریخاوا ـ زویوا و غیره مواجه گردید. در دیگر شاخه‌های صنایع هم اوضاع از همین قرار بود.

پس از ملحق‌شدن آسیای وسطی به روسیه صاحبکاران روس در این‌جا به تشکیل مزارع بزرگ پنبه شروع کردند. مثلاً مزرعهٔ بزرگی از قبیل «خوتار آندرئیف» در فرغانه تأسیس شده، در ولایت‌های تاشکند و سمرقند نیز مزرعه‌های بزرگ پیدا شدند.

با وجود این، در همان شرایطی که در پرورش پنبه تکنیک خیلی قدیمی استفاده می‌شد، صاحبان صنایع نمی‌توانستند به تشکیل نمودن مزارع بزرگ محصول فراوان و مؤثر به‌دست آورند. مزدوران روزبیع در عوض کار در مزارع مزد ناچیز می‌گرفتند و برعکس دهقانان چاریک‌کار به افزایش بازده کار مشتاق نبودند.

پس از آن که کار تشکیل مزارع برار نکرد، صاحبان صنایع راه استفاده از محتکرین پنبهٔ محلی را پیش گرفتند. بدین ترتیب در ساحهٔ پنبه کاری عملاً همان مناسبت کهنهٔ نیمه‌فئودالی حفظ شد.

در سال‌های هفتادم - هشتادم به عوض انواع محلی پنبه، کشت و کار انواع نسبتاً حاصل‌خیز متداول گردید. حکومت تزاری برای کمک رسانیدن به انکشاف سریع پنبه‌کاری در آسیای وسطی به پنبهٔ وارداتی از امریکا مالیات بزرگ وضع نمود و تدبیر مذکور به بیش از پیش افزودن ثروت تاجران سودجوی محلی که از بالارفتن قیمت پنبه فایدهٔ زیادی به‌دست می‌آوردند، مساعدت نمود.

آسیای وسطی برای صنایع روسی و قبل از همه برای کارخانه‌های نساجی آن، منبع مواد اولیه و بازار فروش گردید.

پیشه‌وران خرد محلی به کالاهای صنعتی که از روسیه وارد می‌گردید، مجال رقابت را نداشتند، بنابراین ورشکسته می‌شدند.

در سال‌های هفتادم نقشهٔ ساختمان راه‌آهنی که آسیای وسطی را با روسیه می‌پیوست، اهمیت مخصوص پیدا نمود. بررسی این مسأله باعث هنگامه و میل و رغبت عجولانه و مغرضانهٔ صاحبکاران شد، زیرا معلوم است که درشرایط نظام سرمایه‌داری احداث راه‌آهن برای دریافت ثروت و فایدهٔ زیاد امکان فراوان مهیا می‌نماید. در مسألهٔ راه‌آهن ترکستان لایحه‌های متعددی پیشنهاد می‌شد؛ مثلاً باراند نام، مهندس فرانسوی که زمانی با مؤلف لایحهٔ کانال سوئز، ف. لیسیپس همکاری می‌کرد، همچنین خود ف. لیسیپس پیشنهاد کرد که بین لیسبون و کلکته راه‌آهن سراسری قاره‌ای احداث نمودن ضرور است که از میان آسیای وسطی عبور نماید. در شرایط بحران دایمی مالی، حکومت تزاری فاقد قدرت احداث این قبیل تأسیسات عظیم بود. احداث نخستین خط راه‌آهن عصر، تقاضای عملی مقرر حکومت تزاری یعنی تقاضای فتوحات ترکمنستان بود. این راه از ساحل دریای خزر از کراسنوودسک شروع شده، در نوبت اول می‌بایست برای احتیاج لشکر به اهل تگین مهاجم، م.د. اسکوبلیف، خدمت می‌کرد.

در سال ۱۸۸۵ میلادی راه‌آهن تا عشق‌آباد، در سال ۱۸۸۸ میلادی تا سمرقند و در سال ۱۸۹۸ میلادی تا تاشکند احداث گردید. و.ا. لنین اهمیت این راه‌آهن را مخصوصاً در سرنوشت ترکستان تأکید نموده، نوشته بود: «راه ماورای خزر به‌عنوان سرمایه آسیای وسطی را «کشف کردن گرفت».[1]

اما برای تأمین احتیاج این کشور بی‌کنار، یک خط‌آهن کم بود. بر ضم این، راه‌آهن

مذکور، این کشور را با نواحی مرکزی روسیه مستقیماً پیوست نمی‌کرد و محمولات را حتماً از قطار به کشتی و یا از کشتی به قطار جابه‌جا کردن لازم می‌آمد که این کار نهایت دشوار بود. غیر از این، از قطار به کشتی‌ها، از کشتی‌ها به قطار وارد و خارج شدن مسافران هم بسی مشکل بود. به این سبب، در ابتدای قرن بیستم‌میلادی ساختمان خط‌آهن دیگری آغاز یافت. این راه باید شهر اساسی کشور ترکستان، تاشکند را با ارانبورگ می‌پیوست. ساختمان این راه با سرعت تمام پیش می‌رفت و در سال ۱۹۰۵ میلادی خط ماورای خزری راه‌آهن کشور با خط‌آهن ارنبورگ وصل شد. طبیعی است که طبقهٔ اشراف و ملاکان و بورژوازی امپراتوری روسیه برای به‌دست آوردن ثروت‌های طبیعی آسیای وسطی و استثمار بیشتر اهل زحمت این منطقه، امکانیت فراوانی به‌دست آوردند. به نواحی پنبه‌کاریِ وادی فرغانه، شهرهای خوقند و اندیجان و مرغیلان، رسانیدن راه‌آهن کار بسی مهم بود. راه‌آهن از سراسر شمال تاجیکستان عبور نموده، با همین دسترنج دهقانان و پیشه‌وران تاجیک از همهٔ بازارهای استانداری کل ترکستان به دیگر نواحی روسیه راه یافت. در اثر این در شمال تاجیکستان مناسبت‌های نظام سرمایه‌داری به اندازه‌ای انکشاف یافت.

ساختمان راه‌آهن ماورای خزر و بعدتر راه‌آهن ارنبورگ امکان داد که در مدت یک‌چند ده‌ساله، تبادل اموال میان روسیه و آسیای وسطی بیش از ده مرتبه زیاد گردد. ولی کالاهای روسی در همهٔ حاکم‌نشینی‌های قلمرو امارت بخارا فراوان نبودند و علت آن وجود مشکلات حمل کالا، ضعیف بودن مناسبات مالی و پولی و برخی عوامل دیگر بوده است. کالاهای روسی بیشتر از همه در بازارهای وادی‌های تاجیکستان به‌فروش می‌رفتند، اما محل اساسی فروش کالاهای روسی خود شهر بخارا بود که در این‌جا بازرگانان ثروتمند و خود امیر از صاحبکاران و تجار روس به‌مقدار زیاد خرید می‌کردند.

در آن نقاط کشور که رفت و آمد دشوار بود، سودجویی از تجارت کالاهای روسی بسی اوج گرفته بود. کوهستانیان با رغبت زیاد کالاهای ارزان کارگاه‌ها را می‌خریدند، اما تجاری که کالاهای روسی را می‌آوردند، با قیمت‌های بسی گران آنها را سودا می‌کردند. از بس که کوهستانیان پول نداشتند، بر اثر سودجویی تجار برای یک سربند عادی تولید کارخانه از دهقان بینوا ۴ پود گندم و یک گوسفند می‌گرفتند.

شمع، کبریت، صابون، کراسین (روغن چراغ نفتی) یعنی آن موادی که مردم سابقاً از آنها استفاده نمی‌کردند، خیلی خوب به‌فروش می‌رفت. عمال بک‌ها و خود بک‌ها هم از سودجویی امتناع نمی‌ورزیدند، مثلاً بک قراتگین یک رمه گوسفند را در فرغانه فروخت و به پول آن مقدار زیاد کالاهای روسی خریده، بعد آنها را در قراتگین به چند برابر قیمت گران فروخته بود.[۲]

از سال‌های هفتادم قرن نوزدهم میلادی، حکومت تزاری با نیت به‌وجود آوردن تکیه‌گاه ملی به مقیاس گسترده، مهاجران روس را در آسیای وسطی جایگزین نمود. حکومت تزاری در خصوص پیشرفت کشاورزی آسیای وسطی خیلی کم توجه مبذول می‌داشت، چنان که برای ساختمان شبکه‌های آبیاری در واحه‌های پنبه‌کاری هیچ اقدامی نمی‌کرد و اقتصاد زراعتی مهاجران روس را نیز از اعتبار ساقط نموده بود. مهاجران در همه‌جا مجبور می‌شدند از شبکه‌های کهنهٔ کانال‌های آبیاری استفاده نمایند. وضع مهاجران روس مخصوصاً در ولایت سمرقند تباه بود. در این بابت معاصران نوشته‌اند: «مابین دشت شور و خاک سوزان دیهه‌ای ساخته‌اند... چند کلبهٔ پوشالی و موقتی آباد کرده‌اند، در گرد و اطراف نه درختی نه سبزه‌ای... فقط دشت هامون و دشت هامون...». مهاجران گروه گروه به صف بیکاران پیوسته، برای به‌دست آوردن قوت لایموت به فئودالان محلی و ملاکان روس مزدوری و مزدکاری می‌کردند. زحمتکشان تاجیک که بخش اعظم اهالی ولایت سمرقند را تشکیل می‌دادند، هنوز در همان زمان متوجه شده بودند که کارگران و دهقانان مزدور روس که همراه آنها کار می‌کنند، مثل زحمتکشان محلی از جور و ظلم حکومت تزاری اذیت می‌کشند.

حکومت ملاکان و بورژوازی تزاری می‌خواست از مهاجران روس برای خود تکیه‌گاهی ملی و طبقاتی به‌وجود آورد، ولی بالعکس، برخلاف خواهش و میل خود به تولید و ترویج اتحاد طبقاتی و ملی زحمتکشان آسیای وسطی با دهقانان نادار روس، مزدوران روس، کارگران راه‌آهن و کارخانه‌های پنبه و روغن مساعدت نمود.

حکومت تزاری در گوشه و کنارهای امپراتوری خود ترتیبات جور و ظلم پدرسالاری و فئودالی، در واقع رایج بودن نظام برده‌داری و بی‌سوادی و نادانی مردم

را عمداً برقرار می‌داشت. اکثر اراضی حاصل‌خیز به اختیار عدهٔ ثروتمند مهاجران گذارده شده، اهالی محلی به زمین‌های کم‌حاصل و خراب رانده شدند.

طبیعی است که چنین اعمالی باعث سر زدن نزاع ملی می‌گردید. حکومت تزاری به رواج فرهنگ مردم ترکستان مطلقاً اهمیت نمی‌داد و ناچیزترین پدیده‌های افکار انقلابی را بی‌رحمانه نابود می‌کرد.

در کشور ترکستان تأسیس نمودن نظام مأموری با اصطلاح «ادارهٔ نظامی مردمی» به مقصدهای استعماری حکومت تزاری خدمت می‌کرد. کشور ترکستان به پنج ولایت سیردریا، فرغانه، سمرقند، هفت‌رود و ماورای خزر تقسیم می‌شد. هر یک ولایت را به استثنای ماورای خزر که در آن‌جا سردارِ ولایت می‌نشست، فرماندار کل اداره می‌کرد. ولایت به اویزدها و اویزد به پریستوی‌ها و ولوس‌ها تقسیم می‌شد. مأموران ولوس‌ها از اهالی محلی منصوب می‌گردیدند. تدریجاً در ردیف فئودال‌های اصیل، اشخاصی از طبقه‌های ثروتمند اهالی از جمله آنان که به طبقهٔ اشراف فئودالی منصوبیتی نداشتند، نیز «با راه انتخاب» به منصب‌های مأموری گمارده می‌شدند. اما نمایندگان توده‌های زحمت‌کش اهالی حتی منصب آق‌سقال (کلانتر)، قشلاق و یا ولوس را هم نمی‌توانستند آرزو کنند. توده‌های خلق در خود انتخابات هم عملاً شرکت نداشتند.

دربارهٔ «انتخاباتی» که در ابتدای قرن نوزدهم میلادی انجام شده بود، شاهدان حال چنین حکایت می‌کنند: برای انتخاب آق‌سقال ولوس قستکوز (اویزد خجند) از همهٔ دهات اطراف ثروتمندان، ملاها، «ایلک‌باشی‌ها»[۳] و ارباب به قشلاق قستکوز جمع آمدند، به منصب آق‌سقال ولوس دو نفر مدعی ثروتمند، میرزا بهادرخان و ملابای، معرفی گردیده بودند. ملابای برای رشوهٔ «انتخاب کنندگان» دو هزار صوم و حریف او به این مقصد مبلغ سه هزار صوم تخصیص نمود. در نتیجه میرزا بهادرخان به وظیفهٔ آق‌سقالی «انتخاب» گردید.

یک گروه ثروتمندانی که ملابای را طرف‌داری می‌کردند، از این انتخابات ناراضی شدند. آنها مبلغ مزید جمع نموده، دست نشاندهٔ خود را به نزد فرماندار سمرقند فرستادند. ملابای هنگام رسیدن به سمرقند به زوجهٔ فرماندار چند هزار صوم پول و هدیه‌های گران‌بها پیشکش نمود. روز دیگر فرماندار او را پذیرفت و گفت: «از امروز

به بعد تو آق‌سقال ولوس خواهی بود». هنوز ملابای به قستکوز نرسیده، امر فرماندار راجع‌به منصب آق‌سقالی ولوس منصوب گردیدن او رسید.

در دیگر نواحی استانداری کل ترکستان نیز عین همین حالت واقع می‌شد. طبقه‌های استثمارکننده با صواب‌دید خود عمالشان را به منصب‌های انتخابی انتصاب و معزول می‌کردند.

آق‌سقالان به محض سر کار آمدن معمولاً به خودسری و بیدادگری آغاز می‌کردند. ظلم و ستم و رشوه‌خواری مأموران محلی نهایت رواج داشت. فعالیت محکمه‌ها مثل سابق بر اساس موازین شریعت پیش برده می‌شد.

محافل حاکمهٔ کشور ترکستان در برابر به‌طرف خود جلب نمودن طبقهٔ ثروتمند اهالی محلی که خدمت‌گذار حکومت تزاری بودند، برای ضعیف گردانیدن موقع اقتصادی اشراف فئودالی نیز تدابیر لازم را اتخاذ نمود. از اشخاصی که از زمین‌های وقف استفاده می‌کردند و از صاحبان ملک خصوصی که از طرف دولت هدیه شده بود، منظور کردن سند حقوقی مالکیت به این زمین‌های آنها از قبیل وقف‌نامه، مصوبهٔ خان تقاضا می‌شد. این‌گونه اسناد خیلی کم محفوظ مانده بودند. بنابراین مقدار زیاد زمین‌های وقف و ملک‌های خصوصی به ملک‌های دولتی تبدیل شدند. زمین‌های باقی‌ماندهٔ وقف از هرگونه امتیاز و معافیت‌های مالیاتی محروم گردیدند. بدین ترتیب به منافع یک عده روحانیان و اشراف فئودالی ضربهٔ جدی وارد شد.

ولی احوال دهقانان زحمت‌کش از این همه تدابیر اندکی هم بهبودی نیافت. زمین‌داران بزرگ مثل سابق برای استثمار دهقانان بینوا که در زمین‌هایشان چاریک‌کاری می‌کردند، امکانیت داشتند. سناتور پالن در بازرسی سال ۱۹۰۹ میلادی در کشور ترکستان مقرر کرد که از جمله در ولایت‌های سمرقند و فرغانه (یعنی در همان ولایت‌هایی که اکثریت اهالی را تاجیکان تشکیل می‌دادند) حقوق ملک خصوصی در کمتر از یک صدم زمین‌های کشت جاری است. ملاکان کوچکی که در یک پارچه زمین، بر مبنای قواعد نوین در اساس زمین‌داری جماعتی خانوادگی کار می‌کردند، قادر به تأمین معیشت خود نبودند. آنها به دست رباخواران افتاده، خانه‌خراب می‌شدند و در صورت خودداری از پرداخت قرض و یا ادا نکردن مالیات از مالکیت زمین خود محروم گردیده، به صف چاریک‌کاران و مزدوران داخل

می‌شدند. در برابر این، از طرف حکومت تزاری متداول شدن اصول حمایهٔ یکدیگر در پرداخت مالیات به محفوظ ماندن مناسبت‌های فئودالی و به اسارت سودخواران، فئودال‌ها و مأموران گرفتار شدن دهقانان بینوا باز هم بیشتر مساعدت نمود.

حکومت تزاری در رشتهٔ آبیاری که در زراعت آسیای وسطی نقش مهم داشت، نیز کاملاً طرفدار فئودال‌ها و ثروتمندان بزرگ بود. آنها کل منابع آب را به‌دست گرفته، از بین خود میرآب‌هایی منصوب می‌کردند و بدین وسیله در دیهه مالک مطلق گردیده بودند.

کار نیمه‌فئودالی و نیمه‌بردگی اجاره‌ای بیش از پیش توده‌های دهقانان مفلس را که در زمین‌های ثروتمندان بزرگ چاریک‌کاری و پنج‌یک‌کاری می‌کردند، فرامی‌گرفت.

اوضاع آنانی که در کارگاه‌های شبیه به کارخانه‌ها کار می‌کردند، به از این نبود. این کارخانه‌ها افزار و تجهیزات ناچیز داشتند وشرایط کار آنها شخص را به دهشت می‌آورد.

کار ۱۲ تا ۱۶ ساعت ادامه کرده، همه روزه فقط ۴۰ تا ۶۰ تین مزد پرداخت می‌شد. در کارخانه‌های تصفیهٔ پنبه، عادی‌ترین وسایل حفظ سلامتی، حتی دستگاه‌های تهویه وجود نداشت و اکثر کارگران مسلول می‌شدند. وضع مسکن کارگران نیز خیلی تباه بود. صاحبان کارخانه‌ها به کارگران غذای پوسیده و گندیده می‌دادند، و در عوض از مزد ناچیز آنها پول زیادی می‌ستانیدند و در نتیجه فایدهٔ زیاد به‌دست می‌آوردند.

وضعیت پیشه‌وران

در نخستین سال‌های بعد از ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه، پیشه‌وری به اندازه‌ای رواج یافت. سبب همین بود که در آسیای وسطی شمارهٔ سربازان و افسران ارتش حکومت تزاری خیلی افزود و برای تأمین معاش آنها همهٔ مواد را از روسیه وارد می‌کردند که این هم گران تمام می‌شد و هم وسایل نقلیه برای حمل و نقل آن مواد کفایت نمی‌کرد. برای علاج کار، حکومت تزاری تصمیم گرفت که سربازان و افسران بعضی مواد را از مقاطعه‌کاران محلی بخرد. اقدام مذکور تا اندازه‌ای باعث

انکشاف پیشه‌وری گردید.[۴] سال‌های بعد در ساختار صنایع پیشه‌وری دگرگونی‌هایی صورت گرفت، یعنی بعضی خواصِ مناسبات نظام سرمایه‌داری به آن نفوذ کرد. تولیدات بیش از پیش صورت تولیدات کالایی راگرفت. این پدیده را در مراکز بزرگ پیشه‌وری شهرها، مثلاً در بخارا به‌وضاحت دیدن ممکن بود. در بخارا تقریباً صد رشتهٔ حرفه وپیشه‌وری وجود داشت.[۵] در خجند، اوراتپه، پنج‌کنت، کان بادام، حصار، کولاب و بعضی دیگر شهرها پیشه‌وری به‌طورکلی رواج داشت.

پیشه‌وری در هر محل کشور وابسته به عواملی از قبیل منبع و صفت مواد اولیه، به فاصلهٔ موقعیت از مرکز و کیفیت خطوط مواصلاتی دارای ویژگی خاص می‌گردید. در محل‌های کوهستانی بخارای شرقی حرفه‌های خانگی معمول‌تر بود. در این شکل پیشه‌وری معاملات بین پیشه‌ور و مشتری فقط توسط معاملات پایاپای انجام می‌یافت. بعضی ناحیه‌ها در تولید این یا آن کالا مخصوص گردیده بودند.

پیشه‌وران حصار اساساً نمد و ماهوت تهیه می‌کردند، شال وطناب می‌بافتند و پوست آماده می‌ساختند. ناحیه‌های غربی این محل در پارچه‌بافی، طبق‌تراشی، سبدبافی، خورجین‌دوزی و جوراب‌بافی نام برآورده بودند. شاف و شمشیر و کاردهای کاردگران قراتاغ نیز شهرت زیاد داشت.

در دوشنبه و وادی کافرنهان چرم‌گری رواج یافته بود. در خجند پیشهٔ نساجی بسی معمول بود و بیهوده نیست که در آن‌جا در کوی‌های کرباس‌بافان، شسته‌گران، ابره‌بندها، حریربافان، پیله‌کشان و غیره موجود بودند. در سال ۱۹۰۶ میلادی در شهر خجند ۲۳۰ دکان حریربافی، ریسمان‌ریسی، حلاجی و غیره وجود داشتند. در شهرهای خجند و اوراتپه محل‌های مخصوص کاردگران، دیگ‌ریزان، کلالان، زرگران و غیره بودند.

در حاکم‌نشین کولاب نیز نساجی یکی از حرفه‌های مهم به‌شمار می‌رفت و در این امر زنان نیز شرکت داشتند. زنان در خانه پنبه را حلاجی می‌کردند، می‌رشتند و در دستگاه‌های نساجی کرباس می‌بافتند که آن هم برای احتیاج خانواده و هم برای فروش می‌رفت. از کلابهٔ کولابی، مردم درواز نیز کرباس می‌بافتند. صوف کولابی و جامه‌های کرباسی کولابی خیلی مرغوب بودند و در بخارا هم شهرت داشتند. از

مواد اولیه محلی برای جوال و خورجین کرباس می‌بافتند. ماهوت و نمد، شال و جوراب هم آماده می‌کردند. همهٔ این کار را اساساً زنان انجام می‌دادند. قالی و فرش‌های خوش‌نقش گران‌بها با سفارش اشخاص متمول در خانه‌ها آماده می‌شدند.

در بخارا نیز محل‌های چرم‌گران زیاد بودند (چرم‌گران بالا، چرم‌گران پایین) که در این‌جا چرم‌های مرغوب خامک، دکیموختی، سناچ، دلو و مشک تولید می‌شدند. موزه‌دوزی و مسحی‌دوزی و کفش‌دوزی و لجام‌سازی نیز در همین محل‌ها معمول بود. پیشه‌وران ثروتمند ساکن چرم‌گران پایین از چارپافروشان پوست زیادی خریده، از آن چرم تهیه می‌کردند و به فروش می‌رساندند.

در مؤمن‌آباد نیز چرم‌گران و موزه‌دوزان و لجام‌سازان زیاد بودند. حریربافی و پیله‌کشی هم در این‌جا بسی رونق داشت. دهقانان کولاب هم به نوغان‌پروری مبادرت کرده، پیلهٔ خود را در بازارها می‌فروختند. در شهر از آن پیله‌ها رشته کشیده و آن را رنگ کرده، باز در بازارهای کولاب می‌فروختند.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی کولاب به مرکز مهم حرفه و تجارت مبدل شد. در دکان‌ها از محصولات کشاورزی فرآورده‌هایی آماده می‌کردند. روغن کنجد و زغیر کولاب احتیاج منطقه را تأمین می‌کرد. آردکشی هم بسی رواج یافته بود. اسلحه‌سازان، کمان و شمشیر و کاردگران کارد می‌ساختند. محصول کار مسگران همهٔ نیازهای مردم این محل را تأمین کرده، در نقاط دیگر هم به‌فروش می‌رفت.

حرفه و پیشه در حصار هم بسی معمول بود. غیر از کرباس و سلاح و مصنوعات چرم‌گری، در این‌جا هم پارچهٔ الاچه می‌بافتند که شهرت زیاد داشت و بعضی انواع آن قیمت گرانی داشتند. مثلاً بهای دوبستهٔ یک نوع آن ۲۰ صوم بود.[۶]

آهنگران محلی به درجهٔ بلند تخصص داشتند. آنها نعل، کلند، داس، تبر، تیر چرخ آسیاب و غره می‌ساختند.[۷]

سفال‌گران حصار (خصوصاً زنان ماهر کوهستان که با کلالی شغل داشتند) هرچند در عمل وسایل و ابزار عادی را استفاده می‌نمودند، با ظرف‌های سفالی تمام ناحیهٔ حصار و نواحی هم‌جوار را تأمین می‌کردند.

در آخر قرن نوزدهم میلادی، در بین شهرهای این ناحیه از جهت رواج تجارت و صناعت تدریجاً دوشنبه به مد اول برآمد. شاید یکی از سبب‌ها همین باشد که بک

حصار آن را باشگاه تابستانی خود قرار داده بود.

از جملهٔ اهالی دوشنبه بسیار نساجان، آهنگران، زین‌گران و چرم‌گران ماهر بودند.

برابر آباد شدن راه‌های تجارت و سودا، کالای پیشه‌وران تاجیک بیش از پیش در بازارهای خارج بخارای شرقی به‌فروش می‌رفتند.

تولیدات گوناگون پیشه‌وران بخارای شرقی با مصنوعات مرغوب و نظرربای استادان و خیاطان چیره‌دست خود شهرت عظیم یافته بود. در مصنوعات آنان همان سنت‌های تاریخ هزارساله انعکاس می‌یافتند. به این معنی تولیدات پیشه‌وران اهمیت مخصوص دارد، ولی همچون صرف تولیدات دارای بسیار نواقص و کمبود بودند که حتی برای همان دورهٔ مورد تحقیق کهنه شده بودند.

تولیدات زمان فئودالیسم که در چهارچوبهٔ رساله‌ها و انجمن‌های پیشه‌وران محدود بود، در همان شکل سنتی خود مانده، در مدت طولانی تغییر نیافته بود.

در کارگاه‌های پیشه‌وران هیچ‌گونه تجهیزات فنی وجود نداشت و کار اساساً با دست انجام می‌یافت. آماده ساختن مصنوعات زحمت زیادی را طلب می‌کرد، درجهٔ بازده کار نسبت به کارخانه‌ها خیلی در سطح پایین قرار داشت، بنابراین قیمت تمام شدهٔ کالای پیشه‌وران نسبت به کالای تولیدی کارخانه‌ها خیلی بالاتر بود. علاوه بر این حکومت‌داران فئودالی به پیشه‌وران مالیات متعدد می‌بستند که این هم باعث بالارفتن قیمت کالای تولیدی ایشان می‌گردید.

به مجرد وارد گردیدن کالاها از مرکز روسیه وضعیت پیشه‌وران به یک‌بارگی تباه شد. در مرحلهٔ اول صاحبکاران روس ــ صاحبان فابریکا، کارخانه و تجار عمده ــ نیازهای بازارهای آسیای وسطی را به‌تفصیل آموختند و انواع کالای خود را محض به همین نیازها مناسب و مطابق نمودند. پس از مدتی از روسیه به بازارهای آسیای وسطی پارچه‌های نخی گلدار، قوری و پیاله و کاسه وطبق‌های چینی، مصنوعات مسی، سوزن، صابون، کراسین و دیگر کالاهای تولیدی کارخانه‌ها وارد شدند که قیمت آنها از نرخ کالای کاسبان ارزان‌تر بود. در آغاز سال ۱۹۱۰ میلادی، کالاهای روسی به همهٔ بازارهای آسیای وسطی وارد گردیدند و عرصه را برای کالاهای کاسبان محلی محدود کردند.

پیش از همه، پیشهٔ نساجی سخت شکست خورد. شاهدان نگاشته‌اند که پارچه

نخی الوان روسی،[۸] پارچه‌های کتانی و لیفی و جوتی روسی خوب به‌فروش می‌رفتند. مصنوعات نساجی دو تا سه حصهٔ واردات کالاهای روسی بود. یکی از شاهدان آن زمان نوشته است: «به ایمان کامل می‌توان ادعا کرد که نصف بیشتر پارچه‌های ابریشمی و حتی لباس‌های آماده از قبیل پیراهن زنانه و کتان که در بازار بخارا به‌فروش می‌روند، کالای مسکاوی است».[۹] بازار مصنوعات آهنی مانند سیم، میخ و لوله‌های آهنی بسی گرم بود. افزار چینی و مسی نیز خوب به‌فروش می‌رفتند. تفنگ و دیگر اسلحه‌های روسی اعتبار زیاد پیدا کرده بودند. بازار سوزن‌گران محلی کساد شد. مشتریان از صابون گران‌قیمت و نامرغوب تولید محلی صرف‌نظر نموده، صابون‌های ارزان و معطر روسی را ترجیح می‌دادند. اکثر پیشه‌وران مجبور به ترک شغل خود شدند. در کشور بیکاری و مفلسی زیاد می‌شد، در عین حال، در کارخانه‌های صنعتی بخارا عناصر نظام سرمایه‌داری با زور و سرعت تمام سر کار می‌آمدند.

۲. وضعیت توده‌های مردم در کشور ترکستان و امارت بخارا

در نتیجهٔ محلق شدن آسیای وسطی به روسیه شکل‌های فئودالی اقتصاد بیش از پیش منقرض گردید؛ در سال‌های هشتادم تعداد اهالی شهرها افزوده، نخستین کارخانه‌های صنعتی به‌وجود آمدند. در داخل فئودالیسم مناسبت‌های نظام سرمایه‌داری در حال توسعهٔ بیشتر بود. زحمت‌کشان تاجیک، ازبک، ترکمن، قرقیز و دیگر اقوامی که زیر استثمار فئودالان محلی، ارتجاع‌پرستان، ثروتمندان و رباخواران قرار گرفته بودند، پس از استیلای حکومت تزاری بر آسیای وسطی دچار جور و ظلم علاوگی عملداران حکومت تزاری، تاجران و سودخواران خارجی گردیدند.

پس از ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه، بعد از مدت کوتاهی در خجند کارخانه‌های جدید نه‌چندان بزرگ احداث گردیدند که آنها را هم صاحبکاران روس و هم ثروتمندان محلی تأسیس می‌دادند. در سال ۱۸۷۰ میلادی کارخانهٔ پیله‌کشی شروع به‌کار کرد. در سال ۱۸۷۳ میلادی در دیههٔ دهمای حوالی خجند، یک نفر تاجر روس کارخانهٔ کوچک شراب‌کشی افتتاح نمود. غیر از این کارخانه‌های شیشه، چرم

(در اوراتپه) و میوه و شراب اعمار شدند. در سال‌های ۱۸۹۱-۱۸۹۲ میلادی نخستین کارخانه‌های تصفیهٔ پنبه شروع به فعالیت نمودند. در سال ۱۸۹۵ میلادی در خجند شانزده کارخانهٔ صنعتی فعالیت داشتند که در آنها ۱۲۵ کارگر کار می‌کردند. در اواخر قرن نوزدهم میلادی در شهر خجند پنج کارخانهٔ تصفیهٔ پنبه وجود داشت که دو کارخانه به ثروتمندان محلی تعلق داشت.[۱۰]

وضعیت اهالی در امارت بخارا که اکثریت تاجیکان مقیم آسیای وسطی در آن‌جا سکونت داشتند، نظر به کشور ترکستان بدتر بود.

اصول ادارهٔ امارت که پیش از استیلای حکومت تزاری موجود بود، بی هیچ‌گونه تغییر و تحول ادامه می‌یافت. امارت بخارا به ۲۷ ولایت (بک‌نشینی) تقسیم گردیده، به هر یکی از آنها بک یا حاکم، قاضی، رییس و مفتی از طرف امیر منصوب می‌شد. حاکم مسؤول ادارهٔ امور دولتی، مأموری و زراعت بوده، قاضی طبق موازین شریعت کارهای محکمه را به انجام می‌رسانید. رییس از طرف اهالی اجرا شدن موازین و مناسک دینی و شریعت را نظارت می‌نمود و مفتی همچون «دانندهٔ» قوانین شریعت درستی یا نادرستی این و یا آن پدیده و تدابیر را توجیه می‌نمود. این همه مقامات در نوبت اول، اساساً منافع دایره‌های حکمران و منفعت شخصی خود را تأمین می‌کردند. حاکمان ولایات که توسط املاک‌داران و دیگر ایادی خود امور زمین و مالیه، جمع کردن خراج، عشر و غیره را اداره می‌کردند، در حل این مسایل کاملاً خودسرانه عمل می‌کردند و مسایل از اهالی ستانیدن و به خزانه تحویل گردیدن آنها را هیچ‌کس نظارت و بازرسی نمی‌کرد.

منگباشی، امین، آق‌سقال و ارباب‌ها که به صفت نمایندهٔ اهالی منصوب می‌شدند، معمولاً به کردار حاکم و دیگر علمداران امیر پیروی می‌کردند. این حال باعث رواج یافتن غارتگری و رشوه‌خواری گردیده، به اقتصادیات کشور ضربهٔ سخت وارد می‌آورد و زندگانی بی این هم سخت اهل زحمت را به درجهٔ توان‌فرسایی می‌رسانید.

خصوصاً وضع توده‌های وسیع مردم بخارای شرقی به‌غایت دشوار بود. تقریباً همهٔ اهالی این محل‌ها را تاجیکان تشکیل می‌دادند. حکومت امیری اصلاً بخارای شرقی را چون مستعمرهٔ خود قرار داده، در این‌جا نسبت به قسمت غربی قلمرو

امارت، مقررات شدید جاری نمود. طبقه‌های اشراف قدیمی، سپاه و نوکرها، روحانیان، زمین‌داران بزرگ و ثروتمندان به تکیه‌گاه امارت تبدیل یافتند، به این گروه بالانشینان استثمارکننده از بهادر[۱۱] (در حاکم‌نشینی غرم ـ الامان) تا دادخواه[۱۲] هرگونه رتبه و منصب‌ها اعطا می‌شد. منصب‌های عالی فقط به سپاهیان دربار امیر بخشیده می‌شد. امیر به عوض معاش به این سپاهیان مالیات یک دیهه را انعام می‌کرد و دهقانان دیهه عملاً در حالت سرواژ به‌سر می‌بردند.

این دهقانان کاملاً در اختیار تنخواه‌خوار بودند. صاحب تنخواه با میل خود دخترها را می‌برد، حویلی‌های دهقانان را غصب می‌کرد و هر چه دلش می‌خواست، می‌کرد. در امارت منصب و رتبهٔ بلند به‌طور علنی خرید و فروش می‌شد که این هم احوال مردم را بیش از پیش تباه می‌نمود. سال‌هایی که در قراتگین، حاکمان امیر، الماس بک (۱۸۸۶-۱۸۹۲م) و محمدمراد بی پروانچی (۱۸۹۲ـ۱۹۰۴م) حکم‌رانی می‌کردند، خرید و فروش منصب و مقام و عنوان و رتبه تقریباً به‌رسمیت درآمده بود. میرزا نورالله بک، املاک‌دار سابق حائط، خبر داده بود که برای کسب مقام نوکری ۱۲۰۰ تا ۲۰۰۰ تنگه رشوه لازم است. اگر این‌گونه نوکر در شهر و یا قلعهٔ به خدمت نظامی منصوب می‌شد، از همه‌گونه مالیات معاف گردیده، غیر از این برای تأمین معاش به اختیارش دو «بونه» ــ خانوادهٔ دهقانی ــ واگذار می‌شد. اگر نوکر خودش حویلی و باغ و زمین داشت، در این مورد به وی «بونه» تعلق نمی‌گرفت، ولی به هر حال هیچ نوع مالیات پرداخت نمی‌کرد. منصب قراول‌بیگی خیلی گران‌تر، یعنی در حدود ۲ تا ۴ هزار تنگه قیمت داشت. به اختیار قراول‌بیگی‌ها «بونه» واگذار می‌شد. قراول‌بیگی که در خدمت امیر باشد و در عین حال مال و ملک و زمین هم داشته باشد، عهده‌دار بود که به فایدهٔ خزانهٔ امیرعشر (یک دهم تولیدات) و «عمل» یعنی ۲۱ تنگه مالیات زمین را هم پرداخت نماید.

منصب میرآخور ۳ تا ۵ هزار تنگه قیمت داشت. به اختیار میرآخور ۴ تا ۱۰ «بونه» واگذار شده، خودش غیر از عشر از کل مالیات معاف می‌شد.

برای صاحب شدن به منصب توقسبا باید ۵ تا ۱۰ هزار تنگه رشوه می‌دادند و به اختیار او تا صد «بونه» واگذار گردیده و از پرداخت مالیات معاف بود.

منصب اشیک‌آقاباشی ۶ تا ۱۵ هزار قیمت داشت، ولی ۱۵۰ تا ۲۰۰ «بونه»

می‌گرفت و مالیات نمی‌داد.

نهایت منصب «بی» که آن را خود امیر اعطا می‌کرد (دیگر منصب‌های از این پایین‌تر را خود بک قراتگین می‌فروخت و از این خرید و فروش خواجه‌اش، یعنی امیر را حتی آگاه هم نمی‌کرد) به قیمت زیاد ۱۰تا۲۰ هزار فروخته می‌شد. ولی به عوض این هر یک بی (که تعدادشان در قراتگین از ده نفر بیش‌تر نبودند) تا ۳۰۰ بونه می‌گرفت که با جور و ظلم بی‌سابقه آنها را استثمار کرده، خراجاتش را برمی‌آورد.

منصب و رتبه‌های مذهبی هم به‌طور علنی خرید و فروش می‌شد و در این مورد هم یک نوع «تقسیمات کار» وجود داشت، یعنی منصب‌های پایین را بک تقسیم می‌کرد و منصب‌های بالا را خود امیر می‌فروخت. حقوق دادن منصب و عنوان قاضی کلان، دو نایب او و رییس فقط به امیر تعلق داشت و در این مورد فقط خود امیر می‌توانست یارلیق بدهد. این را نیز گفتن لازم است که قابلیت دولت‌داری، استعداد راهبری و تشکیلاتی بودن و دیگر صفت‌های شخص مطلقاً به اعتبار گرفته نمی‌شد. هر شخصی که بیشتر رشوه می‌داد، صاحب حقوق و امکانیت بیشتر می‌شد و سرنوشت صدها و هزاران دهقان و پیشه‌ور راکه در محیط تیرهٔ امارت چون بردگان بی‌زبان عمر به سر می‌بردند، در تمام ولایات امارت عیناً چنین بود.[۱۳]

البته، این‌گونه «ترتیب و نظام» مورد علاقه و موافق طبع مأموران امیر بود. آنها حتی در پایین‌ترین منصب ظرف دو تا سه سال ثروت زیادی جمع می‌آوردند. باید خاطرنشان کرد که وقتی در سال ۱۹۱۷میلادی امیر خواست برای صاحب‌منصبان، با نظرداشت منصب ایشان مزد معین مقرر نماید و به وضع خودسرانهٔ مالیات خاتمه دهد، با اعتراض و نارضایتی مواجه گردید و مجبور شد از این نیت خود دست بکشد.

حاکمان ولایات، علی‌الخصوص در بخارای شرقی در غارت و تحقیر اهالی هیچ‌گونه حد و حدود را نمی‌دانستند. یک سیاح روس دربارهٔ دورهٔ حکم‌رانی میرمراد نام، حاکم قراتگین، چنین نوشته است: «این یک سال‌نامهٔ تمامی است از کرد و کار بی‌رحمانه و خودسری بی‌نهایت.»[۱۴] این حاکم صدها دهقان را به اجرای کارهای رایگان مجبور می‌کرد. او استادهای چوب‌تراش را در غرم، چندماه در سرمای زمستان بی‌مزد کار فرموده بود.

همهٔ اراضی قلمرو امارت بخارا به گروه‌های حقوقی یعنی زمین‌های املاکی، امیری، وقف و ملک تقسیم شده بود. زمین‌های خصوصی نسبتاً کم بوده، به ثروتمندان و صاحب‌منصبان بزرگ تعلق داشت.

دهقانانی که در قطعه‌های خرد زمین‌های املاکی و وقفی کار می‌کردند، عملاً در وضعیت سرواژ بودند. به عوض استفاده از قطعه‌های خرد زمین، از آنها به شکل‌های گوناگون مالیات زیاد ستانیده می‌شد.

دهقانان اکثراً با نام «حشر» در مزارع املاک‌دار و دیگر صاحب‌منصبان بزرگ صرفاً بی‌مزد کار می‌کردند. آنها را با نام «بیگاری» نیز به کارهای ساختن عمارت‌های امیر و صاحب‌منصبان او، تعمیر و تازه‌کردن جویبارها و غیره وادار می‌نمودند. دهقانان عهده‌دار بودند که مکلفیت‌های گوناگون حمل و نقلی را هم اجرا نمایند. کل این کارها اکثراً از سه چهارم حصهٔ وقت دهقان را می‌گرفت.

مثلاً، سابق در حاکم‌نشینی حصار انواع مالیات‌های زیر وجود داشت. دهقانان برای استفاده از زمین‌های آبی خمس، یعنی $\frac{1}{5}$ و از زمین‌های دیمی عشر، یعنی $\frac{1}{10}$ محصولات را می‌پرداختند. غیر از این املاک‌دار به عوض «زحمت» خود در امر تحصیل مالیات رسماً از هر یک باتمن (تقریباً ۱۲ پود) محصولات زمین و آبی یک نیمخورد (۳۲ قداق) و از زمین دیمی نیم چاریک (۸ قداق) حق می‌ستانید. داروغه (صاحب‌منصب درجهٔ پایین تحصیل مالیات) که نظارت بر خرمن را برعهده داشت، به‌عنوان کوسن مُهرانه دریافت می‌کرد. سهمیهٔ املاک‌دار برابر با حصهٔ میرآب بود. آق‌سقال نیم چاریک از یک باتمن یا خود به اندازهٔ پنج‌یک نیمخورد دریافت می‌کرد. و بالاخره امام ده، دو غربال ۶۴ قداقی حق می‌گرفت. با این همه، باز درویشان و قلندرها طلب نذر می‌کردند.

علاوه بر مالیات اراضی مزروع، انواع دیگر باج و خراج از حیوانات، باغستان‌ها و معاملات نقدی ستانده می‌شد و باز مالیات چگانه، اندازه‌کاه، دَلّه (سوسمار) یعنی مالیات از پوست‌های خزدار که صیادان به‌دست می‌آورندند، باج چارمغز (گردو) و امثال آنها وجود داشت.

مهندس روس، گائیفسکی که در آن ایام به ولایت قرغان‌تپه مسافرت کرده بود، منظرهٔ تاراج و چپاول شدن دهقانان را توسط صاحب‌منصبان امیر بسا جالب تصویر

نموده است: «معمولاً به مجرد این که دهقان حاصل را درو کرده و در خرمن‌جا کوبیده، زیر نظارت ناظر آن را جمع می‌کند، صاحب‌منصب دیگر، یعنی داروغه آمده، آن را مهر می‌کند. طرز مهرگذاری چنین است که داروغه روی پاره‌های خاک (کلوخ) مهرگذاری کرده، آن پاره‌ها را روی تودهٔ گندم به ترتیب معین می‌گذارد. پس از این در خرمن کار نمی‌کنند، چون اگر به تودهٔ گندم دست رسد، ترتیب نشانه‌ها به هم خورده، دزدی آشکار می‌شود.

پس از مهر کردن حاصل، املاک‌دار آمده، خرمن را می‌بیند و تقریباً با نظردید و یک‌گز چوب معین می‌کند، و مقدار آن را معین می‌نماید. در این مورد معمولاً دهقان داد و فریاد می‌کند. اصلاً در این‌گونه موارد طبق قانون، باید وزن گندم را با ترازو معین کرد، ولی این کار را در هیچ محلی نمی‌کنند. بعضاً چون شاهدان خالص آق‌سقال، یا امین ده را می‌آورند، ولی عادتاً خود املاک‌دار بدون اعتنا به سروصدای دهقان در دفتر خود ثبت می‌نماید که «فلانی فلان قدر حاصل برداشته است. بدین‌ترتیب مقدار عمومی حاصل تقریباً معین می‌شود، ولی بعداً کار از این هم بدتر می‌گردد. قیمت گندم را در بازار می‌پرسند، ولی آن را با کاهش ۱۰ تا ۱۵ درصد به دهقان اطلاع می‌دهند. بعد، طبق قاعده، امیر هفت‌یک یا پنج‌یک، سه‌یک و حتی نصف حاصل را می‌گیرند. به ضم این اگر مالیات به شکل پول مطالبه شود، همهٔ گندم مازاد خود را به بازار می‌برند و قیمت گندم دفعتاً پایین می‌رود و برای پرداخت سه‌یک حاصل (که بی این هم مقدار عمومی حاصل را بر دروغ زیاد نوشته بودند) دهقان مجبور می‌شد دو چند بیشتر گندم بفروشد».[۱۵]

چنین تاراج و چپاولگری علنی در سایر نواحی قلمرو امارت نیز به‌نظر می‌رسید. سروان پوکوتیلو، مأمور ستادکل روسیه که در سال ۱۸۸۶میلادی از دیهه‌نو به قراتاغ سفر کرده بود، نهایت در حیرت مانده بود که چرا در زمین‌های دو کبار جاده با طول ۵۰ تا ۶۰ چقریم که خوب هم آبیاری می‌شدند، هیچ زراعتی نکاشته‌اند. معلوم شد که به دلیل مالیات کمرشکن، مردم دهات خود را ترک کرده، به کوه‌ها پناه برده‌اند. آنها در کوهساران چارپا پرورش نموده برای احتیاج خود در زمین‌های للمی اندکی کشت می‌کردند و بس. پوکوتیلو نوشته است: «نه مال و ملک و حتی زندگی تبعهٔ امیر بخارا هیچ‌گونه وسیلهٔ تأمین ندارند، نتیجهٔ این اوضاع ناخوش مادی و معنوی خلق همین

است که مردم به حکومت امیر و به نمایندگان این حکومت، بک‌ها، طبیعتاً نفرت دارند».[۱۶]

در واقع وقتی تاجیکان، این مردم زحمت‌کش که طی قرن‌های متمادی در این نواحی مسکون شده‌اند وصاحب مهارت بلند و قدیمی و سنتی کشاورزی می‌باشند، مجبور شده‌اند زمین‌ها، حویلی و مکان خود را ترک کرده، تقریباً در حیات نیمه‌کوچی به‌سر ببرند، پس اگر از یک دسته فئودالان غارتگر که در رأس آنها خود امیر قرار داشت، نفرت نمی‌داشتند، چه می‌کردند؟!

حتی شاهدی چون پ.م. لیسار که «گماشتهٔ سیاسی امپراتوری روسیه در امارت بخارا» بود و به انتقاد سخت ترتیبات امیر حقوق نداشت، در اثر خود با عنوان *یادداشت‌ها راجع به اوضاع سیاسی و اقتصادی امارت* (۱۸۹۱م) می‌نویسد: «که حین جمع‌آوردن مالیات بسیار خودسری‌ها می‌شود، مقدار حاصل را تقریبی و بر دروغ معین می‌کنند و مالیات را نه در شکل کالا، بلکه به‌صورت نقدی می‌ستانند و ضمناً پول مالیات از اصل بسی زیادتر تحصیل می‌شود».

پ.م. لیسار مجبور شده است اقرار نماید که «حتی در ثروتمندترین نواحی هم دهقانان زمین‌های خود را ترک کرده، به سمرقند فرار می‌کنند تا از پرداخت باقی مالیات بی‌پایان رهایی یابند. آنانی که علاج فرار نداشتند، برای پرداخت قرض مالیات همهٔ دارایی، حتی دختران خود را به سمرقند برده، فروختند و با همین طریق آنها را به راه بد انداختند».

پ.م. لسیار سخنش را ادامه داده، می‌نویسد: «همهٔ افرادی که به وادی زرافشان و نواحی هم‌جوار آن رفته‌اند، خبر آوردند که حال مردم تباه است. حال مردم حاکم‌نشینی‌های کوهستان بخارای جنوبی و شرقی از این هم بدتر است، زیرا در این جاها برای اندکی بهتر شدن احوال مردم هیچ کاری انجام نشده است. این کثافت را رفع کردن محال است» و با اندوه سخنش را به پایان می‌رساند.[۱۷]

در واقع چند سال قبل از این اطلاعاتی اقتباس کردیم مبنی بر این که در ۱۶ نوامبر ۱۸۸۷میلادی، سردار اویزد سمرقند نوشته بود که مردم کولاب و درواز و قراتگین «از برخورد غیرعادلانه و خشن، و ظلم و اسارت دایمی محافل حکمران بخارا به‌تنگ آمده، شورش کرده‌اند». وی نوشته بود که مردم این مناطق «در مجلس

عمومی خود تصمیم گرفتند هر طوری شده از بخارا جدا شوند».[۱۸] وضعیت در این نقاط هم متشنج بود.

جنگ و جدال‌های داخلی فئودالی و به حکومت تزاری دادن غرامت جنگ به وضعیت خزانهٔ امارت بخارا بی‌تأثیر نماند. امیرمظفر در جستجوی نحوهٔ جبران مصارف مذکور بود. قسمتی از زمین‌های وقف به فایدهٔ دولت مصادره شدند. علاوه بر این، امیر به قاضی‌ها اجازه داد که با هر وسیله از اهالی مبلغ جمع کنند. همچنین فرمایشاتی بود که یک حصهٔ این مبلغ به عناوین هدیه، مال و ملک بی‌صاحب و غیره به خود امیر تحویل شود. بدین‌ترتیب مهم‌ترین وظیفهٔ امارت بخارا از تاراج خلق زحمت‌کش و فرونشاندن هر نوع مقاومت‌های ضد این غارتگری عبارت گردیده بود.

هر که اظهار نارضایتی می‌کرد یا اندکی به عمال و ایادی امیر اطاعت نمی‌کرد، به‌صورت وحشیانه مجازات می‌گردید. هر یک حاکم می‌توانست اشخاص را بی‌هیچ جرمی به زندان اندازد و از خانه و خانواده‌اش محروم سازد. محبوسان بدبخت که با بهانه‌ای به زندان افتاده بودند، در شرایط غیرقابل‌تحمل زندگی می‌کردند. آنها در زندان‌های تیره و کثیف با پای‌های کنده‌زده و دست و گردن اشکلبند در زمین مرطوب و یا روی حصیر نشسته یا خفته، از حساب بخشش‌های خویشاوندان خود و صدقهٔ خیرکنندگان تغذیه می‌کردند. اشخاصی که خویش و قوم ثروتمند داشتند، گاهاً به واسطهٔ رشوه دادن مبلغ زیادی به حاکم از زندان آزاد می‌شدند، ولی اکثراً اشخاص نادار تمام عمر خود را در محبس به‌سر می‌بردند. در شهرهای امارت بخارا «گناهکاران» را عادتاً در روزهای بازار در پیش نظر عموم مجازات می‌کردند. برای اندک جرمی، گناهکار را هفتاد وپنج چوب می‌زدند. ضربه‌ها با درّه‌های سخت با شدت تمام به پشت برهنهٔ گناهکار کوبیده می‌شد.

در امارت بخارا شیوه‌های وحشیانهٔ قتل و کشتار مانند به‌دارکشیدن، بریدن گلوی محکوم و به واسطهٔ ریسمان و غرغره باشکنجه و عذاب کشتن معمول بود.

هرچند حکومت تزاری حاکمیت خود را در آسیای وسطی برقرار کرد، اما برای تغییر دادن نظام استبداد بخارا هیچ‌گونه چاره ندید و زیاده از آن می‌کوشید که آن نظام را باز هم پایدارتر گرداند. اگرچه اشخاص مترقی از روسیهٔ آن زمان بارها به مقابل

«ترتیبات» امارت بخارا اعتراض نمودند، با وجود این هم حکومت تزاری پشتیبان امیر و اصول دولت‌داری او بود.

چنین بود عمده‌ترین خصوصیات اوضاع سیاسی آسیای وسطی. حکومت تزاری، نظام فئودالی از داخل گندیده و فاسد بخارا و خیوه را فعالانه جانب‌داری می‌کرد. این اتحاد بالانشینان حکمران و دارایان بود که تدریجاً اتحاد زحمت‌کشان و توده‌های مظلوم همهٔ ملت‌ها بر ضد آن عرض وجود می‌نمود.

پ.م. لسیار اقرار می‌کرد که «بزرگان بخارا و مردم شکی ندارند که همه‌گونه شورش با اسلحهٔ ارتش روس سرکوب می‌گردد، اما خودسری امیر حد ندارد».[۱۹]

تقریباً پس از بیست سال، سامسونوف، استاندار کل ترکستان، در گزارشی که به‌عنوان رییس شورای وزیران در ۲۹ دسامبر سال ۱۹۱۱میلادی ارسال کرده بود، تعبیر مشخص و دقیق‌تری را استفاده می‌کند. «یگانه مانع از ظلم امیر آزادشدن (یعنی آزاد شدن اهالی امارت بخارا ــ ب.غ.) سرنیزه‌های ارتش روس‌ها می‌باشد».[۲۰] زمام‌داران روسیهٔ تزاری آنانی را که تاجیکان و ازبک‌ها و دیگر زحمت‌کشان بخارا را تحت فشار گرفته بودند، همه‌جانبه پشتیبانی نموده، در عین حال اعتراف می‌کردند که در این کشور آتش غضب خلق بالا می‌رود. در متن اخباری که ن.ن. آبروچیف، رییس ستاد کل به تاریخ ۴ دسامبر سال ۱۸۸۳ از تاشکند گرفته بود، چنین آمده است: «امیر به‌خاطر آن آرام بر تخت نشسته است که به عوض عذاب و شکنجه و مجازات‌های بی‌پایان به دل مردم هراس انداخته است و با کمک همین ظلم و تعدی (و پشتیبانی لشکر روسیهٔ تزاری ــ علاوه می‌کنیم ما ــ ب.غ. آتش شور و غضب مردم را که گاه در این‌جا و گاه در آن‌جا بالا می‌گیرد، فرومی‌نشاند. در نخستین حالت بی‌براری انقلاب خواهد شد که آن نه به خود امیر، نه به پسر وارث تخت او، سیدعبدالاحدخان ترحم نمی‌کند».[۲۱]

واقعیت آسیای وسطی در دهساله‌های بعد نشان داد که این‌گونه ارزیابی وضعیت آن زمان کاملاً درست بوده است.

۳. نهضت‌های مردمی در آسیای وسطی و شرکت تاجیکان در آنها

در قلمرو استانداری کل ترکستان و همچنین در امارت بخارا به‌طور متصل شور و آشوب‌های مردمی به‌عمل می‌آمد. در این نهضت‌ها تاجیکان نیز همانند دیگر اقوام ساکن آسیای وسطی شرکت فعال داشتند. شورشگران کلانتری و پلیس‌خانه‌ها را ویران می‌کردند، به رباط و حویلی‌های فئودال‌ها حمله می‌آوردند و صاحب‌منصبان را می‌کشتند. خصوصاً در قلمرو امارت بخارا که غارتگری و ظلم و ستم نسبت به مردم حد و حساب نداشت، شورش‌های خلقی زود به زود به‌وقوع می‌آمدند.

سبب اساسی شورش‌هایی که همهٔ ولایات حاکم‌نشین بخارا را فراگرفتند، همین بود که مالیات با شیوه‌های وحشیانه ستانیده می‌شد. گذشته از این، تعداد زیاد آنها روز به روز می‌افزود؛ به مالیات موجود مالیات تازه ضم می‌گردید؛ بر ضم مالیات عمومی امارت باز مالیات محلی علاوه می‌شد؛ یک مالیات را چند بار می‌ستانیدند؛ املاک‌داران برای فایدهٔ خود بسیار سوءاستفاده می‌کردند و غیره. در سندی که مأموران امیر تدوین نموده‌اند، آمده است که املاک‌داران خودسری کرده، از دهقانان مالیات را دو برابر زیاد ستانده‌اند. از کشت شبدر به‌جای ۶ تنگه ۱۲ تنگه و از باغ به جای ۲۶ تنگه ۵۲ تنگه مالیات گرفته‌اند.[۲۲]

اگر همین را به‌نظر بگیریم که مالیات متعدد موجود در امارت بخارا اهل زحمت را به ورطهٔ هلاکت انداخته بود، به‌آسانی می‌توان تصور کرد که این نیرنگ‌های املاک‌داران مردم را تا چه اندازه به قهر و غضب آورده بود. بیداد و خودسری املاک‌داران در اکثر نواحی آخرین قطره‌ای می‌گردید که کاسهٔ صبر مردم را لبریز می‌نمود. بعضاً چنان خودسری و بیدادهای جدی به‌وقوع می‌آمد که طبقه‌های گوناگون اهالی و حتی بعضی شخصیت‌های ترقی‌خواه مأمور روس‌ها هم در شورش‌ها شرکت می‌کردند.

ما نمی‌توانیم چنین وظیفه را مطرح نماییم که همهٔ شورش‌های مردمی آخر قرن نوزدهم و اول قرن بیستم میلادی را مفصل تحلیل نماییم، به این سبب فقط بعضی از آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بعضاً چنین حادثه‌ای هم رخ می‌داد که بعضی فئودال‌های از امتیازهای قبلی خود

محروم گردیده، از آشوب‌های خلقی بر ضد حکومت تزاری و دیگر ظالمان به مقاصد طمع‌کارانهٔ خود استفاده می‌کردند. بنابراین نهضت‌های مترقی مردم را که بیانگر منافع تودهٔ زحمت‌کش بودند، باید از جنبش‌های ملی‌گرایانه فئودالی که عموماً به مقابل «روس‌ها» نگرانیده شده بود، فرق گذاشت.

شورش سال ۱۸۹۸ میلادی اندیجان محض همین‌گونه شورش ارتجاعی بود. اکثر تاریخ‌شناسان آسیای وسطی شورش سال ۱۸۹۸ میلادی را به شورش مردمی منسوب کرده‌اند.[۲۳] حال آن‌که پژوهش مفصل شرایط و محیط این شورش محقق را به‌چنین خلاصه‌ای می‌آورد که این شورش قیام ارتجاعی و ضدمردمی بود.

در ۱۸ مه سال ۱۸۹۸ میلادی خلیفه محمدعلی، یکی از پیشوایان تصوف که با نام دوکچی‌ایشان نیز مشهور بود، با یک دسته پیروان خود که تعدادشان تقریباً ۱۵۰۰ نفر بود، در شهر اندیجان به پادگان روس‌ها حمله کرد. بلواگران ساعت ۳ نیمه‌شب، خاموش و بی‌صدا، در حالی که سربازان خوابیده بودند به پادگان هجوم بردند و یکی از سربازخانه‌ها را محاصره نمودند. در این وقت سربازان بیدار شدند و حمله را دفع نمودند. در این شبیخون ۲ افسر و ۱۹ سرباز کشته شده، ۱۴ نفر زخم‌های جدی و ۵ نفر زخم جزئی برداشتند. همان روز معلوم شد که پیروان دوکچی‌ایشان شهرهای اوش، مرغیلان و بعضی دیگر مناطق را تصرف کرده بودند. ولی در این شهرها شورش رخ نداد، یعنی مردم به سروران این سوءقصد پیروی نکردند. شرکت‌کنندگان اساسی این بلوا مریدان یعنی پیروان دوآتشهٔ تصوف بودند. طبق موازین تصوف مرید باید مطیع پیر خود باشد و باید بی‌چون و چرا اوامر او را به اجرا رساند. از این رو به دوکچی ایشان به‌آسانی میسر گردید تا پیروان خود را بر ضد سربازان روس بسیج سازد و این عملی بود بسی پرخوف و پرخطر.

پس از ملحق‌شدن آسیای وسطی به روسیه، پیشوایان تصوف آن نفوذی را که سابقاً در ادارهٔ کشور و رهبری بر مریدان خود، مثلاً در زمان سلطنت خان‌های خوقند داشتند، از دست دادند. به همین سبب در نهضت سال ۱۸۹۸میلادی پیشوایان تصوف نیروی اساسی گردیدند. متفقاً با پیشوایان دین در نهضت دوکچی ایشان دو نفر دادخواه، دو بک (مأموران سابق خان) نیز شرکت داشتند. طبق بعضی معلومات، دوکچی‌ایشان با سلطان ترکیه رابطه داشته است و جاسوسان سلطان مستقیماً در بلوا

هم کرده‌اند. هم‌زمان با این، در آسیای وسطی پیدا شدن تعداد زیاد جاسوسان امیر افغانستان به اندیشه‌ای وادار می‌نماید که سررشتهٔ این دسیسه در دست امپریالیسم انگلستان بود. شعار بلواگران «غزوات» بود و نه‌تنها ضد صاحب‌منصبان تزاری، بلکه عموماً بر ضد روس‌ها نگرانیده شده بود.

گویا بعضی تاریخ‌نگاران می‌کوشند مترقی بودن نهضت سال ۱۸۹۸ میلادی را ثابت نمایند، ولی از آن چشم می‌پوشند که دوکچی‌ایشان و اقربای وی پیروان خود را همیشه فریب می‌دادند. یقین است که دوکچی‌ایشان با حیله و نیرنگ خود را «ولی» و «نظرکردهٔ خضر» تظاهر می‌داد. حکومت تزاری در آسیای وسطی تعصب را همه‌جانبه پشتیبانی می‌نمود تا با این راه هم مردم را در اطاعت و جهالت نگاه دارد. در اکثر دهات رؤسایی فعالیت داشتند که آنها را خود دوکچی ایشان منصوب می‌کرد و آنها باید به رعایهٔ قانون و قاعده‌های دین نظارت می‌کردند. اکثراً رؤسا مردم را برای اندک تخلف از موازین دین بی‌رحمانه چوب می‌زدند. مأموریت تزاری به این خودسری‌های دوکچی‌ایشان اهمیت نمی‌داد و گمان نداشت که فعالیت دوکچی‌ایشان ضد خودش نیز متوجه شده است. پیروان این مشایخ صوفیه در بین مردم ترغیبات کرده، می‌گفتند علت تباهی احوال مردم نه‌فقط کاملاً رعایه نشدن شریعت، بلکه همین هم می‌باشد که به آسیای وسطی «کافرها»، یعنی روس‌ها آمده‌اند. چنین ترغیبات ضدروسی بدین سبب اندکی اثر داشت که وادی فرغانه همچون منطقهٔ اساسی پنبه‌کاری نمی‌توانست از تأثیر بازار جهانی پنبه برکنار باشد. در بازار جهانی نازل شدن قیمت پنبه اوضاع فرغانه را تباه کرد، یعنی در این‌جا هم بازار پنبه کساد شد. از بس که اکثر دهقانان آسیای وسطی به بانک‌ها قرض داشتند، دفعتاً پایین رفتن قیمت پنبه آنها را خانه‌خراب کرد. خشکسالی سال‌های ۱۸۹۷-۱۸۹۸ میلادی و نروییدن غله احوال دهقانان را تماماً تباه نمود.

اما توده‌های زحمت‌کش وادی فرغانه دوکچی‌ایشان را جانب‌داری نکردند. در اکثر شهر و دهاتی که پیشوایان تصوف در آن نفوذ داشتند، دهقانان به دوکچی‌ایشان به سبب روی آوردن به این دسیسه لعنت می‌خواندند. مقصد بلوای دوکچی‌ایشان برقراری کردن حاکمیت خان بود. حتی اعلام داشتند که خواهرزادهٔ نابالغ دوکچی‌ایشان خان خواهد شد.

بلوای دوکچی‌ایشان در سال ۱۸۹۸ میلادی را هرگز نباید نهضت مردمی و یا جنبش ملی آزادی‌خواهی دانست. این بلوا که هدف از آن استقرار مجدد حکومت خان، برقرار کردن امتیاز ارکان دین و فئودال‌ها بود، کشور را به عقب می‌کشید و به ورطهٔ قرون وسطی می‌برد، از این رو آن نهضت صرفاً ارتجاعی بود.

آشوب‌های مردمی در بلجوان

در سال‌های هفتادم قرن نوزدهم میلادی در بکی بلجوان آشوب‌های گسترده مردم به‌عمل آمد. در سال ۱۸۷۰ میلادی دو هزار تن از دهقانان از خودسری و افزایش تعداد مالیات و زکات به شور آمده، قلعهٔ بلجوان را محاصره کردند. یکی از چاپلوسان، امیر عبدالکریم بک نام شخصی که پسر شیرعلی ایناق، بک سابق سمرقندی بود، در همین قلعه می‌نشست و مسبب افزایش مالیات و زکات هم خود او بود. به هر حال بک از غضب مردم ترسیده، به حصار فرار کرد. این قیام مردم مطلقاً نامتشکل بود، از این رو دهقانان قلعه را گرفتند و مال و ملک آن را بین خود تقسیم کرده، همان لحظه پراکنده شدند.

جای حیرت نیست که این آشوب را دستهٔ سربازان یعقوب قوش‌بیگی، حاکم حصار، سرکوب نمود. چند آشوبگر را به دار کشیدند و تعداد زیادی از آنها به درواز فرار کردند. عبدالکریم باز به بلجوان برگشته، چون سابق خودسری را ادامه داد.[۲۴] مأموریت محلی از نیت دهقانان واقف بود و حتی یکی از منگباشی‌ها هم به دهقانان سروری کرد. سردار حوزهٔ زرافشان به استاندار کل ترکستان اطلاع داده، توجه او را به موقع فئودال‌های محلی معطوف داشت که آنها نیت دارند آشوب‌های مردمی را به منفعت خود استفاده نمایند و از بخارا تجزیه شده، استقلال «سیاسی» به‌دست آورند.[۲۵]

در ماه دسامبر سال ۱۸۷۴ میلادی در بلجوان دوباره آشوب رخ داد و علت آن باز همان خودسری املاک‌داران در مورد تحصیل مالیات بود. این دفعه لَقَی‌های ازبک قیام کردند و از نادانی سیاسی شورشگران استفاده نموده، آنها را فریب دادند که به امیر عرض نمایند و جواب عریضه را نگران باشند. در این بین سردار دستهٔ لشکریان بخارا ۷ نفر سرور شورش را دستگیر نموده، به زندان انداخت[۲۶] و با همین کار

شورش انجام یافت.

در ماه مارس سال ۱۸۷۱ میلادی در غزار شورش غیرمتشکلی به‌وقوع آمد. سردار حوزهٔ زرافشان این واقعه را به فرماندار کل ترکستان عرض کرده، نوشته بود سبب آشوب گرسنگی است.[۲۷] در ۱۱ مارس سال ۱۸۷۱ میلادی دهقانان گرسنهٔ حوالی قرشی قلعهٔ شهر راگرفته، بازار را تاراج کردند. این شورش هم غیرمتشکل بود.

آشوب در محل‌های دیگر آسیای وسطی

در سال ۱۸۷۲ میلادی در خجند و در سال ۱۸۷۳ میلادی در پشی نام، دیههٔ اوراتپه، آشوب‌های بزرگ به‌وقوع آمد و برای سرکوب آنها حتی سربازان را دعوت نمودند. در سال ۱۸۷۵ میلادی مردم در اوراتپه هم قیام کردند که علت آن همانا خیلی زیاد بودن مالیات بود. آشوبگران را بعضی کارمندان مأموریت روس‌ها هم طرف‌داری کردند و دلالت نمودند که ستانیدن مالیات تازه خلاف قانون است.[۲۸] در ماه نوامبر سال ۱۸۸۰ میلادی در خجند و اوراتپه باز مردم به شور آمدند و سبب آن باز همان نادرست ستانیدن مالیات بود که در این عمل مأموریت تزاری اویزد خجند هم شرکت داشت. سروران آشوب، رحمان قلی‌حاجی، طلاحاجی، میرکامل‌بای و بعضی دیگران محبوس گردیدند.

در سال‌های ۱۸۸۵-۱۸۸۶ میلادی موج توانای شورش‌های مردمی تقریباً همهٔ تاجیکان را فراگرفت. دهقانان ولایت شورآباد، مؤمن‌آباد، کولاب، حصار، بلجوان و دیهه‌نو قیام نمودند. وضعیت ولایت شورآباد نهایت متشنج بود. به سبب خودسرانه افزودن مالیات، دهقانان به‌کلی خانه‌خراب و خانه بردوش شدند. مأموران رتبه پایین ولایت نیز وخامت اوضاع را درک نموده، فهمیدند که اقتصاد ولایت واقعاً خراب شده است، بنابراین آشوبگران را طرف‌داری کردند.

کوهستانیان دهپرکنت در آخر اکتبر سال ۱۸۸۵ میلادی از پرداختن مالیات خودداری کردند و از طرف خود به نزد امیر شخصی را فرستادند. در جواب شکایت دهقانان مالیات را بار دیگر محاسبه کردند، ولی چنان کردند که نیاز مردم قانع نگردید، بنابراین آشوبگران باز از پرداخت مالیات سرکشی کردند. برای بررسی قضیه از بخارا یَساول باباجان جیبچی، صاحب‌منصب امیر آمد. درنتیجهٔ بازرسی کاملاً

غیرواقعی و مغرضانهٔ قاضی و حاکم، نمایندگان آشوبگران به جرم دروغگویی و کذب متهم گردیده، به زندان افتادند. پس از یک سال، در ۱۰ اکتبر سال ۱۸۸۶ میلادی آشوب تکرار شد. این دفعه به آشوبگران بعضی نمایندگان طبقه‌های ثروتمند از جمله خواجه‌ها، اشخاص دارا و آق‌سقال‌ها[۲۹] هم همراه شدند. آنها می‌خواستند از این جنبش منفعت بجویند. باز به امیر عریضه دادند و عرض کردند که از دهقانان ۵۰ تا ۶۰ درصد محصولات به‌عنوان مالیات ستانیده می‌شود.

این آشوب به درجه‌ای واهمه انداخت که مأموریت بخارا مجبور شد راه حیله و نیرنگ را پیش بگیرد. برای بررسی عریضه از بخارا ملا شراف میرآخور آمده، فرمود به دست دهقانان منشوری دهند که مقدار مالیات را دقیق مقرر می‌نمود و بدین ترتیب سنت‌های موجود در این محله را گویا به‌رسمیت درآورد. این اقدام مأموریت بخارا تنها گذشت موقتی بود. ظلم و اسارت مالیات بیش از پیش می‌افزود، بنابراین مردم از ناامیدی حویلی و زمین‌های خود را ترک کردند، زیرا زمین آنها را دیگر از گرسنگی نمی‌رهانید.

در مؤمن‌آباد هم وضعیت از این بدتر بود. در سال ۱۸۸۴ میلادی و چند سال پیش از این برای مردم کولاب وضعیت نهایت دشوار آمد، زیرا اکثر زراعت از بی‌آبی خشک شد و باقیمانده‌اش را ملخ نابود کرد. در سال ۱۸۸۵ میلادی پس از چندسال بی‌حاصلی بار اول اندک حاصلی رویید و املاک‌داران قرض‌های سال‌های قبلی را هم طلب کردند. غیر از این مقدار مالیات هم افزایش نمود. اشخاصی را که برای شکایت به کولاب اعزام شده بودند، به زندان انداختند. مأموران حاکم کولاب، محمد نظیر بک را که برای ستانیدن مالیات به مؤمن‌آباد آمده بود، کتک زدند. پس از این دهقانان خانه و زمین‌های خود را ترک کرده، به بلجوان رفتند و امید داشتند که بک بلجوان به آنها پناهگاه بدهد و از آنها محافظت کند. ولی حاکم بلجوان نخواست به امور حاکم هم‌جوار خود دخالت نماید و به دهقانان توصیه داد که به منزل خود برگردند. در ماه دسامبر سال ۱۸۸۵ میلادی آشوب خیلی اوج گرفت. دهقانان بدون اجازهٔ مأموران، غله را از خرمن‌ها به خانه‌های خود بردند، از پرداخت مالیات سرکشی کردند و به نزد امیر شخصی را فرستادند. آنها گمان داشتند که امیر به آنها کمک می‌کند. حاکم کولاب به‌نوبهٔ خود از امیر خواهش کرد برای فرو نشاندن شورش سرباز بدهد. آشوب

سرکوب شد، ولی محمد نظیر بک، حاکم کولاب را خود امیر از کار برکنار کرد، اما این باعث بهتر شدن احوال مردم نگردید.

در اواسط سال ۱۸۸۰ میلادی در حصار هم وضعیت نهایت متشنج شد. مبارزه برای زمین و آب، مبارزه ضد اسارت مالیات با مبارزهٔ شدید پیشه‌وران که برای اندکی بهتر شدن زندگی فقیرانهٔ خود انجام می‌دادند، ارتباط قوی داشت. در سال ۱۸۸۶ میلادی در قراتاغ، نساجان که کرایه کار می‌کردند، شورش کردند. شورش را پیشه‌وران مزدور صالح عالم‌بای[۳۰] شروع کردند، ولی پس از مدتی، شورش کارگاه‌ها و دکان‌های دیگر را هم فراگرفت. آشوب نساجان به‌زودی گسترش یافت و شمارهٔ آنها تقریباً به هزار نفر رسید. پیشه‌وران علیه معامله و برخورد وحشیانهٔ صاحبکاران و زیاد از حد بودن ساعات کار مبارزه می‌کردند و بر ضم این، مزدکار نهایت ناچیز و شرایط کار بسی سنگین بود. یکی از «بابایان» انجمن نساجان میانجی شد، ولی نتیجه‌ای به‌دست نیامد. وضعیت روز به روز وخیم‌تر می‌شد. یک چند صاحبکار ظالم و حریص اشدی را تهدید به کشتن کردند. سعید منگباشی نام، مأمور حکومتی هم به آشتی دادن طرف‌ها کوشید، ولی این هم نتیجه‌ای نداد. در نهایت کار، صاحبان دکان‌ها مجبور به گذشت شدند و بعضی خواست‌های آشوبگران را اجرا کردند. مثلاً مزدکار آنها از ۲ تنگه (۳۰ تین) به ۶ تنگه (۹۰ تین) افزود.[۳۱]

عیناً در همین زمان، در ژوئیهٔ ۱۸۸۶ میلادی، مردم حصار نه‌فقط از دادن مالیات و زکات سرکشی کردند، بلکه به ضم این عبدالرحمان میرآخور، یکی از املاک‌داران حریص و بی‌رحم امیر را کتک زدند.

در پاییز سال ۱۸۸۶ میلادی اغتشاشات دهقانان که در سال ۱۸۸۵ میلادی آغاز یافته بود، علی‌الخصوص در نواحی ساحل رود یخسو دفعتاً گسترش یافت. کوهستانیان نیز از پرداخت مالیات خانمان برانداز سرکشی کرده، نمایندهٔ خود را نزد امیر فرستادند. مردم امید داشتند که این جلاد بی‌رحم افسار نوکران زرخرید خود را بکشد، ولی این امید مردم هم برباد رفت. دستهٔ سربازان به سر مردم فرور یخته، اکثر اهالی را به قتل رسانیدند. چندین دیهه به آتش کشیده شد. آنانی را که راهبر شورش شناخته شدند، به بخارا آوردند و در همین‌جا سر بریدند.

کوهستانیان را برای آن سخت مجازات نمودند که به حصاری‌ها درس عبرت

بشود، آشوبگران دیگر به ترس و هراس بیافتند و به تقدیر تن در دهند. ولی کوهستانیان دلاور به سرنوشت شوم خود تن ندادند و سلاح به دست گرفتند. در سال ۱۸۸۷ میلادی، دهقانان ناحیهٔ رامیت شورش برداشتند. آنها از مالیات سنگینِ چارپا و پوست و پشم به‌ستوه آمده بودند و آن را خلاف قانون (اگر در نظام وحشیانهٔ امارت بخارا عموماً چیزی را با نام «قانون» گفتن روا باشد) می‌دانستند.[۳۲] اهالی رامیت اسلحه در دست ضد ظلم فئودالی برخاسته ساده‌لوحانهٔ از این ظلم و اسارت به حکومت تزاری شکایت کردند. مثلاً سروان لیلنتال، افسر ستاد کل ارتش روسیه که در اواخر قرن نوزدهم میلادی به حصار آمده بود، نگاشته است که مردم رامیت از خودسری مأموران امیر چند بار به وی شکایت کردند.

در سال ۱۸۹۴ میلادی، لیلنتال دربارهٔ مسافرت خود به حصار و قبادیان اثری تألیف نموده، به طبع رساند. وی در این اثر می‌نویسد: «هنوز سال سوم ادای وظیفهٔ خدمتی‌ام ادامه داشت که آن کوهستانیان به نزد من آمده، از حکومت‌داران بخارا به‌طور علنی شکایت و عرض داد کردند و از من انتظار داشتند از آنها حمایت کنم... در کوهستان مناسبت مردم با حکومت‌داران بخارا... آن قدر هم دوستانه نیست».[۳۳]

مسلم است که از افسر روس امداد خواستن اهالی رامیت اگر باعث خراب شدن کار نشد، فایده‌ای نداشت. حکومت‌داران تزاری هم به میل تمام با امیر بخارا و عملداران طبقهٔ فئودال‌ها و خان‌ها همکاری می‌کردند.

در سال‌های هشتادم، دهقانان دیهه‌نو از مالیات کمرشکن شورش برداشتند. از مردم نظر به مقدار معمولی، بیست مرتبه زیادتر مالیات ستانیدند. مردم به بخارا عریضه‌ای فرستادند که در برابر دهقانان نمایندگان مأموریت محل، ارباب‌ها و آق‌سقال‌ها هم به آن امضا گذاشته بودند. امیر این عریضه را گرفته، پس از تحقیق فرمود که املاک‌داران از کار برکنار شوند، زیرا معلوم گردید بخش اعظم مبلغ مالیات را خود املاک‌داران به جیب زده‌اند و از این حساب ثروت هنگفت به‌دست آورده‌اند. اما از عوض کردن املاک‌داران زندگی دهقانان بهبود نیافت، زیرا علت در نهاد نظام ستانیدن مالیات نهان بود.

در دیهه‌نو باز شورش شد و این دفعه دهقانی با نام ایرنظر پهلوان به آن سروری می‌کرد، اما شورش را بک دیهه‌نو، عبدالرحمان سرکوب نمود. ۴۸ نفر به دار کشیده

شدند که این نکته از مقیاس شورش گواهی می‌دهد.

این همه شورش و آشوب‌ها برای نهضت عظیمی که در سال ۱۸۸۵ میلادی همهٔ نواحی بلجوان و کولاب را فرا گرفت، گویا زمینه آماده ساختند[۳۴] و این شورش در منابع تاریخی در ارتباط با اسم سرور آن، واسع، باعنوان «شورش واسع» مشهور است.

با سروری واسع، دهقانان اطراف خاولنگ به خانهٔ املاک‌دار خاولنگ حمله کردند، سپس خانه‌های چندین شخص ثروتمند و ملا را ویران ساختند. واسع نمایندگان خود را به دهات بلجوان و کولاب فرستاده، از مردم دعوت نمود که در جنگ ضد امیر به او همراه باشند. در جواب این دعوت واسع هزاران نفر دهقان که از ظلم و ستم حکومت امیر به ستوه آمده بودند، به شورشگران واسع پیوستند. مردم با سروری واسع به سمت بلجوان حرکت کردند. شورشگران در آغاز قصد داشتند به نزد حاکم رسولی بفرستند و با مصلحت تعداد مالیات را اندکی کاهش بدهند، اما کار رنگ دیگر گرفت. چند نفر از نمایندگان شورشگران را به داخل قلعهٔ بلجوان راه دادند و از پس آنها دروازه را بستند. یک چند ملا را به نزد دهقانان فرستادند تا این‌که در بین شورشگران نزاع اندازند و آنها را از هدفشان منحرف سازند. ملاها در بین مردم به پند و نصیحت گفتن شروع کردند و از آنها دعوت کردند که به امید «الطاف» حاکم باشند و از پی زندگی خود به خانه‌هایشان برگردند. ولی دهقانان به این پند و نصیحت گوش نکردند و به بازگشت نمایندگان خود منتظر شدند.

در همین لحظه به‌طور ناگهانی دروازهٔ قلعه باز شد و سربازان حاکم بلجوان به سر شورشگران هجوم آوردند. آنها امید داشتند با حملهٔ ناگهانی شورشگران را پراکنده بسازند. ولی واسع فوراً دهقانان را به‌صف آراسته، به مدافعه آماده ساخت و آنها خود به هجوم گذشته، سربازان را به فرار مجبور ساختند و قلعه را اشغال نمودند. حاکم بلجوان غیر از فرار کردن علاجی دیگر نداشت.

شورشگران قلعه را فتح نموده، نمایندگان خود راکه نوکران حاکم پس از عذاب و شکنجه به زندان انداخته بودند، رها کردند. از قلعه اسلحه برداشته، بین خود تقسیم کردند. سه شبانه‌روز قلعهٔ بلجوان در دست شورشگران بود. اشتباه عظیم شورشگران در آن بود که برای گسترش شورش در وادی کولاب، همچنین در حصار و قرغان‌تپه

هیچ تدبیری نیاندیشیدند و از غلبهٔ خود ممنون گشته، قدمی از بلجوان بیرون ننهادند.

در این میان حاکم بلجوان به کنگرت رسیده، از آن‌جا به حاکمان کولاب و حصار رسول فرستاد و از آنها امداد خواست. خودش سربازان، تجار، خدمتگذاران مأموریت محلی، روحانیان و دیگر دشمنان شورشگران را جمع آورد. با این لشکر حاکم باز به قلعهٔ بلجوان هجوم کرد و آن را اشغال نمود.

واسع با یاران خود از قلعهٔ بلجوان عقب‌نشینی کرده، دیههٔ کنگرت را اشغال نمود و در این‌جا دهقانان حوالی کنگرت و قزیل‌مزار را جمع کرده، بار دوم قلعهٔ بلجوان را به‌دست درآورد. این دفعه حاکم بلجوان و صاحب منصبان امیر به کوه‌های قزیل‌مزار فرار کردند. نه‌فقط بلجوان، بلکه خاولنگ و کنگرت هم از طرف شورشگران اشغال شد.

سربازان از حصار به امداد رسیده، در نزدیکی کنگرت با سربازان پراکندهٔ حاکم بلجوان متحد شدند. واسع از این آگاه گشته عقب نشست و در سر پل نام، دیههٔ کوهستانی شمال و شرقی خاولنگ که برای مدافعه موقع بسی خوب بود، کمین گرفت. ولی این تدبیر نتوانست شورشگران را از شکست ایمن دارد و سربازان امیر و مأموران شورش را سرکوب کردند. واسع در کوه‌ها پنهان شده، چند دفعه به سربازان حاکم بلجوان حمله کرد، ولی یاران و دوستان وی یکی پس از دیگری در نبردها جان خود را از دست دادند. نهایت خود واسع با خیانت و فریب دستگیر شد. واسع را با دست و پای بسته به اختیار امیر فرستادند.

امیرمظفر که مدتی قبل با کمک لشکر روسیه شهرهای شهر سبز و کتاب را اشغال کرده بود، برای به ترس و هراس انداختن مردم فرمود واسع را در شهر سبز در طاق نیمه‌ویرانهٔ آق‌سرای به دار بزنند.

قتل رهبر شورش، واسع، دهقانان تاجیک را دلسرد نکرد. موفقیت‌های نخستین روزهای شورش در سال ۱۸۸۵ میلادی و فتح قلعهٔ بلجوان شورشگران و مردم را مطمئن ساخت که مبارزه ضد امیر بی‌نتیجه نخواهد ماند و مردم باز به شور و قیام اقدام کردند.

در ناحیهٔ کلیف هم وضعیت آرام نبود. در این‌جا مردم به مأموریت امارت که با

لشکر روسیهٔ تزاری تکیه می‌نمود، نفرت داشتند. بیهوده نیست که سردار تیپ سپاه مخصوص پاسبانان مرز آمودریا «... به سبب برخورد نهایت خصمانهٔ مردم دهات کوهستان نسبت به روس‌ها و حتی نسبت به سربازان مسلمان...»[۳۵] می‌ترسید که سربازان خود را برای جمع آوردن علوفه به دهات نزدیک بفرستد.

د.ن. لوگوفت که از وضع «بخارای شریف» به‌خوبی آگاه بود و در این موضوع چندین اثر تألیف نموده، در آنها جهالت و تعصب فئودالی و مجازات و کشتار را مذمت کرده، عاقبتِ حکم‌رانی امیر را در پانزده سال نتیجه‌گیری نموده، نوشته است: «چندین شورشی که در کشور حصار و بکی‌های به‌تازگی به آن ملحق شده از سال ۱۸۷۵ تا سال ۱۸۹۰ میلادی به‌وقوع پیوستند، حکومت بخارا را به تهلکه انداختند؛ آن حکومت مردم را به شکنجهٔ آهنین درآورده بود. به مردم تحمیل نمودن مالیات سنگین بعداً هم باعث وقوع آشوب‌های تازه‌گردید؛ آن آشوب‌ها سرکوب می‌شدند و شرکت‌کنندگان آنها اعدام می‌شدند.»[۳۶]

در بزرگ‌ترین شهر و دهات قلمرو امارت، از جمله در بلجوان و قلعهٔ خمب، علی‌الخصوص در کولاب پادگان‌های سربازان روس قرار داشتند. راجع به ضرورت آنها م. واریگین، مؤلف اثر *تجربه‌ای در باب توصیف بکی کولاب*، بسی دقیق و روشن سخن گفته است: «... اگر وضع داخلی مملکت ناآرام گردد، آنها فعالیت خود را شروع خواهند کرد».[۳۷] بارها امیر از لشکر روس امداد خواست، چون نمی‌توانست با نیروهای نظامی خود هیچ گونه کار جدی انجام بدهد.

به استاندار کل با التجا مراجعت نموده، کمک نظامی خواستن امیر (برای مبارزه ضد دهقانان) در روابط میان روسیه و امارت یک لحظهٔ مستثنی نبود. ن.و. چاریکوف، گماشتهٔ سیاسی روسیهٔ تزاری در بخارا، در سال ۱۸۸۳ میلادی به استاندار کل چنین نامه‌ای تلگراف کرده بود: «اگر خواهش امیر را اجرا کنیم و هزار تفنگ بیردانکه بدهیم، دلش شاد می‌شود، رفع بحران داخلی هم آسان‌تر می‌گردد، در اجرای این امر من سعی دارم».[۳۸] البته مسلم است که هدف استاندار کل از تحویل دادن اسلحه فقط «شاد کردن دل امیر» نبود.

در سال ۱۸۶۸ میلادی مردم دیهه‌نو به شور آمدند. سبب آشوب تهیه و تدوین نقشهٔ محل بود که نقشه‌برداران حوزهٔ نظامی ترکستان با مقاصد نظامی و اقتصادی در

همهٔ مناطق انجام می‌دادند. مردم به فعالیت نقشه‌برداران با کینه و عداوت نظر می‌کردند و چنین می‌پنداشتند که اعمال مذکور هم باعث تباه شدن زندگی آنها خواهد گشت. مردم نقشه‌برداران را با چوب و چماق مورد ضرب و جرح قرار داده، آنها را از دیهه‌ها می‌راندند و به کار آنها مانع می‌شدند. در ماه مه سال ۱۸۶۸ میلادی وضعیت بسی متشنج شد. در ۱۸ مه اهالی دیههٔ قتچاغلیک و در ۲۰ مه اهالی شیطان قیام کردند و در ۲۱ مه نقشه‌برداران را از دیههٔ طالع بیرون کردند. سربازان از تپه حصار دعوت شدند و آشوبگران را مجازات نمودند. چندی از آنها نیز هدف گلوله واقع گردیدند.

در ماه اوت سال ۱۸۹۸ میلادی مردم در نور به آشوب آمدند. آشوب در بازار سر زد و گویا بهانه همین شد که مبلغ کرایهٔ ترازو زیاد بوده است، ولی علت حقیقی اعتراض به کردار و اعمال ماموریت امیر بود که کاسهٔ صبر مردم را لبریز کرده بود. در این آشوب تقریباً ۲۵۰ دهقان شرکت داشتند.

اوضاع مردم یکی‌های پامیر، شغنان و روشان و وخان، نهایت دشوار بود. در گزارش‌های گماشته‌های سیاسی به عنوان استاندار کل ترکستان و عرض و شکایت‌های متعدد تاجیکان پامیر از مالیات متعددی سخن می‌رود که مأموریت بخارا توسط آنها این سرزمین را خراب می‌کرد. این سیاست به آن آورد که «... آبروی حکومت بخارا در نزد مردم خیلی کاهش یافته است. اگر بخاریان در اعمال خود به رسمیت راه دهند، این امر فوراً باعث آشوب می‌گردد. بخاریان هرگز در فکر بهبود زندگی تبعهٔ خود نیستند، اکثراً خودسری می‌کنند و مطمئن‌اند که برای این خودسری‌ها مجازات نخواهند شد.»[۳۹]

از سوی دیگر پامیری‌ها به حکومت تزاری که دسته‌های نظامی آن در امتداد خط مرز قرار داشتند، فشار می‌آورند. آنها از اهالی مواد خوراکی طلب می‌کردند و قیمت آن را خودشان تعیین می‌کردند. اهالی را مجبور می‌کردند در تعمیر راه‌ها، حمل و نقل محمولات رایگان کار بکنند. از اهالی اسب می‌گرفتند. برای تأمین مأموریت مرزبان‌ها و مأموران حکومت تزاری به اهالی مالیات علاوگی می‌بستند. این کردار حکومت‌داران پیوسته باعث شور و آشوب‌های مردم یکی‌های پامیر می‌گردید.

سبب‌های شور و آشوب‌های دهقانان تاجیک را در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی

تحلیل و بررسی نموده، تأکید بعضی نکته‌ها را واجب می‌شماریم. در بخارای شرقی، این کشور صرفاً زراعتی، دهقان به مثابه نیروی اساسی مولده بود. به این سبب، پژوهش شور و آشوب‌های دهقانان در تحقیقات تاریخ خلق تاجیک در زمان استعماری از جملهٔ مهم‌ترین مسایل می‌باشد.

هر چند امارت بخارا در تابعیت روسیهٔ تزاری بود، در عین حال همان دولت سابق فئودالی بود. دهقانان تحت ظلم و ستم فئودال‌ها مانده، تمام قهر و غضب خود را محض به سر آنها فرو می‌ریختند. این شور و آشوب‌ها ضمناً بر ضد روسیهٔ تزاری هم متوجه بودند.

نهضت‌های دهقانان خصوصیت ضد فئودالی داشتند. آنها بنیاد نظام فئودالی را متزلزل می‌ساختند، ولی در عین حال از نقص و علت‌های ویژهٔ نهضت‌های دهقانان یعنی غیرمتشکل بودن، از نگاه سیاسی آبدیده نبودن، فقدان رهبریت مجرب و با پشتکار عاری نبودند.

ملحق شدن نواحی جنوب شرقی آسیای وسطی به بخارا شور و آشوب‌های دهقانان را رنگ دیگر داد. شورشگران ساده‌لوحانه باور داشتند که امیر از خودسری و بی‌دادگری‌ها آگهی ندارد. بنابراین بر ضد فئودال‌های محلی شورش مسلحانه می‌کردند و هم‌زمان به امیر عریضه‌ها می‌نوشتند و نمایندگان خود را به نزد او می‌فرستادند. مأموریت امیر در بعضی موارد گویا منفعت دهقانان را حمایت می‌کرد، به داد بعضی‌ها می‌رسید و حاکمان ظالم و املاک‌داران حریص را از کار معزول می‌کرد. ولی این عمل امیر فقط در صورتی واقع می‌شد که به منفعت خود امیر اندک زیان وارد شده باشد یا نهضت مردم به بنیاد حاکمیت خود امیر تهدید نماید یا خوف آن باشد که اساس اقتصادی این یا آن محل به‌کلی نابود خواهد شد.[۴۰] عریضه و شکایت دهقانان نه‌فقط فایده نمی‌داد، بلکه باعث مجازات شدن وحشیانهٔ آنها نیز می‌گردید.

سازش سیاسی محافل حاکمهٔ بخارا و استاندار کل ترکستان باز عاملی بود که استثمار اهالی محلی را گسترده‌تر می‌کرد. صاحب‌منصبان روسیهٔ تزاری و مأموریت امارت بخارا در مورد مقام دهقانان و راه‌های استثمار آنها قول و عمل واحد داشتند. بنابراین بیداد و خودسری‌هایی که در گزارش‌های گماشته‌های سیاسی به‌نظر

می‌رسیدند، هرگز دلیل آن نیست که آنها غمخوار مردم بوده‌اند. صاحب‌منصبان روسیهٔ تزاری با نظرداشت تجربه و نتیجهٔ دیگر محل‌های ترکستان، فقط از آن ترس داشتند که مبادا کاسهٔ صبر مردم لبریز بشود و غضب مردم نظام موجود را بر باد دهد. استاندار کل ترکستان در نوامبر سال ۱۸۹۸ میلادی به نام امپراتور روسیه چنین گزارشی ارسال کرده بود: «از ترکستان سود فوق‌العاده زیاد بردن خوف دارد، این به کار ضرر می‌آورد و ضرر هم رسیده است».[۴۱] اما حکومت تزاری همانا امیر را حمایت می‌کرد و با نیروی اسلحهٔ خود نهضت خلق را فرومی‌نشاند.

ولی صرف نظر از مجازات‌های وحشیانه که به سر شورشگران فرومی‌ریخت، آشوب و شورش دهقانان بیش از پیش اوج می‌گرفت. طبق دلالت اسناد طی سال‌های ۱۸۹۶-۱۸۹۹ میلادی در ترکستان ۶۴۷ شور و آشوب مردمی ثبت شده‌اند و ضمناً شورش‌ها از همه زیادتر در سال‌های ۱۸۶۸-۱۸۹۹ میلادی به‌وقوع پیوسته‌اند.[۴۲] الحال ما راجع به همهٔ شورش و آشوب‌های خلقی معلومات مفصل نداریم، ولی منظرهٔ اساسی تاریخی آن دوره روشن و واضح است.

در ابتدای سال‌های هفتادم قرن نوزدهم میلادی گویا شور و آشوب‌های دهقانان تصادفی بودند و تعدادشان زیادنبود، گویا خود به خود آتش می‌گرفتند، غیرمتشکل بودند و به‌زودی به آخر می‌رسیدند.

اینها شور و آشوب‌های خرد ضد فئودالی بودند که اساساً به مقابل حکومت‌داران محلی متوجه بودند.

در اواسط سال‌های هشتادم قرن نوزدهم میلادی بعضی شور و آشوب‌های ضد فئودالی به خود رنگ جنگ‌های دهقانان را گرفتند. شورشگران از بین خود راهبر انتخاب می‌کردند، مجلس‌های مشورت می‌آراستند، نیازهای خود را به‌شکل معین و رسمی درآورده، به‌صورت شکایت به امیر می‌فرستادند و بیداد و خودسری‌های حکومت محلی و املاک‌داران را آشکار می‌نمودند. طبقه‌های دارای اهالی و نمایندگان مأموریت محلی نیز با دهقانان شورشگر ملحق شده، از آن برای خود منفعت‌ها می‌جستند. محض آنها بودند که به شورشگران خیانت می‌کردند، بین شورشگران نزاع می‌انداختند و به شکست سریع‌تر شورش جهد می‌کردند. مثال روشن این نکته شورش واسع (۱۸۸۵م) می‌باشد. اینها نهضت‌های ضد فئودالی

بودند که به‌وجود خود امارت همچون یک دولت بزرگ فئودالی تهدید می‌کردند، بنابراین آنها را با سرکوبی وحشیانه غرق خون می‌کردند، دهات را آتش می‌زدند، راهبران و شرکت‌کنندگان شورش را به زندان می‌انداختند و یا در میدان‌های بخارا اعدام می‌نمودند. محافل حکم‌ران روسیهٔ تزاری به امیر کمک می‌کردند که شورشگران را به زندان اندازد، به دار بکشد و اعدام نماید.

در اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم میلادی شور و آشوب‌های ضد فئودالی دهقانان خصوصیت ضد استعماری به‌خود گرفتند و سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی به مجرای انقلابی ملحق گردیدند.

یادداشت‌ها

۱. لنین، و.ای.، *آثار*، جلد ۵، ص ۸۵.

۲. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان بخش ۱۹، فهرست اول، پروندهٔ ۶۰۰۲، ورق ۱۹.

۳. پایین‌ترین منصب در استانداری کل ترکستان که از هر ۵۰ خانوار انتخاب می‌شد.

۴. مختاراف، ا.، ۱۹۶۴، ص ۱۲۷-۱۳۰.

۵. سوخاریوا، آ.ا.، ۱۹۶۶، ص ۱۹۰.

۶. مایف، ن.ا.، ۱۸۷۹، ص ۱۹۱.

۷. همرایف، م.، ۱۹۵۹، ص ۴۳.

۸. گوباریویچ ـ رادوبیلسکی، ا.، باب ۵، ص ۷۹.

۹. گلی‌شمبراف، س.ای.، ۱۹۱۳، ص ۲۱۹.

۱۰. رجب‌اف، ص.، ۱۹۵۴، ص ۱۷-۱۹.

۱۱. بهادر یا المان ـ از پانین نخستین منصب والا در امارت بخارا.

۱۲. دادخواه ـ یکی از والاترین منصب‌های امارت بخارا که در سلسله مراتب یازدهمین است.

۱۳. نگر: یوسف‌اف، ش.، ۱۹۶۴، همرایف، م.، ۱۹۵۹، ص ۳۸-۳۹.

۱۴. ا.س.، ۱۹۰۴.

۱۵. ا.و.پ.ر ادارهٔ آسیای وسطی، پروندهٔ ۳۰۴، اوراق ۸-۱۱.

۱۶. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش اول، فهرست ۳۴، پروندهٔ ۶۷۰، اوراق ۷۲-۷۵.

۱۷. همان‌جا، بخش ۳، فهرست ۲، ورق ۲۰، ۱۱۹-۱۱۸ ب.

۱۸. بایگانی مرکزی تاریخی و نظامی ا ج ش س. ریاست نظامی، پروندهٔ ۵۵۶، قسمت دوم، ورق ۸۳.

۱۹. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ۳، فهرست دوم، پروندهٔ ۲۰، ورق ۱۰۹.

۲۰. در همان‌جا، بخش ۲، فهرست اول، پروندهٔ ۳۵، اوراق ۲-۳.

۲۱. بایگانی مرکزی تاریخی و نظامی ا ج ش س ریاست نظامی ۱/س، پروندهٔ ۵۵۸، ورق ۳۶.
۲۲. محسن اوا، ک.ز.، ۱۹۶۵، ص ۱۲.
۲۳. در نشر اول کتاب *تاریخ مختصر خلق تاجیک* (۱۹۴۷) ما هم در مورد این شورش تفسیر نادرست داده بودیم. در نشر دوم کتاب و در مقاله‌ای که در مجلهٔ *مسایل تاریخ* (شمارهٔ دوم، ۱۹۵۳) به چاپ رسیده بود، این اشتباه اصلاح گردید.
۲۴. ای.ت.ن.، ت. ی ـ ۲، ۱۹۶۴، ص ۱۷۵-۱۷۶؛ همرایف، م.، ۱۹۵۹، ص ۸۰-۸۱. استتسینکو، ای.ا.، ۱۹۶۳، ص ۱۰۳-۱۰۴.
۲۵. بایگانی مرکزی تاریخی و نظامی ا ج ش س، پروندهٔ ۱۳۹۶، فهرست اول، پروندهٔ ۱۵۷۱، اوراق ۵۱-۵۲.
۲۶. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ی ـ ل اول، فهرست ۳۴، پروندهٔ ۲۳۶، ورق ۲۲-۲۲۰ ب. گزارش ی. مایف به استاندار کل ترکستان به تاریخ یکم ژوئیهٔ سال ۱۸۷۵ میلادی.
۲۷. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ی ـ ل. اول فهرست ۳۴، پرونده ۱۰۹، ورق ۱۷.
۲۸. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان. بخش ی. اول، فهرست ۲۲، پروندهٔ ۱۴۷، اوراق ۱-۴. خ ـ ۱۳-۱۷؛ مختاراف، ا.، ۱۹۶۴، ص ۱۴۷-۱۵۰.
۲۹. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ۴-۱۲۶، فهرست اول، پروندهٔ ۱۲۶۷، ورق ۷۲-۷۶.
۳۰. مجلس‌اف، ا.، اسم این شخص را همین‌گونه ذکر کرده است، ۱۹۶۷، ص ۲۹۴؛ همرایف، م. می‌گوید نام این شخص صالح آدینه‌بایف بود، ۱۹۵۹، ص ۸۱-۸۲.
۳۱. همرایف، م. ۱۹۵۹، ص ۸۲.
۳۲. مجلس‌اف، ا.، ۱۹۶۷، ص ۲۹۴.
۳۳. لیلنتال، ۱۸۹۴، ص ۳۱۴.
۳۴. بولدیریف، ا.، ۱۹۳۶؛ شادین‌شایف، ا.، ۱۹۳۶؛ غفوراف، ب.غ. و پروخوروف، ن.ی.، ۱۹۴۴، ص ۱۵۴-۱۵۶؛ اسکندراف، ب.ا.، ۱۹۵۴؛ استتسینکو، ی.ا.، ۱۹۶۳، ص ۱۰۵-۱۱۱.
۳۵. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ی ـ ز، پروندهٔ ۲۲۸، ورق ۳۰، ۱۸۹۸، اقتباس از کتاب رجب‌اف، ظ، ص ۱۹۹.
۳۶. لوگوفیت، د.ن.، ۱۹۱۱، ص ۲۶۳.
۳۷. واریگین، م.ا.، ۱۹۱۶، ص ۸۰۰.
۳۸. بایگانی مرکزی دولتی تاریخی ـ نظامی بخش ۱۳۹۶، فهرست ۲، پروندهٔ ۲۱۳، ورق ۲۴، برقیه

به تاریخ ۱۸ نوامبر سال ۱۸۸۶ میلادی، اقتباس از کتاب رجب‌اف، ظ.، ۱۹۵۷، ص ۱۰۰.

۳۹. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ی ـ ز، پروندهٔ ۵۰، ورق ۱۱۲، اقتباس از کتاب رجب‌اف، ظ.، ۱۹۵۷، ص ۱۰۳.

۴۰. قیاس شود: محسن‌اوا، ک.ز.، ۱۹۵۹، ص ۹۴-۹۹.

۴۱. بایگانی مرکزی دولتی تاریخی ـ نظامی، بخش ۱۳۹۶، فهرست ۲، و.م. ۱۷۶۷، ورق ۵۷ آ.ب.

۴۲. بایگانی مرکزی دولتی تاریخی ـ نظامی، بخش ۴۰۰، فهرست ۹۱۱/۲۶۱، و.م. ۶۰۵/۸۷، ورق ۳۷.

باب سوم

مردم تاجیک در آستانهٔ انقلاب و دورهٔ انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی

۱. وضع کشور ترکستان در آستانهٔ انقلاب

رشد صنایع کشور ترکستان ـ سرمایهٔ بانکی

در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم سرمایه‌داری در روسیهٔ تزاری به مرحلهٔ عالی یعنی مرحلهٔ امپریالیستی رشد خود قدم نهاد.

سرمایه‌داری نوپای روسیه به اقتصاد کشور ترکستان نیز تأثیر رساند. با این که حکومت تزاری می‌خواست آسیای وسطی مثل سابق همچو منبع مواد اولیه برای امپراتوری روسیه و بازار فروش فرآورده‌های صنعتی روسیه باقی بماند، باز هم رشد و رونق صنایع و به‌ویژه صنعت استخراج معادن و پروسهٔ مواد اولیه به‌وضاحت در آن به نظر می‌رسید. بهره‌برداری از معادن گسترش یافت. زغال، نفت، فلزات رنگه، و موم طبیعی بیش از پیش استخراج می‌شد. به راه افتادن کارخانه‌های تصفیهٔ مواد اولیه و همچنین بهره‌برداری از راه‌آهن مؤثر بودن بیشتر معادن زغال سنگ را تقاضا می‌کرد، به‌خصوص معادن زغال سنگ سولوکتا، قزیل‌کئیک، شوراب، اندیجان و غیره واقع در ولایت‌های سمرقند و فرغانه، اهمیت زیاد پیدا کردند. در شهرستان خجند پنج معدن زغال‌سنگ فعالیت می‌کرد که از آن جمله ن. اوسیانیکوف و شرکای او، ی.م.، کرائوزه، پتراوا، وارثان تاجر ایوانوف و معدنکار نویکوف[1] بودند. هم‌زمان با تکمیل شیوه‌های استخراج و کشیدن خط آهن به معادن مقدار تولید زغال افزایش

یافت. مثلاً مقدار استخراج زغال سنگ در سال ۱۹۰۵ میلادی ۷۰۰ پود و در سال ۱۹۰۷ میلادی یک میلیون و ۲۲۰ هزار پود بوده است.[۲]

در ابتدای قرن نوزدهم میلادی استخراج صنعتی نفت توسعه یافت. معادن نفت س‌آن ت و و چیمیانِ وادی فرغانه و معدن واقع در جزیره چلکان دریای خزر سرشارترین منابع نفت بودند. طی دهۀ اول قرن بیستم از معدن چلکان بیشتر از معادن دیگر نفت استخراج شد. در سال ۱۹۱۱ میلادی استخراج نفت به ۱۵ میلیون پود رسید، در صورتی که همین شاخص ده سال قبل یعنی درسال ۱۹۰۱ میلادی فقط ۶۰۰ هزار پود را نشان می‌داد.[۳] رشته‌های دیگر صنایع استخراجی عبارت بود از معادن نمک و موم طبیعی، برخی معادن کوچک طلا و فلزات رنگین که استخراج از آنها با دست انجام می‌گرفت.

اقتصاد کشور ترکستان مثل سابق منحصر به کشاورزی و رشته‌های مهم آن پنبه‌کاری و پنبه پاک‌کنی بود. کارخانه‌های تصفیۀ پنبه از لحاظ تعداد در مقام اول بودند. در قلمرو استانداری کل در اوایل قرن بیستم، ۲۳۰ واحد کارخانه تصفیۀ پنبه فعال بود که بیشتر از نصف آنها در وادی فرغانه قرار داشت. صنعت روغن‌کشی در مقام دوم قرار داشت که سطح تجهیز آن خیلی ابتدایی بود. محل استقرار بیشتر این کارخانه‌ها نیز همان فرغانه بود. از جملۀ ۳۴ کارخانۀ شراب‌سازی، ۲۸ واحد در ولایت سمرقند مستقر بود. دو درصد این نوع محصولات نیز در کارخانه‌های شهرستان خجند تولید می‌شد. در اقتصاد آسیای وسطی کارخانه‌های چرم‌گری و تصفیۀ سنگ معدن نیز نقش مهم داشتند (و همه آنها اساساً متعلق به شرکت آلمانی «دیور اشمیت» بودند).

در مرحلۀ انحصاری رشد سرمایه‌داری در روسیه، سرمایۀ بانکی در امر استفاده از منابع منسوب به مستعمرات آن کشور مقامی ویژه پیدا کرد. دورۀ موردنظر، دوره‌ای است که چشم عمده‌ترین بانک‌های روسیه به ترکستان دوخته شده بود. در شهرهای تاشکند و سمرقند و اندیجان و خوقند و بخارای نو (کاگان) و نقاط دیگر، بانک دولتی که هیچ، شعبات مؤسسات مختلف مالی مثل قارچ به‌دنبال باران بهار روییدن گرفت.

سرمایۀ بانکی به‌طور عمده به صنعت پنبه اشتیاق وافر نشان می‌داد، ولی با این

حال نسبت به رشته‌های دیگر اقتصاد آسیای وسطی هم کم توجهی نمی‌کرد. مثلاً «بانک روسی تجارت خارجی» دو دستی به تجارت پوست قره‌کل چسبیده بود؛ «بانک روس و آزوف» ساختمان راه‌آهن بخارا را سرمایه‌گذاری کرد و در امارت بخارا عمده‌ترین اجاره‌گیرندهٔ زمین بود؛ «بانک آزوف ودون» که در تملک صاحبان صنایع تولید پارچه‌های پنبه‌ای پتربورگ بود، خرید پنبه و تصفیه آن را یک‌پارچه در قبضهٔ خود درآورده بود و در این کار تنها شریک و در عین حال رقیب آن «بانک تجارت سیبری» بود. در این گوشهٔ دورافتادهٔ امپراتوری روسیه «بانک استقراضی مسکو» نیز به‌شدت وارد میدان شده بود.

تنها در شهر بخارا در سال‌های جنگ جهانی، اول شعبات هشت بانک (یک شعبهٔ بانک دولتی و ۷ شعبهٔ متعلق به بانک‌های خصوصی دایر و فعال بودند؛ در سال ۱۹۱۵ میلادی معاملات شش بانک ۲۰/۳ میلیون روبل را تشکیل می‌کرد.[۴] در این‌جا برای فعالیت شرکت‌های کارچاق‌کنِ حریص شرایط بس مساعدی فراهم آمده بود که برخی از آنها عبارت بودند شرکت تجارتی و صنعتی نساجی بزرگ یاروسلاو، شرکت‌های آندریئف، پوتیلیاخوفسکی، مسکو، شرکت تجارتی برادران کرافت، شرکت تجارتی برادران وادیایف، شرکت تجارتی برادران اشلوسبرگ، شرکت سهامی پارچه‌های پنبه‌ای پوزنانسکی، شرکت تجارت با ایران و آسیای وسطی و غیره.

این همه چپاول‌گران سرمایه‌دار که به «شرکت‌ها» و «شرکت‌های کوچک» خردتر از خود متکی بودند، دهقانان و پرولتارها و نیمه‌پرولتارها و پیشه‌وران را بی‌رحمانه می‌چاپیدند. خلق‌های مظلوم آسیای وسطی همانند سایر مردمان بسیاری از مناطق امپراتوری روسیه هم از رشد مناسبات سرمایه‌داری عذاب می‌کشیدند و هم این مناسبات به اندازهٔ کافی رشد و رواج نداشت.[۵]

در کشور ترکستان تولیدات کالایی افزایش می‌یافت، اما این روند ترقی‌خواهانه در شرایطی جریان داشت که در کشاورزی مناسبات تولیدی ماقبل سرمایه‌داری کاملاً مسلط بود و این امر باعث شد که مرد زحمت‌کش بیش از پیش مورد بهره‌کشی قرار بگیرد. تقسیم اهالی به طبقات دارا و ندار سریعاً جریان داشت.

یکی از بلایای مدهش اقتصاد ترکستان همانا رباخواری بود که به اشاعهٔ آن بانک‌ها جداً مساعدت می‌کردند. بانک‌ها به شرکت‌های عمدهٔ پنبه پاک کنی و

مؤسسات دیگر وام می‌دادند. این پول از دست یک دنیا گماشته و وکیل و واسطه و دلال و محتکر گذشته، درصدی بهرهٔ خود را بالا می‌برد و کار به جایی می‌رسید که اگر بانک با بهرهٔ ۶-۶/۵ درصد وام می‌داد، تا آن مرحله که پول به‌دست خود تولیدکننده برسد، این بهرهٔ بانکی به ۵۰-۷۰ درصد می‌رسید.

ترازوداران و میزان کنندگان پنبه در معاملهٔ پنبه نوعی گماشتهٔ بانک‌ها بودند. ترازودار از تاجر پولدار یا بانک وام عمده دریافت نموده، مقادیر زیاد پنبه را از عمده‌فروش خریداری می‌کرد. معمولاً ترازودار این پول قرض را بین پنبه‌فروش‌های کوچک‌تر یعنی وزن‌کنندگان پنبه تقسیم می‌کرد و آنها بهرهٔ قرض را باز هم زیادتر کرده، صد فریب و نیرنگ ساخته، هم از پود و هم از تار زده، به جان دهقان بیچاره بلایی می‌شدند.

وضع زحمتکشان

مسلماً همهٔ این دسایس بارگرانی بر دوش زحمتکشان بود و آنها را به غلامان همیشگی تودهٔ رباخوار مبدل می‌کرد. مقدار وامی که پنبه‌کاران از مؤسسات مالی و وام‌دهنده گرفته‌اند، به روشنی نشان می‌دهد که آنها چقدر در قرض فرو رفته‌اند. در اواخر سال ۱۹۱۲ میلادی این قرض از حد گذشته، به ۱۶۰ میلیون روبل سر می‌زد.[۶] دهقانانی که زمین خود را گرو گذاشته و از سودخواران قرض می‌گرفتند، غالباً نمی‌توانستند قرض خود را به موقع ادا کنند و از زمین خود محروم می‌گردیدند. دهقانان خانه‌به‌دوش یا مزدور می‌شدند یا چاریک کار و یا کارگر ساده، در عوض شمار زمین‌داران عمده و ثروتمندان می‌افزود.

حکومت پادشاهی به‌طور همه‌جانبه مساعدت می‌کرد تا اقتصاد توانگران رشد و رونق یابد. مثلاً دهقانی که ۰/۵ دسیاتین (دسیاتین معادل ۱/۰۹ هکتار) زمین داشت، برای هر دسیاتین ۸ روبل و ۶۴ کُپک مالیات می‌پرداخت، در حالی که دهقانانی که بیشتر از ۶ دسیاتین زمین داشتند، برای هر دسیاتین ۶ روبل و ۹۶ کپک مالیات می‌دادند.

ثروتمندان زمین‌های دهقانان بیچاره‌شده را خریداری می‌کردند. بدین طریق، در کنار زمین‌داری عمدهٔ فئودالی، زمین‌داری ثروتمندان نیمه‌فئودال نیز مرسوم شد.

برای مثال، در سال ۱۹۰۸ میلادی در شهرستان خجند، چند ثروتمند صدها دسیاتین زمین داشتند و ۱۳۶۹ خانوادهٔ دهقانی اصلاً زمین نداشتند و ۱۰۰۰ خانوادهٔ دیگر ۱ الی ۰/۲۵ طناب زمین داشتند. در روستای قستکوز (واقع در ولایت لنین‌آباد کنونی) ۷۰ خانوادهٔ ثروتمند و روحانی ۳ هزار هکتار زمین داشتند و این در حالی بود که ۱۸ هزار دهقان اندکی بیشتر از ۵۰۰ هکتار زمین داشتند. در خجند، اوراتپه، ناو و کان بادام ارزش یک دسیاتین زمین ۴-۸ هزار روبل بود. دهقانان خانه‌به‌دوش‌شده به‌طور مقاطعه و روزمزد کار می‌کردند یا در خانه‌های ثروتمندان و تاجران و رباخواران خدمتکار می‌شدند. محتکران پنبه و رباخواران با استفاده از بی‌سوادی و نادانی دهقانان آنان را فریب می‌دادند و دار و ندارشان را می‌چاپیدند. مثلاً به دهقان ۱۰۰ روبل قرض می‌دادند و به قیمت ۵۰۰ روبل برات می‌ساختند و این همه باعث تسریع تجزیهٔ طبقاتی دهقانان می‌گردید. مستعمره بودن کشور، نظام اقتصادی و اجتماعی امارت بخارا و در سطح فوق‌العاده پایین قرار داشتن صنایع باعث شده بود که دهقانان کارگر، مزدور که هیچ، گدای سر کوچه و بازار هم می‌شدند. دهقانان از قطعهٔ کوچک زمین خود محروم گردیده، به ناچار برای این که از گرسنگی نمیرند، برای کار به کارخانه‌ها می‌رفتند و همین طور اولین کادرهای پرولتاریای محلی به‌وجود می‌آمد. این کارگران در معادن مطلقاً غیرمجهز زغال، آهن و نمک و غیره رنج می‌کشیدند وشرایط کار آنها بدون مبالغه بدتر از جهنم بود.

در آستانهٔ سال ۱۹۰۵ میلادی در آسیای وسطی تعداد کل کارگران به ۳۲ هزار نفر می‌رسید که از این میان ۷۷ درصد را کارگران ملل و اقوام بومی تشکیل می‌کردند. تا ۴۰ درصد کارخانه‌های کشور در ولایت فرغانه که صنعت رشد بیشتری داشت، مستقر بود و در آنها متجاوز از ۸ هزار کارگر کار می‌کرد. تعداد کارگران ولایت سمرقند ۲۸۰۰ نفر بود.

نخستین کادرهای کارگری محلی از جمله دهقانان بینواشده که برای جستجوی کار به شهرها رو می‌آوردند، تشکیل می‌گردید. قسمت عمدهٔ نخستین پرولتارهای تاجیک، مزدکاران (کارگران پیمانکار) و کارگران موسمی، به‌شمار می‌رفتند که در معادن، کارخانه‌های ولایت سمرقند، کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی فرغانه و کارهای سنگین احداث راه‌آهن انجام می‌دادند. در رباعیات و ترانه‌های غریبی که تا به زمان

ما رسیده‌اند، از سیه‌روزی مزدکاران تاجیک و جان دادن آنها در دیار غربت فریاد دردآلود به گوش می‌رسد:

در غریبی گشته گشته رنگ زرد آورده‌ام
رنگ زردم را به پیش اهل درد آورده‌ام
رنگ زردم را ببین و از خزانم یاد کن
در سر قبرم نشین و یک دمی فریاد کن

با این حال، خروج اهالی از دهات به منظور مزدکاری در شهر «رویدادی است ترقی‌خواهانه و آن اهالی را از نقاط دورافتاده، عقب‌افتاده و فراموش شدهٔ تاریخ بیرون می‌آورد و به گرداب زندگی کنونی اجتماعی می‌کشد».[۷] این نتیجه‌گیری و.ای. لنین دربارهٔ دهقانان روس، در مورد دهقانان تاجیک نیز کاملاً صادق است.

مزدکاران تاجیک با بیرون آمدن از روستاهای خود، با کارگران روسی روبه‌رو می‌شدند و یک‌جا با آنان، درد و رنج ناشی از بهره‌کشی سرمایه‌داران را متحمل می‌شدند. ارتباط با کارگران روس در جریان تشکل کارگران تاجیک نقش بزرگ انقلابی ایفا کرده است.

در میان نخستین کارگران تاجیک گاهی عصیان‌های غیرمتشکل علیه ظالمان درمی‌گرفت. عصیانی که در سال ۱۸۸۵ میلادی در معادن زغال‌سنگ زوران کشتوت رخ داده بود، می‌تواند مؤید مطلب فوق باشد. کارگران ناظران را مورد ضرب و شتم قرار داده، تجهیزات را خراب کردند و استادکار معدن و ناظران را گرفتند و عازم پنج‌کنت شدند تا از رفتار و برخورد بی‌رحمانه به حاکمان شکایت کنند. در این عصیان ۸۰ نفر شرکت نموده بودند. در پنج‌کنت ۳ تن از شورشیان را حبس کردند، شکایت بی‌نتیجه ماند و آشوب کارگران فرونشانده شد.

دربارهٔ دیگر شورش‌های کارگران مقاطعه‌کار که به‌ویژه در اوایل قرن بیستم به سرعت رخ می‌داد، اطلاعات ناقصی باقی مانده است. این آشوب‌ها و شورش‌های زحمت‌کشان به‌خصوص در ابتدای قرن بیستم میلادی خیلی افزایش و گسترش یافته بود، ولی آنها در این دوره رهبران پرولتاری نداشتند و نمی‌توانستند داشته باشند، از

این رو غضب مردم تنها به شکل آشوب‌های جداگانه و خودجوش هویدا می‌گشت. کلیهٔ این شورش و آشوب را حکومت تزاری و حاکمان محلی ترکستان بی‌رحمانه سرکوب می‌کردند.

۲. اوضاع امارت بخارا در آستانهٔ انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی

امارت بخارا از سال ۱۸۶۸ میلادی تا پایان قرن بیستم استقلال خود را بیشتر و بیشتر از دست داد. سال ۱۸۸۶ در بخارا آژانس سیاسی دولت تزاری روسیه تأسیس یافت که تابع وزیر امور خارجه و استاندار کل ترکستان بود. آژانس در امارت بخارا مجری سیاست استعماری حکومت تزاری بود. در ابتدای قرن بیستم در قلمرو امارت قشون هشت هزار نفری پادشاه مستقر بود که خط مرزی و مهم‌ترین نقاط سوق‌الجیشی امارت را اشغال می‌کرد. در سال ۱۸۹۵ میلادی، قلمرو امارت به حوزهٔ گمرکی امپراتوری روسیه ملحق می‌شد. امیر حق ضرب سکه را بدون اجازهٔ استاندار کل ترکستان از دست داد. در پایتخت امارت شعبهٔ بانک دولتی روسیه افتتاح شد و شعبه‌های بانک‌های خصوصی عرض وجود کردند. بانک‌ها اقتصاد کشور را تدریجاً تصاحب نموده، به تجارت و پنبه‌کاری و قره‌کل‌پروری و غیره پرداختند.

اقتصاد امارت بخارا و علی‌الخصوص ناحیه‌های شرقی آن مثل سابق خصلت بسیار عقب‌افتادهٔ کشاورزی داشت. در نواحی تاجیک‌نشین تقریباً صنایعی وجود نداشت. در سراسر بخارای شرقی فقط در جلیکول یک کارخانهٔ کوچک تصفیهٔ پنبه فعال بود. تنها رشتهٔ صنعت که گویی می‌خواست اندکی توان یابد، استخراج معدن بود. چنانچه مقیاس و مقدار منابع مفید تاجیکستان را در نظر بگیریم، صنایع مذکور ناچیز بود. و اما باید متذکر شد که به برکت زحمات دانشمندان و سیاحان مشهور ربع آخر قرن نوزدهم میلادی روسیه، معادن عمدهٔ زغال، طلا، آهن، سرب، مس، شوره و نمک و غیره کشف شدند. ولی اقتصاد عقب‌افتادهٔ بخارا مانع از بهره‌برداری مثمر از این منابع می‌شد. گذشته از این، تاجران محلی از سرمایه‌گذاری به این «معاملهٔ ناآشنا» بیم داشتند. بدین جهت و بنا بر علل دیگر، کار سازمان‌دهی استفاده

از معادن در دست سرمایه‌داران امپراتوری روسیه باقی ماند. یکی از دست‌اندرکاران پرتحرک در این عرصه پ.ن. ژوراوکو- پوکورسکی، مهندس معدن بود. با حمایت آژانس سیاسی امپراتوری روسیه در بخارا به او میسر شد که قراردادی با امیر منعقد کند (ژوئن ۱۸۹۵م) و حق بهره‌برداری از معادن طلای بک‌نشینی‌های بلجوان و درواز را پیدا کند. ژوراوکو- پوکورسکی در ساحل رود یاخسو در بلجوان استخراج معدن طلا را به راه انداخت که در سال ۱۹۰۰ میلادی، ۵ قداق و ۱۸ نخود و در سال ۱۹۰۵ میلادی، ۱۶ قداق و ۲۳ نخود طلا از آن به‌دست آمد (قداق معادل ۴۰۹ گرم، نخود = $\frac{۱}{۵}$ گرم).

انواع دیگر معدن را عمدتاً خود مردم محل استخراج می‌کردند و به ارباب خود حق‌الاجارهٔ قابل‌ملاحظه می‌پرداختند (دقیقاً به همین علت بود که حاکم بلجوان و اطرافیانش با هر وسیله‌ای جلو تاجران و سرمایه‌داران روسیه را می‌گرفتند و نمی‌گذاشتند که آنها سر و کاری با معادن طلا داشته باشند). حق امتیاز استخراج طلا گاهی یک چهارم طلایی بود که زرشوی‌ها با مشقت به‌دست می‌آوردند.

رونق معاملات تجاری

پس از انجام ساختمان راه‌آهن تاشکند که آسیای میانه را با ارنبورگ و مسکو می‌پیوست، تجارت خیلی رونق یافت. برای مثال، در سال ۱۸۶۵ میلادی صادرات بخارا ۳۳۰۶ هزار روبل طلا و وارداتش ۱۹۱۳ هزار روبل طلا بود، در حالی که همین شاخص در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۰۴ میلادی متناسباً به‌طور متوسط به ۲۳۷۰۰ و ۲۳۲۰۰ هزار روبل طلا افزایش یافت. مناسبات پولی و مالی خیلی رواج یافت. دهقانان بیش از پیش به‌خاطر بازار کار می‌کردند و خود را با مقتضیات صادرات همگام و هماهنگ می‌ساختند. چنان‌که در سال‌های ۱۸۵۰-۱۸۶۰ میلادی برای صادرات ۵۰ هزار پود پنبه و در آستانهٔ قرن بیستم ۱۲۰۰ هزار پود تخصیص یافته بود. در اواسط قرن نوزدهم صادرات سالانهٔ پوست قره‌کل در مجموع ۳۰-۴۰ هزار عدد بود و در ابتدای قرن بیستم همین شاخص یک میلیون عدد را نشان داد که بدین ترتیب صادرات پشم نیز از چند هزار پود به ۱۵۰-۱۷۰ هزار پود افزایش یافت.

بخارای شرقی نیز همانند تمام امارت از واردات روزافزون کالاهای تولیدی

کارخانه‌های روسیه خیلی خسارت دید. با وجود این که فروش این‌گونه کالاها در بخارای شرقی نسبت به ولایات ترکستان کمتر بود، باز هم توانست به صنایع دستی محلی ضربهٔ محسوسی وارد آورد. صعب‌العبور بودن راه‌های برخی ولایات و نواحی از شدت این ضربات کاست. در چند شهر نسبتاً بزرگ بخارای شرقی از جمله دوشنبه، حصار، کولاب، قراتاغ و بلجوان، تولید پارچه‌های حریر و پشمی و کتانی، مصنوعات کلالی و چرم‌گری و ابزار زراعت، کارد و شمشیر و غیره ادامه داشت. گفتنی است برخی واحدهای حدودی و مأموری به تولید این و یا آن نوع محصولات و مصنوعات اختصاص می‌یافتند. مثلاً درواز که معادن زیاد سنگ‌آهن داشت، عمدتاً مصنوعات آهنی تولید می‌کرد و ناحیه‌های همسایه را نیز با وسایل فنی زراعت تأمین می‌کرد. در کولاب و بلجوان چرم‌گری و تولید فرآورده‌های چرمی رواج داشت. حصار با پارچه‌های ابریشمی، قراتگین با خورجین، نمد و پارچه‌های کتانی و قبادیان با محصول ابریشم شهرت یافته بودند. در این نواحی همچنین کارخانه‌ها و دکان‌هایی که برای برآوردن نیازهای معیشتی مردم ضروری بودند، از قبیل آسیاب و دستگاه روغن‌کشی، کارگاه‌های آهنگری و مسگری و غیره نیز وجود داشتند.

خودسری و بیداد فئودال‌ها به رشد تولیدات این رشته‌ها نیز ممانعت می‌کرد و نمی‌گذاشت کم و بیش توسعه پیدا کند. برای مثال، روزنامهٔ ترکستنسکی ودوموستی نوشته بود: «بدون شبهه در ناحیهٔ حصار بهترین «شاهی» جهان تولید می‌شود ولی اصلاً وارد بازار نمی‌گردد، زیرا تمامی آن را خود حاکم ناحیه غصب می‌کند، قیمتش را هم خودش تعیین می‌نماید و علاوه بر این، چند طاقه از آن را بدون این‌که پشیزی پرداخته باشد، تصاحب می‌کند».[۸]

وضع زحمتکشان

در اقتصاد روستایی، گسترش مناسبات پولی و مالی تجزیهٔ دهقانان را خیلی تسریع کرد، طوری که دریک قطب توانگران کولاک و در قطب مقابل فقرا و مزدوران بی‌زمین (پیمانکاران، یتیمان و خدمتکاران) و مظلومان قرار گرفتند.

دهقانان از غصهٔ بی‌زمینی از جان بیزار می‌شدند. مثلاً در حصار که ثروتمندانش ۷/۶ درصد اهالی را تشکیل می‌کردند، ۴۵/۶ درصد تمام زمین‌های قابل آبیاری را در اختیار داشتند. ۲۸ درصد خانواده‌های کم‌زمین فقط یک در صد زمین‌های قابل آبیاری را در اختیار داشتند. در ناحیهٔ کافرنهان یک درصد ثروتمندان ۳۲ درصد زمین‌های آبی را تصاحب کرده بودند و ۳۸ درصد خانواده‌های کم زمین در مجموع ۲/۳ درصد زمین را کشت می‌کردند. توانگران و رباخواران دهقان بدبخت را با هزار حیله و نیرنگ خانه‌خراب می‌کردند و وادارش می‌کردند که قرض بگیرد و یک پاره زمین خود را رهن گذارد. دهقان برای این که در زمین خودش کار بکند، مجبور بود به بستانکار بهره و سود کاملاً غیرمنصفانه بپردازد. این غارت و چپاول را با وثیقهٔ زمین رسمیت می‌بخشیدند و این سند دهقان را دست و پابسته به دست توانگر تحویل می‌داد و دار و ندار و اهل و عیالش به اختیار توانگر یا سودخوار (رباخوار) می‌گذشت.

در امارت بخارا دهقانانِ بَرده شده بسیار بودند. نام همه آنهایی که قرض‌شان را ادا نکرده بودند یا قرض‌شان به خزانهٔ امیر تمام نشده بود، در دفترهای مخصوص ثبت می‌شدند. دهقانی که نامش در چنین دفتر ثبت می‌شد، از کلیهٔ حقوق از جمله از حق راحت سفر کردن محروم می‌گشت. جارچیان نام او را در بازارها اعلام می‌کردند و بعداً هر کسی که قرض ثبت شده در دفتر را ادا می‌کرد و یا تأدیهٔ آن را عهده‌دار می‌شد، حق صاحب بدهکار را پیدا می‌کرد.

دهقانان برده‌شده زندگی بخور و نمیر داشتند و کارهای سخت و شاقه را انجام می‌دادند. حتی آنها را به جای برزگاو و اسپ به آماج و ارابه می‌بستند. آنها در عوض کار پرمشقت خود پاره‌ای نان جوین و اندکی غذای تهیه‌شده از دانه‌های ذرت می‌گرفتند و در طویلهٔ خانه‌ها یکجا با چارپایان می‌زیستند. آنها را کتک و چوب می‌زدند و به پاهایشان بند و زنجیر می‌انداختند.

و آن دسته از غلامان که در پی تاخت و تاز به ولایت‌های هم‌جوار به دست بادیه‌نشینان اسیر افتاده، در بازارهای برده‌فروشی فروخته می‌شدند، نیز زندگی جانکاهی داشتند. از مزارع دولتی از ده چهار یا خود از صد چهل حصهٔ محصول به سود خزانه ستانده می‌شد.

طبق معلومات صدرالدین عینی، «استفادهٔ حق پادشاهی به این طریقه بود؛ وقت رسیدن حاصل، مستوفی خراج (املاک‌دار) یا نمایندهٔ او با سواری چند به سرزمین آمده، حاصل را از آنچه هست دو چند زیادتر تخمین کرده، مقدار حق پادشاهی را به قیاس آن تخمین زده، به نام دهقان فلک‌زده نوشته... در آخر سال که عادتاً نرخ غلات گران می‌شود، بالقصد مأموران حکومت باز یک دو برابر بازار را گران‌تر کرده، نرخ را به امیر عرض می‌کنند، طبیعی است که نرخ‌های عرض شده از طرف امیر تصدیق می‌شود و با همان نرخ، حق پادشاهی را از دهقان نقداً می‌ستانند.

بسیار واقع شده است که دهقان همه چیزش را، حتی بعضاً پسر و دخترش را فروخته، حق پادشاهی را ادا نموده است».[۹]

مالیات چارپا را باید طبق قاعده و قانون محلی با نظرداشت تعداد چارپایان موجود می‌گرفتند، و اما چنان‌که صدرالدین عینی می‌نویسد، در این مورد هم حیله و نیرنگ‌های گوناگونی به‌کار می‌بردند. مثلاً اگر پدر یا پدربزرگ کسی زمانی یک رمه گوسفند داشته و به هنگام مالیات‌دهی تعداد گوسفندان رمه کم شده است، پسر یا نوهٔ صاحب رمه را لازم می‌آمد که طبق محاسبهٔ قبلی مالیات دهد.

در سر راه‌ها از راهگذران چیزی به‌عنوان مالیات سواره می‌گرفتند و غارتشان می‌کردند. استاد ص. عینی می‌نویسد: «چو یک تن رهگذر یا اهل فلان شهر به ولایت بخارا سفر می‌کرد، او را معمولاً مأمور مالیات وارسی می‌نمود، اگر چیزی هم نداشت که موجب دادن مالیات باشد، باز هم می‌بایست به مأمور چیزی همچو «سوغات» می‌داد. علاوه بر این، سند رسید یک مأمور مالیات را مأمور دیگر نادیده می‌گرفت و دوباره مالیات می‌ستاند. حتی افراد بینوایی که از نقاط دیگر پس از مزدکاری به زادگاه خود برمی‌گشتند، از دادن مالیات معاف نبودند. در زمان امیر عبدالاحد (۱۸۸۵-۱۹۱۰م) مالیات چارپا، خراج زراعات و مالیات تجارت به‌صورت غارت آشکار درآمده بود.

وضع پیشه‌وران رشته‌های گوناگون نیز سخت و سنگین بود. حتی پیشه‌وران فوق‌العاده ماهر قادر نبودند با دستگاه و ابزار بسیار ساده محصول کار خود را افزایش دهند و با کالاهای صنعتی که از مناطق دیگر وارد می‌شد، رقابت کنند.

در بخارا شش کارخانهٔ بزرگ نساجی بود که هرکدام ۵۰-۶۰ دستگاه داشت و این

کارخانه‌ها از آنِ حاجی قربان، حاجی عبدالجبار و دیگران بودند. غیر از این، هشتاد کارخانهٔ کوچک نساجی ۳-۴ دستگاهی وجود داشت. مجموعاً در بخارا ۱۵۰۰ بافنده کار می‌کردند. آنها در شرایط سخت طاقت‌فرسا، روز دراز را بدون این که از کارخانه بیرون آیند، کار می‌کردند. نه‌تنها پیشه‌وران پیمانکار، بلکه صنعت‌وران جداگانهٔ تکدست نیز در قید اسارت صاحبان کارخانه‌های نساجی بزرگ افتاده بودند.

به‌ویژه پیشه‌وران مقاطعه‌کار وضع سختی داشتند. چندی از ارقام را می‌آوریم تا نظام وحشیانهٔ استثمار آنها را نشان داده باشیم. پیشه‌وران هفته‌ای یک جفت اَلاچه (یک نوع پارچه نخی) می‌بافتند که یک لنگهٔ آن ۱۲ آلچین بوده و در بازار به قیمت ۱۰ روبل و ۲۰ کپک به‌فروش می‌رفت، در حالی که پیشه‌ور فقط ۱ روبل و ۲۰ کپک در هفته مزد می‌گرفت. پیشه‌وران یک عمر به کارفرمایان قرض‌دار بودند و می‌توانستند بدهکار را به کارخانهٔ دیگر (چنانچه صاحب این کارخانه قرض پیشه‌ور را می‌پرداخت) منتقل کنند، یعنی بفروشند.

کارخانه‌های دیگر نیز اعمار می‌شدند که در آنها پیشه‌وران تحت بهره‌کشی بسیار بی‌رحمانه قرار می‌گرفتند. ص. عینی در اثر خود، *یادداشت‌ها* یک کارگاه ریخته‌گری را تصویر می‌کند که متعلق به شیخی ثروتمند بود. کارگران که از شدت رنج و مشقت جان به لبشان رسیده بود، کارگاه را آتش زدند و صاحبش همان‌جا طعمه آتش شد. اعتراض کارگران بدبخت به‌همین شکل بروز کرد.

اعتراض به اشکال دیگری هم بروز می‌کرد. ساکنان برخی محل‌ها سلاح به‌دست گرفته، علیه چپاول و خودسری و بیدادگری مأموران امیر مبارزه می‌کردند. در ابتدای قرن بیستم در حاکم‌نشین‌های پامیر، روشان و شغنان و وخان، اوضاع به‌شدت متشنج گشت. مردم این نواحی که از گرسنگی درد و رنج می‌کشیدند، نمی‌توانستند انواع و اقسام مالیاتی‌را که مأموران امیر می‌خواستند از آنها بستانند، بپردازند و از این امر شورش و آشوب برمی‌انگیخت. علت دیگر تشنج اوضاع این بود که در این‌جا پاسگاه‌های قشون روس واقع بودند و افسران آنها خوف داشتند که تاجیکان به خارج نقل مکان می‌کنند.[۱۰] در این صورت از یک طرف پاسگاه‌ها منبع خوراک و معاش را از دست می‌دادند و از سوی دیگر، به قول افسران، «لکه به دامن امپراتوری روسیه می‌افتاد». در میان افسران کسبانی هم بودند که افکار دموکراتیک داشتند و در ذات

خود نسبتاً ترقی‌خواه بودند و اصول قرون وسطایی ادارهٔ بخارا آنها را دچار دهشت کرده بود. برای مثال، فرمانده دستهٔ نظامیان مستقر در پامیر، سروان اسنساریوف دربارهٔ عوض شدن حاکمان محلی نوشته بود: «حاکم سابق یا مردم را غارت می‌کرد یا کتک می‌زد، این هر دو را به یک‌بارگی نمی‌کرد؛ ولی حاکم جدید هر دو کار را یک‌باره می‌کند، یعنی هم کتک می‌زند و هم کتک‌خوردگان را غارت می‌کند و ضمناً برای غارت و کتک زدن دنبال بهانه هم نمی‌گردد، همین‌طور به جان کسی می‌افتد و کتک می‌زند».[۱۱]

با اصرار حکومت تزاری، پس از گسترش حاکمیت بخارا در حاکم‌نشین‌های پامیر، اخذ مالیات از سکنهٔ این‌جا مدت چند سال متوقف شد، ولی طی این مدت سطح زندگی مردم کوه‌ای بالا نرفت، زیرا اقتصاد این نواحی مبتنی بر کشاورزی ساده و عقب افتاده بود. از این رو، وقتی مأموران امیر اعلام داشتند که قصد دارند از این‌جا مالیات بستانند، مردم غرب پامیر یک دفعه برآشفتند. در برخی محل‌ها (مثلاً در شغنان، شاه‌دره، غاران و غیره) مردم آشکارا رخت سفر می‌بستند تا به نقاط آزاد از حکم امیر، مثلاً به ترکستانِ تابع حکومت تزاری روسیه کوچ کنند. همان فرمانده دستهٔ نظامیان روسی مستقر در پامیر به فرماندار نظامی فرغانه با نگرانی خبر داده بود که دربعضی جاها «در اجتماعات مخفی» گفته شده است که «اکنون وقت آن است که تاجیکان از خود دفاع کنند و سلاح به‌دست بگیرند».[۱۲]

تقریباً پس از دو هفته معلوم شد که این نگرانی اساس داشته است. در ۳۰ ژوئن سال ۱۹۰۳ دو مأمور بخارا به روستای زینگ (در وخان) آمده و مالیات طلب کردند. این کار باعث غضب مردم گردید. دهقانان در میدان کنار روستا گرد هم آمدند. در این اجتماع شبیه میتینگ، همه سوگند یاد کردند که مأموران را بکشند و سپس از قلمرو امیر بخارا فرار کنند. خانه‌ای را که در آن مأموران قرار داشتند، محاصره کردند، آن دو را بیرون کشیدند و دست و پایشان را محکم بستند. بعد اثاثیهٔ خود را برداشتند و راه افتادند تا بخارای منفور را ترک گویند. مردم به فاصلهٔ دور رفته بودند که فرمانده یکی از پاسگاه‌ها به نام گولیاوینسکی از واقعه اطلاع یافته، به‌دنبال آنها دوید و با حصیل‌دارانِ از ترس زهره‌دریده را رها نمود. پس از مذاکره و مشورت طولانی، گولیاوینسکی توانست مردم را به بازگشت راضی کند:

آشوب‌های خلقی در غرب پامیر روز به روز توسعه می‌یافت. حکومت تزاری با توجه به این وضع امیر را راضی کرد تا اخذ مالیات از حاکم‌نشین‌های پامیر را موقوف گذارد و این پیروزی مهم مردم بود.

آشوب‌های خلقی

تشدید آشوب‌های خلقی در حاکم‌نشین‌های غرب پامیر رویدادی فوق‌العاده و استثنایی نبود. درست از همین نوع حوادث در ناحیه‌های گوناگون امارت بخارا روی می‌دادند. در بخارای شرقی که هنوز سنت‌های آزادی‌پسندی مستحکم بودند، مردم زود به زود سنگ و کلوخ و چوب و کلند به‌دست گرفته، به‌پا می‌خاستند.

در ابتدای قرن بیستم، نهضت‌های ضد دولتی خیلی شدت و حدت پیدا کردند، زیرا استثمار فئودالی و ستم و اسارت مالیات توان‌فرسا شده بود. خودشناسی طبقاتی مردم کم‌بضاعت محلی بالا می‌گرفت، به‌علت پر شدن همهٔ بازارها از کالاهای ساخت کارخانجات روسیهٔ مردم، به‌ویژه پیشه‌وران به‌سرعت بینوا می‌شدند و غیره. این نهضت‌ها بدان جهت هم حایز اهمیت فراوان بودند که با مبارزهٔ آزادی‌خواهانهٔ پرولتاریا و دهقانان سراسر روسیه، همچنین با نهضت انقلابی کشور ترکستان ارتباط تنگاتنگ پیدا می‌کردند.

مسألهٔ تحقیق آشوب‌های زحمت‌کشان بخارای شرقی علیه حاکمیت امیر و نوکران او اگرچه در سال‌های اخیر خیلی پیش رفته[۱۳]، ظاهراً پژوهش عمیق و مفصل این مسأله کار آینده است. به‌طور کلی اسناد محفوظ در بایگانی‌ها، علی‌الخصوص اسناد بایگانی قوش‌بیگی (نام مقام دوم در امارت بخارا) را که در تاشکند محفوظ است و مخزن بخش تاریخ قرون وسطای انستیتوی تاریخ احمد دانش آکادمی علوم تاجیکستان در دوشنبه که مدارک بس مفید را در خود گنجانده‌اند، باید به‌تفصیل تحقیق شود.

ولی معلومات موجود هم امکان می‌دهد ادعا نماییم که در آستانهٔ انقلاب اول بورژوازی دموکراتیک سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی روسیه، زمانه هم برای حکومت پادشاهی روسیه، هم برای حکام امارت بسی دشوار و ناآرام بود. آتش آشوب‌های خلق گاهی این‌جا و گاهی در جای دیگر زبانه می‌کشید. در سال ۱۹۰۰

میلادی شورش حاکم‌نشین کلیف را فرا گرفت. سال بعد نیز در دیهه‌نو و سال ۱۹۰۲میلادی در قرغان‌تپه شورش رخ داد.

در سال‌های اول قرن بیستم، قرغان‌تپه و ناحیه‌های اطراف آن با سوانح طبیعی دچار آمدند؛ حملهٔ ملخ اتفاق افتاد و به‌دنبال آن اتلاف دام‌ها آغاز گشت. ولی با وجود اینها مأموران بک بی‌رحمانه زکات و مالیات می‌ستاندند و رباخواران و محتکرین با استفاده از بیچارگی مردم ثروت می‌اندوختند. با آن که زمانه بسیار ناآرام بود، امیر با تحریک مأموران تزاری دستور داد تا تمامی غلات شهرها و دهات را جمع‌آوری کنند و بستانند، آن هم در حالی که مردم از گرسنگی می‌مردند. مردم دیگر راه چاره‌ای پیدا نمی‌کردند، بعضی مثل اهالی قرغان‌تپه قصد داشتند از این مهلکه به افغانستان یا جای دیگری فرار کنند؛ برخی هم فرار کردند.

فرار به خاک استانداری کل ترکستان، افغانستان و یا حاکم‌نشین‌های دیگر که آنها هم وضع بهتری نداشتند، فقط می‌تواند دلیل آن باشد که مردم ناامید شده‌اند و می‌دانند چه خاکی به سر کنند. پیداست که این را نمی‌توان اصول مبارزهٔ قطعی دانست، اما در عین حال باید گفت که این هم یک شکل اعتراض مردم بدبخت و خانه بر دوش و بینوای بخارای شرقی بود که نسبت به محیط پر از حقارت و ذلت و ظلم و اسارت از خود ظاهر می‌کردند...

۲. انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی و شرکت زحمتکشان تاجیک در آن

ای. لنین نوشته بود: «کاپیتالیسم جهانی و نهضت روس در سال ۱۹۰۵ میلادی سیا را به کل بیدار کرد. صدها میلیون نفر که در بطالت و بی‌حرکتی قرون وسطایی وار و زار و وحشی گشته بودند، برای زندگی نو و برای مبارزه جهت احقاق دی‌ترین حقوق انسان برای دموکراسی بیدار شدند.»[۱۴] این سخنان به آسیای سطی، از جمله به خلق تاجیک کاملاً صدق می‌کنند.

در آستانهٔ انقلاب سال ۱۹۰۵[۱۵] میلادی پرولتاریای ملی کم‌شمار آسیای وسطی نمی‌توانست در نهضت انقلابی نقش اساسی ایفا کند، در صف مقدم جنبش

انقلابی کارگران روس قرار داشت که در شهرهای عمدهٔ ترکستان و ایستگاه‌های راه‌آهن گرد آمده بود. کارگران روس در آسیای میانه در رویدادهای انقلابی سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی فعالانه شرکت داشتند. تظاهرات و اعتصابات راه انداخته، فعالیت‌های تبلیغاتی می‌کردند، شورش به‌پا می‌کردند و شوراهای نمایندگان کارگران را سازمان می‌دادند.

سازمان‌های سوسیال دموکرات ترکستان روزنامه‌های *رابوچی*، *روسکی ترکستان* و *سمرقند* را انتشار می‌دادند. در این روزنامه‌ها وحشی‌گری حکومت تزاری افشا و وضع طبقهٔ کارگر بیان می‌گردید و وظایف و اهداف انقلاب تشریح و تفسیر می‌شد. روزنامه‌ها همچنین مردم را به زدوخورد با حکومت تزاری دعوت می‌کردند.

در توسعهٔ نهضت انقلابی در آسیای وسطی و فعالیت سازمان‌های حزبی، کمیتهٔ بُلشویکی باکو نقش رهبری کننده را ایفا می‌کرد. کمیتهٔ باکو به آسیای وسطی کادر حزبی فرستاده و آن را با اعلامیه‌ها و شب‌نامه‌ها تأمین می‌کرد.[۱۶]

مبارزهٔ قهرمانانهٔ پرولتاریای روسیه، فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی و سازمان‌دهی بلشویک‌ها، پرولتاریای محلی و از جمله پرولتارهای تاجیک را به مجرای حیات سیاسی سوق داده، آنها را به مبارزهٔ انقلابی جلب می‌کرد. زحمت‌کشان محلی بیشتر و بیشتر اطمینان حاصل می‌کردند که به آنها ثروتمندان محلی و مأموران تزاری ظلم می‌کنند و پرولتارهای روس در مبارزه برای آزادی ملی و اجتماعی برادران ارشد آنها می‌باشند. کارگران آگاه محلی به سازمان بلشویکی وارد می‌شدند.

تا اوایل سال ۱۹۰۵ میلادی نه‌تنها در تاشکند، بلکه در یک سلسله شهرهای دیگر و از جمله شهرهای تاجیک‌نشین نیز سازمان‌های حزبی وجود داشتند. در ماه اکتبر سال ۱۹۰۶ میلادی استاندار کل ترکستان به وزیر جنگ به این مضمون خبر داده بود: «سمرقند دومین مرکز فعالیت انقلابیون در کشور است...» در شهرها شب‌نامه‌ها و بروشورها و از جمله آثار وی‌ای. لنین انتشار می‌یافت. روزنامه‌های بلشویکی *ایسکرای* لنینی، *پرولتاری*، و *وپریاد*، *نوایا ژیزن* و غیره ایده‌های مارکس و لنین را در میان مردم منتشر می‌ساختند. پلیس ترکستان هنگام جستجو در شهرها و دهات گوناگون استانداری کل، این‌گونه کتب انقلابی را بیش از پیش پیدا می‌کرد. این

کتاب‌ها و نشریه‌ها به قصبات روس‌ها که در بعضی نقاط امارت بخارا واقع بود، به خود شهر بخارا[۱۷] و همچنین به خانی خیوه نیز راه یافته بود. *ایسکرای* لنینی در سال ۱۹۰۲ میلادی بود که در آسیای وسطی منتشر شد (سال ۱۹۶۶ در بایگانی شخصی یکی از ساکنان شهر اوراتپه شمارهٔ اول این روزنامه یافت شده بود). در روزنامهٔ *ایسکرا* اخبار و مقالاتی دربارهٔ وضع سخت و سنگین زحمت‌کشان آسیای وسطی به‌طبع می‌رسید و این صریحاً دلالت می‌کند که میان ادارهٔ این روزنامه و رجال فعال انقلابی که در این ناحیه فعالیت می‌کردند، رابطهٔ استواری وجود داشته است. ارگان‌های مطبوعاتی لنینی مساعدت فراوان کردند تا سازمان‌های سوسیال دموکرات ترکستان در آستانهٔ انقلاب اول بورژوآ دموکراتیک روس متحد گردند و تاکتیک درست خود را اتخاذ نمایند.

انتشار جزوهٔ و.ای. لنین باعنوان به *فقرای دهات* در سرزمین‌های مستعمراتی روسیهٔ تزاری در آسیای وسطی دارای اهمیت ویژه بود. این اثر که از طرف پیشوای نابغه و داهی کارگران در سال ۱۹۰۳ میلادی تألیف شده بود، برنامه بلشویک‌ها را با زبان قابل فهم برای توده‌ها و قبل از همه برنامهٔ بلشویک‌ها را در مسألهٔ ارضی بیان می‌کرد. لازم به تأکید خاص است که وقتی در بهار ۱۹۰۶ میلادی در امپراتوری روسیه و از جمله در ترکستان حوادث انقلابی خیلی اوج گرفتند، روزنامه *زرّوشان* (نام سابقش سمرقند) که آن را سوسیال دموکرات‌های محلی نشر می‌کردند، مقالهٔ مخصوصی تحت عنوان *اصلاحات ارضی* به‌طبع رسانده بود.

نویسندهٔ این مقاله با اتکای کامل به نوشتهٔ لنین، به *فقرای دهات*، نگاشته بود: «... نمایندهٔ سوسیال دموکرات‌های روس، لنین، در جزوهٔ خود به نام به *فقرای دهات* گویی مصوبات کنگرهٔ سوم حزب را که در سال ۱۹۰۵ میلادی دایر شد، قبلاً بیان نموده و همچنین می‌نویسد که از ملاکان نه قطعات زمین، بلکه تمام زمین‌ها را باید مصادره کرد... وظیفهٔ نخستین، اساسی و دائمی ما باید تحکیم اتحاد پرولتارها و نیمه‌پرولتارهای دهات و پرولتارهای شهر باشد؛ حالا که این اتحاد به‌وجود آمده و مستحکم گردیده، پس حتماً پیروزی به‌دست می‌آوریم و با سرعت تمام به آزادی کامل اهل زحمت موفق می‌شویم.»[۱۸]

حاجت به گفتن هم نیست که نظریه‌های لنینی دربارهٔ تقویت روابط اهالی شهرها

و دهات در شرایط آسیای وسطی که ساکنان آن اساساً دهقانان بودند، چه اهمیت بزرگی داشت.

اثر پایه‌گذار کمونیسم علمی در ترکستان به‌طور وسیع پخش شده بود. ذکر این نکته کافی است که عمال خفیهٔ تزاری هرجا که نشریه‌های سوسیال دموکراتیک را پیدا می‌کردند، از آن‌جا حتماً *مانیفست حزب کمونیست* نیز درمی‌آمد. در سمرقند، خجند، عشق‌آباد، مرغیلان، تاشکند، مرو، چارجوی، اندیجان، در همه‌جا نشریه‌های کمونیستی وجود داشت و این ناقوس انقلاب بلند صدا می‌داد و مردم را به مبارزه علیه استثمار و اسارت به‌پا می‌ساخت.

م. اسلان‌اف، محقق تاجیک، فهرست کتاب‌ها و مقالات پنهانی را می‌آورد که در بین اسناد رییس شهرستان خجند یافت شده‌اند. در این‌جا ما از میان آثار لنین *گزارش دربارهٔ کنگرهٔ متحدکنندهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه*، *تجدیدنظر دربرنامه ارضی حزب کارگر*، *انحلال دوما و وظایف پرولتاریا*، *دو تاکتیک سوسیال دموکراتیک در انقلاب دموکراتی*؛ اثر ک. لیبکنخت *عنکبوت‌ها و مگس‌ها*؛ اثر ر. لوگسزمبورگ *انقلاب روس*؛ اثر ب. سامویلوف *آزادسازی کارگران باید کار خود کارگران باشد*؛ اثر پل لافارگ *ماتریالیسم اقتصادی کارل مارکس* و دیگر کتب و مقالات را می‌بینیم.[۱۹]

بدون تردید سازمان‌های سوسیال دموکرات ترکستان که لنین آنها و هم‌صفانشان را رهبری می‌کردند، در انتشار ایده‌های انقلابی بلشویک‌ها در آسیای وسطی خدمات بزرگی انجام دادند. و به همین سبب بود که انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی نه‌فقط نواحی از لحاظ اجتماعی و اقتصادی و صنعتی نسبتاً پیشرفتهٔ مرکز مملکت، بلکه همچون سیلی توانا تمام گوشه و کنار مستعمرات امپراتوری را در آسیای وسطی فراگرفت.

گره بسیار پیچیدهٔ اختلافات اجتماعی که ویژهٔ نواحی روس‌نشین بود، در کشور ترکستان بر اثر ظلم شدید ملی پیچیده‌تر می‌شد. پرولتاریای ترکستان که نسبت به پرولتاریای مراکز عمدهٔ صنعتی از لحاظ سیاسی یک اندازه عقب مانده‌تر بود، چندان متشکل و متحد نبود و مثل کارگران مراکز عمدهٔ صنعتی در زمینهٔ مبارزهٔ طبقاتی مجرب نبود، ولی همین بار گران ستم ملی کار کارگران ترکستان را خیلی آسان

می‌کرد. تصادفی نیست که دامنه و وسعت رویدادهای انقلابی در آسیای وسطی حکام روسیهٔ تزاری را در پتربورگ و در استانداری کل دچار سرگشتگی و سراسیمگی کرد؛ این حوادث برای آنها غیرمنتظره بود.

ضمناً مبارزان ضد ستم و اسارت در آسیای وسطی کاملاً ثابت کردند که هم‌صفان لایق آنها نیروهای انقلابی هستند که در سراسر کشور کثیرالملّه عمل می‌کنند.

«یکشنبهٔ خونین» سال ۱۹۰۵ میلادی، روز وحشیانه تیرباران شدن کارگران بی‌سلاح، تمام کشور را از قهر و غضب به دهشت آورد و باعث نفرت و عداوت سکنهٔ کشور ترکستان نیز گردید. با ابتکار بلشویک‌ها در روز «عید تاتیانا» یعنی ۱۲ ژانویهٔ ۱۹۰۵ میلادی که مصادف با جشن ۱۵۰ سالگی دانشگاه مسکو بود، در چندین شهر استانداری کل، در تاشکند، سمرقند، قزیل‌آروات، میتینگ‌ها و نمایش‌هایی به‌پا شده و شرکت‌کنندگان در آنها در پاسخ به وحشی‌گری نوکران افسار گسیختهٔ پادشاه در پتربورگ، مراتب انزجار و کین و نفرین خود را اظهار داشتند.

در سمرقند در ضیافتی که به مناسبت جشن دانشگاه مسکو ترتیب یافت، م.و.موروزاف و پ.و.پوزنیاکوف بلشویک هم شرکت کردند. از آن‌جا که در این پذیرایی فقط روشنفکران حضور داشتند، موروزاف خطاب به آنها نطقی آتشین ایراد کرد و خاطرنشان ساخت که «در دانشگاه مدام آتش انقلاب شعله‌ور است». آنگاه که با درخواست حاضران مرتجع، ارکستر سرود پادشاهی را نواخت، بلشویک‌ها و همکاران آنها به نشان اعتراض مکان ضیافت را ترک گفتند. این‌که انقلابیون ترکستان به «عید تاتیانا» رنگ کاملاً سیاسی دادند، رویدادی بود حایز اهمیت فراوان و می‌توان گفت اولین واقعه‌ای بود که در سرزمین‌های حکومت پادشاهی در آسیای وسطی علیه آن اعتراضی تا این حد عمومی اظهار شد.

در بهار سال ۱۹۰۵ میلادی درکشور ترکستان نهضت سوسیال دموکراتیک خیلی گسترش یافت. به‌خصوص «گروه متحدهٔ سوسیال دموکرات‌ها و سوسیال انقلابی‌ها» که از آخر سال ۱۹۰۴ تا مارس ۱۹۰۵ میلادی فعالیت داشت (در ماه مارس ۱۹۰۵ میلادی آنها از هم جدا شدند و گروه تاشکندی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه تأسیس یافت، به‌طور خیلی فعال کار کرد. این گروه تعدادی شب‌نامه و شعار

تهیه کرد و نشریه‌های گروه‌های سوسیال دموکرات و سایر سازمان‌های نواحی مملکت را در آسیای وسطی پخش می‌کرد. یکی از شب‌نامه‌های گروه تاشکندی حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (ح س د ک ر) به تاریخ دوم آوریل ۱۹۰۵ میلادی مخصوصاً برای کارگران راه‌آهن آسیای وسطی نوشته شده بود و دعوت می‌کرد تا کارگران راه‌آهن و سایر کارگران یاور ایستگاه چرنیایوا عزت نفس خود را نگاه دارند، برآورده ساختن درخواست‌های خودشان را از رؤسا با اصرار بخواهند و اگر هیأت مدیره رد کند، اعتصاب نمایند.[۲۰] این دعوت‌ها و دیگر کارهای انقلابیون که در میان کارگران راه‌آهن انجام می‌شد، نتیجه‌ای خوب داد. «چرنیایوایی‌ها» از همکاران خود در ایستگاه‌های دیگر عقب نماندند و از تاریخ ۹ آوریل دست به اعتصاب زدند. این اولین اقدام زحمت‌کشان مظلوم استانداری کل ترکستان بود که در عرصهٔ نهضت ضد دولتی انجام گرفت. این نهضت‌ها با آنکه از بسیاری جهات بی‌تشکل بودند، دورنمای خوبی داشتند.

اعتصابات دستهٔ پیشقدم پرولتاریای آسیای وسطی یعنی کارگران راه‌آهن با موج نیرومند آشوب‌های فقرای دهات که در بهار سال ۱۹۰۵ میلادی یک دفعه اوج گرفت، گره خورد. آشوب‌های دهقانان تمام ترکستان روسیه را فراگرفت و در وادی فرغانه وسعت خاصی پیدا کرد. این آشوب‌ها ظاهراً علیه کذابی و فریب و نیرنگ و بیدادگری و خودسری که به هنگام انتخاب رؤسای دهات روی می‌داد و همچنین علیه تقسیم غیرعادلانهٔ آب بود.

ماه مه سال ۱۹۰۵ میلادی پر از اجتماعات و تظاهرات و اعتصاباتی بود که در آنها طبقات مختلف و فقرای دهات و نیز بعضی نمایندگان طبقات خرده‌بورژوا، سربازان انقلابی، معلمان، وکلای مدافع، مهندسان و سایر نمایندگان قشر روشنفکر که خیرخواه انقلاب بودند، شرکت داشتند. در تابستان سال ۱۹۰۵ میلادی نیز ترکستان را میتینگ‌ها و تظاهرات سیاسی و اعتصابات فراگرفته بود. آبرو و اعتبار سازمان‌های سوسیال دموکرات در میان عامه بالاتر و بالاتر رفت. آنها بیش از پیش شب‌نامه و دعوت‌نامه نشر می‌کردند و کار سازمانی خود را تکمیل می‌دادند. تظاهرات در تاشکند و سمرقند و عشق‌آباد و دیگر شهرهای کشور ترکستان با شعارهای «زنده‌باد آزادی»، «نابود باد حکومت مطلقه» برپا می‌شدند. وکلا، خیاطان

و کارکنان حمل و نقل در اعتصابات شرکت ورزیدند. مثلاً در سمرقند تقریباً تمامی کارکنان رشتهٔ تجارت، کارخانه‌های بسته‌بندی چای که اکثریت کارکنان آنها از ملیت‌های محلی بودند، در اعتصاب شرکت نمودند.

حرکت اعتراض‌آمیز دم به دم توسعه می‌یافت و قشون‌های حوزهٔ نظامی ترکستان را نیز فراگرفت. در این کار هم سازمان‌های سوسیال دموکرات نقش مهمی ایفا کردند. بسیاری از دعوت‌نامه‌های آنها مخصوصاً برای سربازان نوشته شده و «به سربازان» نام داشتند. در این دعوت‌نامه‌ها واقعاً اثبات می‌شد که حکومت مطلقه، سرمایه‌داران و زمین‌داران همان قدر که برای کارگران و دهقانان سراسر امپراتوری روسیه منفورند، برای سربازان نیز همان اندازه فلاکت‌بار می‌باشند. در برخی واحدهای نظامی محافل و کمیته‌های سربازان تشکیل می‌گردیدند که تحت تأثیر سوسیال دموکرات‌ها قرار داشتند. این محافل و کمیته‌ها کارهای مهمی در جهت راه‌اندازی امور سیاسی و تربیتی در قشون انجام دادند. بی‌جهت نبود که در تابستان سال ۱۹۰۵ میلادی در گردان مهندسان رزمی تاشکند، در گروهان تلگرافچی ترکستان، در گردان هفت تفنگداران ترکستان، در گردان راه‌آهن ماوراء خزر (زاکاسپی) و دیگر واحدهای نظامی زود به زود آشوب‌ها و اغتشاشاتی صورت می‌گرفت. این آشوب‌ها پیش خبر همان نهضت‌های قاطعانه‌ای بودند که بعدها بنیاد نظام تزاری یعنی قشون را فراگرفت.

اوج‌گیری جنبش‌های انقلابی در ناحیه‌های مرکزی مملکت، در اکراین، قفقاز و کشور ترکستان نیز خیلی هم‌آوایی پیداکرد. اعتصاب عمومی سیاسی که در ماه اکتبر در روسیه صورت گرفت، خیلی به این کار مساعدت نمود. و.ای. لنین نقش اعتصابات در جد و جهد انقلابی زحمت‌کشان را به‌تفصیل توصیف کرده است: «اعتصاب سیاسی سراسری روسیه این دفعه واقعاً هم تمامی کشور را فراگرفته و همهٔ اقوام «امپراتوری» ملعون روسیه را با قیام قهرمانانهٔ مظلوم‌ترین و پیشقدم‌ترین طبقه متحد نمود. پرولتارهای همهٔ مردمان این امپراتوریِ ستم و ظلم اکنون در ارتش بزرگ آزادی‌خواه و ارتش سوسیالیسم صف آراستند. مسکو و پتربورگ با ابتکار انقلابی پرولتاری خود سزاوار شأن و افتخار گردیدند. پایتخت‌ها اعتصاب کردند، فنلاند اعتصاب کرد، کشور اُست زِی در رأس ریگا به نهضت پیوست».[۲۱]

این نکات را که در ۳۱ (۱۸) اکتبر سال ۱۹۰۵ میلادی، بیان شده‌اند، کاملاً می‌توان به آسیای وسطی نیز نسبت داد. تمام راه‌آهن آسیای وسطی تعطیل گردید، زیرا همهٔ کارکنان راه‌آهن اعتصاب کردند. تفاوت این اعتصاب با اقدامات پیشین کارکنان راه‌آهن در آن بود که تقاضاهای کارگران جنبهٔ کاملاً سیاسی داشت. این اعتصاب به‌منظور پشتیبانی از کارکنان راه‌آهن قسمت اروپایی کشور تشکیل شده بود و این کارکنان راه‌آهن پا به پای درخواست بهبودی وضع اقتصادی خود، برنامهٔ مبارزه برای به‌دست آوردن حقوق سیاسی را نیز مطرح نموده بودند. اعتصاب ابتدا در عشق‌آباد آغاز شد و به‌زودی مورد حمایت کارگران راه‌آهن آسیای وسطی قرار گرفت. در عشق‌آباد، قزیل‌آروات، تاشکند و سمرقند کارگران و کارکنان دیگر رشته‌ها، از جمله کارکنان چاپخانه‌ها، وکلای خرج و غیره به کارگران راه‌آهن پیوستند. کارگران چاپخانهٔ دِموروفِ شهر سمرقند که روزنامهٔ سمرقند ــ نشریهٔ بلشویک‌ها ــ آن‌جا چاپ می‌شد، خیلی فعالانه عمل کردند.[۲۲] آنها در صف مقدم پرولتاریای سمرقند مبارزه می‌بردند و در سال ۱۹۰۴ و اوایل سال ۱۹۰۵ میلادی بود که موفق به بهتر کردن شرایط زندگی خود شدند.

سازمان بلشویک‌های سمرقند برای راه‌اندازی اعتصاب عمومی در رأس مبارزهٔ زحمت‌کشان قرار گرفت. در ۱۷ اکتبر بود که کارگران شهر به اعتصاب کارگران راه‌آهن همراه شدند و روز بعد تظاهرات عمومی عظیمی تشکیل کردند. دربارهٔ وقایع ۱۸ اکتبر سمرقند، خبرنگار روزنامهٔ روسکی *ترکستان* چنین نوشته بود: «روز سه‌شنبه، ساعت ۱۰ از منزل خارج شدم و دیدم که هر دو مطبعه، مغازه‌ها و دکان‌ها تعطیل‌اند؛ از ژیمنازیم (دبیرستان) شاگردان با نداهای «هورا»، «زنده‌باد آزادی» بیرون ریختند، شاگردان کلاس‌های بالاتر به‌سوی دبیرستان دخترانه دویدند تا آنها را نیز «به‌پا کنند». تا ساعت ۱۲ تمام کارگران شهر سمرقند اعتصاب کردند. اداره‌های حمل و نقل شهر نیز به جمع اعتصابیون پیوستند. زندگی در شهر در یک چشم به هم زدن فلج گردید. مردمان حریص آشفته‌خاطر شده و غله و خواربار خریداری و ذخیره می‌کردند، زیرا جداً بیم آن داشتند که اعتصاب طول خواهد کشید. واقعاً تا شام کلیهٔ نانوایی‌ها تعطیل بودند و نزدیکی‌های شام بود که مردم طی میتینگی تصمیم گرفتند نانوایی‌ها و قصابی‌ها فوراً باز شوند.[۲۳]

اندکی بعد به کارمندان راه‌آهن آسیای وسطی کارگرانی همراه شدند که شاخهٔ جنوبی راه‌آهن ارنبورگ ـ تاشکند را می‌ساختند. دیری نگذشت که اعتصاب کارکنان راه‌آهن به اعتصاب عمومی سیاسی تبدیل یافت. پرولتارهای سمرقند که پیشوای آنها بلشویک‌ها بودند، در پاسخ منشور مورخ ۱۷ اکتبر ۱۹۰۵ میلادی تزار، نمایش نیرومندی تشکیل دادند و در چهارباغ شهر میتینگ پرجمعیتی برپا نمودند که در آن بیشتر از هزار نفر شرکت داشتند و متفقاً بلشویک موروزاف را به ریاست اجتماع انتخاب کردند. او حاضران را به بزرگداشت یاد شهدا دعوت نمود.

مقامات حاکمهٔ شهر خواستند میتینگ را توسط دستهٔ کزاک‌ها پراکنده نمایند ولی نتوانستند. در قطع‌نامه‌ای که حضار تصویب نمودند، گفته می‌شد: «ما به طبقهٔ کارگر، به این مبارزان باثبات و فداکار راه آزادی اظهار هم‌آوایی می‌کنیم و خواست‌های اقتصادی آنها از جمله اجرای بلاتأخیر روز کار هشت ساعته و مقرر نمودن روز کامل تعطیلی در کلیهٔ رشته‌های کار و تولیدات را قطعاً پشتیبانی می‌نماییم... همه آنهایی که در رابطه با فعالیت‌های سیاسی تعقیب شده‌اند، باید فوراً مورد عفو قرار گیرند. همهٔ زندانیان سیاسی و تبعیدشدگان باید فوراً آزاد شوند».[۲۴]

متأسفانه، سوسیال دموکرات‌های سمرقند نسبت به سند عوام‌فریب تزار یعنی «مانیفست ۱۷ اکتبر» برخورد سازش‌کارانه نمودند و این کار آنها به حکام سمرقند تا اندازه‌ای امکان داد که اعتصاب را شکست دهند. در عین حال، اعتصاباتی که در سمرقند و نقاط دیگر کشور در حال گسترش بود و به آن کارگران کارخانه‌های تصفیهٔ پنبه و کارخانه‌های دیگر همراه شدند، نشان می‌داد که شعور طبقاتی و سیاسی زحمت‌کشان خیلی بالا رفته است. نیروهای انقلابی کشور که هنوز تجربهٔ کافی نداشتند، اشتباهات خود را اصلاح می‌کردند، از آنها سبق می‌گرفتند، دسیسه‌ها و تهمت و بهتان‌های مقامات را رفع می‌ساختند، با قتل و کشتارهای پلیس و کزاک‌ها مقابله می‌کردند و آشکارا نشان می‌دادند که نیروی سیاسی‌ای شده‌اند که قدرت آن را نمی‌توان کاملاً نادیده گرفت.

این موضوع هم اهمیت درجهٔ اول داشت که مبارزان پیشقدم یعنی اعضای سازمان‌های سوسیال دموکرات (بلشویک‌ها) ضرورت جذب توده‌های بومی را به مبارزه علیه حکومت تزاری و مرتجعان روس و محلی نیک درک می‌کردند.

پیاسکوفسکی کاملاً درست تأکید می‌کند که ارگان‌های مطبوعاتی از قبیل روسکی ترکستان و سمرقند «مسایل آزادی و برابری ملل، مسألهٔ مبارزه با ملی‌گرایی بورژوازی را به‌طرز بلشویکی» مطرح می‌نمودند و بارها اقوام ستم‌دیدهٔ ترکستان را مورد حمایت قرار دادند. مثلاً روزنامهٔ روسکی ترکستان در ماه دسامبر سال ۱۹۰۵ میلادی مقاله‌ای با نام «نهضت آزادی و مردم بومی انتشار داد و نوشت: «آنها (یعنی نمایندگان سکنهٔ بومی ــ ب.غ.) عواقب بد اعتصاب کارگران راه‌آهن و اعتصابات دیگر را فهمیده و آشکارا اظهار امیدواری می‌نمایند که پس از تبدلات دولتی در ناحیهٔ دورافتادهٔ ما هم نظام دیگری مقرر گردد و پا به پای استقرار این نظام دهشتِ هلاکت‌بار ناشی از خودکامگی و ستم و اسارت و زورگویی را که زادهٔ نحوهٔ ادارهٔ موجود بوده، و در نهاد مردم تمام پدیده‌های سالم ابتکار شخصی، فعالیت اجتماعی و به‌طور کلی پیشرفت فرهنگی را کاملاً سوخته و خاکستر می‌کند، برای همیشه بر هم خواهد خورد. ظاهراً از مدت‌ها پیش وقت آن رسیده که نظریهٔ غیرمعقول نژادهای عالی و عامی را که طبق آن خدا نژادی را برای حاکمیت خلق کرده و نژاد دیگر، نژاد عامی، را به نابودی تدریجی از عرصهٔ تاریخ بشر محکوم کرده است، به زباله‌دان بیاندازیم. فقط نظامی از قبیل نظام کشورداری ما که نمی‌تواند از عهدهٔ اقدامی خلاق و عاقلانه نمی‌تواند برآید، توانسته است این‌گونه نظریه را اساس سیاست داخلی خود قرار دهد و این‌گونه سیاست را نسبت به مردمان شرقی و سیبری روا بیند. ما شکی نداریم که اهالی شش میلیونی کشور ترکستان در حیات اقتصادی روسیه و دیگر کشورها مقامی برجسته خواهد داشت، ولی این کار زمانی کاملاً جامهٔ عمل می‌پوشد که قابلیت کار و به‌طور کلی فعالیت اقتصادی اهالی به درجهٔ لازم برسد و این کار هم به شرط آزادی کامل سیاسی این مردم کاردوست و پاکدل انجام‌شدنی است».[۲۵]

روزنامه سمرقند نوشته بود: «زمانی که حکومت مطلقه با تبلیغات ریاکارانه آدم ـ بیزاری و نزاع ملی تمام کشور را پر از نکبت می‌نمود، پرولتاریای تمام ملل در مبارزه علیه حکومت تزاری و متحد ساختن مبارزان همهٔ ملل را یگانه راه خلاصی می‌شمرد».[۲۶]

سازمان سوسیال دموکرات ترکستان دعوت‌نامه‌ها، شب‌نامه‌ها و

خطاب‌نامه‌هایی را از مرکز روسیه می‌گرفت و آنها را در محل‌های مختلف تکثیر و انتشار می‌نمود. در نهم ژانویهٔ سال ۱۹۰۶ میلادی در سالگرد «یکشنبهٔ خونین» در کوچه‌ها و گذرها و در و دروازه‌های اوراتپه خطابه‌ای با نام «به شهروندان اوراتپه» پیدا شد که به‌وسیلهٔ هکتوگراف چاپ کرده بودند. در این خطاب‌نامه شعارهای «نابود باد حکومت مطلقه» و «زنده‌باد مجلس مؤسسان» ثبت شده بود و خصلت کاملاً انتلابی داشت. در میان اهالی اوراتپه که صنایع کم‌رشدی داشت، انتشار این‌گونه خطاب‌نامه نشان می‌داد که سازمان انقلابی پنهان‌کار در آستانه و در دورهٔ انقلاب اول روسیه در شکل دادن جهان‌بینی سیاسی اهالی محلی تأثیری بزرگ داشت.[۲۷]

به‌منظور متحدنمودن کلیهٔ سازمان‌های حزبی ترکستان، در ماه فوریه سال ۱۹۰۶ میلادی اولین کنفرانس سوسیال دموکراسی ترکستان تشکیل شد. این کنفرانس دربارهٔ ایجاد اتحاد سازمان‌های ترکستانی حزب سوسیال دموکرات روسیه تصمیم گرفت. همچنین دربارهٔ توسعهٔ فعالیت در بین پرولتاریای ملی محلی تصمیم گرفته شد.

در سپتامبر سال ۱۹۰۶ میلادی کنفرانس دوم سازمان‌های ترکستانی سوسیال دموکرات‌ها مجدداً همین مسأله را بررسی نموده و بار دیگر ضرورت تقویت مبارزهٔ انقلابی در میان زحمت‌کشان محلی را مورد تأکید قرار داد. این موضع‌گیری بلشویک‌ها گواهی می‌داد که آنها اهمیت بسیج زحمت‌کشان تاجیک، ازبک، ترکمن، قرقیز و دیگران را برای مبارزه علیه حکومت تزاری نیک درک می‌کردند. سازمان حزبی سمرقند مطابق با تصمیمات مذکور عمل کرده و با زحمت‌کشان ملل بومی ارتباطی تنگاتنگ برقرار کرد.

در ۱۹ اکتبر سال ۱۹۰۵میلادی جلسهٔ بزرگی تحت ریاست بلشویک موروزاف برگزار گردید. کارگران محلی نه‌تنها در جلسه حاضر شدند، بلکه به‌طور فعال در آن شرکت کردند. در قطعنامهٔ جلسه چنین آمده است: «جلسه بنا بر اظهارات کارگران حاضر سارت‌ها (در آن زمان ازبکان و تاجیکان را چنین می‌نامیدند ــ ب.غ.) تصمیم گرفت درخواست‌های اقتصادی مردم بومی را مورد حمایت قرار دهد و کلیهٔ شرکت‌هایی راکه مردم محلی را استثمار می‌کنند، سخت مذمت کند».

تأثیر بلشویک‌ها در کارگران محلی چنان قوی بود که غالباً اعتصابات جنبهٔ

انقلابی و سیاسی داشتند. سال ۱۹۰۵ میلادی در آسیای وسطی حتی «اتحادیهٔ کارکنان راه‌آهن» تأسیس یافته بود که کار شوراهای نمایندگان کارگران را اجرا می‌کرد. در میان عسکران نیز آشوب به‌پا می‌شد، چنان‌که در ۲۵-۲۷ دسامبر سال ۱۹۰۵ میلادی در خجند، در گروهان مهندسی ترکستان آشوب انقلابی به پا شد. که بی‌رحمانه سرکوب گردید. ۲۶ سرباز گروهان مهندسی محبوس و ۷ تن دیگر از آنها تبعید گردیدند.[۲۸] طبق معلومات بایگانی در نوامبر سال ۱۹۰۵ میلادی در ۹ کارخانهٔ تصفیهٔ پنبهٔ بخارای نو اعتصاب صورت گرفته و درسال ۱۹۰۶ میلادی شورش مسلحانهٔ کارمندان راه‌آهن واقع شد.

تأثیر بلشویک‌ها نه‌تنها به کارگران و سربازان، بلکه به سایر طبقات و اقشار اهالی محلی نیز می‌رسید. مثلاً پیشه‌وران سمرقند از پرداخت مالیات سر باز زدند؛ در اوراتپه دهقانان نخواستند مالیات بر زمین را بپردازند. ساخاروف، استاندار کل ترکستان در تاریخ ۱۰ اکتبرسال ۱۹۰۵ میلادی به تریپوف خبر داده بود که احتمال می‌رود قیام مسلحانه صورت گیرد. گراف ویتّه طی تلگرام رمزی به‌عنوان استاندار کل در ۲۵ دسامبر سال ۱۹۰۵ میلادی چنین نوشته بود: «من به شما توصیه می‌کنم در کشوری که در اختیار دارید، حکومت نظامی اعلام داشته و کار اعتصابیون و انقلابیون را قطعاً تمام کنید، وگرنه کار به‌جایی می‌رسد که ما در میان مردم بومی همه‌گونه نفوذ و اعتبار خود را از دست می‌دهیم، برای شورش زمینه مهیا می‌کنیم».

فرماندار نظامی ولایت سمرقند در دسامبر سال ۱۹۰۵ میلادی به استانداری کل ترکستان به مضمون ذیل خبر نگران‌کننده‌ای داده بود: «در آن قسمت سمرقند که مردم بومی اقامت دارند، مبلغان به خلق می‌گویند که مالیات و خراج‌های دیگر را نپردازند. و این کار به اخذ مالیات و خراج از سکنهٔ شهرستان‌ها و شهرها تأثیر می‌رساند». واقعاً مالیات و خراج اخذ نشده در شهرستان خجند ۳۵۵ هزار روبل طلا و در سمرقند ۱۵۵ هزار روبل را تشکیل داد.

آشوب‌های دهقانان در همه‌جا به‌عمل می‌آمد. رییس شهرستان خجند نوشته بود که در پاییز سال ۱۹۰۵ میلادی، تمام اهالی شهرستان از پرداخت مالیات و خراج «چه دولتی و چه اجتماعی» سرکشی کردند. مثلاً، وی دهکدهٔ غانچی را مثال می‌زند که از سکنهٔ آن‌جا از نیمهٔ دوم سال ۱۹۰۵ میلادی تا ژوییهٔ سال ۱۹۰۶ میلادی

«امکان اخذ هیچ‌گونه مالیات وجود نداشت»، چون دهقانان ، به قول رییس شهرستان، «به نحوی مقابلهٔ غیرفعال طولانی» نشان داده‌اند. ضمناً کار با همین یک «مقابلهٔ غیرفعال» به‌پایان نمی‌رسید. در برخی جاها دهقانان از جان خود سیر شده، با مقامات تزاری آشکارا رویارویی می‌کردند. در ۲۹ مارس سال ۱۹۰۶ میلادی در دهکدهٔ چارکوه ناحیهٔ اسفره حادثهٔ جالبی رخ داد. دستیار رییس شهرستان خجند، کاپیتان رومیانسف، به اتفاق تقریباً ده نفر مأمور برای خاتمه دادن به جنجال بر سر آب به آن‌جا می‌روند. و آنگاه که مأموران تزاری خواستند بخشی از آب را به ناحیهٔ مجاور بدهند، یک گروه عمدهٔ دهقانان مسلح فوراً با سنگ و چوب آنها را میانه‌گیر می‌کنند. از بین ازدحام نداهای «آنها را سنگ‌سار کنید» و «آنها را بزنید!» به گوش می‌رسید. چندی از مأموران را از بالای اسب به زیر کشیده، خلع سلاح می‌کنند. بعد در همان‌جا جلسهٔ دهقانان برگزار می‌شود و طی آن رییس ده را که مردم به او نفرت داشت، عوض می‌کنند و از دستیار رییس شهرستان طلب می‌کنند که فرمان مربوط به تعیین رییس جدید ده را فوراً امضاء کند. رومیانسف هم به‌جز موافقت چاره‌ای نداشت. رییس جدید ده همان دم شروع به فعالیت می‌کند.[۲۹] در عین همین حادثه، در دهکدهٔ قوشتگیرمان ناحیهٔ ناو نیز حادثه‌ای روی داد. به آن‌جا هم کوتوال اسفانی و کاپیتان آرتسی‌شیفسکی آمدند. مثل چارکوه، در آن‌جا نیز عدهٔ کثیری (بیشتر از ۱۵۰ نفر) که از بیدادگری حکام به جان آمده بودند، از آنها استقبال کردند. وقتی که با دستور آرتسی‌شیفسکی آب را بستند، مردم یک دفعه درافتاده و آب را باز کردند و چیزی نمانده بود که خود آرتسی شیفسکی را به زیربکشند. کاپیتان مجبور شد با افراد خود رو به فرار نهد.

ما فقط دو مثال آوردیم که به همه‌جا خاص بود. صفحات مطبوعات آن سال‌ها، ده‌ها جلد اسناد بایگانی پر از تصویر آشوب‌ها و نارضایی دهقانان است که از لحاظ شکل و فراگیری متفاوت است. به خودی خود معلوم است که مأموران تزاری اصل واقعه را با هر راه تحریف می‌کردند و خصوصیات اجتماعی نارضایی و آشوب‌ها را سرپوش می‌گذاشتند. مأموران تزاری از اتحاد نهضت انقلابی طبقهٔ پیشقدم روس‌های کشور و مبارزهٔ آزادی‌خواهانهٔ اهالی بومی که بلشویک‌ها درست برای عملی شدن همین‌گونه عوامل مصرانه مبارزه می‌کردند، تا حد مرگ می‌ترسیدند.

یکی از اشکال آشوب‌های دهقانان حمله آوردن به ثروتمندان محلی و مأموران تزاری بود. آمار رسمی این‌گونه آشوب‌ها را «حمله‌های غارت‌گرانه» قلمداد می‌کرد، ولی در اصل همه وقت در پس تعبیر «حملات غارت‌گرانه» مجازات ظالمان و بهره‌کشان از طرف دهقانان فقیر پنهان می‌شد.

آمار این‌گونه «حملات» طبق مجموعهٔ گزارش رویدادها که ادارهٔ ولایتی سمرقند مرتب کرده بود، چنین است:

سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۴ میلادی	۱۳۱ حمله
سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۹ میلادی	۳۵۹ حمله

به‌طوری که ملاحظه می‌شود، به مناسبت انقلاب سال ۱۹۰۵ میلادی در کشور ترکستان تعداد «حملات غارت‌گرانه» افزوده است. دربین شرکت‌کنندگان، اشخاص شجاعی نیز بودند که با کارنامه‌های خود شهرت یافته‌اند. یکی از این افراد نام‌آور نماز پریم‌قولف، دهقان فقیری بود که به دستهٔ دهقانان سمرقند رهبری می‌کرد. دستیار فرماندار نظامی سمرقند دربارهٔ این شخص به رییس خود چنین می‌نویسد: «نماز در میان مردم کم‌بضاعت بسیار مشهور شده است. برای خدمت مردم سخاوتمندانه حق می‌دهد، تنها ثروتمندان را غارت می‌کند، گاه‌گاه به فقرا یاری رسانده، به آنها پول، غله، بذر و غیره می‌دهد».[۳۰]

نماز به حمایت و همکاری فقرا تکیه می‌کرد. دستهٔ او از میان فقرای دهات تکمیل می‌شد و همین فقرا بودند که او را مدد می‌رساندند تا از تعقیب مقامات حاکمه نجات یابد. از بایگانی سندی یافت شد که به دست یکی از مأموران حکومت تزاری تهیه شده است. این مأمور می‌نویسد: «مردم شهرستان به هیچ وجه خبر نمی‌دهند، هیچ کس، حتی پاسبان‌ها هم نمی‌گویند که دسته از کجا عبور کرد، کجا رفت، جواب همه یکی است: «هیچ چیز ندیده‌ام، هیچ نمی‌دانم.» از چهار قسمت مردم محل سه قسمت آن طرف‌دار نمازند؛ رهبران دسته در جوار آنها زندگی می‌کنند، ولی آنها اصلاً در این‌باره خبر نمی‌دهند. جواب اکثر آنها نیز یکسان است: هیچ چیز نمی‌دانم».[۳۱] عملیات دلیرانهٔ شورشیان نماز تا فروکش نسبی نهضت انقلابی در

ترکستان ادامه داشت. فقط در نیمهٔ دوم سال ۱۹۰۸ میلادی حکام تزاری اعلام داشتند که این نهضت قطع شده است و این در حالی بود که پیشوای جسور این نهضت، نماز پریم‌قولف در ماه ژوئن سال ۱۹۰۷ میلادی به قتل رسیده بود.

در این میان، در اواخر سال ۱۹۱۵ میلادی در سراسر ترکستان آتش انقلاب زبانه می‌کشید. پس از اعتصاب عمومی سیاسی در اکتبر همان سال در قلعهٔ تاشکند شورش مسلحانه آغاز شد و در ماه‌های نوامبر و دسامبر دوباره اعتصابات عمومی سیاسی اوج گرفت. در این اعتصاب نیز کارکنان راه‌آهن نقش و مقام اساسی داشتند، از جمله کمیتهٔ اعتصاب ایستگاه چرنیایواکه قسمت اعظم نهضت راه‌آهن‌های آسیای وسطی زیر نظارت آن بود، خیلی خدمت کرد.

گسترش بعدی حوادث انقلابی

در این دوره روزنامهٔ سمرقند که بلشویک‌های دربالا یاد شده، م.و.موروزاف و پ.و.پوزنیاکوف (بعدتر موروزاف به تاشکند نقل مکان کرد) به آن رهبری می‌کردند، تبلیغات انقلابی را فوق‌العاده توسعه داد. بلشویک‌های سمرقند مثل سوسیال دموکرات‌های دیگر شهرهای کشور ترکستان در بین مردم به تبلیغات انقلابی گسترده ادامه می‌دادند، شب‌نامه و خطاب‌نامه و مراجعه‌نامه می‌نوشتند و پخش می‌کردند، در اجتماعات مردم نطق ایراد می‌کردند و شرکت می‌ورزیدند.

شکست شورش مسلحانهٔ ماه دسامبر در نواحی مرکزی روسیه، همان‌طور که معلوم است، باعث تضعیف تدریجی نهضت انقلابی شد. در ماه‌های اول سال ۱۹۰۶ میلادی در ترکستان نیز نیروهای ارتجاعی تدریجاً دست به حمله زدند. کشور پر از سرباز و پلیس و کزاک گردید. کشتار و دستگیری و زندان و شکنجه و تعقیب و تبعید و محکوم کردن‌ها از حد گذشت. نوکران افسارگسیختهٔ حکومت تزاری نشریه‌های ترقی‌خواه را می‌بستند و نشر روزنامه و مجلات انقلابی را منع می‌نمودند. پوزنیاکوف، موروزاف و دیگر مبارزان فدایی راه آزادی خلق محکوم و در قلعه زندانی شدند. ولی بلشویک‌های ترکستان به‌رغم همهٔ این بیدادها، جسورانه به زحمت‌کشان کشور مراجعه می‌کردند که روحیه را از دست ندهند و سراسیمه نشوند. آنها در شب‌نامه‌ها می‌نوشتند: «ما بالاخره موفق خواهیم شد، لازم است خود

را برای آن روز آماده سازیم!»

در ماه مه سال ۱۹۰۶ میلادی باز آتش نهضت انقلابی در کشور زبانه کشید. کارگران کارخانه‌های تعمیر راه‌آهن در تاشکند درست یک ماه اعتصاب کردند و کلیهٔ نیروهای دموکراتیک کشور آنها را پشتیبانی نمودند و سرانجام کارگران پیروز شدند. در رأس این اعتصاب بلشویک‌ها بودند. تابستان همان سال در میان قشون حوزهٔ نظامی ترکستان نیز چند آشوب برخاست. در دهات نیز دهقانان بیشتر و بیشتر به جنبش آمدند. احتمال تکرار وقایع سال ۱۹۰۵ میلادی مقامات حکومت تزاری را به واهمه می‌انداخت. استاندار ترکستان، د.ی. سوبوتیچ که از انتصابش به این مقام مدت زیادی نگذشته بود و ظاهراً کمی آزادانه رفتار کرده بود، فوراً معزول گردید و به جای او ژنرال ماتیئفسکی منصوب شد که خیلی بی‌رحم و شفقت و ظالم و حیله‌گر بود. این ژنرال تمام زندگی سیاسی ترکستان را شدیداً تحت نظارت گرفت. تمام کشور ترکستان به بخش‌هایی (در امتداد راه‌آهن آسیای وسطی) تقسیم شد و هر بخشی را «فرماندار ویژهٔ موقتی» تحت کنترل خود داشت و در باب تعقیب و آزار و مجازات حقوق بی‌شمار داشت.[۳۲] شمار نیروهای «وفادار به تخت» افزایش داده شد و فعالیت دادگاه‌های نظامی سیار خیلی گسترش یافت. پوکوتیلو، فرماندار نظامی فرغانه که مطبوعات آن دوره به او لقب عجیب «خان زرهدارفرغانه» داده بودند، نسخهٔ نمونهٔ از تمامی مأموران حکومت تزاری بود.

درکشور ترکستان که از زمان کائوفمان به این سو دیگر ژاندارم وجود نداشت، در سال ۱۹۰۷ میلادی شعبهٔ حمایت حوزهٔ ترکستان تأسیس یافت. آماج اساسی فعالیت‌های این نوکران پادشاهی همانا سازمان‌های بلشویکی سوسیال دموکرات بود. اِس اِرها و منشویک‌ها که برای رخنه انداختن در جبههٔ نیروهای انقلابی خیلی تلاش به‌خرج داده بودند، برای حکومت تزاری چندان خطرناک نبودند و به همین دلیل در معرض تعقیب و آزار شدید قرار نگرفتند.

هرچند که در ابتدای سال ۱۹۰۷ میلادی در نقاط «روس‌نشین» آسیای وسطی آتش انقلاب نسبتاً زبانه کشید، ولی این صعود انقلاب همانند سراسر قلمرو امپرتوری روسیه به موج نوین و توانا و گستردهٔ انقلابی تبدیل نیافت. به روشنی معلوم بود که آتش انقلاب در حال فروکش است. با این همه، این انقلاب برای

پرولتاریا و طبقات وسیع دموکراتیک ترکستان درس و تجربهٔ بسیار مفید گردید و آن برای واژگون نمودن حکومت مطلقه و بعداً برای انقلاب سوسیالیستی سال ۱۹۱۷ آمادگی بس مهم بود.

انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی ترکستان به وضاحت نشان داد که بین پرولتاریای مبارز (اساساً پرولتاریای روس) و دهقانان مبارز (اساساً دهقانان ملل محلی) یک اتحاد بسیار قوی حتمی است. بلشویک‌ها مصرانه بر ضرورت ارتباط و الحاق مبارزهٔ ضدامپریالیستی ملی آزادی‌خواهی و انقلاب ضد فئودالی بورژوا دموکراتیک تأکید می‌کردند و جریان زندگی درستی این موضع‌گیری بلشویک‌ها را کاملاً اثبات کرد و بلشویک‌ها هم برای جامهٔ عمل پوشاندن به این احکام لنینی جد و جهد بی‌سابقه‌ای نشان دادند. به برکت همین جد و جهد بود که نه‌تنها زحمت‌کشان چند میلیونی آسیای وسطی، بلکه زحمت‌کشان شرق خارجه ــ امپراتوری عثمانی، چین، ایران، هندوستان و دیگر کشورهایی که به انقلاب جلب شدند ــ برای فعالیت سیاسی «بیدار» شدند.

اما پیداست که طوفان حوادث ترکستان بیشتر از همه به خاک همسایه یعنی امارت بخارا اثر کرد. خبر انقلاب روسیه به همهٔ شهرها و دهات امارت راه می‌یافت. این خبرها در این‌جا زمینهٔ مساعد می‌یافتند و اوضاع متشنج این سرزمین فئودالی را متشنج‌تر می‌ساختند. مردم خوار و حقیر و اسیر بخارا خیلی به‌کندی به جنبش می‌آمدند، کورکورانه عمل می‌کردند، ولی همین که به حرکت می‌آمدند، جلوگیری از آنها کار آسانی نبود. میان اهالی کشور ترکستان و امارت بخارا رابطهٔ مستحکم وجود داشت. در اوج آشوب‌های کشور ترکستان، گماشتهٔ سیاسی حکومت تزاری در بخارا، در ۲۷ ژوئیهٔ سال ۱۹۰۶ میلادی با نگرانی به فرماندار نظامی ولایت سیردریا، نوشته بود: «طبق پاره‌ای شایعات به ما رسیده، سارت‌های سمرقند و فرغانه و تاشکند از بخارا تپانچه و تفنگ خریداری کرده، با خود می‌برند. در سمرقند منزلی وجود نداشته که تفنگ و تپانچه نداشته باشد».

دهقانان و پیشه‌وران هم به‌مجرد آگاهی یافتن از مبارزهٔ قاطعانهٔ نیروهای ترقی‌خواه ترکستان علیه حکومت مطلقهٔ تزاری، فعال‌تر و قاطع‌تر علیه حاکمان فئودال خود به‌پا می‌خاستند. د.ن. لوگوفت نوشته بود: «از سال ۱۹۰۷ میلادی در

امارت بخارا در بین اهالی جنبش و نگرانی معینی مشاهده می‌شد... زد و خوردهای مختصری به‌هنگام اخذ مالیات افزایش یافته و تقریباً به یک پدیدهٔ دایمی مبدل شده است... ما در یک روستای دوردست بخارای شرقی نشسته بودیم و از بسیار آدمان خبرهای گوناگون تازه می‌شنیدیم. آنها گاه می‌گفتند در حاکم‌نشین حصار ناآرامی آغاز شده و مأمور مالیات و حساب را زده‌اند و گاهی از جایی آوازه می‌رسید که در دیهه‌نو مردم زکات‌چی را به کیفر اعمالش رسانده‌اند. نارضایی از بک‌ها (حاکمان) به شکایات بی‌شماری از مأموران دون‌پایه تبدیل می‌یافت که بالاخره آدمان در مورد امکان آغاز شدن شورش در دولت خانی هم حرف می‌زدند».[۳۳] در واقع در سال ۱۹۰۵ و ۱۹۰۸ میلادی صدها تن از سکنهٔ حایط و قلعه لب‌آب علیه حکام قراتگین آشکارا قیام کردند.[۳۴] در پاییز سال ۱۹۰۷ میلادی در حصار مردم برآشفتند. در ۸ سپتامبر همان سال شهر قراتاغ از زلزلهٔ سخت ویران شد، ولی دستهٔ حریص و ناکس بک‌ها و توانگران و مأموران به جای امداد به قربانیان این سانحه، خودشان اشیاء و دارایی اندک مردگان و مجروحان را غارت کردند.

در سال ۱۹۰۸ میلادی سکنهٔ روستای غوزن ناحیهٔ مستچاه و روستای قرایانتاق بخش اوراتپهٔ ولایت سمرقند بیدادگری و دزدی نمایندگان دستگاه تزاری را دیده، با سنگ و چوب به جان آنها افتادند. البته این‌گونه آشوب‌های ضددولتی تاجیکان کشور ترکستان به تاجیکان امارت بخارا نیز بی‌شک تأثیر رسانده و آنها را به مبارزه سوق می‌داد. در ماه فوریه سال ۱۹۱۰ میلادی مردم کولاب دست به شورش زدند که انگیزهٔ آن غارت‌گری‌های مأموران مالیات و زکات، حاکم ملا احمد بی، بود. بک و مقربان وی از غارت مردم فقیر و بینوا ثروت فراوان جمع آوردند. آنها در این مورد از تفاوت موجود بین نرخ غله در بازار محلی و نرخ هنگام جمع‌آوری حاصل و مالیات سوءاستفاده می‌کردند.

مردم به مبارزهٔ قاطعانه علیه فئودال‌های استثمارگر تدارک می‌دیدند.امیر از این وضع در کولاب خبر یافته، به آن‌جا دیوان بیگی یکی از مقربان مکار و فریب‌کار خود را روان کرد. ملا احمد بی هم به‌نوبهٔ خود به نزدیک‌ترین پاسگاه مرزبانان روس، به نزد فرمانده دستهٔ مرزبانان، سرهنگ گیدیبوروف، قاصد فرستاد و کمک خواست. دیوان‌بیگی پیش از سربازان روسی رسیده و چند تدبیر اندیشید. قبل از

همه از طرف اجتماع ۵۰۰ نفری مردم عریضه‌ای را به تصویب رسانده، حاکم را معزول کرد. بعد از این سربازان روس هم رسیدند، ولی اموال غارت نمودهٔ حاکم در دست خودش ماند و حتی چیزی دربارهٔ استرداد آن گفته نشد و شورش هم سرکوب گردید.[۳۵] این آشوب‌های مردم بخارای شرقی دال بر آن است که در شعور سیاسی اهالی محلی دیگرگونی رخ داده بود، آگاهی طبقاتی آنها خیلی بالا رفته بود و نارضایی از غارت‌گری‌های فئودالی که در قلمرو امارت جریان داشت، روز به روز می‌افزود.

بدین طریق قسمت پیشقدم زحمت‌کشان تاجیک در شهرها و روستاها تحت تأثیر انقلاب روسیه قرار گرفته، به فعالیت سیاسی آماده شدند. نه اعلام حکومت نظامی توانست آتش مبارزهٔ انقلابی زحمت‌کشان را فرو بنشاند و نه مجازات، و این مبارزه بعدتر در زیر درفش انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر با نیروی نوین پیروزی‌آفرین اوج گرفت.

یادداشت‌ها

۱. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س تاجیکستان، بخش اول، فهرست اول، پروندهٔ ۱۹۲۶، ورق ۹.
۲. مفصلاً نگر: باباخانوف، م.، ۱۹۷۵، ص ۹۴-۹۵.
۳. گلی‌شامبروف، س.ی.، ۱۹۱۳، ص ۷۳.
۴. ریابینسکی، ا.، ۱۹۴۱، ص ۴.
۵. در این مورد مفصلاً نگر: امین‌اف، ا.م.، ۱۹۵۹.
۶. دیمیدوف، ا.پ.، ۱۹۲۶، ص ۱۲۵.
۷. لنین، و.ای.، *آثار*، جلد ۳، ص ۵۹۶.
۸. *اخبار ترکستان*، ۵ آگوست سال ۱۹۱۰.
۹. عینی، ص.، *کلیات*، جلد ۱۰، ص ۱۱۱-۱۱۲.
۱۰. غیر از ان شدت یافتن وضعیت پامیر را امپریالیست‌های بریتانیا که بدین ناحیه طمع داشتند، می‌توانستند استفاده کنند و این موضوع را ز. بهرام‌اف در مقالهٔ خویش صحیح بیان کرده است. نگر: بهرام‌اف،ز.، ۱۹۵۷، ص ۶۳-۶۴.
۱۱. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، ر- ۷۷، اوراق ۱۰۵-۱۰۹؛ مفصلاً نگر: خالفین، ن.ا.، ۱۹۷۵.
۱۲. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، پروندهٔ ۷۷، اوراق ۱۶۰-۱۷۰.
۱۳. در مورد این وقایع مهم در جلد ۲، کتاب دوم *تاریخ خلق تاجیک*، معلومات زیاد ذی‌قیمت فراهم شده است.
۱۴. لنین، و.ای.، *آثار*، جلد ۱۹، ص ۷۰.
۱۵. ما این رویداد تاریخی را از نقطه‌نظر تأثیر آن در پیشرفت خلق تاجیک بررسی می‌نماییم؛ مؤلف مسؤولیت همه‌جانبهٔ تحقیق نمودن آن را برعهده نگرفته است، زیرا راجع‌به این موضوع پژوهش عمدهٔ پیاسکوفسکی، ا.و.، (۱۹۵۸) و یک زمره آثار دیگر موجودند.
۱۶. رسائل تاریخ حزب کمونیست ترکستان؛ سازمان‌های سوسیال دموکراتیک ترکستان در دورهٔ تا

انقلاب اکتبر (۱۹۰۳ ـ مارس ۱۹۱۷)، ۱۹۵۸، ص ۲۷-۲۸.

۱۷. در این مورد نگر: فرمچنکو، ا.ل.، ۱۹۵۸، ص ۳۱-۳۹.

۱۸. روزنامهٔ *زرافشان*، شمارهٔ ۲۷، به تاریخ ۱۰ مارس ۱۹۰۶ میلادی، اقتباس از کتاب مولانی، ی.، ۱۹۶۰، ص ۲۹-۳۰.

۱۹. اسلان‌اف، م.، ۱۹۶۵، ص ۳۱.

۲۰. شب‌نامهٔ «به کارگران راه‌آهن آسیای وسطی»، نگر: پیاسکوفسکی، ا.و.، ۱۹۵۸، ص ۱۱۸-۱۱۹.

۲۱. لنین، و.ای.، *آثار*، جلد ۹، ص ۴۰۸.

۲۲. اپیفانوف، و.م.، ۱۹۰۸.

۲۳. روزنامهٔ *ترکستان روسی*، ۹ نوامبر ۱۹۰۵ میلادی. اقتباس از کتاب پیاسکوفسکی، ا.و.، ۱۹۵۸، ص ۱۹۵.

۲۴. روزنامهٔ *سمرقند*، ۲۲ اکتبر ۱۹۰۵ میلادی، اقتباس از کتاب پیاسکوفسکی، ا.و.، ۱۹۵۸، ص ۲۰۶.

۲۵. روزنامهٔ *ترکستان روسی*، ۶ دسامبر ۱۹۰۵ میلادی. اقتباس از کتاب پیاسکوفسکی، ا.و.، ۱۹۵۸، ص ۴۸۶.

۲۶. روزنامهٔ *سمرقند*، ۸ ژوئیه ۱۹۰۶ میلادی. اقتباس از کتاب رجب‌اف، ظ.ر.، ۱۹۷۰، ص ۶۸-۶۹.

۲۷. مختاراف، ا.، ۱۹۶۹، ص ۶۲.

۲۸. رجب، ظ.، ۱۹۷۰، ص ۹۷-۹۸.

۲۹. در مورد عصیان‌های انقلابی مردم شهرستان خجند؛ نگر: قاسم اوان.، ۱۹۶۸، ص ۱۲۱-۱۲۶ و...

۳۰. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش اول، فهرست ۳۵، پروندهٔ ۲۴۴، اوراق ۲-۳.

۳۱. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ـ ۱۸، فهرست ۲، پروندهٔ ۳۴، اوراق ۱۴-۱۵.

۳۲. جالب توجه است که حتی مثل همین ماتسیئفسکی یک شخص ظالم افراطی پیش نظر حکومت تزاری نه آن‌قدر بی‌رحم نمود، بدین سبب در ابتدای سال ۱۹۰۷ میلادی او را مجبور ساختند که استعفا بدهد.

۳۳. لوگوفیت، د.ن.، ۱۹۱۱، جلد دوم، ص ۲۶۴.

۳۴. مجلس‌اف، ا.، ۱۹۶۷، ص ۳۰۲-۳۰۳؛ در مورد عموماً قراتگین؛ نگر: تحقیقات مفصل از کیسلیاکوف، ن.ا.، ۱۹۵۴.

۳۵. استیتسینکو، ی.ا.، ۱۹۶۳، ص ۱۲۶-۱۲۷.

باب چهارم

مردم تاجیک از ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۷ میلادی

۱. انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ میلادی

وضع کشور ترکستان و امارت بخارا بعد از انقلاب، سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی تا آغاز جنگ جهانی اول

به مقامات تزاری میسر گردید موقتاً هم که شده، غالب آیند و اولین انقلاب روسیه را خفه سازند، ولی به هیچ وجه نتوانستند تضادهای آشتی‌ناپذیری را که پایه‌های امپراتوری عظیم تزار را سست می‌کرد، برطرف سازند. این تضادها به‌غایت شدت و حدت یافته و باعث تشدید نوین انقلاب گشتند. در سال ۱۹۱۰ میلادی در آسیای وسطی هم مانند روسیه مبارزهٔ طبقاتی اوج گرفت. مثلاً همان سال در ناحیهٔ کان بادام، کارگران معدن نفت «س ان ت و» اعتصاب کردند. مبارزهٔ سازمان یافتهٔ کارگران هیأت‌مدیره را مجبور ساخت که با درخواست کارگران تن در دهند و در نتیجه مزد کار افزایش و ساعات کار کاهش یافت. همان سال کارگران معدن زغال‌سنگ سولوکتا دست به اعتصاب زدند و کارگران و کارمندان ایستگاه دراگومیروو را به آنها پیوستند (در این‌جا کارخانه‌های تعمیر معادن سولوکتا و هیأت‌مدیرهٔ معدن جای داشت؛ امروزه، شهرک پرولتا همان‌جاست). آشوب‌های دهقانان نیز اوج گرفت. در سال ۱۹۱۲ میلادی در ناحیهٔ ناو دهقانان بدهکار به منزل رباخوار عمده حمله کرده و وثیقه‌های قرض را آتش زدند.[۱]

زحمت‌کشان امارت بخارا که از ظلم و اسارت بی‌سابقهٔ توانگران محلی که از سوی محافل حاکمهٔ پتربورگ حمایت می‌شدند، به تنگ آمده بودند، با خشم و انزجار خاص آشوب کردند. آشوب‌ها به‌درجه‌ای توسعه یافت که حکام امپراتوری روسیه هم به واهمه افتادند. کار به جایی رسید که «مسألهٔ بخارا» و راه‌های «حل و فصل» آن را مقامات عالی‌مرتبه با نگرانی و تکاپوی زیاد مورد بررسی ویژه قرار دادند.

نشر کتاب د.ن. لوگوفت با نام کشور بی‌حقوقی. امارت بخارا و اوضاع کنونی آن در سال ۱۹۰۹ میلادی به این ماجرا تکانی دیگر بخشید. نویسندهٔ این کتاب چند سال در آسیای وسطی زندگی کرده، منصب بلند رییس ادارهٔ منطقهٔ گمرکی ترکستان را عهده‌دار بود. لوگوفت نیک می‌دانست چه چیز می‌نویسد و هیأت حاکمه هم بهانه‌ای در دست نداشتند که او را به «تبلیغات انقلابی» متهم نمایند. اصلاً موضع لوگوفت را نمی‌توان موضع هم‌دردی و دلسوزی نسبت به زحمت‌کشان تاجیک و ازبک نامید. غم لوگوفت این بود که آبرو و اعتبار همان نظام اداری و سیاسی که حکومت تزاری در آسیای وسطی جاری کرده بود، کاهش نیابد. به هر حال «کشور بی‌حقوقی» حکم سختی است دربارهٔ تمام خودکامگی‌ها و بیدادگری‌های فئودالی که در امارت بخارا حکم‌فرما بود و طبقات نظامی و فئودالی روسیه بلاواسطه از آن حمایت می‌کردند. ژنرال دریاگین، یکی از زیردستان استاندار کل ترکستان، طی گزارشی دربارهٔ این کتاب به استاندار کل نوشته بود: «این کتاب از بیدادهای داخلی بخارا، از خودسری و فساد مأموران بخارا که برای کردار خود هیچ‌گونه جزایی نمی‌بینند، سخن می‌راند».[۲]

د.ن. لوگوفت می‌نویسد که تمام مقامات و مأموران امیر تقریباً پنجاه هزار نفر می‌باشند (غیر از سربازان) و هیچ کدام از آنها از دولت حقوق دریافت ننموده و فقط از محل غارت و تاراج مردم زندگی می‌کنند. امیر برای افراد چندین خانواده را پیشکش نموده، آنها را تقریباً به غلامی می‌دهد و اجازه هم می‌دهد که یک سوم درآمد آن خانواده‌ها تصاحب گردد. برای ادای قرض و جریمه فروش مزایده را بسیار به‌کار می‌برند و گاهی در عوض مال و ملک، زن و فرزند بدهکار را نیز به فروش می‌گذارند. نمی‌توان باور کرد که در قرن بیستم، در سرزمینی که تحت قیمومت

امپراتوری روسیه می‌باشد... بردگی رایج باشد! حکومت امیر میزان مالیات و خراج را روز به روز بالا می‌برد. ولی برای رفع احتیاج مملکت یک پول سیاه را دریغ می‌دارد و اساساً پول را برای تأمین لشکر صرف می‌کند، زیرا لشکر برای جمع‌آوری مالیات و خراج به‌کار می‌آید. اما پول‌های هنگفت زیر پردهٔ «تحفه» و «پیشکش» برای رشوه‌دادن به مقامات استانداری کل ترکستان و بزرگان پتربورگ صرف می‌شود. درآمد بخارا رسماً ۲/۵ میلیون روبل است که ۱/۵ میلیون آن برای لشکر، ۹۰۰ هزار برای امیر و ۱۰۰ هزار دیگر برای قاضی و ملاها صرف می‌شود. لوگوفت می‌گوید: «ولی در اصل از مردم سالی ۱۸ میلیون روبل ستانده می‌شود که همهٔ آن را امیر و نوکران بزرگ و کوچک وی یعنی قوش‌بیگی و پروانه‌چی و بک و املاک‌دار و امثال آنها نوش‌جان می‌کنند.» لوگوفت می‌افزاید: «مردم به سرحد گرسنگی و بینوایی رسیده‌اند و روز سیری را نمی‌دانند و چیزی نمانده است که بمیرند.» بنابراین پیشنهاد می‌کند فی‌الحال به جای نظام اداری محلی باید ترتیبات روسیه را جاری کرده، امیر فقط به‌عنوان نماینده منصوب شود.

وضع وخیم امارات بخارا که احتمال انفجار آن بعید نبود، در تاشکند در جلسه مشاورهٔ ویژه بررسی شد که در آن میشینکو، استاندار کل ترکستان؛ اوکوندراتویچ، دستیار او؛ ریختر، رییس ستاد حوزهٔ نظامی ترکستان؛ لیوتش، گماشتهٔ سیاسی روسیه در بخارا و دیگران شرکت داشتند. مسألهٔ اول که توجه همه را به‌خود جلب کرده و آشکار و پوست کنده فرمول‌بندی شده بود، این بود: «بیش از حد بار شدن مالیات به گردن اهالی بخارا که نتیجهٔ بی‌وجدانی محض حکام محلی است، برای مردم امارت بخارا خیلی گران و میان‌شکن است». این دیگر یکی از ادعاهای «نویسنده‌ای افسارگسیخته» نیست که کتابش مورد پسند رجال دولتی واقع نشده باشد. این دیگر بررسی ویژه و رسمی محرمانهٔ مسأله بود که در جریان آن عقاید و نقطه‌نظرهای رسمی صریحاً اظهار گردیدند و سپس در نامهٔ کاملاً محرمانهٔ استاندار کل که به عنوان وزیر جنگ ارسال داشته بود، ذکر گردید. حال ببینیم که این شورای عالی مقامات والامقام ترکستان چگونه اظهارنظر کرد. اذعان و اقرار آنها به‌حدی شگفت‌انگیز است که بیان آن مناسب به‌نظر می‌رسد. در قراردادهای سال‌های ۱۸۶۸ و ۱۸۷۳ میلادی که میان روسیه و بخارا عقد شده‌اند، موادی نیز بودند که طبق آنها

امیر می‌بایست برده‌داری و برده‌فروشی را باطل اعلام می‌داشت، ولی در این مورد در بخارا کاری انجام نگرفت. «به برکت حکومت روس‌ها حکام بخارا خیلی سود بردند، زیرا سابقاً بیم هجوم دشمنان خارجی آنها را مجبور می‌کرد تا به این یا آن راه لطف و صداقت اتباع خود را جلب کنند و از بیدادگری و خودسری حاکمان محلی جلوگیری کنند. ولی اکنون امیر تمام و کمال به سرنیزهٔ روس‌ها اطمینان می‌کند و به امور مملکتی اعتنایی نمی‌کند...»

البته حضارِ جلسهٔ یاد شده همگی شاه‌پرست بودند، به این سبب اطمینان کامل داشتند که علت بدبختی خلق تاجیک و دیگر مردمان امارت بخارا «فقط بی‌اعتنایی امیر به امور کشور» است. با این همه مجبور شدند اذعان نمایند که مردم «کاملا در اختیار مأموران حریص قرار دارند، کسی به معارف مردم اهمیت نمی‌دهد، راه‌ها و پل‌ها همه خراب شده‌اند، قیمت کالاهای مصرفی از شومی خراج‌های بی‌شمار خیلی بالاست و مردم روز به روز بینواتر می‌شوند».

مسألهٔ درآمد امیر هم توجه همگان را به‌خود جلب کرد. گماشتهٔ سیاسی روسیه در بخارا به تأکید گفت که مبلغ درآمد امیر را مخفی نگه می‌دارند، ولی به گفتهٔ «بعضی افراد» این درآمد به سالی هفت میلیون و ۳۵۰ هزار روبل می‌رسد. در متنِ تصمیمات جلسهٔ مشاوره چنین تعبیر پررمز و رازی به‌نظر می‌رسد: «چنانچه فرض کنیم امیر از مدرک زمین به‌طور متوسط سالی ۵ میلیون روبل می‌ستاند، باز همین مبلغ هم از آنچه که تمام اهالی بومی کشور ترکستان می‌دهد، چهار برابر بیشتر است و آن هم در حالی که شمار اهالی بومی ترکستان دو برابر بیشتر از جمعیت بخاراست».

اگر در نظر بگیریم که نوکران حکومت تزاری زحمت‌کشان ترکستان را چند لایه پوست می‌کندند، پس تصور کردن محال است که وضع اتباع «اعلیحضرت امیر بخارا» چه اندازه تباه بود.

اگر به امید آن باشیم که استاندار کل و مقربانش جداً به اصلاح وضع می‌اندیشند، کاملاً اشتباه خواهیم کرد. در واقع، این سرکردگان در عین تأکید بر بیداد و خودکامگی وحشیانهٔ حاکمان بخارا و تأیید اطاعت غلامانهٔ مردم، به این نتیجه رسیدند که... به گماشتهٔ سیاسی در بخارا سپرده شود دربارهٔ اقتصاد و مالیات مجلی اطلاعات لازم را

گرد آورد.[۳] اتحاد طبقاتی بهره‌کشان مختلف‌المملة امپراتوری روسیه که علیه استثمارشوندگان متوجه است، به‌گونه‌ای که در بالا ذکرش رفت، روشن و آشکار پدیدار گشت.

پس از چند ماه، در پاییز سال ۱۹۰۹ میلادی در تاشکند برای بررسی وضع بخارا باز جلسه‌ای دایر شد و شرکت‌کنندگان در آن نیز خیلی حرافی کردند و گفتند که مصلحت کار امارت در آن است که پس از این موضوع به جلسهٔ مشاورهٔ ویژه راجع‌به وضعیت بخارا ارجاع شود و این جلسه هم در ۲۸ اکتبر سال ۱۹۱۰ میلادی در پتربورگ برگزار گردید. ترکیب شرکت‌کنندگان جلسه گواه درجهٔ اعتبار آن است. جلسهٔ مشاوره تحت ریاست استولیپین، رییس شورای وزیران و وزیر امور داخلهٔ روسیهٔ تزاری تشکیل شد که در آن کوکوفتسف، وزیر دارایی؛ ایزوولسکی، وزیر امور خارجه، سوخوملینوف، وزیر جنگ؛ گرن گروس، رییس ستاد کل؛ سازونوف، دستیار وزیر امورخارجه؛ سامسونوف، استاندار کل ترکستان و دیگران شرکت نمودند. اینها خیلی حرافی کردند که «به علت عدم موجودیت نظام مرتب پولی در کشور» و نبودن کمک پزشکی «وضع اتباع بخارا خیلی خراب است»، لشکر پرشماری وجود دارد که برای تأمین آن یک میلیون روبل لازم است و حرف‌هایی از این قبیل. به «گوشهٔ دوردست امارت» یعنی به بخارای شرقی توجه ویژه مبذول شد، به‌خصوص که دربارهٔ این ناحیه حکام تزاری اطلاعات اندکی دریافت می‌نمودند. این جلسهٔ مشاوره نیز بازار حرافان بود و بس. قبل از همه علت آن بود که برای شرکت‌کنندگان جلسه تصور این موضوع محال بود که به‌نحوی بتوان در «استقلال کامل شاهنشاه» یعنی امیر دخالت کرد. سامسونوف به‌طرز خیلی محتاطانه و با تردید و دودلی این مسأله را جهت بررسی پیشنهاد کرد که در کارهای امارت باید تغییراتی داده شود، ولی پس از الحاق امارت به روسیه. ولی استولیپین همین پیشنهاد را هم ناتمام رد کرد. استولیپین با قطعیت گفت که «لزومی ندارد چنین اقدام دردناکی انجام گیرد... آن‌هم در زمان ناآرامی که تمامی نیروی امپراتوری برای به‌سازی داخلی کشور به‌کار گرفته می‌شود». معلوم است که استولیپین انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ میلادی را در نظر داشت که بعد از آن دستگاه دولتی رژیم تزاری تا دیرگاه نتوانست سروسامان یابد. سامسونوف باز از طرف جلسهٔ مشاوره

منعقدهٔ تاشکند طرح ناقص و نیمه‌تمام بعضی اصلاحات نظیر «وضع نمودن یک بودجهٔ مرتب در بخارا»، دیگرسازی مقررات اخذ مالیات یا کاهش دادن تعداد لشکر را پیشنهاد کرد، ولی ارکان دولت کلیهٔ آن را رد کردند.

نمایندگان وزارت امور خارجه با پشتیبانی سایر شرکت‌کنندگان در جلسه گفتند که «رسیدگی به حساب پول امیر، درخواست هرگونه بودجه از او، همچنین تقاضای کاهش شمارهٔ لشکر، بدون شک به معنای دخالت در استقلال او و کاهش اعتبار او خواهد بود». از این‌جاست که اجتماع این شاه‌پرستان دو آتشه چنین تصمیم گرفت: «مسألهٔ بودجه، مسألهٔ لشکر، مسألهٔ تغییر مقررات مالیات‌ستانی مطرح نشود. لازم است راه برای ما مقبول اصلاح وضع بخارا تعیین گردد و با احتیاط و نزاکت تمام به امیر تفهیم شود و به خود او باید امکان داده شود تا از طرف خودش و با شیوه‌های سازگار با شرایط محل، آن تدابیر را عملی سازد». و اینها چنین معنا داشت که مهر سکوت در لب، از گناه تمام فوج درندگان بخارا گذاشتند و خون‌ریزی و قتل و کشتارهای آنان را تحسین گفتند.

جلسهٔ مشاورهٔ روا دانست که «رسم رایج در بخارا که طبق آن امیر به مقامات روسی در ازای کارها و خدمات مربوط به امیر، حتماً انعام و پیشکش می‌دهد، باطل اعلام گردد (در واقع، این کار همان رشوه‌دهی آشکارا بود که از راه غارت و دست‌درازی به زحمت‌کشان صورت می‌گرفت). در این باره تصمیمی مبهم گرفته شده و به وزیر جنگ دستور داده شد که «موضوع را به نظر اعلیحضرت امپراتور برسانند تا در این مورد منشور مبارکی صادر و به مؤسسات مربوطه به‌حیث دستورالعمل ارسال گردد».[۴]

خلاصه، تمام مأموران خرد و بزرگ و پست و بلند تزاری از خودسری و بیدادگری بی‌سابقه و غارت شدن وحشیانهٔ زحمت‌کشان در امارت بخارا خبر داشتند، ولی به زحمت‌کشان مفلوک بخارا (مسلماً به زحمت‌کشان آسیای وسطی و به‌طور کلی به زحمت‌کشان سراسر امپراتوری روسیه) دست یاری دراز نکردند و اعتنایی ننمودند. وضع مردم سال به سال تباه‌تر می‌شد، در عوض درآمد دستگاه فئودالی و مذهبی امیر سال به سال افزایش می‌یافت. تنها توانگران بخارا نبودند که از محل زحمت و رنج زحمت‌کشان تاجیک و ازبک و غیره کیسه پر می‌کردند. طبقات

بورژوا و زمین‌داران روسیه هم نصیب خود را می‌ستاندند. در این مورد تکاپو و تلاش‌های ارکان مالیه، صاحبان بانک‌ها و کارخانه‌ها و به‌طور کلی منقلبین و کذابان والامقام که با دربارِ شخص تزار قرابت داشتند، جالب توجه است.

در سال ۱۹۱۵ میلادی در بخارا به اضافهٔ شعبهٔ بانک دولتی، باز هفت شعبه بانک‌های خصوصی دایر بود که همهٔ آنها با سرمایهٔ خارجی ارتباط داشتند. این بانک‌ها در دست انحصارگران عمده بودند و آنها با اجازهٔ حکومت امیر برای به‌دست آوردن امتیاز آب و آبرسانی زمین‌های کلان را می‌گرفتند. مثلاً، استووبا، نمایندهٔ بانک روس و آسیا در سال ۱۹۱۳ میلادی در حاکم‌نشین قبادیان ۱۰ هزار دسیاتین زمین را به مدت ۹۹ سال برای استفادهٔ امتیازی گرفته بود (قطعهٔ «گوهرعلی»). حکومت بخارا از سال ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۵ میلادی مجموعاً تا ۳۰۰ هزار دسیاتین امتیاز زمین داد. علاوه بر قطعهٔ «گوهرعلی»، باز دو امتیاز دیگر داده شد؛ در سال ۱۹۱۴ میلادی «ایوج» ۵ هزار دسیاتین از زمین‌هایی که در نزدیک مصب کافرنهان به آمودریا واقع بودند، و در سال ۱۹۱۵ میلادی، ۶۵ هزار دسیاتین زمین در «قرغان تپه» (اینها در حال حاضر جزو اراضی جمهوری تاجیکستان می‌باشند).

امیر بخارا و ایادی او افزون بر ستاندن مالیات و خراج و زکات و رشوه، به احتکار نیز مشغول بودند. خزانهٔ دولت به جیب امیر تبدیل شده بود. در این باره استاد صدرالدین عینی در اسناد مربوط به تاریخ انقلاب بخارا اطلاعات جالبی داده است. در سال ۱۹۱۳ میلادی درآمد امیر ۳۰ میلیون روبل طلا بود که به شرح زیر خرج می‌شد:

تأمین سربازان	۱ میلیون روبل طلا
تأمین نوکران	۱۰۰ هزار روبل طلا
خرج پیشکش‌ها و انعامات	۱ میلیون روبل طلا
مخارج مختلف	۱۰۰ هزار روبل طلا
آموزش و پرورش و بهداشت	هیچ
کلیهٔ مخارج	۲ میلیون و ۲۰۰ هزار روبل طلا.

مابقی یعنی بیشتر از ۲۷ میلیون روبل طلا برای زندگی و عیش و عشرت امیر خرج می‌شد. این همه بیانگر آن است که در عهد امیر واپسین، عالم‌خان، غارت شدن مردم به‌حد اعلی رسیده بود. در سراسر امارت قحطی و گرسنگی و بیماری بیداد می‌کرد. اما حاکمان بخارا اعتنایی به این نداشتند، نه در فکر معارف بودند و نه به بهداشت می‌اندیشیدند، حتی عادی‌ترین خدمت‌رسانی طبی وجود نداشت.

تقویت فعالیت ملی‌گرایان بورژوا

روابط میان ملی‌گرایان بورژوا ترکستان و ترکیه هنوز در آخر قرن نوزدهم میلادی آغاز شده بود (در این کار ملی‌گرایان تاتار نیز سهم گذاشته‌اند)، یعنی این فعالیت در دوره‌ای آغاز شده بود که پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم به ایدئولوژی رسمی امپراتوری عثمانی تبدیل شده بود و این روابط بعد از انقلاب سال ۱۹۰۸ میلادی جوانان ترک خیلی گسترش یافت. پیشوایان جوانان ترک انور پاشا، طلعت پاشا، جمال پاشا و دیگران عقاید پان ترکیستی را با جد و جهد فراوان تبلیغ می‌کردند و تمامی خلق‌های «مسلمان»، از جمله مردمان پاولژی، قفقاز، ماوراء قفقاز و آسیای وسطی را به متحد شدن در یک «دولت عثمانی» دعوت می‌نمودند. چهرهٔ برجستهٔ دولت ترکیه، ضیا گوکالپ، اغراض آنها را جمع و جور کرده و گفته بود که «وطن ترکان نه ترکیه و ترکستان، بلکه کشور جاویدان و بیکران توران است».[5] انور پاشا، پیشوای اصلی جوانان ترک هم به امر تشکیل «توران کبیر» اهمیت زیاد می‌داد، ولی کار فقط با نیّت انجام نمی‌یافت. جاسوسان پان‌ترکیست از ترکیه به آسیای وسطی می‌آمدند، فعالیت پیروان خود را کنترل می‌کردند و برنامهٔ فعالیت‌های بعدی را نشان می‌دادند و آنها را با نشریه‌های لازمه تأمین می‌کردند.

هر چند حکومت تزاری به انتشار شعارهای پان‌ترکیستی در ترکستان با نگرانی می‌نگریست و جاسوسان آن را اکیداً زیرنظر گرفته بود، باز هم بسیار جاسوسان از دایرهٔ نظارت خارج مانده بودند.

بعد از آن که، در سال ۱۹۰۹ میلادی در استامبول، «انجمن بخارا برای انتشار دانش مفید در میان عامه» تأسیس شد، آمد و شد جاسوسان پان‌ترکیست از ترکیه به آسیای وسطی بیشتر گردید. این انجمن تحت نظارت و حمایت خاص شعبهٔ معارف

حزب جوانان ترک با نام «اتحاد و ترقی» و رهبر آن رجل برجستهٔ ترکیه، دکتر ناظم فعالیت می‌کرد. استاندار کل ترکستان پیوستن ترکیه به سرزمین‌های آسیای وسطایی روسیه را دیده‌نگران شد و در ۲۴ اوت سال ۱۹۱۰ میلادی به رییس شورای وزیران و وزیر داخلهٔ روسیه، استولیپین، نوشت که «آمد و شد ترک‌ها به کشور نسبت به سال گذشته خیلی افزایش یافته و فقط در نیمهٔ اول همین سال نسبت به تمام سال ۱۹۰۹ میلادی دو برابر بیشتر آمد و رفت کرده‌اند».[۶]

در سال ۱۹۱۰ میلادی با کمک «جمعیت بخارا برای انتشار دانش مفید در میان عامه»، مدارس عالی استامبول از ترکستان و دولت‌های آسیای وسطی حدود صدنفر دانشجو پذیرفتند. دیری نگذشت که در استامبول «کلوپ دانشجویان مسلمان روسیه» افتتاح یافت. این کلوپ هم مثل «جمعیت بخارا...» مرکز استخدام، تهیه و اعزام جاسوس‌هایی به آسیای وسطی بود که در این‌جا هم می‌خواستند سازمان مشابهی تأسیس نمایند. مثلاً جدیدان بخارا به ابتکار خود برای کمک به مسلمانان «دانش طلب» در صدد افتتاح یک مؤسسهٔ خیریه برآمدند. گماشتهٔ سیاسی روسیه در بخارا، در ۱۱ ژوئن سال ۱۹۱۲ میلادی نوشته بود که هیأت مؤسس قصد دارد نفوذ این سازمان خیریه را در سراسر آسیای وسطی گسترش دهد و این گواهی می‌دهد که آن «دربند تلاش‌های ملی‌گرایانه» می‌باشد. گماشتهٔ سیاسی درست حدس زده بود که این سازمان به احتمال قوی با جمعیت استامبول رابطه دارد.[۷]

می‌توان گفت که منور قاری عبدالرشیداف، یکی از سران برجسته و رهبران آرمانی جدیدان آسیای وسطی، رییس جوانان ترک جاسوس حزب «اتحاد و ترقی» در تاشکند بود. منور قاری مدیر یکی از مکتب‌های جدید بود که در نشریه‌های پان‌اسلامی فعالانه شرکت می‌کرد. مجلات و کتاب‌های ترکی را ترجمه و نشر می‌نمود و مبالغ حاصله را به صندوق «جمعیت امداد ملی به ناوگان عثمانی» واریز می‌کرد. در منزل منورقاری پیوسته جلسات مخفی جدیدان که ظاهراً به ضیافت شباهت داشت، برگزار می‌گردید و طی آن مبادلهٔ تجارب در مورد تبلیغات پان‌ترکیستی صورت می‌گرفت و مشتاقان و مشاوران از ترکیه‌رسیده دستور عمل می‌دادند. خود منورقاری بارها به فرغانه و دیگر ولایت‌های ترکستان رفته و به کار جدیدان رسیدگی می‌کرد. فعالیت وی چنان گسترش یافت که شعبهٔ حمایت ناحیهٔ

ترکستان او را تحت نظارت خود قرار داد.

جدیدان در شهرهای گوناگون آسیای وسطی انواع «سازمان‌های کمک به ترکیه» را تأسیس می‌کردند و به نفع ترکیه فعالیت‌های تبلیغاتی انجام می‌دادند و برای اجرای مراسم دینی و دنیوی مبلغ جمع‌آوری می‌کردند. حتی از حجاج ترکستان هم به‌منظور ترغیب و تبلیغ آرمان‌های پان‌ترکیستی استفاده می‌کردند. به زایرین خانهٔ خدا تأکید می‌شد که «سلطان خلیفهٔ مسلمین است و اطاعت کامل به او واجب» و آنها پس از حج باید همان‌جا به انتشار ایدهٔ «وحدت تمام مسلمانان» می‌پرداختند.[۸]

در زمان جنگ جهانی اول، گروهی از پیروان پان‌ترکیسم در رأس یوسف آقچوراوغلی که همگی از روسیه مهاجرت کرده بودند، فعالیت خود را جداً گسترش دادند. این ملی‌گرایان که خود را «نمایندگان تمام مسلمانان روسیه» معرفی می‌کردند، به مراکز کشورهایی آمد و شد داشتند که با روسیه می‌جنگیدند و همه‌جا جار می‌زدند که باید در روسیه «دولت‌های مستقل اسلامی» تشکیل گردد. در این مورد «فعالیت» میرکامل مؤمن‌بایف، یکی از عمده‌ترین میلیونرهای آسیای وسطی و پیرو دوآتشهٔ پان‌ترکیسم، جالب توجه است. هنوز در سال ۱۹۱۱ میلادی مقامات محلی اندیجان خبر داشتند که میرکامل به نفع ترکیه کار می‌کند. طبق معلومات مؤسسهٔ خفیه، میرکامل رییس «سازمان مسلمانان» بود که قصد داشت شورش مسلمانان علیه روس‌ها را برانگیزد. در سال ۱۹۱۴ میلادی قبل از آغاز جنگ جهانی اول، وی به برلن رفته، «با مأموران آلمان برنامه‌های ضد روسی را بررسی کرد». در آستانهٔ جنگ به قسطنطنیه آمده، با انورپاشا ملاقات نمود و به ترکیه پول‌های کلان خیر کرد.

در ماه ژوئیهٔ سال ۱۹۱۵ میلادی از منزل میرکامل ۳۱ برگ شب‌نامه یافتند که اهالی محلی را به مبارزه علیه روسیه و طرف‌داری از ترکیه دعوت می‌نمود. در شهرهای آسیای وسطی چندین گروه از پیروان پان‌ترکیسم بودند که ضرورت «غزوات علیه کفار» آنها را متحد ساخته بود. جالب توجه است که سازمان‌های اکتشافی خارجی فعالیت پیروان پان‌ترکیسم در آسیای وسطی را تحریک و حمایت می‌نمودند.[۹]

جد و جهد جدیدان و پیروان پان‌ترکیسم و پان‌اسلامیسم که تلاش داشتند خود را نمایندهٔ «تمام مسلمانان» معرفی کنند، عوام‌فریبی محض بود. ملی‌گرایان بورژوا

کجا و رنجبران کجا؛ تفاوت از زمین تا آسمان بود. ملی‌گرایان از آرزو و امید و مقصد و نیت زحمت‌کشان آسیای وسطی بسیار دور بودند. فقیران تاجیک و ازبک و ترکمن و قرقیز عقاید جدیدان را قبول نداشتند. پرولتاریا و دهقانان ترکستان می‌دیدند که ملی‌گرایان بورژوازی دشمنان طبقاتی آنها هستند و به‌جز بهره‌کشی و غارت کار دیگر ندارند و با بهره‌کشان سایر ملل هیچ تفاوتی ندارند.

۲. شورش سال ۱۹۱۶ میلادی و اهمیت آن

تأثیر ویرانکنندهٔ جنگ سال ۱۹۱۴ میلادی بر اقتصاد روسیه

در سال ۱۹۱۴ میلادی جنگ جهانی اول که یک جنگ امپریالیستی بود، آغاز شد. رنج‌ها و مصائب جنگ، ضایعات عظیم، بی‌لیاقتی هیأت فرماندهی حکومت تزاری و خیانت‌های آشکار مقامات برجسته آن که با دربار ارتباط مستقیم داشتند، شکست در جبهه و خرابی در پشت جبهه کینه و خشم کارگران، دهقانان، سربازان و روشنفکران را نسبت به حکومت تزاری به‌وجود آورده، حرکت انقلابی عامهٔ خلق را در مرکز و در گوشه و کنار کشور تقویت و شدت بخشید. وضع سنگین عامهٔ مردم در آسیای وسطی بنا بر یک سلسله سبب‌ها سخت‌تر می‌شد.

جنگ جهانی اول به اقتصاد روسیه و من‌جمله به اقتصاد آسیای وسطی و نواحی تاجیک‌نشین آن تأثیری مخرب رساند. وارد کردن کالاهای صنعتی به‌طور قابل‌ملاحظه کاهش یافته و برعکس صدور مواد اولیه و خواربار از آسیای وسطی خیلی افزایش یافت. در نتیجه وضع اقتصاد ملی کشور و احوال طبقات رنجبر بیش از پیش تباه شد. به علت تنزل شدید قیمت پنبه، اقتصاد پنبه‌کاران خراب گردیده، در سال‌های ۱۹۱۵-۱۹۱۶ میلادی در آسیای وسطی بحران اقتصادی به‌خصوصی پدید آمد که باعث نارضایی شدید پنبه‌کاران گردید. علاوه براین، مالیات افزایش یافته و اسپ‌ها را برای رفع نیازهای نظامی می‌گرفتند و غیره. قیمت کالاهای پرمصرف تنها در ظرف یک سال (۱۹۱۵-۱۹۱۶م) ۲ تا ۳ برابر بالا رفت و سطح زندگی مردم خیلی پایین آمد.

در آستانهٔ جنگ جهانی اول در کشور ترکستان فعالیت سازمان‌های سوسیال

دموکرات دوباره آغاز شد. محافل و گروه‌های سوسیال دموکرات نه‌تنها در تاشکند، بلکه در بسیاری از شهرهای دیگر نیز فعالیت می‌کردند. در خجند گروه بلشویک‌ها با رهبری ایوانیتسکی کار می‌کرد. در همین‌جا بود که جوره ذاکراف در کنار برادران روس هم‌طبقهٔ خود، عبدالقادر رحیم‌بایف، رحیم‌بردی ایگم بردی‌اف و دیگران علیه دشمنان خود مبارزه بردند، آبدیده شدند و تجارب نبردهای انقلابی را به‌دست آوردند، همچنین محفل سوسیال دموکرات کارکنان راه‌آهن خجند و محفل سوسیال دموکرات دراگومیروا وجود داشت که در میان کارگران راه‌آهن و معدن‌چیان سولوکتا و دراگومیروا به تبلیغات می‌پرداختند. بلشویک‌ها خصلت امپریالیستی جنگ را تشریح می‌کردند و مردم را به مبارزه علیه بهره‌کشان دعوت می‌نمودند. در سال ۱۹۱۴ میلادی کارگران سولوکتا دست از کار کشیدند. در شهرستان خجند دهقانان همواره دست به آشوب می‌زدند.[۱۰]

در ۲۵ ژوئن سال ۱۹۱۶ میلادی در بحبوحهٔ جمع‌آوری حاصل بود که فرمان ملوکانه صادر شد که گویی عمداً عنوان آن را مبهم کرده بودند: «بسیج مردهای بومی تابع امپراتوری برای کار ساختمان تأسیسات دفاعی در نزدیکی نبردگاه و همچنین انجام همه‌گونه کارهای لازم دفاع از کشور».[۱۱] طبق یکی از مفاد این فرمان «از جمله مردهای بومی تابع امپراتوری» باید تمام مردهای ۱۹ الی ۴۳سالهٔ ولایت‌های سیردریا، فرغانه، سمرقند...» و دیگر ولایات کشور ترکستان بسیج می‌شدند.

هر یک ولایت قرار بود نیروی کار بدهد. تمام سنگینی این مصیبت به دوش فقرا افتاد، زیرا سوداگران عمده و توانگران، انواع مأموران محلی، الیک‌باشی‌ها، میرزاها، قاری‌ها، ملاها و سایر عناصر بهره‌کش با استفاده از حرص و پول‌دوستی مأموران ادارات تزاری و محلی امکان «تعویض افراد فراخواندهٔ بسیج» را استفاده کرده و با زورِ پول خود را رها می‌کردند، یعنی به‌جای خود یا پسرعموی خود، پسر فقیری را اجاره و روانه می‌کردند. و این سند افشاگرانه و جالب توجه همهٔ مورخان را به خود کشیده است؛ هیچ جای شگفتی ندارد و آن نامهٔ رییس شعبهٔ ناحیه‌ای حمایت ترکستان، م.ن. ولکوف، می‌باشد که در تاریخ ۱۰ ژوئیهٔ ۱۹۱۶ میلادی نوشته است. در نامه آمده است: «طبق خبرهایی که به شعبه می‌رسد، اهالی محلی بی‌نهایت به غضب آمده‌اند و انگیزهٔ آن شایعاتی در این باره است که اشخاص پولدار می‌توانند خودشان

به کارهای نظامی جلب نشوند، سنگر تهیه نکنند و عوضش مبلغ معینی بپردازند. در بازار و چای‌خانه‌ها و اماکن دیگر شایع است که اگر توانگران به کارهای شبه‌نظامی جلب نشوند، فقیران حتماً قیام می‌کنند و این‌گونه توانگران را به قتل می‌رسانند».[۱۲]

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، خود خلق ماهیت طبقاتی برخورد حکومت تزاری نسبت به مسألهٔ جلب نیروی کار را خوب درک کرده است. این هم عامل مهمی بود که توده‌ها به نهضت نیرومند ضددولتی بسیج شوند.

آغاز و جریان شورش

اولین آشوب‌ها در شهر خجند آغاز شدند. طبق برنامهٔ جلب نیروی کار که برای ولایت‌ها و شهرستان‌های کشور ترکستان تهیه شده بود، قرار بود شهرستان خجند ۹ هزار تن نیروی کار بدهد. نیروگیری می‌بایست در ۴(۱۷) ژوئن ۱۹۱۶ میلادی شروع می‌شد. فرماندار نظامی سمرقند ن.س. لیکوشین (مثل هم‌پایگان خود در ولایات دیگر) آشکارا تهدید می‌کرد که در صورت خودداری، نیروی کار توسط قوای مسلح جلب و بسیج خواهند شد. از این‌رو خشم و غضب عامهٔ شهرستان خجند را فرا گرفت.

دربارهٔ رویدادهای بعدی خجند گزارش سرهنگ روباخ، رییس سربازخانهٔ محل، معلومات مفصل می‌دهد. این سرهنگ از آشوب مردم دچار سرگیجه شده و حتی مرجع گزارش را از یاد برده و گزارش خود را مستقیماً به عنوان تزار فرستاده است: «به شما اعلیحضرت امپراتور اعظم، با تقصیر و کمیت تمام عرض می‌کنم که در ۴ ژوئیه، روزانه در شهر خجند مردم شهر ازدحام کرده، به ادارهٔ پلیس آمدند و طلب کردند که فهرست آنهایی را که طبق دستور شما اعلیحضرت امپراتور اعظم از تاریخ ۲۵ ژوئیهٔ سال جاری می‌بایست جهت کار در پشت جبهه فرستاده شوند باطل کنیم. مقامات پلیس خیلی التماس کردند که مردم به خانه‌هایشان بروند، ولی کسی به حرف آنها گوش نکرد و همه با هم غوغا و سروصدا راه انداختند. وقتی پلیس مردم را تکان داد و خواست آنها را دور کند، اهالی محلی مقابله کردند و افراد پلیس را لت و کوب کردند.

از پاسگاهی که در آن نزدیکی واقع بود، پنج نفر عسکر ساده از پاسبانان خجند که

برای برطرف کردن بی‌نظمی می‌آمدند، دوان به محل غوغا رسیدند، ولی جمعیت آنها را نیز به‌سرعت محاصره کرد. در این میان یک تن از شهریان خواست تفنگ سرباز را بگیرد، در این حال دیگران سربازان را سنگ‌باران کردند.

در همین لحظه از میان جمعیت کسی آتش گشاد و سربازان و همراهان آنها که در بالای دیوار قلعه قرار گرفته بودند، به سوی جمعیت شانزده بار تیراندازی کردند که در نتیجه دو تن کشته و یک نفر زخمی شدند که این سه تن از اهالی محلی بودند. پس از آن جمعیت فوراً پراکنده شد».[۱۳]

وقایع خجند آغازگر آشوب‌های عمومی در سراسر کشور ترکستان گردید. شورش شهر اساسی کشور، تاشکند، و به‌دنبال آن تمامی ولایات دیگر را فراگرفت. شورش را با تمام جزییات بیان نمی‌کنیم، زیرا دربارهٔ آن تحقیقات ویژه‌ای انتشار یافته است[۱۴] و تنها دربارهٔ بروز شورش در ناحیه‌های تاجیک‌نشین و ارزیابی‌هایی که از آن شده است، می‌پردازیم. ما در بالا در گزارش سرهنگ روباخ دیدیم که دید نظامیان و پلیس نسبت به شورش چگونه است. البته این گزارش بسیاری از جزییات وقایع ۴ ژوئیهٔ سال ۱۹۱۶ میلادی در خجند را فرا نگرفته است. حال آن که لازم به یادآوری است که تنها شهریان نبودند که در شورش شرکت نمودند. مردم روستاهای اطراف شهر هم به جان آمده و خشمگین شده بودند و صدها تن از دهقانان همان روز به خجند آمدند. وقتی که کوتوال پلیس، اُستیمویچ، فرمود که شام ۳ ژوئیه در صحن مسجد شیخ مصلح‌الدین با رؤسای مردم ملاقات بکند، در آن‌جا نه ۱۵-۲۰ تن از سران بلکه چند هزار نفر جمع آمدند.

حضار قاطعانه طلب کردند که آمادگی یا بسیج نیروی کار ممنوع و یا موقوف گردد. استیمویچ مجبور شد جلسه را قطع کند، به عبارت دقیق‌تر دمش را روی کولش گذاشت و گریخت. روز بعد در شهر تظاهراتی صورت گرفت. مرد و زن، خرد و بزرگ همگی به سوی گذر آخون رفتند که آن‌جا ادارهٔ آق‌سقال واقع بود. آق‌سقال میرزامعین‌اف و کوتوال استیمویچ این تعداد آدم را دیده، زود وعده دادند که دیگر فهرست تهیه نخواهد شد. سپس مردم خشمگین و آشفته که شمارشان ۶-۷ هزار نفر بود، به طرف «شهر نو» رهسپار شدند.

پیشاپیش این نمایش جوره ذاکراف، دادابای محمدشریف‌اف و دیگران می‌رفتند

که بعدها در راه پیروزی حاکمیت مردمی در تاجیکستان مبارزان مشهور شدند. قاضی‌بزرگ‌خواجه و کامل‌جان عالم‌جان‌اف نام، توانگران شهر جلو جمعیت راگرفته و خواستند آنها را پراکنده کنند، ولی مردم آنها را نیز گریزاندند و ادارهٔ کوتوال را احاطه کردند و درخواست نمودند که فهرست اسامی افراد مشمول نیروی کار باطل گردد. افراد پلیس از غضب مردم ترسیده، در داخل بنا پنهان شدند.

در همین حین عسکران پیدا شدند، دستهٔ پاسبانان خجند پیش آمدند و یک‌جا با پلیس آتش گشودند. از تیرهای آنها پیرمرد هشتاد ساله، شیخ عاقل نعمت شیخ‌اف، جوان ۲۳ ساله، محمدخان میرعابداف کشته و میرزاجان میرفاضل‌اف مجروح گردید. اما تعداد عسکران کم بود. هنوز ۷ ژوئیه بود که لیکوشین به کفیل ستاد حوزهٔ نظامی ترکستان، ن.ن. سیورس، مراجعه کرده بود و مصرانه خواسته بود که هرچه زودتر سرباز و کزاک به ولایت بفرستد. لیکوشین هم‌چنین نوشته بود که رییس شهرستان خجند نیز درخواست می‌نماید که به شهرهای خجند و اوراتپه فوراً یکتایی مسلسل و برای هر کدام ۵۰ نفر کزاک اعزام دارند.[۱۵]

اما اعزام نیرو هیچ نتیجه‌ای نداد و این کارِ مقامات تزاری بر عبث رفت. در این باره خود لیکوشین نیز اطمینان حاصل کرد. وی در ۱۲ ژوئیه جهت رسیدگی به وضعیت کارها به ولایت سفر کرد. او اندکی بعد (در ۱۷ دسامبر ۱۹۱۶م) به استاندار کل ترکستان نوشته بود که در ایستگاه راه‌آهن خجند جمعیت عظیمی منتظر او بودند. آنها از روستاهای قستکوز و اسفزار آمده بودند. من باز ایستادم با آنها صحبت کنم. گفتم هر کس ایستاده سرجایش بنشیند. خودم راست ایستاده به حاضرین اهمیت فرمایشات اعلیحضرت امپراتور را دربارهٔ جلب و واعزام نیروی کار تفهیم نمودم. همه خاموش گوش می‌کردند، ولی چهره‌ها گرفته و درهم، از سکوت آنها کس را واهمه می‌گرفت».[۱۶]

استاندار سپس می‌افزاید که به هر حال همه خاموش نماندند. یک تن از اسفزاری‌ها گفت که کائوفمان زمانی وعده داده بود که تا ۵۰ سال دیگر از این‌جا هیچ‌کس را برای خدمت سربازی نخواهند گرفت. سپس لیکوشین در ادامهٔ گزارش خود می‌نویسد: «من به آن اسفزاری و به جمعیت گفتم که این حرف‌ها افسانه است و منطق ندارد و ظاهراً به‌نظر می‌رسید که حرف‌های مرا قبول دارند، ولی در پایان چیز

دیگری شد؛ ملایی که با او حرف می‌زدم، یک‌باره رو به جمعیت کرد و گفت: «نمی‌خواهد حرف را طول دهیم، ای خلایق شما گفته بودید که نیروی کار نمی‌دهید، درست است؟» و من تنها چیزی که توانستم بگویم این بود که در هر صورت باید فرمایش اعلیحضرت را اجرا کرد».

آنچه عیان است، چه حاجت به بیان است، مگر منظرهٔ جالب‌تر از این را می‌توان دید؟ سابقاً چه کسی به یاد دارد که شخص استاندار نظامی روبه‌روی دهقانان و کسبهٔ دهات قرار بگیرد و با آنها صحبت کند. اگر هم صحبت کرده، کجا دیده‌اید که یک شخص عالی‌مقام استانداری کل از زبان مردم عام این‌قدر حرف‌های پخته و قاطع شنیده باشد؟!

بعدها نیز اسفزاری‌ها و قستکوزی‌ها با فقیران خجند رابطهٔ محکمی داشتند و در موارد ضرورت فوراً به کمک آنها می‌شتافتند. مثلاً، وقتی که مقامات خجند در ۲۱ ژوئیه ۱۹۱۶ میلادی چهار نفر را به اتهام دعوت به قیام بازداشت نمودند، تمام قستکوزی‌ها به مدد خجندی‌ها رسیدند. از خرد و بزرگ هر کسی که می‌توانست راه برود، به راه افتادند. اولیای شهر به دشواری زیاد جلو این ازدحام پنج هزار نفری را گرفتند و نگذاشتند داخل خجند شوند.

در اوراتپه و دهات اطراف آن هم آشوب‌ها واقع می‌شد. لیکوشین طی نامهٔ مورخ ۷ دسامبر ۱۹۱۶ میلادی به استاندار کل ترکستان، کوروپاتکین، نوشته بود: «اول اوت از ناحیهٔ غانچی دو گروه دهقان به شهر آمدند؛ یک گروه ۲۰۰ نفر و گروه دیگر ۲۵۰ نفر بود. آنها که قصد داشتند مانع از تهیه لیست بشوند، با کمک پاسبانان سواره و پلیس پراکنده شدند».[۱۷]

با وصف این، سرهنگ روباخ، رییس شهرستان خجند، بیم آن داشت که مردم این‌جا باز شورش کنند. بنابراین از فرماندار نظامی سمرقند خواست که به ناحیهٔ غانچی «دستهٔ سرکوبگر شهرستان فرستاده شود... و آن باید این حق را داشته باشد که در موارد ضرورت شکنجه و مجازات هم بکند». و باز روباخ می‌نویسد: «از آن جا که باید بدون تأخیر عمل کرد، امکان ندارد حین حبسِ ده‌ها و صدها نفر کلیه مراحل رسمی (حکم بازداشت، بازجویی و بازپرسی، ارسال معلومات به مراجع بالایی) رعایت شود»[۱۸] و از حرف‌هایش پیداست که شورش واقعاً دامنه‌دار شده بود.

دستگاه تزاری ارتش خود را به دشواری به کانون‌های آشوب تقسیم و اعزام می‌داشت، زیرا تعداد کافی دسته‌های سرکوب و جزا موجود نبود. در نهم اوت در قستکوز مردم باز شورش کردند. لیکوشین معلوم‌الحال به تاشکند چنین خبر داده بود: «جمعیت عظیم مردم از خرد و بزرگ و مرد و زن به خانهٔ رییس ادارهٔ ناحیه نفوذ کرده، او و آلیک‌باشی و پاسبان را کتک زدند».[۱۹]

از تمامی بخش‌ها و شهرستان‌ها و ولایات کشور ترکستان پیوسته به مرکز آن تلگراف می‌زدند و تقاضای سرباز و قزاق می‌کردند. زیرا شورش در خجند آغاز شده و سراسر کشور را فراگرفت و تا پاییز سال ۱۹۱۶ در کانون‌های اساسی خود و در برخی جای‌ها تا دیرتر از این هم ادامه یافت. فقط پس از آن که به آسیای وسطی واحدهای نظامی جدید رسید، شورش سرکوب گردید. نیروی اساسی شورش دهقانان و پیشه‌وران بودند. در ناحیه‌های زراعتی مقاومت شورشگران تا حدی سخت بود که استاندار کل ترکستان فقط با توسل به قدرت ارتش توانست آن را فرونشاند.

طبق اطلاعات بایگانی‌ها در امارت بخارا هم آشوب‌ها از سال ۱۹۱۶ آغاز شدند و به‌خصوص در کتاب، شهر سبز، یکه‌باغ و چراقچی گسترش یافتند. به‌ویژه آن گروه از دهقانان که به دستور امیر برای احداث راه‌آهن بخارا ـ ترمذ جبراً اعزام شده بودند، برآشفتند. تقریباً در ماه‌های مارس و آوریل سال ۱۹۱۶ میلادی آژانس سیاسی روسیه دریکی از گزارش‌های خود نوشته بود: «نارضایتی کارگران رو به افزایش است. بهره‌کشی و خودسری حد و مرز نمی‌شناسد. سارت‌ها برای دو هفته کار فقط یک روبل مزد می‌گیرند و غذایشان نیز از محل هزینه‌های خودشان است (در قطعهٔ کلیف ترمذ). شایعه پراکنده‌اند که راه دولتی است و در آن بایستی بی‌مزد کار کرد. اهالی حاکم‌نشین‌های کوهستان مثلاً بلجوان دوباره قیام کرده‌اند.»[۲۰]

شورش سال ۱۹۱۶ میلادی یک نهضت خودجوش بود و در همهٔ نقاط جنبهٔ مردمی نداشت. شورشگران نه‌تنها درک درستی از اهداف آن نداشتند، بلکه راه نیل به پیروزی را هم نمی‌شناختند. تعداد زیادی از شورش‌ها متفرق و بی‌رابطه بودند. برنامهٔ مشترک فعالیت و رهبری واحد وجود نداشت.

هر چند مطابق معلومات ادارهٔ پلیس در برخی نقاط تعدادی از سوسیال

دموکرات‌ها که در بعضی شهرهای آسیای وسطی اقامت داشتند، در این یا آن شورش به این یا آن اندازه دخالت داشته‌اند اما باز هم نمی‌توانیم بگوییم که در این شورش‌ها رهبری پرولتاری وجود داشته است؛ چنین رهبری نبود. پرولتاریای ملی محلی هنوز کم‌شمار بود و تشکل نیافته بود و قادر به رهبری نبود. در مورد پرولتاریای روس این که هرچند به آنها حزب بلشویک‌ها رهبری می‌کرد، در ابتدای شورش با زحمت‌کشان محلی که عمدتاً از دهقانان عبارت بودند، رابطهٔ مستحکم نداشت. مهم‌ترین نتیجهٔ شورش سال ۱۹۱۶ میلادی این است که شورش در نقاطی که واقعاً جنبهٔ مردمی و آزادی‌بخش داشت، پایه‌های حکومت تزاری و بهره‌کشان محلی را سست کرد.

در عین حال باید حتماً یادآور شویم که در برخی شهرها و نواحی آسیای وسطی، جاسوسان امپریالیست‌های آلمان و سلطان ترکیه خیلی تلاش ورزیدند تا شورش‌های مردمی ضد تزاری را به شورش ضد روسی محض مبدل نمایند. به‌نوبهٔ خود ملاهای متعصب، به‌ویژه پیروان تندرو تصوف کوشیدند تا شورش شکل «غزا» را پیدا کند که در این صورت می‌بایست روس‌ها در معرض قلع و قمع قرار می‌گرفتند.

شاهدان می‌گویند که در یکی از محلات خجند، یک گروه افراد که یا جاسوس امپریالیست‌های آلمان بودند و یا جاسوس سلطان ترکیه، پرچم خلیفهٔ ترکیه را حمل می‌کردند. طبق پاره‌ای معلومات، سلطان ترکیه افغانستان را تحریک به مداخله در امور امارت بخارا و کشور ترکستان می‌نموده است.

به جاسوسان ترکیه میسر شد که با خدعه و نیرنگ و رشوه رؤسای برخی قبایل ترکمن را گمراه سازند و در چنین نقاطی آشوب مردم به‌سود سلطان ترکیه جریان یافت. در نواحی مرزی افغانستان و ایران حوادثی روی دادند که شورشگران به کارگران راه‌آهن بی‌گناه و مزدور روس درافتادند؛ شهرک‌های روس‌نشین را آتش زدند و پاسگاه‌ها، وسایل ارتباطی و غیره را خراب کردند. توانگران و ملاهای ترکمن قصد داشتند با استفاده از این شورش قبایل ترکمن را به ایران یا افغانستان و بعدتر به ترکیه همراه کنند. چنین مقاصد خصمانه‌ای در دیگر نقاط آسیای وسطی هم مورد داشت.

خلاصهٔ کلام، هنگام ارزیابی شورش سال ۱۹۱۶ میلادی باید شرایط مشخص هر یک محل آسیای وسطی را مد نظر داشت. باید دقیقاً تشخیص داد که کدام شورش

خودجوش بود، کدام جنبهٔ مردمی و آزادی‌بخش داشت و کدام یک را فئودال‌های ارتجاعی و ملاها و سایر عناصر ضدمردمی سازمان داده‌اند و یا از آن به‌نفع خود استفاده کرده‌اند.

پس از سرکوب بی‌رحمانهٔ شورش سال ۱۹۱۶ میلادی حکومت تزاری بلامانع به جلب و بسیج مردم برای کارهای پشت جبهه پرداخت. این بسیج با بیدادگری و خودسری‌های فراوان توأم بود. فقط فرزندان مردم بینوا و کم‌بضاعت را به کارهای فوق جلب می‌کردند و اولاد توانگران حق داشتند کسی را در ازای مزد به‌جای خود بفرستند. فرزندان توانگران، مأموران و ملاها از طریق رشوه‌دهی نیز خود را از این کار خلاص می‌کردند. دهقانان بیچاره برای رشوه پول نداشتند، بنابراین گاهی چنین واقع می‌شد که از یک خانواده ۲-۳ تن برای کار در پشت جبهه جلب می‌شدند؛ یکی از روی «قانون»، دیگری در ازای قرض و نفر سوم خود را می‌فروخت تا زن و اولاد و پیران در خانه‌مانده قوت لایموتی داشته باشند.

بسیج‌شدگان در احداث تأسیسات دفاعی کار می‌کردند، در کارخانه‌ها هرگونه کارهای سنگین و کثیف را اجبار می‌کردند و گاهی آنها را در زمین‌های ملاکان کار می‌فرمودند. اداره‌های نظامی و صاحبان کارخانه‌ها که قرار بود بسیجیان آسیای وسطایی را بپذیرند، اصلاً برای این کار آمادگی ندیده بودند. هزاران تن بسیجی در خانه‌های چوبی و زیرزمین‌های سرد فاقد بخاری زندگی می‌کردند و صدها نفر از آنها بر اثر سردی و گرسنگی و بیماری جان می‌دادند.

سرکوب وحشیانهٔ شورش سال ۱۹۱۶ میلادی، خودسری و بیداد و بی‌عدالتی‌های بی‌شمار در ترتیب جلب بسیجی، زندگی سخت و مدهش و طاقت‌فرسای بسیجی‌ها در غربت، این همه نفرت و عداوت زحمتکشان آسیای وسطی را نسبت به حکومت پادشاهی، حکام محلی و تمامی ظالمان خیلی شدت بخشید. در عین حال، شورش سال ۱۹۱۶ میلادی نقاب از روی عناصر بوژوازی ملی برداشت.

مبلغان پان‌ترکیسم نتوانستند مردمان ترکستان را به راه «اتحاد جمیع مسلمانان» سوق دهند و در «راه اتحاد ملی و دینی» از نبرد طبقاتی دور سازند.

کلیهٔ اینها هنگام شورش سال ۱۹۱۶ میلادی در آسیای وسطی به‌صورت بسی

روشن ظاهر گردید و در این کار خود جدیدان نیز کمک کردند. مسلماً آنها قصد داشتند از نهضت‌های مردمی سود بردارند و در کمتر جایی (مثلاً در جیزخ) به آنها میسر شد که احتراس انقلابی عامه را در مجرای تعصب مذهبی سوق دهند. اما اکثر مردم ندار محلی دشمنان واقعی خود را نیک شناختند. لازم به تذکر است که از همان آغاز شورش تا لحظهٔ سرکوب آن، همهٔ «اولیای» آبرومند، توانگران محلی با مأموران خرد و بزرگ تزاری فعالانه همکاری می‌کردند. مأموران تزاری را ملی‌گرایان بورژوا یعنی جدیدان نیز یاری می‌کردند. وضع در خجند و اوراتپه، سمرقند و مرغیلان، در بیشپک و وِرنی، در همهٔ شهرها و نهایت در خود تاشکند نیز چنین بود.

این خائنان به منافع ملی خود خیانت کرده، اداره‌های مخصوص ایجاد می‌کردند تا به حکومت تزاری در زمینهٔ جلب نیروی کار برای پشت جبهه کمک کنند. مثلاً در مرکز استانداری کل مؤسسه‌ای به نام «کمیتهٔ شهری تاشکند برای احضار و جلب اهالی محلی به کار»[۲۱] دایر بود که ریاست آن با منوران قاری فوق‌الذکر، خواجه‌اف، تاجر متمول محتکر و دیگر نمایندگان ثروتمندان و جدیدان بود. در ولایت سیردریا نمایندگان بورژوازی محلی به فرماندار نظامی ولایت نامه نوشته و تقاضای اجازه نمودند تا بتوانند بلامانع «در میان اهالی تبلیغاتی جهت لزوم جمع‌آوری اموال و اشیاء و اجناس برای رفع نیازمندی‌های جنگ»[۲۲] به راه اندازند. این اقدام و کارهای مشابه دیگر گواه روشن آن است که جدیدان هم مثل تمامی بورژوازی ملی ترکستان از توده‌ای بودن و خصلت طبقاتی داشتن شورش سال ۱۹۱۶ میلادی به هراس افتاده، در اندیشهٔ مواضع و منافع خود شده، با دشمنان تمام‌عیار مردمان مملکت یعنی مقامات تزاری هم‌زبان و هم‌داستان گردیدند.

۳. انقلاب بورژوازی ـ دموکراتیک فوریهٔ ۱۹۱۷ میلادی و اهمیت آن در حیات مردم تاجیک

جنگ جهانی اول که ماحصل و نمودار بحران عمومی کاپیتالیسم بود، این بحران را شدت و حدت بخشیده، امپریالیسم جهانی را تضعیف نمود. کارگران و سربازان در ۲۷ فوریه (۱۲ مارس) سال ۱۹۱۷ میلادی در پتروگراد دست به قیام زده، پادشاه را از تخت سرنگون ساخته و شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان را تشکیل کردند. لنین نوشت: «کارگران روس را چنین افتخار و اقبال نصیب گردید که برای اولین بار انقلاب یعنی جنگ بزرگ، تنها جنگ مشروع و برحق مظلومان علیه ظالمان را آغاز کنند».[۲۳]

به برکت رهبری حزب بلشویکی و به برکت سرکردگی پرولتاریا انقلاب بورژوازی ـ دموکراتیک فوریه در تمام سرزمین پهناور روسیه پیروز گشت.

بر اثر خیانت اِس اِرها (اجتماعیون انقلابی) و منشویک‌ها (اقلیت‌ها مثل اکثریت) که به رهبری شوراها نفوذ کرده بودند و به‌علت خوش‌باوری فوق‌العادهٔ عامهٔ وسیع کارگران و سربازان که از اولین کامیابی‌های انقلاب سرمست شده بودند، بورژوازی قدرت دولتی را به‌دست گرفت. قدرت دولتی نوین در وجود حکومت موقتی از نمایندگان بورژوازی و زمین‌داران بورژوا عبارت بود.

هم‌پهلویی به‌خصوص دو دیکتاتوری، دیکتاتوری بورژوازی در وجود حکومت موقت و دیکتاتوری پرولتاریا ودهقانان در وجود شورای نمایندگان کارگران و سربازان تأثیری عمیق در وضع ایجادشده و سیر حوادث انقلابی در تمام کشور و در آسیای وسطی گذاشت.[۲۴]

انقلاب فوریه توده‌های وسیع خلق آسیای وسطی را شدیداً به جنبش آورد. در اولین روزهای انقلاب ابتدا در تاشکند و سپس در دیگر شهرهای کشور و از جمله در شهرهایی با اکثریت اهالی تاجیک همچون سمرقند، خجند، اوراتپه و بخارای نو (کاگان) شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان تشکیل شدند. همگام با شوراها، سازمان‌های (اتحادیه‌های) صنفی کارگران، پیشه‌وران، هنرمندان و سایر طبقات زحمت‌کش تأسیس شدند. در سمرقند اتحاد مسلمانان زحمت‌کش («اتحاد») نقش

مهمی ایفا کرد. بسیاری از فعالان آن با جدیت و استواری از سیاست بلشویک‌ها پشتیبانی نمودند. در خجند که در میان سکنهٔ آن کارگران راه‌آهن خیلی زیاد بودند، «کمیتهٔ راه‌آهنی کارگران و دهقانان ایستگاه خجند» تأسیس گردید.[۲۵]

در ۳۱ مارس در اجلاس مشترک شورای نمایندگان کارگران و سربازان تاشکند، کمیتهٔ اجرایی و همچنین فرستادگان شورای نمایندگان مسلمان و شورای دهقانان به اتفاق آراء تصمیم به لغو استانداری کل گرفتند. این پیروزی بزرگ انقلاب بود.

قسمتی از مردم تاجیک که در کشور ترکستان زندگی می‌کردند، به نبرد انقلابی ملل روسیه پیوستند.

با تأثیرپذیری از پرولتاریای روسیه و با کمک آن در یک سلسله شهرها، اتحادیه‌های دهقانان زحمت‌کش و شوراهای نمایندگان کارگران مسلمان تشکیل یافتند که در آنها رنجبران ملت بومی با قسمت بلشویکی شوراهای نمایندگان و سربازان همکاری نموده و تعلیم مبارزهٔ انقلابی می‌گرفتند.

در ترکستان دوحاکمیتی از آن‌جا پدید می‌آمد که به موازات شوراها کمیتهٔ ترکستانی حکومت موقت همچون ارگان عالی حاکمیت در کشور تشکیل شده بود. در محل‌ها (ولایات و شهرستان‌ها) کمیساریاهای حکومت موقت منصوب شده بودند. اینها ارگان‌های حکومت بورژوازی محسوب می‌شدند که سیاست حکومت موقت را جاری می‌کردند، سیاستی را که یکی از اهدافش حفظ دستگاه کهنهٔ دولتی در ترکستان بود.

حکومت موقت تمامی تدابیر را اتخاذ می‌کرد تا رژیم استعماری را در ترکستان پایدار نگاه دارد. حکومت موقت ژنرال کوروپاتکین، جلاد مردمان آسیای وسطی، را در مقام سابق نگاه داشت. وزیر جنگ حکومت موقت، سرمایه‌دار توچکوف در تلگرام خود اظهار باور می‌کرد که ژنرال کوروپاتکین جهت حفظ نظم در ترکستان «تجربهٔ خود را به‌کار خواهد برد». به‌منظور نگاه‌داشتن این «نظم» والیان و فرمانداران و تمام دستگاه پلیس در منصب و مقام خود باقی ماندند.

کلیهٔ محدودیت‌های ملی که در زمان تزار وجود داشتند، لغو نشدند و رنجبران مثل سابق فاقد حقوق بودند. شپکین، رییس کمیتهٔ کادت‌های ترکستان به دهقانان تهدید می‌کرد که به جرم تصاحب زمین‌های عمده مالکان و توانگران مجازات

خواهند شد. کارگرانی که روز کار هشت ساعته طلب می‌کردند، در معرض تعقیب قرار می‌گرفتند. به عبارت دیگر، بورژوازی روی کار آمده، نه برای از بین بردن ستم اجتماعی کاری انجام داد، نه برای ستم ملی؛ او در این راه حتی حرکتی از خود نشان نداد. (فقط ظاهراً) بعضی پدیده‌های ناهنجار سیاست استعمار ملی حکومت تزاری را از بین برده و آنها را با سیاست‌های باریک‌تر و از این رو خطرناک‌تر عوض کرد.

بورژوازی ملی و عناصر فئودال و توانگر می‌کوشیدند ارتقای کیفی آزادی‌خواهی ملی را به‌دست آورند و از منافع محدود طبقاتی آن بهره جویند.

پا به پای توسعهٔ جریانات انقلابی در روسیه، ماهیت ارجاعی جدیدان روز به روز آشکارتر می‌گردید. جدیدان از تبدلات فوریهٔ ۱۹۱۷ میلادی با شادی و شعف تمام استقبال کردند. به محض رسیدن خبر انقلاب مارس ۱۹۱۷ میلادی در تاشکند یک سازمان بورژوازی و ملی‌گرا به نام «شورای اسلامیه» تأسیس یافت که به آن نمایندهٔ سابق دور دوم دومای دولتی، ملا عبدالواحد قاری‌اف و همان منور قاری عبدالرشیداف رهبری می‌کردند. آنها با م. چوقایف و ا. سیف‌الملوک‌اف و پیشوایان دیگر پان‌ترکیسم به شورای متحدهٔ کشوری ترکستان رهبری می‌کردند و روزنامه‌ای هم با نام *ترک ایلی* (قوم ترک) چاپ می‌کردند.

در آوریل سال ۱۹۱۷ میلادی، ملی‌گرایان بورژوای آسیای وسطی در تاشکند کنگرهٔ مسلمانان ترکستان را برگزار کردند و طی آن اعلام داشتند که به منظور انتشار نفوذ بورژوازی ملی در میان اهالی آسیای وسطی باید ایده‌های پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم را حتی‌المقدور مورد استفاده قرار داد. در کنگره مسأله‌ای که برای بهبود زندگی دهقانان و پیشه‌وران لازم باشد، بررسی نشد. جدیدان و دنباله‌روان آنها «استقلال و خودگردانی» ترکستان را درخواست نمودند تا این که تنها خودشان زحمت‌کشان را تاراج و غارت کنند. آنها می‌کوشیدند نظام کهنهٔ نیمه‌فئودالی را حفظ کنند.

پیشوایان جدیدان، م.بهبودی، منور قاری عبدالرشیداف و عبدالرئوف فطرت به تبلیغ و ترویج آرمان‌های پان‌ترکیسم اهمیت ویژه مبذول داشته، از «دارا و ندار» دعوت می‌کردند که «در راه مقصد واحد» خدمت کنند و بدین منوال بین رنجبران محلی و فقرای روس نزاع و تفرقه می‌انداختند. در این کار گروه بورژوازی ملی

موسوم به «توران» که اندکی بعد به «سازمان فدرالیست‌های ترک» («ترک آدم مرکزیت») تبدیل یافت، مقامی نمایان داشت.

سازمان محلی «شورای اسلامیه» و سازمان دینی «علما» تأسیس یافتند که ساحهٔ فعالیت ایشان خیلی فراخ بود. آنها با پیش کشیدن شعارهای، پان‌اسلامی و پان‌ترکی قصد داشتند توده‌های رنجبران محلی را به‌دنبال خود ببرند؛ عامه را که بیدار شده بود، ولی از قید جهالت دیرینه رهایی نیافته بود.

رهبران این سازمان‌ها خود را حامیان دین اسلام و منافع ملی جلوه داده، طبقات باقی‌ماندهٔ ناآگاه بومی را علیه بلشویک‌ها برمی‌انگیختند. مثلاً در خجند سازمان «شورای اسلامیه» شایعه‌پراکنی می‌کرد که گویی بلشویک‌ها می‌خواهند مال و ملک مردم را غصب نموده، عمومی کنند؛ گویی بلشویک‌ها رسوم دین را منع کرده و قصد دارند دین اسلام را از بین ببرند. «شورای اسلامیه» و به‌ویژه «علما» اهالی محلی را نه‌تنها به جهت پیروی از بلشویک‌ها، بلکه برای شرکت در هر سازمان زحمت‌کشان نیز مورد تعقیب قرار می‌دادند.

ناشا گازیتا، ارگان شورای نمایندگان کارگران و سربازان تاشکند ضمن افشای مدلل ماهیت ضد مردمی فعالیت «استعمارگران تازه به دوران رسیدهٔ» حکومت موقت و خیانت‌های ملی‌گرایان بورژوا، به زحمت‌کشان (علی‌الخصوص به زحمت‌کشان محلی) چهرهٔ واقعی متعصبان را نشان می‌داد. این روزنامه نوشته بود: «اینک یک بلای دیگر، بلای شوم آمد که نامش «علما»ست! این بلا از قحطی و وبا هم بدتر است. این دستهٔ بدکرداران شهر کهنه‌اند که از آفت جنگ، میلیون‌ها روبل را دزدیده‌اند و از محل بدبختی‌های مردم ثروتمند شده‌اند».[۲۶]

در ماه‌های اول انقلاب فوریه، به ملی‌گرایان بورژوا میسر شد قسمتی از اهالی را گمراه ساخته، به‌دنبال خود ببرند. آنها تلاش می‌ورزیدند تا در آسیای وسطی ضد بلشویک‌ها جبههٔ واحدی تشکیل دهند، زیرا تأثیر بلشویک‌ها روز به روز افزایش می‌یافت. جدیدان، پان‌اسلامی‌ها و پان‌ترک‌ها در مقابل بلشویک‌ها شعار «ملت واحد مسلمان»[۲۷] را به میان نهادند، و طبقات گوناگون را به اتحاد دعوت می‌کردند. دراین مورد خطابهٔ فطرت خیلی جالب توجه است.

او در خطابه‌اش نوشته بود: «مسلمانان ترکستان! بیایید از برای پیامبر، از برای

دین، از برای علم متحد شویم؛ از نزاع بینابینی و تفاوت طبقاتی چشم بپوشیم، خود را با رشته‌های دوستی و اتحاد بربندیم که نخست پند اسلام است، بیایید دست به دست همدیگر دهیم».[۲۸]

ولی وظیفه‌ای که آنها در پیشروی خود قرار داده بودند، به هیچ وجه عملی نمی‌شد. برنامهٔ لنینی حزب بلشویک در مسألهٔ ملی حل همان مسایل عمده‌ای را در نظر داشت که میلیون‌ها تن از زحمت‌کشان تمام ملیت‌ها در انتظار حل و فصل آن بودند و همین نیات حزب بلشویک به ذهن و قلب‌های همهٔ رنجبران راه می‌یافت و به همین دلیل بود که مردمان گوشه و کنار روسیه، از جمله آسیای وسطی از بلشویک‌ها به‌صورت فعال پشتیبانی می‌کردند.

جریان زندگی به روند تجزیهٔ طبقاتی اهالی محلی سازگار افتاد. رنجبران تاجیک و ازبک، ترکمن و قرقیز پیوسته مطمئن می‌شدند که توانگران محلی مردم را به وحدت ملی دعوت کرده، ولی در عمل از محل برادران «هم‌خون» خود یعنی دهقانان و شهریان فقیر و گرسنه ثروتمند می‌شوند. اینک یک رویداد قابل توجه را که مطبوعات بلشویکی خبر داده بود، مثال می‌آوریم؛ «مسألهٔ خواربار در اوراتپه بسیار دشوار است. مردم از گرسنگی از نواحی اطراف بسمنده، شهرستان، و نقاط دیگر به سوی «دریا» می‌گریزند، چون در دریا به هر حال ارزن هست. واقعاً با این ارزن کارهایی می‌کنند که بی‌حیائی محض است. توانگران اوراتپه در ایستگاه کریو و شیینا هر پود ارزن را ۲۸ روبل خریده و آن را مخفیانه با قطار مسافربری و باری یا با ارابه به اوراتپه حمل و در منزل‌های خود آرد کرده و هر پود آن را به مردم گرسنه ۵۰ روبل می‌فروشند».[۲۹]

تودهٔ زحمت‌کش بیشتر و بیشتر آگاه می‌شدند که میان مردم فقیر از گرسنگی در حال جان دادن و مسببان این گرسنگی، یعنی توانگران محتکر هیچ‌گونه «منافع ملی» نمی‌تواند وجود داشته باشد.

فعالیت بسیجیان سابق یعنی آنانی که برای کار در پشت جبهه به روسیه اعزام شده بودند، به رشد آگاهی طبقاتی کارگران و پیشه‌وران و دهقانان محلی خیلی مساعدت کرد. آنها در روسیه زود وارد میدان مبارزه سیاسی می‌شدند و در باب مبارزهٔ فعالانه علیه ظالمان درمن‌های مهم می‌گرفتند و غالباً در آن‌جا به عضویت

حزب بلشویک‌ها پذیرفته می‌شدند. البته کلیه کارکنان پشت جبهه را یکسان دانستن اشتباه است. قسمت بالانشین آنها که از مأموران تزاری و نمایندگان روحانیان عبارت بودند، با تمام نیرو می‌کوشیدند تا بسیجیان با کارگران روس و اوکراین پیوند نخورند. غالباً طبق اطلاعات آنها، بسیجیان را بازداشت و محکوم می‌کردند.

اما تمام اقدامات حکومت تزاری و دیرتر حکومت موقت، بورژوازی ملی و روحانیان مسلمان در جهت مسدودسازی راه نفوذ آرمان‌های بلشویکی در بسیجیان و نیز در کارگران ملل بومی، نتیجهٔ مطلوب نداد.

اینک یک مثال قابل توجه؛ در سال‌های جلب نیروی کار مقامات تزاری در ردیف دیگران، جوره ذاکراف و عبدالقادر رحیم‌بایف را نیز برای کار در پشت جبهه به روسیه گسیل داشتند. جوره ذاکراف به کار کارخانهٔ شهر بردیانسک (اسپینکوی کنونی) افتاد. او در این‌جا نه‌تنها با ایده‌های لنینی ـ سوسیال دموکراتیک آشنا شد، بلکه به‌درستی آنها اطمینان کامل پیدا کرد. این بود که در میان دیگر بسیجیانِ از آسیای وسطی آمده به تبلیغ و ترویج آن پرداخت. او را حتی برای نمایندگی در شورای شهر بردیانسک نامزد هم کردند.

فعالیت عبدالقادر رحیم‌بایف نیز چنین بود. وی در شهر خارکوف در کارخانهٔ «شرکت عمومی برق» افتاد. بعدها رحیم‌بایف یادآوری می‌کرد که چگونه به جلسات کارگران روس و اوکراینی می‌رفت، چگونه آنها را با حیات خلق‌های آسیای وسطی آشنا می‌کرد و خود چگونه از وقایع روسیه و اوکراین آگاه می‌گردیده. خود می‌گوید: «من همان وقت‌ها سواد درستی نداشتم، به‌ویژه سواد اروپایی نداشتم. ولی با آن که زبان اروپایی را نمی‌دانستم، می‌کوشیدم از مطالبی که در جلسات می‌گفتند، آگاه شوم و برای دیگر دوستان ترکستانی ترجمه هم می‌کردم». کارگران روس و اوکراین روزنامه‌ها را خوانده، مطالب آنها را برای او بازگویی می‌کردند. خود رحیم‌بایف با بلشویک‌ها رابطهٔ مستحکم داشت و با هدایت گروه حزبی کارخانه، در تظاهرات و اجتماعات شرکت می‌کرد.[۳۰]

پیداست که ذاکراف، رحیم‌بایف و دوستان آنها که در کورهٔ حوادث انقلابی آفرین اروپایی روسیه آبدیده شده بودند، پس از بازگشت به شهرها و روستاهای خود درس‌های همکاری و همبستگی طبقاتی را که در آن‌جاها گرفته بودند، بیدرنگ به کار

بردند. در ۲۵ مه سال ۱۹۱۷ میلادی به‌مناسبت بازگشت بسیجیان در خجند گردهمایی برپا شد و شرکت‌کنندگان در آن شورای نمایندگان کارگران بسیجی را انتخاب نمودند. جوره ذاکراف و عبدالقادر رحیم‌بایف که در فعالیت سازمان‌های انقلابی مقامی نمایان داشتند، به عضویت هیأت رییسهٔ این شورا شامل شدند.

به برکت فعالیت و خدمت‌های بسیجیان بازگشته از روسیه بود که در ژوئن سال ۱۹۱۷ میلادی در خجند شورای انترناسیونالیستی زحمت‌کشان تأسیس شد و چهار تن از نمایندگان آن برای شرکت در شورای نمایندگان کارگران و سربازان خجند وکالت یافتند.[۳۱]

سازمان‌های بلشویکی که در شهرهای آسیای وسطی پیدا شده بودند،به اتحادیه‌های‌زحمت‌کشان محلی و شورای نمایندگان مسلمانان بیشتر تأثیر می‌رساندند. کارگران، دهقانان و پیشه‌وران زحمت‌کش بیشتر و بیشتر به حزب بلشویکی می‌پیوستند. در این مورد ارزیابی کمیته‌های حزبی از نخستین بلشویک‌های محلی بسی جالب توجه است؛ پرولتارهای واقعی که فقط از دسترنج خود زندگی می‌کنند، با اشتیاق و رغبت زایدالوصفی، با کمک مترجمان از آرمان‌های سوسیال دموکراسی وقوف حاصل می‌کنند؛ با قوهٔ فراست پرولتاری... نکات اساسی حرکت کارگری را فرا می‌گیرند. آنها به صفوف حزب پیوسته و اعضای فعال می‌شوند و وظایف خود را با میل تمام اجرا می‌کنند».[۳۲]

دومین کنگرهٔ سازمان‌های حزب سوسیال دموکرات کارگری کشور ترکستان که در ژوئیهٔ سال ۱۹۱۷ میلادی در تاشکند افتتاح شد، به تبلیغ و ترویج در میان مسلمانان اهمیت خاص مبذول می‌داشت و از این لحاظ دارای اهمیت فراوان بود. در قطعنامه‌های کنگره بر ضرورت «رهایی مسلمانان از بند ایده‌های کلریکال و بورژوازی و همچنین تقویت خودآگاهی و خودشناسی پرولتاریای مسلمان» تأکید به‌عمل آمده بود.

نه‌فقط در شهرها، بلکه در روستاهای آسیای میانه نیز اوج گرفتن مبارزهٔ شدید طبقاتی، در نقاط گوناگون تشکیل شدن شوراهای انقلابی و دموکراتیک مسلمانان رنجبر که با شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان متحد می‌شدند و یا فعالیت خود را با آنها هماهنگ می‌ساختند و شعارها و برنامه حزب سوسیال دموکرات کارگری

روسیه را پشتیبانی کامل می‌کردند، همه ضامن مهم و گواه روشن آن بود که طبقات وسیع اهالی ترکستان با ملی‌گرایان بورژوا، جدیدان و پان‌ترکیست‌ها نبوده، بلکه از حامیان وفادار منافع مردم یعنی بلشویک‌ها پیروی می‌کنند. صدها تن از تاجیک‌ها، ازبک‌ها، قزاق‌ها، ترکمن‌ها، قرقیزها و نمایندگان دیگر اقوام آسیای میانه به عضویت حزب بلشویک شامل می‌شدند، در حالی که در دورهٔ انقلاب سال ۱۹۰۵ میلادی از میان ملل بومی تنها افراد جداگانه به کار انقلاب دست می‌زدند. تحت رهبری حزب بلشویک، اتحاد پرولتاریای روس با رنجبران ملل مظلوم در حال تشکل بود.

در آستانهٔ انقلاب بورژوازی دموکراتیک فوریه، حزب بلشویک مسألهٔ به لحاظ علمی مدللی دربارهٔ مسأله ملی داشت که از طرف و. ای. لنین ایجاد شده بود و آن در امر ایجاد موفق اتحاد پرولتاریای روس با رنجبران ملل مظلوم بسیار کمک رساند. سازمان‌های حزبی در فعالیت خود که در میان زحمت‌کشان ملل مظلوم گوشه و کنار مملکت و از جمله رنجبران آسیای وسطی اعمال می‌کردند، آثار و.ای. لنین از جمله ملاحظات انتقادی درباره مسألهٔ ملی، *دربارهٔ حق ملل برای تعیین سرنوشت خود*، *انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت ملل*، *خلاصه مباحثه دربارهٔ تعیین* سرنوشت خود که در سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۱۶ میلادی تألیف شده بودند، را ملاک عمل قرار می‌دادند.

* * *

قسمت اعظم مردم تاجیک که در امارت بخارا سکونت داشتند، از نظر پیوستن به کار انقلاب، در وضع مساعدی قرار نداشتند. هر چند که امیرعالم‌خان در تلگرام خود به عنوان استاندار کل ترکستان، کوروپاتکین، به‌مناسبت «انتقال کاملاً مسالمت‌آمیز ترکستان به نظام نوین امتنان صمیمانه» اظهار داشته بود، و با آن که آژانس سیاسی امپراتوری در بخارا طبق تصمیم حکومت موقت رزیدان روسیه نامیده شد، در امارت بخارا عملاً هیچ تغییر و تحولی به‌وجود نیامد. در این میان، در نقاط روس‌نشین امارت وضع یک‌دفعه شدت و حدت یافت. هنوز در ۸ مارس سال ۱۹۱۷ میلادی، وقتی خبر سقوط تزار به این نقاط رسید، کارگران راه‌آهن ایستگاه کاگان گردهمایی بزرگی با شرکت شش هزار نفر به‌پا کردند. در این اجتماع بلشویک، پ.گ. پولتوراتسکی نطق آتشینی ایراد نمود. پس از این چندی نگذشت که

زحمت‌کشان محلی اسلحهٔ افراد پلیس را به‌زور گرفتند و زندانیان سیاسی را آزاد کردند. در تلگرام نگران‌کنندهٔ میلر، گماشتهٔ سیاسی روسیه در بخارا، که به تاشکند به استاندار کل، کوروپاتکین فرستاده بود، آمده بود: «کارگران بی‌شمار روس که در کارخانه‌های پنبه و روغن بخارا کار می‌کنند و کارکنان راه‌آهن آسیای میانه و بخارا دست به تشکیل مؤسساتی زده‌اند که به قول خودشان قرار است جایگزین مؤسسات پلیس و ظاهراً سایر مؤسسات دولتی ما بشوند».[۳۳]

حکومت موقت تلاش می‌ورزید که بر وضعیت مسلط باشد. در ماه مه ۱۹۱۷ میلادی در کاگان، چارجوی، ترمذ و کرکی کمیته‌های اجرایی تشکیل شدند که قرار بود به نقاط روس‌نشین رهبری کنند. در اوایل ماه مه در بخارا کنگرهٔ ولایتی این کمیته‌ها، کمیتهٔ ولایتی را تأسیس کرد که تابع کمیتهٔ ترکستانی حکومت موقت بود.

هم‌زمان با این، ارگان‌های حاکمیت خلق یعنی شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان تشکیل می‌گردیدند. به قول دادستان دادگاه حوزهٔ سمرقند، شوراها نه‌تنها به مسایل سیاست خارجی و داخلی می‌پرداختند، بلکه با مسایل روزمره از قبیل مسألهٔ خواربار نیز «مشغول» بودند. «شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان از اعتبار زیادی در نزد مردم برخوردارند که مؤسسات دولتی و اشخاص رسمی نیز به آن معترف‌اند. اعتبار کمیته‌های اجرایی (یعنی ارگان‌های حکومت موقت ــ ب.غ.) کمتر است. با آنکه این کمیته‌ها هم‌زمان با شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان عمل می‌کنند، آبرو و اعتباری ندارند. ظاهراً دلیل آن است که این کمیته‌ها مثل شوراهای کارگران و سربازان قدرت واقعی ندارند که برای اجرای تصمیمات خود به کار گیرند».[۳۴] به‌طوری که ملاحظه می‌شود، دادستان سمرقند دیدهٔ بینا داشته است. ارگان‌های حاکمیت خلق نسبت به سازمان‌های مصنوعی بورژوازی و اس اِر و منشویکی اولویت قابل‌ملاحظه‌ای پیدا کرده بودند.

تشکیل شورای نمایندگان کارگران و سربازان و سیر صعودی انقلاب در شهرهای آسیای وسطی به عامهٔ مردم تاجیک در امارت بخارا روحیهٔ انقلابی می‌بخشید. با این همه، حقایق انقلاب فوریه به گوشه و کنار دولت دوردست خانی نمی‌رسید.

طبقهٔ پرولتاریای اهالی محلی هنوز کم‌شمار بودند. دهقانان به ملاها باور می‌کردند و از لحاظ آگاهی سیاسی فوق‌العاده عقب‌افتاده بودند. عناصر ارتجاعی

قسمت اعظم اهالی محلی را تحت تأثیر خود نگاه می‌داشتند. با وجود، این در همان وضعی که امارت بخارا را فراگرفته بود، تأثیر عظیم انقلاب مشاهده می‌شد. در میان زحمت‌کشان خشم و غضب از بی‌حقوقی در امارت، بیدادگری‌های امیر و مقربانش روز به روز شدت می‌گرفت.

جدیدان بخارا نیز به جنبش آمده بودند، اما به‌خاطر اصلاحات اساسی که باید در راه منافع توده‌های مردم انجام می‌گرفت، نمی‌کوشیدند. جدیدان درخواست‌های قطعی در برابر امیر را مطرح نکردند و فقط با احتیاط فراوان «افراط و تفریط‌های» امیر را محکوم می‌کردند و بس. آنها به هیچ رو قصد سرنگونی امیر را نداشتند و می‌کوشیدند با کمک حکومت موقت، در دستگاه ادارهٔ دولت اصلاحاتی ناچیز وارد کرده، خود در امور دولتی شرکت نمایند.

امیر بخارا برای آرام کردن خلق و تحکیم پایه‌های حکومت خود در ۷ آوریل ۱۹۱۷ میلادی مانیفست «اصلاحات» را صادر کرد. در این مانیفست به جز وعده‌های خشک و خالی چیزی نبود. با وجود این جدیدان بخارا به وجد آمدند و با شعار «زنده باد امیر آزادی‌دوست» دست به تظاهرات زده، سپاسگزاری چاپلوسانهٔ خود را به امیر اظهار داشتند. و اما، از آن‌جا که مقامات امیری حتی جدیدان خوش‌آمدگوی را هم «انقلابیون» بسیار خطرناک به‌شمار می‌آوردند، پس از تظاهرات به تعقیب آنها پرداختند. به ویژه مردم زحمت‌کش و اقشار واقعاً ترقی‌خواه امارت بخارا در معرض تعقیبات شدید قرار گرفتند.

در این روزها همهٔ زندان‌ها پر از محبوس بود. جلادان امیر بخارا در کوچه‌ها حتی آنهایی که به قول خودشان نحوهٔ لباس پوشیدن آنها «مناسب با روح اسلام» نبود را نیز بازداشت می‌کردند. گروه گروه آدمان بی‌گناه هر روز به مرگ پرعذاب گرفتار می‌شدند. با اندک شبهه صدها نفر را کتک می‌زدند و مجازات می‌کردند. با فرمان امیر، صدرالدین عینی را بازداشت نموده، ۷۵ چوب زدند و زندانی کردند. سرانجام سربازان انقلابی روسی که از بخارا عبور کرده، به خانه‌های خود می‌رفتند، او را از مرگ نجات دادند. حکومت موقت برای جلوگیری از قتل و کشتارهای وحشیانه هیچ اقدامی انجام نداد. رزیدان روسیه هم که نمایندگی دیپلماتیک حکومت موقت در نزد امیر به‌شمار می‌رفت، نسبت به بیدادگری‌های امیرعالم‌خان، این جلاد خون‌خوار،

بی‌اعتنا بود.

ارتجاع در بخارا موقتاً پیروز گشت. اما روحیهٔ انقلابی توده‌های رنجبر روز به روز بالا می‌گرفت.

* * *

و.ای. لنین در تزهای ماه آوریل مشهور خود چنین وظیفهٔ نوینی را مطرح می‌نماید: «از مرحلهٔ اول انقلاب که پرولتاریا به‌علت عدم آگاهی و اتحاد خود حاکمیت را به بورژوازی داده است، لازم است به مرحلهٔ دوم منتقل شود که این مرحله حاکمیت را به دست پرولتاریا و ندارترین طبقات دهقانان دهد».[۳۵]

روسیه در آستانهٔ انقلاب نوین یعنی انقلاب سوسیالیستی قرار داشت و حزب بلشویک‌ها طبقهٔ کارگر و فقیرترین دهقانان همهٔ خلق‌های روسیه، از آن جمله خلق‌های آسیای وسطی را برای پیروزی در این انقلاب آماده می‌ساخت.

۴. معارف‌پروری و ادبیات تاجیک
(نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی و اوایل قرن بیستم)

پیوستن آسیای وسطی به روسیه به رشد فرهنگ و هنر و ادبیات آن به‌طور عینی مساعدت کرد. دانشمندان ترقی‌خواه روسیه در زمینهٔ تحقیق اقتصاد، مردم‌شناسی، تاریخ، زبان، ادبیات، منابع طبیعی و رشته‌های دیگر در آسیای وسطی خدمت‌های باارزشی انجام دادند.

بسیاری از متفکران و شاعران آسیای وسطی از روشنفکران ترقی‌خواه روسیه درس عبرت می‌گرفتند. به‌تدریج ادبیات کشور هم پیشرفت کرد. در تشکل جهان‌بینی، احمد مخدوم دانش، متفکر شهیر آن سال‌ها ملقب به احمد کله (۱۸۲۷-۱۸۹۷م) بر فرهنگ ترقی‌پرور روسیه تأثیر عمیق گذاشت.

احمد دانش یکی از فاضل‌ترین شخصیت‌های بخارا به‌شمار می‌رفت. او به حق دربارهٔ خود نوشته بود که در وجود یک شخص، پزشک، شاعر، موسیقی‌دان، نقاش، منجم، عالم و خطاط را مجسم نموده است. احمد دانش در ازای آزاداندیشی و عقاید انتقادی خود، به‌عنوان «کافر» معروف بود. با این همه دانش و اطلاعات فوق‌العادهٔ او

امیر را مجبور می‌کرد تا وی را به‌نظر اعتبار بنگرد. احمد دانش به‌حیث دبیر سفارت امیر سه‌بار به پتربورگ سفر کرده بود. آشنایی با روسیه و فرهنگ روس در تمام حیات و فعالیت او نقش غیرقابل انکار برجای گذاشت. در همان شرایط تاریخی که احمد دانش زندگی می‌کرد، برقراری رابطه با اشخاص پیشقدم روسیه برایش امکان‌پذیر نبود و نمی‌توانست به درجهٔ حل و فصل انقلابی مسألهٔ دیگرسازی نظام زندگی برسد. او برای این مقاصد و آرمان‌های سیاسی خود به شعار خیال‌پرستانهٔ پادشاه دانشمند و بافرهنگ متوسل می‌شد. به عقیده او، چنانچه امیر به نفع معارف «متقاعد گردد»، همین یکی برای برپایی زندگی نوین در بخارا کافی است. ولی، از سوی دیگر، احمد دانش خواستار تأسیس اداره‌های مشورتی و از این راه محدود ساختن حکومت مطلقه بود. روح تمام گفته‌های او را محبت نسبت به مردم و توجه به خوشبختی آنان فراگرفته است. با آن که احمد دانش نتوانست به ماهیت حکومت مطلقهٔ روسیه پی ببرد، با این حال، روسیه را با بخارا مقایسه می‌کرد و طبیعی است که از فرهنگ و صنعت و شهرهای روس به وجد می‌آمد.

مهم‌ترین اثر احمد دانش، رسالهٔ *نوادرالوقایع* است که از مجموعهٔ پاره‌های علمی فلسفی، سیاسی و اجتماعی و بدیعی فراهم آمده است. احمد دانش در رسالهٔ مربوط به تاریخ حکومت خاندان منغیتیهٔ بخارا که پنهانی انتشاریافته بود، بخارای فئودالی را مورد انتقاد شدید قرارداده، آشکارا گفته است: «پس، اگر حال سلطان را تفتیش کنی فاسقی، ظالمی، سفاکی، و قاضی‌مرد مرتشی حرام‌خواری، غاصبی و رییس ک... بی‌دیانتی و عسس مخمر و مقمر و سرگروه راهزنان و سرکردهٔ سارقان می‌بود».[۳۶]

او همچنین پیش‌بینی کرده بود که نجات از ستم و خودکامگی فقط با یاری خلق روس میسر خواهد شد.

کلیهٔ افراد با استعداد و پاک‌وجدان بخارای آن روز در اطراف احمد دانش حلقه می‌زدند. استاد عینی در *یادداشت‌های* خود خیلی نافذ و تأثیرگذار نشان داده است که چگونه احمد دانش کم کم خود را از دربار دور می‌کشید و در اطراف خود کسانی را گرد می‌آورد که به‌خاطر رهایی مردم ازبند جهالت و بینوایی می‌کوشیدند.

بدین طریق، افکار و عقاید احمد دانش، با وجود محدودیت‌های طبقاتی‌ای که داشت، نسبت به آن دوره عقایدی پیشرو و ترقی‌خواهانه بود. بزرگ‌ترین خدمت

احمد دانش آن بود که توانست در اطراف خود گروهی از پیروان یعنی معارف‌پروران تاجیک قرن نوزدهم میلادی را متحد کند.

عبدالقادر خواجه سودا (وفات ۱۸۷۴م)، قاری رحمت‌الله واضح (۱۸۲۸-۱۸۹۴م)، عیسی مخدوم بخارایی (۱۸۲۶-۱۸۸۷م)، شمس‌الدین مخدوم شاهین (۱۸۵۷-۱۸۹۳م)، حیرت بخارایی (۱۸۷۸-۱۹۰۲م) و چندی دیگر از شاعران محفل احمد دانش هر چند شاعران نامدار قرن نوزدهم میلادی بودند، ولی از جهت عقیده و مفکوره نتوانستند به پایه این دانشمند بزرگ برسند.

ملحق شدن آسیای وسطی به روسیه، در ولایت فرغانه که از نگاه رشد صنعتی نسبتاً پیشرفته بود وبرخلاف امارت بخارا به قلمرو استانداری کل ترکستان شامل بود، به رشد عقاید اجتماعی و سیاسی این کشور خیلی مساعدت نمود. پیدا شدن محله‌های روس‌نشین در اطراف شهرها و دهات ساکنان بومی، رابطه با روس‌های ترقی‌خواه انقلابی که به خاک کشور ترکستان تبعید شده بودند، آشنایی با نهضت‌های انقلابی روس در آخر قرن نودهم میلادی، ساختمان راه‌آهن و افزایش آمد و شد به نواحی مرکزی روسیه و غیره به ادبیات معارف‌پرور نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی و اوایل قرن بیستم خیلی تأثیر رساند. نمایندگان ترقی‌خواه این‌گونه ادبیات در ولایت فرغانهٔ کشور ترکستان عبارت بودند از مقیمی، فرقت، حمزهٔ حکیم‌زاده، دلشاد و عنبرآتون.

در آفریده‌های محمدامین خواجه مقیمی (۱۸۵۰-۱۹۰۳م) هجو مقامی نمایان دارد. مقیمی با هجو، بی‌عدالتی و بیدادگری و خودسری و ستمکاری‌های مأموران ادارات تزاری، صاحبان کارخانه‌ها، ریاکاری، مفت‌خوری و جهالت ملاها را افشا می‌کرد.

ذاکرجان فرقت (۱۸۵۸-۱۹۰۹م) به روسیه و فرهنگ روس حسن توجه خاصی داشت و دوستی و رفاقت خلق روس و خلق‌های آسیای وسطی را پیوسته تبلیغ و تشویق می‌کرد.

خلاقیت هنری شاعر معارف‌پرور، حمزهٔ حکیم‌زاده (۱۸۸۹-۱۹۲۹م) بعد از انقلاب اول روسیه خیلی رونق و رواج پیدا کرد.

عامل و انگیزهٔ اصلی تشکل عقاید ترقی‌خواهانهٔ معارف‌پروران مردم تاجیک و

ازیک همانا زندگی سخت مردمان آسیای وسطی و آشنایی شاعران و متفکران آسیای وسطی با مراکز علمی و فرهنگی روسیه چه در ترکستان و چه در مرکز این کشور پهناور بود. در شکل‌گیری عقاید اجتماعی و سیاسی دلشاد (۱۸۰۰-۱۹۰۵/۶م) و عنبرآتون (۱۸۷۴-۱۹۰۸/۹م) نیز عامل‌های فوق مهم بوده‌اند. دلشاد و عنبرآتون توانستند همانند تمامی روشنفکران دیگر خودکامگی و بیداد حاکمان، حاکمیت وحشیانهٔ فئودال‌ها و استثمار بی‌سابقهٔ مردم را محکوم نمایند. آنها ریاکاری حرص و فحشا و جهالت و بی‌رحمی ثروتمندان را افشا کرده، مفت‌خواران و مال مردم‌خواران را با تازیانهٔ هجو می‌کوبیدند.[۳۷]

۵. ادبیات تاجیک در اوایل قرن بیستم

فعالیت ادیبان پیشقدم تاجیک

در اوایل قرن بیستم فعالیت برخی ادبای ترقی‌خواه تاجیک خیلی توسعه یافت. حیرت، صهبا، اثیری، عینی و بعضی دیگران از جمله ادیبان ترقی‌خواه بودند که آشنایی با ادبیات روس به ایجادیات آنها تأثیری عمیق رساند.

حیرت (۱۸۷۸-۱۹۰۲م) شاعری مستعد و غزل‌سرایی چیره‌دست بود. شکل و مضمون کهنهٔ غزل برای حیرت تنگی می‌کرد، این بود که در نظم راه‌های نو را جستجو می‌نمود. او در زندگی تیره و تار امارات بخارا نور امیدی ندید که روحیه‌اش را از دست داد و این امر باعث افزودن آهنگ‌های یأس و اندوه در سروده‌هایش شد. لازم به ذکر است که حیرت اشعاری نیز دارد که در آنها مضامین اجتماعی به‌وضاحت دیده می‌شود و شاعر در این‌گونه شعرهایش مردم را به معرفت دعوت نموده و تلاش در راه بهبودی حال مردم را از جمله صفات عالی انسان می‌شمارد.

صهبا خود یک مأمور عالی‌مرتبه بود و عنوان توقسبا داشت. اما این شاعر پاکدل نمی‌توانست عوام‌فریبی و حرص و جهالت درباریان را بپذیرد و از دربار رفت. با آن که اشعار صهبا اکثراً غنایی است، ولی هجو شدیداللحن نیز زیاد دارد. در سال ۱۹۱۸ میلادی صهبا به دلیل شرکت در نهضت آزادی‌خواهی خلق به دستور امیر به قتل رسید.

تاش‌خواجه اثیری (۱۸۶۴-۱۹۱۵م) در خجند زندگی می‌کرد و از راه پیشه‌وری روزگار فقیرانه‌ای داشت. شغل او سنگ آسیاب‌تراشی بود. اثیری شاعری بود در یک شعر اثیری آمده است:

آه از این جنس نجاست‌طینتان زهدکیش
جز به آب تیغ نتوانی مطهر داشتن
عنکبوتانند هنگامی که گیرند اعتکاف
صید مظلومی غرض در زیر چادر داشتن
صوفپوشانند اما در غم دیبای روم
از کلاه اینجا هوای زیب قیصر داشتن
جمله طراران راه دین و ایمان توانند
چشم برهمیان سیم و کیسهٔ زر داشتن
از سر و کار نماز و روزهٔ ایشان مپرس!
خویش را در زیر بار آخرت در داشتن[۳۸]

اثیری مبلّغ فعال علم و دانش بود و عقیده داشت که از طریق معرفت می‌توان خلق را از چنگال جهالت و تعصب رهایی بخشید. او اطمینان کامل داشت که مکاتب دنیوی، علم و فرهنگ می‌توانند مردم را به سعادت رسانند. چنان‌که می‌گوید:

شما را شاید اکنون جهد کردن
غم اصلاح کار خویش خوردن
مکاتب‌های نو ایجاد کردن،
ره درس نوی ارشاد کردن
قرأت‌خانه‌ها بر پا نمودن
مقام مصلحت انشا نمودن

بـه اولاد عـزیز مـنّت نـهادن
بـه نـور دیـدگان فـن یـاد دادن
سـر و کـار دگـر بـاید گـرفتن
بـه راه تـازه بـاید پـیش رفـتن
سر خود در همه سوراخ خستن
ز هـر در راه اسـتقبال جسـتن[۳۹]

صدرالدین عینی (۱۸۷۸-۱۹۵۴م) هم از ادبای ترقی‌خواه آن دوره بود که سال ۱۹۰۹ میلادی اولین کتاب درسی دنیوی، *تهذیب الصبیان* را تألیف کرد. در همان سال‌ها صدرالدین عینی بسیار شعرهایی گفته است که به مسایل مهم اجتماعی اختصاص دارند.

همهٔ ادبای مذکور در اشعار خود خصوصیات مثبت معارف‌پروری احمد دانش را حفظ نموده، با راه معرفت به مردم خدمت می‌کردند، امارت را زیر تنقید می‌گرفتند و مشوق برقراری رابطه با روسیه بودند. ناگفته نماند که آنها نتوانستند فعالیت معارف‌پروری خود را با اهداف و خواسته‌های انقلاب که روز به روز گسترش می‌یافت، هماهنگ نمایند، به همین سبب عقیدهٔ آنها و به‌طورکلی فعالیت آنها یک اندازه محدود و لیبرال بود. گذشته از این، برخی از این ادیبان پیرو ایدئولوژی جدیدیه شدند.

تدریجاً ادیبان روشنفکر و پاکدل، هم‌زمان با رشد انقلاب اطمینان حاصل کردند که ورود آنها به کوچهٔ جدیدیه اشتباه بوده است. آنها با مرور زمان فهمیدند که فقط حزب کمونیست قدرت دارد برای مردم آزادی واقعی و معرفت به ارمغان آورد. به قول استاد عینی حزب، او و نظیر او بسیاری از روشنفکران پاکدل و جوینده نظیر او را «از باتلاق جدیدیه بیرون کشید». این‌گونه انسان‌های باطناً ترقی‌پرور قطعاً جدیدیه را ترک کردند و در موضع بنیادگران سوسیالیسم و معرفت کمونیستی مردم قرار گرفتند.

یادداشت‌ها

۱. کریم‌اف، ت.ر.، ۱۹۶۶، ص ۸۶-۸۷.

۲. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ـ ۱۸، فهرست ۲، پروندهٔ ۲۵۱، ورق اول.

۳. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ـ ۲، پروندهٔ ۲۵۱، اوراق ۶۵-۶۸.

۳. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ـ ۳، فهرست ۲، پروندهٔ ۴۶۷، اوراق ۱۴۹-۲۰۴.

۵. اقتباس از کتاب: Alp Tekih, 1915, p.16.

۶. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ـ ۱، فهرست ۳۱، پروندهٔ ۶۴۸، ورق اول.

۷. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ـ ۴، ۲، فهرست ۲، پروندهٔ ۴۳۹، اوراق ۵-۶.

۸. نگر: روزنامهٔ گیونش. که در شهر باکو نشر می‌شد. شمارهٔ ۱۰-۱۲، از ۲۱ ژانویهٔ ۱۹۱۱ میلادی.

۹. باباخانوف، م.، ۱۹۷۰، ص ۱۷۱-۱۷۲.

۱۰. کریم‌اف، ت.ر.، ۱۹۶۶، ص ۹۴-۹۷.

۱۱. در مورد متن فرمان؛ نگر: *عصیان سال ۱۹۱۶ در آسیای وسطی و قزاقستان*، مجموعه اسناد، ۱۹۶۰، سند اول، ص ۲۵-۲۶.

۱۲. نگر: خالفین، ن.ا.، ۱۹۵۰؛ ترسونوف، خ.، ۱۹۶۲، ص ۱۹۸.

۱۳. *عصیان سال ۱۹۱۶ در آسیای وسطی و قزاقستان*، سند ۵۳، ص ۱۰۵.

۱۴. نگر: رجب‌اف، ظ.، ۱۹۵۵؛ ترسونوف، خ.، ۱۹۶۲؛ اوسین بایف. ک.، ۱۹۶۷؛ کاستیلسکایا، ز.د.، ۱۹۷۲؛ انتشارات مخصوص «اخبارات» آکادمی علمی تاجیکستان و آکادمی علوم ازبکستان، «رسائل» پژوهشگاه تاریخ، زبان و ادبیات آدکامی علوم قرقیزستان و غیره.

۱۵. *عصیان سال ۱۹۱۶ در آسیای وسطی و قزاقستان*، سند ۵۶، ص ۱۰۹.

۱۶. در همان اثر، سند ۹۲، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۱۷. *عصیان سال ۱۹۱۶ در آسیای وسطی و قزاقستان*، سند ۹۲، ص ۱۷۰.

۱۸. در همان اثر، سند ۸۹، ص ۱۳۷. گزارش‌های لیکوشین به استاندار کل کوراپاتکین، ۵ آگوست ۱۹۱۶ میلادی.

۱۹. در همان اثر، سند ۹۲، ص ۱۷۰.

۲۰. مختاراف، ا.، ۱۹۶۷، ص ۳۳.

۲۱. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ـ ۱، فهرست ۳۱، پروندهٔ ۱۱۲۸، اوراق ۵-۸ و غیره.

۲۲. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ـ ۱۷، پروندهٔ ۱۶۶، اوراق ۱۱-۱۴.

۲۳. لنین، و.ای. *آثار*، جلد ۲۳، ص ۳۸۵.

۲۴. اسکندراف، ب.ا.، ۱۹۷۰، ص ۲۸-۳۵.

۲۵. *رسائل تاریخ حزب کمونیست ترکستان*، شمارهٔ دوم، ۱۹۵۹، ص ۳۲.

۲۶. امین‌اف، ا.، باباخواجه‌یف، ا.، ۱۹۶۶، ص ۱۲۱.

۲۷. رویهٔ جدیدیه عموماً منفی ارزیابی شده باشد هم، به رویهٔ مذکور موقتاً اشخاص پاک‌سرشت و جوینده نیز همراه می‌شدند و برنامه‌های ضدمردمی ملی‌گرایان بورژوازی را اعتراف نمی‌کردند و به محض فاش گردیدن ماهیت ارتجاعی جدیدیه از آن دور می‌شدند.

۲۸. روزنامهٔ حریت، ۲۵ ژوئن ۱۹۱۷ میلادی.

۲۹. *ناشا گازیتا* (روسی)، شمارهٔ ۱۲۱، تاشکند، ۱۹۱۷ میلادی (دریا ـ محل سیردریا در نظر است).

۳۰. *رسائل تاریخ حزب کمونیست ترکستان*، نشر دوم، ۱۹۵۹، ص ۳۵.

۳۱. در همان اثر، ص ۳۸-۳۹.

۳۲. *پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در ترکستان*، مجموعهٔ اسناد، ۱۹۴۷، ص ۴۱.

۳۳. بایگانی مرکزی دولتی ج ش س ازبکستان، بخش ـ ۳، فهرست ۲، پروندهٔ ۵۱۴، ورق ۱۰۰.

۳۴. *آمادگی و برگزاری انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر*، مجموعه اسناد، ۱۹۴۷، ص ۱۱۷.

۳۵. لنین، و.ای.، *آثار*، جلد ۳۱، ص ۴.

۳۶. احمد دانش، ۱۹۵۹، ص ۷۲.

۳۷. مفصلاً در این موضوع نگر: مختاراف، ا.، ۱۹۶۹.

۳۸. در همان اثر، ص ۴۴.

۳۹. در همان اثر، ص ۴۴.

فهرست منابع

توصیف منابع

مدارک باستان‌شناسی جهت تحقیق تاریخ نظام جامعهٔ ابتدایی در آسیای وسطی (با نظرداشت اطلاعات راجع به نواحی مجاور) منابع اصلی به‌شمار می‌روند. برای تحقیق محیط اطراف، معلومات جغرافی باستان و زمین‌شناسی مساعدت خواهند کرد. برخی از عناصر تمدن معنوی آدمان عهد قدیم در آثار شفاهی، مردم‌شناسی و زبان مردمان محفوظ مانده‌اند. گردآوری و استفادهٔ مجموع اطلاعات و مقایسهٔ آنها امکان می‌دهد که همگان با تاریخ قدیم آشنا گردیدند و شالودهٔ عمومی رشد کانون‌های قدیم‌ترین آدمان در آسیای وسطی معین شوند. خصوصاً از آن سبب که اکنون تولیدات مادی بیشتر تحقیق شده، مسایل اجتماعی و ایدئولوژی به‌طور باید و شاید مورد پژوهش قرار نگرفته‌اند. چنان‌که ک.مارکس نوشته بود: «همان‌طوری که ساختار بازمانده‌های استخوان‌ها برای مطالعات انواع مفقود حیوانات حائز اهمیت بوده‌اند، بازمانده‌های وسایل کار هم برای پژوهش نظام‌های منسوخ اجتماعی‌و اقتصادی به همان اندازه اهمیت دارند».[1]

محققان تاریخ آسیای وسطی هنگام تحقیق زمان انحلال نظام جامعهٔ ابتدایی و گذار به جامعهٔ طبقاتی غیر از منابع مذکور باز اطلاعات قدیم‌ترین قسمت‌های آثار هندی *ویدها* و فارسی *اوستا* را در اختیار دارند.

برای تحقیق عهد قدیم‌ترین، تعداد و انواع منابع افزایش می‌یابد.[2] به‌خصوص مآخذ دارای جنبه‌های گوناگون می‌باشند. *اوستا* نخستین منبع مهم به‌شمار آمده، بخش‌های عمدهٔ محفوظ ماندهٔ آن دربارهٔ طرز زندگی، فرهنگ و ایدئولوژی مردم

---

۱. مارکس، ک. و انگلس، ف. *آثار*، جلد ۲۳، ص ۱۹۱.

۲. راجع‌به توصیف مکمل منابع در مورد تاریخ قدیم؛ نگر: *ای. ت. ن.* جلدهای اول ـ سوم.

ایرانی‌نژاد، از جملهٔ باشندگان قدیمی آسیای وسطی (احتمال قدیم‌ترین) معلومات می‌دهند. پدیده‌های متعدد سیاسی و حیات فرهنگی آسیای وسطی در کتیبه‌های خط میخی شاهان هخامنشی که روی صخره‌ها و لوحه‌های فلزی به زبان‌های فارسی قدیم یا زبان‌های دیگر ثبت شده‌اند، منعکس گردیده‌اند. در کتیبه‌های شاهان و نوشته‌های رسمی سلاله‌های بعدی ایرانی، ساسانیان، نیز در مورد تاریخ آسیای وسطی مدارک موجودند. در مورد تاریخ دولت کوشانیان کتیبه‌های به زبان باختری که از موضع سرخ کوتل (افغانستان) به‌دست آمده‌اند، خیلی مهم است. نوشته‌های به زبان‌های هندی به دست آمده از هندوستان، افغانستان و آسیای وسطی نیز در این رابطه حایز اهمیت می‌باشند.

در آثار مؤلفین یونانی و رومی، در مورد تاریخ سیاسی و نژادی، اقتصادی و اجتماعی، فرهنگی و جغرافیای تاریخی آسیای وسطی در عهد قدیم مدارک بسیار فراوان‌اند. مؤلفین برخی از آثار، که تا زمان ما رسیده‌اند، در آسیای وسطی نبوده‌اند، ولی از یادداشت‌ها و خاطرات هم‌میهنان خویش از جمله نظامیان، تجار و جهانگردان که در مراحل مختلف از این سرزمین بازدید نموده بودند، این‌چنین اسناد رسمی و غیررسمی استفاده شده‌اند. البته، مؤلفین قدیم مستقیماً از منابع استفاده نکرده‌اند. بنابراین، در آثار آنها بعضاً عدم دقت و تحریف وقایع مشاهده می‌شود. تقلید به عنعنات تاریخ‌نگاری یونانی و رومی بعضاً باعث انعکاس و ارزیابی غیرصحیح وقایع و حوادث می‌گردید. صرف‌نظر از این، منابع یونانی و رومی از جمله مهم‌ترین منابع خطی محسوب می‌شوند و اکثر معلومات گردآوردهٔ آنها ارزش بزرگ علمی دارند. بنابراین آثار هرودتس (قرن پنجم قبل از میلاد)، کتیسی (قرن چهارم قبل از میلاد)، گزنفون (قرن پنجم قبل از میلاد)، پولیبس (قرن دوم قبل از میلاد)، پومپئوس تروگ (قرن اول قبل از میلاد) که برخی از پارچه‌های اثر او در آثار ژوستین مؤلف قرن دوم یا سوم میلاد باقی مانده‌اند، مورخان اواخر قرن اول قبل از میلاد ــ قرن دوم میلادی ــ کوینت کورتسی‌روف، پلوتارخس، استرابون، آریانوس، این‌چنین آثار مؤلفین مابعد امیان مارتسلین، پروکوپ کیساری به‌طور گسترده مورد استفاده قرار گرفته است.

برخی از معلومات دربارهٔ تاریخ آسیای وسطی در منابع چینی (از ربع آخر قرن

دوم میلادی آغاز گردیده) از سفر چژان تسیان، سفیر چین به این کشور باقی مانده‌اند. این همه مدارکی می‌باشند که در سالنامه‌های سلاله‌های چینی، خاطرات سفرا و سفرنامه‌ها باقی مانده‌اند، ناقص و مغرضانه بوده، در آنها ایدئولوژی سلالهٔ «خان» و بزرگ‌منشی موقع بزرگ دارد.

برای پژوهش مراحل جداگانهٔ تاریخ قدیم آسیای وسطی، به‌خصوص همان زمانی که یک قسمت این سرزمین و هندوستان در هیأت یک دولت بودند، منابع مختلف هندی از جمله کتیبه‌ها اهمیت بزرگ پیدا می‌کنند.

در سال‌نامه‌های سُریانی قرن ششم (به‌خصوص اثر ایشواستلیت)، آثار مورخان قرن‌های چهارم ـ پنجم ارمنی (ایگیشی و اروانیت، فوُست بوزاند، مویسی خورینسکی و غیره)، آثار فارسی میانه ـ پهلوی راجع به تاریخ قدیم و ابتدای قرون وسطی آسیای وسطی معلومات فراوان موجود است. تاریخ عهد قدیم و قرون وسطای آسیای وسطی، در آثار عربی و فارسی انعکاس یافته‌اند (اثر طبری و ترجمهٔ تاجیکی آن به قلم بلعمی، اثر بیرونی و غیره)، از این جهت *شاهنامهٔ* بی‌زوال ابوالقاسم فردوسی قابل ذکر است.

توصیف اوضاع آسیای وسطی در آغاز و مرحلهٔ وارد گردیدن آن به هیأت خلافت اعراب در ادبیات عرب و فارسی موجود است. از کتیبه‌های رونی ترکی باستان نیز می‌توان اسناد مهم پیدا کرد. سه بایگانی دارای اسناد محلی در نسا ـ پارتی (قرن اول قبل از میلاد)، در تپراق قلعه ـ خوارزم (قرن سوم میلاد)، درقلعهٔ مغ سغدی (قرن هفتم میلادی)، این‌چنین تعداد زیاد کتیبه‌های ثبت گردیده بر بالای مصنوعات مختلف و آثار فرهنگ به‌دست آمده‌اند. چنین مآخذ محلی حائز اهمیت بزرگ می‌باشد.

عموماً منابع خطی مربوط به تاریخ قدیم و ابتدای قرون وسطای آسیای وسطی پراکنده‌اند. در قسمتی از آثار که در نقاط خیلی دور از آسیای وسطی تألیف گردیده‌اند، برخی از رویدادهای تاریخ غلط تصویر یا توصیف شده‌اند. قرن‌های قبل از میلاد و مهم‌ترین روندهای تاریخی و تاریخی ـ فرهنگی بسیار ناقص و یا کاملاً منعکس نشده‌اند. برخی از مدارک را می‌توان از اسناد مردم‌شناسی، فولکلور، زبان‌شناسی، من‌جمله نژاد و نام‌شناسی محل و اشخاص پیدا نمود؛ جهت روشن

ساختن مسایل ریشه‌شناسی نژادی مواد وشواهد پالئوانتروپولژیک نقش مهم دارند. ولی مراحل انکشاف تاریخ قدیم و قرون وسطای تاجیکستان را تنها می‌توان با پژوهش‌های منابع خطی توأم با مواد اسناد سکه‌شناسی و باستان‌شناسی معین کرد. مدارک سکه‌شناسی که در طول یک ونیم قرن در آثار دانشمندان روس، شوروی و پژوهشگران خارجی منتشر گردیده‌اند، هم‌زمان با منابع خطی برخی از مراحل نظام تاریخ سیاسی را معین می‌نمایند. آنها برای معین کردن تاریخ تمدن از جمله فرهنگ و ایدئولوژی، تحقیق روابط تجارتی کمک قابل‌ملاحظه خواهند کرد. غالباً سکه‌شناسی یگانه منبعی است که این وقایع را روشن می‌گرداند. منابع باستان‌شناسی دربارهٔ آسیای وسطی در عهد قدیم و ابتدای قرون وسطی خیلی زیادند. مسایل اساسی تاریخ قدیم بر مبنای پژوهش مدارک مذکور بررسی می‌گردد زیرا این مدارک نه تنها در زمینهٔ مسایل تاریخ تمدن (تشخیص جنبه‌های تاریخ تمدن مادی و معنوی و روابط آن)، بلکه برای روشن ساختن تکامل نیروهای مولده، جغرافیای تاریخی، روابط اقتصادی و ریشه‌شناسی نژادی اصولاً خیلی مهم است.

مرحلهٔ شامل گردیدن آسیای وسطی به هیأت خلافت اعراب در آثار جداگانهٔ مورخان به زبان عربی تصویر شده است.[1] در این‌جا قبل از همه اثر جامع تاریخ عمومی جهان طبری (متوفی ۹۲۳م) *تاریخ‌الرسول و الملوک*، اثر خیلی مهم تاریخی بلاذری (متوفی ۸۹۲م)، *کتاب فتوح‌البلدان* (در آن راجع‌به لشکرکشی‌های نظامی اعراب معلوماتی موجود است)، تألیفات ابن اثیر (متوفی ۱۲۳۱ م)، تاریخ عمومی جهان یعقوبی (متوفی ۸۹۷م) و دیگر را ذکر نمودن ضرور است. این‌چنین در آثار چینی و ترکی قدیم نیز مدارکی موجودند.

مواد تازه‌ای که اکنون به‌دست آمده‌اند مانند بایگانی قلعهٔ مغ، که در آن اسناد رسمی اخشیدهای سغدی، مناسبت حکمای آسیای وسطی و اعراب و مدارک

---

۱. توصیف بسیار خوب مآخذ راجع‌به تاریخ آسیای وسطی در قرن‌های نهم ـ دوازدهم را و.و. بارتولد، ۱۹۶۳ ب، ص ۴۵۰-۱۰۸) ارائه نموده است. و.ن. بیلیایف، ۱۹۳۹؛ ا.ا. روماسکیویچ، ۱۹۳۸، ۱۹۳۹؛ در قسمت جغرافیای عربی، ای. یو. کراچکوفسکی، ۱۹۵۷ علاوهٔ توصیف مذکور می‌باشد. راجع‌به توصیف عمومی و خیلی مفید نگر:

Spuler B. 1952, XVI-XXXII; 1968, 100-168.

باستان‌شناسی می‌باشند.

تاریخ دولت‌های آسیای وسطی در قرن‌های نهم ـ سیزدهم میلادی در منابع مختلف خطی همه‌جانبه منعکس شده است. غیر از آثار عموماً تاجیکی همچنین آثار گوناگون عربی و فارسی را برشمردن لازم است: اثر گردیزی، که درسال ۱۰۵۰ م تألیف گردیده است؛ آثار تألیف شده در مورد کدام سلاله و حاکم و یادداشت‌ها، مثل تألیف بیهقی (متوفی ۱۰۷۷ م)؛ تاریخ ولایت و شهرها (که از میان آنها *تاریخ بخارا* نرشخی خیلی مهم است)؛ لغت شرح حال و جغرافی (سمعانی، متوفی ۱۱۶۷ م؛ یاقوت، متوفی ۱۲۲۹ م)؛ قاموس‌ها (مهم‌ترین آنها اثر یوسف خوارزمی، اواخر قرن دهم میلادی)؛ اسناد رسمی و مربوط به رشتهٔ حقوق.

در تألیفات جغرافی، معلومات‌نامهٔ مأموری جغرافی و سیاحت‌نامه‌ها دارای معلومات خیلی فراوان می‌باشند. یکی از نخستین مؤلفینی که توصیف جغرافی نواحی مختلف را باقی گذاشته است، ابن‌خردادبه بود (که اثر او در سال ۸۴۶-۸۴۷ میلادی تألیف یافته، در سال ۸۸۶/۸۸۵ میلادی بار دیگر تحریر شده است). یعقوبی، مورخ جغرافی‌دان هم بود. تقریباً در سال ۹۰۳ میلادی اثر جغرافی ابن فقیه تألیف گردید. در سال‌های بعد جغرافی‌دان‌هایی از جمله، ابن روستا (تقریباً در سال ۹۴۳ م)، ابن فضلان (که در سال‌های ۹۲۱-۹۲۲ م از آسیای وسطی دیدن کرده بود)، قدمه (تقریباً سال ۹۲۸ م)، مسعودی (سال‌های ۹۴۷-۹۵۰ م)، اصطخری (تقریباً سال ۹۴۱ م)، ابن حوقل و مقدسی (نیمهٔ دوم قرن دهم میلادی) آثار جغرافی خویش را ایجاد نموده‌اند. ولی آثار تاجیکی نیز تألیف گردیده بودند. اثر مؤلف گمنام *حدودالعالم* (۹۸۲-۹۸۳ م)، *جهان‌نامه* بهرام (ابتدای قرن سیزدهم میلادی) از این قبیل آثارند. آثار منسوب به موضوعات دیگر نیز منابع مهم تاریخی می‌باشند. *سیاست‌نامه* ــ سند سیاسی، پندنامهٔ متعلق به اواخر قرن یازدهم ــ ابتدای قرن دوازدهم، *چهارمقالهٔ* نظامی عروضی سمرقندی (تألیف شده در ۹۵۶-۹۵۷ م)، *جوامع الحکایات و لوامع‌الروایات* عوفی (تألیف گردیده تقریباً در ۱۲۲۸)، آثار دیگر علمی و ادبی به زبان‌های تاجیکی، عربی و ترکی تألیف یافته، به همین گروه منابع شامل می‌شوند.

لازم به یادآوری است که از نگاه حدود، ترتیب زمانی و موضوع این مآخذ

هم‌گون نیستند. تاریخ دول طاهریان، سامانیان و غزنویان خیلی مفصل تصویر شده است، اما راجع‌به تاریخ قراخانیان معلومات خیلی ناچیز است. یا خود در مورد اقتصادیات قرن‌های نهم ـ دهم (به‌خصوص در مورد آبیاری، کشاورزی، بازرگانی، نقشه‌برداری شهرها، ثروت‌های زیرزمینی و استخراج آنها، مالیات) معلومات فراوان است، ولی ساختار داخلی پیشه‌وری، زندگی شهریان، مناسبت اجتماعی قرن‌های نهم ـ دوازدهم میلادی در مآخذ به صورت باید و شاید منعکس نشده‌اند. بنابراین دیگر منابع، خصوصاً مدارک سکه‌شناسی و باستان‌شناسی از اهمیت ویژه برخوردار می‌باشند.

وقایع تاریخ استیلای مغول‌ها بر آسیای وسطی در آثار سه مورخ همزمان ابن‌اثیر، جوینی و نسفی، به‌طور هم‌زمان و همه جانبه تصویر شده‌اند. تصویر کامل وقایع مربوط به این زمان در *تاریخ جهانگشای* جوینی (تألیف شده در ۱۲۶۰ میلادی)، آورده شده است. این تألیفات باز از آن جهت مهم است که در آن تاریخ خوارزم‌شاهیان نیز منعکس است. جوینی از منابع گوناگون، از جمله مغولی استفاده نموده است. در تألیفات او بعضاً ستایش مبالغه‌آمیز حاکمان مغول به‌نظر می‌رسند. عموماً این اثر برای همین دوره سرچشمهٔ اساسی می‌باشد. آثار تاریخی رشیدالدین نیز خیلی مفیدند.

جامع‌التواریخ تألیف قاموس‌گونهٔ تاریخی رشیدالدین در سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۱۱ میلادی به اتمام رسید، و تقریباً در همین مرحله، وصاف اثر خویش را راجع‌به تاریخ مغول ایجاد نمود. اندکی دیرتر آثار جغرافی و تاریخی حمدالله قزوینی عرض وجود نمود. یک‌چند اثر دیگر به‌خصوص تألیفات جمال قریشی (ابتدای قرن شانزدهم میلادی)، مآخذ مغولی، ارمنی و غیره را ذکر نمودن ضرور است. سیاحان از چین (چان چون)، اروپای غربی (مارکوپولو و دیگران) و سیاحان مسلمان که از آسیای وسطی بازدید به‌عمل آورده، خاطرات خود را باقی گذاشته‌اند که در آنها معلومات مشخص در مورد این کشور موجودند. اسناد راجع به وقف مقبره و خانقاه سیف‌الدین باخرزی (۱۳۲۶-۱۳۳۳ م) خیلی مهم‌اند.

جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی تاریخ آسیای وسطی خود در مآخذ مکمل تصویر نگشته‌اند. بنابراین نقش قسمتی از تحقیقات سکه‌شناسی برای معین ساختن

حوادث و وقایع و جریانات در مآخذ منعکس نشده بسا بزرگ است. برعکس، مدارک باستان‌شناسیِ راجع‌به این زمان کمتر موجودند.

در عهد تیمور و تیموریان آثار زیاد تاریخی به میان آمده‌اند که اکثر آنها به زبان تاجیکی، قسماً به زبان‌های عربی و ترکی قدیم تألیف شده‌اند و اساسی‌ترین آنها عبارت‌اند از: *روزنامهٔ غزوات هندوستان* اثر غیاث‌الدین علمی؛ *ظفرنامهٔ* نظام‌الدین سامی (۱۴۰۴ م تألیف شده در زمان حیات تیمور)؛ اثر همنام شرف‌الدین یزدی (۱۴۲۴-۱۴۲۵ م)؛ تألیفات جغرافی و تاریخی حافظ ابرو (گردآوری شده در ۱۴۱۷-۱۴۲۵ م)؛ اثر تاریخی عبدالرزاق سمرقندی (سال ۱۴۷۰ به اتمام رسانیده است)؛ اثر تاریخی میرخواند (آخر قرن پانزدهم میلادی) و نوهٔ او خواندمیر (۱۵۲۴ م). از میان آثار مؤلفین، به‌خصوص تألیفات اسفزاری راجع‌به تاریخ هرات و ولایات آن حایز اهمیت می‌باشد که در آن راجع‌به اقتصادیات اسناد خیلی فراوان موجود می‌باشند. تذکره‌ها که طرز زندگی و حیات معنوی آسیای وسطی را منعکس کرده‌اند نیز، خیلی زیادند. *بدایع‌الوقایع* واصفی، *بابرنامه* ظهیرالدین بابر از جملهٔ این آثار می‌باشند. اصل اسناد حقوقی همان زمان نیز باقی مانده‌اند که من‌حیث منابع از اهمیت بزرگ برخوردارند. معلومات بسا مهم و مفید در یادداشت‌ها و خاطرات جهانگردان، به‌خصوص در اثر ریوئی گونزالیس و دکلاویخو که از دربار تیمور بازدید به‌عمل آورده بود، باقی مانده‌اند.

سکه‌شناسی این زمان هنوز به طور کامل تحقیق نشده است، هر چند که برخی از مسایل در منابع خطی منعکس نگردیده، مورد پژوهش قرار گرفته‌اند (مثلاً اصلاحات پولی الغ‌بیک). از آثار تمدن مادی، یادگاری‌های معماری بیشتر مورد تحقیق قرار گرفته‌اند. برای آموزش تاریخ قرن‌های شانزدهم ـ هجدهم میلادی منابع فراوانِ روایتی موجود است. اینها سال‌نامه‌های تاریخی‌اند که به زبان‌های تاجیکی و ازبکی تألیف شده‌اند. برخی از اسناد تاریخی در زمان‌های گذشته نیز بودند، ولی تنها در قرن‌های شانزدهم ـ هجدهم میلادی تعداد آنها افزود؛ هزاران اسناد گوناگون و بایگانی‌های مختلف از نواحی گوناگون آسیای وسطی به‌دست آمده‌اند. مدارک و اسناد مذکور در مورد تاریخ اقتصادی و اجتماعی من‌حیث مواد بی‌همتا و پرقیمت می‌باشند.

ارتباط اقتصادی و دیپلماتیک روسیه با خان‌های آسیای وسطی از اواسط قرن شانزدهم میلادی رشد و توسعه یافت. در اسناد مؤسسات دولتی و وزارت امور خارجه، ثبت و یادداشت‌های گمرک (باج‌خانه‌ها) و اخبار و گزارش‌های سفرای روسیه، تجار و اسرای نظامی راجع‌به جنبه‌های مختلف زندگی مردمان آسیای وسطی معلومات گوناگون موجودند.

قسمت اعظم منابع گوناگونِ روایتی قرن‌های هفدهم ـ هجدهم میلادی با فرمایش شاهان و حاکمان تهیه شده بودند، مثلاً، با فرمایش نادر محمد اشترخانی در سال ۱۶۳۴ میلادی، محمد بن ولی اثر *بحرالاسرار فی‌مناقب الاخبار* را تدوین نمود. غیر از این، تاریخ سلالهٔ اشترخانیان در اثر محمدیوسف منشی با عنوان *تاریخ مقیم‌خانی* منعکس گردیده است.

تاریخ ابتدای قرن هجدهم میلادی در اثر میرمحمدامین بخاری، *عبیدالله‌نامه* تصویر شده است. این اثر ادامهٔ *تاریخ مقیم‌خانی* محسوب می‌شود. ادامهٔ مستقیم *عبیدالله‌نامه*، تاریخ *ابوالفیض خان* اثر عبدالرحمان طالع می‌باشد. این اثر وقایع و حوادث چهارده‌سال آغاز حکمرانی ابوالفیض‌خان را در بر می‌گیرد (۱۷۱۱-۱۷۴۷ م). در آن جنگ‌های فئودالی، بینابینی، هرج و مرج درباری و پراکنده گردیدن حاکمیت مرکزی که اقتصاد برخی از ولایات را خراب ساخته، مملکت را ضعیف ساخته بودند، مفصلاً انعکاس یافته‌اند. در آخر قرن هجدهم میلادی منبع روایتی، اثر مشهور *تحفهٔ خانی*، به‌طبع رسید، که در آن وقایع اواسط سال‌های ۱۷۸۲-۱۷۲۲ میلادی که در آسیای وسطی به‌وقوع آمده‌اند، تصویر شده است. این اثر عبارت از دو قسمت است، قسمت اول وقایع سال‌های ۱۷۲۱-۱۷۵۸ میلادی را فرا گرفته، به قلم محمد وفای کرمینگی است. قسمت دوم وقایع سال‌های ۱۷۵۸-۱۷۸۲ میلادی را شامل می‌باشد که آن را عالم بیک نگاشته است. در این اثر جنگ‌های فئودالی، به‌ویژه مبارزهٔ امیران منغیت با حاکمان حصار، اوراتپه، خجند، کولاب و غیره منعکس گردیده‌اند.

برای پژوهش تاریخ نیمهٔ دوم قرن هجدهم و ابتدای قرن نوزدهم میلادی خلق تاجیک اثر مشهور محمد یقعوب، *گلشن‌الملوک* حایز اهمیت بزرگ است. اثر مذکور باز از آن جهت ارزشمند است که مؤلف آن متعلق طبقهٔ ثروتمند منغیتیه، شاهد

وقایع بسیار بوده و آنها را دقیقاً به قلم داده است.

در مکاتبات خان‌های آسیای وسطی و پادشاهان روس، یادداشت‌های تاجران آسیای وسطی و سفرا در مورد تاریخ نیمهٔ دوم قرن هجدهم میلادی آسیای وسطی معلومات جالب توجه موجودند. از این جهت گزارش‌ها و یادداشت‌های سفرایی از قبیل ای.د. خوخلوف، برادران پازوخین، فلورئیو بنیوینی مواد تاجر گریگوریف دارای ارزش بزرگ می‌باشند. آنها راجع‌به ساختار دولتی کشاورزی، تولیدات، پیشه‌وری، این‌چنین تجارت خارجی خان‌های آسیای وسطی معلومات مفصل فراهم می‌نمایند. خاطرات ف. یف‌یموف در مورد سیاحت نه‌سالهٔ او و ایفای وظیفه نمودن او در قشون خان‌های آسیای وسطی دارای ماهیت بزرگ است.

برای پژوهش تاریخ بخارا در اواخر قرن هجدهم میلادی معلومات م. بیچورین، س. بورناشیف، یادداشت‌های میرزاشمس بخاری و توضیحات و.و. گریگوریف راجع‌به این یادداشت‌ها، از اهمیت خالی نیستند. برای تحقیق تاریخ بخارا و خانی خوقند در نیمهٔ اول قرن نوزدهم میلادی *تواریخ اوائل و اواخر* معینی، *تاریخ امیرحیدر* ملاعبادالله و ملامحمد، *فتح‌نامهٔ بخاری*، *ظفرنامهٔ* خسروی اثر مؤلف گمنام، *شاهنامهٔ* عمرخان، *تاریخ مهاجران* شاعره دلشاد، *منتخب‌التواریخ* محمدحکیم خان، اثر منظوم شاعر فضلی نمنگانی و دیگران مساعدت می‌کند.

تاریخ قرن نوزدهم میلادی، به‌خصوص نیمهٔ دوم آن در *تاریخ شاهرخی* ملانیازمحمد، *ظفرنامهٔ خدایارخان* عبدالغفور، *تواریخ منظومه* امام علی کندزی بسا جالب منعکس گردیده است. روشنگر شناختهٔ خلق تاجیک، احمد دانش (۱۸۲۷-۱۸۹۷ م) در آثار خویش، مخصوصاً در اثر تاریخی *رساله یا مختصری از تاریخ سلطنت خاندان منفتیه* عقب‌ماندگی و بی‌اعتنایی حاکمان امارت بخارا را با مهارت تمام تصویر نموده است. اثر میرزاعظیم سامی *تحفهٔ شاهی* به مسایل اجتماعی امارت بخشیده است.

برخی معلومات راجع‌به تاریخ قرن نوزدهم میلادی تاجیکان، عرفه و دورهٔ انقلاب اول بورژوازی و دموکراتیک روس در بایگانی‌های دوشنبه، تاشکند، مسکو، لنین‌گراد و شهرهای دیگر محفوظند. سیاحان روس و محققین قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم (ن.و. خانیکوف، و پ. نالیفکین، ا.ل. کون، ا.و. گرینکین و دیگران)

راجع‌به تاریخ خلق‌های آسیای وسطی معلومات پرارزش می‌دهند. در آثار محققان قبل از انقلاب (روسیه) هم‌زمان با ستایش مبالغه‌آمیز برخی از حوادث، معلومات جالب توجه دارای جنبهٔ اقتصادی نیز موجودند.

در آخرین باب کتاب دوم، علاوه بر منابع، آثار مورخان سابق شوری نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند که در مورد تاریخ تاجیکستان در عرفه و دوران انقلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ میلادی معلومات مهم می‌دهند.

خلاصه، تحلیل مختصر و حتی برشمردن منابع و مآخذ امکان می‌دهند تصور کنیم که برای تحقیق تاریخ تاجیکان در عهد قدیم‌ترین، قدیم، قرون وسطی و مرحلهٔ نوین منابع گوناگون و غنی موجودند. منابع فراوانِ روایتی جهت خوب‌تر تحقیق گردیدن تاریخ سیاسی، این‌چنین تاریخ ادبیات[1] و علم مساعدت می‌کند، باید خاطرنشان نمود که برخی از آثار تاریخ‌شناسان زمان فئودالی آسیای وسطی دارای جنبه‌های مداحانه و مغرضانه بوده، مؤلفین آنها در تصویر اوضاع توده‌های مردم، حیات اقتصادی و اجتماعی توجه کافی مبذول نداشته‌اند. بنابراین تحقیق و مقایسهٔ دقیق مجموع منابع، به‌خصوص منابعی که در آنها راجع‌به تاریخ حیات اقتصادی و اجتماعی معلومات موجودند، امر ضرور می‌باشد. علاوه بر این، منابع سکه‌شناسی و باستان‌شناسی بایستی به‌طور وسیع مورد استفاده قرار گیرد. انواع دیگر منابع خطی را با نظرداشت جایگاه طبقاتی مؤلفین و مرتبین آنها باید به‌طور انتقادی مورد پژوهش قرار داد، زیرا مورخ مارکسیست علاوه بر تحلیل رسمی منابع، آنها را از جایگاه طبقاتی نیز تحقیق می‌کند.

منابع خطی در کتاب حاضر اساساً از روی نشرهای انتقادی متون استفاده شده‌اند؛ یعنی منابع یونانی و رومی از روی سلسله *The loeb Classical Library*، با نظرداشت نشریه‌های روسی و ترجمه‌ها استفاده شد؛ آثار جغرافی‌دانان عرب طبق سلسلهٔ *Bibliotheca geographorum arabicorum*[2] و انتشارات جداگانهٔ منابع و آثار زیاد قرون وسطیٰ از روی سلسلهٔ گیبوف. در برخی از مواد، ما ترجمه‌های روسی و

---

۱. از شرح ادبیات تاجیک تاجیک و فارسی نگر: E.Y. Browke, 1902; 1906, 1920, 1924 ی.س. براگینسکی، سال ۱۹۵۶، ۱۹۶۱؛ ی.ا. برتلس، ۱۹۶۰؛ J. Rypka, 1963, 1918, Runkoe., 1970.

2. G. Sarton, 1962.

زبان‌های اروپای غربی آثار مؤلفین شرق را مورد استفاده قرار دادیم. در صورت موجود نبودن نشرهای انتقادی منابع قرون وسطی، از برخی دست‌نویس‌ها و نشرهای عکسی نسخهٔ خطی استفاده کردیم.[۱]

۱. برای شرح ذخایر دست‌نویس‌های شرقی اتحاد شوروی؛ نگر: ۱۸۷۷، ۱۸۸۱؛ در ا.س. توبریتنوا، ۱۹۶۳؛ V. Rozer، ن.ر. میکلوخو ـ ماکلای ۱۹۵۵، ۱۹۶۱، ۱۹۷۵؛ ا. ای. میخایلوا ۱۹۶۱؛ س.ای. بایفسکی، ۱۹۶۲، ۱۹۶۸؛ ا.ت. طاهرجانوف ۱۹۶۲؛ آ. ف. اکیموشکین و دیگران ل.و. دمیترئیف و دیگران، ۱۹۶۵، «مجموع» ۱-۷۱۱۱؛ «کاتالوگ»، ۱-۱۱۱.

منابع و آثار مورد استفاده

آثار کلاسیکان مارکسیسم ـ لنینیسم

انگلس، ف. جنگ دهقانی در آلمان. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، آثار، جلد ۷.

انگلس، ف. نقطهٔ واقعاً مورد بحث در ترکیه. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، آثار، جلد ۹.

انگلس، ف. ایران و چین. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۱۲.

انگلس، ف. افغانستان ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار* جلد ۱۴.

انگلس، ف. آتیکا. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۱۴.

انگلس، ف. نسبت به وفات کارل مارکس، ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۱۹.

انگلس، ف. آنتی دیورینگ، تبدلات در علم، که از جانب جناب ایوگینی دیورینگ عملی شده. مارکس، ک. و انگلس، ف. *آثار*، جلد ۲۰.

انگلس، ف. دیالکتیک طبیعت. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، آثار، جلد ۲۰.

انگلس، ف. راجع به تجزیهٔ فئودالیسم و پیدایش دول ملی. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۲۱

انگلس، ف. پیدایش خانواده، مالکیت خصوصی و دولت. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۲۱.

انگلس، ف. جنبش‌های کارگری در امریکا. مقدمه به نشر امریکای کتاب *وضع طبقهٔ کارگر در انگلستان* ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۲۱.

انگلس، ف. راجع به تاریخ مسیحیت ابتدایی. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*،

جلد ۲۲.

انگلس، ف. پس‌گفتار راجع به اثر، *در مورد موضوع اجتماعی در روسیه* ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۲۲.

انگلس، ف. نامه به ک. مارکس به لندن (مانچستر تقریباً ۲۶ مه سال ۱۸۵۳) ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۲۸.

انگلس، ف. نامه به ک. مارکس، از تاریخ ۶ ژوئن سال ۱۸۵۳. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۲۸.

انگلس، ف. نامه به لاوروف پتراوراویچ در لندن. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۳۴.

مارکس، ک. و انگلس، ف. ایدئولوژی آلمانی. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۳.

مارکس، ک. و انگلس، ف. مانیفست حزب کمونیست. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۴.

لنین، و. ای. «دوستان خلق» چیست و آنها در مقابل سوسیال دموکرات‌ها چطور می‌جنگند؟، *آثار*، جلد ۱.

لنین، و. ای. رشد سرمایه‌داری در روسیه، *آثار*، جلد ۳.

لنین، و. ای. باز هم راجع به نظریهٔ عملی ساختن.، *آثار*، جلد ۴.

لنین، و. ای. جنگ چین.، *آثار*، جلد ۴.

لنین، و. ای. سبق‌های بحران.، *آثار*، جلد ۵.

لنین، و. ای. موضوع ملی در برنامهٔ ما.، *آثار*، جلد ۶.

لنین، و. ای. اعتصاب سیاسی عمومی روسی.، *آثار*، جلد ۹.

لنین، و.ای. مادهٔ آتش‌افروز در سیاست جهان.، *آثار*، جلد ۱۵.

لنین، و. ای. دموکراسی و مردم‌گرایی در چین.، *آثار*، جلد ۱۸.

لنین، و.ای. اروپاییان فرهنگی و آسیایی‌های وحشی.، *آثار*، جلد ۱۹

لنین، و. ای. اروپای عقب‌افتاده و آسیای پیش‌رفته.، *آثار*، جلد ۱۹.

لنین، و. ای. بیداری آسیا.، *آثار*، جلد ۱۹.

لنین، و. ای. تزها راجع به مسألهٔ ملی.، *آثار*، جلد ۱۹.

لنین، و. ای. در مورد برنامه ملی ر. س. د.ر. پ ۱۵ (۲۸) دسامبر ۱۹۱۳.، *آثار*، جلد ۱۹.

لنین، و. ای. جنگ و سوسیال ــ دموکراسی روسیه.، *آثار*، جلد ۲۱.

لنین، و. ای. امپریالیسم، چون بالاترین درجهٔ نظام سرمایه‌داری.، *آثار*، جلد ۲۲.

لنین، و. ای. انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت ملل (تزها).، *آثار*، جلد ۲۲.

لنین، و. ای. نتیجهٔ مباحثه در مورد تعیین سرنوشت.، ژوئن ۱۹۱۶.، *آثار*، جلد ۲۲،

لنین، و. ای. راجع به کتابچهٔ یونیئوس.، *آثار*، جلد ۲۲.

لنین، و. ای. در مورد صلح جداگانه.، *آثار*، جلد ۲۳.

لنین، و. ای. انقلاب روسیه و وظیفه کارگران همه کشورها.، *آثار*، جلد ۲۳.

لنین، و. ای. راجع به وظایف پرولتاریا در انقلاب کنونی.، *آثار*، جلد ۲۴.

لنین، و. ای. سخنرانی در جلسهٔ مشترک کمیته اجراییه مرکزی عمومی روسیه، شورای مسکو، کمیته‌های کارگاهی و کارخانه‌ای و اتحادیه‌های صنفی، مسکو، ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۸.، *آثار*، جلد ۲۸.

لنین، و. ای. راجع به دولت. سخنرانی در دانشگاه سویردلوف ۱۱ ژوئیه ۱۹۱۹.، *آثار*، جلد ۲۹.

لنین، و. ای. سخنرانی در کنگرهٔ دوم عمومی روسی سازمان‌های مردم شرق. ۲۲ نوامبر ۱۹۱۹.، *آثار*، جلد ۳۰.

لنین، و. ای. به رفقای کمونیست ترکستان.، *آثار*، جلد ۳۰.

لنین، و. ای. مسودهٔ اولیه تزها راجع به مسألهٔ ملی و استعماری (برای کنگرهٔ دوم انترناسیونال کمونیستی).، *آثار*، جلد ۳۱.

لنین، و. ای. بیماری کودکی «چپگرای» در کمونیست.، *آثار*، جلد ۳۱.

لنین، و. ای. پیش‌نویس کتاب هگل، *سخنرانی‌ها راجع به تاریخ فلسفه*، *آثار*، جلد ۳۸.

لنین، و. ای. به ا.م. گورکی.، *آثار* جلد. ۳۵.

لنین، و. ای. ملاحظات داخلی.، *آثار کامل*، جلد ۶.

لنین، و. ای. کتابچه‌ها در مورد امپریالیسم.، *آثار کامل*، جلد ۲۸.
لنین، و. ای. تزها به استقبال دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی. تحریر اولیهٔ تزها در مورد مسألهٔ ملی و استعماری.، *آثار کامل*، جلد ۴۱.
مارکس، ک. لورد پالمرستون، مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۹.
مارکس، ک. سلطنت بریتانیا در هندوستان . ـ مارکس، ک. انگلس، ف.، *آثار*، جلد۹.
مارکس، ک. نامه به ف. انگلس از تاریخ ۲ ژوئن سال ۱۸۵۳، مارکس، ک. و انگلس. ف.، *آثار*، جلد ۲۸.
مارکس، ک. شرکت آست ایند، تاریخ و نتایج فعالیت آن ۲۴ ژوئن سال ۱۸۵۳، مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۹.
مارکس، ک.، *اشکال ماقبل تولید سرمایه‌داری*، گوسپولیتیزدات، ۱۹۴۰.
مارکس، ک. نامه به فریدیس ادولف زورگی به تاریخ ۲۷ سپتامبر، ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۳۴.
مارکس، ک. پیش‌نویس‌های نامهٔ مارکس ـ و. ای. زاسولیچ (۸ مارس سال ۱۸۸۱)، مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۳۵.
مارکس، ک. شورش در هندوستان، ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۱۲.
مارکس، ک. موضوع شرق. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۱۲.
مارکس، ک. مالیات در هندوستان. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۱۲.
مارکس، ک. برومیر هجدهم لوی بوناپارت. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۸.
مارکس، ک. پیش‌نویس‌های پاسخ به نامهٔ و. ای. زاسولیچ. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد ۱۹.
مارکس، ک. کاپیتال (سرمایه)، جلد ۱-۳. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار* جلد ۲۳ و ۲۵، قسم اول، دوم.
مارکس، ک. خلاصهٔ کتاب لیوئیس گ. مورگان جماعت قدیم. ــ در کتاب *بایگانی مارکس و انگلس*، جلد ۹، مسکو، ۱۹۴۱.
مارکس، ک. اقتباسات ترتیب زمانی. ــ در کتاب *بایگانی مارکس و انگلس*، جلد

۶-۵، مسکو، ۱۹۳۹.

مارکس، ک. مفلسی فلسفه. پاسخ به کتاب *مفلسی فلسفه* جناب پرودون. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، آثار، جلد ۴.

مارکس، ک. در مورد انتقاد اقتصاد سیاسی. ــ مارکس، ک. و انگلس، ف.، *آثار*، جلد، ۱۳.

رسایل و مقالات

آبایف، و. ای.، «کتیبهٔ داریوش اول در مورد بنیاد کاخ در شهر شوش» ــ *زبان‌های ایرانی*، جلد ۱، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۴۵ («مدارک و تحقیقات راجع به زبان‌های ایرانی» سلسلهٔ *Iranica* شمارهٔ ۳).

آبایف، و. ای. «کتیبهٔ ضد دیوهای خشایارشا» *زبان‌های ایرانی*، جلد ۱، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۴۵ الف. (سلسلهٔ *Iranica* «مدارک و تحقیقات راجع به زبان‌های ایرانی»، شمارهٔ ۳).

آبایف، و. ای. *طرز زندگی سکیف‌ها* و اصلاحات زرتشت ــ ا. آ. ر، بیست و چهارم، شمارهٔ ۱، ۱۹۵۶.

آبایف، و. ای.، *فرهنگ تاریخی ــ ریشه‌شناسی زبان آسیتنی*، جلد ۱، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۸، الف.

آبایف، و. ای.، *از تاریخ کلمات*، و. یا. شمارهٔ ۲، ۱۹۵۲، الف.

آبایف، و. ای.، *اصطلاح سیاسی آسیای وسطی «افشین»*، و. و. ی، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۹.

آبایف، و. ای.، «اوستا جغرافیای ایران. اوستا (مذهب)» ــ *منتخبات راجع به تاریخ شرق قدیم*، مسکو، ۱۹۶۳.

آبایف، و. ا. «آثار مصور اسکیف‌های اروپا» در سرحد شرق و غرب، مسکو.، ۱۹۶۵

آبایف، و. ای.، «در باب محل‌شناسی اسامی فارسی قدیم»، *علم ریشه‌شناسی*، ۱۹۶۵ (م. ی. ی. یا.، ۱۹۶۵).

آبایف، و. ای.، *ریشه‌شناسی نام‌های باستانی ایران*، ۱۹۶۷.
آبازا، ک. ک.، *استیلای ترکستان*، س. پ.ب.، ۱۹۰۲.
آبالدویوا، ت. گ.، *خاکسپاری عصر برنج در ولایت تاشکند*، ک. س. ی. ی. م. ک، نشر پنجاه‌ونهم؛ ۱۹۶۴
آبیلچنکو، آ.و.، *مقبرهٔ کویه‌مزار*، ی.ی.ا. آکادمی علوم ج. ش. س. ازبکستان، نشر هفتم، ۱۹۵۶.
آبیلچنکو، آ.و.، *گورستان لَوَندک*، ی.م.ک. او. نشر دوم. ۱۹۶۱.
آتاگاری‌یف، ی. ا.، *شهرستان‌های قرون وسطی در شهرِ اسلام* (یازیر)، (یادداشت تاریخی و باستان‌شناسی)، ا.ک.د.، مسکو، ۱۹۶۷.
آرانسکی، ای.م.، *مدخل زبان‌شناسی ایران*، مسکو، ۱۹۶۰.
آربلی، ای. ا.، تویور، ک. و.، *فلزات ساسانی مصنوعات بدیعی از طلا، نقره و برنز*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۳۵ (آثارخانه (ایرمیتاژ) دولتی، *کنگرهٔ سوم بین‌المللی راجع به هنر و باستان‌شناسی ایران*، لنین‌گراد، ۱۹۳۵).
آزاده‌یف، ف.، «تاشکند در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم» *یادداشت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی*، تاشکند، ۱۹۵۹.
«آسیای وسطی در عهد کوشانیان»، ۱۹۷۴. ـ *آسیای وسطی در عهد کوشانیان*، جلد ۱، «آثار کنفرانس بین‌المللی در مورد تاریخ، باستان‌شناسی و تمدن آسیای وسطی در عهد کوشانیان». (دوشنبه، ۲۷ سپتامبر ـ ۶ اکتبر ۱۹۶۸)، مسکو، ۱۹۷۴.
آشانین، ل. و.، «قبایل ایرانی‌نژاد پامیر شرقی»، *تحقیقات آنتروپولوژی و قیاسی* جلد ۱، آثار پژوهشگاه طب آزمایشی ازبکستان، تاشکند، ۱۹۳۷.
آشانین، ل.و.، *ترکیب آنتروپولوژی مردم آسیای وسطی و پیدایش نژادی خلق‌های آن*، جلد ۱، آثار س. ا. ک. او، سلسلهٔ جدید، نشر نود وششم، علوم تاریخی، کتاب شانزدهم، ایروان، ۱۹۵۷.
آشانین، ل.و.، *ترکیب آنتروپولوژی و مسایل پیدایش نژادی تاجیکان و ازبکان تاجیکستان جنوبی*، آثار آکادمی علوم ج. ش. س تاجیکستان، جلد ۵۲، استالین‌آباد، ۱۹۵۷، الف.
آشانین، ل.و.، *ترکیب آنتروپولوژی اهالی آسیای وسطی و پیدایش نژادی*

خلق‌های آن، جلد ۲. آثار س. ا. گ. او، سلسلهٔ جدید، نشر نودوهفتم، علوم تاریخی، کتاب هجدهم، ایروان، ۱۹۵۸.

آشانین، ل. و.، زیزینکوا، و. ی.، *مسایل پیدایش نژادی خلق‌های آسیای وسطی براساس دلایل آنتروپولوژی*، تاشکند، ۱۹۵۳.

آغاجان اف، س. گ.، *رسایل تاریخ آغوزها و ترکمن‌های آسیای وسطی در قرن‌های نهم ـ سیزدهم*، عشق‌آباد، ۱۹۶۹.

آلبائوم، ل.ی. «حفریات قلعهٔ زنگ تپه» *تاریخ تمدن مادی ازبکستان*، نشر چهارم. تاشکند، ۱۹۶۳.

آلبائوم، ل. ی.، «باشگاه کوچوک تپه در ازبکستان»، *مدارک جلسه راجع به نتایج پژوهش‌های باستان‌شناسی و مردم‌شناسی در سال ۱۹۶۴ در اتحاد شوروی* (فشردهٔ مقالات)، باکو، ۱۹۶۵.

آلبائوم، ل. ی.، «نگارش‌های جدید افراسیاب»، *کشورها و خلق‌های شرق*، نشر دهم، مسکو، ۱۹۷۱.

آلبائوم، ل. ی.، «حفریات مجتمع بودایی فیاض تپه» (طبق مدارک سال‌های ۱۹۶۸ ـ ۱۹۷۲)، در مجموعهٔ *باختر باستان* (اطلاعات مقدماتی در مورد حفریات باستان‌شناسی در جنوب ازبکستان)، لنین‌گراد، ۱۹۷۴.

آلبائوم، ل. ی.، *نقاشی افراسیاب* تاشکند، ۱۹۷۵.

آلدینبرگ، س. ف.، *شرق و غرب در شرایط شوروی*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۳۱.

آسترونوموف، ن. پ.، *سارت‌ها*، مدارک مردم‌شناسی، نشر سوم، تاشکند، ۱۹۵۹.

آگیبنین، ب. ل.، *ساختار متون اسطوره‌ای ریگویدها* (راجع به کیهان‌شناسی ویدی)، مسکو، ۱۹۶۸.

آندریئف، م.س.، *تولید فلز درنواحی ونج (مناطق علیای رودآمو)*، تاشکند، ۱۹۲۶.

آندریئف، م.س.، «از مواد در مورد اساطیر تاجیکان» م.س. آندریئف. *تاجیکستان*، گزارش مختصر در مورد فعالیت هیأت اعزامی مردم‌شناسی در *تاجیکستان در سال ۱۹۲۵*، نشر اول، تاشکند، ۱۹۲۷.

آندریئف، م. س.، «مأموریت علمی به یغناب در سال ۱۹۲۷، تحت سروری م.س. آندریئف»، مجلهٔ *س.ا.گ.و.*، شمارهٔ ۱۷، تاشکند، ۱۹۲۸.

آندریئف، م.س.، و پیشیریوا ای. م.، *متون یغنابی، با ضمیمهٔ لغت‌نامهٔ یغنابی ـ روسی*، به‌اهتمام م.س. آندریئف، و.ا. لیوشیتس و ا.ک پسارچیک، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۷.

آندریئف، م.س.، پسارچیک ا.ک.، *تاجیکان وادی خوف، توضیحات و تکمیل ا.ک. پسارچیک*، دوشنبه، نشر اول، ۱۹۵۳، نشردوم، ۱۹۵۸.

آندریانوف، ب.و.، *شبکات آبرسانی قدیم سواحل دریای آرال* (مربوط به تاریخ همکاری و رشد و تکامل کشاورزی با استفاده از آبیار)، مسکو، ۱۹۶۹.

ابراهیم اف، س.ک.، «بار دیگر در موزد اصطلاح کازاخ (قزاق)»، *مدارک تازه راجع به تاریخ قدیم و قرون وسطی قزاقستان* مجموعهٔ مقالات، آلماآتا، ۱۹۶۰.

ابراهیم اف، س.ک.، *مهمان نامهٔ بخارای* روزبهانی همچون منبع تاریخ قزاقستان، آلماآتا، ۱۹۶۰، ب.

ابیرمن، و. ل.، *فارس‌ها در میان شعرای عربی عهد امویه*، ز.ک.و.، جلد ۲، ۱۹۲۷.

احمداف، ب.ا.، «الغ‌بیک و حیات سیاسی ماوراءالنهر در نیمهٔ اول قرن پانزدهم» *از تاریخ دورهٔ الغ‌بیک*، تاشکند، ۱۹۶۵.

احمداف، ب ا.، *دولت ازبک‌های کوچی*، مسکو، ۱۹۶۵، الف.

احراراف، ای.، «جام‌های شیشه‌ای قرون وسطی از منطقه قوه»، *اخبار آکادمی علوم ج.ش.س. ازبکستان*، سلسلهٔ علوم اجتماعی، شماره ۴، ۱۹۶۰.

احراراف، ای.، *سفال‌آلات فرغانه در قرن نهم ـ دوازدهم*، ا. ک. د.، تاشکند، ۱۹۶۶.

اپولوا، ن. گ.، *همراه گردیدن قزاقستان به روسیه در سال‌های سوم قرن هجدهم*، آلماآتا، ۱۹۴۸.

ارتمونوف، م. ای.، *جواهرات سکای‌ها*، مسکو، ۱۹۷۳.

ارونوا، م. ر.، *راجع به برخی از نتایج عمومی حفریات باستان‌شناسی در منطقه لشکرگاه*، ک. س. ی. و، نشر سی‌وسوم، ۱۹۵۹.

ارونوا، م. ر.، اشرفیان ک.ز.، «دولت نادرشاه افشار»، *رسایل روابط اجتماعی در*

ایران در سال‌های ۳۰-۴۰ قرن هجدهم، مسکو، ۱۹۵۸.

استروی، و.و.، *علم شوروی راجع به شرق قدیم در سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۳۲*، ای. گ. ا.ای. م.ک، شماره‌های ۹-۱۰، ۱۹۳۲.

استروی، و.و.، *آخر سخن*، ای.گ. ا.ای. م.ک. شمارهٔ ۷۷، ۱۹۳۴، و.

استروی، و.و.، *مسایل پیدایش، تکامل و انقراض جامعه‌های برده‌داری در شرق قدیم*، ای. گ.ا. ای.م.ک. شمارهٔ ۷۷، ۱۹۳۴، ب.

استروی، و.و.، «میهن زرتشت»، *مدارک در مورد تاریخ تاجیکان و تاجیکستان*، مجموعهٔ ۱، استالین‌آباد، ۱۹۴۵.

استروی، و.و.، *قیام در مرغیان در عهد داریوش اول*، و. د. ای، شمارهٔ ۱، ۱۹۴۹.

استروی، و.و.، «لشکرکشی داریوش اول به مقابل سکایی‌ها و ماساژت‌ها» *مصوده‌ها راجع به تاریخ سواحل شمال دریای سیاه، قفقاز و آسیای وسطی*، لنین‌گراد، ۱۹۶۸.

استاویسکی، ب.ی. *حفریات منار اقامتی در کهندیز حاکم پنجکت*، م.ای. ا.، شماره ۱۵، ۱۹۵۰.

استاویسکی، ب. ی.، «راجع به ایدیولوژی سغد تا اسلامی»، *رسوم تدفین و تصورات در مورد حیات آن جهانی*، اخبار آثارخانه تاریخی و کشورشناسی ج. ش. س. تاجیکستان، شمارهٔ ۱، باستان‌شناسی، ۱۹۵۲.

استاویسکی، ب.ی.، *حفریات باستان‌شناسی در حوزهٔ مغیان دریا سال ۱۹۵۷*، ا.ر. ت، شماره ۵، ۱۹۵۹، الف.

استاویسکی، ب.ی.، *ختل در گزارش‌های جهانگردان چینی سیوآن، تسزان و خوی چائو*، ی.آ.ن. آکادمی علوم ج. ش.س. تاجیکستان، شمارهٔ ۱۴، ۱۹۵۷، ب.

استاویسکی، ب.ی.، «حفریات شهرستان کولدارتپه در سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۵۷»، س.ا.، شمارهٔ ۴، ۱۹۶۰.

استاویسکی، ب.ی.، «مراحل اساسی آبادانی نواحی کوهی علیای زرفشان (کوهستان) توسط اهالی کشاورز» *مدارک راجع به مردم‌شناسی* (انجمن جغرافیایی اتحاد شوروی)، شماره اول، لنین‌گراد، ۱۹۶۱.

استاویسکی، ب.ی.، «استودان‌ها از بیه‌نیمن»، *آثار آثارخانهٔ (ایرمیتاژ) دولتی*،

جلد ۵، ۱۹۶۱، ب.
استاویسکی، ب.ی.، ۱۹۶۱ الف. ــ ب.ی. استاویسکی. *راجع به حدود شمالی دولت کوشانیان*، و.د. ی، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۱.
استاویسکی، ب.ی. *مراحل اساسی آبادانی نواحی کوهی علیای زرفشان (کوهستان) توسط اهالی کشاورز*، م.آ. ا، شماره ۱، ۱۹۶۱، و.
استاویسکی، ب.ی.، *فعالیت گروه پژوهشی ماغیان در سال ۱۹۵۹*، ا.ر.ت.، شمارهٔ ۷، ۱۹۶۱، گ.
استاویسکی، ب.ی.، *حفریات محلات مسکونی قسمت جنوب و شرق شهرستان پنجکنت (موضع ششم) در سال‌های ۱۹۵۴-۱۹۵۹*، م.ی.ا.، شمارهٔ ۱۲۴، ۱۹۶۴.
استاویسکی، ب.ی.، «آسیای وسطی، هندوستان، روم» (راجع به مسایل مناسبات بین‌المللی در دوران کوشانیان)، *هندوستان در عهد قدیم*، مسکو، ۱۹۶۴، و.
استاویسکی، ب.ی.، *راجع به تشخیص تاریخ اقشار پیشین تل برزو*، س.ا، ۱۹۶۷.
استاویسکی، ب. ی.، «حفریات مجتمع بودایی قراتپه در ترمذ کهنه»، کشفیات باستان‌شناسی درسال ۱۹۶۶، مسکو، ۱۹۶۷، الف.
استاویسکی، ب.ی.، «مغارهای بودایی قره‌تپه در ترمذ کهنه»، نتایج مهم فعالیت در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۴. (مدارک هیأت باستان‌شناسان شوروی در قره‌تپه، زیرنظر ب.ی. استاویسکی)، ۱۹۶۹.
استاویسکی، ب. ی.، *قبرستان پنجکنت*، م.ی. ا، شمارهٔ ۳۷، ۱۹۵۳.
استبلیوا، ای.و.، نظم ترک‌ها در قرن‌های ششم ـ هشتم، مسکو، ۱۹۶۵.
استرویوا، ال، و.، *سربداران سمرقند*، ل.ک. او. ز ل.گ.او.، نشر نودوهشتم، سلسله علوم خاورشناسی، نشر اول، ۱۹۴۹.
استرویوا، ال. و.، «برخورد اشراف کوچی و مقیمی دولت چفتایی در نیمه اول قرن چهارده»، *یادبود آکادمیسیون ی.یو. کراچکوفسکی*، مجموعهٔ مقالات، لنین‌گراد، ۱۹۵۸.
استسنکو، ی. ا.، (از تاریخ جنبش‌های مردمی در تاجیکستان درنیمه دوم قرن

نوزدهم و اول قرن بیستم، سال‌های ۱۸۷۰-۱۹۱۷) آثار آکادمی علوم ج. ش. س. تاجیکستان، جلد ۳۷، دوشنبه، ۱۹۶۳.

استرموئوخوف، ن.ت.، «سفر بخارا» پیک روس، شمارهٔ ۶، ۱۸۳۵.

استرموئوخوف، ن. ت.، «سفر بخارا» پیک روسی، شمارهٔ ۶، ۱۸۷۵.

اسپریشفسکی، و.ی.، *برخی از بازیافت‌ها از مفخانه در مجمع آثارخانه تاریخ*، آثار آثارخانه تاریخ ج. ش. س. ازبکستان، نشر سوم، ۱۹۵۶.

اسپریشفسکی، و.ی.، *سکنهٔ چوست در عصر برنز* (حفریات سال ۱۹۵۵)، ک. س. ی. ی. م. ک.، نشر سوم، ۱۹۵۶.

اسمیرنوا، آ. ای.، *نقشهٔ علیای زرافشان طبق اسناد مکشوفه از کوه مغ*، مسکو، ۱۹۶۰. (کنگرهٔ بیست و پنجم خاورشناسان، سخنرانی هیأت شوروی).

اسمیرنوا، آ.ای.، *راجع به تاریخ قرارداد سمرقند درسال ۷۱۲*، س.ک.ی.و.، نشر سی‌وهشتم، ۱۹۶۰، ب.

اسمیرنوا، آ. ای.، *فهرست سکه‌ها از شهرستان پنج‌کنت* (مدارک سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۵۶)، مسکو، ۱۹۶۳.

اسمیرنوا، آ. ای.، *یادداشت‌های سکه‌شناسی*، *ا.و.*، هجدهم، ۱۹۶۷.

اسمیرنوا، آ. ای.، «راجع به ترتیب زمانی خاندان‌های سلطنتی آسیای وسطی قرن‌های هفتم ـ هشتم»، *کشورها و خلق‌های شرق*، نشر هشتم، مسکو، ۱۹۶۹.

اسمیرنوا، آ. ای.، «محلات کیش‌های قبل از اسلامی آسیای وسطی» (طبق مدارک محل‌شناسی)، *کشورها و خلق‌های شرق*، نشر دهم، مسکو، ۱۹۷۱.

اسمیرنوا، آ. ای.، *از تاریخ استیلای عرب در آسیای وسطی*، س.و، شماره ۲، ۱۹۵۷.

اسمیرنوف، ک.ف.، *قبایل ساورمات تاریخ اولیه و تمدن ساورمات*، مسکو، ۱۹۶۴.

اسکندراف، ب.ی.، *از تاریخ امارت بخارا*، مسکو، ۱۹۵۸.

اسکندراف، ب.ی.، *بخارای شرقی و پامیر در مرحله الحاق آسیای وسطی به روسیه*، استالین‌آباد، ۱۹۶۰.

اسکندراف، ب.ی.، *بخارای شرقی و پامیر در نیمهٔ دوم قرن نوزده*، باب اول،

۱۹۶۲؛ باب دوم، ۱۹۶۳.

اسکندراف، ب.ی.، *بخارا در سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۰*، دوشنبه، ۱۹۷۰.

اسلاموف، آ.ی.، «از تاریخ صنایع معدن و تصورات زمین‌شناسی مردم آسیای وسطی از زمان‌های قدیم تا قرن هجدهم»، *رسایل راجع به تاریخ دانش‌های زمین‌شناسی*، مجمع رسایل، نشر چهارم، مسکو، ۱۹۵۵.

اشرفی، م.م.، *مکتب نقاشی مینیاتور بخارا در سال‌های ۴۰-۷۰ قرن شانزدهم*، دوشنبه، ۱۹۷۴.

اشرفی، م.م.، «نظم فارس و تاجیک در مینیاتورهای قرون چهاردهم ـ هفدهم»، *از مجموعه‌های اتحاد شوروی*، دوشنبه، ۱۹۷۴، الف.

اشوراف، ع.، *عقاید فلسفی ناصرخسرو* (در زمینه تحلیل *زادالمسافرین*) دوشنبه، ۱۹۶۵.

«اطلاعات قبلی»، ۱۹۶۵. ــ *اطلاعات قبلی راجع به تحقیق متون هندی*، مسکو، ۱۹۶۵.

اکرموف، ن.م.، *مسایل تاریخ، باستان‌شناسی و مردم‌شناسی خلق‌های پامیر در آثار ب.ل. گرومبچیفسکی*، دوشنبه، ۱۹۷۴.

اکلدنیکوف، ا.پ.، *تحقیقات باشگاه‌های موستری و خاکسپاری نیاندرتال در مغار تشیک تپه، ازبکستان جنوبی (آسیای وسطی) «تیشیک تپه»*، مسکو، ۱۹۴۹.

اکلدنیکوف، ا.پ.، *غار جِبِل، یادگار از تمدن قدیم قبایل ساحل خزر ترکمنستان*، آثار یو. ت. ا.ک. ا.، جلد ۷، ۱۹۵۶.

اکلدنیکوف، ا.پ.، *سوابق قدیم ترکمنستان* (شکارچیان و جمع‌آورندگان در دشت و بیابان‌ها ترکمنستان)، آثار ی.ی. ا.ا. آکادمی علوم ج.ش. س. ترکمنستان، جلد اول، ۱۹۵۶، الف.

اکلدنیکوف، ا.پ.، *مغار حاجی‌کند یادگار نوین موستری ازبکستان*، ک.س.ی. ن.ا، نشر هشتاد و دوم، ۱۹۶۱.

اکلدنیکوف، ا.پ.، «عصر حجر تاجیکستان». *نتایج کشفیات عصر حجر در پامیر (سال‌های ۱۹۵۶-۱۹۵۸)*، م.ی.ا.، شمارهٔ ۱۲۱، ۱۹۶۴.

اکلدنیکوف، ا.پ.، *راجع به مسایل مزولیت و اپیپالئولیت در منطقه آسیای اتحاد*

شوروی، ــ م.ی.ا، شمارهٔ ۱۲۶، ۱۹۶۶، الف.

اکلدنیکوف، ا.پ.، «پالئولیت و مزولیت آسیای وسطی»، *آسیای وسطی در عصرای حجر و برنز*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۶۶، ب.

اکلدنیکوف، ا.پ.، راتسیک و.ی.، *آثار تمدن قدیم در مغارهای تیان شان*، انتشارات و.گ. آ، جلد ۸۶، نشر پنجم، ۱۹۵۴.

اکیشف، ک.ا.، کوشایف گ.ا.، *تمدن باستان سکای‌ها و اسون‌های وادی رودخانهٔ ایلی*، آلماآتا، ۱۹۶۳.

اکیموموشکین، آ.ف.، و دیگران، *نسخ خطی فارسی و تاجیکی پژوهشگاه خلق‌های آسیای آکادمی علوم اتحاد شوروی*، (فهرست مختصر الفبایی). تحت نظر ن. د. میکلوخو ـ ماکلای، جلد ۱، مسکو، ۱۹۶۴.

اکیموشکین، آ.ف.، ایوانوف ا.ا.، *مینیاتورهای فارسی قرون شانزدهم ـ هفدهم*، مسکو، ۱۹۶۸.

الیئن، ک. ف. *تاکسیلا شهر باستانی هندوستان*، مسکو، ۱۹۵۸.

امین‌اف، ا.ن.، *رشد اقتصادی آسیای وسطی* (مرحلهٔ استعماری)، تاشکند، ۱۹۵۹.

امین اف، ا.ن.، باباخواجه‌یف ا.ا.، *اثرات اقتصادی و سیاسی الحاق آسیای وسطی به روسیه*، تاشکند، ۱۹۶۶.

امین جانوا، م.، *در موردتولید مصنوعات چینی در شهر قوه در دورهٔ قرون وسطی*، آثار علمی و اخبار آ..آ.ن.، آکادمی علوم ج.ش.س. ازبکستان، جلد ۱، تاشکند، ۱۹۶۰.

امین جانوا، م. *راجع به بعضی ظروف شیشه‌ای ماوراءالنهر*، ای.م. کو، نشر دوم، تاشکند، ۱۹۶۱.

اندرونوف، م.س.، *زبان‌های دراویدی*، مسکو، ۱۹۶۵.

اوسینبایف، ک.، *پیوستن قرقیزستان جنوبی به روسیه*، فروزی، ۱۹۶۰

اومنیاکوف، ی.ی.، *عبداللهنامه حافظ تنش و محققین آن*، ز.ک. و.، جلد ۵، ۱۹۳۰.

اومنیاکوف، ی.ی.، *مسایل تخار*، و.د.ی.، شمارهٔ ۳-۴، ۱۹۴۰.

اومنیاکوف، ی.ی.، *تخاری‌ها و مسأله تخار*، آثار اُز.ک. و، سلسلهٔ جدید، شمارهٔ ۳۱، سلسلهٔ علوم تاریخی و فلسفی، نشر اول، ۱۹۴۶.

ایروسلیم‌سکایا، ا.ا.، *راجع به «راه ابریشم» قفقاز شمالی در اوایل قرون وسطی*، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۶۷، ب.

ایروسلیم‌سکایا، ا.ا.، *راجع به مسألهٔ روابط سغد با بیزانس و مصر*، (راجع به یک پارچهٔ نادر از مزار موشیننایا بالکا در قفقاز شمالی)، ن.ن.ا.، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۷، الف.

ایگنات یف، ن.، *مأموریت به خیوه و بخارا در سال ۱۸۵۸*، س.پ.ب، ۱۸۹۷.

اینوسترانتسیف، ک.ا.، *در مورد تحقیقات استودان‌ها*، ز. و. ر. ا. آ.، جلد ۱۸، ۱۹۰۷، الف.

اینوسترانتسیف، ک.ا.، ب *استودان‌های ترکستان*، ز.و. آ.ر. ا.آ.، هفدهم، ۱۹۰۷، ب.

اینوسترانتسیف، ک.ا.، *راجع به رسوم خاکسپاری و ساختمان در ایران باستان*، ژ.م.ن.پ، شمارهٔ ۳-۴، ۱۹۰۹.

اینوسترانتسیف، ک.ا.، *راجع به تمدن قبل از اسلام واحهٔ خیوه*، ژ.م.ن. پ، سلسلهٔ جدید، قسمت سی‌ویکم، شمارهٔ دوم، ۱۹۱۱.

ایوانوف، و.و.، *اطلاعات زبانی در مورد پیدایش سلالهٔ کوشانی و مسایل تخار*، ن.ا.ا.، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۷.

ایوانوف، و.و.، توپوروف و.ن.، *سانسکریت*، مسکو، ۱۹۶۰.

ایوانوف، د.، «سفرهای ترکستان»، مجموعه *نظامی*، شماره ۳- ۴- ۶- ۷- ۹- ۱۰، ۱۸۷۳.

ایوانوف، ی.ک.، *زمین‌شناسی آدم فسیل*، مسکو، ۱۹۶۵.

ایوانوف، پ.پ، *راجع به تاریخ رشد صنایع معدنی در آسیای وسطی*، *رسالهٔ مختصر تاریخی*، لنین‌گراد ـ مسکو، ۱۹۳۲.

ایوانوف، پ.پ.، *شورش قپچاق ـ خنایی‌ها در خانی بخارا در سال‌های ۱۸۲۱-۱۸۲۵*، آثار ی.و.ا. ن اتحاد شوروی، جلد ۲۸، ۱۹۳۷.

ایوانوف، پ.پ.، «مدارک نوین راجع به تاریخ آسیای وسطی به دلیل افتتاح بایگانی خان‌های خیوه»، *تاریخ‌شناس ـ مارکسیست*، شمارهٔ ۳، ۱۹۳۷ ب.

ایوانوف، پ.پ، *زمین‌های مخصوص سیدمحمدخان خیوگی (۱۸۵۶-۱۸۶۵)*، یادداشت‌های پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد ۶، مسکو-لنین‌گراد، ۱۹۳۷، الف.

ایوانوف، پ.پ.، *قزاق‌ها در خانی خوقند*(تاریخ همکاری آنها در اوایل قرن نوزدهم)، یادداشت‌های پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم شوروی، جلد ۷، ۱۹۳۹.

ایوانوف، پ.پ.، *بایگانی خان‌های قرن نوزدهم خیوه*، تحقیق و تفسیر مدارک با مقدمهٔ تاریخی، منابع نوین تاریخ خلق‌های آسیای وسطی، لنین‌گراد، ۱۹۴۰.

ایوانوف، پ. پ.، *رسایل راجع به تاریخ آسیای وسطی (قرن‌های شانزدهم - اواسط نوزدهم)*، مسکو، ۱۹۵۸.

ایوانوف، پ.ب.، *مزارع شیوخ جویباری، تاریخ زمین‌داری فئودالی در آسیای وسطی در قرن‌های شانزدهم - هجدهم*، مسکو - لنین‌گراد، ۱۹۵۴.

ایوانوف، س.و.، *در مورد بازیافت‌های قلعهٔ کوه مغ (ظروف سفالین، مصنوعات بافته و چرمی، پارچه)*، ی.آ.آ.ن.، آکادمی علوم ج.ش. س، تاجیکستان، نشر دوم، ۱۹۵۲.

باباخانوف، م.، *اوضاع اجتماعی و اقتصادی تاجیکستان شمالی در عرفهٔ انقلاب اکتبر*، دوشنبه، ۱۹۷۰.

باباخانوف، م.، *زمینه‌های اتحاد انقلابی زحمتکشان کشور ترکستان با پرولتاریای روسیه*، دوشنبه، ۱۹۷۵.

بابایف، ا.ج.، *دژها و قبرستان‌های وخان قدیم*، (ناحیه اشکاشیم، ولایت خودمختار بدخشان کوهی). ا.ک.د.، ۱۹۶۵.

بابایف، ا.، *دژهای وخان قدیم*، دوشنبه، ۱۹۷۳.

باباخواجه‌یف، م. *عواقب اقتصادی و سیاسی الحاق آسیای وسطی به روسیه*، تاشکند، ۱۹۶۶، الف.

باچینسکی، ن.م. *آرامگاه فخررازی*، ا.پ.ت. نشر اول، مسکو - عشق‌آباد، ۱۹۳۹.

باچینسکی، ن.م.، *کنده‌کاری چوب در معماری آسیای وسطی*، مسکو، ۱۹۴۷.

بائویر، گ.م.، *زبان خط عربی جنوبی*، مسکو، ۱۹۶۶.

بارتولد، و.و. *راجع به مسیحیت در ترکستان در دورهٔ قبل از استیلای مغول*، ز.و. آ. ر. ا. آ.، جلد ۸، نشر اول و دوم، ۱۸۹۳.

بارتولد، و. و.، *ترکستان در دورهٔ هجوم مغول*، جلد ۱، متون س. پ.ب.، ۱۸۹۸.

بارتولد، و.و.، *تشریح تاریخی و جغرافی ایران*، س. پ.ب.، ۱۹۰۳.

بارتولد، و.و.، *الغ‌بیک و زمان او*، ۱۹۱۸ (گزارش‌های اکادمی علوم روسیه در رشته تاریخ و زبان‌شناسی جلد ۱۳، شمارهٔ ۵، ۱۹۱۸.

بارتولد، و.و.، راجع به جنبش کشاورزان در ایران، *از گذشتهٔ دور و نزدیک*، مجموعه به افتخار ن.ی. کاری‌یف، پتروگراد، ۱۹۲۳.

بارتولد، و.و.، *تاریخ ترکستان*، تاشکند، ۱۹۲۲.

بارتولد، و.و.، *تاریخ تحقیقات شرق در اروپا و روسیه*، نشر دوم، لنین‌گراد، ۱۹۲۵.

بارتولد، و.و.، *تاریخ حیات فرهنگی ترکستان*، لنین‌گراد، ۱۹۲۷.

بارتولد، و.و.، *تاجیکان، رسالهٔ تاریخی، آثار*، جلد ۲، مسکو، ۱۹۶۳.

بارتولد، و.و.، *رسالهٔ تاریخ هفت‌رود، آثار*، جلد ۲، قسم اول، مسکو، ۱۹۶۳، الف.

بارتولد، و. و.، *ترکستان در دورهٔ تاخت و تاز مغول، آثار*، جلد ۱، مسکو، ۱۹۶۳، ب.

بارتولد، و.و.، *رسالهٔ تاریخ خلق ترکمن، آثار*، جلد ۱، قسم اول، مسکو، ۱۹۶۳، و.

بارتولد، و.و.، *تاجیکان، آثار*، جلد ۱، باب اول، مسکو، ۱۹۶۳، گ.

بارتولد، و.و.، *تاریخ حیات فرهنگی ترکستان، آثار*، جلد ۲، باب اول، مسکو، ۱۹۶۳، د.

بارتولد، و.و.، *تاریخ ترکستان (خلاصهٔ سخنرانی)، آثار*، جلد ۲، باب اول، مسکو، ۱۹۶۳، یو.

بارتولد، و.و.، *راجع به مسایل زبان‌های سغدی و تخاری آثار*، جلد ۲، باب دوم، مسکو، ۱۹۶۴.

بارتولد، و.و.، *افشین، آثار*، جلد ۲، باب دوم، مسکو، ۱۹۶۴، الف.

بارتولد، و.و.، *دولت یونان و باختر و گسترش آن به شمال و شرق*، *آثار*، جلد ۲، باب دوم، مسکو، ۱۹۶۴، ب.

بارتولد، و.و.، *راجع به تاریخ استیلای عرب در آسیای وسطی*، *آثار*، جلد ۲، باب دوم، مسکو، ۱۹۶۴، و.

بارتولد، و.و.، *الغ‌بیک و زمان او*، *آثار*، جلد ۲، باب دوم، مسکو، ۱۹۶۴، گ.

بارتولد، و.و.، *جنبش مردمی در سمرقند در سال ۱۳۶۵*، *آثار*، جلد ۲، باب دوم، مسکو، ۱۹۶۴، د.

بارتولد، و.و.، *میرعلیشیر و حیات سیاسی*، *آثار*، جلد ۲، باب دوم، مسکو، ۱۹۶۴، یو.

بارتولد، و.و.، *بار دیگر راجع به لفظ «سرت»*، *آثار*، جلد ۲، باب اول، مسکو، ۱۹۶۴، یو.

بارتولد، و.و.، *سرت*، *آثار*، جلد ۲، باب دوم، مسکو، ۱۹۶۴، ژ.

بارتولد. و.و. *آیین دربار خان‌های ازبک در قرن هفدهم*، *آثار*، جلد ۲، باب دوم، مسکو، ۱۹۶۴، ز.

بارتولد، و.و.، *راجع به تاریخ آبیاری ترکستان*، *آثار*، جلد ۳، مسکو، ۱۹۶۵، الف.

بارتولد، و.و.، *معلومات راجع به دریای آرال و قسمت سفلای رود آمودریا از زمان‌های قدیم تا قرن هفدهم*، *آثار*، جلد ۳، مسکو، ۱۹۶۵، ب.

بارتولد، و.و.، *فرغانه*، *آثار*، جلد ۳، مسکو، ۱۹۶۵، و.

بارتولد، و.و.، *پنبه‌کاری در آسیای وسطی از زمان‌های تاریخی تا ورود روس‌ها*، *آثار*، جلد ۲، باب اول، مسکو، ۱۹۶۵، گ.

بارتولد، و.و.، *سغد*، *آثار*، جلد ۳، مسکو، ۱۹۶۵، د.

بارتولد، و.و.، *بار دیگر راجع به استودان‌های سمرقند*، *آثار*، جلد ۴. مسکو، ۱۹۶۶، الف.

بارتولد، و.و.، *راجع به مسایل استودان‌های کشور ترکستان*، *آثار*، جلد ۴، مسکو، ۱۹۶۶، ب.

بارتولد، و.و.، *برمکیان*، *آثار*، جلد۶، مسکو، ۱۹۶۶، و.

بارتولد، و.و.، *کتیبهٔ فارسی در دیوار مسجد آنی منوگ*، *آثار*، جلد ۴، مسکو،

۱۹۶۶، گ.

بارتولد، و.و.، *تاریخ آموزش شرق در روسیه و اروپا*، *آثار*، جلد ۹، مسکو، ۱۹۷۷.

باژینوف، ل.و.، *آسیای وسطی در دورهٔ قدیم‌ترین* (میان قرن‌های چهارم ـ دوم قبل از میلاد)، تاشکند، ۱۹۳۷.

باسکاکوف، ن.ا.، *مقدمه آموزش زبان‌های ترکی*، مسکو، ۱۹۶۹.

باکلنوف، ن.، *نقشه‌های معماری استاد قرن شانزدهم ازبک*، اطلاعات پژوهشگاه تاریخ و تئوریک معماری، نشر چهارم، مسکو، ۱۹۴۴.

بایفسکی، س.ی.، *فهرست نسخ خطی فارسی و تاجیکی پژوهشگاه خلق‌های آسیا*، نشر چهارم، فرهنگ‌های زبان فارسی، مسکو، ۱۹۶۲؛ نشر پنجم، فرهنگ‌های دوزبانی، مسکو، ۱۹۶۸.

براگینسکی، ای. س.، *صدرالدین عینی*، رساله *راجع به حیات و فعالیت*، آثار آکادمی علوم، ج.ش.س. تاجیکستان، جلد ۲۴، استالین‌آباد، ۱۹۵۴.

براگینسکی، ای. س.، *راجع به مسایل دوره‌بندی تاریخ خلق‌های آسیای وسطی و قزاقستان در دورهٔ قبل از شوروی*، مدارک جلسهٔ علمی به افتخار تاریخ آسیای وسطی و قزاقستان در دورهٔ قبل از انقلاب اکتبر، تاشکند، ۱۹۵۵.

براگینسکی، ای. س.، *از تاریخ نظم مردمی تاجیکستان، عناصر ایجادیات منظوم مردمی در آثار خطی قدیم و قرون وسطی*، مسکو، ۱۹۵۶.

براگینسکی، ای. س.، *رسایل از تاریخ ادبیات تاجیک*، استالین‌آباد، ۱۹۵۶، الف.

براگینسکی، ای. س.، ۱۲ مینیاتور، مسکو، ۱۹۶۶.

براگینسکی، ای. س. و دیگران، *راجع به مسایل ماهیت الحاق آسیای وسطی به روسیه*، و.ی.، شمارهٔ ۸، ۱۹۵۳.

برتلس، ا.ی.، *رودکی و قرمطی‌ها*، *رودکی و زمان او*، استالین‌آباد، ۱۹۵۸.

برتلس، ا.ی.، *ناصرخسرو و اسماعیلیه*، مسکو، ۱۹۵۹.

برتلس، ی.ا.، *پارچه‌ها از اوستا*، واستوک، چهارم، ۱۹۲۴.

برتلس، ی.ا.، *فارسی ـ دری ـ تاجیکی*، س. ا.، شمارهٔ ۴، ۱۹۵۴.

برتلس، ی.ا.، *تاریخ ادبیات فارسی ـ تاجیکی*، مسکو، ۱۹۶۰ (آثار منتخب).

برتلس، ی.ا.، *صوفیه و ادبیات صوفیه*، مسکو، ۱۹۶۵.
برتلس، ی.ا.، *نوای و جامی*، مسکو، ۱۹۶۵، الف. (آثار منتخب)
بریتانیتسکی، ل.س.، *راجع به یک یادگاری کم شهرت معماری تاجیک*، آثار هیأت اعزامی باستان‌شناسی تاجیکستان، جلد ۳، م.ی.ا، شمارهٔ ۶۶، مسکو-لنین‌گراد، ۱۹۵۸.
بریتانیتسکی، ل.س. و دیگران، معماران آذربایجان قرون وسطی، در کتاب *یادگاری‌های معماری آذربایجان*، مجموع مدارک، باکو ۱۹۵۰.
برودوفسکی، م.، *تولیدات تکنیکی در کشور ترکستان*، ضمیمهٔ آلبوم پیشه‌وران کشور ترکستان، که با دستور استاندار کل ژنرال ـ آجودان فون کائوفمان اول تألیف و انتشار شده است. س.پ.ب.، ۱۸۷۵.
برودوفسکی، م.، *ماهیت استعماری مالکیت آسیای وسطی ما*، مسکو، ۱۸۹۲.
برنشتام، ا.ن.، (سخنرانی)، ی.گ. ا.ی. م.ک، نشر صدوسوم، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۳۴.
برنشتام، ا.ن.، *استعمار هفت رود از جانب سغدیان*، ک.س. ی.ی. م.ک. شمارهٔ ۶، ۱۹۴۰.
برنشتام، ا.ن.، *آثار نوین در مورد مسایل تخاریان*، و.د.ی. شمارهٔ ۲، ۱۹۴۷.
برنشتام، ا.ن. *راجع به مسایل آسون‌ها، کوشان و تخاریان* (از تاریخ نوین آسیای وسطی)، س.ا.، شمارهٔ ۳، ۱۹۴۷، الف.
برنشتام، ا.ن.، *روزگار قدیم آسیای وسطی و آموزش آن در مدت ۳۰ سال*، و.د.ی.، شمارهٔ ۳، ۱۹۴۷، ب.
برنشتام، ا.ن.، *عناصر قدیم‌ترین ترکی در پیدایش نژادهای آسیای وسطی*، س.ا.، ششم ـ هفتم، ۱۹۴۷، و.
برنشتام، ا.ن.، *باستان‌شناسی شوروی آسیای وسطی*، ک.س. ی.ی. م.ک، نشر بیست و هشتم، ۱۹۴۹.
برنشتام، ا.ن.، *آثار هیأت باستان‌شناسی هفت رود «واحهٔ چوی»*، با سروری ا.ن. برنشتام تهیه شده، مسکو-لنین‌گراد، ۱۹۵۰ (م.ی. ا، شمارهٔ ۱۴).
برنشتام، ا.ن.، *شرح تاریخ هون‌ها*، لنین‌گراد، ۱۹۵۱.

برنشتام، ا.ن.، *کتیبه‌های سنگی سایمل تاش*، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۲.

برنشتام، ا.ن.، *شرح تاریخی و باستان‌شناسی تیان شان مرکزی و پامیر ـ آلای*، الف.م.ی.ا، شمارهٔ ۲۶، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۲، الف.

بریکینا، گ.ا.، *حفریات ملک قیره‌غاچ، کشفیات باستان‌شناسی سال ۱۹۷۰*، مسکو، ۱۹۷۱، الف.

بریکینا، گ.ا.، «برخی از مسایل روابط ایدئولوژی و فرهنگی سکنهٔ جنوب و غرب نزد کوهی فرغانه در قرن پنجم ـ چهارم» (مطابق مدارک ملک قیره‌غاچ)، *رئوس مطالب گزارش‌ها، مربوط به نتایج تحقیقات باستان‌شناسی صحرایی در اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۰* (رشته *باستان‌شناسی*)، تیفلیس، ۱۹۷۱، ب.

بیچورین، م.، *ولایت ترکستان*، قزان، ۱۸۷۲.

بیچورین، م.، سفارت مترجم بیچورین به بخارا در سال ۱۸۷۱، در کتاب *راجع به تاریخ روابط روسیه با بخارا و خیوه در اواخر قرن هجدهم*، مجموعهٔ شرقی سازمان خاورشناسی روس، کتاب اول، پتروگراد، ۱۹۱۶.

بیلیایف، و. ی.، *منابع عربی راجع به تاریخ ترکمن و ترکمنستان قرن‌های نهم ـ سیزدهم*، م.ی.ت.ت.، جلد ۱، ۱۹۳۹.

بیلیایف، ی.ا.، *پیرو فرقهٔ مسلمانی*، مسکو، ۱۹۵۷.

بنتویچ، ای.ب.، *محصولات بافته‌ای از حفریات کوه مغ، ک.س. ی.ی. م.ک*، نشر شصت ویکم، ۱۹۵۶.

بنتویچ، ای.ب.، *بازیافت‌ها از کوه مغ، (مجموعهٔ ارمیتاژ، آثارخانه دولتی)*، ـ م.ی.ا.، شمارهٔ ۶۶، ۱۹۵۸.

بنتویچ، ای.ب.، *مشاوره درمورد باستان‌شناسی آسیای وسطی*، س.ا.، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۹.

بلنیتسکی، ا.م.، *سازمان حرفه‌ای در سمرقند در قرن‌های پانزدهم ـ شانزدهم*، ک.س.ی.ی.م.ک، نشر ششم، ۱۹۴۰.

بلنیتسکی، ا.م.، *از تاریخ شرکت پیشه‌وران در جشنواره‌های شهری در آسیای وسطی در قرن‌های چهاردهم ـ پانزدهم*، آثار آ.و.گ.ا، جلد ۲، ۱۹۴۰، الف.

بلنیتسکی، ا.م.، *از تاریخ زمین‌داری فئودالی در آسیای وسطی و ایران در عهد*

تیموریان (قرن‌های چهاردهم ـ پانزدهم)، (تاسیس پدیدهٔ سیورغال)، ی.م، شمارهٔ ۴، ۱۹۴۱.

بلنیتسکی، ا.م.، *جغرافیای تاریخی هرات در قرن پانزدهم ـ «علیشیر نوایی»*، مسکو، ۱۹۴۶.

بلنیتسکی، ا.م.، *راجع به مسایل مناسبات اجتماعی در ایران در عهد هولاکو*، س.و.، جلد ۵، ۱۹۴۸.

بلنیتسکی، ا.م.، *راجع به پیدایش و رواج اسلحهٔ گرم در آسیای وسطی و ایران در قرن‌های چهاردهم ـ شانزدهم*، اخبار شعبه تاجیکستانی ف. ا. ن اتحاد شوروی، شمارهٔ ۵، ۱۹۴۹.

بلنیتسکی، ا.م.، *مزار نزد ده صیاد*، ک.س.ی.ی.م.ک.، نشر سی وسوم، ۱۹۵۰.

بلنیتسکی، ا.م.، *شرح تاریخی و جغرافی ختل از زمان‌های قدیم تا قرن دهم میلادی*، م.ی.ا.، شمارهٔ ۱۵، ۱۹۵۰.

بلنیتسکی، ا.م.، *حفریات ساختمان شماره یک در شهرستان پنجکنت*، م.ی.ا.، شمارهٔ ۱۵، ۱۹۵۰، ب.

بلنیتسکی، ا.م.، *حفریات قصرهای سغدی در سال‌های ۱۹۴۸-۱۹۵۰*، آثار هیأت اعزامی باستان‌شناسی تاجیک، جلد ۲، م. ی. ا.، شمارهٔ ۳۷، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۳.

بلنیتسکی، ا.م.، *لعل بدخشان*، *آثار آکادمی علوم تاجیکستان*، جلد ۱۷، ۱۹۵۳، الف؛

بلنیتسکی، ا.م.، *مسایل ایدئولوژی و کیش سغدیان طبق مدارک از قصرهای پنجکنت بدست آمده*، نقاشی پنجکنت باستان، مسکو، ۱۹۵۴.

بلنیتسکی، ا.م.، راجع‌به دوره‌بندی تاریخ آسیای وسطی، *مدارک جلسهٔ علمی در مورد تاریخ آسیای وسطی و قزاقستان در دورهٔ تا انقلاب اکتبر*، تاشکند، ۱۹۵۵.

بلنیتسکی، ا.م.، *از نتایج حفریات سال‌های آخر در پنجکنت باستان*، س.ا.، شمارهٔ ۳، ۱۹۵۶.

بلنیتسکی، ا.م.، *نتایج عمومی حفریات شهرستان پنجکنت باستان (۱۹۵۱-۱۹۵۳)*، «آثار هیأت اعزامی باستان‌شناسی تاجیک، جلد ۳، م.ل.، ۱۹۵۳.

بلنیتسکی، ا.م.، *یادگاری‌های جدید پنج‌کنت باستان*، تجربهٔ تعبیرات تمثالی اقنومی، مجسمه‌سازی و نقاشی پنج‌کنت باستان، مسکو، ۱۹۵۹.

بلنیتسکی، ا.م.، *صنعت تصویری باستان در «شاهنامه»*، مسکو، ۱۹۶۰. (کنگرهٔ بیست و پنجم بین‌المللی خاورشناسان، سخنرانی‌های هیأت شوروی).

بلنیتسکی، ا.م.، *در مورد امور باستان‌شناسی گروه پنج‌کنت در سال ۱۹۵۸*، ا.ر.ت، ششم، ۱۹۶۱، ب.

بلنیتسکی، ا.م.، *راجع به فعالیت گروه پنج‌کنت*، ت.ا.ا.، در سال ۱۹۵۹، ا.ر.ت، هفتم، ۱۹۶۱، الف.

بلنیتسکی، ا.م.، *تخت‌ها با تصاویر جانوران در فرهنگ تصویری آسیای وسطی*، ی.آ.آ. ن آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، شمارهٔ ۱ (۲۸)، ۱۹۶۲، الف.

بلنیتسکی، ا.م.، *نتایج حفریات شهرستان پنج‌کنت باستان در سال ۱۹۶۰*، ا.ر.ت. هشتم، ۱۹۶۲، ب.

بلنیتسکی، ا.م.، *پنج‌کنت باستان*، شهر اوایل دورهٔ فئودالی آسیای وسطی، ا.د.د.، مسکو، ۱۹۶۷.

بلنیتسکی، ا.م.، استاویسکی ب.ی.، *گفتار تازه راجع به پنج‌کنت باستان*، «باستان‌شناسان قصه می‌کنند»، استالین‌آباد، ۱۹۵۹.

بلنیتسکی، ا.م.، بنتویچ، ی.ب.، *از تاریخ ابریشم‌ریسی* (در مورد تشبیه پارچه «زندنیجی») س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۶۲.

بلنیتسکی، ا.م. و دیگران *پارچه‌های کامچانی از کوه مغ*، س.ا.، شمارهٔ ۴، ۱۹۶۳.

بلنیتسکی، ا.م.، مارشک، ب.ی.، *خصوصیات جهان‌بینی سغدیان در قرن‌های هفتم ـ هشتم در فرهنگ پنج‌کنت*، تاریخ و فرهنگ خلق‌های آسیای ، ۱۹۷۶.

بوبنوا، م.ا.، *از تاریخ فلزسازی نقره در آسیای وسطی*، ی.آ.آ. ن. آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، نشر اول (۲۴)، ۱۹۶۱.

بوبنوا، م.ا.، *استخراج نقره در آسیای وسطی از طریق زرشویی*، در قرن‌های نهم ـ یازدهم، ی.آ.آ.ن. آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، شمارهٔ ۱(۲۸)، ۱۹۶۲.

بوبنوا، م.ا.، *استخراج معادن در آسیای وسطی در قرن‌های شانزدهم ـ نوزدهم*، مسکو، ۱۹۷۵.

بوتومو، س.و. و دیگران، *بعضی مسایل تحقیقات عصر حجر پامیر*، س.ا.، شمارهٔ ۴، ۱۹۶۴.

بوتینوف، ن.ا.، *نظام اجتماعی اولیه* (مراحل اساسی و طرز منطقه‌ای)، مسایل تاریخ ماقبل سرمایه‌داری جوامع، کتاب اول، ۱۹۶۸.

بوروفکوف، ا.ک.، *دوزبانی تاجیکان و ازبکان و مسایل تأثیر متقابل زبان‌های تاجیکی و ازبکی*، اوز. ی.و.، جلد ۴، ۱۹۵۲.

بورودنیو، ی، ف.، *اندرون تأسیسات بزرگ سمرقند در اواخر قرن‌های چهاردهم ـ پانزدهم*، ا.ک. د. لنین‌گراد، ۱۹۶۵.

بوریسوف، ا.ی.، *راجع به تعبیرات تصاویر استودان‌های بیه نیمن*، ت.آ.و.ا.، جلد ۳، ۱۹۴۰، الف.

بوریسوف، ا.ی.، *راجع به معنی کلمهٔ «نوس»*، ت.آ.و.ا. جلد ۳، ۱۹۴۰ ب.

بوکشانین، ا.ر.ه زدوخورد در نزدیک کرخ، و.د.ی. شمارهٔ ۴، ۱۹۴۹.

بوگایفسکی، ب.ل.، *تکنیک جامعهٔ اولیه اشتراکیه*، آثار ی.ی.ن. ت.، سلسله چهارم، نشر اول، ۱۹۳۶.

بوگولیوبوف، م.ن.، *زبان یغنابی (سغدی جدید)*، تحقیقات و مدارک، ا.د.د.، لنین‌گراد، ۱۹۵۶.

بوگولیوبوف، م.ن.، اسمیرنوا آ.ی.، *اسناد سغدی از کوه مغ*، مطالعه، ترجمه و توضیحات، در کتاب اسناد اقتصادی، نشر سوم، مسکو، ۱۹۶۳.

بوگومولوا، ک.ا.، *آثار کیش قدیم پرستش آب در میان تاجیکان*، ی.آ.آ.ن، آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، نشر دوم، ۱۹۵۲.

بوگوسلوفسکی دوم، «یادداشت‌ها راجع به وادی زرافشان و کوه‌های اطراف آن» مجلهٔ کوهی، کتاب دهم، باب دوم، ۱۸۴۲.

بولاتوف، م.س.، *راجع به برخی از اصول تناسب در معماری آسیای وسطی*، ـ ی.آ.آ. ن آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، نشر سوم، ۱۹۵۳.

بولاتوف، م.س.، *ساختمان طرز معماری مقبرهٔ سامانیان*، هنر معماران ازبکستان، جلد ۱، تاشکند، ۱۹۶۲.

بولاتوف، م.س.، *اصول ماهرانه در معماری سمرقند، در آخر قرن چهاردهم* ـ

اوایل قرن پانزدهم، هنر معماران ازبکستان، جلد ۴، تاشکند، ۱۹۶۹.

بولات اوا، و.ا.، *از تاریخ ساختمان مجمع معماری شاه‌زند در قرن پانزدهم*، از تاریخ زمان الغ‌بیک، تاشکند، ۱۹۶۵.

بولات اوا ـ لیوینا و.ا.، *معبد بودایی در قوه*، س.ا، جلد ۲، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۱.

بولدیریف، ا.ن.، *از فولکلور تاجیکستان، اول*، (اطلاعات مقدماتی راجع به سنن حماسی تاجیکان)، آثار بنیاد تاجیکستانی آکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد ۳، ۱۹۳۶.

بولدیریف، ا.ن.، *از تاریخ تکامل زبان ادبی فارسی*، و.ی.، شماره ۵، ۱۹۵۵.

بولدیریف، ا.ن.، *زین‌الدین واصفی، نویسندهٔ قرن شانزدهم تاجیک*، (تجربهٔ آثار ترجمهٔ حالی (بیوگرافی)، استالین‌آباد، ۱۹۵۷.

بولشاکوف، آ.گ.، *یادداشت‌ها راجع به تاریخ نقشه‌برداری واحهٔ زرفشان در قرن‌های نهم ـ دهم*، ک. س.ی. ی. م. ک، نشر شصت و یکم، ۱۹۵۶.

بولشاکوف، آ.گ.، *کتیبه‌های عربی مصنوعات سفالی آبی آسیای وسطی در قرن‌های نهم ـ دوازدهم*، ی. و، جلد ۱۲، ۱۹۵۸، جلد ۱۵، ۱۹۶۳ جلد ۱۷، ۱۹۶۵.

بولشاکوف، آ.گ.، *گزارش راجع به حفریات قسمت شمال و شرق موضع سوم*، م.ی.ا.، شمارهٔ ۱۲۴، ۱۹۶۴.

بولشاکوف، آ.گ.، *ترتیب زمانی شورش مقنع*، تاریخ و تمدن خلق‌های آسیای وسطی (قدیم و قرون وسطی)، مسکو، ۱۹۷۶.

بولشاکوف، آ.گ.، و نعمت اف. ن.ن.، *حفریات حومهٔ پنج‌کنت باستان*، م.ی.ا.، شمارهٔ ۶۶، ۱۹۵۸.

بوناکوف، ی.و.، *از تاریخ مناسبات روسیه با خانی‌های آسیای وسطی در قرن نوزدهم*، س.و.، جلد ۲، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۴۱.

بوناکوف، ی.و.، *تمایلات رشد مناسبات سرمایه‌داری در آسیای وسطی در عرفهٔ پیوستن آن به روسیه*، مسایل خاورشناسی، شمارهٔ ۶، ۱۹۶۰.

بوریاکوف، یو.ف.، *معدن قدیمی نقره در لشکرک*، س.ا.، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۵.

بهار، م.ت.، اول ـ دوم، *سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی*، اول ـ دوم، تهران، ۱۹۴۲.

بهرام‌اف، ز.، «مناسبات ارضی در شغنان در اواخر قرن نوزدهم ـ آغاز قرن بیستم (۱۸۹۵–۱۹۲۰)»، در کتاب *رسایل راجع به تاریخ تاجیکستان*، جلد ۲، استالین‌آباد، ۱۹۵۷.

بیرونی، *مجموعهٔ مقالات*، به تصحیح س.پ. تولستوا، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۰.

پاچوس، م.ک.، *استحکامات دفاعی افراسیاب*، ا.ک.د.، تاشکند، ۱۹۶۶.

پاچوس، م.ک.، *در مورد تحقیق دیواره‌های دمنهٔ افراسیاب*، س.ا، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۷.

پاشینو، پ.ی. *کشور ترکستان در سال ۱۸۶۸*، س.پ.ب.، ۱۸۶۸.

پانکوف، ا.و.، *از تاریخ بازرگانی آسیای وسطی با روسیه در قرن‌های شانزده، هفده*، به شرف و.و. بارتولد، مجموعهٔ مقالات، تاشکند. ۱۹۲۷.

پتروشیفسکی، ای.پ.، *اشراف شهری در دولت هولاکوییان*، س.و.، جلد ۵، ۱۹۴۸.

پتروشیفسکی، ای.پ.، *از تاریخ بخارای قرن سیزدهم*، اوز. ل.گ. او.، نشر اول، سلسلهٔ علوم خاورشناسی، ۱۹۴۹.

پتروشیفسکی، ای.پ.، *اقتصاد فئودالی رشیدالدین*، و.ی.، شمارهٔ ۴، ۱۹۵۱.

پتروشیفسکی، ای.پ.، *جنبش سربداران در خراسان*، اوز. ی.و.ا.ن جلد ۱۴، ۱۹۵۶.

پتروشیفسکی، ای.پ.، *زمین‌داری و مناسبات کشاورزی در ایران قرن‌های سیزدهم ـ چهاردهم*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۶۰.

پتروشیفسکی، ای.پ.، *اسلام در ایران در قرن‌های دوازدهم ـ پانزدهم*، لنین‌گراد، ۱۹۶۶.

پتروفسکی، پ.پ.، *نوغان‌داری و نوغان‌ریسی در آسیای وسطی*، گزارش مأمور استانداری کل ترکستان به وزارت دارایی، سانکت پتربورگ، ۱۸۷۴.

پریپلیتسینا، ل.ا. *نقش فرهنگ روسیه در تکامل فرهنگ مردمان آسیای وسطی*، م. ۱۹۶۶.

پریخانیان، ا.گ.، *ماهیت اجتماعی و اقتصادی مجتمع معابد در آسیای کوچک و*

ارمنستان (قرن چهارم تا میلاد ـ سوم میلادی)، مسکو، ۱۹۵۹.

پریخانیان، ا.گ.، *شورشیان ارمنستان باستان*، و.د.ی، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۶.

پریخانیان، ا.گ.، *راجع به مسایل پیدایش خط ارمنی*، مجموعهٔ آسیای پیش، مسکو، ۱۹۶۶.

پریخانیان، ا.گ.، *گروه‌های اقوام پدری در ایران باستان*، و.د.ی، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۸.

پسارچیک، ا.ک.، *منازل اقامتی شهری در بخارا و خیوه*، معماری اتحاد شوروی، شمارهٔ اول، ۱۹۳۷.

پسارچیک، ا.ک.، *یادگاری‌های کرمینه*، س.ی.ی.ت.ا.، ا.ا. اتحاد شوروی، نشر چهارم، ۱۹۴۴.

پسارچیک، ا.ک.، *مواد ساختمانی و اصول‌های عملی استادان معماری مردمی فرغانه در قرن نوزدهم ـ آغاز قرن بیستم*، مجموعه مردم‌شناسی آسیای وسطی، مسکو، شمارهٔ ۱، ۱۹۵۴.

پسارچیک، ا.ک.، *برخی از معلومات راجع به تاریخ زمین‌شناسی وادی فرغانه*، آثار آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، جلد ۴۲، استالین‌آباد، ۱۹۵۶.

پسارچیک، ا.ک.، *توضیحات و تکمیل کتاب م.س. آندریئف «تاجیکان وادی خوب»*، نشر دوم، استالین‌آباد، ۱۹۵۸.

پسارچیک، ا.ک.، *منازل، تاجیکان قراتگین و درواز*، نشر دوم، دوشنبه، ۱۹۷۰.

پسارچیک، ا.ک.، *معماری مردمی سمرقند*، دوشنبه، ۱۹۷۵.

پسارچیک، ا.ک.، کارمیشیوا ب.خ.، *تجربه تحقیقات کامل مردم‌شناسی در ولایت کولاب*، ی.آ.آ. ن آکادمی علوم. ج.ش.س. تاجیکستان، نشر سوم، ۱۹۵۳.

پوپوف، ا.ل.، *از تاریخ استیلای آسیای وسطی*، یادداشت‌های تاریخی، جلد ۷، ۱۹۴۰، الف.

پوپوف، ا.ل.، *مبارزه برای تکیه‌گاه آسیای وسطی*، یادداشت‌های تاریخی، جلد ۷، ۱۹۴۰، ب.

پوپوف، ا.ل.، *مناسبات روسیه با خیوه و بخارا در زمان پطرکبیر*، ز.ی. ر.گ. آ.، کتاب نهم، ۱۸۵۳.

پوتانین، ن.، *یادداشت‌های پوتانین (۱۸۳۰) در مورد خانی خوقند، با پیشگفتار ـ*

ساویلیوا، پیک ر.گ. آ.، جلد ۶، باب ۱۸، س. پ. ب.، ۱۸۵۶.

پوستوفسکایا، ن.م.، *آموزش تاریخ باستان شرق نزدیک در اتحاد شوروی (سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۵۹)*، مسکو، ۱۹۶۱.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *مینیاتورهای «فتح‌نامه» ـ تاریخ پیروزی‌های شیبانی‌خان از مجموعهٔ پژوهشگاه نسخ خطی آکادمی علوم ج.ش.س. ازبکستان*، آثار س.ا.گ.او.، سلسلهٔ جدید، نشر دوم، علوم انسانی کتاب سوم، ۱۹۵۰.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *هنر آرای باغ و پارک‌ها در آسیای وسطی در عهد تیمور و تیموریان*، آثار س.ا. گ. او.، سلسلهٔ جدید، نشر بیست و سوم، علوم انسانی، کتاب چهارم (تاریخ)، ۱۹۵۱.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *راجع به مسایل نوسازی علمی و هنری مسجد بی‌بی‌خانم*، آثار س.ا. گ.او، سلسلهٔ جدید، نشر چهل و نهم، علوم اجتماعی، کتاب ششم، ۱۹۵۳.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *بت‌خانهٔ بودایی در مرو*، ک.س.ی.ی. م. ک، نشر پنجاه و چهارم، ۱۹۵۴.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *مینیاتورهای «خمسه» نظامی ۶۳-۱۵۶۲*، از آثارخانهٔ سمرقند، آثار آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، جلد ۴۲، ۱۹۵۶.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *یادگاری‌های معماری آسیای وسطی از دوران نوایی*، آثار س.ا.گ.او. سلسلهٔ جدید، نشر یکصدوهشتم، علوم تاریخی، کتاب بیست و دوم، تاشکند، ۱۹۵۷.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *هنرمند سفالگر محمدعلی عنایتان از مرو*، (راجع به توصیف ظروف سفالین قالبی در مرو قرن دوازدهم ـ اوایل قرن سیزدهم)، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۸ الف.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *مسیر تکامل معماری ترکمنستان جنوبی در زمان برده‌داری و فئودالیسم*، مسکو، ۱۹۵۸، ب. (آثار یو.ت.ا.ک.ا.، ۱۹۵۸).

پوگاچنکوا، گ.ا.، *مینیاتورهای بخارایی درکتاب جامی قرن شانزدهم ـ «هنر»*، شمارهٔ ۵، ۱۹۵۹.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *راجع به مسایل مکتب مینیاتوریست‌های آسیای وسطی قرن*

شانزدهم ـ هفدهم، کنگرهٔ بیست و پنجم بین‌المللی خاورشناسان، گزارش‌های هیأت شوروی، مسکو، ۱۹۶۰.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *آق آستانه بابا*، س.ا.، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۰، الف.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *یادداشت‌های معماری*، هنر معماران ازبکستان، مجموعهٔ مقالات، اول، تاشکند، ۱۹۶۲.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *هنر افغانستان*، ۳ منظره، مسکو، ۱۹۶۳، الف.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *مقبرهٔ عرب آته*، (از تاریخ معماری ماوراءالنهر قرن‌های نهم ـ دهم)، تاشکند، ۱۹۶۳، ب. (هنر معماران ازبکستان، دوم).

پوگاچنکوا، گ.ا.، *یادگاری‌های معماری ماوراءالنهر زمان الغ‌بیک*، از تاریخ دورهٔ الغ بیک، مجموعهٔ مقالات، تاشکند، ۱۹۶۵.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *راجع به مباحثه در مورد «ساتره میگاس»*، آثار ت.گ. او.، نشر دویست و نودوپنجم، ۱۹۶۶، الف.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *خلچیان، راجع به مسایل تمدن باختر شمالی*، تاشکند، ۱۹۶۶، ب.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *سمرقند، بخارا، یادگاری‌های باستانی سمرقند و بخارا*، نشر دوم، مسکو، ۱۹۶۸.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *معماری رسدخانه الغ بیک*، هنر معماران ازبکستان، مجموعه مقالات، ۴، تاشکند، ۱۹۶۹.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *اخبار جدید در آموزش دلورزین تپه*، س.ا.، شمارهٔ ۴۰، ۱۹۷۱.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *اطلاعات نوین راجع به هنر بدیعی باختر*، از تاریخ فرهنگ آنتیک ازبکستان، تاشکند، ۱۹۷۳.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *راجع به تیپولوژی معماری در معماری باختر و پارت شرقی*، و.د.ی.، شمارهٔ ۲، ۱۹۷۳ الف.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *آتشدان‌های سفالی عهد کوشان در ازبکستان جنوبی*، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۷۳، ب.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *خانهٔ مسکونی باختری*، (در مورد مسایل راجع به تیپولوژی معماری)، تاریخ و تمدن آسیای وسطی (قدیم و قرون وسطی)، مسکو، ۱۹۷۶.

پوگاچنکوا، گ.ا.، *راجع به شناخت معماری آنتیک و اوایل قرون وسطی در شمال افغانستان*، باختر باستان، مدارک هیأت اعزامی شوروی ـ افغان در سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۷۳، مسکو، ۱۹۷۶، الف.

پوگاچنکوا، گ.ا.، رمپیل ل. ای.، *یادگاری‌های ممتاز معماری ازبکستان*، تاشکند، ۱۹۵۸.

پوگاچنکوا، گ.ا.، رمپیل ل.ای.، *تاریخ هنر ازبکستان (از زمان‌های قدیم تا اواسط قرن نوزدهم)*، مسکو، ۱۹۶۵.

پوگاچنکوا، گ.ا.، تورغونوف ب.ا.، *تحقیقات دلورزین تپه در سال ۱۹۷۲*، باختر قدیم، اطلاعات ابتدایی راجع به فعالیت باستان‌شناسی در جنوب ازبکستان، لنین‌گراد، ۱۹۷۴.

پولادوف، او. پ.، *چهل حجره*، (راجع به تاریخ تمدن استروشن)، ا.ک. و. مسکو، ۱۹۶۸.

پولاودف، او. پ.، *چهل حجره*، (تمدن مادی استروشن) نشر سوم، دوشنبه، ۱۹۷۵.

پولوپانوف، س.، *خانهٔ مسکونی در سمرقند کهنه*، معماری در اتحاد شوروی، مسکو، شمارهٔ ۱، ۱۹۳۷.

پتروفسکی، ب.ب.، *امور اکتشافی در غور قلعه در مرو کهنه*، مدارک یو. ت.ا.ک.ا، ۱۹۴۹.

پیاسکوفسکی، ا.و.، *انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ در ترکستان*، مسکو، ۱۹۵۸.

پیاسکوفسکی، ا.و.، *راجع به مسایل ماهیت الحاق آسیای وسطی به روسیه*، مسایل تاریخ، شمارهٔ ۸، ۱۹۵۹.

پیانکوف، ا. ای.و.، *معلومات کتیبی راجع به املاک باربدی در شرق ایران*، (سیاست مأموری کورش دوم در شمال و شرق دولت او). و.د.ی. شمارهٔ ۴، ۱۹۶۱.

پیانکوف، ای.و.، *راجع به مسایل مسیر لشکرکشی کورش دوم بر ضد قبایل ماساژت*، و.د.ی.، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۴.

پیانکوف، ای.و.، *ولایات شرقی دولت هخامنشی در آثار کتیبی*، ا.ک.د.،

مسکو، ۱۹۶۶.

پیانکوف، ای.و.، *کتیبی راجع به زرتشت*، فرهنگ مادی تاجیکستان، نشر اول، دوشنبه، ۱۹۶۸.

پیانکوف، ای.و.، *مراقندها*، و.د.ی.، شمارهٔ ۱، ۱۹۷۰.

پیدایف، ش.ر.، *بعضی معلومات راجع به حفریات محلات کوشانی آق قوغان در باختر شمالی*، س.ا.، اول، ۱۹۷۶.

پیوزنیر، س. ب.، *راجع به دو عدد الفباء عربی از حفریات مرو*، ا.و.، نهم، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۴.

پیوستن ترکمنستان به روسیه، مجموعه مدارک بایگانی، عشق‌آباد، ۱۹۶۰.

تاجیکان قراتگین و درواز، دوشنبه، نشر اول، ۱۹۶۶، نشر دوم، ۱۹۷۰، نشر سوم، ۱۹۷۶.

تاشخواجدیف، ش.س.، *هنر سفال‌سازی ظریف در سمرقند قرن نهم ـ آغاز قرن سیزدهم*، تاشکند، ۱۹۶۷.

تاتارینوف، ا.، *اسارت هفت ماهه در بخارا*، س.پ.ب.، ۱۸۶۷.

تارن، ک.، *تمدن ایلینی*، ترجمه از زبان انگلیسی س.ا. لیاکوفسکی، مسکو، ۱۹۴۹،

تاریخ بخارا، *تاریخ بخارا از زمان‌های قدیم تا زمان ما*، تاشکند، ۱۹۷۶.

تاریخ ج.ش.س. قزاقستان، از زمان‌های قدیم تا انقلاب اکتبر، جلد ۱، آلماآتا، ۱۹۵۷.

تاریخ قرقیزستان، جلد ۱، ۱۹۶۳.

تاریخ ج.ش.س. قرقیزستان، جلد ۱، فرونزی، ۱۹۶۸.

تاریخ خلق‌های ازبکستان، جلد ۱، *از زمان‌های قدیم تا آغاز قرن شانزدهم*، ۱۹۵۰؛ جلد ۲، *از تأسیس دولت شیبانیان تا انقلاب اکتبر*، تاشکند، ۱۹۴۷.

تاریخ سمرقند، از زمان‌های قدیم تا انقلاب اکتبر، جلد ۱، تاشکند، ۱۹۶۹.

تاریخ ج.ش.س ترکمنستان، از آغاز قرن نوزدهم تا انقلاب اکتبر، جلد ۱، کتاب دوم، عشق‌آباد، ۱۹۵۷.

تاریخ ج.ش.س. ازبکستان، از زمان‌های قدیم تا اواسط قرن نوزدهم، جلد ۱،

تاشکند، ۱۹۶۷.

ترـ اکـاپیان ن.ب.، «ک.مـارکس و ف. انگـلس راجـع بـه خـواص نـظام اولیـهٔ جماعتی»، *مسایل تاریخ جامعهٔ تا زمان سرمایه‌داری*، مجموعهٔ مقالات، کتاب اول، مسکو، ۱۹۶۸.

ترینوژکین، ا. ی.، *مسایل دوره‌بندی تاریخی و باستان‌شناسی سمرقند باستان*، و.د.ی.، ۱۹۴۷.

ترینوژکین، ا.ای.، *بازیافت‌های باستان‌شناسی در تاجیکستان*، ک.س.س، م. ک. نشر بیستم، ۱۹۴۸.

ترینوژکین، ا.ای.، *سغد و چاچ*، ک.س. ی.ی. م. ک.، نشـر سـی‌وسوم، ۱۹۵۰، الف.

ترینوژکین، ا.ای.، *حفریات کهندیز پنجکنت*، م.ی.ا.، شمارهٔ ۱۵، ۱۹۵۰.

ترینت یف، م.ا.، *شرح آمار آسیای وسطی روسیه*، ز.ی. ر.گ. آ.، طبق شعبهٔ آمار، باب ۴، س. پ.ب.، ۱۸۷۴.

ترینت یف، م.ا.، *روسیه و انگلستان در آسیای وسطی*، س.پ.ب.، ۱۸۷۵.

ترینت یف، م.ا.، *روسیه و انگلستان در مبارزه برای بازارها*، س.پ.ب.، ۱۸۷۶.

ترینت یف، م.ا.، *تاریخ استیلای آسیای وسطی*، جلدهای ۱-۳، س.پ.ب.، ۱۹۰۶.

تویور، ک. و.، *یادگاری‌های هنری یونانی و باختری*، مسکوـ لنین‌گراد، ۱۹۶۰، («یادگاری‌های فرهنگ و هنر در مجتمع ایرمیتاژ»، اول).

تویور، ک.و.، *اسکندر مقدونی در سغد*، و.ی.، شمارهٔ ۵، ۱۹۴۷.

تویور، ک.و.، *کوشانیان، کیانیان و هیتالیان طبق منابع قرون نهم ـ دوازدهم ارمن*، س.ا.، ۲۱، ۱۹۵۴.

تویور، ک.و.، *نقره‌ای باختری با تصویر دئونیس*، ت.گ.ا.، جلد ۶، ۱۹۶۱.

تویور، ک.و. و دیگران. *تاریخ خلق‌های ازبکستان*، جلد ۱، از زمان‌های قدیم تا آغاز قرن شانزدهم، جلد ۱، تاشکند، ۱۹۵۰.

تروئیتسکایا، ا.ل.، *فهرست بایگانی خان‌های خوقند*، قرن نوزده، مسکو، ۱۹۶۸.

تروئیتسکایا، ا.ل.، *مدارک راجع به تاریخ خانی خوقند در قرن نـوزدهم*، طبق

اسناد بایگانی خان‌های خوقند، مسکو، ۱۹۶۹. (آکادمی علوم اتحاد شوروی، پژوهشگاه خاورشناسی).

تروفیموا، ت.ا.، *اهالی قدیمی خوارزم طبق معلومات پالئوآنتروپولوژی*، (مدارک هیأت اعزامی خوارزم، انتشار دوم)، مسکو، ۱۹۵۹.

تردونوفسکایا، س.ا.، *آثار شیشه‌ای از دمنهٔ شاه صنم*، آثار خ.ا.ا.، جلد ۲، مسکو، ۱۹۵۸.

توختمتوف، ت.گ.، *روابط روس و بخارا در اواخر قرن نوزدهم اوایل قرن بیست*، تاشکند، ۱۹۶۶.

توره‌یف، ب.ا.، *تاریخ خاور قدیم*، جلد ۱ و ۲، لنین‌گراد، ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶.

تورسونوف، خ.ت.، *شورش سال ۱۹۱۶ در آسیای وسطی و قزاقستان*، تاشکند، ۱۹۶۲.

تولستوف، س.پ.، *تاریخ پیدایش فئودالیسم در جوامع کوچی و دامپروری*، ی.گ.ا.ی.م.ک.، انتشار صدوسوم، ۱۹۳۴.

تولستوف، س.پ.، *مسایل اصلی تاریخ قدیم آسیای وسطی*، و.د.ی. شمارهٔ ۱، ۱۹۳۸، الف.

تولستوف، س.پ.، *استبداد ابروی (از تاریخ جنگ‌های طبقاتی در سغد و خاقانی ترک در نیمه دوم قرن ششم میلادی)*، ی.ز، انتشار سوم، ۱۹۳۸، ب.

تولستوف، س.پ.، *صعود و شکست امپراتوری ایلینی شرق اقصاء*، و.و.ی.، شمارهٔ ۳-۴، ۱۹۴۰.

تولستوف، س.پ.، *خوارزم باستان*، تجربهٔ تحقیقات تاریخی و باستان‌شناسی، مسکو، ۱۹۴۸.

تولستوف، س.پ.، *پی‌گیری از تمدن خوارزم باستان*، مسکو- لنین‌گراد ۱۹۴۸، ب.

تولستوف، س.پ.، *دوره‌بندی تاریخ قدیم آسیای وسطی*، ک.س.ی.ی.م.ک، انتشار بیست و هشتم، ۱۹۴۹.

تولستوف، س.پ.، *فعالیت هیأت اعزامی باستان‌شناسی و مردم‌شناسی خوارزم آکادمی علوم اتحاد شوروی در سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۵۳*، آثار خ.ا.ا.، جلد ۲، ۱۹۵۸.

تولستوف، س.پ.، *پی‌گیری از مصب آکس و یکسرت*، مسکو، ۱۹۶۲.

تولستوف، س.پ.، ایتینا ی.ا.، *مسایل فرهنگ سویورگان*، س.ا.، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۰.

تومسون، د.، *تاریخ جغرافیای باستان*، ترجمهٔ ن.ی، اسکاتکینا از انگلیسی، مسکو، ۱۹۵۳.

تویرتینوا، ا.س.، *ذخایر خاورشناسی بزرگ‌ترین کتابخانه‌های اتحاد شوروی*، مقالات و گزارش‌ها، مسکو، ۱۹۶۳.

تیخوینسکی، س.ل.، *استیلای تاتار و مغول در آسیا و اروپا*، تاتار و مغول‌ها در آسیا و اروپا، مسکو، ۱۹۷۰.

تیخومیروف، م.ن.، *الحاق مرو به روسیه*، مسکو، ۱۹۶۰.

جلیلوف، ا.، *اردو و تسلیحات سغدیان در آستانه و دورهٔ نبرد با مهاجمین اعراب*، ی. آ. آ. ن.، آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، نشر هشتم، ۱۹۵۸.

جلیلوف، ا.، *سغد در آستانه هجوم اعراب و مبارزهٔ سغدیان بر ضد اشغالگران عرب در نیمهٔ اول قرن هشتم*، آثار ی.ی. ا. ا. آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، جلد ۳، استالین‌آباد، ۱۹۶۱.

جمالوف، ک.، *راجع به مسایل مسیر تجارت، که آسیای وسطی را با روسیه در قرن هفدهم پیوند می‌داد*، آثار ت. گ. او.، سلسلهٔ علوم تاریخی، نشر دوم، دوشنبه، ۱۹۶۶.

جمگیرچینوف، ب.د.، *پیوستن قرقیزستان با روسیه*، مسکو، ۱۹۵۹.

جمگیرچینوف، ب.د.، *شرح تاریخ سیاسی قرقیزستان در قرن نوزدهم*، فرونزی، ۱۹۶۶.

جوانمردی یف. ا.، *مناسبات زمین و آب در فرغانه در قرن شانزدهم ـ نوزدهم*، تاشکند، ۱۹۶۵.

چابروف، گ.ن.، *سفر ترجمان پ.ی. دیمیزون به بخارا (۱۸۳۳-۱۸۳۴)*، آثار س.ا.گ.او، نشر نودوچهارم، کتاب ۱۴، تاشکند، ۱۹۵۷.

چخویچ، آ.د.، *مدارک وقفی دورهٔ تیمور از مجموعهٔ آثارخانهٔ سمرقند*، او.و نشر چهارم، ۱۹۵۱.

چخویچ، آ.د.، *اسناد راجع به روابط کشاورزی در خانی بخارا در قرن‌های هفده ـ نوزده*، تاشکند، ۱۹۵۴.

چخویچ، آ.د.، *راجع به مسایل دوره‌بندی تاریخ ازبکستان (قرن‌های شانزدهم ـ هجدهم)*، اخبار آکادمی علوم ج.ش.س ازبکستان، شمارهٔ ۵، ۱۹۵۴، الف.

چخویچ، آ.و.، *راجع به تاریخ قرن هجدهم ازبکستان*، آثار پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم ج.ش.س ازبکستان، نشر سوم، تاشکند، ۱۹۵۴، ب.

چخویچ، آ.د.، *منبع تازه راجع به تاریخ بخارای آغاز قرن چهاردهم*، پ.و. شمارهٔ ۵، ۱۹۵۹.

چخویچ، آ.د.، *سالنامهٔ قرن هجدهم بخارا «عبیدالله‌نامه»*، پ.و.، ۸، ۱۹۵۹، الف.

چخویچ، آ.د.، *از منابع راجع به تاریخ سمرقند در قرن‌های پانزدهم*، از تاریخ زمان الغ‌بیک، مجموعهٔ مقالات، تاشکند، ۱۹۶۵.

چخویچ، آ.د.، *وقف بخارا در قرن سیزدهم (اطلاعات اولیه)*، ن.ا.ا.، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۷.

چخاچیف، پ.ی.، *راجع به تحقیق ارتفاعات سیر و آمودریا و سطوح مرتفع پامیر*، ز.ی.ر.گ.آ.، کتاب سوم، س.پ.ب.، ۱۸۴۹.

چرکاسوف، *مدافعهٔ سمرقند در سال ۱۸۶۴*، مجموعه نظامی، شمارهٔ ۹، ۱۸۷۰.

چرنیکوف، س.س.، *ماهیت تمدن آندرونی در تاریخ آسیای وسطی و قزاقستان*، ک.س.ی.ا.، نشر بیست و ششم، ۱۹۵۷.

چرنیکوف، س.س.، *قزاقستان شرقی در عصر برنز*، م.ی.ا، شمارهٔ ۸۸، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۶۰.

چولوشنیکوف، ا.، *تجارت دولت مسکو با آسیای وسطی در قرن‌های شانزدهم ـ هفدهم*، م.ی. او. ت.ت.، ۱۹۳۲.

چوگویفسکی، ل.ای.، *مدارک نوین در مورد مستعمرات سغدی در منطقه دون خوآن، کشورها و خلق‌های شرق*، نشر دهم، مسکو، ۱۹۷۱.

حسنوف، ا.، *روابط متقابل قرقیزها با خانی خوقند و روسیه در سال‌های ۵۰-۷۰ قرن نوزدهم*، فرونزی، ۱۹۶۱.

حسنوف، ا.، *روابط اقتصادی و سیاسی قرقیزستان با روسیه*، فرونزی، ۱۹۶۰.

خازانوف، ا.م.، *کمان‌های پیچیده دشت‌های اروپا و آسیا و اران در دوره اسکیف و سارمات*، تمدن مادی خلق‌های آسیای وسطی و قزاقستان، مجموعهٔ مقالات، مسکو، ۱۹۶۶.

خالاتیانس، گ.، *ارشکیدان ارمنی در «تاریخ ارمنستان» موئسی خورینسکی*، تجربه انتقاد منابع، مسکو، ۱۹۰۳.

خالفین، ن.ا.، *تجاوز بریتانیا در آسیای وسطی در سال‌های ۳۰-۴۰ قرن نوزدهم و مأموریت ریچموند شکسپیر*، تاریخ اتحاد شوروی، مسکو، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۸.

خالفین، ن.ا.، *شکست تجاوز بریتانیا در افغانستان (قرن نوزدهم ـ آغاز قرن بیستم)*، مسکو، ۱۹۵۹.

خالفین، ن.ا.، *سیاست روسیه در آسیای وسطی (۱۸۵۷-۱۸۶۸)*، مسکو، ۱۹۶۰. (آکادمی علوم اتحاد شوروی، پژوهشگاه خاورشناسی).

خالفین، ن.ا.، *پیوستن آسیای وسطی به روسیه (سال‌های ۶۰-۹۰ قرن نوزدهم)*، مسکو، ۱۹۶۵.

خالفین، ن.ا.، *دلایل محرک سیاست روسیه در آسیای وسطی (سال‌های ۶۰-۷۰ قرن نوزدهم)*، تاریخ اتحاد شوروی، مسکو، شمارهٔ ۴، ۱۹۷۲.

خالفین، ن.ا.، *روسیه و دول خانی آسیای وسطی (نیمه اول قرن نوزده)*، مسکو، ۱۹۷۴.

خالفین، ن.ا.، *روسیه و امارت بخارا در پامیر شرقی*، مسکو، ۱۹۷۵.

خانیکوف، ن.و.، *توصیف خانی بخارا*، س.پ. ب، ۱۸۴۳.

خانیکوف، ن.و.، *شهرداری در آسیای وسطی*، مجلهٔ وزارت امورداخله، کتاب ۵، ۱۸۴۴.

خانیکوف، یا.و.، *یادداشت توضیحاتی به نقشهٔ دریای آرال و خانی خیوه و حومهٔ آن*، ز.ر.گ.آ.، کتاب پنجم، ۱۸۵۱.

خروموف، ا.ل.، *توصیف‌نامهٔ عمومی زبان‌شناسی نام محلات و اسامی محلات کوچک یغناب*، ای.آ.آ. ن آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، شمارهٔ ۳ (۴۵)، ۱۹۶۶، الف.

خروموف، ا.ل.، *مدارک جدید راجع به لغات زبان یغنابیان*، *Acta Orintalia*, Vol.

XXX, Copenhagen, 1966. B.

خروموف، ا.ل.، *راجع به نقش عوامل خارجی زبان‌شناسی در روند تأثیر متقابله زبان‌های یغنابی و تاجیکی*، زبان و جامعه، مسکو، ۱۹۶۸.

خلوپین، ی.ن.، *انیئولیت جنوب و شرق آسیای وسطی*، آسیای وسطی در عصرهای حجر و برنز، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۶۶.

خمیلنیتسکی، س.گ.، *تحقیقات یادگاری‌های معماری اوراتپه در سال ۱۹۵۹*، ا.ر.ت.، نشر هفتم، ۱۹۶۱.

خواستوف، م.، *تاریخ بازرگانی شرقی مصر یونان و روم*، قزان، ۱۹۰۷.

خوروشخین، ا.پ.، مجموعه *مقالات مربوط کشور ترکستان*، س.پ. ب.، ۱۸۷۶.

والسکی، ا.ن.، *تصاویر روی سنگ در تاجیکستان*، اخبار و. گ.آ.، جلد ۸۱، نشر دوم، ۱۹۴۹.

دانیلفسکی، و.و. و دیگران. *تحقیقات بازمانده‌های نباتی از حفریات قلعهٔ سغد* درکوه مغ در *تاجیکستان*، آثار شعبهٔ تاجیکستانی آکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد ۸، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۴۰.

دانیلفسکی، گ.ی.، *توصیف خانی‌خیوه*، ز. ی. ر. گ. آ.، کتاب پنجم، ۱۸۵۱.

داویدویچ، ای.ا.، *اشیاء شیشه‌ای از نسا*، آثار یو.ت. ا.ک.ا، جلد ۱، ۱۹۴۹.

داویدویچ، ای.ا.، *راجع به مسایل نرخ و معاملات سکه‌های نقره‌ای در دولت شیبانیان* (قرن شانزدهم)، آثار س.ا. گ.ا.، سلسلهٔ جدید، دوم، علوم انسانی، کتاب سوم، ۱۹۵۰.

داویدویچ، ای.ا.، *دو اصلاحات پولی در دولت شیبانیان*، آثار س.ا. گ.ا.و.، سلسلهٔ جدید، نشر بیست وسوم، علوم انسانی، کتاب چهارم، ۱۹۵۱.

داویدویچ، ای.ا.، *از تاریخ حصار قرن شانزدهم (طبق معلومات سکه‌شناسی)*، ی.آ.آ. ن. آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، نشر هفتم، ۱۹۵۲.

داویدویچ، ای.ا.، *شیشهٔ پنجره‌های قرون وسطی از تاجیکستان*، د.ا.ن.، ج.ش.س. تاجیکستان، نشر هفتم، ۱۹۵۳.

داویدویچ ی.ا.، *سکه‌های نقره‌ای آسیای وسطی با ثبت اسامی شهرهای*

خراسان، ی.آ.آ.ن.، آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، نشر چهارم، ۱۹۵۳، الف.

داویدویچ، ای.ا.، *خزانهٔ درهم‌های نقره‌ای و مسی ترمذ ۱۷ع سال ۱۲۲۰*، ا.و.، هشتم، ۱۹۵۳، ب.

داویدویچ، ای.ا.، *مواد سکه‌شناسی در تاریخ تکامل روابط فئودالی در آسیای وسطی در عهد سامانیان*، آثار آکادمی علوم ج.ش.س تاجیکستان، جلد ۲۷، ۱۹۵۴.

داویدویچ ای.ا.، *اصلاحات پولی شیبانیخان* (از تاریخ اقتصاد قرن شانزدهم آسیای وسطی)، مدارک راجع به تاریخ تاجیکان و ازبکان آسیای وسطی، مجموعهٔ مقالات، نشر اول، آثار آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، جلد ۱۲، استالین‌آباد، ۱۹۵۴، الف.

داویدویچ، ای.ا.، *بازیافت‌ها سکه‌ای انتشار نیافته در حدود ازبکستان*، آثاری ی.ی. ا. ن ج. ش.س. ازبکستان، ۱۹۵۵.

داویدویچ، ای.ا.، *راجع به فعالیت گروه اعزامی حصار در سال ۱۹۵۵*، ا.ر.ت.، هفتم، استالین‌آباد، ۱۹۵۶.

داویدویچ، ای.ا.، *مجموع سکه‌های شرقی آثارخانه ولایتی فرغانه*، ی.ا.ا.ن. آکادمی علوم ج.ش.س. تاجیکستان، نشر چهاردهم، ۱۹۵۷.

داویدویچ، ای.ا.، *مدارک سکه‌شناسی برای ترتیب زمانی و نسبی‌قراخانیان آسیای وسطی*، آثار گ.ی.م.، مجموعهٔ سکه‌شناسی، نشر بیست و ششم، جلد ۲، ۱۹۶۷.

داویدویچ، ای.ا.، *حفریات کاخ قلعهٔ بالا*، (از فعالیت گروه اعزامی اسفره ت.ا.ا. در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۲)، م.ی. ا، شمارهٔ ۶۶، ۱۹۵۸.

داویدویچ، ای.ا.، *بازیافت‌های سکه در حدود تاجیکستان، که در سال ۱۹۵۷ ثبت‌نام شده است*، ا.ر.ت، پنجم، ۱۹۵۹.

داویدویچ، ای.ا.، *دو کوزه از سمرقند با ثبت تاریخ و نام استادکار*، ک.س.ی.ی.م. ک، نشر هشتادم، ۱۹۶۰.

داویدویچ، ای.ا.، *راجع به معاملات پولی در آسیای وسطی قرن‌های یازدهم - دوازدهم*، ن.ا.، دوم، ۱۹۶۰، الف.

داویدویچ، ای.ا.، *مدارک جهت توصیف روابط اقتصادی و اجتماعی در آسیای*

وسطی قرن شانزدهم، ی.ا.ا. ن آکادمی علوم تاجیکستان، شمارهٔ ۱ (۲۴)، ۱۹۶۱.

داویدویچ، ای.ا.، *تاریخ ضرب سکه در آسیای وسطی قرن‌های هفدهم - هجدهم*، (سکه‌های طلایی و نقره‌ای جانیان)، دوشنبه، ۱۹۶۴.

داویدویچ، ای.ا.، *مدارک راجع به توصیف اصلاحات پولی الغ‌بیک*، از تاریخ دورهٔ الغ بیک، مجموعهٔ مقالات، تاشکند، ۱۹۶۵، الف.

داویدویچ، ای.ا.، *مدارک نوین سکه‌شناسی برای توصیف روابط پولی و مالی در حدود جنوب تاجیکستان در قرن پانزدهم «عبدالرحمن جامی، زمان، حیات و آثار»*، مجموعه مقالات، دوشنبه، ۱۹۶۵، ب.

داویدویچ، ای.ا.، *معاملات پولی در ماوراءالنهر در عهد سامانیان*، ن.ا، ششم، ۱۹۶۶.

داویداویچ، ای.ا.، *یادداشت‌های سکه‌شناسی (قراخانیان، چنگیزخان، شیبانیان)*، ی.ا.ا. ن. آکادمی علوم تاجیکستان، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۸، الف.

داویدویچ، ای.ا.، *راجع به دو خاقانت قراخانی*، ن.ا.ا. شمارهٔ ۱، ۱۹۶۸، ب.

داویدویچ، ای.ا.، *مدارک راجع به میزان و اندازه در آسیای وسطی قرون وسطی*، مسکو، ۱۹۷۰.

داویدویچ، ای.ا.، *اقتصاد پولی و استقرار جزئی تجارت در آسیای وسطی بعد از تاخت و تاز مغول*، (طبق اطلاعات سکه‌شناسی)، ن.ا.ا.، شمارهٔ ۶، ۱۹۷۰.

داویدویچ، ای.ا.، *گنج سکه‌های جغانیان ربع دوم قرن یازده چون منبع تاریخی*، یادگاری‌های خطی باختر، ۱۹۶۸، مسکو، ۱۹۷۰، ب.

داویدویچ، ای.ا.، *اصلاحات پولی کوچکونچی‌خان*، ن.ا.، دهم، مسکو، ۱۹۷۲.

داویدویچ، ای.ا.، *نخستین گنج درهم‌های گرای کوشانی*، و.د.م، شمارهٔ ۴، ۱۹۷۶.

داویدویچ، ای.ا. و لیتوینسکی ب.ا.، *شرح باستان‌شناسی ناحیه اسفره*، آثار ی.ی. ا.ا. آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۳۵، استالین‌آباد، ۱۹۵۵.

داویدویچ، ای.ا.، مختاروف ا.م.، *صفحات تاریخ حصار*، دوشنبه، ۱۹۶۹.

درویزین، ی.گ.، *تاریخ هلینیسم*، ترجمهٔ شیلگونوا از فرانسوی، جلدهای ۱-۳، ۱۸۹۰-۱۸۹۳، جلد ۱، تاریخ اسکندر کبیر، مسکو، ۱۸۹۰.

دروژینین، ن.م.، *درکشور ترکمن‌ها و ازبک‌ها*، لنین‌گراد، ۱۹۲۷.

دمیتریف، و.ی.، *خصوصیات ترکیبی معماری بخارا در نیمهٔ دوم قرن شانزدهم*، م.ی.ت.ا. او. نشر اول، ۱۹۵۰.

دمیتریف، ل.ی.، و دیگران.، *فهرست نسخ خطی ترکی پژوهشگاه خلق‌های آسیا، اول*، تاریخ، به تصحیح ا.ن. کونونوا، مسکو، ۱۹۶۵.

دندامایف، م.ا.، *لشکرکشی داریوش بر ضد قبایل اسکیف تیگراخود*، ک.س.ی. ن.ا.، نشر شصت و یکم، ۱۹۶۳.

دندامایف، م.ا.، *ماهیت اجتماعی تبدلات گوامته*، و.د.ی، شمارهٔ ۴، ۱۹۵۸.

دندامایف، م.ا.، *ایران در عهد هخامنشی‌های اولین* (قرن ششم تا میلاد)، مسکو، ۱۹۷۳.

دولتوف، ج.، الیاسوف ا.، *پیوستن ترکمنستان به روسیه*، عشق‌آباد، ۱۹۷۲.

دوبرومیسلوف، ای.ی.، *تاشکند در گذشته و امروز*، نشر اول، تاشکند، ۱۹۱۱.

دولگوروکوی، د.، *پنج هفته در خوقند*، پیک روس، ۱۸۷۱.

دولینسکایا، و.گ.، *نقاش ـ مینیاتورساز محمدمراد سمرقندی*، اخبار آکادمی علوم ازبکستان، شمارهٔ ۹، ۱۹۵۵.

دولینسکایا، و.گ.، *مینیاتورهای نسخه قلمی «تاریخ ابوالخیر خانی» از مجمع پژوهشگاه خاورشناسی آکادمی علوم ازبکستان*، ی.ا.ا. ن آکادمی علوم تاجیکستان، شمارهٔ ۲(۱۷)، ۱۹۵۸.

دیاکونوا، ن.و.، *مینیاتورهای قرن‌های شانزدهم ـ هجدهم آسیای وسطی*، مسکو، ۱۹۶۴.

دیاکونوا، ن.و.، اسمیرنوا ا.ی.، *راجع به مسایل کیش ننه (آناهیتا) در سغد*، س.ا.، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۷.

دیاکونوف، ای.م.، *تکامل مناسبات ارضی در آسوریا*، لنین‌گراد، ۱۹۴۹.

دیاکونوف، ای.م.، *تاریخ ماد از زمان‌های قدیم تا اواخر قرن چهارم قبل از میلاد*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۶.

دیاکونوف، ای.م.، *نظام اجتماعی و دولتی بین‌النهرین قدیم*، شومیر، مسکو، ۱۹۵۹.

دیاکونوف، ای.م.، *جامعهٔ شرق قدیم در آثار محققین شوروی*، و.د.ی.، شمارهٔ ۱،

۱۹۶۳.

دیاکونوف، ای.م.، *خواص اصلی اقتصاد در پادشاهی‌های آسیای غربی قدیم*، و.د.ی، ۱۹۶۶.

دیاکونوف، ای.م.، *زبان‌های باستانی آسیای مقدم*، مسکو، ۱۹۶۷.

دیاکونوف، م.، *آریایی‌ها در شرق نزدیک، آخر اسطوره*، و.د.ی، شمارهٔ ۷، ۱۹۷۰.

.دیاکونوف، ای.م.، دیاکونوف م.م.، لیوشیتس و.ا.، *مدارک و اسناد از نسای قدیم (قرأت و تحلیل)*، مدارک یو. ت.ک. ا.، نشر دوم، ۱۹۵۱.

دیاکونوف، ای.م.، و لیوشیتس و. ا.، *اسناد از نسای قرن اول قبل از میلاد*، نتایج امور مقدماتی، مسکو، ۱۹۶۰، الف.

دیاکونوف، ای.م.، لیوشیتس و.ا.، *اقتصاد پادشاهی پارت در نسای قرن اول قبل از میلاد*، و.د.ی.، شمارهٔ ۲، ۱۹۶۰.

دیاکونوف، ی.م.، لیوشیتس و.ا.، *بازیافت‌های جدید اسناد از نسای کهنه*، مجموعهٔ آسیای مقدم، دوم، مسکو، ۱۹۶۶.

دیاکونوف، م.م.، *فعالیت گروه اعزامی کافرنهان*، م.ی. ا. شمارهٔ ۱۵، ۱۹۵۰.

دیاکونوف، م.م.، *چهرهٔ سیاوش در اساطیر آسیای وسطی*، ک.س. ی.ی. م.ک. نشر یازدهم، ۱۹۵۱.

دیاکونوف، م.م.، *امور باستان‌شناسی در مجرای سفلای رود کافرنهان (قبادیان)*، (۱۹۵۰-۱۹۵۱) م.ی.ا، شمارهٔ ۳۷، ۱۹۵۳.

دیاکونوف، م.م.، *نقش و نگار پنج‌کنت و نقاشی آسیای وسطی*، نقاشی پنج‌کنت باستان، مجموعهٔ مقالات، مسکو، ۱۹۵۴، الف.

دیاکونوف، م.م.، *ایجاد جامعه طبقاتی در شمال باختر*، س.ا. نوزدهم، ۱۹۵۴، ب.

دیاکونوف، م.م.، *سرچشمهٔ تمدن باستان تاجیکستان*، استالین‌آباد، ۱۹۵۶.

دیاکونوف، م.م.، *شرح تاریخ ایران باستان*، مسکو، ۱۹۶۱.

دیثوپیک، د.و.، *میرپرت ن.ی.، راجع به خاتمهٔ تمدن هاراپه*، س.ا.، شمارهٔ ۴، ۱۹۵۷.

دیبیتس، گ.ف.، *پالئوانتروپولوژی اتحاد شوروی*، آثار ی.ا.، سلسلهٔ جدید، جلد

۴، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۴۸.

دیمیدوف، ا.پ.، *شرح اقتصادی پنبه‌کاری، تجارت پنبه و صنایع در ترکستان*، مسکو، ۱۹۲۶.

دینگلشتد، ن.، *تجربهٔ تحقیق آبیاری کشور ترکستان*، ولایت سیردریا، جلد ۲، باب سوم، س. پ. ب.، ۱۸۹۵.

دینیکی، ب.پ.، *تزیین دیواری حکامی (کنده‌کاری) عددی در ترمذ*، آثار شعبهٔ هنر، ر.ا.ن.ی.ا.ن، هفتم. مسکو، ۱۹۲۸.

دینیکی، ب.پ.، *نقاشی ایران*، مسکو، ۱۹۳۸.

دینیکی، ب.پ.، *نقش و نگار معماری آسیای وسطی*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۳۹.

ذاهدوف، پ.ش.، *مکتب معماری سمرقند قرن نوزدهم ـ اوایل بیستم*، تاشکند، ۱۹۳۷.

راپوپورت، یو.ا.، *راجع به مسایل استودان‌های خوارزم*، ک.ی.ا. سی‌ام، ۱۹۵۸.

راپوپورت، یو.ا.، *استودان‌های خوارزمی*، (راجع به تاریخ مذهب خوارزم)، س.ا.، شمارهٔ ۴، ۱۹۶۲.

راپوپورت، یو.ا.، *قویقریلگان قلعه ـ یادگاری آیین خاکسپاری*، قویقریلگان قلعه، مجموعهٔ مقالات، مسکو، ۱۹۶۸.

راپوپورت، یو.ا.، *حفریات شهرستان توپراق قلعه همچون یادگاری آیین خاکسپاری*، بازیافت باستان‌شناسی سال ۱۹۶۷، مسکو، ۱۹۶۸.

راپوپورت، یو.ا. *از تاریخ مذهب خوارزم باستان (استودان‌ها)*، مسکو، ۱۹۷۱.

راتیا، ش.ی.، *مسجد بی‌بی‌خانم در سمرقند، تحقیقات و تجربهٔ ترمیم*، مسکو، ۱۹۵۰.

راتیا، ش.ی.، وارونین ل.ن.، *مقبرهٔ براقخانه*، ارمنستان، شمارهٔ ۱۱، ۱۹۳۶.

رادلوف، و.و.، *وادی زرافشان وسطی*، ز.ی.ر. گ.ا. شعبه نژادشناسی، جلد ۱، س.پ.ب.، ۱۸۸۰.

رادلوف، و.و.، *بازمانده‌های معماری قدیم (مدرسه، مسجد و یادگاری‌های مزارها (قبر) در سمرقند*، ز.ر. ت.ا. شعبهٔ مردم‌شناسی، جلد ۶، قسمت اول. س.پ.ب.، ۱۸۸۰، الف.

راسپوپوا، و.ی.، *یکی از بازارهای قرن‌های هفتم ـ هشتم پنج‌کنت*، کشورها و خلق‌های شرق، نشر دهم، ۱۹۷۱.

راستارگویوا، و. س. و دیگران، *انواع دوزبانی در میان خلق‌های ایران‌نژاد اتحاد شوروی*، مسکو، ۱۹۶۴.

رانوف، و.ا.، *تصاویر روی سنگ دردیهٔ لنگر (پامیر غربی)*، ی.ا.ا. ن. آکادمی علوم تاجیکستان، نشر اول (۲۲)، ۱۹۶۰، الف.

رانوف، و.ا.، *تصاویر جدید روی سنگ در سلسله کوه‌های قورامه*، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۲۹، ۱۹۶۰،ب.

رانوف، و.ا.، *تصاویر عصر حجر در مغارشناختی*، س.ا.، شمارهٔ ۶، ۱۹۶۱.

رانوف، و.ا.، *راجع به موقعیت چینه‌شناسی پالئولیت آسیای وسطی*، مرحلهٔ نوین تکامل زمین‌شناسی اراضی تاجیکستان، مجموعهٔ مقالات، دوشنبه، ۱۹۶۲، الف.

رانوف، و.ا.، *حفریات یادگاری‌های جماعت اولیه در پامیر شرقی در سال ۱۹۶۰*، ا.ر.ت.، هشتم، ۱۹۶۲، ب.

رانوف، و.ا.، *نتایج اکتشاف عصر حجر در پامیر (۱۹۵۶-۱۹۵۸)*، م.ی. ا.، شمارهٔ ۱۲، ۱۹۶۴.

رانوف، و.ا.، *راجع به روابط فرهنگ دورهٔ پالئولیت آسیای وسطی با برخی از کشورهای شرق خارجی*، مسکو، ۱۹۶۴، الف. (کنگرهٔ چهارم بین‌المللی راجع به علوم آنتروپولوژی و مردم‌شناسی).

رانوف، و.ا.، *مسایل عمدهٔ آموزش پالئولیت آسیای وسطی*، مسایل اصلی دورهٔ چهارم اتحاد شوروی، مجموعهٔ مقالات، مسکو، ۱۹۶۵، ب.

رانوف، و.ا.، *عصر حجر تاجیکستان*، نشر اول، پالئولیت، دوشنبه، ۱۹۶۵، ب.

رانوف، و.ا.، *آلات سنگی و موقع آنها در پالئولیت آسیای وسطی* (رئوس مطالب گزارش‌ها.)، مسکو، ۱۹۶۶.

(سخنرانی‌ها و گزارش‌های زمین‌شناسان اتحاد شوروی، کنگرهٔ هفتم ماقبل تاریخ‌شناسان و پیش‌تاریخ).

رانوف، و.ا.، گورسکی ا.و.، *بررسی مختصر تصاویر روی صخره (سنگ)* در

ولایت مختار بدخشان کوهی تاجیکستان، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۶۰.
رانویچ، ا.ب.، *هلنیسم و نقش تاریخی آن*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۰.
رجبوف، ظ.ش.، *از تاریخ افکار اجتماعی و سیاسی خاق تاجیک در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم*، دوشنبه، ۱۹۵۷.
رجبوف، ظ.ش.، *شورش سال ۱۹۱۶ در مضافات خجند*، ۱۹۵۵.
رجبوف، ز.، *معارف‌پرور برجسته خلق تاجیک احمد دانش*، دوشنبه، ۱۹۶۱.
رجبوف، ظ.ش.، *ترکستان در صفحات روزنامه‌های مرحلهٔ انقلاب اول روس (۱۹۰۵-۱۹۰۷)*، دوشنبه، ۱۹۷۰.
رجبوف، ز.، *شاعر معارف‌پرور خلق تاجیک اسیری*، دوشنبه، ۱۹۷۴.
رجبوف، ص.، *راجع به مسایل ریشه‌های تاریخی دوستی خلق‌های آسیای وسطی*، تاشکند، ۱۹۵۵.
رحیموف، م.ر.، *کشاورزی تاجیکان حوزه روز خنگ‌آب دورهٔ قبل از انقلاب (شرح تاریخی و مردم‌شناسی)*، استالین‌آباد، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۴۳، ۱۹۵۷.
رستم‌اف، ا.ا.، *حاکم‌نشینی‌های نزد هندوکش هندوستان شمالی در آخر قرن نوزدهم ـ ابتدای قرن بیستم*، تاشکند، ۱۹۵۶.
روستموف، ا.ر.، *نظم ازبکی در نیمه اول قرن پانزدهم*، مسکو، ۱۹۶۳.
روستوفتسیف، م.ی. *آسیای هلنیستی در دورهٔ سلوکی‌ها*، مجله علمی تاریخی، جلد ۱، نشر اول، س.پ. ب.، شمارهٔ ۱، ۱۹۱۳.
روزی‌یف، م.، *درهای کنده‌کاری منازل بخارا*، دوشنبه، ۱۹۶۷.
روزین، و.، *حکایت هلال‌الصبی راجع به تصرف بخارا از جانب بغراخان*، ز.وا.ر.ا.ا.، جلد ۲، نشر سوم و چهارم، س پ. ب.، ۱۸۸۸.
روزینبورگ، ف.ا.، *نامه‌های قدیم سغدی*، اخبار آکادمی علوم اتحاد شوروی، شعبه علوم انسانی، شمارهٔ ۵، ۱۹۳۲.
روژکوا، م.ک.، *سیاست اقتصادی حکومت تزاری در شرق میانه در ربع دوم قرن نوزدهم و بورژوازی روس*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۴۹.

روژکوا، م.ک.، *از تاریخ تجارت روسیه با آسیای وسطی در سال‌های ۶۰ م قرن نوزدهم*، یادداشت‌های تاریخی، شمارهٔ ۶۷، ۱۹۶۰.

رویر، ا.م.، *رقابت روس و انگلیس در آسیا در قرن نوزدهم*، ترجمه از فرانسوی، مسکو، ۱۹۲۴.

روماسکویچ، ا.ا.، *شرح تاریخ آموزش «شاهنامه» فردوسی ۹۳۴-۱۹۳۴*، لنین‌گراد، ۱۹۳۴.

روماسکویچ، ا.ا.، *منابع ایرانی راجع به ترکمن‌ها و ترکمنستان قرن‌های شانزدهم ـ نوزدهم*، م.ی. ت. ت، جلد ۲، ۱۹۳۸.

روماسکویچ، ا.ا.، *منابع فارسی راجع به تاریخ ترکمن‌ها و ترکمنستان قرن‌های دهم ـ پانزدهم*، م.ی. ت.ت، جلد ۱، ۱۹۳۹.

رومانوفسکی، و.ی.، *یادداشت‌ها راجع به مسایل آسیای وسطی*، س.پ.ب.، ۱۸۶۸.

ریسابینسکی، ا.، *روسیهٔ تزاری و بخارا در دورهٔ امپریالیسم*، تاریخ‌شناس ـ مارکسیست، شمارهٔ ۴، ۱۹۴۱.

ریریخ، یو.ن.، *مسایل تخار*، ن.ا.ا.، شمارهٔ ۶، ۱۹۶۳.

ریچکوف، پ.ی.، *نقشه‌برداری اراضی ولایت ارنبورگ*، دشت‌های ارنبورگ در آثار پ.ی. ریچکوف، ا.ا. ایویرسمان و.س.س. نائوستروویوا، مسکو، ۱۹۴۹.

ریچکوف، یو.گ.، *آنتروپولوژی و علم ژنتیک محل زیست منزوی*، (انزوای قدیمی پامیر)، مسکو، ۱۹۶۹.

ریسنیر، ا.م.، *رشد فئودالیسم و ایجاد دولت در افغان‌ها*، مسکو، ۱۹۵۴.

ریفتین، ب.ل.، *از تاریخ روابط فرهنگی آسیای وسطی و چین در قرن دوم قبل از میلاد ـ هشتم میلادی*، پ.و.، شمارهٔ ۵، ۱۹۶۰.

رمپیل، ل.ای.، مقبرهٔ اسماعیل سامانی، معماری اتحاد شوروی، شمارهٔ ۵، ۱۹۳۶.

رمپیل، ل.ای.، *نقش و نگار معماری ازبکستان*، تاریخ تکامل و نظریه ساختمان، تاشکند، ۱۹۶۱.

رمپیل، ل.ای.، *از تاریخ شهرسازی در شرق*، (مدارک راجع به طراحی بخارای کهنه)، فرهنگ معماران ازبکستان، اول، تاشکند، ۱۹۶۲.

رمپیل، ل.ای.، *نقش و نگار ترکمنستان شرقی در قرن دهم ــ آغاز قرن سیزدهم و مسایل «سبک سلجوقی»*، آثار یو.ت.ا.ک.ا.، جلد ۲، عشق‌آباد، ۱۹۶۳.

رمپیل ل.ای.، *فرهنگ روسیه و شرق چون مسایل تاریخی- فرهنگی و ادبی*، تاشکند، ۱۹۶۹.

زابلینا، ن.ن.، *بررسی سکه‌ها قدیم‌ترین از مجمع آثارخانه کشورشناسی و تاریخی تاجیکستان*، نشر یکم، استالین‌آباد، ۱۹۵۲.

زابلینا، ن.ن.، رمپیل ل. ای.، *سوارهٔ سغدی*، تاشکند، ۱۹۴۸.

زاخودیر، ب.ن.، محمد نخشبی، *راجع به جنبش قرمطی‌ها در آسیای وسطی در قرن دهم*، اوز. م.گ.ا.، نشر چهل و یکم، ۱۹۴۰.

زاخودیر، ب.ن.، *دندانکان*، ی.ژ.، شمارهٔ ۳-۴، ۱۹۴۳.

زاخودیر، ب.ن.، *خراسان و ایجاد دولت سلجوقیان*، و.ی.، شمارهٔ ۵-۶، ۱۹۴۵.

زادنیپروسکی، یو.ا.، *یادگاری‌های باستان‌شناسی نواحی جنوب ولایت آش* (اواسط قرن اول قبل از میلاد)، فرونزی، ۱۹۶۰.

زادنیپروفسکی، یو.ا.، *فن زراعتی قدیمی فرغانه*، مسکو- لنین‌گراد. م.ی.ا، شمارهٔ ۱۱۸، ۱۹۶۲.

زادنیپروفسکی، یو.ا.، *یادگاری‌های ترکی در فرغانه*، س.ا.، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۷.

زاروبین، ای.ای.، *گفتار راجع به اولین آهنگر اشفنان*، اخبار آکادمی علوم اتحاد شوروی، سلسلهٔ ششم، جلد ۲۰، شمارهٔ دوازدهم، ۱۹۲۶.

زاسیپکین، ب.ن.، *یادگاری‌های معماری آسیای وسطی*، مسایل تحقیق و ترمیم، مسایل از نوسازی، مجموعهٔ مقالات، پ.گ. مسکو، ۱۹۲۸.

زاسیپکین، ب.ن.، *معماری آسیای وسطی*، مسکو، ۱۹۴۸.

زاسیپکین، ب.ن.، *گنبدها در معماری ازبکستان*، میراث معماری، مسکو، ۱۹۶۱.

زالیمن، ک.گ.، *مدارک نوین راجع به زبان یغنابی*، ز. و.ر.ا.ا.، جلد ۳، ۱۸۸۸.

زیلئین، ک.ک.، *خصوصیات عمدهٔ هلنیسم*، مناسبات اجتماعی و اقتصادی و

رشد سیاسی جوامع غلام‌داری در سواحل دریای خزر شرقی در دوران هلینیسم، و.د.ی، شمارهٔ ۴، ۱۹۵۴.

زیلئین، ک.ک.، تروفیموا م.ک.، *اشکال تابعیت درسواحل شرقی دریای خزر در دوران هلینیستی*، مسکو، ۱۹۶۹.

زیمال، ی.و.، *سکه‌های کوشانی از مجمع پژوهشگاه تاریخ باستان‌شناسی و مردم‌شناسی آکادمی علوم تاجیکستان*، ی..آ.ن آکادمی علوم تاجیکستان، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۰.

زیمال ی.و.، *تصویر شیوا در سکه‌های کوشانیان کبیر*، شرح مقالات از جلسه علمی بخشیده به نتایج فعالیت ارمیتاژ (آثارخانه) دولتی در سال ۱۹۶۰، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۳.

زیمال، ی.و.، *مسایل ترتیب زمانی و سکه‌ها*، شرح مقالات از جلسه علمی جشنی (ارمیتاژ دولتی)، لنین‌گراد، ۱۹۶۴.

زیمال، ی.و.، *پادشاهی کوشانیان طبق معلومات سکه‌شناسی*، ا.ک.د. لنین‌گراد، ۱۹۶۵.

زیمال، ی.و.، *سکه‌های کوشان کبیر در ارمیتاژ دولتی ــ «سکه‌شناسی»*، مجموعهٔ مقالات، ز.ل.، آثار ارمیتاژ دولتی، جلد ۹، ۱۹۶۷.

زیمال، ی.و.، *ترتیب زمانی کوشان*، اسناد طبق موضوع، مسکو، ۱۹۶۸، الف.

زیمال، ی.و.، *تاریخ ابتدای کانیشکا ــ ۲۷۸ میلاد*، شرح مقالات و اطلاعات دانشمندان شوروی. کنفرانس بین‌المللی راجع به تاریخ، باستان‌شناسی و فرهنگ آسیای مرکزی در عهدکوشان، مسکو، ۱۹۶۸، ب.

زیمال، ت.ی.، *امور باستان‌شناسی در وادی وخش در سال ۱۹۶۰*، ا.ر.ت، نشر هشتم، ۱۹۶۲.

زیمال، ت.ی.، *کانال‌های قدیمی و قرون وسطی در وادی وخش*، کشورها و خلق‌های شرق، نشر دهم، مسکو، ۱۹۷۱.

زیمال، ت.ای.، زیمال ی.و.، *بار دیگر راجع به محل بازیافت گنج آمودریا*، ی.ا.ا.ن. آکادمی علوم تاجیکستان، شمارهٔ ۱ (۲۸)، ۱۹۶۲.

زینوف یف، ن.، *محاصرهٔ اوراتپه و جزخ*، پیک روس، شمارهٔ ۳-۶، ۱۹۶۸.

زوگراف، ا.ن.، *سکه‌های «گرای»*، تاشکند، ۱۹۳۷.

زویف، یو.ا.، *تمغه‌های اسب‌ها از املاک وابسته*، آثار ی.ی.ا.ا.، آکادمی علوم قزاقستان، جلد ۸، ۱۹۶۰.

ژوکوف، و.د.، *«مدالیون‌های» شیشه‌ای از کاخ‌های حکمای ترمذ*، انتشار اوز. ف.ا.ن. اتحاد شوروی، شماره‌های ۴-۵، ۱۹۴۰.

ژوکوف، و.د.، *خرابه‌های مجمع ساختمان‌های قصر در حومهٔ ترمذ قرون وسطی*، ت.ا.، جلد ۲، ۱۹۴۵.

ژوکوفسکی، س.و.، *یادگاری‌های قدیم کشور ماوراء دریای خزر*، خرابات مرو کهنه، س.پ. ب، ۱۸۹۴، م.ا.ر، شمارهٔ ۱۶، ۱۹۱۵.

ژوکوفسکی، و.ا.، *روابط روسیه با بخارا و خیوه در سه صد سال اخیر*، پتروگراد، آثار انجمن خاورشناسان روس، شمارهٔ ۲، ۱۹۱۵.

ساموبلاویچ، ا.، *راجع به مسایل سرت‌ها*، ژ.س.، نوزدهم، شمارهٔ ۳، ۱۹۱۰.

سایکو، ا.و.، *ظروف سفالین مینایی آسیای وسطی قرن‌های هفتم ـ دوازدهم*، طبق مدارک مجموع ظروف سفالین ختل، سغد، فرغانه، دوشنبه، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۳۶، ۱۹۶۳.

سراج‌الدین اف، س.خ.، ماتویفسکایا، گ.پ.، *راجع به آثار علوم حساب مکتب الغ‌بیک، تاریخ زمان الغ‌بیک*، تاشکند، ۱۹۶۵.

سلیمانوف، ر.خ.، *خواص تکامل یکی از شاخه‌های محلی تحولات صنعت سنگ‌کاری*، تاریخ تمدن مادی ازبکستان، نشر هفتم، تاشکند، ۱۹۶۶.

سوباتین، ا.پ.، *روسیه و انگلستان در بازارهای آسیای وسطی*، ۱۸۸۵.

سوخاریوا، آ.ا.، *راجع به مسایل زمین‌شناسی تاریخی بخارای قرن‌های دهم ـ سیزدهم*، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۱۷، ۱۹۵۴.

سوخاریوا، آ.ا.، *راجع به تاریخ شهرهای خانی بخارا* (شرح تاریخی و مردم‌شناسی)، تاشکند، ۱۹۵۸.

سوخاریوا، آ.ا.، *شهر بخارای فئودالی پسین اواخر قرن‌های نوزدهم ـ ابتدای قرن بیستم*، صنعت پیشه‌وری، تاشکند، ۱۹۶۲.

سوخاریوا، آ.ا.، *بخارای قرن نوزدهم ـ ابتدای قرن بیستم* (شهر فئودالی پسین و

نفوس آن)، مسکو، ۱۹۶۶.

سوخاریوا، آ.ا.، بیکجانوا. م.ا.، *گذشته و امروز قصبهٔ آیقران*، تاشکند، ۱۹۵۵.

سوروکین، س.س.، *قبرستان‌های زیرزمینی و مغاری آسیای وسطی همچون یادگاری تمدن محلی*، س.ا.، نشر بیست و ششم، ۱۹۵۶.

سوکولوف، ی.ا.، *سیاست تجارتی روسیه در آسیای وسطی و رشد روابط تجارتی روس و افغان*، تاشکند، ۱۹۷۱.

سوکولوف، ی.ا.، *بخارا، سمرقند، کلیف در سال ۱۸۱۳*، آثار س.ا. گ. او.، نشر نهم، کتاب ۱۴، تاشکند، ۱۹۵۷.

سوکولوف، ی.ا.، *راجع به زمینه‌های تاریخی پیوستن آسیای وسطی به روسیه*، آثار س.ا.گ.او.، نشر صد و چهل ودوم، کتاب ۳، تاشکند، ۱۹۵۸.

سوکولوف، ی.ا.، *تاشکند، تاشکندی‌ها و روسیه*، تاشکند، ۱۹۶۵.

سولوفیاف، م.م.، *هیأت اعزامی علمی به بخارا در سال‌های ۱۸۴۲-۱۸۴۱ با شرکت طبیعت‌شناس الکساندر لیمان*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۳۶.

سیمیونوف، ا.ا. *راجع به تاریخ منغیت‌های بخارا*، اطلاعیه س.ا.گ.ا، ۱۹۲۴.

سیمیونوف، ا.ا.، *سراج التواریخ، تاریخ افغانستان، که با حکم و شرکت مستقیم امیر افغانستان حبیب‌الله‌خان مرتب شده است*، اخبار شعبه ترکستانی رگ.آ.، هفدهم، تاشکند، ۱۹۲۴، الف.

سیمیونوف، ا.ا.، *شرح ساختار مالیات و خراج زمین در خانی بخارا*، آثار س.ا.گ. او.، دوم، Orientalia، نشر اول، ۱۹۲۹.

سیمیونوف، ا.ا.، *هنر هرات در زمان علیشیرنوایی*، پایه‌گذار ادبیات ازبک، تاشکند، ۱۹۴۰.

سیمیونوف، ا.ا.، *یادگاری نادر توصیف اشخاص مقدس قرن شانزدهم آسیای وسطی*، انتشارات اوز. ف.ا.ن. اتحاد شوروی، شمارهٔ ۱۲، ۱۹۴۰، شمارهٔ ۳، ۱۹۴۱.

سیمیونوف، ا.ا.، *انواع خط موجود بوده در حدود آسیای وسطی*، اخبار شعبه تاجیکستانی آکادمی علوم اتحاد شوروی، شمارهٔ ۱۲، ۱۹۴۶.

سیمیونوف، ا.ا.، *رسالهٔ آسیای وسطی درویش علی راجع به موسیقی*، (قرن دوازدهم)، تاشکند، ۱۹۴۵، الف.

سیمیونوف، ا.ا.، *نسخ خطی هرات زمان نوایی و آفرندگان آن*، «علیشیر نوایی»، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۴۶، ب.

سیمیونوف، ا.ا.، *کتیبه‌های سنگ مزار تیمور و اخلاف او در گور میر*، ز.و.، اول، ۱۹۴۸؛ سوم، ۱۹۴۹.

سیمیونوف، ا.ا.، *رساله بخارایی راجع به سلسله‌مراتب و عناوین و در مورد مسؤولیت دارندگان آن در بخارای قرون وسطی*، س.و.، شمارهٔ ۵، ۱۹۴۸، الف.

سیمیونوف، ا.ا.، *راجع به مسایل نژادی و طبقاتی شهرهای شمالی سلطنت خوارزمشاه در قرن دوازدهم میلادی* (نتایج همان زمان)، ی.آ.آ.ن آکادمی علوم تاجیکستان، ۱۹۵۲.

سیمیونوف، ا.ا.، *ابوعلی ابن سینا*، نشر دوم، استالین‌آباد، ۱۹۵۳.

سیمیونوف، ا.ا.، *راجع به مسایل پیدایش سامانیان*، «آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۲، ۱۹۵۴.

سیمیونوف، ا.ا.، *راجع به پیدایش و ترکیب ازبک‌های شیبانی‌خان*، مطالب راجع به تاریخ تاجیکان و ازبکان آسیای وسطی، مجموعهٔ مقالات، نشر اول، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۱۲، استالین‌آباد، ۱۹۵۴، الف.

سیمیونوف، ا.ا.، *شیبانی‌خان و استیلای تیموریان*، مدارک راجع به تاریخ تاجیکان و ازبکان آسیای وسطی، نشر اول، استالین‌آباد، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۱۲، ۱۹۵۴، ب.

سیمیونوف، ا.ا.، *شیبانی‌های نخستین و مبارزه برای ماوراءالنهر*، مدارک راجع به تاریخ تاجیکان و ازبکان آسیای وسطی، نشر اول، استالین‌آباد، ۱۹۵۴، و.

سیمیونوف، ا.ا.، *شرح ساختار ادارهٔ مرکزی مأموری خانی بخارای زمان‌های مابعد*، آثار ی.ی.ا.ا.، آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۲۶، دوشنبه، ۱۹۵۴، گ.

سیمیونوف، ا.ا.، *راجع به تاریخ شهر نسا در قرن دوازدهم* (طبق اسناد مربوط همان زمان)، آثار یو.ت. ا.ک.ا.، جلد ۵، ۱۹۵۵.

سیمیونوف، ا.ا.، *مینیاتورهای نسخهٔ خطی سمرقند آغاز قرن هفدهم*، ظفرنامهٔ شرف‌الدین یزدی، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۴۲، ۱۹۵۶.

سیمیونوف، ا.ا.، *راجع به روابط فرهنگی و سیاسی بخارا و مغل‌های کبیر هند در*

قرن هفدهم، م.س.ا.ا.، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۶۹.

سیمیونوف، ا.ا.، *راجع به مسایل اصطلاح «دری» چون نام زبان*، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۱۲۰، ۱۹۶۰.

سیمیونوف، ا.ا.، *مناسبات فیمابین علیشیر نوایی و سلطان حسین میرزا*، تحقیقات تاریخ فرهنگ خلق‌های شرق، مجموعه به شرف آکادمیسیون ی.ا. آربلی، م.ل.، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۶۰، الف.

سیمیونوف، یو.ای.، *پیدایش نسل بشر*، مسکو، ۱۹۶۶.

سیمیونوف، یو.ای.، *مسایل مرحلهٔ ابتدایی جامعهٔ اولادی ـ مسایل تاریخ جامعه‌های ماقبل سرمایه‌داری*، مجموعهٔ مقالات، کتاب ۱، مسکو، ۱۹۶۸.

سیمونوا، ل.خ.، *روایات شواهد در مورد استیلای سمرقند از جانب روس‌ها و نشست هفت روزه پیک تاریخی*، شمارهٔ ۹، ۱۹۰۴.

سینخا، ن.ک.، بانرجی ا.چ.، *تاریخ هندوستان*، ترجمهٔ ل.و. استیپانوا و دیگران از زبان انگلیسی، مسکو، ۱۹۵۴.

سویدینینا، ی.د.، *علیشیر نوایی*، کتابشناسی (۱۹۱۷-۱۹۶۶)، به افتخار پانصد و بیست وپنجمین سالگرد زادروز، تاشکند، ۱۹۶۸.

سیویرتسوف، ن.ا.، *اسارت یک ماهه در خوقند*، مسکو، ۱۸۶۰.

سیویرتسوف، ن.ا.، *سیاحت کشور ترکستان*، مسکو، ۱۹۴۷.

سیویرتسوف، ن.ا.، *مجموع اسناد*، تاشکند، ۱۹۵۸.

شاه‌نظراف، ا.ی.، *کشاورزی درکشور ترکستان*، س.پ. ب، ۱۹۰۸.

شتین، و.م.، *روابط فرهنگی و اقتصادی چین و هند در عهد قدیم (تا قرن سوم قبل از میلاد)*، مسکو، ۱۹۶۰.

شتینبرگ، ا.ل.، *تعبیر انگلیس‌ها در مورد «تهدید روس» به هند قرن نوزدهم ـ بیستم*، یادداشت‌های تاریخی، ۳۳، مسکو، ۱۹۵۰.

شتینبرگ، ا.ل.، *تاریخ تجاوز بریتانیا به شرق میانه*، مسکو، ۱۹۵۱.

تاریخ ادبیات ایران قرن دهم ـ دوازدهم، مسکو ـ لنین‌گراد، واستوک، ۲، ۱۹۳۵.

شکاپسکی، آ.، *رسایل آمودریا، راجع به مسایل کشاورزی در آمودریای پایین*، تاشکند، ۱۹۰۰.

شمیدت، ا.ا.، *ایدآل (آرمان) حاکم مسلمان ـ حاکم قرن نهم*، (قرن سوم هجری)، پیام طاهرابن حسین به پسرش طاهر، اطلاعیهٔ س.ا.گ. او.، شمارهٔ ۸، ۱۹۲۵.

شوبینسکی، پ.، *شرح بخارا*، س.پ.ب، ۱۸۹۲.

شورش سال ۱۹۱۶ در آسیای وسطی و قزاقستان، مجموعهٔ اسناد، تاشکند، ۱۹۶۰.

شیتینکو، ا.ی.، *حفریات مجمع اساسی معماری*، زرتپه، باختر باستان (اطلاعات اولیه راجع به فعالیت باستان‌شناسی در جنوب ازبکستان)، مجموعهٔ مقالات، لنین‌گراد، ۱۹۷۵.

شیرباک، ا.م. *راجع به تاریخ پیدایش زبان ملی ازبکی*، مسایل زبانشناسی، ۱۹۵۶.

شیرباک، ا.م.، *آغوزنامه، محبت‌نامه، یادگاری خط اویغوری قدیم و ازبکی دیرین*، مسکو، ۱۹۵۹.

شیرباک، ا.م.، *دستور زبان ازبکی دیرین*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۶۲.

صادق‌اف، ا.ص.، *روابط اقتصادی خیوه با روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم ـ ابتدای قرن بیستم*، تاشکند، ۱۹۶۵.

ضیاءیف، خ.ض.، *آسیای وسطی و سیبریا (قرن‌های شانزدهم ـ نوزدهم)*، تاشکند، ۱۹۶۲.

ضیاءیف، خ.ص.، *آسیای وسطی و سواحل ولگا*، (شانزدهم ـ نوزدهم)، تاشکند، ۱۹۶۵.

عادل‌اف، ن. *جهان‌بینی جلال‌الدین رومی*، دوشنبه، ۱۹۶۴.

عبدلرحیم‌اف، م.ا. *راجع به جنبش‌های مردمی در خانی بخارا در قرن‌های شانزدهم ـ هجدهم*، شرح مختصر منابع روایتی، اخبار آکادمی علوم ازبکستان، شمارهٔ ۴، ۱۹۵۶.

عبدالرحیم‌اف، م.ا، *شرح مناسبات زمین‌داری در خانه بخارا طی قرن شانزدهم ـ نیمهٔ اول قرن نوزدهم*، جلد ۱، تاشکند، ۱۹۶۶.

عبدالرحیم‌اف، م.ا.، *مسایل زمین‌داری فئودالی و عایدات از محصول زمین در نامه‌های امیر حیدر*، تاشکند، ۱۹۶۱.

عبدالرزاق اف، ا.ا. و دیگران. *تولید شیشه در آسیای وسطایی قدیم و قرون وسطی*، تاشکند، ۱۹۶۳.

عبدالرزاق اف ا.ا.، بیزبورودوف، م.ا.، *شیشه‌های قرن‌های وسطی* (توصیف کیمیاوی)، تاشکند، ۱۹۶۶.

عثمانوف، م.ن.، *فردوسی، حیات و فعالیت*، مسکو، ۱۹۵۹.

عسکراف، ا.ا.، *حفریات قبرستان قدیمی عصر برنز در مؤمن‌آباد*، ا.م. ک. او.، شمارهٔ ۸، تاشکند، ۱۹۶۹.

عسکراف، ا.ا.، *سَپَگی تپه*، تاشکند، ۱۹۷۲.

عظیم جانوا، س.ا.، *خصوصیات حیات اجتماعی و اقتصادی فرغانه در حدود قرن‌های پانزدهم ـ شانزدهم*، آثار ا.و آ. ن. ازبکستان، شمارهٔ ۳، ۱۹۵۴.

عظیم جانوا، س.ا. *از تاریخ فرغانه، نیمه دوم قرن پانزدهم*، تاشکند، ۱۹۵۷.

علی‌یف، ای.، *تاریخ ماد*، جلد ۱، باکو، ۱۹۶۰.

علیزاده، ع.ا.، *تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آذربایجان طی قرن‌های سیزدهم ـ چهاردهم*، باکو، ۱۹۵۶.

عینی، ص.، *نمونه ادبیات تاجیک*، مسکو، ۱۹۲۶.

عینی، ص.، *عصیان مقنع، شرح تاریخی و تحقیقاتی*، استالین‌آباد، ۱۹۴۴.

عینی، ص.، *قهرمان خلق تاجیک تیمورملک*، شرح تاریخی و ادبی، استالین‌آباد، ۱۹۴۴، الف (مواد در مورد تاریخ تاجیکان و تاجیکستان).

عینی، ص.، *علیشیر نوایی*، استالین‌آباد، ۱۹۴۸.

عینی، ص.، *میرزا عبدالقادر بیدل*، استالین‌آباد، ۱۹۵۴.

عینی، ص.، *واصفی و خلاصه بدایع الوقایع*، استالین‌آباد، ۱۹۵۶.

عینی، ص.، *استاد رودکی، زمان، حیات، آثار*، مسکو، ۱۹۵۹.

عینی، ص.، *یادداشت‌ها*، مسکو، ۱۹۶۰.

عینی، ص.، *مرگ سودخور*، کلیات، جلد ۴، دوشنبه، ۱۹۶۱.

عینی، ص.، *عینی یادداشت‌ها، کلیات*، جلد ۶ و ۷، دوشنبه، ۱۹۶۲-۱۹۶۳.

عینی، ص.، *تاریخ امیران منغیتیه بخارا*، کلیات، جلد ۱۰، دوشنبه، ۱۹۶۶.

عینی، ص.، *عصیان مقنع*، شرح تاریخی و ادبی و تحقیقاتی، کلیات، جلد ۱۰،

دوشنبه، ۱۹۶۶، الف.

عینی، خ. ص.، *بیدل و داستان او*، استالین‌آباد، ۱۹۵۶.

عینی، ک.، *بدرالدین هلالی* (شاعر قرن‌های پانزدهم و شانزدهم)، استالین‌آباد، ۱۹۵۷.

غفوراف، ب.غ.، *تاریخ کیش اسماعیلیه*، رسالهٔ نامزدی، مسکو، ۱۹۴۱.

غفوراف، ب.غ.، *تحقیق عمیق گذشته غنی خلق تاجیک*، آثار شعبهٔ تاجیکی آکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد ۲۱، علم تاجیکستان، استالین‌آباد، ۱۹۴۵.

غفوراف، ب.غ.، *تاریخ مختصر خلق تاجیک*، جلد ۱، استالین‌آباد، ۱۹۴۷.

غفوراف، ب.غ.، *تاریخ مختصر خلق تاجیک*، جلد ۱، از زمان‌های قدیم‌ترین تا انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷، به تصحیح ی.براگینسکی، مسکو، ۱۹۴۹.

غفوراف، ب.غ.، *راجع به طریق مارکسیستی بیان ساختن تاریخ خلق تاجیک و تاریخ فرهنگ آن*، بولشویکان تاجیکستان، شمارهٔ ۸، ۱۹۵۱.

غفوراف، ب.غ.، *تاریخ مختصر خلق تاجیک*، جلد ۱، از زمان‌های قدیم‌ترین تا انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷، به تصحیح ی.س. براگینسکی، نشر دوم، مکمل، مسکو، ۱۹۵۲.

غفوراف، ب.غ.، *تاریخ مختصر خلق تاجیک*، جلد ۱، از زمان‌های قدیم‌ترین تا انقلاب اکتبر سال ۱۹۱۷، به تصحیح ی.س. براگینسکی، نشر سوم، مکمل، مسکو، ۱۹۵۵.

غفوراف، ب.غ.، *کیفیت و وظایف خاورشناسی شوروی در پرتو مصوبات کنگرهٔ بیستم*، سخنرانی در کنفرانس عمومی شوروی خاورشناسان، تاشکند، ۱۹۵۷.

غفوراف، ب.غ.، *راجع به سبب‌های اعتلاء و انقراض سامانیان*، س.و.، شماره ۱، ۱۹۵۸.

غفوراف، ب.غ.، *روابط تاریخی آسیای وسطی با کشورهای شرق عرب*، مسکو، ۱۹۶۳، الف (کنگرهٔ بیست و ششم بین‌المللی خاورشناسان، سخنرانی هیأت شوروی).

غفوراف، ب.غ.، *خصوصیات انقلاب فرهنگی در آسیای وسطی شوروی*، مسکو، ۱۹۶۳، ب. (کنگرهٔ بیست و ششم بین‌المللی خاورشناسان، سخنرانی هیأت

شوروی).

غلام‌اف، ی.گ، منبع جدید راجع به *تاریخ استیلای ترکستان از جانب روسیه تزاری*، اخبار شعبه ازبکستانی آکادمی علوم اتحاد شوروی، شمارهٔ ۴، ۱۹۴۱.

غلام‌اف، ی.گ.، *چوپان آته*، آثار ی.ی.ا. آکادمی علوم ازبکستان، تاشکند، ۱۹۴۸.

غلام‌اف، ی.گ.، *تاریخ آبیاری خوارزم از زمان‌های قدیم‌ترین تا روزهای ما*، مسکو، ۱۹۵۷.

غلام‌اف، ی.گ.، *چینه‌شناسی سمرقند براساس حفریات نوین*، جلسهٔ مشترک علمی، بخشیده به دوهزاروپانصدمین سالگرد سمرقند، رئوس مطالب مقالات، تاشکند، ۱۹۶۹.

غلام‌اف، ی.گ. و بوریاکوف، ی.ف.، *راجع به طراحی رصدخانهٔ الغ‌بیک در زمینه مدارک حفریات سال ۱۹۶۷*، آ.ن. او.، ۱۹۶۸.

غلام‌اف، ی.گ.، اسلاموف، ا.، عسکروف، ا.، *فرهنگ ماقبل تاریخ و پیدایش کشاورزی بوسیلهٔ آبیاری در مناطق زرافشان*، کتاب اول، تاشکند، ۱۹۶۶.

غلام اوا، ا.، *حفریات قلعهٔ (دژ) دمنهٔ هلبک در سال ۱۹۵۷*، ا.ر.ت. شمارهٔ ۵، ۱۹۶۱.

غلام اوا، ا.، *حفریات قلعهٔ (دژ) دمنهٔ هلبک در سال ۱۹۶۰*، ا.ر.ت. نشر هشتم، ۱۹۶۲.

غلام اوا، ا.، *مصنوعات شیشه‌ای از دمنه هلبک*، ی. آ.آ. ن. آکادمی علوم تاجیکستان، شمارهٔ ۱ (۲۴)، ۱۹۶۱، الف.

غلام اوا، ا.، *حفریات سال ۱۹۶۱ در هلبک*، ا.ر.ت. نشر نهم، ۱۹۶۴.

غلام اوا، ا.، *مراحل تاریخ قصر هلبک*، ی.آ.آ.ن آکادمی علوم تاجیکستان، شمارهٔ ۳ (۵۳)، ۱۹۶۸.

فدچینکو، ا.پ.، *سیاست ترکستان*، س.پ.ب.، ۱۸۷۵.

فدچینکو، ا.پ.، *مجموع اسناد*، تاشکند، ۱۹۵۶.

فریمن، ا.ا.، *مسایل تخار و تصمیمات آن در علم وطنی*، اوز. ل.گ. او. سلسلهٔ علوم خاورشناسی، نشر سوم، شمارهٔ ۱۲۸، ۱۹۵۲.

فرینکل، ن.ی.، *مقبرهٔ ابوبکر محمد کفال شاشی در تاشکند*، مدارک راجع به تاریخ نظریهٔ معماری ازبکستان، مسکو، ۱۹۵۰.

فورموزوف، ا.ا.، *راجع به تصاویر روی صخره‌های ذرئوت کمر در درهٔ زرئوت سای*، س.ا.، شمارهٔ ۴، ۱۹۶۶.

فورموزوف، ا.ا.، *شرح هنر قبل از تاریخ (اولیه)*، تصاویر روی صخره و پیکره‌های سنگی عصر حجر و برنز در حدود اتحاد شوروی، مسکو، ۱۹۶۹.

فومچنکو، ا.پ.، *محل سکونت روس‌ها در بخارا و موقع آنها در رشد اقتصادی خانی و شرکت در جنبش‌های انقلابی*، ا.ک.د.، تاشکند، ۱۹۵۸.

فهرست نسخ خطی آکادمی علوم تاجیکستان، استالین‌آباد، ۱۹۶۰؛ جلد ۲، دوشنبه، ۱۹۶۸؛ جلد ۳، دوشنبه، ۱۹۶۸.

فیلاتویچ، م.ای.، راجع به توصیف مسکن قدیمی در افراسیاب، *افراسیاب*، نشر دهم، تاشکند، ۱۹۶۹.

فیلشتینسکی، ای.ای.، *ادبیات کلاسیک عرب*، مسکو، ۱۹۶۵.

فیلشیتسکی، ای.ای.، شیدفر، ب.ی.، *شرح فرهنگ عربی ـ مسلمانی* (قرن‌های هفتم ـ دوازدهم)، مسکو، ۱۹۷۱.

فیودوروف، م.ن.، *دلایل نوین از تاریخ قراخانیان ربع اول قرن یازدهم براساس معلومات‌های سکه‌شناسی*، از تاریخ تمدن خلق‌های ازبکستان، تاشکند، ۱۹۶۵.

فیودوروف، م.پ.، *رقابت منابع تجارتی در شرق*، س.پ. ب.، ۱۹۰۳.

قادراوا، ت.، *از تاریخ شورش‌های دهقانان در ماوراءالنهر و خراسان در قرن‌های هشتم و ابتدای قرن نهم*، تاشکند، ۱۹۶۵.

قاسموف، ن.، *اهمیت مترقیانهٔ ایجاد محلات روس‌نشین در اویازد خجند*، دوشنبه، ۱۹۶۸.

قویقریلگان قلعه، یادگاری فرهنگ خوارزم قدیم قرن چهارم قبل از میلاد ـ چهارم میلادی، آثار خ.ا.ا.، مسکو، پنجم، ۱۹۶۷.

قیوموف، ا.ا.، *محیط ادبی خجند*، تاشکند ۱۹۶۱.

کابانوف، س.ک.، *معلومات باستان‌شناسی راجع به تاریخ نخشب قرن‌های سوم ـ چهارم میلادی*، و.د.ی.، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۶، الف.

کابانوف، س.ک.، *حفریات محل مسکونی قرن دهم در قسمت غرب شهرستان ورخشه*، آثار ی.ی.ا. آکادمی علوم ازبکستان، نشر هشتم، ۱۹۵۶، ب.

کابانوف، س.ک.، *سکه‌های کیشی قرن‌های پنجم ـ ششم*، و.د.ی، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۱.

کابو، و.ر.، *معلومات باستان‌شناسی راجع به تاریخ نژادی سغد جنوبی در قرن‌های سوم ـ ششم*، س.ا.، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۳.

کاپرانوف، و.ا.، *لغت فورس، اسدی طوسی و مقام آن در تاریخ لغت‌شناسی تاجیک و فارسی*، دوشنبه، ۱۹۶۴.

کاچانوفسکی، یو.و.، *برده‌داری، فئودالیسم و یا اصول تولیدات آسیایی؟*، مباحثه راجع به نظام اجتماعی شرق قدیم و قرون وسطی، آفریقای قبل از استعماری و آمریکای قبل از کولمب، مسکو، ۱۹۷۱.

کارمیشیوا، ب.خ.، *ازبکان لاقی تاجیکستان جنوبی*، دوشنبه، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۲۸، ۱۹۵۴.

کارمیشیوا، ب.خ.، *برخی از معلومات راجع به آمیزش نژادی سکنه نواحی جنوبی و غربی ازبکستان*، ک.س.ی.ا.، نشر بیست و هفتم، ۱۹۵۷.

کارمیشیوا، ب.خ.، *گروه نژاد «ترک» در ترکیب ازبک‌ها (معلومات تاریخی و نژادی)*، س.ا. شماره ۱، ۱۹۶۰.

کارمیشوا، ب.خ.، *از تاریخ تشکل اهالی نواحی جنوب ازبکستان و تاجیکستان*، مسکو، ۱۹۶۴ (کنگرهٔ هفتم بین‌المللی علوم آنتروپولوژی و نژادشناسی).

کارمیشیوا، ب.خ. ـ *گروه‌های نژادی و منطقه‌ای اهالی قسمت شمال و شرق ولایت قشقه دریا ازبکستان*، ک.س.ی.ا.، نشر سی وسوم، ۱۹۶۰، الف.

کاستالسکی، ب.ی.، *اسودان‌های بیه‌نیمن*، پ.ت. ک.ل.ا.، سال ۱۳، ۱۹۰۹ (ضمیمه).

کاستالسکایا، ز.د.، *راجع به تاریخ رقابت روس و انگلیس در آسیای وسطی (از نیمهٔ اول قرن نوزدهم تا سال ۱۹۰۷)*، ن. ز. و، شماره ۲، ۱۹۳۴.

کاستالسکایا، ز.د.، *شورش سال ۱۹۱۶ در ازبکستان*، (به شرف بیست و دومین سالگرد شورش)، تاشکند، ۱۹۳۷.

کاستالسکایا، ز.د.، *زمینه‌های اصلی شورش سال ۱۹۱۶ در ازبکستان*، مسکو، ۱۹۷۲.

کاسیویچ، ک. *چهار مقاله از زند ـ اوستا*، س.پ. ب.، ۱۸۶۱.

کاستینکو، ل.ف.، *سیاحت هیأت روسی به بخارا در سال ۱۸۷۰*، س.پ.ب.، ۱۸۷۰.

کاستینکو، ل.ف.، *آسیای وسطی و وضع نمودن شهروندی روسی در آن*، س پ. ب. ۱۸۷۱، الف.

کاستروف ،پ.ی.، *تکنیک نقاشی و ابقای نقاشی پنج‌کنت قدیم*، نقاشی پنج‌کنت قدیم، مجموعه مقالات، مسکو، ۱۹۵۴.

کاستروف، پ.ی.، «تحقیقات، تجربهٔ بازسازی و ابقای نقاشی و مجسمه‌های پنج‌کنت قدیم»، *مجسمه‌سازی و نقاشی پنج‌کنت*، مجموعهٔ مقالات، مسکو، ۱۹۵۹.

کاولیوف، س.ی. *پادشاهی اسکندر مقدونی*، و.د. ای. شمارهٔ ۴، ۱۹۴۹.

کراچکوفسکی، ای.یو.، *راجع به نسخ خطی عربی*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۴۵.

کراچکوفسکی، ای.یو.، *ادبیات عرب*، آثار منتخب، جلد پنجم، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۷.

کراچکوفسکی، ای.یو.، *شرح راجع به تاریخ عربشناسی روس*، آثار منتخب، ۵، م ـ ل.، ۱۹۵۸.

کراچکوفسکایا، و. ا.، کراچکوفسکی، ای. یو.، *اسناد قدیمی‌ترین عربی از آسیای وسطی*، مجموعه سغدی، مسکو، ۱۹۳۴.

کراچکوفسکایا، و.ا.، *تحول خط کوفی در آسیای وسطی*، ز.و.، سوم، ۱۹۴۹.

کراچکوفسکایا، و.ا.، *راجع به منسوجات در آسیای وسطی* (پارچه‌های مروی، قرن‌های نهم ـ دهم) مواد کنفرانس اول علمی سراسری شوروی خاورشناسان، نشر دوم، تاشکند، ۱۹۵۸.

کروگلیکوا، ای.ت.، *دلبرجین*، مسکو، ۱۹۷۴.

کروگلیکوا، ای.ت.، *کتیبه‌های روی دیوار دلبرجین*، باختر باستان، مواد هیأت علمی مشترک شوروی و افغان سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۷۳. مجموعه مقالات، مسکو، ۱۹۷۶.

کروگلیکوا، ای.ت.، ساریانیدی، و.ای.، فعالیت پنج سالهٔ هیأت مشترک باستان‌شناسی شوروی و افغان، در کتاب *باختر باستان* مواد هیأت علمی مشترک باستان‌شناسی شوروی و افغان سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۷۳، مسکو، ۱۹۷۶.

کریستوفسکی، و.و.، در *مهمانی امیر بخارا*، روزنامهٔ سفر، پیک روس، شمارهٔ ۲، ۳، ۵، ۸، ۱۸۸۴.

کریفتسوا ـ گراکوا، آ.ا.، *مناطق استپ‌های حوالی رود ولگا و دریای سیاه در عصر برنز پسین*، مسکو، م.ای.ا. ۴۶، ۱۹۵۵.

کریم‌اف، ت.، *پیروزی انقلاب اکتبر در تاجیکستان شمالی*، استالین‌آباد، ۱۹۵۷.

کریم‌اف، ت.، *تاجیکستان در زمان انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷*، دوشنبه، ۱۹۶۵.

کریم‌اف، ت.، *شورش سال ۱۹۱۶ در تاجیکستان*، دوشنبه، ۱۹۶۶.

کریوگیر، ی.و، *تولیدات کشاورزی در مصر هلنیستی*، ای.ک.ا.ا. ی.م.ک. نشر صدوهشتم، ۱۹۳۵

کلیاشتورنی، س.گ، *کتیبهٔ قدیمی رونی در انگشتری نقره‌ای از فرغانه*، ا.ر.ت.، نشر پنجم، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۱۰۳، ۱۹۵۹.

کلیاشتورنی، س.گ.، *از تاریخ مبارزه مردمان آسیای وسطی بر ضد اعراب (از روی متون رونی)*، ز.و.، نهم، ۱۹۵۴.

کلیاشتورنی، س.گ.، *عنوان حاکم سغد در متن ترکی قدیم*، پ.و.، شمارهٔ ۶، ۱۹۶۰.

کلیاشتورنی، س.گ.، *راجع به موضوع اصالت کتیبهٔ رونی ترکی قدیم با ثبت نام چنگیزخان*، پ.و.، شمارهٔ اول، ۱۹۶۰، الف.

کلیاشتورنی، س.گ.، *یادگاری‌های رونی ترکی قدیم*، منبع تاریخ آسیای وسطی، مسکو، ۱۹۶۴.

کلیاشتورنی، س.گ.، *مسایل تاریخ اولیه قبیلهٔ ترک (آشینه)*، نوید در باستان‌شناسی شوروی، مسکو، ۱۹۶۵.

کلیاشتورنی، س.گ.، لیوشیتس و.ا.، *کتیبهٔ سغدی از بوگوت، کشورها و خلق‌های شرق*، نشر دهم، مسکو، ۱۹۷۱.

کلیمچیتسکی، س.ای.، *اسم سغد در اسامی محلات تاجیکستان*، آثار شعبهٔ تاجیکستانی آکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد ۹، مسکو-لنین‌گراد، ۱۹۴۰، الف.

کلیمچنیسکی، س.ای.، *یغنابیان و زبان آنها*، آثار آکادمی علوم اتحاد شوروی، شعبه تاجیکستانی، جلد ۹، مسکو-لنین‌گراد، ۱۹۴۰، ب.

کمالوف، س.، *قراقلپاقستان در قرن‌های هجدهم - نوزدهم* (راجع به روابط متقابل با روسیه و خان‌های آسیای وسطی)، تاشکند، ۱۹۶۸.

کوروبکاوا، گ.ف.، *آلت کار و کشاورزی قبایل نئولیت آسیای وسطی*، لنین‌گراد، م.ی.ا.، شماره ۱۵۸، ۱۹۶۹.

کوروبکاوا، گ.ف.، رانوف، و.ا.، نئولیت نواحی کوهی (طبق حفریات محل توقول، *مسایل باستان‌شناسی آسیای وسطی*، رئوس مطالب مقالات، لنین‌گراد، ۱۹۶۸.

کوزمینا، ای.ای.، *مقبرهٔ زمان بابا* (راجع به مسایل روابط فرهنگی اهالی واحهٔ زرفشان پایین در هزارسالهٔ سوم - دوم قبل از میلاد، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۸.

کوزیمنا، ای.ای.، *راجع به حدود جنوبی گسترش فرهنگ مناطق بیابانی دورهٔ برنز در آسیای وسطی*، یادگاری‌های عصر حجر و برنز اروپای آسیا، مجموعهٔ مقالات، مسکو، ۱۹۷۳، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۷۵.

کوزمینا، ای.ای.، *فرهنگ قبایل سکای پایاناب سیر دریا طبق مدارک اویگرک*، مسکو، ۱۹۷۳، س.ا.، شمارهٔ ۳، ۱۹۷۵.

کوزمینا، ای.ای.، پیوزنیر، س.ب.، *تأسیسات دفاعی شهرستان کیقبادشاه*، ک.س.ی.ی. م.ک. نشر شصت وچهارم، ۱۹۵۶.

کوژیمیاکو، پ.ن.، *شهرها و قصبات قرون وسطی پیشین وادی چوی*، فرونزی، ۱۹۵۹.

کوشاکویچ، ا.ا.، *معلومات راجع به مضافات خجند*، ز.ی.ر.ک.آ. جلد ۴، س.پ.ب. ۱۸۷۱.

کوشاکویچ، ا.ا.، *آقسقالی و دهات ازبکان نیم‌کوچی و تعداد کلبه‌های نمدی در آنها*، مواد برای آمار و احصائیه سرزمین ترکستان، سالنامه، نشر اول، ۱۸۷۲، الف.

کوشیلینکو، گ.ا.، *فرهنگ پارت*، مسکو، ۱۹۶۶.

کوشیلینکو، گ.ا.، *برخی از مسایل تاریخ پیشین پارت*، و.د.ی، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۸.

کوشیلینکو، گ.ا.، حاکمیت پادشاهی و استقرار آن در پارت پیشین، مجموعهٔ *تاریخ دولت و فرهنگ ایران*، مسکو، ۱۹۷۱.

کوفتین، ب.ا.، *گزارش صحرای راجع به فعالیت گروه چهارده یو.ت.ا.ک. در مورد آموزش محلات مسکونی جامعه ابتدای تخته‌نشین زراعتی عصر مس و برنز در سال ۱۹۵۲*، آثار یو.ت.ا.ک.ا.، جلد ۷، ۱۹۵۶.

کوفتین، ب.ا.، *فعالیت یو.ت.ا.ک در سال ۱۹۵۲ در مورد آموزش فرهنگ انو*، اخبار آکادمی علوم ترکمنستان، شمارهٔ ۷، ۱۹۵۴.

کولیسنیکوف، ا.ای.، *ایران در ابتدای قرن هفدهم*، (منابع سیاست داخلی و خارجی، مسایل تقسیمات مأموری)، مجموعه فلسطین، نشر بیست و دوم (۸۵)، لنین‌گراد، ۱۹۷۰.

کون، ا.ل.، *سفر به خانی خیوه در سال ۱۸۷۳*، ی.ی. ر.گ.ا.، جلد ۱۰، ۱۸۷۴.

کون، ا.ل.، *نظام بخارای*، یادداشت‌ها راجع به نظام مالیات زمین، اطلاعیه ترکستان، شمارهٔ ۳۲، ۱۸۷۳، الف.

کون، ا.ل.، *شرح خانی خوقند*، اخبار سازمان جغرافیای امپراتوری روس، جلد ۱۲، نشر اول، ۱۸۷۶.

کون، ا.ل.، *شرح بیکی شهر سبز*، ز.ی.ر.گ.آ.، راجع به جغرافیا، جلد ۶، س.پ.ب.، ۱۸۸۰.

کونونوف، ا.ن.، *تجربهٔ تجزیهٔ اصطلاح «ترک»*، س.ا، شماره ۱، ۱۹۴۹.

کیبیروف، ا.ک.، *امور باستان‌شناسی در بیانشان مرکزی در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۵*، آثار ا.ا.ا.، قرقیزستان، دوم، ۱۹۵۹.

کیاتکینا، ت.پ.، *شکل گرفتن نوع آنتروپولوژی تاجیکان طبق معلومات آنتروپولوژی*، ا.ک.د.، دوشنبه، ۱۹۶۵.

کیاتکینا، ت.پ.، *مدارک راجع به پالئوانتروپولوژی تاجیکستان*، دوشنبه، ۱۹۷۲.

کیسلیاکوف، ن.ا.، *منازل تاجیکان کوهستان رود خینگاو*، س.ا.، مجموعهٔ مقالات، نشر دوم، ۱۹۳۹.

کیسلیاکوف، ن.ا.، فئودال ـ ایشان بخارای شرقی، *آثار شعبهٔ تاجیکستانی آکادمی علوم اتحاد شوروی*، جلد ۹، ۱۹۴۰.

کیسلیاکوف، ن.ا.، راجع به مسایل آمیزش نژادی تاجیکان، مجموعهٔ *نژادشناسی شوروی*، نشر ششم ـ هشتم، ۱۹۴۷.

کیسلیاکوف، ن.ا.، شرح *راجع به تاریخ قراتکین*، نشر دوم، دوشنبه، ۱۹۵۴.

کیسلیاکوف، ن.ا.، مسایل خانواده و عقد نکاح در آثار مردم‌شناسان شوروی، *مردم‌شناسی شوروی*، مسکو، شماره ۵، ۱۹۶۷.

گالیمیستر، یو.، راجع به اهمیت تجارت آسیای وسطی نسبت به روسیه، *پیک روسی*، شمارهٔ ۱۱۰، ۱۸۸۲.

گالرکینا، آ.ای.، *نسخهٔ قلمی آثار نوایی* ۱۵۲۱-۱۵۲۲ *از مجموعهٔ کتابخانه به‌نام سالتیکوف شدرین در لنین‌گراد*، آثار آکادمی تاجیکستان، جلد ۶۲، ۱۹۵۶.

گلکین، م.ن.، *مدارک نژادشناسی و تاریخی راجع به آسیای وسطی و کشور ارنبورگ*، جلد ۱، س. پ.ب.، ۱۸۶۷.

گلکین، م.ن.، *مدارک نژادشناسی و تاریخی راجع به آسیای وسطی و کشور ارنبورگ*، ۱۸۶۸.

گلکین، ا.، شرح *مختصر خانی بخارا*، مجموعهٔ نظامی، شمارهٔ ۱۱، ۱۸۹۰.

گانکوفسکی، یو.و.، *هند شمال و شرقی در حکومت دورانیان* (برخی مسایل ساختار اداری ولایات هند)، اطلاعات مختصر پژوهشگاه خاورشناسی، آکادمی علوم اتحاد شوروی مسکو، ۱۹۵۸.

گانکوفسکی، یو. و.، امپراتوری دورانی، شرح ساختار مأموری و نظامی، مسکو، شماره ۵۸، ۱۹۵۸، الف.

گایفسکی، پ.، بیکی *قورغان تپه*،، ی.ر.گ.آ.، جلد ۵، سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۳، نشر دوم، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۲۴.

گرانتوفسکی، ای.ا.، *کیش‌های هندی و ایرانی اسکیف‌ها*، مسکو، ۱۹۶۰. (کنگرهٔ بیست و پنجم بین‌المللی خاورشناسان. سخنرانی هیأت شوروی).

گرانتوفسکی، ای.ا.، *راجع به تاریخ قبایل ایرانی شرقی در مرزهای هند*، ک.س.ی.ن.ا.، نشر شصت وسوم، ۱۹۶۳.

گرانتوفسکی، ای.ا.، *اتحاد قبایلی* Parchu - Parchava *در پانینی*، تاریخ و فرهنگ هند قدیم، مسکو، ۱۹۶۳، الف.

گرانتوفسکی، ای.ا.، *تاریخ پیشین قبایل ایرانی‌نژاد آسیای وسطی*، مسکو، ۱۹۷۰.

گرولیف، م.، *رقابت روسیه و انگلستان در آسیای وسطی*، س.پ. ب.، ۱۹۱۹.

گریبینکین، ا.د.، *ملیت‌های کوچک مضافات زرفشان*، ترکستان روسی، نشر دوم، مسکو، ۱۸۷۲، الف.

گریبینکین، ا.د. تاجیکان، *ترکستان روسی*، نشر اول، مسکو، ۱۸۷۲.

گریک، ت.ی. و دیگران، *قره تپه ــ صومعهٔ مغاری بودائی در ترمذ کهنه*، مسکو، ۱۹۶۷.

گریکوف، ب.د.، یکوبوفسکی ا.یو.، *ایل زرین و شکست آن*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۰.

گریگوریف، و.و.، *یادداشت‌های میرزا شمس بخاری*، راجع به برخی از وقایع بخارا، خوقند و، کاشغر، قزان، ۱۸۶۱.

گریگوریف، و.و.، *پادشاهی یونان و باختری*، ژ.م.ن. پ.، باب ۱۳۶، دوم، ۱۸۶۷، الف.

گریگوریف، و.و.، *کابلستان و کافرستان*، س.پ.ب.، ۱۸۶۷، ب.

گریگوریف، و.و.، *راجع به قوم سکایی اسکیف‌ها*، س.پ.ب.، ۱۸۷۱.

گریکوریف، و.و.، *سیاست روس نسبت به آسیای وسطی*، شرح تاریخی، مجموعه علوم دولتی، جلد ۱، س.پ.ب.، ۱۸۷۴.

گریگوریف، و.و.، *لشکرکشی اسکندر کبیر به ترکستان غربی*، ژ.م.ن.پ.، باب ۲۱۷، دوم، سپتامبر ــ اکتبر، ۱۸۸۱.

گریگوریف، و.و.، *شهرستان تل برزو*، شرح مختصر، ت.ا.و.ا.، جلد ۲، ۱۹۴۰، الف.

گریگوریف، و.و.، *محلات سغد قدیم*، ک. س.ی.ی.م. ک.، نشر ششم، م.ــ.ل ۱۹۴۰، ب.

گریگوریف، و.و.، *دشت‌های کلیس از نظر باستان‌شناسی* (راجع به تاریخ فرهنگ

سکایی‌های قدیم)، اخبار آکادمی علوم قزاقستان، شمارهٔ ۴۶، سلسلهٔ باستان‌شناسی، نشر اول، ۱۹۴۸.

گریازنیویچ، پ.ا.، بولدیریف، ا.ن.، *در مورد دو تحریر تاریخ طبری و بلعمی*، س.و.، شمارهٔ ۳، ۱۹۵۷.

گلیشمبروف، س.ی.، *شرح اقتصادی منطقه ترکستان، که از جانب راه‌آهن آسیای وسطی اداره می‌گردید*، نیروهای تولیدی، عشق‌آباد، ۱۹۱۳.

گلوخوفسکوی، ا.، *یادداشت‌ها در مورد اهمیت خانی بخارا برای روسیه و راجع به ضرورت چاره‌های قاطعانه استقرار تأثیر پایدار ما در آسیای وسطی*، س.پ. ب.، ۱۸۶۷.

گلیرکینو، ا.ی.، *دست‌نویس آثار نوایی در سال‌های ۱۵۶۱-۱۵۲۲ از مجمع گ.پ. ب به‌نامه سالتیکوف شدرین در لنین‌گراد*، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۶۲، ۱۹۵۶.

گوباریویچ ــ رادوبیلسکی، ا.خ.، *اهمیت ترکستان برای تجارت روسیه با کشورهای همسایه*، مدارک برای تحقیق پنبه‌کاری، نشر دوم، س.پ.ب.، ۱۹۱۲.

گودکوا، و.ا.، *طاق قلعه*، تاشکند، ۱۹۶۴.

گودکوا، و.ا.، لیوشیتس، و.ا.، *کتیبه‌های جدید خوارزمی از قبرستان طاق قلعه و مسایل «عهد خوارزم»*، اطلاعیه شعبه قراقلپاقی آکادمی علوم ازبکستان، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۷.

گوریویچ، ا.م.، *در مورد جنگ‌های طبقاتی در سمرقند در سال‌های ۱۳۶۶-۱۳۶۵*، آثار کتابخانهٔ دولتی ازبکستان، جلداول، تاشکند، ۱۹۳۵.

گوردیلیفسکی، و.، دولت سلجوقیان آسیای صغیر، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۴۱

گومیلیف، ل.ن.، *اقلیت‌ها و مجاوران آن در قرن چهارم*، و.د.ی، شمارهٔ ۱، ۱۹۵۹.

گومیلیف، ل.ن.، *جنگ سال ۵۸۹ و محاربهٔ هرات*، ی.ا.ا.ن.، آکادمی علوم تاجیکستان، شماره ۲ (۲۳)، ۱۹۶۰.

گومیلیف، ل.ن، *هونها، آسیای وسطی در زمان‌های قدیم*، مسکو، ۱۹۶۰، ب.

گومیلیف، ل.ن.، *ترک‌های قدیم*، مسکو، ۱۹۶۷، الف.

گومیلیف، ل.ن.، *اقلیت‌ها کوهستانی‌اند یا وادی‌نشین؟* و.د.ی.، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۷.

گیراسیموف، م.م.، پیکره (تندیس) رودکی، دوشنبه، ۱۹۵۹.

گیرتسنبرگ، ل.ک.، *زبان خوتنی ـ سکایی*، مسکو، ۱۹۶۵.

گیرشمان، ا.، *حفریات هیأت اعزامی باستان‌شناسان فرانسه در بگرامی (افغانستان)*، ک.س.ی.ی.م.ک، نشر سیزدهم، ۱۹۴۶.

گینزبورگ، و.و.، *تاجیکان کوهدامن*، مجموعه م.ا.ا.، دوازدهم، ۱۹۴۹.

گینزبورگ، و.و.، *مدارک راجع به پالئوانتروپولوژی نواحی شرقی آسیای وسطی* (هون‌ها و سکای‌های تیانشان، آلای و پامیر جنوبی)، ک.س.ی.ا.، ۱۹۵۰.

گینزبورگ، و.و.، *مسایل عمدهٔ پالئوانتروپولوژی آسیای وسطی در ارتباط با تحقیق آمیزش نژادی خلق‌های آن*، ک.س.ی.ا.، نشر سی ویکم، ۱۹۵۹.

گینزبورگ، و.و.، *ترکیب انتروپولوژی مردم آسیای وسطی و قزاقستان*، خلق‌های آسیای وسطی و قزاقستان، اول، ۱۹۶۲.

گینزبورگ، و.و.، *انواع نژادی آسیای وسطی و تشکل آن در جریان آمیزش خلق‌های آن*، آثار ت.گ.او.، نشر دویست و سی وپنجم، علوم تاریخی، کتاب ۳۹، تاشکند، ۱۹۶۴.

گیینس، ا.ک.، *ادارهٔ تاشکند در دوران حکمرانی خوقند* (همچون توصیف دستگاه اداری خلق‌های آسیای وسطی)، در کتاب او، مجموعه آثار ادبی، جلد ۲، س.پ.ب.، ۱۸۹۸.

گیوزالیان، ا.، *قلمدان نقره‌ای سال ۱۱۴۸*، یادگاری‌های زمان رستویلی، لنین‌گراد، ۱۹۳۸.

لازارد، ژ.، *زبان عمومی سرزمین‌های ایران و گویش‌های آن طبق متون قرن‌های دهم ـ یازدهم*، ن.ا.ا.، شمارهٔ ۴، ۱۹۶۱.

لوکونین، و.گ.، *ایران در دوران ساسانیان اول*، لنین‌گراد، ۱۹۶۱.

لوکونین، و.گ.، *سکه‌های کوشانی و ساسانی*، ا.و، هجدهم، لنین‌گراد، ۱۹۶۷.

لوکونین، و.گ.، *استیلای ساسانیان در شرق و مسایل ترتیب زمانی مطلق کوشان*، و.د.ی.، شمارهٔ ۲، ۱۹۶۹، الف.

لوکونین، و.گ.، *فرهنگ ایران ساسانی*، ایران در قرن‌های سوم ـ چهارم ـ پنجم، شرح تاریخ فرهنگ، مسکو، ۱۹۶۹، ب.

لوگوفیت، د.ن.، *کشور بی‌حقوقی* (خانی بخارا و وضع معاصر آن)، س.پ.ب.، ۱۹۰۹.

لوگوفیت، د.ن.، *خانی بخارا تحت‌الحمایهٔ روس‌ها*، جلد ۲-۱، ۱۹۱۱.

لوگوفیت، د.ن.، در کوهستان و وادی‌های بخارا، س.پ.ب، ۱۹۱۳.

لوندین، ا.گ.، *عربستان جنوبی در قرن ششم. م*، ل، مجموعهٔ فلسطین، نشر هشتم (۱۷)، ۱۹۶۱.

لوندین، ا.گ.، *دولت مقربان صبا (اپانیموی صبا)*، مسکو، ۱۹۷۱.

لونین، ب.و.، *از تاریخ خاورشناسی و باستان‌شناسی روس در ترکستان*، محفل دوستداران باستان‌شناسی ترکستان، (۱۸۹۵-۱۹۱۷)، تاشکند، ۱۹۵۸.

لونین، ب.و.، *در سرچشمهٔ دوستی بزرگ*، تاشکند، ۱۹۷۲.

لونینا، س.ب.، *تولیدات کوزه‌گری در مرو قرن‌های دهم ـ اوایل سیزدهم*، آثار یو.ت.ا.ک.ا.، جلد ۱۱، ۱۹۶۲.

لیاشینکو، پ.ی.، *تاریخ اقتصاد ملی اتحاد شوروی*، جلد ۱-۲، م. ۱۹۴۷.

لیتوینسکی، ب.ا.، *راجع به تاریخ استخراج مواد زیرزمینی در منطقه حیلیکین (تا استیلای روس)*، م.یو. ت.ا.ک.ا.، نشر اول، ۱۹۴۹.

لیتوینسکی، ب.ا.، *راجع به تاریخ استخراج قلع در ازبکستان*، آثار س.ا.گ. او. سلسلهٔ جدید، نشر دوم، علوم انسانی، کتاب سوم، ۱۹۵۰.

لیتوینسکی، ب.ا.، *اسباب آلات استخراج معدن از مجمع آثارخانه کشورشناسی لنین‌آباد*، ی.ا.ا.ن. آکادمی علوم تاجیکستان، نشر دوم، ۱۹۵۲، الف.

لیتوینسکی، ب.ا.، *نمازگاه تپه طبق حفریات سال‌های ۱۹۴۹-۱۹۵۰*، (اطلاعات اولیه)، س.ا.، شمارهٔ ۴، ۱۹۵۲، ب.

لیتوینسکی، ب. ا.، *مسجد نمازگاه در دیههٔ نوگلیم* (ناحیه اسفره)، و.ا.ن.، تاجیکستان، نشر نهم، ۱۹۵۳، ب.

لیتوینسکی، ب.ا.، *مجمع معماری خواجه نقشران*، آثار ی.ی.ا.ز. آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۱۷، ۱۹۵۳، الف.

لیتوینسکی، ب.ا.، *راجع به برخی از لحظات رشد شهرهای قرون وسطی آسیای وسطی*، ی.ا.ا.ن. آکادمی علوم تاجیکستان، نشر چهارم، ۱۹۵۳، ب.

لیتوینسکی، ب.ا.، *نتایج فعالیت باستان‌شناسی گروه پنجم یو.تجا.ک*، جلد ۲، ۱۹۵۳، و.

لیتوینسکی، ب.ا.، *تحقیق باستان‌شناسی تاجیکستان از جانب علم شوروی* (شرح مختصر)، استالین‌آباد، ۱۹۵۴، الف.

لیتوینسکی، ب.ا.، *صفحات قدیم‌ترین تاریخ معدن‌کاری تاجیکستان و جمهوری‌های دیگر آسیای وسطی*، استالین‌آباد، ۱۹۵۴، ب.

لیتوینسکی، ب.ا.، *از مدارک باستان‌شناسی راجع به تاریخ اسباب‌آلات معدن‌کاری آسیای وسطی* (بطور عمده قرن‌های نهم ـ دوازدهم)، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۲۷، ۱۹۵۴، و.

لیتوینسکی، ب.ا.، *بازیافت‌های جدید ازکان‌های کهنهٔ قرامزار*، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۶۳، ۱۹۵۶، الف.

لیتوینسکی، ب.ا.، *راجع به فعالیت باستان‌شناسی در وادی وخش و ناحیه اسفره* (وارخ)، ک.س.ی.ی.م.ک. نشر شصت وچهارم، ۱۹۵۶، ب.

لیتوینسکی، ب.ا.، *اشیاء از گورستان تپه‌های استالین‌آباد*، اطلاعات آثارخانه تاریخ و کشورشناسی جمهوری تاجیکستان، نشر سوم، استالین‌آباد، ۱۹۵۸.

لیتوینسکی، ب.ا.، *تحقیقات قروم‌های قسمت شمال و شرق ولایت لنین‌آباد در سال ۱۹۵۷*، ا.ر.ت. پنجم، ۱۹۵۹.

لیتوینسکی، ب.ا.، *دفنگاه دهنه متعلق به عصر برنز در فرغانهٔ غربی*، ک.س.ی.ی.م.ک. نشر هشتادم، ۱۹۶۰.

لیتوینسکی، ب.ا.، *بازیافت باستان‌شناسی در پامیر شرقی و مسایل روابط میان آسیای وسطی، چین، هند در زمان‌های قدیم*، مسکو، ۱۹۶۰، الف.
(کنگره بیست و پنجمین بین‌المللی خاورشناسان، سخنرانی هیأت شوروی).

لیتونیسکی، ب.ا.، *سکایی‌هایی که به سوی سغداند*، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۲۰، ۱۹۶۰، ب.

لیتونیسکی، ب.ا.، *راجع به تبرهای عصر برنز از تاجیکستان*، اخبار اکادمی علوم

تاجیکستان، نشر اول، ۱۹۶۱.

لیتونیسکی، ب.ا.، *تحقیق دفینه در ناحیه اسفره در سال ۱۹۵۸*، ا.ر.ت، ۱۹۶۱، الف.

لیتونیسکی، ب.ا.، *تاجیکستان و هند (امثال روابط قدیمی)*، هند قدیم، م. ۱۹۶۴.

لیتونیسکی، ب.ا.، *پیکان‌های آهنی تیرهای کمان آسیای وسطی*، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۶۵.

لیتونیسکی، ب.ا.، *کمان پیچیده ترکیب در آسیای وسطی قدیم (راجع به مسایل تحول کمان در شرق*، س.ا.، شمارهٔ ۴، ۱۹۶۶.

لیتونیسکی، ب.ا.، *کشفیات باستان‌شناسی در تاجیکستان در سال‌های حکومت شوروی و برخی از مسایل تاریخ قدیم آسیای وسطی*، و.د.ی.، شمارهٔ ۴، ۱۹۶۷، الف.

لیتونیسکی، ب.ا.، *دفینه جونی و برخی از جوانب مسایل کانگیوی*، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۶۷، ب.

لیتونیسکی، ب.ا.، *مهدوه و دوتهگمان*، راجع به ابتدای بوداپرستی در پارت، و.د.ی.، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۷.

لیتوینسکی، ب.ا.، Sarmatsko-Kanguiskyi Farn، دوشنبه، ۱۹۶۸.

لیتوینسکی، ب.ا.، Saka Haumavarga براساس تحقیقات باستان‌شناسی شوروی، Beitage zur Alfen Geschichte und deren nachleben. Fest sceriff fur F. Alteim», Bd. v. Berlin, 1969.

لیتوینسکی، ب.ا.، *قورغان و قروم‌های فرغانهٔ شرقی*، حفریات، آیین خاکسپاری درپرتو مردم‌شناسی، مسکو، ۱۹۷۲.

لیتوینسکی، ب.ا.، *فعالیت گروه تاجیکستان جنوبی در سال ۱۹۷۲*، یادگاری‌های ناحیه شهر توس، ا.ر.ت، نشر دوازدهم (۱۹۷۲)، دوشنبه، ۱۹۷۶.

لیتوینسکی، ب.ا.، *مسایل تاریخ نژادی فرغانهٔ قدیم و اوایل قرون وسطی*، تاریخ و فرهنگ مردم آسیای وسطی (قدیم و قرون وسطی)، مسکو، ۱۹۷۶، الف.

لیتوینسکی، ب.ا.، آنتونوف، ی.و.، وینوگرادوا، ن.م.، *حفریات دفینهٔ تندیریول*،

«بازیافت‌های باستان‌شناسی سال ۱۹۷۵، مسکو، ۱۹۷۶.

لیتوینسکی، ب.ا.و.، داویدویچ، ای.ا.، *گزارش ابتدای راجع به فعالیت گروه ختل در منطقه ولایت کولاب در سال ۱۹۵۳*، د.ا.ن. تاجیکستان، نشر دوم، ۱۹۵۴.

لیتوینسکی، ب.ا.، زیمال، ت.ی.، *حفریات و اکتشاف در تاجیکستان جنوبی*، ا.ر.ت.، نهم، ۱۹۶۴.

لیتوینسکی، ب.ا.، زیمال، ت.ی.، *سوژهٔ بودایی در نقاشی آسیای وسطی*، س.ا.، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۸.

لیتوینسکی، ب.ا.، زیمال، ت.ی.، *اجنه‌تپه*، م. ۱۹۷۱.

لیتوینسکی، ب.ا.، اسلاموف، آ.ی، *راجع به بعضی آلات و اسباب و شیوه‌های کار معدنچیان قرون وسطی آسیای وسطی*، ی.ا.ا.ن آکادمی علوم تاجیکستان، ۱۹۵۳.

لیتوینسکی، ب.ا.، محی‌الدین، اف خ.، *شهرستان‌های آنتیک سکستآخورس*، س.ا.، شماره ۱، ۱۹۶۹.

لیتوینسکی، ب.ا. و دیگران.، *قدیمیات قیراق قوم*، (تاریخ قدیم‌ترین تاجیکستان شمالی، آثار ی.ی.ا آکادمی علوم تاجیکستان، جلد سی‌وسه، دوشنبه، ۱۹۶۲.

لیتوینسکی، ب.ا.، پیانکوف، ی.و.، *امور نظامی در میان خلق‌های آسیای وسطی در قرن‌های ششم و چهارم قبل از میلاد*، و.د.ی، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۶.

لیتوینسکی، ب.ا.، تورسونوف، ن.آ.، *تنورهٔ لنین‌آباد و گلدان سوسبی از لور لور*، فرهنگ جدید عتیقه در آسیای وسطی، و.د.ی، شمارهٔ ۳، ۱۹۷۱.

لیرخ، ب.ی.، *سفر باستان‌شناسی به کشور ترکستان در سال ۱۸۶۷*، س.پ.ب.، ۱۸۷۰.

لیرخ، ب.ی.، *سکه‌های بخارخدات*، ت.و.آ.ر.ا. آ. جلد ۱۸، ۱۸۷۵-۱۹۰۹.

لیسیتسینا، گ.ن.، *کشاورزی بوسیلهٔ آبیاری در دورهٔ اینئولیت در جنوب ترکمنستان*، م.ی.ا. شماره ۱۲۸، مسکو، ۱۹۶۵.

لیف، د.ن.، *پالئولیت قدیم در امان قوتن (اطلاعات اولیه)*، آثار س.اوزگ. او. سلسلهٔ جدید، شمارهٔ ۳۹، سمرقند، ۱۹۴۹.

لیف، د.ن.، *تحقیقات باستان‌شناسی دانشگاه دولتی سمرقند* (۱۹۵۵-۱۹۵۶)، آثار س.ا.گ.او.، نشر صد و یکم، باب ۲، ۱۹۶۰.

لیف، د.ن.، *باشگاه‌های عصر حجر قدیم در سمرقند* (تحقیقات سال‌های ۱۹۵۸-۱۹۶۰)، آثار س.ا.گ.او.، نشر صدوسی و پنجم، ۱۹۶۴.

لیف، د.ن.، *قرارگاه‌های سمرقندی دورهٔ پالئولیت*، ی.م.ک.او. نشر ششم، ۱۹۶۵.

لیف، د.ن.، *ظرف سفالی سیردریای پایین و وسطی در هزارسالهٔ اول میلاد*، ا.د.د.، مسکو، ۱۹۶۷.

لیوین، ل.م.، راجع به تصاویر انسان صورت در فرهنگ جیتی اثر، *تاریخ، باستان‌شناسی و نژادشناسی آسیای وسطی*، مجموعه مقالات، مسکو، ۱۹۶۸.

لیکو، م.، *شرح علمیات نظامی سال ۱۸۶۸ در وادی زرفشان*، اطلاعات نظامی، شمارهٔ ۸-۵، ۱۸۷۱.

لیلیانتال، *بیکی حصار و قبادیان*، ۱۸۸۹، مجموعه مدارک جغرافی، توپوگرافی و آمارگیری راجع به آسیا، نشر پنجاه و هفتم، س.پ.ب.، ۱۸۹۴.

لین ـ پول، س.، *سلاله‌های مسلمانی*، جدول‌های *ترتیب زمانی و شجره‌وی و با پیشگفتارهای تاریخی*، ترجمه از زبان انگلیسی، توضیحات و تکمیل و.و. بارتولد. س.پ.ب.، ۱۸۹۹.

لیوشیتس، و.ا.، *واژه‌های سغدی در زبان تاجیکی*، ی.آ.ن. آکادمی علوم تاجیکستان، نشر دوازدهم، ۱۹۵۷.

لیوشیتس، و.ا.، *زبان‌های ایرانی خلق‌ها آسیای وسطی*، خلق‌های آسیای وسطی و قزاقستان، جلد ۱، مسکو، ۱۹۶۲، الف.

لیوشیتس، و.ا.، *اسناد حقوقی و نامه‌ها*، مطالعه، ترجمه و توضیحات از و.ا. لیوشیتس، اسناد سغدی از کوه مغ، نشر دوم، مسکو، ۱۹۶۲، ب.

لیوشیتس، و.ا.، *کتیبه‌های روی نقش و نگارهای دیوار از افراسیاب*، تزهای سخنرانی‌ها در جلسه به افتخار تاریخ نقاشی کشورهای آسیا، مسکو، ۱۹۶۵، الف.

لیوشیتس، و.ا.، *سغد «راه لنین»*، ۶ ژویل، ۱۹۶۵، ب.

لیوشیتس، و.ا.، *نخستین الفبای سغدی*، یادگاری‌های خطی و مسایل تاریخ فرهنگ خلق‌های شرق، تزهای سخنرانی جلسه عملی دوساله ل.ا.ی. ن.ا. مارس،

۱۹۶۶.

لیوشیتس، و.ا.، Cusanoundica شرق نزدیک، *بیزانس و ایران هلینیتسی*، تاریخ و فلسفه، مجموعه به افتخار ن.و. پیگولیفسکویا، مسکو، ۱۹۶۷.

لیوشیتس، و.ا.، *خط فرغانهٔ باستان* (؟). ن.ا.ا.، شمارهٔ ۶، ۱۹۶۸.

لیوشیتس، و.ا.، *راجع به بازیافت کتیبه‌های باختری در قراتپه*، مغارهای بودایی در ترمذ کهنه، نتایج اصلی فعالیت در سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۴، کتیبه‌ها، سفال‌آلات اشکال سنگی، مسکو، ۱۹۶۹.

لیوشیتس، و.ا.، *کتیبه‌ها از ولبرجین*، باختر باستان، مدارک هیأت اعزامی شوروی، افغان در سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۷۳، مسکو، ۱۹۷۶.

لیوشیتس، و.ا.، لوکونین، و.گ.، *کتیبه‌های سغدی و فارسی میانه در روی ظروف نقره‌ای*، و.د.ی.، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۴.

مار، یو.ن.، *مقالات و اطلاعات*، جلد ۲، م.ـ.ل.، ۱۹۳۹.

مارتینس، ف.، *روسیه و انگلستان در آسیای وسطی*، س.پ.ب.، ۱۸۸۰.

مارکوف، ا.ک.، *فهرست ثبت سکه‌های مسلمانی ارمیتاژ امپراتوری*، س.پ.ب.، ۱۸۹۶.

مارکوف، گ.ی.، *مغار دمدم چشمه ـ ۲ در سواحل شرقی دریای خزر*، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۶۶.

مارکوف، ی.، *روسیه در آسیای وسطی*، جلدهای ۱-۲، س.پ.ب.، ۱۹۰۱.

مارشاک، ب.ای.، *تأثیر حکاکی در مصنوعات سفالی سغدی*، آثار ارمیتاژ دولتی، جلد ۵، ۱۹۶۱.

مارشاک. ب.ای.، *گزارش از فعالیت در موضع دوازدهم در سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۶۰*، م.ی.ا.، ۱۲۴، ۱۹۶۴.

مارشاک، ب.ای.، *ظروف نقره‌ای قرن‌های دهم ـ یازدهم و اهمیت آنها در دوره‌بندی فرهنگ ایران و آسیای وسطی*، فرهنگ و باستان‌شناسی ایران، دوم، مسکو، ۱۹۷۶.

ماروشنکو، ا.ا.، *ایکین تپه*، آثار ی.ی.ا.ا. آکادمی علوم ترکمنستان، ۱۹۵۹.

ماسالسکی، و.ی.، *پنبه‌کاری در آسیای وسطی* (ترکستان، ولایت ماوراء دریای

خزر، بخارا و خیوه) و پیشامد آن، س.پ.ب، ۱۸۹۲.

ماسالسکی، و.ی.، *کشور ترکستان، روسیه، تفسیر کامل جغرافیای میهن ما*، جلد ۱۹، س.پ.ب.، ۱۹۱۳.

ماسلوا، آ.و.، *تفسیر سیاحان روس و هیأت‌های اعزامی به آسیای وسطی*، یکم - چهارم، تاشکند، ۱۹۵۵-۱۹۷۱.

ماسون، و.م.، *سکهٔ سغدی قدیم از مجمع آثارخانه تاریخ آکادمی علوم ازبکستان*، آثار آثارخانه تاریخ ازبکستان، نشر دوم، تاشکند، ۱۹۵۴.

ماسون، و.م.، *نظام پولی در آسیای وسطی قدیم طبق معلومات سکه‌شناسی*، و.د.ی، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۵.

ماسون، و.م.، *نظام جماعت ابتدایی در حدود ترکمنستان*، آنثولیت، عصر برنز و دوران اوایل آهن، آثار یو.ت.ا.ک.ا.، جلد ۷، ۱۹۵۶.

ماسون، و.م.، *یادگاری‌های فرهنگ دهستان منسوخ در جنوب و غرب ترکمنستان طبق حفریات ب.ا.کوفتین*، آثار یو.ت.ا.ک.ا.، جلد ۷، ۱۹۵۵، الف.

ماسون، و.م.، *مصنوعات نقشین سفالی ترکمنستان جنوبی طبق حفریات ب.ا. کوفتین*، آثار یو.ت.ا.ک.ا.، جلد ۷، ۱۹۵۶، ب.

ماسون، و.م.، *سکه‌های باختری قدیم، که طبق نمونهٔ تیترادرهم هلیئوکل ضرب شده است*، ز.و.، دوم، ۱۹۵۶، و.

ماسون، و.م.، *حکمران پارت شرقی صنوبر*، آثار گ.ی.م.، مجموعه سکه‌شناسی، باب ۲، مسکو، ۱۹۵۷.

ماسون، و.م.، *قبایل کشاورزان قدیم ترکمنستان جنوبی و روابط آنها با ایران و هند*، .د.ی.، شمارهٔ ۱، ۱۹۵۷، الف.

ماسون، و.م.، *راجع به مسایل سکه‌زنی باختر یوی چژی*، ی.آ.آ.ن.، آکادمی علوم تاجیکستان، نشر چهاردهم، ۱۹۵۷، ب.

ماسون، و.م.، *مسایل باختر قدیم و مدارک جدید باستان‌شناسی*، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۸.

ماسون، و.م.، *فن زراعت‌کاری قدیم مرغیان*، م.ی.ا.، شماره ۷۳، م.ـل. ۱۹۵۹.

ماسون، و.م.، *تمدن جیتون*، آثار یو.ت.ا.ک.ا.، جلد ۱۰، ۱۹۶۰.

ماسون، و.م.، *دمتریوس باختری و استیلای هند*، و.و.ی، شمارهٔ ۲، ۱۹۶۱.
ماسون، و.م.، *آسیای وسطی و شرق قدیم*، م.ـل.، ۱۹۶۴.
ماسون، و.م.، *یادگاریهای باستان‌شناسی آسیای وسطی و نفوذ و ارتباط یونان و رومی*،
Academia nazionale dei Gincei, anno cccLXIII N76 Roma, 1966 a.
ماسون، و.م.، *خوارزم و کوشان* (برخی از مسایل سکه‌شناسی خوارزم)، إ.و.، ۱۷، ۱۹۶۶، ب.
ماسون، و.م.، *کشور هزار شهر*، مسکو، ۱۹۶۶، و.
ماسون، و.م.، دوباره راجع به اکس هرودتس، *شرق نزدیک بیزانس و ایران هلینیتیسی*، مسکو، ۱۹۶۷، الف.
ماسون، و.م.، *تمدن ماقبل شهری جنوب آسیای وسطی*، س.ا. ۱۹۶۷، ب.
ماسون، و.م.، *بازیافت عظیم معماری دوران برنز در ترکمنستان جنوبی*، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۶۸.
ماسون، و.م.، *باشگاه جیتون*، م.ی.ا. شمارهٔ ۱۸۰، لنین‌گراد، ۱۹۷۱.
ماسون، و.م.، *حفریات مجتمع خاکسپاری دورهٔ برنز در آلتین تپه*، س.ا.، شمارهٔ ۴، ۱۹۷۴.
ماسون، و.م.، *مسایل شهر قدیم و یادگاریهای باختر شمال* (دورنمای تحقیقات)، باختر قدیم، اطلاعات مقدماتی راجع به امور باستان‌شناسی در جنوب ازبکستان، لنین‌گراد، ۱۹۷۴، الف.
ماسون، و.م.، *تمدن نوع شرق قدیم در جنوب آسیای وسطی*، یادگاریهای تمدن، بازیافت‌های جدید، سالنامه ۱۹۷۵، مسکو، ۱۹۷۶.
ماسون، و.م.، رومودین، و.ا.، *تاریخ افغانستان*، از زمان‌های قدیم تا آغاز قرن شانزدهم، جلد ۱، مسکو، ۱۹۶۴؛ افغانستان در زمان نوین، جلد ۲، م. ۱۹۶۵.
ماسون، و.م.، سارینانیدی، و.ی.، *سفال‌آلات آسیای وسطی دورهٔ برنز*، مسکو، ۱۹۷۳.
ماسون، م.ی.، *گنج سکه‌ها قرن چهاردهم از ترمذ*، اطلاعیهٔ س.ا.گ. او.، ۱۸، ۱۹۲۹.

ماسون، م.ی.، *آرامگاه گور امیر، مقبره تیموریان*، نشر دوم، سمرقند، ۱۹۲۹، الف.

ماسون، م.ی.، *ریگستان و مدرسهٔ آن*، نشر دوم، سمرقند، ۱۹۲۹، الف.

ماسون، م.ی.، *مسجد جامع تیمور، مشهور به‌نام بی‌بی‌خانم*، نشر دوم، سمرقند، ۱۹۲۹، و.

ماسون، م.ی.، *بازیافت قطعه‌ای از قرنیز قرن‌های اول میلادی*، تاشکند، ۱۹۳۳.

ماسون، م.ی.، *از تاریخ صنایع معدن تاجیکستان*، استخراج معادن در گذشته، هیأت اعزامی پامیر و تاجیک، ۱۹۳۳، مدارک هیأت اعزامی، لنین‌گراد، نشر بیستم، ۱۹۳۴.

ماسون، م.ی.، *راجع به صناعت قرامزار*، آثار بنیاد تاجیکستانی آکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد ۴، ل.، ۱۹۳۵.

ماسون، م.ی.، *مجسمهٔ اینرتام*، فرهنگ، شمارهٔ دوم، ۱۹۳۵، الف.

ماسون، م.ی.، *راجع به استخراج مس در آسیای وسطی*، در ارتباط با گذشتهٔ آلملیق. م. ـ ل.، نشر سی وهفتم، ۱۹۳۷ (آثار هیأت اعزامی تاجیکستان و پامیر آکادمی علوم اتحاد شوروی.

ماسون، م.ی. *هیأت اعزامی باستان‌شناسی جامع ترمذ در سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۷*، علم و تکنیک سوسیالیستی، شماره ۷، ۱۹۳۸.

ماسون، م.ی.، *رصدخانه الغ‌بیک*، تاشکند، ۱۹۴۱.

ماسون، م.ی.، *فعالیت هیأت اعزامی باستان‌شناسی جامع ترمذ ت.ا.ک.ا در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۹*، ت.ا.ا.، جلد ۲، ۱۹۴۵.

ماسون، م.ی.، *راجع به تاریخ فلزسازی* (ذوب آهن) ازبکستان، تاشکند، ۱۹۴۷.

ماسون، م.ی.، *سمرقند در زمان الغ‌بیک*، ستارهٔ شرق، شمارهٔ ۵، ۱۹۴۸.

ماسون، م.ی.، *دمنهٔ نسا، در قصبه باغر و تحقیق آن*، آثار یو. ت.ا.ک، ۱۹۴۹.

ماسون، م.ی.، *راجع به دوره‌بندی تاریخ قدیم سمرقند*، و.د.ی.، ۴، ۱۹۵۰، الف.

ماسون، م.ی.، *اصل و نسب شاه گمنام شاهشاهان نجات بخش کبیر*، آثار س.ا.گ.او، سلسلهٔ جدید، نشر یازدهم، علوم انسانی، کتاب سوم، ۱۹۵۰، ب.

ماسون، م.ی.، *ریگستان سمرقند*، باستان‌شناسی آسیای وسطی، اول آثار

س.ا.گ.او.، سلسلهٔ جدید، نشر دوم، تاشکند، ۱۹۵۰، و.

مساسون، م.ی.، *معلومات جدید راجع به تاریخ قدیم مرو* (از فعالیت یو.ت.ا.ک.ا.)، و.د.ی.، شمارهٔ ۴، ۱۹۵۱.

ماسون، م.ی.، *آهنگران* (شرح باستان‌شناسی و نقشه‌برداری)، تاشکند، ۱۹۵۳، الف.

ماسون، م.ی.، *راجع به تاریخ کوه‌کاری در حدود ازبکستان*، تاشکند، ۱۹۵۳، ب.

ماسون، م.ی.، *گذشتهٔ تاشکند* (شرح باستان‌شناسی و توپوگرافی)، اخبار آکادمی علوم ازبکستان، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۴.

ماسون، م.ی.، *راجع به موضوع درهم‌های سیاه مصیب*، آثار ی.ی.ا. آکادمی علوم ازبکستان، ۷، ۱۹۵۵، الف. (مدارک راجع به باستان‌شناسی ازبکستان).

ماسون، م.ی.، *خلق‌ها و ولایات قسمت جنوب ترکمنستان در هیأت دولت پارت*، آثار یو. ت. ا.ک.ا.، جلد ۵، ۱۹۵۵، ب.

ماسون، م.ی.، *رجوع تاریخی راجع به سکه‌های چغتای*، (در مورد گنجینهٔ سکه‌های قرن چهارم تالاس)، باستان‌شناسی آسیای وسطی، چهارم، آثار س.ا.گ.او.، سلسلهٔ جدید، نشر سی‌ویک، علوم تاریخی، کتاب ۲۵، تاشکند، ۱۹۵۷.

ماسون، م.ی. *نمای معماری و طراحی سمرقند در زمان نوایی*، باستان‌شناسی آسیای وسطی، چهارم، آثار س.ا.گ.او. سلسله نوین، نشر سی‌ویکم، علوم تاریخی، کتاب ۲۵، تاشکند، ۱۹۵۷، الف.

ماسون، م.ی.، *شهر سبز در دوران تیمور و الغ‌بیک*، باستان‌شناسی آسیای وسطی، آثار س.ا. گ. او.، سری جدید، نشر شصت ویکم علوم انسانی، کتاب ۶، تاشکند، ۱۹۵۳.

ماسون، م.ی.، پوگاچنکوا، گ.ا.، *مجسمه‌های مرمری زمان پارت از نساء کهنه*، انتشارات قبلی، سالنامه پژوهشگاه تاریخ فرهنگ، ۱۹۵۶، مجسمه‌سازی، نقاشی، معماری، مسکو، ۱۹۵۷.

ماسون، م.ی.، و پوگاچنکوا، گ.ا.، *parfeyskye ritoni* از نساء، آثار یو.ت. ا.ک.ا.، جلد ۴، عشق‌آباد، ۱۹۵۹.

ماسون، م.ی.، پوچاچنکوا، گ.ا.و دیگران.، *آرامگاه عشرت‌خانه*، تاشکند،

۱۹۵۸.

ماسه، ا.، *اسلام*، شرح تاریخی، مسکو، ۱۹۶۲.

ملوف، س.ای.، *یادگاری‌های خطی ترکی قدیم*، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۱.

ملوف، س.ای.، *خط اینیسی ترک‌ها*، متون و ترجمه‌ها، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۱، الف.

ملوف، س.ای.، *یادگاری‌های خط ترکی قدیم در مغولستان و قرقیزستان*، م. ـ ل.، ۱۹۵۹.

ملوف، س.ای.، *گویش اویغوری سنجان* (سین زیان)، متون، ترجمه، لغت، مسکو، ۱۹۶۱.

مالیتسکی، ن.گ.، *یغنابیان*، اخبار شعبهٔ ترکستانی سازمان جغرافی روس، جلد ۱۷، تاشکند، ۱۹۲۴.

ماکشی‌یف، ا.ی.، *مدارک جغرافی*، نژادشناسی و آماری در کشور ترکستان، ۱۸۷۱.

ماکشی‌یف، ا.ی.، *تفسیر تاریخی ترکستان و حرکات تعرضی روس‌ها بالای آن*، س.پ.ب.، ۱۸۹۰.

مندلشتام، ا.م.، *راجع به موضوع اصطلاح «چقیر»*، ی.آ.آ. ن. آکادمی علوم تاجیکستان، شمارهٔ ۵، ۱۹۵۴.

مندلشتام، ا.م.، *در مورد برخی از مسایل تشکل خلق تاجیک در بین‌النهرین آسیای وسطی*، س.ا.، بیستم، ۱۹۵۴، الف.

مندلشتام، ا.م.، *چند ملاحظه در مورد تصاویر بالای صخره‌های حوضهٔ علیای زرفشان*، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۱۷، ۱۹۵۶.

مندلشتام، ا.م.، *مدارک راجع به تفسیر تاریخی و جغرافی پامیر ولایات نزدیک پامیر*، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۵۳، ۱۹۵۷.

مندلشتام، ا.م. *راجع به مسایل کیداریان*، ک.س.ی.ا.، نشر سی‌ام، ۱۹۵۸.

مندلشتام، ا.م.، *راجع به موضوع خصوصیات استقرار یادگاری‌های مردم کوچی در باختر شمالی*، اطلاعیه آثارخانه دولتی متحده تاریخی و کشورشناسی و هنر تصویری، نشر چهارم، دوشنبه، ۱۹۶۶، الف.

مندلشتام، ا.م.، *کوچیان در راه‌های جانب هند*، م.ی.ا.، ۱۳۶، م.ـل.، ۱۹۶۶، ب.
مندلشتام، ا.م.، *راجع به ضرب سکه باختر قبل از کوشانی*، ز.و.، هفدهم، م. ـ ل. ۱۹۶۶، و.
مندلشتام، ا.م.، *یادگاری‌های عصر برنز در تاجیکستان جنوبی*، م.ی.ا.، ۱۴۵، لنین‌گراد، ۱۹۶۸.
مندلشتام، ا.م.، *یادگاری‌های کوچیان زمان کوشان در باختر شمالی*، لنین‌گراد، ۱۹۷۵.
مندلشتام، ا.م.، پیوزنیر س.ب.، *فعالیت گروه کافرنهان در سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۵۳*، م.ی.ا.، شماره ۶۶، ۱۹۵۸.
مایف، ن.، *تاشکند آسیای*، مدارک راجع به آمارگیری کشور ترکستان، سالنامه، نشر چهارم، س. پ.ب.، ۱۸۷۶.
مایف، ن.ا.، *شرح خانی بخارا، کشور حصار وبیکی‌های کوهستان*، مدارک در مورد آمارگیری کشورترکستان، جلد ۵، ۱۸۷۹.
مجلسوف، آ.، ا. *مناسبات ارضی (کشاورزی) در بخارای شرقی در قرن‌های نوزدهم و اوایل بیستم*، دوشنبه ـ آلماآتا، ۱۹۶۷.
محمد جانوف، ا.ر.، *توصیف منابع اصلی انتشار یافته راجع به روابط متقابل خانی بخارا با روسیه در سال‌های ۲۰-۵۰ قرن نوزدهم*، تاشکند، ۱۹۵۵.
محمد جانوف، ا.ر.، نعمتوف ت.، *راجع به برخی از منابع در مورد روابط بخارا و خیوه با روسیه*، تاشکند، ۱۹۵۷.
محمد حیات‌خان، ۱۸۷۴:
Afghanistan and its inhabitants, translated from Hayat-i., AF-ghan' by Muhammad Hayat K'han dy Henry Prisstly, Lahor, 1874.
محمود‌اف، ن.، *کشاورزی و مناسبات ارضی در آسیای وسطی در قرن‌های چهاردهم ـ پانزدهم*، دوشنبه، ۱۹۶۶.
محسن او، ک.ز.، *اسناد راجع به جنبش‌های دهقانان در خانی بخارا در سال‌های ۸۰ قرن نوزدهم، از تاریخ آسیای وسطی*، تاشکند، ۱۹۶۵.
محسن اوا،ک. ز.، *راجع به تاریخ تظاهرات دهقانان بخارا به مقابل ظلم مالیاتی در انجام قرن نوزدهم، مسایل خاورشناسی*، شمارهٔ ۱، ۱۹۶۹.

مختاراف، ا.، *ساختار مأموری و نظام مالیات تملک اوراتپه در نیمه اول قرن نوزدهم*، شرح تاریخ تاجیکستان، جلد ۱، دوشنبه، ۱۹۵۷.

مختاراف، ا.، ۱۹۶۰. *کتیبه‌ها با نام بابر در علیای زرفشان*، مسکو، ۱۹۶۰ (کنگرهٔ بیست و پنجم بین‌المللی خاورشناسان، سخنرانی هیأت شوروی).

مختاراف، ا.، *مدارک راجع به تاریخ اوراتپه*، مسکو، ۱۹۶۳.

مختاراف، ا.، *راجع به تاریخ جنبش‌های مردمی در خانی بخارا در ربع اول قرن نوزدهم*، ی.آ.آ.ن. آکادمی علوم تاجیکستان، شمارهٔ ۱ (۳۲)، دوشنبه، ۱۹۶۳، الف.

مختاروف ا.، *شرح مختصر تاریخ تملک اوراتپه در قرن نوزدهم*، دوشنبه، ۱۹۶۴.

مختاراف. ا.، *کنده‌کاری روی چوب در وادی زرفشان*، آلبوم نقش و نگار قرون وسطی، مسکو، ۱۹۶۶.

مختاراف ا.، *شوروش دهقانان بیکی بلجوان در سال ۱۹۱۶*، ی. آ.آ.ن.، آکادمی علوم تاجیکستان، شماره ۱ (۴۷)، دوشنبه، ۱۹۶۷.

مختاراف، ا.، *سنگ‌های روی مزار قرن‌های سیزدهم ـ شانزدهم با یادداشت اصطلاح «دهقان»*، ا.و.، هجدهم، لنین‌گراد، ۱۹۶۷، الف.

مختاراف ا.، *دلشاد مقام او در تاریخ افکار جامعه خلق تاجیک در قرن نوزدهم ـ ابتدای قرن بیستم*، دوشنبه، ۱۹۶۹.

مختاراف ا.، *گذرهای اوراتپه*، مدارک راجع تاریخ شهرهای تاجیکستان، دوشنبه، ۱۹۷۵.

مختاراف، ا.، *از پی تاریخ کهن*، دوشنبه، ۱۹۷۵، الف.

مختاراف، ا.، *بازیافت‌های نوین سرستون‌های سنگی دوران کوشانیان از شهر نو* (تاجیکستان جنوبی)، آسیای وسطی در عهد کوشانیان، جلد دوم ۲، آثار کنفرانس بین‌المللی راجع به تاریخ، معماری و فرهنگ آسیای وسطی در عهد کوشانیان، (دوشنبه ۲۷ سپتامبر ـ ۶ اکتبر سال ۱۹۶۸)، مسکو، ۱۹۷۶.

مدارک راجع به تاریخ لشکرکشی خیوه، ۱۸۸۱-۱۸۸۵، مدارک راجع به تاریخ لشکرکشی خیوه، نشر اول تا هشتم، تاشکند، ۱۸۸۱-۱۸۸۵.

مسجد گورمیر، آلبوم تصاویر و نقشه‌های معماری، س.پ. ب، ۱۹۰۵. (مسجدهای سمرقند ۱).

موشکیتوف، ی.و.، *ترکستان*، جلد ۱، باب اول، نشر دوم، پتروگراد، ۱۹۱۵.

موکمینوا، ر.م.، *جنبش‌های مردمی در ازبکستان در سال‌های ۱۴۹۹-۱۵۰۱*، اخبار آکادمی علوم ازبکستان، شماره ۱، ۱۹۵۰.

موکمینوا، ر.گ.، *راجع به تاریخ مناسبات ارضی در ازبکستان قرن شانزده*، طبق مدارک وقف‌نامه، تاشکند، ۱۹۶۶.

مولچانوف، ا.ا.، *در مورد توصیف نظام مالیاتی در هرات زمان علیشیر نوایی*، سرآمد ادبیات ازبک، تاشکند، ۱۹۴۰.

مولانی، ی.م.، *گسترش ادبیات مارکسیستی ـ لنینی در ترکستان در دورهٔ انقلاب سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷*، تاشکند، ۱۹۴۶.

مونچادسکایا، ی.ا.، *راجع به شهر شاهان یا آفتاب دوم سغدیان*، و.د.ی.، شمارهٔ ۲، ۱۹۵۹.

مونچادسکایا، ی.ا.، *راجع به حکام باختر و سغد در قرن‌های ششم ـ چهارم قبل از میلاد* (از تاریخ قدیم خلق‌های آسیای وسطی)، ت.آ.و.ا. جلد ۵، فرهنگ و تمدن خلق‌های شرق ۶، لنین‌گراد، ۱۹۶۱.

میتس، ا.، *احیا، مسلمانی*، ترجمه از آلمانی ا.ی برتلس، مسکو، ۱۹۶۶.

میخایلوفا، ا.ی.، *فهرست نسخ خطی عربی پژوهشگاه خلق‌های آسیای آکادمی علوم اتحادشوروی*، تهیه وتنظیم ا.ی. میخایلوفا، نشر دوم، آثارجغرافی، مسکو، ۱۹۶۱.

میدویدسکایا، ی.ن.، *قبرستان قدیمی کوشانی در وادی بیشکند*، بازیافت‌های باستان‌شناسی سال ۱۹۷۵، مسکو، ۱۹۷۶.

میدیندورف، ا.ف.، *شرح وادی فرغانه*، س.پ. ب، ۱۸۸۲.

میرزازاده، خ.م.، *شمس‌الدین شاهین*، دوشنبه، ۱۹۵۶.

میرزایف، ع.، *زبان ادبیات کلاسیک و مناسبت آن به زبان امروزی تاجیک*، شرق سرخ، شمارهٔ ۴، ۱۹۴۹.

میرزایف، ع.، *نتیجه‌گیری و وظایف ما در ساحهٔ تاریخ، باستان‌شناسی، نژادشناسی، زبان و ادبیات*، آثار شعبهٔ تاجیکستانی آکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد ۲۷، ۱۹۵۱.

میرزایف، ع.، *سیبدا و مقام او در تاریخ ادبیات تاجیک*، استالین‌آباد، ۱۹۵۴.

میرزایف، ع.، بینایی، دوشنبه، ۱۹۵۷.

میرزایف، ع.، رودکی، *حیات و فعالیت*، مسکو، ۱۹۶۸.
میرزایف، ع.، *یک عامل قاطع*، صدای شرق، شماره ۸، ۱۹۷۵.
میرزایف، ک.م.، *شکل املاکی زمین‌داری خصوصی در خانی بخارا*، تاشکند، ۱۹۵۴.
میرغلام محمدغبار، *افغانستان با یک نظر*، کابل، ۱۹۵۹.
میریژین، ل.، *راجع به توصیف شیشهٔ آسیای وسطی از مرو*، مجموعهٔ آثار دانشجویان س.ا.گ.او، نشر پانزدهم، تاریخ، تاشکند، ۱۹۵۶.
میشکیریس، و.ا.، *مجسمه‌های سفالی آثارخانه سمرقند*، فهرست، لنین‌گراد، ۱۹۶۲.
میشکیریس، و.ا.، *koroplastia سغدی* (راجع به تاریخ فرهنگ سغدی از نیمه هزارهٔ اول تا قرن پنجم میلاد)، ا.ک. د. دوشنبه، ۱۹۶۴.
میکلوخو- ماکلای، ن.د.، *راجع به تاریخ روابط متقابل سیاسی ایران با آسیای وسطی در قرن شانزدهم*، ک.س.ی.و، چهارم، ۱۹۵۲.
میکلوخو- ماکای، ن.و.، *فهرست نسخ خطی تاجیکی و فارسی پژوهشگاه خاورشناسی*، نشر اول، آثار جغرافی، مسکو، ۱۹۵۵.
میکلوخو- ماکلای، ن.و.، *فهرست نسخ خطی فارسی و تاجیکی پژوهشگاه خلق‌های آسیا*، نشر ۲، آثار شرح حال، مسکو، ۱۹۶۱.
میلیوکوا، ا.ی.، *لشکر و فن نظامی اسکیف‌ها*، ک.س.ی.ی.م. ک.، نشر سی‌وچهارم، ۱۹۵۰.
مینایف، ی.، *اطلاعات راجع به کشورهای منطقه علیای آمودریا*، س.پ.ب.، ۱۸۷۹.
میشندورف، ی.، *نظر آمارگیری به بخارا*، بایگانی شمالی، اکتبر، ۱۹-۲۰، ۱۸۲۶.
میشندورف، ی.ف.، *سفر از ارنبورک به بخارا در سال ۱۸۲۰*، مسکو، ۱۹۷۵.
نالیفکین، و.پ.، *تاریخ مختصر خانی خوقند*، س.پ.ب.، ۱۸۸۶.
نبی‌یف، ر.ن.، *شورش سربداران در آسیای وسطی در قرن چهاردهم*، تاشکند، ۱۹۴۲.
نبی‌یف، ر.ن.، *از تاریخ حیات سیاسی- اجتماعی و اقتصادی ماوراءالنهر قرن پانزدهم، شاعر بزرگ ازبک*، تاشکند، ۱۹۴۸.

نبی‌یف، ر.ن.، *مدارک جدید مستند راجع به آموزش مکتب فئودالی «سویورغال» در فرغانه قرن‌های شانزدهم ـ هفدهم*، اخبار آکادمی علوم ازبکستان، علوم اجتماعی، شمارهٔ ۱۳، ۱۹۵۹.

نبی‌یف، ر.ن.، *از تاریخ زمین‌داری فئودالی در فرغانه قرن‌های شانزدهم ـ هفدهم*، اخبار آکادمی علوم ازبکستان، علوم اجتماعی، شمارهٔ ۳، ۱۹۶۰.

نبی‌یف، ر.ن.، *شورش تاشکند در سال ۱۸۴۷ و موجبات اجتماعی و اقتصادی آن*، تاشکند، ۱۹۶۶.

نظراف، ف.، *یادداشت‌ها راجع به برخی از خلق‌ها و کشورهای قسمت وسطی آسیا*، نوشتهٔ فیلیپ نظروف، مسکو، ۱۹۶۸.

نعمت‌اف، ن.ن.، *استروشن در مبارزه با استیلاکاران عرب* (آخر قرن هفتم ـ نیمه اول قرن نهم)، ی.آ.آن آکادمی علوم تاجیکستان، نشر پنجم، ۱۹۵۴.

نعمت‌اف، ن.ن.، *گزارش اولیه راجع به فعالیت گروه خجند درسال ۱۹۵۴*، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۳۷، ۱۹۵۶.

نعمت‌اف، ن.ن.، *استروشن در زمان‌های قدیم و قرن وسطی پیشین*، آثار ی.ی.ا.ا. آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۵۵، استالین‌آباد، ۱۹۵۷.

نعمت‌اف، ن.ن.، *از تاریخ خجند قرون وسطی مابعد*، مدارک جلسهٔ دوم باستان‌شناسان و مردم‌شناسان آسیای وسطی، مسکو ـ لنین‌گراد، ۱۹۵۹.

نعمت‌اف، ن.ن.، *ماده گرگ کاپیتالی در تاجیکستان*، ن.ژ.، شمارهٔ ۲، ۱۹۶۸.

نعمت‌اف، ن.ن.، *راجع به نقاشی افشین‌های استروشن*، (اطلاعات اولیه)، س.ا.، شمارهٔ ۳، ۱۹۷۳.

نعمت‌اف، ن.ن.، سوکولوفسکی، و.م.، *ماده گرگ کاپیتالی در تاجیکستان و افسانه‌های اروپا و آسیا*، یادگاری‌های فرهنگ، بازیافت‌های نوین، سالنامه ۱۹۷۴، مسکو، ۱۹۷۵.

نعمت‌اف، ن.ن.، خمیلنیتسکی، س.گ.، *شهرستان قرون وسطی*، فرهنگ مادی استروشن، نشر اول، دوشنبه، ۱۹۶۶.

نعمت‌اف، ت.ن.، *توصیف منابع اساسی انتشازیافته راجع به روابط متقابل خانی خیوه با روسیه در سال‌های ۲۰-۵۰ قرن نوزدهم*، تاشکند، ۱۹۵۵.

نفیسی، س.، *احوال و اشعار ابوعبدالله رودکی*، تهران، جلد ۱-۳،

۱۳۰۳-۱۳۱۳.

نوتکین، ی.ی.، *حکاکی روی گچ در بخارا*، از آثار اُستا شیرین، تاشکند، ۱۹۶۱.

نیبولسین، گ.پ.، *یادداشت‌های آمارگیری تجارت روسیه*، س.پ.ب.، بخش ۱-۲، ۱۸۳۵.

نیبولسین، گ.پ.، *شرح آمار تجارت خارجی روسیه*، جلد ۱-۲، س.پ.ب.، ۱۸۵۰.

نیبولسین، گ.پ.، *شرح تجارت روسیه با کشورهای آسیای وسطی، خیوه، بخارا و خوقند* (از حدود خط اورونبرگ)، س.پ.ب.، ۱۸۵۶.

نیرازیک، ی.ی.، *روستاهای خوارزم افریکیدی*، مسکو، ۱۹۶۶.

نیرازیک، ی.ی.، *حفریات شهرستان توپراق قلعه*، بازیافت‌های باستان‌شناسی سال ۱۹۶۸، مسکو، ۱۹۶۹.

نیستورخ، م.ف.، *مسایل وطن قدیمی اولیهٔ انسانیت*، مسایل اصلی آنتروپوژینیز، آمیزش مردم، مسکو، ۱۹۶۴.

نیسمیانوف، س.ا.، رانوف و.ا.، *راجع به سن زمین‌شناسی پالئولیت فوقانی قرارگاه خواجه غار* (جنوب فرغانه)، آثار ی.ی. آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۴۲، دوشنبه، ۱۹۶۴.

نیکیفوروف، و.ن.، *خاور و تمدن جهانی*، مسکو، ۱۹۵۷.

نیلسون، و.ا.، *آرامگاه میر سیدبهرام درکرمینه*، م.ی.ت.ا.ا.، نشر اول، ۱۹۵۰.

نیلسون، و.ا.، *سیمای معماری رصدخانه الغ‌بیک در سمرقند*، آثار س.ی.ا.، آکادمی علوم ازبکستان، جلد ۵، ۱۹۵۳.

نیلسون، و.ا.، *پیدایش معماری فئودالی آسیای وسطی* (قرن‌های پنجم ـ هشتم)، تاشکند، ۱۹۶۶.

نیمتسیوا، ن.ب شواب، یو.، *شاه‌زنده*، چاپ سوم، تاشکند، ۱۹۶۸.

واروبیاوا، م.گ.، *اشیای سفالین خوارزم قدیم*، اشیای سفالین خوارزم، مجموعهٔ مقالات، آثار خ.ا.ا.ا.، چهارم، مسکو، ۱۹۵۹.

واروبیاف ـ دیسیاتوفسکی، و.س.، *راجع به موضوع ماهیت مبداء در تکامل زبان‌های هندوآریایی*، س.و.، شمارهٔ ۱، ۱۹۵۶.

واربوبیاوا ـ دیسیاتوفسکایا، م.ی.، *یادگاری‌های خط هندی از آسیای وسطی*،

هندوستان در زمان‌های قدیم، مجموعهٔ مقالات، مسکو، ۱۹۶۴.
وارونینا، و.ل.، *اقامتگاه ملی ازبکی*، س.ا.، شمارهٔ ۲، ۱۹۴۹.
وارونینا، و.ل.، *یادگاری‌های نامعلوم آسیای وسطی*، مدارک راجع به تاریخ و نظریهٔ معماری ازبکستان، مجموعهٔ مقالات، نشر اول، مسکو، ۱۹۵۰.
وارونینا، و.ل.، *آموزش معماری پنج‌کنت قدیم* (طبق مدرک حفریات سال ۱۹۴۷)، م.، ۱۹۵۰، الف.
وارونینا، و.ل.، *کنده‌کاری چوب دروادی زرفشان*، م.ی.ا.، شمارهٔ ۱۵، ۱۹۵۰، ب.
وارونینا، و.ل.، *عنعنات مردمی معماری ازبکستان*، مسکو، ۱۹۵۱.
وارونینا، و.ل.، *یادگاری‌های معماری پنج‌کنت قدیم*، م.ی.ا.، شمارهٔ ۳۷، ۱۹۵۳.
وارونینا، و.ل.، *راجع به توصیف معماری آسیای وسطی عهد سامانیان*، آثار آکادمی علوم تاجیکستان، جلد ۳۷، ۱۹۵۴.
وارونینا، و.ل.، *شهرستان پنج‌کنت قدیم چون منبع تاریخ معماری*، میراث معماری، هشتم، مسکو، ۱۹۵۷.
وارونینا، و.ل.، *معماری پنج‌کنت قدیم*، (نتایج فعالیت سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۵۳)، م.ی.ا.، شمارهٔ ۶۶، ۱۹۵۸.
وارونینا، و.ل. *نقش و نگار معماری پنج‌کنت قدیم*، پیکره‌سازی و نقاشی پنج‌کنت قدیم، مجموعهٔ مقالات، مسکو، ۱۹۵۹.
وارونینا، و.ل.، *معماری مردمی تاجیکستان شمالی*، مسکو، ۱۹۵۹، الف.
وارونینا، و.ل.، *شهرهای ابتدای قرون وسطی آسیای وسطی*، س.ا.، مسکو، شمارهٔ ۱، ۱۹۵۹، ب.
وارونینا، و.ل.، *معماری پنج‌کنت قدیم*، م.ی.ا، شمارهٔ ۱۲۴، ۱۹۶۴.
ورونوفسکی، د.گ.، *منجمین آسیای وسطی از محمدالخوارزمی تا الغ‌بیک و مکتب او* (قرن‌های نهم ـ شانزدهم)، از تاریخ زمان الغ بیک، مجموعهٔ مقالات، تاشکند، ۱۹۶۵.
وارونیتس، م.ی.، *تحقیقات باستان‌شناسی پژوهشگاه تاریخ و باستان‌شناسی و آثارخانه تاریخ آکادمی علوم ازبکستان در حدود فرغانه در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۱*، تاشکند، ۱۹۵۷.
واسیلیف، ا.ی.، *سغدیان و تسلیحات آنها*، ا.ک.د.، لنین‌گراد، ۱۹۳۶.

واسیلیف، ا.ی.، *بان چائو درکشور غرب*، و.د.ی.، شمارهٔ ۱، ۱۹۵۵.

واسیلیف، ل.س.، *روابط فرهنگی و تجارتی چینی‌خانی با مردم آسیای مرکزی و وسطی*، و.ی.م.ک.، شمارهٔ ۵، ۱۹۵۸.

واکتورسکایا، ن.ن.، *تصنیف ترتیب زمانی اشیای سفالین خوارزم قرون وسطی در قرن‌های نهم ـ هفدهم*، مصنوعات سفالین خوارزم، آثار خ.ا.ا.، ۴، مسکو، ۱۹۵۹.

والین، س.، *راجع به موضوع قلعه درکوه مغ*، آثار بنیاد تاجیکستانی آکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد ۹، مسکو ـ لنین گراد، ۱۹۴۰.

وامبری، گ.، *تاریخ بخارا یا ترانس اکسانی از زمان‌های قدیم تا زمان ما*، ترجمهٔ ا.ی. پاولوفسکی، جلدهای ۱-۲، س.پ. ب.، ۱۸۷۳.

وامبری، گ.، *سفر آسیای وسطی در سال ۱۸۶۲*، س.پ.ب.، ۱۸۷۴.

وایوادسکی، م.و.، گریازنوف، م.پ.، *قبرستان‌های اسیونی در قرقیزستان*، راجع به تاریخ اسون‌ها، ۱۹۳۸.

ولادیمیرتسوف، ب.ی.، *چنگیزخان*، برلین س.پ.ب.، م. ۱۹۲۲.

ولادیمیرتسوف، ب.ی.، *نظام اجتماعی مغول‌ها، فئودالیسم کوچی مغول‌ها*، لنین‌گراد، ۱۹۳۴.

ویساتکین، و.ل.، *گزارش راجع به حفریات رصدخانه الغ‌بیک در سال ۱۹۰۹-۱۹۰۸*، اخبار کومیته روسی آموزش آسیای وسطی و شرقی، شمارهٔ ۱۱ سری ۲، س.پ.ب.، ۱۹۱۲.

ویاتکین، و.ل.، *مدارک راجع به جغرافیای تاریخی ولایت سمرقند*، س.ک.س.ا. نشر هفتم، ۱۹۰۲.

ویاتکین، و.ل.، *شیوخ جویباری*، به‌نام بارتولد، و.و.، مجموعهٔ مقالات، تاشکند، ۱۹۲۷.

ویاتکین، و.ل.، *افراسیاب ـ شهرستان گذشته سمرقند*، شرح باستان‌شناسی تاشکند، ۱۹۲۷، الف.

ویاتکین، و.ل.، *حوزهٔ قرشی، سازماندهی لشکر در آن و وقایع در مرحله سال‌های ۱۲۱۵-۱۲۱۷ (۱۸۰۰-۱۸۰۳)*، اخبار شعبه آسیای وسطی ر.گ.ا.، جلد ۱۸، ۱۹۷۸.

ویازیگین، س.ا.، *دیوار آنتیوخوس سوتر در دورادور مرغیان*، آثار یو.ت.ا.ک.ا.

جلد ۱، ۱۹۴۹.

ویازمیتینام، ی.، *حفریات شهرستان آنیرتام*، ت.ا.ا.، جلد ۲، ۱۹۴۵.

ویسیلوفسکی، ن.، *شرح معلومات تاریخی و جغرافی راجع به مانی خوقند از زمان‌های قدیم تا امروز*، س.پ.ب، ۱۸۷۷.

ویسیلوفسکی، ن.، *مدارک جدید راجع به تاریخ خانی خوقند*، مجلهٔ وزارت فرهنگ، ۱۸۸۶.

ویسیلوفسکی، ن.ی.، *دیگچهٔ برنز از هرات سال ۹۵۵ هجری (۱۱۶۳م)*، ــ م.ا.ر. شمارهٔ ۳۳، ۱۹۱۰.

ویشنفسکایا، آ.ا.، *فرهنگ قبایل سکای قسمت سفلای رود سیردریا در قرن‌های هفتم ـ پنجم قبل از میلاد طبق مدارک اویگارک*، آثار خ.ا.ا.، جلد ۸، مسکو، ۱۹۷۳.

ویلیامینوف ـ زیرنوف، و.و.، *معلومات تاریخی راجع به قرقیز ـ قیساق و روابط روسیه با آسیای وسطی از زمان فوت ابوالخیرخان (۱۴۷۸-۱۷۶۵)*، ا، اوفا، ۱۸۵۶.

ویلیامینوف ـ زیرنوف، و.و.، *اطلاعات تاریخی راجع به خانی خوقند، از محمدعلی تا خدایار*، ت.و.آ. ر.ا.آ، جلد ۲، ۱۸۵۶.

ویلیامینوف ـ زیرنوف، و.و.، *سکه‌های بخارا و خیوه*، ت.و.آ ر.ا.آ. جلد ۴، ۱۸۵۹.

ویلیامینوف ـ زیرنوف، و.و.، *تحقیقات راجع به شاهان و شاهزادگان قاسمی*، باب دوم، ت.و.آ.، ر.ا.آ.، باب دهم، ۱۸۶۴.

وییمارن، ب.، *ریگستان سمرقند*، مسکو، ۱۹۴۶.

وییمارن، ب.و.، *مسجد کوگ گنبز در اوراتپه*، تحقیقات جدید راجع به معماری خلق‌های اتحاد شوروی، س.ی.ی.ا.، نشر هشتم، مسکو، ۱۹۴۷.

وینوکوراوا، م.پ.، *پارچه‌ها از قلعهٔ کوه مغ*، ی.آ.آ.ن آکادمی علوم تاجیکستان، نشر چهاردهم، ۱۹۵۷.

وینوگرادوف، ا.و.، *یادگاری‌های دوره نئولیت خوارزم*، مسکو، ۱۹۶۸.

وینیوکوف، م.ی.، *روسیه و شرق*، س.پ.ب.، ۱۸۷۷.

وینیوکوف، م. *شرح نژادشناسی سیاسی کشورهای واقع در میان روسیه و هندوستان*، مجموعهٔ دانش‌های دولتی، جلد ۳، س.پ.ب.، ۱۸۷۸.

وهابوف، م.، *تاشکند در ۳ مرحلهٔ انقلاب*، تاشکند، ۱۹۵۷.

وهابوف، م.، *بوجود آمدن ملت سوسیالیستی ازبک*، تاشکند، ۱۹۶۱.

هدایتوف، گ.ا.، *از تاریخ مناسبات انگلیس و روس در آسیای وسطی در آخر قرن نوزدهم* (سال‌های ۶۰-۷۰)، تاشکند، ۱۹۶۹.

همراهوف، م.، *شرح تاریخ بیکی حصار در آخر قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم*، دوشنبه، ۱۹۵۹.

ای.ت.ن.، *تاریخ خلق تاجیک*، جلد ۱، از زمان‌های قدیم‌ترین تا قرن پنجم میلاد، مسکو، ۱۹۶۳؛ جلد ۲، کتاب اول، *پیدایش و رشد فئودالیسم* (قرن‌های ششم - شانزدهم)، مسکو، ۱۹۶۴، جلد ۲، کتاب دوم، *فئودالیسم پسین* (قرن هفدهم - سال ۱۹۱۷)، مسکو، ۱۹۶۴.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *نظام فئودالی در آسیای وسطی و تجارت آن با اروپای شرقی در قرن‌های دهم - پانزدهم*، م.ی. ا.ت.ت. جلد ۱، ۱۹۳۲.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *محمود غزنوی*، فردوسی، لنین‌گراد، ۱۹۳۴.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *شورش تارابی در سال ۱۲۳۸*، راجع به تاریخ جنبش‌های دهقانان و هنرمندان در آسیای وسطی، سخنرانی‌های گروهی از خاورشناسان در جلسهٔ آکادمی علوم اتحاد شوروی به تاریخ ۲۰ مارس ۱۹۳۵؛ آثار ی.و.ا.ن.، جلد ۱۷، مسکو-لنین‌گراد، ۱۹۳۶.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *جنبش سلجوقیان و ترکمن‌ها در قرن یازدهم*، اخبار آکادمی علوم اتحاد شوروی، شعبه علوم انسانی، شمارهٔ ۴، ۱۹۳۷.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *گزارش مختصر صحرایی راجع به فعالیت گروه زرفشان هیأت اعزامی باستان‌شناسی ارمیتاژ*، و.ی.ی.م.ک در سال ۱۹۳۹، ت.آ.و.ا.، جلد ۱۱، ۱۹۴۰.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *راجع به موضوع آمیزش نژادی خلق ازبک*، تاشکند، ۱۹۴۱.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *خصایص حیات اجتماعی و سیاسی زمان علیشیر نوایی*، علیشر نوایی، مجموعهٔ مقالات، مسکو-لنین‌گراد، ۱۹۴۶.

یکوبوفسکی، ا.یو.، تیمور (توصیف مختصر)، و.ی.، شمارهٔ ۸-۹، ۱۹۴۶، الف.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *راجع به اجاره در ایران قرن هشتم*، س.و.، شمارهٔ ۴، ۱۹۴۷.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *شورش مقنع ــ جنبش سفیدجامگان*، س.و.، جلد ۵، ۱۹۴۸.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *مسایل دوره‌بندی تاریخ آسیای وسطی در قرون وسطی*، ک.س.ی.ی.م.ک.، نشر بیست و هشتم، ۱۹۴۹.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *نتایج فعالیت س.ت.ا.ا.، در سال‌های ۱۹۴۶-۱۹۴۷*، م.ی.ا.، شمارهٔ ۱۵، ۱۹۵۰.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *مسایل عمدهٔ آموزش تاریخ رشد شهرهای آسیای وسطی*، آثار شعبه تاجیکستانی آکادمی علوم اتحاد شوروی، جلد ۲۹، استالین‌آباد، ۱۹۵۱.

یکوبوفسکی، ا.یو.، *مسایل آموزش نقاشی پنج‌کنت*، نقاشی پنج‌کنت قدیم، مجموعهٔ مقالات، مسکو، ۱۹۵۴.

یکوبوفسکی، ا.یو. و دیگران، *شرح از تاریخ خلق ترکمن و ترکمنستان قرن‌های دوازدهم ـ نوزدهم*، عشق‌آباد، ۱۹۵۴.

یانژول، ی.، *شرح تاریخی تجارت روس با آسیای وسطی*،اخبار دانشگاهی مسکو، شمارهٔ ۵، ۱۸۶۹.

یانین، و.ل.، *نظام پولی و وزن در روسیهٔ قرون وسطی*، مسکو، ۱۹۵۶.

یگونی، ا.ا.، *اسناد راجع به تاریخ مناسبات کشاورزی در نواحی شمال تاجیکستان در قرن‌های شانزده ـ اوایل بیست*، ا.ک.د.، دوشنبه، ۱۹۶۸.

یوارسکی، ی.ل.، *سفر سفارت روس در افغانستان*، جلد ۲، س.پ. ب، ۱۸۸۳.

یوسف‌اف، ش.، *نشر تاریخ بیکی کولاب*، شرح تاریخ بیکی کولاب در ختم قرن نوزدهم ـ اوایل قرن بیستم، ا.ک.د.، دوشنبه، ۱۹۶۸.

یوفروف، و.ی.، *پنبه‌کاری در ترکستان*، لنین‌گراد، ۱۹۲۵.

یولداشف، م.یو.، *زمین‌داری و نظام دولتی در خیوهٔ فئودالی*، تاشکند، ۱۹۵۹.

یولداشف، م.یو.، *راجع به تاریخ روابط تجارتی و سفارتی آسیای وسطی با روسیه در قرن‌های شانزدهم ـ هفدهم*، تاشکند، ۱۹۶۴.

یولداشف، م.یو.، *مناسبات ارضی در ترکستان* (آخر قرن نوزدهم ـ اوایل قرن بیستم)، تاشکند، ۱۹۶۴،

یولدشبایوا، ف.، *از تاریخ سیاست استعماری انگلیس در افغانستان و آسیای وسطی*، تاشکند، ۱۹۵۹.